



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

عِبْرَاتُ الْأَوْلِيَاءِ  
فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

بِحَدِيثِ الْعَدِيدِ

قَالَتْ

الْأَمَامِ الْحَكِيمِ الْجَاهِلِدِ السَّيِّدِ سَيَّارَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَائِمِ

تَحْقِيقِي

عَلَامَةِ رِجَالِنَا الْأَبْرَارِ وَرَدِّي

فِيهِ رَحْمَةً

الْحَقِيقِيَّةَ وَالْحَقِيقِيَّةَ الْكَلِمَاتِ

الجزء السابع عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عبارات الانوار في امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

حامد حسین موسوی نیشابوری ہندی لکھنوی

ناشر چاپی:

موسسه المعارف الاسلامیہ

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانہ‌ای قائمہ اصفہان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	عباقر الانوار فی امامه الائمه الاطهار - جلد ۱۷
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	حدیث نور
۱۱	اشاره
۱۳	سند حدیث النور
۱۳	اشاره
۱۷	صحابه ای که حدیث نور را روایت کرده اند
۱۸	تابعینی که حدیث نور را روایت کرده اند
۱۸	علمایی که حدیث نور را روایت کرده اند
۲۱	اثبات تواتر حدیث نور
۲۲	اثبات قطعیت حدیث نور
۲۳	وجوه مفصل اثبات حدیث نور و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن
۲۳	اشاره
۲۳	وجه اول: روایت احمد بن محمد بن حنبل
۳۹	وجه دوم: استدلال بفضائل احمد بر عدم جواز تکذیب روایت او
۵۷	وجه سوم: روایت احمد حدیثی را دلیل ثبوت و تحقق آن می باشد
۶۳	وجه چهارم: توثیق سبط ابن الجوزی رجال سند حدیث نور
۱۰۹	وجه پنجم: روایت ابی حاتم
۱۱۱	وجه ششم: روایت عبد الله بن حمد
۱۱۷	وجه هفتم: روایت ابن مردویه
۱۱۸	وجه هشتم: روایت ابن عبد البر
۱۱۹	وجه نهم: روایت خطیب
۱۲۱	وجه دهم: روایت ابن المغازلی
۱۲۷	وجه یازدهم: روایت دیلمی

- ۱۲۸ ----- وجه دوازدهم: روایت عاصمی
- ۱۳۱ ----- وجه سیزدهم: روایت نطنزی
- ۱۳۳ ----- وجه چهاردهم: روایت شهردار دیلمی
- ۱۳۴ ----- وجه پانزدهم: روایت اخطب خوارزم
- ۱۳۶ ----- وجه شانزدهم: روایت ابن عساکر
- ۱۳۷ ----- وجه هفدهم: روایت صالحانی
- ۱۳۸ ----- وجه هجدهم: روایت مطرزی
- ۱۳۸ ----- وجه نوزدهم: احتجاج قاسم خوارزمی بحديث نور
- ۱۴۳ ----- وجه بیستم: روایت رافعی
- ۱۴۴ ----- وجه بیست و یکم: نظم عطار مشتمل بر حدیث نور
- ۱۴۵ ----- وجه بیست و دوم: روایت ابو الربیع کلاعی
- ۱۵۳ ----- وجه بیست و سوم: روایت کنجی
- ۱۶۶ ----- وجه بیست و چهارم: روایت محب طبری
- ۱۶۷ ----- وجه بیست و پنجم: روایت حموینی
- ۱۷۱ ----- وجه بیست و ششم: روایت محمود طالبی
- ۱۷۳ ----- وجه بیست و هفتم: روایت زرنندی در نظم
- ۱۷۸ ----- وجه بیست و هشتم: روایت زرنندی در معارج الاصول
- ۱۹۳ ----- وجه بیست و نهم: اثبات سید محمد گیسو دراز حدیث نور را
- ۱۹۳ ----- وجه سی ام: احتجاج سید محمد گیسو دراز بحديث نور
- ۱۹۴ ----- وجه سی و یکم: فهم سید محمد گیسو دراز از حدیث نور
- ۱۹۵ ----- وجه سی و دوم: روایت محمد بن جعفر مکی
- ۱۹۷ ----- وجه سی و سوم: روایت جلال الدین بخاری
- ۲۰۶ ----- وجه سی و چهارم: سید علی شهاب الدین همدانی
- ۲۰۷ ----- وجه سی و پنجم: سید علی شهاب الدین همدانی در روضه الفردوس
- ۲۱۰ ----- وجه سی و ششم: سید علی شهاب الدین همدانی
- ۲۱۱ ----- وجه سی و هفتم: جلال الدین احمد الخجندی

- ۲۱۳ ..... وجه سی وهشتم: شهاب الدین احمد
- ۲۱۴ ..... وجه سی و نهم: اثبات ملک العلماء حدیث نور را و احتجاج بآن
- ۲۱۶ ..... وجه چهلم: اثبات ملک العلماء اتحاد نور علوی بانور نبوی را
- ۲۲۱ ..... وجه چهل و یکم: ابن حجر عسقلانی
- ۲۲۲ ..... وجه چهل و دوم: احمد بن محمد حافی حسینی
- ۲۲۳ ..... وجه چهل و سوم: ابراهیم بن عبد الله وصابی
- ۲۳۴ ..... وجه چهل و چهارم: جمال الدین محدث
- ۲۳۸ ..... چهل و پنجم: روایت جفری
- ۲۳۹ ..... وجه چهل و ششم: روایت محمد واعظ هروی حدیث نور را بطرق متعدده
- ۲۴۲ ..... وجه چهل و هفتم: احمد بن ابراهیم و سید محمد بن ماه عالم
- ۲۴۲ ..... وجه چهل و هشتم: روایت محمد بن ماه عالم حدیث نور را با تصریح باعتبار آن
- ۲۴۳ ..... وجه چهل و نهم: روایت صدر عالم حدیث نور را و احتجاج بآن
- ۲۴۴ ..... وجه پنجاهم: اثبات غلام علی آزاد بلگرامی حدیث نور را و احتجاج بآن
- ۲۵۳ ..... اسامی علمای ناقلین حدیث شجره مؤید حدیث نور
- ۲۵۹ ..... اسامی ناقلین حدیث یا علی خلقت انا و انت من شجره
- ۲۶۵ ..... خلقت رسول از نور خدا و علی از نور او
- ۲۶۸ ..... خلقت نبی و علی از نور خدا
- ۲۶۹ ..... الحسن و الحسین نوران من نور الله
- ۲۶۹ ..... خلقت ملائکه از نور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
- ۲۷۰ ..... نسبت حدیث نور را بطریق واحد باهل حق
- ۲۷۱ ..... حدیث نور و مؤیدات آن از طرق اهل حق:
- ۳۰۲ ..... وجوه صحت احتجاج به عامه بروایات آنها
- ۳۰۷ ..... ابطال ادعای آنکه حدیث نور باجماع اهل سنت موضوع است
- ۳۱۱ ..... ابطال ادعای اجماع اهل سن بر وضع حدیث نور
- ۳۲۵ ..... (روایت خلقت «آن ۳ نفر» قبل از خلقت آدم و جواش)
- ۳۶۹ ..... تایید آن روایت بحدیث «ان الارواح جنود مجنده» و جواش

- ۳۷۷ ----- وجوه دلالت حدیث نور بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) -----
- ۳۷۷ ----- جواب نفی دلالت حدیث نور بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام -----
- ۳۷۹ ----- وجه اول: تصریح خلافت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث نور -----
- ۳۸۴ ----- وجه دوم: تصریح بوصایت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث نور -----
- ۳۸۶ ----- وجه سوم: افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام به تقدم تسبیح نور آنحضرت به تسبیح انبیاء -----
- ۳۹۲ ----- وجه چهارم: کلمه لولا هم ما خلقتک در حق خمسہ آل عبا -----
- ۳۹۹ ----- وجه پنجم: دلالت تقدم نور امیر المؤمنین علیه السلام بر افضلیت آن حضرت -----
- ۴۰۱ ----- وجه ششم: استدلال بر افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام به سبب تقدم نور آن حضرت اثبات افضلیت رسول الله صلی الله علیه و آله بر جمیع انبیاء به سبب تقدم نور ۴۰۱ -----
- ۴۱۶ ----- وجه هفتم: استدلال بر افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام به سبب تقدم نور آن حضرت -----
- ۴۲۸ ----- وجه هشتم: عباراتی که باعث افضلیت امیر است به سبب اتحاد نور علوی بانور نبوی -----
- ۴۳۳ ----- وجه نهم: عبارت فصوص: اتحاد نور حضرت امیر بانور نبوی سبب افضلیت است -----
- ۴۳۸ ----- وجه دهم: عبارت شرح مواقف در رابطه با افضلیت به سبب اتحاد نورین -----
- ۴۴۸ ----- وجه یازدهم: اثبات افضلیت بسبب تقدم خلق نور و اتحاد نورین -----
- ۴۹۷ ----- وجه دوازدهم: افضلیت بدلیل نوشته شدن اسم حضرت رسول بر عرش قبل از خلقت آسمانها -----
- ۴۹۸ ----- وجه سیزدهم: احتجاج آدم بر افضلیت بمقارنه در کتابت بر عرش -----
- ۵۲۲ ----- وجه چهاردهم: تقدم نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله فرع تقدم خلقت نور آنحضرت -----
- ۵۴۹ ----- وجه پانزدهم: اخذ میثاق نبوت رسول الله فرع تقدم نبوت و خلقت نور اوست -----
- ۵۸۴ ----- وجه شانزدهم: خیر و افضل بودن علی علیه السلام به سبب خلقت از نور رسول الله -----
- ۵۸۶ ----- وجه هفدهم: محبوبتر بودن امیر المؤمنین بسبب متحد بودن نور او بانور رسول الله -----
- ۵۸۸ ----- وجه هجدهم: انبیاء از اشجار شتی و رسول الله و علی از شجره واحده -----
- ۵۹۰ ----- وجه نوزدهم: خلقت حضرت رسول الله و علی از شجره واحده -----
- ۵۹۱ ----- وجه بیستم: ارشادات رسول الله بحدیث مدینه العلم بعد از حدیث شجره -----
- ۵۹۲ ----- وجه بیست و یکم: وجوب اقتداء بآئمه علیهم السلام که از طینت رسول الله اند -----
- ۵۹۳ ----- وجه بیست و دوم: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چراغ هدایت و منار ایمان است -----
- ۵۹۴ ----- وجه بیست و سوم: سر و علانیه و سریر صدر امیر المؤمنین علیه السلام مثل رسول الله است -----



- وجه بیست و چهارم: استدلال بروایت ملکی از نور بصورت امیر المؤمنین جهت زیارت ملائکه  
 ۵۹۶
- وجه بیست و پنجم: استدلال بحدیث قدسی در رابطه با خلقت علی از نور و دوستی رسول الله  
 ۵۹۸
- وجه بیست و ششم: استدلال بعبارات «امیر المؤمنین اقرب برسول الله در عالم هباء»  
 ۶۰۲
- وجه بیست و هفتم: استدلال بذکر شعرانی عبارت «امیر المؤمنین اقرب برسول الله در عالم هباء»  
 ۶۲۰
- وجه بیست و هشتم: استدلال بنقل فناری عبارت «امیر المؤمنین اقرب برسول الله در عالم هباء»  
 ۶۴۱
- وجه بیست و نهم: استدلال بعبارات «نیابت انبیاء از رسول الله بعلت تقدم خلقت روح»  
 ۶۴۸
- وجه سی ام: استدلال بقول شعرانی: روح رسول الله کامل عالم خیر  
 ۶۵۳
- وجه سی و یکم: استدلال فتوحات: رسول الله قبل از خلقت آدم سیادت بر خلق داشت  
 ۶۵۶
- وجه سی و دوم: استدلال محمد گیسو دراز: ابوت رسول الله نسبت به آدم مبنی بر حدیث نور  
 ۶۵۶
- وجه سی و سوم: استدلال به حدیث نور بر تحقق کمالات انبیاء قبل از رسول الله  
 ۶۵۸
- وجه سی و چهارم: استدلال بعبارت مواهب دینی «رسول الله اب، اکبر تمام موجودات است»  
 ۶۵۹
- وجه سی و پنجم: استدلال بعبارت بدایه: استفاده فضائل عدیده از حدیث نور  
 ۶۶۱
- وجه سی و ششم: علی همدانی: حدیث نور دال بر اتحاد نور نبوی و علوی  
 ۶۶۶
- وجه سی و هفتم: نبی اصل در تکوین و ذره او عجین بعلم و هدایت  
 ۶۸۰
- وجه سی و هشتم: اشرفیت خلقت سبب رسالت انبیاء  
 ۶۸۴
- وجه سی و نهم: خلقت نفوس انبیاء در غایت صفا و باعث تفویض ریاست  
 ۶۹۱
- وجه چهلم: اقربیت روح امیر المؤمنین با رسول الله  
 ۶۹۵
- وجه چهل و یکم: بعضی شرکت بانور نبوی را دلیل بر امامت نمی دانند یا نفی اخوت امیر المؤمنی با رسول الله نموده  
 ۷۰۳
- چند دلیل بر امامت بلا فصل امیر المؤمنین (علیه السلام)  
 ۷۰۷
- اشاره  
 ۷۰۷
- وجه اول: نسب و افضلیت بنی هاشم در رابطه با امیر المؤمنین  
 ۷۰۸
- وجه دوم: بگفته زید بن ثابت خلیفه رسول بنی هاشمی، بنی هاشمی است  
 ۷۳۷
- وجه سوم: احتجاج باستدلال ابی بکر بقرشی بودن خلیفه و قریش اوسط العرب اعتراف به اقربیت امیر المؤمنین  
 ۷۳۸
- وجه چهارم: احتجاج به رفع اقربیت انصار با اقرار به اقربیت علی علیه السلام احتجاج جهت انحصار خلافت ب «اولیاء الرسول و عشیره»  
 ۷۴۵
- وجه پنجم: احتجاج امیر المؤمنین باولویت خود  
 ۷۵۳
- وجه ششم: احتجاج «یوم شورا» به اقربیت رسول الله  
 ۷۵۷

وجه هفتم: اعتراف طلحه و زبیر و . . . به اولویت قرابت و سبقت در اسلام

۷۵۸

وجه هشتم: احتجاج بذکر رسول قرابت علی را در وجوه اولویت ----- ۷۶۰

وجه نهم: احتجاج بگفته شاه ولی در شرح «رب اشرح لی» ----- ۷۶۱

وجه دهم: احتجاج بگفته فخر رازی در منقبت شافعی: «مطلبی الاب، هاشمی الام» فخر رازی او را از آل محمد و افضل مجتهدین میدانند ----- ۷۶۳

وجوه جواب (اولویت عباس به امامت امیر المؤمنین) ----- ۷۷۰

اشاره ----- ۷۷۰

وجه اول: عباس عموی پدری و امیر المؤمنین ابین عم ابوینی ----- ۷۷۰

وجه دوم: احتجاج بگفته «ولی الله» در ازاله الخباء ----- ۷۷۱

وجه سوم: احتجاج بگفته محمد بن المنثی در استدلال بآیه «ولوا الارحام» بر خلافت بلافضل علی علیه السلام ----- ۷۷۳

وجه چهارم: عباس لیاقت خلافت و امامت ندارد ----- ۷۷۶

وجه پنجم: عباس از قول خلافت اباہ کرد و بامیر المؤمنین رای داد ----- ۷۸۰

وجه ششم: امیر المؤمنین علیه السلام وارث حضرت رسول است ----- ۷۸۲

وجه هفتم: اجماع طرفین بر عدم امامت و خلافت عباس ----- ۷۸۳

وجه هشتم: عباس اولی بخلافت نبود ----- ۷۸۳

وجه نهم: احتجاج بر عدم لیاقت عباس بر خلافت بوجهی ----- ۷۸۴

وجه دهم: ابطال توهم اولویت حسنین بر حضرت امیر المؤمنین در امامت ----- ۷۸۷

در باره مرکز ----- ۷۹۸

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۱۷ / تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی؛  
تحقیق و ترجمه: غلام رضا مولانا البروجردی

مشخصات نشر: قم: موسسه المعارف الاسلامیه، (۱۴۰۴) ق.

مشخصات ظاهری: ج ۲۳.

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب (التحفه الاثنی عشریه) اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی.

موضوع: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ ق. . التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر موضوع

احادیث خاص (ثقلین) - امامت - احادیث

دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ ق. التحفه الاثنی عشریه - نقد و تفسیر

شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث

فروست: موسسه المعارف الاسلامیه؛ ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۸۶۸۱۹

ص: ۱

حدیث نور

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلق النبي و الوصي من نور واحد و جعل اتحاد نورهما على المساواه و المضاهاه التامه  
اصدق شاهد و صلى الله على نبيه و آله المزيين للمكارم و المحامد المسلم لكمال فضلهم و طهارتهم الاقارب و الاباعد و بعد  
فيقول العبد المفتاق حامد حسين بن العلامه السيد محمد قلى بن السيد محمد بن السيد حامد صانه الله عن شر كل حاسد و  
حاقد و حماه ضير كل متعصب مارد ان هذا هو المجلد الثامن من المنهج الثاني من كتاب عبقات الانوار فى امامه الأئمه الاطهار  
نقضت فيه على ما ذكر المولوى عبد العزيز بن ولّى الله فى التحفه المنحوله من الكلمات المدخوله و الشبهات المعلوله فى  
الجواب عن الحديث

الثامن من الاحاديث الاثني عشر التي ذكرها في باب الامامه و حصر استدلال الشيعة على امامه على عليه السلام فيها جساره على  
العضيه المنكره المغسوله و الله ولي التوفيق و هو الصائن عن الاقتحام في المهالك المهوله

## سند حديث النور

### اشاره

قال المحدث النحرير حديث هشتم روايت كنند كه آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود

كنت انا و على بن ابي طالب نورا بين يدي الله قبل ان يخلق آدم باربعه الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزءين  
فجزء انا و جزء علي بن ابي طالب و اين حديث باجماع اهل سنت موضوعست و في اسناده محمد بن خلف المروزي قال يحيى  
بن معين هو كذاب و قال الدارقطني متروك لم يختلف احد في كذبه و يروي من طريق آخر و فيه جعفر بن احمد و كان  
رافضيا غالبا كذابا وضاعا و كان اكثر ما يضع في قده الصيحه و سبهم و بر تقدير فرض صحت معارضست بروايتي كه ازين  
روايت في الجملة بهترست و در اسناد او متهمين بالكذب و الوضع واقع نشده اند و هو ما

روى الشافعي باسناده الى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انه قال كنت انا و ابو بكر و عمر و عثمان و علي بن ابي طالب و علي بن ابي طالب  
يخلق آدم بالف عام فلما خلق اسكننا ظهره و لم نزل ننتقل في الاصلاب الطاهره حتى نقلني الله تعالى الى صلب عبد الله و نقل  
ابا بكر الى صلب ابي قحافه و نقل عمر الى صلب الخطاب و نقل عثمان الى صلب عفان و نقل عليا الى صلب ابي طالب و مؤيد  
اين روايت حديث ديگر هم هست كه مشهورست الارواح جنود مجنده ما تعارف منها ايتلف و ما تناكر منها اختلف و بعد اللتيا  
و التي دلالت

بر مدعا ندارد زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمی شود و ملازمت درین هر دو امر بیان باید کرد بوجهی که غبار منع بر آن ننشیند و دونه خرط القتاد و در قرب نسب حضرت امیر بآنجناب بحثی نیست اما کلام درینست که این قرب موجب امامت بلا فصلست یا نه و اگر مجرد قرب نسب موجب تقدم در امامت می شد حضرت عباس اولی می بود بامامت و خلافت لکنه عمه و صنواییه و العم اقرب من ابن العم عرفا و شرعا و اگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از نور لیاقت امامت حاصل نشد زیرا که نور عبد المطلب منقسم شد در عبد الله و ابو طالب دیگر پسران او را نصیبی نرسید گوییم اگر مدار تقدم در امامت بر قوت و کثرت نورست پس حسنین اولی و احق باشند بامامت از حضرت امیر بهر دو جهت قوت و کثرت اما قوت پس از آنجهت که چون انقسام نور واقع شد و حصه پیغمبر به پیغمبر رسید از همان حصه انشعاب حسنین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند در حصه پیغمبر و پر روشنیست که حصه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نور اقواست از حصه غیر او و اما کثرت پس از آنجهت که حسنین جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی و الاثنان اکثر من الواحد قطعاً اقول مستعینا بلطف الملهم الخیر جناب مخاطب فخور و متحذلق جسور در انکار و ابطال تکذیب حدیث نور بدستور قدیم دور از زور و عادت دیرینه و شنشنه مستحکمه مخالفت خدع و غرور و غریزه راسخه مجانبت فتور و قصور راه رفته و مشابه صنیع بدیع جواب حدیث تشبیه تسویل و تمویه بر روی کار آورده یعنی بقول خود روایت کنند چنان ظاهر ساخته که چنانچه بزعم او حدیث تشبیه از روایات سنی نیست همچنین حدیث

نور هم از روایات این حضرات نیست بلکه روایت آن مخصوص بشیعه است بلکه من وجه توهینشان این حدیث شریف زیاده از توهین حدیث تشبیه نموده زیرا که بجواب حدیث تشبیه نسبت علامه حلی این حدیث شریف را به بیهقی ذکر کرده گو بجواب آن راه مزید صدق و امانت پیموده انکار روایت بیهقی آن را بکمال مبالغه و اغراق نموده و ذکر حواله شیعه حدیث نور باهل سنت بوجه من الوجوه ننموده لا فی مقام نقل کلام الشیعه و لا فی مقام الجواب و اسناد آن بیکی از علمای سنیه و لو بتعقیبه بالرد و الانکار هم نکرده تا ظاهر شود که این حدیث بمشابه بی اصلست که شیعه هم اسناد آن باهل سنت نمی کنند بلکه خود روایت آن می کنند و باز استدلال بآن بر اهل سنت می نمایند شاباش و آفرین این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اگر چه جناب مخاطب که رئیس المحدثین و فخر المحققین و صدر النقادین و بدر المستندین و عمده المشایخ الاساطین الواصلین الی الدقائق و امام الجهابذه الماهرین الخائضین فی الدقائقست بجواب حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینه العلم بسبب کمال و لا و بلند پروازی و مزید حلم تکذیب و ابطال و ردّ و توهین و تهجین آن آغاز نهاده داد تحقیق و تنقید و اظهار

تبخر و مهارت و حذق و بصارت داده لکن بجواب حدیث تشبیه و حدیث نور طرح نو انداخته یعنی بسبب برائت از اضطرام نار عناد و احتدام سعیر لداد و اشتداد و احتداد مواد اضغان و احقاد بجواب حدیث تشبیه یکسر انکار بودن آن از احادیث اهل سنت و انکار وجود آن در کتابی از کتب اهل سنت و لو بطریق ضعیف آغاز نهاده و حدیث نور را بنسبت روایت ان بشیعه اظهار عدم استسعاد سنیه بروایت آن فرموده بر محض کذب و ابطال آن مثل تکذیب حدیث ولایت و نقل تکذیب حدیث طیر و تکذیب حدیث مدینه العلم از بعض علمای متعصبین اهل نحل خود اکتفا فرموده زبان حقائق ترجمان را بدعوی اجماع سنیه بر وضع آن آلوده و بر متبع خبیر و ناقد تحریر انهماک مخاطب معدوم النظیر در نهایت احتراز از کذب و تزویر و غایت اجتناب از تدلیس و تلبیس پر تشویر و عدم تقصیر در تخدیج و تغریر و کمال متانت درین تقریر و تحریر و نهایت رزانت این تزویق و تحبیر و اقصای جسارت و تهور درین ابطال و ردّ و نکیر و منتهای صفا و ولای او با جناب امیر کل امیر علیه آلاف التحیه من الملک القدیر ظاهر و مستنیرست بوجه عدیده که عنقریب بعون الله اللطیف البصیر مبین می شود و قبل ذکر آن اسمای صحابه و تابعین و علمای ناقلین این حدیث شریف مذکور می شود که بمجرد ملاحظه آن غرابت مزعوم مخاطب عمده القروم متیقن و معلوم گردد



اما صحابه که روایت این حدیث شریف نموده اند پس اوّل و افضل ایشان خود جناب علیّ بن ابی طالب علیه السلام هستند و حدیث نور را بروایت آن حضرت صالحانی و کلاعی و سید محمّد بن جعفر مکی و ابراهیم وصابی و محمّد واعظ هروی و محمّد صنّدر عالم ذکر نموده اند دوم حضرت ابو عبد الله الحسین بن علی بن ابی طالب علیه و علی جدّه و اییه و أمّه و اخیه و ابنائه الطّاهرين آلاف سلام ربّ العالمین روایت آن حضرت را عاصمی و اخطب خوارزم و مطرزی و شهاب الدّین احمد نقل نموده اند سوم حضرت سلمان و روایت اوشان را أحمد بن حنبل و عبد الله بن احمد و ابن المغازلی و شیرویه دیلمی و نطنزی و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و ابن عساکر و حموی و شرف الدّین محمود طالبی و علی همدانی و محمّد بن یوسف کنجی و محبّ الدّین طبری و ابراهیم بن عبد الله وصابی و محمّد واعظ هروی و محمّد صدر عالم ذکر نموده اند چهارم ابو ذر غفاری روایت اوشان را ابن المغازلی نقل نموده اند پنجم جابر بن عبد الله انصاری و روایت اوشان را ابن المغازلی نقل کرده ششم ابن عبّاس و روایت اوشان را خطیب بغدادی و نطنزی و محمّد بن یوسف کنجی و حموی و زرندی و شهاب الدّین احمد و جمال الدّین محدّث ذکر کرده اند هفتم ابو هریره

روایت او را ابو المویّد ابراهیم بن محمّد الحموینی ذکر کرده هشتم انس بن مالک روایت او را ابو محمّد احمد بن محمّد بن علی عاصمی و رزین الفتی فی شرح سورۀ هل اتی ذکر نموده

### **تابعینی که حدیث نور را روایت کرده اند**

و اما تابعین که از صحابه روایت این حدیث شریف نموده اند و صدق و صلاح شان از اعتراف خود مخاطب در باب مکاید همین کتاب تحفه ثابت و متحققست پس اسمای ایشان این است امام زین العابدین سید السّاجدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و تعدید آن حضرت در تابعین بنابر اصطلاح اهل سنت است و چون آن حضرت از اهلیت طاهرین علیهم السلامست و اهل بیت علیهم السلام افضل هستند از صحابه و نیز حسب دلائل ساطعه و براهین قاطعه عصمت این حضرات ثابتست پس تنها روایت آن حضرت کافی و وافی باشد و زاذان ابو عمر الکندی المتوفی سنه اثنتین و ثمانین و ابو عثمان زرّی و سالم بن ابی الجعد الاشجعی المتوفی سنه سبع او ثمان و تسعین او مائه و ابو زبیر محمد بن مسلم بن تدرس الاسدی المکی المتوفی سنه ست و عشرين و عکرمه بن عبد الله البربری مولی ابن عباس المتوفی سنه سبع و مائه و عبد الرحمن بن یعقوب الجهنی المدنی و ابو عبیده حمید بن ابی حمید الطویل البصری المتوفی سنه اثنتین او ثلث و اربعین

### **علمایی که حدیث نور را روایت کرده اند**

اما اسمای علمای کبار و ناقدین آثار و عاملین اخبار و کاشفین اسرار و فضلائی عالی تبار و نبهای جلیل الفخار که بروایت و نقل این حدیث شریف حیازت شرف جمیل و احراز فضل جزیل

نموده اند اینست احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی و ابو حاتم محمد بن ادريس بن المنذر الحنظلي الرازی و عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه الاصبهانی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی و ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی و ابو بكر احمد بن علی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی الهمدانی و ابو محمّد احمد بن محمد بن علی العاصمی صاحب زین الفتی فی شرح سوره هل اتی و ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی و ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه المعروف بابن الدیلمی و ابو المویذ موفق بن احمد بن أبی سعید اسحاق المکی المعروف باخطب خوارزم و ثقه الدّین ابو القاسم علی بن الحسن بن هبه الله المعروف بابن عساكر و نور الدّین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی تلمیذ أبی موسی المدینی و ابو الفتح ناصر بن عبد السّید المطرزی و ابو محمد قاسم بن الحسن بن محمّد الخوارزمی و عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل القزوينی الرافعی و ابو الربیع سلیمان بن موسی بن سالم البنسی الکلاعی المعروف بابن سعید و محمد بن يوسف بن محمد الکنجی الشافعی صاحب کفایه الطالب

و محبّ الدين ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبرى و ابو المؤيد ابراهيم بن محمد الحموينى و شرف الدين محمود بن محمّد بن محمود الدرگرينى الطالبى القرشى و محمّد بن يوسف الزرندى و سيّد محمّد بن يوسف الحسينى المعروف بگيسودراز و سيّد محمد بن جعفر الحسينى المكى و عمده عرفائهم جلال الدين البخارى و رأس اوليائهم السيّد على بن شهاب الدين الهمدانى و جلال الدين احمد الخجندى و شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل و شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر الزاولى الدولت آبادى الملقب بملك العلماء و احمد بن على بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانى و احمد بن محمد الحافى الحسينى الشافعى و ابراهيم بن عبد الله الوصابى اليمنى الشافعى صاحب كتاب الاكتفاء و جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازى النيسابورى و شيخ بن على بن محمّد بن عبد الله العلوى الجعفرى صاحب كنز البراهين الكسيه و الاسرار الوهيه الغيبه لسادات مشايخ طريقه العلويه الحسينيه الشعبيه و شيخ محمد الواعظ الهروى و سيد محمد بن سيد جلال ماه عالم و محمد صدر عالم سبط شيخ ابو الرضا صاحب معارج العلى فى مناقب المرتضى و حسان الهند غلامعلى آزاد البلگرامى

و مخفی نماند که چون این حدیث شریف را جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده و آن حضرت حسب ادله زاهره و براهین قاهره و بنا بر افاده والد ماجد مخاطب جلیل الفخار و اعتراف خود مخاطب عالی تبار معصومست برای ثبوت و تحقق آن روایت آن حضرت کفایت می کند و قطع نظر از آن چونکه هفت کس دیگر از صحابه روایت این حدیث شریف نموده اند تواتر آن کالشمس فی رابعه النهار هویدا و اشکار گردید ابن حجر مکی در صواعق بعد ذکر حدیث موضوع مروا ابا بکر فلیصل بالناس گفته و اعلم انّ هذا الحدیث متواتر فائده ورد من حدیث عائشه و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن ذمعه و ابي سعید و علی بن ابي طالب و حفصه ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر ادعای تواتر حدیث امامت ابي بکر در صلاه می نماید بزعم آنکه هشت کس از صحابه آن را روایت کرده اند و چون حدیث نور را هم سوای جناب امیر المؤمنین علیه السلام هفت کس از صحابه روایت کرده اند و با آن جناب عدد ثمانیه تمام می شود تواتر آن هم حسب افاده ابن حجر کالصبح إذا اسفر روشن و اظهر و مسلم اهل فهم و نظر و مقبول ارباب اثر باشد و ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم در محلی در مسئله عدم جواز بیع ماء بعد نقل روایات منع بیع از چار صحابه گفته فهؤلاء اربعة من الصّحابه رضی الله عنهم فهو نقل تواتر لا تحلّ مخالفته ازین عبارت ظاهرست که نقل چهار صحابه نقل تواترست پس این حدیث شریف که بروایت ضعف این عدد مرویست بالا- ولی متواتر خواهد بود و خود مخاطب در باب دهم همین کتاب بجواب طعن دوازدهم از مطاعن ابي بکر گفته و آنچه گفته اند که فاطمه را بجز یک کس که خودش بود جواب داد دروغ محضست

زیرا که این خبر در کتب اهل سنت بروایت حدیفه بن الیمان و زبیر بن العوام و ابو دردا و ابو هریره و عباس و علی و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص صحیح و ثابتست و اینها اجله صحابه اند و بعضی از ایشان مبشر به بهشت اند و در حق حدیفه ملا عبد الله مشهدی در اظهار الحق حدیث پیغمبر آورده که

ما حدّثکم به حدیفه فصدّقوه و از جمله اینها مرتضی علیست که باجماع شیعه معصوم و باجماع اهل سنت صادقست و روایت عائشه و ابو بکر و عمر را درین مقام اعتبار نیست

اخرج البخاری عن مالک بن اوس بن الحدّثان النصری ان عمر بن الخطّاب قال بمحضر من الصّیحه حابه فیهم علی و العباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و الزبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص انشدکم باللّٰه الذی باذنه تقوم السّماء و الارض ا تعلمون انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و سلّم قال لا نورث ما ترکناه صدقه قالوا اللّٰهم نعم ثم اقبل علی علی و العباس و قال انشدکما باللّٰه هل تعلمان انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و سلّم قال ذلك قالوا اللّٰهم نعم پس معلوم شد که این خبر هم برابر آیتست در قطعیت زیرا که این جماعت که نام اینها مذکور شد خبر یکی از ایشان مفید یقینست چه جای این جمع کثیر علی الخصوص حضرت علی مرتضی که نزد شیعه معصوم اند و روایت معصوم برابر قرآنست در افاده یقین نزد ایشان انتهی ازین عبارت سراسر غرابت که وجوه خلل و زلل آن از کتاب مستطاب تشیید المطاعن واضحست

### اثبات قطعیت حدیث نور

بچند وجه کمال ثبوت تحقق حدیث نور ساطع و لامع می شود اول آنکه از ان ظاهرست که خبر یکی ازین جماعت صحابه که اسمایشان ذکر کرده و از جمله شان ابو هریره است برابر آیت قرآنی و مفید یقین است

و چونکه ابو هريره راوی حدیث نور نیز هست این خبر هم برابر آیت قرآنی مفید یقین باشد دوّم آنکه بهر وجهی که خبر دیگر مذکورین یعنی زبیر و عبد الرحمن و سعد و امثالشان مفید یقین و مساوات آن با آیه قرآنی خواهد بود همان وجه یا اولی از آن برای افاده روایت این صحابه که حدیث نور روایت کردند متحقق خواهد شد سوم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم روایت حدیث نور فرموده و افاده روایت آن حضرت قطعیت خبر و مساوات را با آیه قرآنی از کلامش ظاهرست پس حدیث نور مساوی آیه قرآنی و مفید نهایت قطع و ايقان و مثمر اقصای حتم و اذعان باشد چهارم آنکه مزیت و خصوصیت امیر المؤمنین علیه سلام ربّ العالمین در باب افاده روایت آن حضرت برای قطع و یقین و مساوات یا کلام مبین احسن الخالقین از کلامش ظاهر لکن تقیید خصوصیت آن حضرت باعتقاد اهل حق ظاهر ساخته و چون عصمت آن حضرت از کلام والد ماجد او و تفهیمات و افادات او درین کتاب و تفسیر واضح و اشکارست خصوصیت آن حضرت نزد والد مخاطب و خود و دیگر هم ثابت باشد پنجم آنکه از کلامش ظاهرست که روایت این صحابه که جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابو هريره از ایشانند بالاتر از روایت عائشه و ابو بکر و عمرست پس حدیث نور که آن را جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابو هريره و دیگران روایت کرده اند بالاتر از روایت عائشه و ابو بکر و عمر باشد

### وجه مفصل اثبات حدیث نور و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

#### اشاره

اما وجوه مفصله ابطال و توهین مزعوم مخاطب فطین پس جمله از آن بعون الله الموفق المعین بیان متین و تقریر رزین مذکور می شود

#### وجه اول: روایت احمد بن محمد بن حنبل

وجه اول آنکه حدیث نور را امام احمد بن محمد بن حنبل که یکی از ارکان اربعه سنیانست روایت نموده چنانچه ابو المظفر یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه فی معرفه الائمه در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته

حدیث فیما خلق منه قال احمد فی الفضائل حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهري عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم كنت انا و علي بن أبي طالب نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعه آلاف عام فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزئين فجاء انا و جزء علي

و فی روایه خلقت انا و علی من نور واحد و روایت این سند همه ممدوحین ثقات و ائمه عالی درجات اند فضائل و محامد عبد الرزاق و معمر و زهري نهایت ظاهرست ارباب صحاح سته کافه کاسه لیس و زله چین و خوشه بردار از خرمن افادات این حضرات می باشند و روایات کثیره از ایشان در صحاح خویش آورده و آن را صحیح دانسته اند پس طعن بر ایشان در حقیقت طعن و قدحست در صحاح سته که از جمله آنست صحیح بخاری و صحیح مسلم پس چگونه کسی حرف تشکیک رکیک بر زبان توان آورد مگر اینکه بگویند که گو روایات این روایت همه جا مقبولست لیکن هر گاه نوبت بفضایل علویه رسید آن همه توثیق و تعدیل برگشت و اعتماد از اقوال ارباب رجال و ائمه تنقید و اصحاب صحاح که روایات شان مدار دین و ایمانست برخاست و قواعد اصولیه هم باطل گردید و لعبه اطفال و ضحکه نسوان شد فلا- حول و لا- قوه الا بالله در مجلد حدیث تشبیه بیان کردیم که عبد الرزاق بن همام حافظ همام و متبحر قمقام و محدث عالی مقام و از اکابر حذاق اعلام و امثال مشایخ عظام بلکه امام ائمه فخار و شیخ اساطین اسلامست اصحاب صحاح سته از روایات او صحاح خود را مشحون ساخته اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق دانسته بافادات او دامنه‌های خود پر نموده و اکابر منقدین بمدائح عظیمه و جلائل اوصاف حمیده او را می ستایند تا آنکه می گویند که رحلت نکردند مردم بسوی کسی بعد جناب رسالت مآب صَلَّى الله علیه و آله و سلم مثل



رحلت كردنشان بسوی عبد الرزّاق ابو محمّد عبد الله بن اسعد بن علي الياضی در مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفه حوادث الزمان گفته و في السنّه المذكوره أى سنه احدى عشره و مائتين توفى الحافظ العلامة المرتحل إليه من الآفاق الشيخ الامام عبد الرزّاق بن همام اليمنى الصنعانى الحميرى صاحب المصنفات عن ست و ثمانين سنه روى عن معمر و ابن جريح و الاوزاعى و طبقتهم و رحل إليه الاثمه الى اليمن قيل ما رحل الناس الى احد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما رحلوا إليه روى عنه خلائق من ائمه الاسلام منهم الامام سفين بن عيينه و الامام احمد و يحيى بن راهويه و على المدينى و محمود بن غيلان و عبد الكريم بن محمد سمعانى در انساب گفته ابو بكر عبد الرزّاق بن همام الصنعانى قيل ما رحل الى احد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما رحل إليه و حافظ عبد الغنى بن عبد الواحد المقدسى الجماعى الحنبلى در كتاب الكمال از محمّد بن اسماعيل فزارى نقل کرده بلغنا و نحن بصنعاء عند عبد الرزّاق أنّ يحيى بن معين و احمد بن حنبل و غيرهما تركوا حديث عبد الرزّاق و كرهوه فدخلنا من ذلك غم شديد فقلنا قد انفقنا و تعبنا و آخر ذلك سقط حديثه فلم ازل في غمّ من ذلك الى وقت الحج فخرجت من صنعاء الى مكّه فوافيت بها يحيى بن معين فقلت يا ابا زكريّا ما الذى بلغنا انكم تركتم حديثه و رغبتم عنه فقال ابا صالح لو ارتدّ عن الاسلام عبد الرزّاق ما تركنا حديثه و نیز در كمال گفته و روينا عن عبد الرزّاق أنّه قال قدمت مكّه فمكثت ثلثه ايام لا يجيئنى اصحاب الحديث فمضيت و طفت و تعلقت باستار الكعبه

فقلت يا ربّ ما لى أ كذاب أ مدلسّ انا فرجعت الى البيت فجاءونى قال ابن خيثمه سئل يحيى بن معين عن اصحاب الثورى فقال  
أما عبد الرزّاق و الفريابى و عبيد الله بن موسى و ابو احمد الزّبيرى و ابو عاصم و طبقهم كلهم فى سفيان قريب بعضهم من بعض  
و هم دون يحيى بن سعيد و عبد الرحمن بن مهدى و وكيع و أبى نعيم و قال احمد بن صالح قلت لاحمد بن حنبل أ رأيت احدا  
احسن حديثا من عبد الرزّاق قال لا و قال ابو زرعه عبد الرزّاق احد من ثبت حديثه قال البخارى مات سنة ٢١١ احدى عشره و  
مائتين روى له الجماعة انتهى نقلا عن اصل الكمال من نسخه عتيقه صحيحه عليها خطّ بعض اهل الكمال و الحمد و المنة للربّ  
المتعال و ديكر عبارات رشاق آيات متضمّن بدائع و محامد عبد الرزاق در مجلد حديث تشبيه شنيدى فارجع إليه و عبد  
الوهاب سبكي در شفاء الاسقام فى زياره خير الانام در مقام توثيق سند حديث من زار قبرى و جبت له شفاعتى كه حديث اول  
از باب اول كتابت گفته و موسى بن هلال قال ابن عدى ارجو انه لا باس به و اما قول أبى حاتم الرّازى فيه انه مجهول فلا  
يضرّه فانه اما ان يريد جهاله العين او جهاله الوصف فان أراد جهاله العين و هو غالب اصطلاح اهل هذا الشأن فى هذا الاطلاق  
فذلك مرتفع عنه لأنه قد روى عنه احمد بن حنبل و محمد بن جابر المحاربى و محمد بن اسماعيل الاحمسى و ابو أميه محمد  
بن ابراهيم الطرسوسى و عبيد بن محمد الوراق و الفضل بن سهل و جعفر بن محمد المروزى و برويه الاثنى ينتفى جهاله العين  
فكيف بروايه سبعة و ان أراد جهاله الوصف فروايه احمد عنه يرفع من شأنه

لا سيّما ما قاله ابن عدى فيه و ممن ذكره في مشايخ احمد ابو الفرج بن الجوزى و ابو اسحاق الصريفينى و احمد رحمه الله لم يكن يروى الا عن ثقه و قد صرح الخصم يعنى ابن تيميه بذلك فى الكتاب الذى صنّفه فى الردّ على البكرى بعد عشر كراريس منه قال انّ القائلين بالجرح و التعديل من علماء الحديث نوعان منهم من لم يرو الا عن ثقه عنده كمالك و شعبه و يحيى بن سعيد و عبد الرحمن بن مهدى و احمد بن حنبل و كذلك البخارى و امثاله و قد كفانا الخصم بهذا الكلام مؤنه تبين انّ احمد لا يروى الا عن ثقه و حينئذ لا يبقى له مطعن فيه ازين عبارت ظاهرست كه حسب اعتراف ابن تيميه امام احمد بن حنبل روايت نمى كند مگر از ثقه و علاّمه سبكى باين اعتراف ابن تيميه احتجاج و استدلال بر وثوق موسى بن هلال كرده و آن را كافى مؤنت توثيق و وافى براى سلوك طريق تحقيق دانسته پس وثوق عبد الرزاق بمجرد روايت احمد ازو حسب افاده ابن تيميه و علاّمه سبكى ظاهر و باهر گرديد و حاجت بوجهى ديگر باقى نماند اما معمر پس محامد عظيمه و مناقب فخيمه او در مجلد حديث تشبيه شنيدى بعض عبارات در اين جاهم مذكور مى شود ذهبى در كاشف گفته معمر بن راشد ابو عروه الانزدى مولا هم عالم اليمن عن الزهرى و همام و عنه غندر و ابن المبارك و عبد الرزاق قال معمر طلبت العلم سنه مات الحسن ولى اربع عشره سنه و قال احمد لا تضمّ معمر الى احد الا وجدته يتقدمه كان من اطلب اهل زمانه للعلم و قال عبد الرزاق سمعت منه عشره آلاف حديث توفى فى رمضان سنه ثلث و خمسين و مائه باليمن اما زهرى پس معالى زاهره و محاسن باهره و مآثر

جليله و مفاخر نبيله او هم در مجلد حديث تشبيه بتفصيل تمام شنيدى درين مقام اكتفا و اقتصار بر بعض عبارات مى رود ابن حجر عسقلانى در تقريب گفته محمد بن مسلم بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهره بن كلاب القرشى الزهرى و كنيته ابو بكر الفقيه الحافظ متفق على جلالته و اتقانه و هو من رؤس الطبقة الرابعة مات سنة خمس و عشرين و قيل قبل ذلك بسنه او ستين اما خالد بن معدان پس فقيه راشد جليل الشأن و نهايت وثوق و عظمت و نباهت او متفق عليه بين الأعيان و غايت جلاله و نبالت او غير محتاج باقامت شاهد و اعداد برهان بل مصداق عيان را چه بيان و چگونه چنين نباشد كه او هم مثل ثليه سابقه از روايت صحاح سته سنينست ابو حاتم محمد بن حبان البستي در كتاب الثقات گفته خالد بن معدان بن أبى كريب الكلاعى يروى عن أبى امامه و المقدم بن معديكرب و بقى سبعين رجلا من اصحاب النبى صلى الله عليه و سلم كنيته ابو عبد الله و كان من خيار عباد الله قدم العباس بن الوليد واليا على حمص فحضر يوم الجمعة الصلوه و خالد بن معدان فى الصف فلما رآه إذا على العباس ثوب حرير فقام إليه خالد و شق الصيْفوف حتى اتاه و قال يا ابن اخى ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى الرجال عن لبس هذا فقال يا عم هلا قلت اخفى من هذا فقال و الله لا سكنت بلدا انت فيه فخرج منها و سكن طرطوس فكتب العباس الى ابيه بخره فكتب إليه يا بنى لحقه بعطائه اينما كان فانا نأبى ان يدعو علينا بدعوه فنهلك فاقام طرطوس متعبدا مرابطا الى ان مات سنة اربع و مائه و قد قيل سنه

ثمان و مائه و يقال سنه ثلاث و مائه و ذهبى در كاشف گفته خالد بن معدان الكلاعى عن معاويه و ابن عمر و عبد الله بن عمر و ثوبان و عنه بحير و ثور و صفوان بن عمر و فقيه كبير ثبت مهيب مخلص يقال كان يسبح فى اليوم اربعين الف تسبيحه توفى سنه اربع و مائه يرسل عن الكبار و ابن حجر عسقلانى در تهذيب التهذيب گفته خالد بن معدان بن أبى كريب الكلاعى ابو عبد الله الشامى الحمصى روى عن ثوبان و ابن عمر و عتبه بن عبد السلمى و معاويه بن أبى سفين و المقدم بن معديكرب و أبى امامه و ذى مخبر ابن اخى النجاشى و عبد الله بن مروان بن أبى الحجاج اليمانى و له ادراك و عباده بن الصّامت و أبى الدرداء و لم يذكر سماعا منهما و جبير بن نفيير و عبد الله بن أبى بلال و حجر بن حجر الكلاعى و ربيعه بن العامر و غيرهم و ارسل عن معاذ و أبى عبيده بن الجراح و أبى ذرّ و عائشه و عنه بحير بن سعد و محمّد بن ابراهيم بن الحرث التيمى و ثور بن يزيد و حريز بن عثمان و عامر بن الجشيب و حسان بن عطيه و فضيل بن فضاله و جماعه قال يعقوب بن شيبه لم يلق ابا عبيده و هو كلاعى يعدّ من الطبقة الثالثه من فقهاء الشاميه بعد الصّحابه و قال العجلي شامى تابعى ثقه و قال يعقوب بن شيبه و محمّد بن سعد و ابن جرير و النسائى ثقه و قال ابو مسهر عن اسماعيل بن عيّاش حدّثنا عبده بنت خالد بن معدان و أم الصّحاك بنت راشد أنّ خالد بن معدان قال ادركت سبعين رجلا من اصحاب النبى صلى الله عليه و سلّم و قال

بقية عن بحير بن سعد ما رايت احدا الزم للعلم منه كان علمه في مصحف له أزرار و عرى و قال بقية كان الاوزاعي يعظم خالدا فقال انا اله عقب فقلنا له ابنة فقال ائوها فسلوها عن هدى ابيها قال فكان بعد ذلك بيت له اياما عندها و قال اسماعيل بن عياش عن صفوان بن عمر و رايت خالد بن معدان إذا كثرت حلقتة قام مخافه الشهره و قال يزيد بن هارون مات و هو صائم قال ابن سعد اجمعوا على أنه توفي سنة ١٥٣ و قال رحيم و غيره مات سنة ١٤٠ و قال يحيى بن صالح عن اسماعيل بن عياش مات سنة ٥٠ و قيل عن اسماعيل سنة ٦٠ و قال ابو عبيده و حليفه سنة ١٥٨ قلت و ذكره ابن حبان في الثقات و قال كان من خيار عباد الله مات سنة ٤٠ و قيل سنة ٨٥ و قيل سنة ١٥٣ و قال ابن ابي خيثمه عن ابن معين خالد عن ابن ثعلبه الخشني مرسل و قال ابن ابي حاتم في المراسيل عن ابيه لم يصح سماعه من عباده بن الصامت و حديثه عن معاذ مرسل ربما كان بينهما اثنان و ادرك ابا هريره و لا يذكر سماعا و قال احمد لم يسمع من ابي الدرداء و قال ابو زرعه لم يلق عائشه و قال ابو نعيم في الحليه لم يلق ابا عبيد و قال الاسماعيلي بينه و بين المقدم بن معديكرب جبير بن نفيير قلت و حديثه عن المقدم في صحيح البخاري و شيخ عبد الحق در رجال مشكاه گفته خالد بن معدان بفتح الميم و سكون العين و تخفيف الدال المهملتين بن ابي كريب الشامي الكلاعي بفتح الكاف تابعي فقيه كبير ثبت مهيب مخلص و يقال كان يسبح في اليوم اربعين الف تسبيحه كنيته ابو عبد الله

كان يرسل عن الكبار من اهل حمص عن معاويه و ابن عمر و عبد الله بن عمرو و ثوبان و عنه بحير و ثور و صفوان بن عمرو و قال لقيت سبعين رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم و كان من ثقات الشاميين مات بطرسوس سنه اربع و مائه و قيل سنه ثلث و اما زاذان پس او هم از تابعين بالاحسان و ممدوح و موثق اكابر رفيع المكانست مسلم ترمذی و نسائی و ابن ماجه ازو در صحاح خود روايت می کنند ذهبی در كاشف گفته زاذان ابو عمر الكندی مولا هم الضرير البزاز عن علي و ابن عمرو يقال سمع عمر و عنه عمر بن مره و المنهال بن عمر و ثقه توفی و ابو الفضل محمد بن طاهر المقدسی در كتاب اسماء رجال صحیحین در بیان افراد مسلم از تفاریق باب الزای گفته زاذان الكندی مولا هم الكوفی كنیته ابو عمرو و يقال ابو عبد الله سمع ابن عمر فی ملك الیمین و الاشربه روی عنه صالح بن ذكوان و عمرو بن مژه و از صدر كتاب اسماء رجال صحیحین مقدسی واضحست كه حفاظ حدیث مثل ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاكم و سابقین و لاحقین ایشان كه بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده كه هر كسی كه شیخین اخراج حدیث او در صحیحین كرد داند حدیث او حجتست بسبب روايت شیخین ازو در صحیح زیرا كه شیخین اخراج نكرده اند مگر از ثقه عدل حافظ كه احتمال كند سن او و مولد او سماع را از كسی كه متقدم بر اوست پس بنا بر این یقینا و قطعاً ظاهر می شود كه حدیث زاذان نزد ائمه سنیه كه بعد شیخین تا زمان محمد بن طاهر بودند خصوصاً ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاكم حجتست و خود او ثقه و عدل و حافظست و جلالت قدر و رفعت شان

حضرت سلمان فارسی اعلى و ارفع از انست كه محتاج بتوثيق فلان و بهمان باشد لكن توضيحا لجليه الحال بعض عبارات علمای مشتمل بر نبذی از احاديث سرور انس و جان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله ما اختلف الجديدان برای شرح صدور اهل ايقان مذکور می شود حافظ ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمرى القرطبي در استيعاب گفته سلمان بن الفارسي ابو عبد الله يقال مولى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و يعرف بسلمان الخير الى ان قال و كان خيرا فاضلا حبرا عدلا زاهدا متقشفا و ذكر هشام بن حسان عن الحسن قال كان عطاء سلمان خمسه آلاف و كان إذا خرج عطاؤه تصدق به و يأكل من عمل يده و كانت له غياة يفتersh بعضها و يلبس بعضها ذكر ابن وهب بن نافع عن مالك قال كان سلمان يعمل الخوص بيده فيعيش منه و لا يقبل من احد شيئا قال فلم يكن له بيت انما كان يستظل بالجدد و الشجر و ان رجلا قال له الا ابني لك بيتا تسكن فيه فقال ما لي به حاجه فما زال به الرجل و قال له انى اعرف البيت الذى يوافقك قال فصفه لى قال ابني لك بيتا إذا انت قمت فيه اصاب راسك سقفه و ان انت مررت فيه رجلك اصابهما الجدار قال نعم فبنى له و

روى عن النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ من وجوه أنه قال لو كان الدين بالثريا لئاله سلمان

و فى روايه اخرى لئاله رجال من فارس و رويانا عن عائشه أم المؤمنين قالت كان لسلمان مجلس من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يتفرد به بالليل حتى كاد به يغلبنا على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ

و روى من حديث ابن بريده عن ابيه عن النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أنه قال امرنى ربي بحب اربعة



و اخبرني انه بحبهم عليّ و أبو ذرّ الغفاري و المقداد و سلمان

و روى قتاده عن خيثمه عن أبي هريره قال سلمان صاحب الكتابين قال قتاده يعنى الفرقان و الانجيل حدّثنا خلف بن قاسم حدّثنا ابن المفسر حدّثنا احمد بن عليّ بن سعيد حدّثنا عثمان بن أبي شيبة حدّثنا جرير عن الاعمش عن عمرو بن مزّه عن أبي البختری عن عليّ أنّه سال عن سلمان فقال علم علم الاول و الآخر هو بحر لا يتزف هو منّا اهل البيت هذه روايه أبي البختری عن عليّ

و فى روايه زاذان عن عليّ قال سلمان الفارسي مثل لقمان الحكيم ثم ذكر مثل أبي البختری و قال كعب الاحبار سلمان حشى علما و حكمه و ذكر مسلم

حدّثنا بهز حدّثنا حماد بن سلمه عن ثابت عن معاويه بن قره عن عائذ بن عمرو ان ابا سفيان انى على سلمان و صهيب و بلال فى نفر فقالوا ما اخذت سيوف الله من عنق عدو الله مأخذها فقال ابو بكر تقولون هذا الشيخ قريش و سيدهم و اتى النبىّ صلّى الله عليه و سلّم فقال يا أبا بكر لعلك اغضبتهم لئن كنت اغضبتهم لقد اغضبت ربك فاتاهم ابو بكر فقال يا اخوتاه اغضبتكم فقالوا لا يا ابا بكر يغفر الله لك و كان رسول الله صلّى الله عليه و سلّم أخى بينه و بين أبي الدرداء و كان إذا نزل الشام نزل على أبي الدرداء فروى ابو جحيفه أن سلمان جاء يزور أبا الدرداء فرأى أم الدرداء مبتذله فقال ما شانك فقالت ان اخاك ليست لى حاجه فى شىء من الدنيا قال فلمّا جاء ابو الدرداء رحب لسلمان و قرب له طعاما قال فقال سلمان اطعم قال أنى صائم قال اقسمت عليك الا ما طعمت انى لست بأكل حتى تطعم قال

و بات سلمان عند أبي الدرداء فلما كان الليل قام ابو الدرداء فحسبه سلمان فقال يا ابا الدرداء ان لربك عليك حقا و لجسدك عليك حقا فاعط كل ذي حق حقه فلما كان وجه الصبح قال قم الان فقاما فصليا ثم خرج الى الصلوة فلما صلى رسول الله صلى الله عليه و سلم قام إليه ابو الدرداء فاخبره بما قال سلمان فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما قال سلمان ذكر علي بن المديني عن جعفر بن عون عن أبي العميس عن عون بن أبي جحيفة عن ابيه و له اخبار حسان و فضائل جمه رضى الله عنه توفي سلمان في آخر خلافه عثمان سنه خمس و ثلاثين و قيل بل توفي سنه ست و ثلاثين في اولها و قيل بل توفي في خلافه عمر و الامول اكثر و الله اعلم و قال الشعبي توفي سلمان في عليّه لابي قره الكندي بالمدائن و روى عنه من الصّحابه ابن عمرو ابن عيّاس و انس بن مالك و ابو الطفيل يعدّ في الكوفيين رويانا عن سلمان انه تلا هذه الآيه الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ فقال له زيد بن صوحان يا ابا عبد الله و ذكر الخبر و عليّ بن محمّد المعروف بابن الاثير الجزري در اسد الغابه گفته ب دع سلمان الفارسي ابو عبد الله و يعرف بسلمان الخير مولى رسول الله صلى الله عليه و سلم و سئل عن نسبه فقال انا سلمان بن الاسلام الى ان قال و اول مشاهده مع رسول الله صلى الله عليه و سلم الخندق و لم يتخلف عن مشهد بعد الخندق و آخى رسول الله صلى الله عليه و سلم بينه و بين أبي الدرداء

اخبرنا عبد الله بن احمد بن عبد القاهر قال اخبرنا ابو محمّد

جعفر بن احمد القارى اخبرنا الحسن بن احمد بن شاذان اخبرنا احمد بن عثمان بن احمد بن السِّماك اخبرنا يحيى بن جعفر اخبرنا حماد بن مسعه اخبرنا ابن ابي ذئب عن سعيد بن ابي سعيد عن عبد الله بن وديعه عن سلمان الفارسي انَّ النَّبى صَلَّى اللهُ عليه و سلَّم قال من اغتسل يوم الجمعة فتطهر بما استطاع من الطهر ثم ادهن من دهنه او من طيب بيته و لم يفرق بين اثنين فاذا خرج الامام انصت غفله ما بينه و بين الجمعة الاخرى رواه آدم بن ابي اياس عن ابن ابي ذئب عن سعيد عن ابيه عن ابن وديعه عن سلمان و رواه ابن عجلان عن سعيد عن ابيه عن ابن وديعه ابي ذرّ و اخبرنا ابراهيم بن محمّد بن مهراڻ و اسماعيل بن على بن عبد الله و ابو جعفر عبيد الله بن احمد بن علىّ باسنادهم الى محمّد بن عيسى السِّلمى قال حدّثنا سفين بن وكيع اخبرنا ابي عن الحسن بن صالح عن ابي ربيعه الايادى عن الحسن عن انس بن مالك قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلَّم ان الجنة تشتاقي الى ثلثه الى علىّ و عمار و سلمان و كان سلمان من خيار الصّحابة و زهادهم و فضلائهم و ذوى القرب من رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلَّم

قالت عائشه كان لرسول الله لسلمان مجلس من رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلَّم بالليل حتى كاد يغلبنا على رسول الله

و سئل علىّ عن سلمان فقال علم علم الاوّل و علم الآخر و هو بحر لا ينزف و هو ممّا اهل البيت

و كان رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلَّم قد آخى بين سلمان و ابي الدرداء و سكن ابو الدرداء

الشام و سكن سلمان العراق فكتب ابو الدرداء الى سلمان سلام عليك اّما بعد فانّ الله رزقنى بعدك مالا و ولدا و نزلت الارض المقدّسه فكتب إليه سلمان سلام عليكم اّما بعد فانّك كتبت اليّ انّ الله رزقك مالا و ولدا فاعلم ان الخير ليس بكثرة المال و الولد و لكن الخير ان يكثر حلمك و ان ينفعك علمك و كتبت اليّ أنّك نزلت الارض المقدسه و ان الارض لا تعمل لاحد اعمل كما ترى و اعدد نفسك من الموتى و قال حذيفه لسلمان أ لا نبى لك بيتا قال لم لتجعلنى ملكا و تجعل لى دارا مثل بيتك الّذى بالمدائن قال لا و لكن نبى لك بيتا من قصب و نسقفه بالبردى إذا قمت كاد ان يصيب راسك و إذا نمت كاد ان يصيب طرفيك قال فكأنّك كنت فى نفسى و كان عطاؤه خمسه آلاف فاذا خرج عطاؤه فزقه و اكل من كسب يده و كان يسفّ الخوص و هو الّذى اشار على رسول الله صلّى الله عليه و سلّم بحفر الخندق لما جاءت الاحزاب

فلما امر رسول الله صلّى الله عليه و سلّم بحفره احتج المهاجرون و الانصار فى سلمان و كان رجلا قويا فقال المهاجرون سلمان مّنا و قال الانصار سلمان مّنا فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم سلمان مّنا اهل البيت

و روى عنه ابن عباس و انس و عقبه بن عامر و ابو سعيد و كعب بن عجره و ابو عثمان النهدى و شرحبيل بن السمط و غيرهم اخبرنا ابو منصور بن الشىخى اخبرنا ابو البركات محمد بن محمد بن خميس اخبرنا ابو نصر بن طوق اخبرنا ابو القاسم بن المرجى اخبرنا ابو يعلى الموصلى اخبرنا محمّد بن الصّبّاح حدّثنا جرير عن منصور عن ابراهيم عن علقمه

عن قرّع الضبى عن سلمان الفارسي قال قال لى رسول الله صلى الله عليه و سلم هل تدري ما يوم الجمعة قال قلت الله و رسوله اعلم قال هو الذى جمع الله عز و جل فيه آباءكم او اباك آدم عليه السلام ما من عبد يتطهر يوم الجمعة ثم ياتي الجمعة لا يتكلم حتى يقضى الامام صلاته الا كان كفاره لما قبلها توفي سنه خمس و ثلثين فى آخر خلافه عثمان و قيل اول سنه ست و ثلثين و قيل توفي فى خلافه عمر و الاول اكثر قال العباس بن يزيد قال اهل العلم عاش سلمان ثلاثمائه و خمسين سنه فاما مائتان و خمسون فلا يشكون فيه قال ابو نعيم كان سلمان من المعمر بن يقال انه ادرك عيسى بن مريم و قرأ الكتابين و كان له ثلاث بنات بنت باصبهان و زعم جماعه انهم من ولدها و ابنتان بمصر اخرجه الثلاثه و هر گاه بعنايت الهى نهايت اعتماد و اعتبار و صحّت اسناد اين حديث بحليه ثبوت متحلى گرديد باو نخوت و خيلا و تغطرس و تكبر و تبختر و تمطى و غرور بسبب انكار و ابطال حديث نور كه در سر مخاطب جسور و كابلى مقهور پيچيده بود راکد و نار تخديع و ازالال و شعله تلميع و اضلال شان باين سرد متين النضد خامد و اتباع و اشيع آن هر دو امام الصبح الزعاع باين تبيان بالغ الاسباغ و افى الاشباع ساكت و جامد و صامت و هامد گرديدند و به سر حد ضربت عليهم الذله و المسكنه رسيدند فله الحمد على ظهور بطلان خرافات اهل الزور و ثبوت صحه حديث النور كالتور على شاهق الطور و لكن من لم يجعل الله له نورا فما له من نور و لقد صدق الله تعالى فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ و لعمرى

لا يجترئ على تكذيب مثل هذا الحديث الصحيح و النَّصِّ الصَّيْرِيحِ الْآتَائِهِ جَائِرٌ عَنِ قِصْدِ السَّبِيلِ حَائِرٌ مَقْتَحِمٌ فِي أَوْدِيهِ التَّضَلِيلِ  
مَفْتُونٌ لَابَسِ رِذَاءِ الْخُدْعِ وَ التَّسْوِيلِ قَامِشٌ لِلْبِدْعَاتِ مَوْثِرٌ لِلضَّلَالَاتِ غَارٌّ فِي اغْبَاشِ الْفِتْنَةِ نَازِحٌ مِنَ الْعَقْلِ وَ الْفِتْنَةِ مَرْتُوٌّ مِنْ آجِنِ  
مُتَضَلِّعٍ مِنْ آسَنِ مَهْيِيٍّ؟ لِلْحَشْوِ وَ الرَّثِّ وَ مَلْفَقٍ لِلْغَوِّ وَ الْغَثِّ خَاتِلٌ خِبَاطِ جِهَلَاتِ عَاشٍ رِكَابِ عَشْوَاتٍ فَأَنَّهُ قَدْ انْهَارَتْ دَعَائِمُ  
الْخُدْعِ وَ اللَّبْسِ وَ انْهَصَرَتْ أَفْنَانُ الْخُتْلِ وَ الْإِلْسِ وَ دَرَسَتْ سَبِيلَ الْجُحُودِ وَ التَّكْذِيبِ وَ عَفَتِ شَرَكُ الْعِنَادِ الْمَعِيبِ وَ انْحَنَى ظَهْرُ  
الْمُكَايِرَةِ وَ التَّعْلِيلِ وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِضُ الْمَجَادِلَةِ وَ التَّهْوِيلِ وَ انْتَكَثَ فِتْلُ التَّلْمِيْعِ وَ الْمَذَقِ وَ انْجَزَمَ نَجْرُ الْإِزْلَامِ النَّزَقِ وَ انْجَابَتْ  
السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ وَ وَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِطَالِبِهَا وَ سَطَعَتْ حَجَّةُ الصِّدْقِ لِرَاغِبِهَا وَ لَمَعَتْ آيَةُ الصَّوَابِ لِرَائِدِهَا وَ اسْتَنَارَتْ أَمَارَةُ  
الرُّشْدِ لِصَامِدِهَا وَ اسْفَرَ الصَّبِيحُ لِذِي عَيْنَيْنِ وَ هَمَدَتْ زِعَازِعُ الْمِينِ وَ رَكَدَتْ قِعَاقِعُ الشَّيْنِ وَ خَمَدَتْ نَوَائِرُ الْبُهْتِ وَ الرَّيْنِ وَ انْقَشَعَتْ  
ظُلُمَاتُ الْزَيْغِ وَ الْغَيْنِ فَالْعَجَبُ مِنَ الْمَخَاطَبِ النَّاقِبِ كَيْفَ ذَهَبَ بِهِ الْمَذَاهِبُ وَ تَاهَ بِهِ الْغِيَاہِبُ وَ خَدَعَتْهُ الْكُوَاذِبُ فَاقْتَصَرَ آثَارُ  
النَّوَاصِبِ وَ صَدَفَ عَنِ اللَّقْمِ اللَّاحِبِ وَ تَنَكَّبَ عَنِ اقْصِدِ الْمَآرِبِ وَ تَنَحَّى عَنِ اِحْمَدِ الْمَطَالِبِ وَ رَمَى بِسَهْمِ افُوقِ نَاصِلِ ذِي سَهْمِ  
خَائِبٍ وَ لَمْ يَزِيلِ الْخَاثِرَ مِنَ الذَّائِبِ وَ صَرَمَ اودَاجِ الْاِنْصَافِ بِسَكِينِ قَاضِبِ فَاحْمَدِ لِّلَّهِ فِي الصَّيْبَاحِ وَ الرَّوَّاحِ حَيْثُ ظَهَرَ وَ بَاحَ وَ  
انْصَرَحَ وَ لَاحَ بِهَذَا الْبَيَانِ الْمَوْثِقِ

المورث للشفاء و الانسراح المحیی لرمیم الاشباح بالارتیاح انّ الحق واضح کفلق الصّباح و انّ ابطال المخاطب کهشیم تذروه الرّیاح و أنّه کذب صراح و بهت بواح و من اشنع الصّباح و انکر النّباح فلا یمتری فی الحقّ البینّ الوضاح الا حائدون حائرون هم اشباح بلا ارواح و ارواح بلا اشباح و نساک بلا صلاح و تجار بلا ارباح و مثل کلام المخاطب المزوّق الذی لا یخاف عدلا و لا ملاما کمثل غیثٍ اَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطَامًا

### وجه دوم: استدلال بفضائل احمد بر عدم جواز تکذیب روایت او

وجه دوم آنکه بعد ملاحظه نفائس مدائح و مفاخر و جلائل فضائل و مآثر احمد بن حنبل هرگز کسی از عقلا و ارباب حیا جسارت نمی تواند کرد بر آنکه روایت چنین امام انام و رکن عظیم اسلام را از قبیل مفتریات و مختلفات کذا بین اغنام قرار دهد و نبذی از مناقب و محامد احمد بن حنبل از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان البستی و حلیه الاولیاء ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی و کتاب الاکمال ابو نصر علی بن هبه الله المعروف بابن ماکولا و کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد سمعانی و وفیات الأعیان ابن خلکان و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و کتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و تذکره الحقاظ و عبر فی خبر من غیر ذهبی و مرآه الجنان یافعی و تتمه المختصر ابن الوردی و رجال مشکاه ولی الدین الخطیب و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات الحقاظ جلال الدین سیوطی و کتائب اعلام الاخیار کفوی و فیض القدیر عبد الرؤف بن تاج العارفین مناوی و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقي زرقانی

و رجال مشکاه شیخ عبد الحق و انصاف شاه ولی الله در مجلد حدیث تشبیه مبین شد فلتکن منک علی ذکر و نهایت مدح و ثنای احمد آنست که قیام مقام انبیا برای او ثابت می سازند چنانچه از افاده نووی در تهذیب الأسماء ظاهرست که ابراهیم بن الحرث که از اولاد عباد بن الصامت بود گفت که به بشر حافی گفتند که اگر تو هم قائم می شدی و می گفتی آنچه احمد گفت خوب می بود بشر حافی گفت که من برین امر قادر نیستم بتحقیق که احمد قائم شد مقام انبیا پس چگونه ممکنست که روایت شخصی که قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد در فضل جناب امیر المؤمنین لائق احتجاج و استدلال نباشد بار الها مگر آنکه بگویند که در باب فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام العیاذ بالله ارشاد خود انبیا علیهم السلام را قبول نمی کنم پس چگونه روایت کسی را که قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد در فضل نفس رسول قبول کنیم و بیخ و بنیاد فضائل مصنوعه و مناقب منحوته مشایخ خود بر کنیم و نیز از روایع بدائع آنست که ابن المدینی امام ائمه سنیه علی التحقیق حضرت احمد بن حنبل افیق را بر حضرت صدیق و شیخ عتیق ترجیح و تفضیل داده چنانچه شیخ عبد الحق در رجال مشکاه گفته قال المیمونی قال قال لی ابن المدینی بالبصره بعد المحنه یا میمونی ما قام احد فی الاسلام ما قام احمد فعجبت من هذا و ابو بکر قد قام فی الزده قلت بای شیء قال ان ابا بکر وجد انصارا و ان احمد لم یجد ناصرا پس جای سر بر سنگ زدنت که روایت چنین بزرگ که بر حضرت یار غار غار دامن کش از انواع شنار و عار ترجیح دارد بمقابله اهل حق موضوع و مختلق و مکذوب و مفتری و آن هم باجماع اهل سنت وانمایند و حظ و افزاز کمال استحیا و انصاف و شرم و آزرم ربایند



فالعجب كل العجب كيف يدعى المخاطب التّحرير وضع هذا الحديث الشريف المستنير مع ان الامام احمد بن حنبل البصير الذى قام عندهم مقام الانبياء فى مقاساه المحنه و البلاء بل فاق و تقدم على الشيخ التيمى الكبير اعنى ابن أبى قحافه الحائر عندهم لانواع العلم و الفضل و الشرافه يرويه بسند صحيح و يعده من مناقب المنصوص عليه يوم الغدير عليه آلاف سلام الملك القدير فهل يخرج المخاطب الوحيد هذا الامام الرّشيد و الركن السّديد عن اهل السّنة و الصّواب و يولجه فى زرافه الهالكين المبتدعين الاوشاب الاقشاب حتّى يتمّ له دعوى اجماع اهل السّنة على وضع هذا الحديث المستطاب و ان كان لا يتمّ الا باخراج جمع كثير و جمّ غفير من السّنة العاليه النصاب بل و لا يتمّ بعد ذلك ايضا لعدم ثبوت الاجماع بتقوّل واحد او اثنين او جمع من المتعصّبين الدّاخلين فى العلم من غير باب و الله ولى التوفيق فى المبدأ و المآب و هر چند معالى زاهره و مكارم باهره احمد بن حنبل كه سابقا در مجلد حديث تشبيه مذکور شده برای تنکيل و تخجيل مخاطب نبيل كافی و وافيست لكن بعضی از آن علاوه بر ما سبق درين جا هم مسطور می شود پس بايد دانست كه احمد بن محمد بن عثمان ذهبی در كتاب سير النبلاء در مدح و اطراء و وصف و ثناء احمد بن حنبل قريب شانزده جزء نوشته چون ايراد آن بالتمام و الكمال موجب املاست ناچار بر بعض آن اکتفا می رود قال الذهبی فى الكتاب المسطور الامام احمد بن حنبل هو الامام حقًا و شيخ الاسلام صدقا ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حیان بن انس

بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبه بن عكابه بن صعّب بن علي بن بكر بن وائل الذّهلي الشيباني المروزي ثم البغدادي احد الائمة الاعلام هكذا ساق نسبه ولده عبد الله و اعتمده ابو بكر الخطيب في تاريخه و غيره الى ان قال رحلته و حفظه قال صالح سمعت أبي يقول خرجت الى الكوفه فسكنت في بيت و تحت رأسى لبنة فحمت فرجعت الى امي فلم اكن استاذنتها و

قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول تزوّجت و انا ابن اربعين سنه فرزق الله خيرا كثيرا قال ابو بكر الخلال في كتاب اخلاق احمد و هو مجلد املى على زهير بن صالح بن احمد قال تزوج جدى عباسه بنت الفضل من العرب فلم يولد له منها غير أبي و توفيت فتزوّج بعدها ریحانه فولدت عبد الله عمى ثم توفيت فاشترى أم حسين فولدت أمّ على زينب و ولدت الحسن و الحسين توأمين و ماتا بقرب ولادتهما ثم ولدت الحسن و محمّدا فعاشا حتى صارا من السن الى نحو من اربعين سنه ثم ولدت سعيدا قيل كانت والده عبد الله عوراء و اقامت معه سنين قال المروزي قال لى ابو عبد الله اختلفت الى الكتاب ثم اختلفت الى الديوان و انا ابن اربع عشره سنه و ذكر الخلال حكايات في عقل احمد و حياته في المكتب و ورعه في الصغر

انبا المروزي سمعت ابا عبد الله يقول مات هشيم ولى عشرون سنه فخرجت انا و الاعرابي رفيق كان لابي عبد الله قال خرجنا مشاه فوصلنا الكوفه يعنى في سنه ثلاث و ثمانين فاتينا ابا معاويه و عنده الخلق فاعطى الاعرابي حجه

بستين درهما فخرج و تركنى فى بيت وحدى فاستوحشت و ليس معى الاجراب فيه كتبى كنت اضعه فوق لينة واضع رأسى عليه و كنت اذاكر وكيعا بحديث الثورى و ذكر مره شيئا فقال هذا عند هشيم فقلت لا و كان ربما ذكر العشر احاديث فاحفظها فاذا قام قالوا لى فامليها عليهم و انبانا عبد الله بن احمد قال لى أبى خذ أى كتاب شئت من كتب و كيع من المصنّف فان شئت ان تسألنى عن الكلام حتى اخبرك بالاسناد و ان شئت بالاسناد حتى اخبرك بالكلام و انبا عبد الله بن احمد سمعت سفيان بن و كيع يقول احفظ عن ابيك مسئله من نحو اربعين سنه سئل عن الطلاق قبل النكاح فقال

يروى عن النبى صلى الله عليه و سلم و عن على و ابن عباس و نيف و عشرين من التابعين لم يروا به باسا فسألت أبى عن ذلك فقال صدق كذا قلت قال و حفظت انى سمعت ابا بكر بن حماد يقول سمعت ابا بكر بن أبى شيبه يقول لا يقال لاحمد بن حنبل من اين قلت و سمعت ابا اسماعيل الترمذى يذكر عن ابن نمير قال كنت عند و كيع فجاءه رجل او قال جماعه من اصحاب أبى حنيفه فقالوا له ههنا رجل بغدادى يتكلم فى بعض الكوفيين فلم يعرفه و كيع فبينما نحن إذ طلع احمد بن حنبل فقالوا هذا هو فقال و كيع ههنا يا ابا عبد الله فافرجوا فاجعلوا يذكرون عن أبى عبد الله الذى ينكرون و جعل ابو عبد الله يحتج بالاحاديث

عن النبى صلى الله عليه و سلم فقالوا لو كيع هذا بحضرتك ترى ما يقول فقال رجل يقول قال رسول الله ايش

اقول له ثم قال ليس القول الا كما قلت يا ابا عبد الله فقال القوم لو كيع خدعك و الله البغدادي قال عارم وضع احمد عندي نفقته فقلت له يوما يا ابا عبد الله بلغني انك من العرب فقال يا ابا النعمان نحن قوم مساكين فلم يزل يدافعني حتى خرج و لم يقل لي شيئا قال الخلال انبا المروزي ان ابا عبد الله قال ما تزوجت الا بعد الاربعين و عن احمد الدورقي عن ابي عبد الله قال نحن كتبنا الحديث من سته وجوه و سبعة و لم نضبطه فكيف يضبطه من كتبه من وجه واحد قال عبد الله بن احمد قال لي ابو زرعه ابوك يحفظ الف الف حديث فليل له و ما يدريك قال ذاكرته فاخذت عليه الابواب فهذه حكاية صحيحة في سعه علم ابي عبد الله و كانوا يعدون في ذلك المكرر و الاثر و فتوى التابعي و ما فسر و نحو ذلك و الا فالمتون المرفوعة القويه لا تبلغ عشر معشار ذلك قال ابن ابي حاتم قال سعيد بن عمرو يا ابا زرعه انت احفظ ام احمد قال بل احمد قلت كيف علمت قال وجدت كتبه ليس في اوائل الاجزاء اسماء الذين حدثوه فكان يحفظ كل جزء ممن سمعه و انا لا اقله على هذا و عن ابي زرعه قال حرزت كتب احمد يوم مات فبلغت اثني عشر حملا و عدلا ما كان على ظهر كتاب منها حديث فلان و لا في بطنه حد ثنا فلان كل ذلك كان يحفظه و قال حسن بن منبه سمعت ابا زرعه يقول اخرج الي ابو عبد الله اجزاء كلها سفيان سفيان ليس على حديث منها ثنا فلان فظننتها عن رجل واحد فانتخبت منها فلما قرأ ذلك علي جعل يقول ثنا وكيع و يحيى و انبا فلان فعجبت و لم اقدر انا على هذا

قال ابراهيم الحربى رايت ابا عبد الله كان الله جمع له علم الاولين الآخرين و عن رجل قال ما رأيت احدا اعلم بفقهِ الحديث و معانيه من احمد احمد بن سلمه سمعت ابن راهويه يقول كنت اجالس احمد و ابن معين و نتذاكر فاقول ما فقهه ما تفسيره فيسكتون الا احمد قال ابو بكر الخلال كان احمد قد كتب كتب الرأى و حفظها ثم لم يلتفت إليها قال ابراهيم بن شماس سألنا وكيعا عن خارجه بن مصعب فقال نهانى احمد ان احدث عنه قال العباس بن محمد الخلال أنبا ابراهيم بن شماس سمعت وكيعا و حفص بن غياث يقولان ما قدم الكوفه مثل ذاك الفتى يعنيان احمد بن حنبل و قيل ان احمد اتى حسين الجعفى بكتاب كبير يشفع فى احمد فقال حسين يا ابا عبد الله لا تجعل بينى و بينك منعما فليس تحمّل علىّ باحد الا و انت اكبر منه الخلال انبا المروزى انبا خضر المروزى بطرسوس سمعت ابن راهويه سمعت يحيى بن آدم يقول احمد بن حنبل امامنا الخلال انبا محمد بن على ثنا الاثرم حدثنى بعض من كان مع أبى عبد الله انهم كانوا يجتمعون عند يحيى بن آدم فيتشغلون عن الحديث بمناظره احمد يحيى بن آدم و يرتفع الصوت بينهما و كان يحيى بن آدم واحد اهل زمانه فى الفقه الخلال انبا المروزى سمعت محمد بن يحيى القطان يقول رأيت أبى مكرما لاحمد بن حنبل لقد بدل له كتبه او قال حديثه و قال القواريرى قال يحيى القطان ما قدم علينا مثل هذين احمد بن حنبل و يحيى بن معين و ما قدم علىّ من بغداد احبّ

التي من احمد بن حنبل و قال عبد الله بن احمد سمعت أبي يقول شق على يحيى بن سعيد يوم خرجت من البصره عمرو بن العباس سمعت عبد الرحمن بن مهدي ذكر اصحاب الحديث فقال اعلمهم بحديث الثوري احمد بن حنبل قال فاقبل احمد فقال ابن مهدي من أراد ان ينظر الى ما بين كتفي الثوري فلينظر الى هذا قال المروزي قال احمد عنيت بحديث سفیان حتى كتبتة عن رجلين حتى كلمنا يحيى بن آدم فكلم لنا الاشجعي فكان يخرج إلينا الكتب فنكتب من غير ان نسمع و عن ابن مهدي قال ما نظرت الى احمد الا ذكرت به سفیان قال عبد الله بن احمد سمعت أبي يقول خالف وكيع ابن مهدي في نحو من ستين حديثا من حديث سفیان فذكرت ذلك لابن مهدي و كان يخفيه عنى عباس الدّوري سمعت ابا عاصم يقول لرجل بغدادى من تعدون عندكم اليوم من اصحاب الحديث قال عندنا احمد بن حنبل و يحيى بن معين و ابو خيثمه و العيطى و السويدي حتى عدّله جماعه بالكوفه ايضا و بالبصره فقال ابو عاصم قد رأيت جميع من ذكرت و لجئوا اليّ و لم ار مثل ذاك الفتى يعنى احمد بن حنبل قال شجاع بن مخلد سمعت ابا الوليد الطيالسى يقول ما بالمصريين رجل اكرم على من احمد بن حنبل و عن سليمان بن حرب أنه قال لرجل سل احمد بن حنبل ما يقول فى مسئله كذا فإنه عندنا امام الخلال انبا على بن سهل قال رأيت يحيى بن معين عند عفان و معه احمد بن حنبل فقال ليس هنا اليوم حديث فقال يحيى تردّ احمد بن حنبل و قد جاء فقال الباب مقفل و الجاربه ليست

هنا قال يحيى انا افتتح فتكلم على القفل بشيء ففتحه فقال عفان و قشاش ايضا و حدثهم قال و انبا المروزي قلت لاحمد أ كان اغمى عليك او غشى عليك عند ابن عيينه قال نعم في دهليزه زحمني الناس فاغمى عليّ و روى أنّ سفیان قال يومئذ كيف احدثت و قد مات خير الناس و قال مهنا بن يحيى قد رأيت ابن عيينه و وكيعا و بقيه و عبد الرزاق و ضميره و الناس ما رأيت رجلا اجمع من احمد في علمه و زهده و ودعه و ذكر اشياء و قال نوح بن حبيب القومسي سلمت على احمد بن حنبل في سنه ثمان و تسعين و مائه بمسجد الخيف و هو يفتي فتيا واسعاه و عن شيخ انه كان عنده كتاب بخط احمد بن حنبل فقال كنا عند ابن عيينه سنه ففقدت احمد بن حنبل اياما فدلت على موضعه فجئت فاذا هو في شبيه بكهف في جباد فقلت سلام عليكم ادخل فقال لا ثم قال ادخل فدخلت و إذا عليه قطعه لبد خلق فقلت لم حجبتني فقال حتى استتر فقلت ما شانك قال سرقت ثيابي قال فبادرت الى منزلي فجئته بمائه درهم فعرضتها عليه فامتنع فقلت فرضا فابي حتى بلغت عشرين درهما فابي و قلت ما يحل لك ان تقتل نفسك قال ارجع فرجعت فقال أ ليس قد سمعت معي من ابن عيينه قلت بلى قال تحب ان انسخه لك قلت نعم قال اشتر لي و رقا قال فكتب بدراهم اکتسى منها بثويين

الحاكم سمعت بكران بن احمد الحنظلي الزاهد ببغداد سمعت عبد الله بن احمد سمعت

أبى يقول قدمت صنعاء انا و يحيى بن معين فمضيت الى عبد الرزاق قدمته و تخلف يحيى فلما ذهبت ادق الباب قال لى بقال تجاه داره مه لا تدق فان الشيخ يهاب فجلست حتى إذا كان قبل المغرب خرج فوثبت إليه و فى يدى احاديث ابتعتها فسلمت و قلت حدثنى بهذه رحمك الله فأتى رجل غريب قال و من انت و زبرنى قلت انا احمد بن حنبل قال فتقاصر و ضمنى إليه و قال بالله انت ابو عبد الله ثم اخذ الاحاديث و جعل يقرؤها حتى اظلم فقال للبقال هلم المصباح حتى خرج وقت المغرب و كان عبد الرزاق يؤخر صلاه المغرب الخلال ابن الرمادى سمعت عبد الرزاق و ذكر احمد بن حنبل فدمعت عيناه فقال ان نفقته نفدت فاخذت بيده فاقمته خلف الباب و ما معنا احد فقلت له انه لا يجتمع عندنا الدنانير إذا بعنا الغله اشغلناها فى شىء و قد وجدت عند النساء عشره دنانير فخذها و أرجو ان لا تنفقها حتى يتهيا شىء فقال لى يا ابا بكر لو قبلت من احد شيئاً قبلت منك ثم قال الذهبي بعد نحو من ورقه قال احمد بن سنان القطان ما رأيت يزيد لاحد اشد تعظيماً منه لاحمد بن حنبل و لا اكرم احدا مثله كان يقعه الى جنبه و يوقره و لا يمازحه و قال عبد الرزاق ما رأيت احدا افقه و لا اورع من احمد بن حنبل قلت قال هذا و قد رأى مثل الثورى و مالك و ابن جريج و قال حفص بن غياث ما قدم الكوفه مثل احمد و قال ابو اليمان كنت اشبه احمد بارطاه بن المنذر و قال الهيثم بن جميل الحافظ ان عاش احمد



سيكون حجه على اهل زمانه و قال قتيبه خير اهل زماننا ابن المبارك ثم هذا الشاب يعني احمد بن حنبل و إذا رايت رجلا يحب احمد فاعلم أنه صاحب سنه و لو ادرك عصر الثورى و الاوزاعى و الليث لكان هو المقدم عليهم فليل لقتيه تضم احمد الى التابعين قال الى كبار التابعين و قال قتيبه لو لا الثورى لمات الورع و لو لا احمد لا حدثوا فى الدين احمد امام الدنيا قلت قد روى احمد فى مسنده عن قتيبه كثيرا و قيل لابي مسهر الغساني تعرف من يحفظ على الامه امر دينها قال شاب فى ناحيه المشرق يعنى احمد قال المزنى قال لى الشافعى رأيت ببغداد شابا إذا قال انبا قال الناس كلهم صدق قلت و من هو قال احمد بن حنبل و قال حرمله سمعت الشافعى يقول خرجت من بغداد فما خلفت بها رجلا افضل و لا اعلم و لا افقه و لا اتقى من احمد بن حنبل و قال الزعفرانى قال لى الشافعى ما رأيت اعقل من احمد و سليمان بن داود الهاشمى و قال محمد بن اسحاق بن راهويه حدثنى أبى قال لى احمد بن حنبل تعال حتى اريك من لم تر مثله فذهب بى الى الشافعى قال أبى و ما رأى الشافعى مثل احمد بن حنبل و لو لا احمد و بذل نفسه لذهب الاسلام يريد المحنه و روى عن اسحاق بن راهويه قال احمد حجه بين الله و بين خلقه و قال محمد بن عبدويه سمعت على بن المدينى يقول احمد افضل عندى من سعيد بن جبير فى زمانه لأن سعيدا كان له نظراء و عن ابن المدينى قال اعز الله الدين

بالصديق يوم الرده و باحمد يوم المحنه و قال ابو عبيد انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل و هو افقهم و ذكر الحكايه و قال ابو عبيد انى لا- تزين بذكر احمد و ما رايت رجلا- اعلم بالسنة منه و قال الحسن بن الربيع ما شبهت احمد بن حنبل الا بابن المبارك فى سمته و تقاه الطبرانى انبا محمّد بن الحسين الانماطى قال كنا فى مجلس فيه يحيى بن معين و ابو خثيمه فجعلوا يثنون على احمد بن حنبل فقال رجل فبعض هذا فقال يحيى و كثره الثناء على احمد تستنكر لو جلسنا بالثناء عليه ما ذكرنا فضائله بكما لها و روى عيّاس عن ابن معين قال ما رايت مثل احمد و قال التفيلى كان احمد بن حنبل من اعلام الدين و قال المروزي حضرت ابا ثور سئل عن مسئله فقال قال ابو عبد الله احمد بن حنبل شيخنا و امامنا فيها كذا و كذا و قال ابن معين ما رأيت من يحدث لله الا ثلثه يعلى بن عبيد و العينى و احمد بن حنبل و قال ابن معين أرادوا ان اكون مثل احمد و الله لا اكون مثله ابدا و قال ابو خثيمه ما رايت مثل احمد و لا اشد منه قلبا و قال على بن خشرم سمعت بشر بن الحارث يقول انا اسأل عن احمد بن حنبل ان احمد دخل الكير فخرج ذهابا احمر و قال عبد الله بن احمد قال اصحاب بشر الحافى له حين ضرب أبى لو انك خرجت فقلت انى على قول احمد فقال أ تريدون ان اقوم مقام الانبياء القاسم بن محمّد الصائغ سمعت المروزي يقول دخلت على ذى النون السجى و نحن بالعسكر فقال أى شىء حال سيّدنا يعنى احمد بن حنبل و قال محمّد بن حماد الطهرانى سمعت ابا ثور الفقيه يقول

احمد بن حنبل اعلم وافقه من الثورى و قال نصر بن على الجهضمى احمد افضل اهل زمانه قال صالح بن على الحلبي سمعت ابا همام السكونى يقول ما رأيت مثل احمد بن حنبل و لا رأى هو مثله و عن حجاج بن الشاعر قال ما رأيت افضل من احمد بن حنبل و ما كنت احب ان اقتل فى سبيل الله و لم اصل على احمد بلغ و الله فى الامامه اكثر من مبلغ سفيان و مالك و قال عمرو الناقد إذا وافقنى احمد بن حنبل على حديث لا ابالى من خالفنى قال ابن ابي حاتم سألت أبى عن على بن المدينى و احمد بن حنبل ايهما احفظ فقال كانا فى الحفظ متقاربين و كان احمد افقه إذا رأيت من يحب احمد فاعلم انه صاحب سنه و قال ابو زرعه احمد بن حنبل اكبر من اسحاق وافقه ما رأيت احدا اكمل من احمد و قال محمد بن يحيى الذهلى جعلت احمد اماما فيما بينى و بين الله تعالى او قال محمد بن مهران الحميالى ما بقى غير احمد قال امام الأئمة ابن خزيمة سمعت محمد بن سحنويه سمعت ابا عمير بن النحاس الرملى و ذكر احمد بن حنبل فقال رحمه الله عن الدنيا ما كان اصبره و بالماضين ما كان اشبهه و بالصالحين ما كان الحقه عرضت له الدنيا فاباها و البدع فنفاها قال ابو حاتم كان ابو عمير من عباد المسلمين قال لى امل على شيئا عن احمد بن حنبل و روى عن أبى عبد الله البوشنجى قال ما رأيت اجمع فى كل شيء من احمد بن حنبل و لا اعقل منه و قال ابن واره كان احمد صاحب فقه صاحب حفظ صاحب معرفه و قال النسائي جمع احمد بن حنبل المعرفه بالحديث

و الفقه و الورع و الزهد و الصبر و عن عبد الوهّاب الوزّاق شقال لما قال التّبي صلّى الله عليه و سلّم فردّوه الى عالمه رددناه الى احمد بن حنبل و كان اعلم اهل زمانه و قال ابو داود كانت مجالس احمد مجالس الآخره لا يذكر فيها شيء من امر الدنيا ما رأيته ذكر الدنيا قط قال صالح بن محمّد جزره افقه من ادركت في الحديث احمد بن حنبل قال علي بن خلف سمعت الحميدى يقول ما دمت بالحجاز و احمد بالعراق و ابن راهويه بخراسان لا يغلبنا احد الخلال أنبأنا محمّد بن ياسين البلدى سمعت ابن أبى اويس و قيل له ذهب اصحاب الحديث فقال ما ابقى الله احمد بن حنبل فلم يذهب اصحاب الحديث و عن ابن المدينى قال امرنى سيّدى احمد بن حنبل ان لا احدث الا من كتاب الحسين بن احسن ابو معين الرّازى سمعت ابن المدينى يقول ليس فى اصحابنا احفظ من احمد و بلغنى أنّه لا يحدث الا من كتاب و لنا فيه اسوه و عنه قال احمد اليوم حجه الله تعالى على خلقه اخبرنا عمر بن عبد المنعم عن أبى اليمن الكندى انبانا عبد الملك بن أبى القاسم انبانا ابو اسماعيل الانصارى انبانا ابو يعقوب القرّاب انبانا محمّد بن عبد الله الجوزقى سمعت ابا حامد الشرقى سمعت احمد بن سلمه سمعت احمد بن عاصم سمعت ابا عبيد القاسم بن سلام يقول انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل و هو افقهم فيه و الى ابن شيبه و هو احفظهم و الى علي بن المدينى و هو اعملهم به و الى يحيى بن معين و هو اكتبهم له اسحاق المنجنيقى انبانا القاسم بن محمّد المودّب عن محمّد بن أبى بشر قال اتيت احمد بن حنبل فى مسئله فقال ايت عبيدا فانّ له

لا- تسمعه من غيره فاتيته فشفاني جوابه فاخبرته يقول احمد فقال ذاك رجل من عمال الله نشر الله تعالى رداء علمه و ذخر له عنده الزلفى اما تراه محبباً مألوفاً ما رأيت عيني بالعراق رجلاً- اجتمعت فيه خصال هي فيه فبارك الله تعالى له فيما اعطاه من الحلم و العلم و الفهم فأنه لكما قيل يريك إذا ما غاب عنك فان دنا رأيت له وجهاً يريك مقبلاً يعلم هذا الخلق ما شدد عنهم من الادب المجهول كهفاً و معقلاً و يحسن في ذات الاله إذا رأى مضيماً لاهل الحق لا يسأم البلاء و اخوانه الادنون كل موفق بصير بامر الله يسمو على العلاء و باسنادى الى أبى اسماعيل الانصارى انبا اسماعيل بن ابراهيم انبا نصر بن أبى نصر الطوسى سمعت على بن احمد بن حشيش سمعت ابا الحديث الصوفى بمصر عن ابيه عن المزنى يقول احمد بن حنبل يوم المحنة و ابو بكر يوم الردة و عمر يوم السقيفه و عثمان يوم الدار و على يوم صفين قال احمد بن محمد الرشدينى سمعت احمد بن صالح المصرى يقول ما رأيت بالعراق مثل هذين احمد بن حنبل و محمد بن عبد الله بن نمير رجلين جامعين لم ار مثلهما بالعراق و روى احمد بن سلمه النيسابورى عن ابن واره قال احمد بن حنبل ببغداد و احمد بن صالح بمصر و ابو جعفر النفيلى بحران و ابن نمير بالكوفه هؤلاء اركان الدين و قال على بن الجنيد الرزى سمعت ابا جعفر النفيلى يقول كان احمد بن حنبل من اعلام الدين و عن محمد بن مصعب العابد قال

لسوط ضرب به احمد بن حنبل في الله تعالى اكبر من ايام بشر بن الحارث الحافي قلت بشر عظيم القدر كاحمد و لا ندرى وزن الاعمال انما الله تعالى يعلم ذلك قال ابو عبد الرحمن النهاوندى سمعت يعقوب الفسوى يقول كتبت عن الف شيخ حجتى فيما بينى و بين الله رجلا ن احمد بن حنبل و احمد بن صالح و بالاسناد الى الانصارى شيخ الاسلام انبا ابو يعقوب انبا منصور بن عبد الله الدّهلى انبا محمّد بن الحسن بن على البخارى سمعت محمّد بن ابراهيم البوشنجى و ذكر احمد بن حنبل فقال هو عندى افضل و افقه من سفيان الثورى و ذلك انّ سفين لم يمتحن بمثل ما امتحن به احمد و لا علم سفين و من تقدم من فقهاء الامصار يعلم احمد بن حنبل لانه كان اجمع بها و ابصر باغاليطهم و صدوقهم و كذوبهم قال و لقد بلغنى عن بشر بن الحارث انه قال قام احمد مقام الانبياء و احمد عندنا امتحن بالسّراء و الضّرّاء فكان فيهما معتصما بالله تعالى قال ابو يحيى الناقد كنا عند ابراهيم بن عرعره فذكروا على بن عاصم فقال رجل احمد بن حنبل يضعفه فقال رجل و ما يضرّه إذا كان ثقّه فقال ابن عرعره و الله لو تكلم احمد فى علقمه و الاسود لغيرهما و قال الخشنى سمعت اسماعيل بن الخليل يقول لو كان احمد بن حنبل فى بنى اسرائيل لكان آيه و عن على بن شعيب قال عندنا المثل الكائن فى بنى اسرائيل من انّ احدهم كان يوضع المنشار على مفرق راسه ما يصرفه ذلك عن دينه و لو لا ان احمد قام بهذا الشأن لكان عارا علينا انّ قوما شبكوا فلم يخرج منهم

احد قال ابن اسلم سمعت محمد بن نصر المروزي يقول صرت الى دار احمد بن حنبل مرارا و سألته عن مسائل فقليل له أ كان اكثر حديثا أم اسحاق قال بل احمد اكثر حديثا و اورع احمد فاق اهل زمانه قلت كان احمد عظيم الشأن رأسا في الحديث و في الفقه و في التأله الذى عليه خلق في خصومه فما الظن باخواته و اقرانه و كان مهيبا في ذات الله حتى قال ابو عبيد ما هبت احدا في مسئله ما هبت احمد بن حنبل و قال ابراهيم الحربى عالم وقته سعيد بن المسيب في زمانه و سفيان الثورى في زمانه و احمد بن حنبل في زمانه قرأت على اسحاق الاسدى اخبركم ابن خليل انبا اللبان عن أبى على الحداد انبا ابو نعيم انبا ابو بكر بن مالك انبا محمد بن يونس حدثنى سليمان الشاذكونى قال يشبهه على بن المدينى باحمد بن حنبل هيهات ما اشبه السك باللك لقد حضرت من ورعه شيئا بمكه أنه رهن سطلا عند فامى فاخذ منه شيئا ليقوته فجاء فاعطاه فكأكه فاخرج إليه سطلين فقال انظر أيهما سطلك فقال لا ادري انت فى حلّ منه و ممّا اعطيتك و لم يأخذه قال الفامى و الله انه سطله و انما اردت ان امتحنه فيه و به الى أبى نعيم انبا سليمان بن احمد انبا الأبار سمعت محمد بن يحيى النيسابورى حين بلغه وفاه احمد يقول ينبغي لكل اهل دار بغداد ان يقيموا عليه النياحه فى دورهم قلت تكلم الذهلى بمقتضى الحزن لا بمقتضى الشرع قال احمد بن القاسم المقرئ سمعت الحسين الكرايسى مثل الذين يذكرون احمد بن حنبل

مثل قوم يجيئون الى أبي قبيس يريدون ان يهدموه بنعالهم الطبراني انبا ادريس بن عبد الكريم المقرئ قال رأيت غلمانا مثل الهيثم بن خارجه و مصعب الزبيرى و يحيى بن معين و أبى بكر بن أبى شيبه و اخيه و عبد الاعلى بن حماد و ابن أبى الشوارب و على بن المدينى و القواريرى و أبى خيثمه و أبى معمر و الوركانى و احمد بن محمد بن أيوب و محمد بن بكار و عمرو الناقد و يحيى بن أيوب المقابرى و شريح بن يونس و خلف بن هشام و أبى الزبيح الزهرانى فيمن لا احصيهم يعظمون احمد و يجلونه و يوقرونه و يبجلونه و يقصدون للسلام عليه قال ابو على بن شاذان قال محمد بن عبد الله الشافعى لما مات سعيد بن احمد بن حنبل جاء ابراهيم الحربى الى عبد الله بن احمد فقام إليه عبد الله فقال تقوم الى قال و الله لو رآك أبى لقام إليك و الله لو رأى ابن عيينه اباك لقام إليه قال محمد بن أيوب العكبرى سمعت ابراهيم الحربى يقول التابعون كلهم و آخرهم احمد بن حنبل و هو عندى اجلهم يقولون من حلف بالطلاق ان لا يفعل شيئا ثم فعله ناسيا كلهم يلزمونه الطلاق و عن الاثرم قال ناظرت رجلا فقال من قال بهذه المسئلة قلت من ليس فى شرق و لا غرب مثله قال من قلت احمد بن حنبل و قد اثنى على أبى عبد الله جماعه من اولياء الله تبركوا به روى ذلك ابو الفرج ابن الجوزى و شيخ الاسلام و لم يصح سند بعض ذلك اخبرنا اسماعيل بن عميره انبا ابن قدامه انبا ابو طالب ابن خضير انبا ابو طالب اليوسفى انبا ابو اسحاق البرمكى انبا على بن عبد العزيز انبا عبد الرحمن بن أبى حاتم



ابنا ابو زرعه و قيل له اختيار احمد و اسحاق احب إليك أم قول الشافعي قال بل اختيار احمد و اسحاق ما اعلم في اصحابنا اسود الرأس افقه من احمد بن حنبل و ما رأيت احدا اجمع منه الى آخر ما ذكر الذهبي من الفضائل الجميله و المحاسن الطويله

### وجه سوم: روايت احمد حديثي را دليل ثبوت و تحقق آن می باشد

وجه سوم آنکه مجرد روايت احمد بن حنبل حديثي را دليل ثبوت و تحقق و مزيد اعتماد و اعتبار و قبول آن نزد محققين فحولست اخطب خوارزم در مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته ذکر فضائل امير المؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب بل ذکر شيء منها إذ ذکر جميعها يقصر عنه باع الا حصائل ذکر اكثرها يضيق عنه نطاق طاقه الاستقصاء يدلکک علی صدق ما ذكرت ما

انباني الامام الحافظ صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمداني و قاضي القضاة الامام الاجل نجم الدين ابو منصور محمد بن الحسين بن محمد البغدادي قال انبانا الشريف الامام الاجل نور الهدى ابو طالب الحسين بن محمد بن علي الزينبي رحمه الله عن الامام محمد بن احمد بن علي بن الحسين بن شاذان قال حدثنا المعافى بن زكريا ابو الفتوح عن محمد بن احمد بن أبي الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن يوسف بن موسى القطان عن جرير عن ليث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لو ان الغياض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس كتاب ما احصوا فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام و بهذا الاسناد

عن ابن شاذان قال حدثني ابو محمد الحسن

بن احمد بن مخلد المخلدي من كتابه عن الحسين بن اسحاق عن محمد بن زكريا عن جعفر بن محمد بن عمار عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين عن ابيه عن امير المؤمنين علي بن طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى جعل لآخي علي فضائل لا تحصى كثره فمن ذكر فضيله من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من كتب فضيله من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقى لتلك الكتابه رسم و من استمع الى فضيله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع و من نظر الى فضيله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر ثم قال النظر الى علي بن ابي طالب عبادته و ذكره عبادته و لا يقبل الله ايمان عبد الا بولايته و البراءه من اعدائه و انباني ابو العلاء الحافظ هذا قال اخبرنا الحسن بن احمد المقرئ اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا احمد بن يعقوب بن المهرجان حدثنا علي بن محمد النخعي القاضي حدثنا الحسين بن الحكم حدثنا حسن بن الحسين عن عيسى بن عبد الله عن ابيه عن جده قال قال رجل لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب علي و فضائله اني لاحسبها ثلث آلاف فقال ابن عباس او لا تقول انها الى ثلثين الفا اقرب قال رضى الله عنه و يدللك علي ذلك ايضا ما يروى عن الامام الحافظ احمد بن حنبل و هو كما عرف اصحاب الحديث في علم الحديث فزيح اقرانه و امام زمانه و المقتدى به في هذا القرن في

ابانه و الفارس الذى يكب فرسان الحفاظ فى ميدانه و روايته فيه رضى الله عنه مقبوله و على كاهل التصديق محموله لما علم ان الامام احمد بن حنبل و من احتذى على مثاله و نسج على منواله و حطب فى حبله و انضوى الى حفله مالوا الى تفضيل الشيخين رضوان الله عليهما فجاءت روايته فيه كعمود الصباح لا يمكن ستره بالراح و هو ما رواه الشيخ الامام الزاهد فخر الائمة ابو الفضل بن عبد الرحمن الحفربندى الخوارزمى رحمه الله تعالى إجازة قال اخبرنا الشيخ الامام ابو محمد الحسن بن احمد السمرقندى قال اخبرنا ابو القاسم عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبدان العطار و اسماعيل بن أبى نصر عبد الرحمن الصابونى و احمد بن الحسين البيهقى قالوا جميعا اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت القاضى الامام ابا الحسن على بن الحسين و ابا الحسن محمّد بن المقطر الحافظ يقولان سمعنا ابا حامد محمّد بن هارون الحضرمى يقول سمعت محمّد بن منصور الطوسى يقول سمعت احمد بن حنبل يقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم من الفضائل ما جاء لعلى بن أبى طالب ازين عبارت سراسر رشاقت بلاغت شعار و اشارت سراپا بشارت متانت و ثار بر ناظر سليم الاعتبار و متامل هوشيار هويدا و اشكارست كه روايت احمد بن حنبل در باب جناب امير المؤمنين عليه السلام مقبول و بر كاهل تصديق محمولست زيرا كه احمد بن حنبل و اتباع و اشيع او از مفضلين شيخين اند پس امام همام محل ارتياب و اتهام اصحاب و ساوس و اوهام نيست پس روايت او در حق جناب

امير المؤمنين عليه السلام من الله الملك العلام مثل عمود صباح در كمال وضوح و افصاحست كه ممكن نيست ستر آن براح فاطم المصباح فقد طلع بحمد الله الفتح المباح و انقشع سحاب التشكيك و انزاح و انكشف ضباب الارتباب و راح و لمع نور الحق و لاح و سطع ضياء الصدق و باح و ثبت ان هممه المنكرين من اشنع الصياح و انكر النباح و محمد بن يوسف كنجي در كفايه الطالب گفته قلت ذكر فضائل امير المؤمنين علي بن ابي طالب من آيات القرآن لا يمكن جعله الا في كتاب واحد و ذكر جميعها يقصر عنه باع الاحصاء و يدللك على صدق ما ذهب إليه مؤلف الكتاب محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي عفا الله عنه ما

اخبره الشيخ المقرئ ابو اسحاق ابراهيم بن بركة الكتبي بالموصل عن الامام الحافظ صدر الحفاظ ابي العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطار عن الشريف الاجل نور الهدى ابي طالب الحسين بن محمد بن علي الزينبي عن محمد بن احمد بن علي بن الحسين بن شاذان حدثنا المعافي بن زكريا عن محمد بن احمد بن ابي الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن يوسف بن موسى القطان عن جرير عن الليث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لو ان الغياض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس كتاب ما احصوا فضائل علي بن ابي طالب و بهذا الاسناد

عن ابن شاذان قال حدثني ابو محمد الحسن بن احمد المخلدي من كتابه عن الحسين بن اسحاق عن محمد بن زكريا

عن جعفر بن محمد بن عمير عن ابيه عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن امير المؤمنين علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل لآخي علي فضائل لا تحصى كثره فمن ذكر فضيله من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و من كتب فضيله من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقي لتلك الكتابه رسم و من استمع الى فضيله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع و من نظر الى كتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر ثم قال النظر الى علي عباده و ذكره عباده و لا يقبل الله ايمان عبد الا بولايته و البراءه من اعدائه قلت ما كتبناه الا من حديث ابن شاذان رواه الحافظ الهمداني في مناقبه و تابعه الخوارزمي و اخبرنا ابو اسحاق ابراهيم بن يوسف بن برکه الکتبي بالموصل عن الحافظ أبي العلاء الحسن بن احمد بن احمد بن احمد بن احمد بن عبد الله الحافظ اخبرنا الحسين بن احمد بن يعقوب المهرجان حدثنا علي بن محمد النخعي القاضي حدثنا الحسين بن الحكم حدثنا حسن بن الحسين عن عيسى بن عبد الله عن ابيه عن جده قال قال رجل لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب علي و فضائله اني لاحسبها ثلثه آلاف فقال ابن عباس او لا - تقول انها الى ثلثين الفا اقرب خرج هذا الاثر عن ابن عباس الاثمه في كتبهم قلت و يدلکک علی ذلك ما روينا

عن امام اهل الحديث احمد بن حنبل و هو اعرف اصحاب الحديث فى علم الحديث قريع اقرانه و امام زمانه و المقتدى به فى هذا الفن فى اَيّانه و الفارس الذى يكب فرسان الحفاظ فى ميدانه و روايته مقبوله و على كاهل التصديق محموله ولا يتهم فى دينه و لا يشك أنه يقول بتفضيل الشيخين أبى بكر و عمر فجاءت روايته فيه كعمود الصّباح لا يمكن ستره بالراح و هو ما اخبرنا العلامة مفتى الشام ابو نصر محمّد بن هبه الله بن محمّد بن جميل الشيرازى اخبرنا الحافظ ابو القسم على بن الحسن الشافعى اخبرنا ابو المظفر عبد المنعم بن الامام عبد الكريم اخبرنا الحافظ على التحقيق احمد بن الحسين البيهقى قال سمعت محمّد بن عبد الله الحافظ يقول سمعت القاضى ابا الحسن على بن الحسن الجراحى و ابا الحسين محمّد بن المظفر الحافظ يقولان سمعنا ابا حامد محمّد بن هارون الحضرمى يقول سمعت محمّد بن منصور الطوسى يقول سمعت الامام احمد بن حنبل يقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم ما جاء لعلى بن أبى طالب قال الحافظ البيهقى و هو اهل كل فضيله و منقبه و مستحق لكل سابقه و مرتبه و لم يكن احد فى وقته احق بالخلافه منه قلت هكذا اخرج الحافظ الدمشقى فى ترجمته من التاريخ و يوسف بن قزعلى سبط ابن الجوزى در تذكره خواص الامه بجواب قدح حديث مواخات مروى از مجدوح بن زيد الباهلى گفته و احمد مقلد فى الباب متى روى حديثا و جب المصير الى روايته لانه امام زمانه و عالم اوانه و المبرز فى علم النقل على اقرانه و الفارس

الَّذِي لَا- يجارى فى ميدانه و هذا هو الجواب عن جميع ما يرد فى الباب فى احاديث الكتاب انتهى فثبت بحمد الله الوهاب الموفق للصواب من هذا الكلام الرشيق المستطاب المزيج لكل شبهه و ارتياب الفائح منه نشر المسك و الملاب ان احمد مقلد و متبوع لذوى الابصار و الالباب فى هذا الباب متى روى حديثا و جب المصير إليه و متى نقل خبر الزم الاعتماد عليه لأنه امام زمانه و ملاذ اوانه و المبرز الفائق فى علم النقل على امثاله و اقرانه و الفارس الذى لا يجارى فى ميدانه و لا يبارى فى وهانه و هذا جواب كاف و تحقيق شاف لتسخيف جميع تشكيكات المنكرين و توهين عامه شبهات المبطلين فى الروايات التى رواها احمد الفطين فى شان امير المؤمنين عليه سلام الملك الحق المبين فَقَطَعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

### وجه چهارم: توثيق سبط ابن الجوزى رجال سند حديث نور

وجه چهارم آنکه علامه نحرير و ناقد بصير و محقق خبير سبط ابن الجوزى جزاه الله خيرا بعد نقل اين حديث شريف از احمد ردّ توهم تضعيف آن و تصريح به اينکه رجال آن ثقات اند و اثبات عظمت و جلالت عبد الرزاق بكمال ظهور و وضوح نموده منت عظيم بر اهل حق نهاده و او احراق قلوب منكرين و ايجاع صدور جاحين داده چنانچه در تذکره خواص الامه گفته

حديث فيما خلق منه قال احمد فى الفضائل حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهرى عن خالد بن معدان عن راذان عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم كنت انا و على بن ابي طالب نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعه آلاف عام فلما

خلق آدم قسّم ذلك النور جزئين فجاء انا و جزء عليّ

و في روايه خلقت انا و علي من نور واحد فان قيل فقد ضعّفوا هذا الحديث فالجواب انّ الحديث الذي ضعّفوه غير هذه الالفاظ و غير هذا الاسناد اما اللفظ

خلقت انا و هارون بن عمران و يحيى بن زكريّا و علي بن أبي طالب من طينه واحده

و في روايه خلقت انا و علي من نور و كنّا عن يمين العرش قبل ان يخلق الله آدم بالفى عام فجعلنا نتقلب فى اصلاب الرجال الى عبد المطلب و اما الاسناد فقالوا فى اسناده محمد بن خلف المروزى و كان مغفلا و فيه ايضا جعفر بن احمد بن بيان و كان شيعيا و الحديث المذى رويناه يخالف هذا اللفظ و الاسناد لأنّ رجاله ثقات فان قيل فعبد الرزّاق كان يتشيع قلنا هو اكبر شيوخ احمد بن حنبل و مشى الى صنعاء من بغداد حتى سمع منه و قال ما رأيت مثل عبد الرزّاق و لو كان فيه بدعه لما روى عنه و ما زال الى ان مات يروى عنه و معظم الاحاديث التي فى المسند رواها من طريقه و قد اخرج عنه فى الصحيحين انتهى فهذا سبط ابن الجوزى قد نصب نفسه لارغام انف جده فبالغ فى ردّه و فل شبا حدّه و قصر منكر تطاوله و مدّه و اضعف قاصر اغراقه و شدّه و لم يال جهدا فى الانتهاض و الانتداب لخلافه و ايثار ضدّه و الابانه عن فطيع استنكافه و شنيع صده و سبط ابن الجوزى از افاحم ثقات اعيان و اعاضم اثبات اركان و مهره و حذاق ابن شان و حائز فضل تنقيد و اتقان و فائز بمرتبه عاليه تحقيق و عرفانست و بسيارى

ص: ٥٤



از اکابر ائمه سنیّه او را بمحمد ناصعه و مناقب بارعه و فضائل رائعه ستوده اند مثل ابو المویّد محمد بن محمود الخوارزمی و شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان و یوسف بن احمد بن محمد بن عثمان و موسی بن محمد بن اَبی الحسین الیونینی؟؟؟ البعلبکی و ابو الفداء اسماعیل بن علی بن محمود الایوبی و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی و محمد بن احمد الذهبی و عبد الله بن اسعد الیافعی و مجد الدّین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی و محمّد بن علی الداودی المالکی تلمیذ جلال الدّین السیوطی و محمود بن سلیمان الکفوی و از نیقی صاحب مدینه العلوم و علی بن سلطان محمد القهاری و میرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی و غیر ایشان اما مدح و ثنای ابو المویّد محمد بن محمود خوارزمی سبط ابن الجوزی را پس در جامع مسانید اَبی حنیفه گفته اما المسند الاوّل و هو مسند الاستاذ اَبی محمد الحارثی البخاری فقد اخبرنی به الایمه بقرآتی علیهم الامام اقضى قضاه الانام اخطب خطباء الشام جمال الدّین ابو الفضائل عبد الکریم بن عبد الصمد بن محمّد بن اَبی الفضل الانصاری الحرستانی و الشیخ الثقه تقی الدّین اسماعیل بن ابراهیم بن یحیی الدّاجی القرشی المقدسی بقرآتی علیهما بجامع دمشق و الشیخ الامام شمس الدّین یوسف بن عبد الله سبط الامام اَبی الفرج بن الجوزی بقرآتی علیه الخ ازین عبارت ظاهرست که ابو المویّد خوارزمی سبط ابن الجوزی را بوصف شیخ و امام می ستاید و حظ وافر از تعظیم و تبجیل او می رباید و چرا چنین نباشد که سبط ابن الجوزی شیخ و استاد ابو المویّدست که بر او مسند ابو حنیفه خوانده و او را از ماخذ این مسند که جهد بلیغ در جمع اشتات آن فرموده گردانیده و نیز

ابو المؤید در جامع المسانید بمقام جواب از لحن اَبی حنیفه گفته و الجواب الثانی آنه ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی آنه افتراء علی اَبی حنیفه و انما المنقول عنه بابی قیس کذا قاله الثقات من ارباب النقل و نیز ابو المؤید در ذکر موانع از تفضیح و تقیح خطیب لیب بجزای تحقیر و تعبیر او حضرات اَبی حنیفه را گفته و المانع الثالث ان سب الخطیب و ذکر ما قیل فیه اشتغال بما لا یعنينا

وقد قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه و من احب ان يعرف سريره الخطيب عفا الله عنه فليطالع ترجمته من كتاب تاريخ الكبير لدمشق الذي جمعه الحافظ ابو القاسم علي بن الحسين بن هبه الله الشافعي و كتاب الانتصار لامام أئمه الامصار الذي جمعه الحافظ يوسف سبط ابن الجوزي رح فيرى من سيرته و سريره ما يقضى منه العجب كيف يتكلم مثله في الامام اَبی حنیفه رضی الله عنه اما مدح و ثنای احمد بن محمد المعروف بابن خلکان سبط ابن جوزی را پس در وفيات الأعيان بعد ذكر عبد الرحمن بن علي المعروف بابن الجوزي گفته و كان سبطه شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزعلي الواعظ المشهور حنفي المذهب و له صيت و سمعه في مجالس وعظه و قبول عند الملوك و غيرهم و صنف تاريخا كبيرا رايته بخطه في اربعين مجلدا سماه مرآة الزمان في تاريخ الأعيان و توفي ليله الثلاثاء الحادي و العشرين من ذى الحجة سنة اربع و خمسين و ستمائه بدمشق بمنزله بجبل قاسيون و دفن هناك و مولده في سنة احدى

و ثمانين و خمسمائه ببغداد و كان هو يقول اخبرتنى امى ان مولدى سنه اثنتين و ثمانين رحمه الله تعالى انتهى نقلا عن اصل نسخه عتيقه من تاريخ ابن خلكان و نیز ابن خلکان بترجمه حسين بن منصور الحلاج كه در ان ذكر ابن المقفع استطرادا وارد نموده گفته قلت ذكر صاحبنا شمس الدين ابو المظفر يوسف الواعظ سبط الشيخ جمالى الدين أبى الفرج بن الجوزى الواعظ المشهود فى تاريخه الكبير الذى سماه مرآه الزمان اخبار ابن المقفع و ما جرى له و قتله فى سنه خمس و اربعين و مائه و من عادته ان يذكر كل واقعه فى السنه التى كانت فيها فيدل على ان قتله فى السنه المذكوره و نیز ابن خلکان در وفيات الأعيان بترجمه يحيى بن محمد بن هبيرة الشيبانى گفته و ذكر الشيخ شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزعلي بن عبد الله سبط الشيخ جمال الدين أبى الفرج الجوزى فى تاريخه الذى سماه مرآه الزمان و رأيته بدمشق فى اربعين مجلدا و جميعه بخطه و كان ابوه قزعلي مملوك عون الدين بن هبيرة المذكور زوجه بنت الشيخ أبى الفرج المذكور فاولدها شمس الدين المذكور أنه سمع مشايخه ببغداد يحكون ان عون الدين قال كان سبب ولايتى المحزن اننى ضاق ما بيدي حتى فقد القوت اياما فاشار على بعض اهلى ان امضى الى قبر معروف الكرخى رضى الله عنه و اسأل الله تعالى عنده فان الدعاء عنده مستجاب قال فاتيت قبر معروف فصليت عنده و دعوت ثم خرجت لأقصد البلد يعنى بغداد فاجتزت بقطفا و هى محله من محال بغداد قال فرأيت مسجدا مهجورا فدخلت

لأصلى فيه ركعتين و إذا بمريض ملقى على باريه فقعدت عند راسه قلت ما تشتهي فقال سفرجله قال فخرجت الى بقال هناك فرهنت عنده مئزرى على سفرجلتين و اتيته بهما فاكل من السفرجله ثم قال اغلق باب المسجد فغلقتة فتنحى عن الباريه و قال احفر ههنا فحفرت فاذا بكوز فقال خذ هذا فانت احق به فقلت له أ ما لك وارث فقال لا و انما كان لى اخ و عهدى به بعيد و بلغنى انه مات و نحن من الرصافه قال فبينما هو يحدثنى إذ قضى فغسلته و كفته و دفنته ثم اخذت الكوز و فيه مقدار خمسمائه و اتيت الى دجله لأعبرها فاذا بملاح فى سفينه عتيقه و عليه ثياب رثه فقال معى معى فنزلت معه فاذا أنه من اكثر الناس شبيها بذلك الرجل فقلت من اين انت فقال من الرصافه و لى بنات و انا صعلوك قلت فما لك احد قال لا كان لى اخ و لى عنه زمان و ما ادرى ما فعل الله به قال فقلت ابسط حجرك فبسطه فصبيت المال فيه فبهت فحدثته الحديث فسالنى ان آخذ نصفه فقلت و الله و لا حبه ثم صعدت الى دار الخليفه و كتبت رقعته فخرج عليها اشراف المخزن ثم تدرجت الى الوزاره و جلالت و نبالت و براعت و حذاقت و مهارت و وثاقت و مزيد اعتبار و اعتماد و علو مقدار و سمو فخار و نقد و اتقان ابن خلكان بر ناظر اسفار محققين كبار هويدا و آشكارست شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبى در خبر فى خبر من غير بمدح او در سنه احدى و ثمانين و ستمائه گفته ابن خلكان قاضى القضاة شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن أبى بكر الاربلى

الشافعي ولد سنة ثمان و ستمائه و سمع البخارى من ابن مكرم و اجاز له المويّد الطوسى و جماعه و تفقّه بالموصل على الكمال بن يونس و بالشام على ابن شدّاد و لقي كبار العلماء و برع فى الفضائل و الآداب و سكن مصر مدّه و ناب فى القضاء ثم ولى قضاء الشام عشر سنين و عزل بابت الصائغ سنة تسع و ستين فاقام سبع سنين معزولا بمصر ثم ردّ الى قضاء الشام و كان كريما جوادا سرّيا ذكيا اخباريا عارفا باخبار الناس توفى فى رجب و ابو الفداء عماد الدّين اسماعيل بن على در مختصر فى اخبار البشر در سنة مذكوره گفته و فيها توفى القاضى الفاضل المحقق شمس الدّين احمد بن محمّد بن أبى بكر بن خلکان البرمكى و كان فاضلا عالما تولّى القضاء بمصر و الشام و له مصنفات جليله مثل وفيات الأعيان فى التاريخ و غيره و كان مولده يوم الخميس بعد صلاه العصر حادى عشر ربيع الآخر سنة ثمان و ستمائه بمدينة اربل بمدرسه سلطان مظفر الدّين صاحب اربل نقلت ذلك من تاريخه فى ترجمه زينب فى آخر حرف الزاء و عمر بن مظفر بن محمد الشهير بابن الوردى الشافعي در تتمه المختصر فى اخبار البشر در سنة مذكوره گفته و فيها توفى القاضى شمس الدّين احمد بن محمّد بن أبى بكر بن خلکان البرمكى و كان فاضلا عالما تولّى القضاء بمصر و الشام و له مصنفات جليله مثل وفيات الأعيان فى التاريخ و غيرها و مولده يوم الخميس بعد العصر حادى عشر ربيع الآخر سنة ثمان و ستمائه باربل بمدرسه سلطانها مظفر الدّين صاحب اربل و صلاح الدّين خليل بن ابيك الضفدى و روافى

بالوفيات كفته احمد بن محمد بن ابراهيم بن خلكان قاضى القضاء شمس الدين ابو العباس البرمكى الاربلى الشافعى ولد باربل  
سنه ثمان و ستمائه و سمع بها صحيح البخارى من أبى محمد هبه الله بن مكرم الصوفى و اجاز له المويّد الطوسى و عبد العزّ  
الهروى و زينب الثغريه روى عنه المزى و البرزالى و الطبقه و عبد العزّ الهروى و زينب الثغريه و كان فاضلا بارعا متفقا عارفا  
بالمذهب حسن الفتاوى جيد القريحه بصيرا بالعريّه علامه بالادب و الشعر و ايام الناس كثير الاطلاع حلو المذاكره وافر الحرمة  
فيه رياسه كثيره له كتاب وفيات الأعيان و قد اشتهر كثيرا و له مجاميع ادبيّه قدم الشام فى شببته و قد تفقّه بالموصل على كمال  
الدين بن يونس و اخذ بحلب عن القاضى بهاء الدين بن شدّاد و غيرهما و دخل مصر و سكنها مدّه و ناب بها فى القضاء عن  
القاضى بدر الدين السنجارى الخ و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن على الياضى اليمنى الشافعى در مرآه الجنان كفته سنه احدى  
و ثمانين و ستمائه توفى قاضى القضاء شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد الاربلى الشافعى المعروف بابن خلكان صاحب  
التاريخ ولد سنه ثمان و ستمائه و سمع البخارى من ابن مكرم و اجاز له المويّد الطوسى و جماعه و تفقه بالموصل على الكمال  
بن يونس و بالشام على ابن شدّاد و لقي كبار العلماء و برع فى الفضائل و الآداب و سكن مصر مده و ناب فى القضاء ثم عشر  
سنين بعد ولايه عز الدين ابن الصّائغ و تلقّاه يوم دخوله نائب السلطنة و اعيان البلد و كان

يوما مشهودا قل ان رثى قاض مثله و كان عالما بارعا عارفا بالمذهب و فنونه سديد الفتاوى جيّد القريحه وقورا رئيسا حسن المذاكره حلوا المحاضره بصيرا بالشعر جميل الاخلاق سرّيا ذكّيا اخباريا عارفا بايام الناس له كتاب وفيات الأعيان و هو من احسن ما صنّف في هذا الفنّ قلت و من طالع تاريخه المذكور اطّلع على كثره فضائل مصنّفه و ما رأيت يتتبع في تاريخه الآ الفضلاء و يطنب في تعديد فضائلهم من العلماء خصوصا ذوى الادب و الشعراء و اعيان اولى الولايات و كبراء الدوله من الملوك و الوزراء و الامراء و من له شهره وصيت لكنّه لم يذكر فيه احدا من الصحابه رضى الله عنهم و لا من التابعين رحمهم الله الا جماعه يسيره تدعو حاجه كثير من الناس الى معرفه احوالهم كذا قال في خطبته قال و كذلك الخلفاء لم اذكر احدا منهم الخ و عبد الوهاب بن على بن عبد الكافى الشافعى السبكي در طبقات شافعيه وسطى على ما نقل كفته شمس الدين قاضى القضاة ابن خلكان الاربلى الشافعى هو احمد بن محمد بن ابراهيم بن أبى بكر بن خلكان بن يامك بن عبد الله بن شاكك بفتح الكاف بن الحبر بن مالك بن جعفر بن يحيى بن خالد البرمكى كان احنف و قته حلما و شافعى زمانه علما و حاتم عصره الا انه لا يقاس به حاتم من بقايا البرامكه الكرام و الساده الذين لئبوا جانب الدهر العرام و كان زمنه مثل ذلك الزمان الزاهب و على منوال ذلك الاحسان و تلك المواهب مع التخلق بتلك الخلائق

التي كأنما بات يشب عنبرها او اصيح يتخير من اكليل جواهر الثريا جوهرها بحلم ما داوى معاويه سوره غضبه بمثله و لا دارى بشبهه ابو مسلم فى مكايده و فعله و كرم ما دانى السيفاح غمامه و لا دان به المامون و قد طلب الامامه هذا الى ادب خفّ به جانب الخفاجى و استصغر الوليد و طوى ذكر الطائى مع اتقان فى ذكر الوقائع و حفظ البدائع احد علماء عصره المشهورين و سيّد ادباء دهره المذكورين الخ و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن على الاسنوى الشافعى در طبقات شافعيه گفته شمس الدين احمد صاحب التاريخ المعروف و هو ولد الشهاب محمد المذكور قبله و بيته كما تراه من اجل البيوت لكن لعب الدهر بناره ما بين لهوب و خبوت و تقلب بتذكاره ما بين ظهور و خفوت و قد اوضح هو حاله فى تاريخه المعروف فى مواضع فقال انه ولد بمدينه اربيل سنه ثمان و ستمائه ثم انتقل بعد موت والده الى الموصل و حضر درس الشيخ كمال الدين بن يونس ثم انتقل الى حلب فقرأ الفقه على قاضيها ابن شداد الاتى ذكره و النحو على ابن يعيش ثم قدم دمشق و اخذ عن ابن الصيلاح ثم ارتحل الى مصر و ناب فى الحكم بالقاهره عن بدر الدين السنجارى ثم ولى قضاء المحله ثم قضاء القضاء بالشام سنه تسع و خمسين و عزل بابن الصائغ فى سنه تسع و ستين قال فكانت مدّه تلك الولاية عشر سنين لا تزيد يوما و لا تنقص يوما ثم عزل ابن الصائغ بعد سنين و اعيد هو إليها ثم عزل ايضا مره اخرى بابن الصائغ و استمر معزولا مدرسا بالامينيه و النجيبه



الى ان توفى يوم السبت عشيه السادس و العشرين من رجب سنه احدى و ثمانين و ستمائه بالمدرسه النجيبه ذكره الذهبى فى العبر و التاريخ و كان رحمه الله خيرا ديننا كريما وقورا و من مؤفاته التاريخ المشهور و لله در القائل ما زلت تلهج بالاموات تكتبها حتى رايتك فى الاموات مكتوبا و تقى الدين ابو بكر بن احمد دمشقى اسدى در طبقات شافعيه كفته احمد بن محمد بن ابراهيم بن أبى بكر بن خلکان قاضى القضاء شمس الدين ابو العباس البرمكى الاربلى ولد باربل سنه ثمان و ستمائه تفقه بالموصل على كمال الدين بن يونس و اخذ بحلب عن القاضى بهاء الدين بن شداد و غيرهما و قرأ النحو على أبى البقاء يعيش بن على النحوى و سماع من جماعه و قدم الشام فى شببته و اخذ عن ابن الصيلاح و دخل الديار المصريه و سكنها و ناب فى القضاء عن القاضى بدر الدين السجادي ثم قدم الشام على القضاء فى ذى الحجه سنه تسع و خمسين منفردا بالامر ثم اقيم معه القضاء الثلاثه فى سنه اربع و ستين ثم عزل سنه تسع و ستين ثم اعيد بعد سبع سنين فى اول سنه سبع و سبعين ثم عزل ثانيا فى اوائل سنه ثمانين و استمر معزولا و بيده الامنيه و النجيبه قال الشيخ تاج الدين الفزارى فى تاريخه كان قد جمع حسن الصوره و فصاحه المنطق و غزاره الفضل و ثبات الجاش و نراهه النفس و قال قطب الدين فى تاريخ مصر و كان اماما ادبيا بارعا و حاكما عادلا و مورخا جامعا و له الباع الطويل فى الفقه و النحو و الادب

غزير الفضل كامل العقل قال و اخبرنى من اثق به عنه انه قال احفظ سبعة عشر ديوانا من الشعر و قال البرزالي فى معجمه احد علماء عصره المشهورين و سيد ادباء دهره المذكورين جمع بين علوم جمه فقه و عرييه و تاريخ و لغه و غير ذلك و جمع تاريخا نفيسا اقتصر على المشهورين من كل فن و كانت له يد طولى فى علم اللغه لم ير فى وقته من يعرف ديوان المتنبى كمعرفته و كان مجلسه كثير الفوائد و التحقيق و البحث و قال الذهبي كان اماما فاضلا بارعا متقنا عارفا بالمذهب حسن الفتاوى جيد القريحه بصيرا بالعرييه علامه فى الادب و الشعر و ايام الناس كثير الاطلاع حلو المذاكره وافر الحرمة من سروات الناس كريما جوادا ممدحا و قد جمع كتابا نفيسا فى وفيات الأعيان توفى فى رجب سنة احدى و ثمانين و ستمائه و دفن بالصالحية و جمال الدين يوسف بن تغرى بردى در نجوم زاهره فى تاريخ مصر و القاهره كفته السنه الرابعه من ولايه المنصور قلاوون على مصر و هى سنة احدى و ثمانين و ستمائه فيها توفى قاضى القضاة شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن أبى بكر بن خلكان بن يامك بن عبد الله بن شاكك بن الحبر بن مالك بن جعفر بن يحيى بن خالد بن برمك البرمكى الشافعى قاضى قضاة دمشق و عالمها و مورخها مولده فى ليله الاحد حادى عشر جمادى الآخرة سنة ثمان و ستمائه باربل و بها نشأ ذكره ابن العديم فى تاريخه فقال من بيت معروف بالفقه و المناصب الدينيه و قال غيره كان

اماما عالما فقيها ادبيا شاعرا مَفَنَّا مجموع الفضائل معدوم النظير في علوم شتى حجه فيما ينقله محققا لما يورده منفردا في علم الادب و التاريخ و كانت وفاته في شهر رجب و له ثلث و سبعون سنة قلت و هو صاحب التاريخ المذكور المشهور و قد استوعبنا من حاله نبذه جيده في تاريخنا المنهل الصافي و المستوفى بعد الوافي انتهى و كان ولي قضاء دمشق مرتين الاولى في حدود الستين و ستمائه و عزل و قدم القاهره و ناب في الحكم بها عن قاضى القضاء بدر الدين السنجارى و افتى بها و درس و دام بها نحو سبع سنين ثم اعيد الى قضاء دمشق بعد عز الدين بن الصائغ و سر الناس بعوده و مدحته الشعراء بعده قصائد من ذلك ما انشده الشيخ رشيد الدين عمر بن اسماعيل الفارقي فقال انت في الشام مثل يوسف في مصر و عندي ان الكرام جناس و لكل سع شداد و بعد السبع عام فيه يغاث الناس و قال فيه ايضا نور الدين على بن مصعب رايت اهل الشام طرا ما فيهم غير راض اتاهم الخير بعد شر فالوقت بسط بلا انقباض و عوضوا فرحه بحزن قد انصف الدهر في التقاضى و سرهم بعد طول غم قدوم قاض و عزل قاض فكلهم شاكر و شاك لحال مستقبل و ماض و جلال الدين عبد الرحمن بن الكمال السيوطى در حسن المحاضره كفته ابن خلكان قاضى القضاء شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابي بكر الاربلى الشافعى صاحب وفيات الأعيان ولد سنة ستمائه و اجاز له المؤيد

الطوسی و تفقه باین یونس و ابن شداد و لقی کبار العلماء و سکن مصر مدّه و ناب فی القضاء بها ثم ولى قضاء الشام عشر سنين ثم عزل فاقام بمصر سبع سنين ثم ردّ الى قضاء الشام قال فى العبر كان سرّياً ذكياً اخبارياً عارفاً بايام الناس مات فى رجب سنه احدى و ثمانين و ستمائه و فاضل معاصر مولوى حيدر على در كتاب منتهى الكلام در مقام حمايت يحيى مصمودى بعد نقل عبارت بستان المحدثين گفته دوم آنکه تحقيق و تنقيح قاضى القضاء شمس الدين بن خلکان اسکنه الله بحبوحه الجنان در کتاب وفيات الأعيان درباره توثيق و تعديل و ستایش مصمودى زياده تر ازین کلام و در دلالت سابق الاقدامست حيث افاد و اجاد ابو محمد يحيى بن يحيى بن كثير بن وسلاس و قيل و سلاس بن شمال بن منقايه الليثى اصله من البربر من قبيله يقال لها مصموده مولى بنى ليث فنسب إليهم و جدّه كثير يكنى ابا عيسى و هو رحل الى الاندلس و سکن قرطبه سمع بها من زياد بن عبد الرحمن بن زياد المعروف بسيتون القرطبي راوى موطأ مالك بن انس رضى الله عنه الخ اما مدح و ثنای يوسف بن احمد بن محمد بن عثمان سبط ابن الجوزى را پس در منظر الانسان ترجمه وفيات الأعيان بعد ذکر ترجمه ابن الجوزى گفته و نیز شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قرعلى سبط ابو الفرج مذکور واعظ مشهور حنفى مذهب با جاه بود نزدیک ملوک و اکابر رواج سخن داشت کتابى در تفسير و کتابى در تاريخ تصنيف کرد و نام تاريخ مرآه الزمان داشت مصنف گوید من آن را بخط او در چهل مجلد دیدم مولد او سنه اثنتين و ثمانين و خمسمائه و وفات او شب سه شنبه

بست و یکم ماه ذی الحجه سنه اربع و خمسين و ستمائه اما مدح و ثنای قطب الدین موسی بن محمد بن أبی الحسین الیونینی البعلبکی سبط ابن الجوزی را پس در ذیل مرآه الزمان که ذهبی در معجم مختص حکم باجادت آن نموده بترجمه یوسف بن قزعلی گفته و کان له القبول التام عند الخاصّ و العامّ من ابناء الدنيا و ابناء الآخره و نیز قطب الدین یونینی کتاب مرآه الزمان سبط ابن الجوزی را بمدح عظیم و اطرای فخیم که مثبت افضلیت ان از جمیع تواریخست یاد نموده چنانچه در ذیل مرآه الزمان بعد ذکر تواریخ گفته فرایت اجمعها مقصدا و اعذبها موردا و احسنها بیانا و اصحها روایه مرآه الزمان و قطب الدین یونینی از اعظام مشاهیر و اجله ائمه و اکابر روسائی حائزین محامد جمه است ذهبی در معجم مختص گفته موسی بن محمد بن أبی الحسین الامام المورّخ قطب الدین ابن الشیخ الفقیه سمع من ابیه و بدمشق من ابن عبد الدائم و شیخ الشیوخ و بمصر من ابن صارم و اختصر مرآه الزمان و ذیل علیه فاجاد روی الكثير ببعلبک ولد سنه اربعین و ستمائه و توفی فی شوال سنه ۴۲۶ و کان رئیساً محترماً و عبد الله بن اسعد الیافعی در مرآه الجنان در سنه ست و عشرين و سبعمائه گفته و مات ببعلبک شیخها الصّدر الکبیر قطب الدین موسی بن الفقیه الشیخ محمّد الیونینی صاحب التاریخ سمع و اخیر من جماعه و در کشف الظنون بعد ذکر مرآه الزمان گفته و اختصره قطب الدین موسی بن محمّد البعلبکی المورّخ المتوفی سنه ۴۲۶ ست و عشرين و سبعمائه و ذیله فی اربع مجلّدات اوّل ذیله الحمد لله مصرّف الدهور الخ قال رایت ان اجمع التواریخ مقصد او اعذبها

موردا مرآة الزمان فشردت في اختصاره فوجدته قد انقطع الى سنة ٦٥٤ اربع و خمسين و ستمائه و هي التي توفي المصنف في اثائها فاثرت ان اذيله بما يتصل به الى حيث يقدره الله تعالى من الزمان و لعل بعض من يقف عليه ينتقد الاطاله في بعض الاماكن و الاختصار في بعضها و انما جمعته لنفسى و اذكر ما اتصل بعلمى و سمعته من افواه الرجال و نقلته من خطوط الفضلاء اما مدح و ثناء ابو الفداء اسماعيل بن على سبط ابن الجوزى را پس در مختصر في اخبار البشر كه عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى در ذيلش كه مسماست به تتمه المختصر بوصف آن گفته و بعد فيقول الفقير المعترف بالتقصير عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن أبى الفوارس الوردى المغربي الشافعى أنجح الله مسعاه و اصلح له امر آخرته و دنياه انى رأيت المختصر فى اخبار البشر تاليف مولانا السلطان الملك المؤيد صاحب حماه قدس الله سره و اكرم مثواه من الكتب التى لا يقع مثلها و لا يسع جهلها فانه اختاره من التواريخ التى لا تجتمع الا للملوك و نظمه فى سلوك الحسن بحسن السلوك فانجلى كالعروس التى حسنها المغرب و جمالها الكامل و ثغرها العقد و ضرّاتها الدول المنقطعه و خيالها لذه الاحلام و لفظها المنتظم و خدّها ابن أبى الدم و محبتها تجارب الامم و حسادها بنو اسرائيل و نظرها مفرج الكروب و دلالتها وفيات الأعيان و وصلها الاغانى و قربها مروج الذهب و عطرها من اليمن و ذكرها مجاوز فى المشرق اصفهان و فى المغرب القيروان و فصاحتها البيان

ووجهها مرآه الزمان رتبه رحمه الله تعالى ترتيبا رفع به اسماعيل القواعد من البيت الأيوبي و شيد و ضمّنه كنوزا و هل يعجز عن الكنوز من هو ملك مؤيد و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در كشف الظنون ذكر آن باين نهج نموده المختصر في اخبار البشر في مجلدين للملك المويّد اسماعيل بن علي الايوبي المعروف بصاحب حماه المتوفى سنة ٧٣٢ اثنتين و ثلثين و سبعمائه اوله الحمد لله الذي حكم على الاعمار بالآجال الخ اورد فيه اشياء من التواريخ القديمه و الاسلاميه ليكون تذكره و مغنيه عن مراجعه الكتب المطوّله و اختصره من الكامل و غيره من نحو عشرين مجلدا و رتب التواريخ القديمه على مقدّمه و خمسه فصول و التواريخ الاسلاميه على السنين حسب تاليف الكامل الخ در سنه اربع و خمسين و ستمائه گفته و فيها توفى الشيخ شمس الدين يوسف سبط جمال الدين بن الجوزي و كان من الوعاظ الفضلاء ألف تاريخا جامعا سماه مرآه الزمان انتهى ما في مختصر أبي الفداء و علامه ابو الفداء حائز انواع فضل و علا و حاوى اقسام شرف و سنا و از مشاهير اساطين كبرا و اعظم سلاطين نبلاست عمر بن مظفر المعروف باين الوردى در تتمه المختصر في اخبار البشر در سنه اثنتين و ثلثين و سبعمائه گفته و مات السيلطان الملك المويّد اسماعيل بن الملك الافضل على صاحب حماه و له تصانيف حسنه مشهوره منها اصل هذا الكتاب و نظم الحاوى و شرحه شيخنا قاضى القضاة شرف الدين بن البارزى شرحا حسنا و له كتاب تقويم البلدان و هو حسن فى بابيه

تسلط بحماه فى اول سنه عشرين بعد نيابتها رحمه الله تعالى و كان سخيا محبا للعلم و العلماء مفتحنا يعرف علومها و لقد رايت جماعه من ذوى الفضل يزعمون انه ليس فى الملوك بعد المامون افضل منه رحمه الله تعالى و محمد بن محمد المعروف بابن الشحنة الحلبي در روض المناظر گفته سنه اثنتين و ثلثين و سبعمائه توفى السلطان الملك المويّد اسماعيل بن الملك الافضل على بن المظفر محمود بن المنصور محمد بن السلطان المظفر عمر بن شاهنشاه بن ايوب بن شادى كان من اعيان الامراء قائما بامر السلطنه فى مهماتها حضر فتح المرقب فى خدمه الملك المنصور قلاوون سنه اربع و ثمانين و ستمائه و فتح قلعه الروم فى خدمه الملك الاشرف خليل بن قلاوون و فتح طرابلس و فتح عكا ثم صار نائبا لحماه ثم سلطانا كما حكيناها و كان عالما ادبيا له اليد الطولى فى الرياضيه و الهندسه و الهيئه و اخذ ذلك عن الشيخ اثير الدين الابهري و امتدحه الشعراء من البلاد و وفدوا عليه و اجرى عليهم الجوائز الى ان قال بعد ذكر نبذ من الاشعار و للشيخ جمال الدين أبى بكر محمد بن محمد بن نباته المصرى كتب مفرده فى مدائحه منها منتخب الهديه فى المدائح المويدييه لم ينظم مثله بعده فى طبقتة و للسلطان عماد الدين رحمه الله تعالى عده مؤلفات فى انواع العلوم و اشعار رائقه فمن مؤلفاته نظم الحاوى الصغير و شرحه قاضى القضاة شرف الدين ابو القاسم هبه الله بن البارزى و منها كتاب نوادر العلم فى مجلدين و منها كتاب الكناس



فى مجلدين و كتاب تقويم البلدان و كتاب الموازين و كتاب التاريخ المسمى بالمختصر فى اخبار البشر و غيرها و صلاح الدين محمد بن شاکر بن احمد الخازن در كتاب فوات الوفيات كه ذيل تاريخ ابن خلكانست گفته الملك المويّد اسماعيل بن على الامام الفاضل العالم السلطان الملك المويّد عماد الدين ابو الفداء ابن الافضل بن المظفر بن المنصور صاحب حماه و بعد ذكر سلطنت او گفته كان الامير سيف الدين تنكر رحمه الله تعالى يكتب إليه يقبل الارض بالمقام العالى الشريف المولوى السلطاني الملكى المويّدى العمادى و فى العنوان صاحب حماه و يكتب إليه السلطان و اخوه محمّد بن قلاوون اعز الله انصار المقام الشريف العالى السلطان الملكى المويّدى العمادى بلا مولوى و كان الملك المويّد فيه مكارم و فضيله تامه من فقه و طبّ و حكمه و غير ذلك و اجود ما كان يعرفه علم الهيئه لأنه اتقنه و ان كان قد شارك فى سائر العلوم مشاركه جيده و كان محبًا لاهل العلم مقربا لهم الخ و تقى الدين ابو بكر بن احمد اسدى در طبقات شافعيه گفته اسماعيل بن على بن محمود بن نجم بن شاهنشاہ بن ايوب بن شادى العالم العلامه المفضّل المصنّف السلطان المويّد عماد الدين ابو الفداء ابن الملك الافضل نور الدين ابن الملك المظفر تقى الدين ابن الملك المنصور ناصر الدين بن المظفر تقى الدين الايوبى مولده فى جمادى الاول سنه اثنتين و سبعين بتقديم السين و ستمائه كما ذكره فى تاريخه و اشتغل فى العلوم و تفنن فيها

و صَنَّفَ التصانيف المشهوره منها التاريخ في ثلث مجلدات و العروض و الاطوال و الكلام على البلدان في مجلد و له نظم الحاوى الصغير و كتاب الكناس مجلدات كثيره و لى مملكه حماه في سنه عشرين و حج مع السلطان سنه تسع عشره فلما عاد خلع عليه و مشى كبار الامراء في خدمته و لقبه بالمؤيد و كان يلقب اولا بالصالح و رسم ان يخطب له على منابر حماه و اعمالها و استمر على ذلك الى ان توفى و كان الملك الناصر يكرمه و يحترمه و يعظمه و له شعر حسن و كان جوادا ممدحا امتدحه غير واحد قال ابن كثير له فضائل كثيره في علوم متعدده من الفقه و الهئه و الطب و غير ذلك و له مصنفات عديده و كان يحب العلماء و يقصدونه لفنون كثيره و كان من فضلاء بنى ايوب الأعيان منهم و ذكر له الاسنوى في طبقاته ترجمه عظيمه و كان جامعا لاشتات العلوم اعجوبه من اعاجيب الدنيا ماهرا في الفقه و التفسير و الاصلين و النحو و علم الميقات و الفلسفه و المنطق و الطب و العروض و التاريخ و غير ذلك من العلوم شاعرا ماهرا كريما الى الغايه صنف في كل علم تصنيفا حسنا توفى في المحرم سنه اثنتين و ثلاثين و سبعمائه الخ و احمد بن على المعروف بابن حجر العسقلانى كه محامد زاهره و مدائح باهره او از ضوء لامع سخاوى و طبقات الحفاظ و نظم العقيان و حسن المحاضره سيوطى واضح و ظاهرست و درر كامنه كفته اسماعيل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ايوب الملك المؤيد عماد الدين ابن الافضل بن المظفر بن المنصور تقى الدين الايوبى السلطان عماد الدين صاحب

حمّاه ولد سنه بضع و سبعين و بخط المورّخ بحلب سنه اثنتين و أمر بدمشق فخدم الناصر لما كان بالكرّك فبالغ فلّمّا عاد الى السّيلطنه وعده بسلطنه حمّاه ثم سلطنه بعد مده يفعل فيها ما يشاء من قطاع و غيره و لا يوم و لا ينهى الا ان جرّد من الشام و مصر عسكر فأنه مجرّد من مدينته و اركب في القاهره بشعار المملكه و ابهه السلطنه و مشى النّاس في خدمته حتى ارغون النّائب فمن دونه و جهّزه كريم الدّين بجميع ما يحتاج إليه و لقب أوّلا الصّالح ثم المويّد و اذن ان يخطب له بحماه و اعمالها و قدم سنه ستّ عشره فانزل الكيش و اجرّيت عليه الرواتب و بالغ السلطان في اكرامه الى ان سافر و قدم مرّه اخرى ثم حجّ مع السلطان سنه تسع عشره فلّمّا عاد عظم في عين السّيلطان لما رآه من آدابه و فضائله و اركبه في المحرّم سنه عشرين بعد العود من المنصوريّه بين القصرين بشعار السّيلطنه و بين يديه يجلس السّيلاح دار بالسّيلاح و الدّويدار الكبير بالدواه و الغاشيه و العصائب و جميع دست السّيلطنه فطلع الى السّيلطان و جلس راس الميمنه و لقبه السلطان يومئذ المويّد و كان جمله ما وصل الى اهل الدّوله بسببه في هذا اليوم مائه و ثلثين تشريفا منها ثلثه عشر اطلّس و توجه في سنه ٢٢ مع السلطان الى الصعيد و كان يزوره بمصر كل سنه غالبا و معه الهدايا و التّحف و امر السّيلطان جميع النّواب ان يكتبوا له يقبل الارض و كان السّيلطان يكتب إليه

و كان جوادا شجاعا عالما فى عده فنون نظم الحاوى فى الفقه و صَنَّف تاريخه المشهور و تقويم الابدان و نظم الشعر و الموشحات و فاق فى معرفه علم الهيئه و اقتنى كتباً نفيسه و لم يزل على ذلك الى ان مات فى المحرم سنه ٧٣٢ و لم يكمل الستين و رثاه ابن نباته و غيره و من شعره ما انشدنا ابو البشر بن الصائغ إجازة انشدنا خليل بن ابيك انشدنا جمال الدين بن نباته انشدنا المقرئ محمود بن حماد انشدنا الملك المويّد لنفسه فى وصف فرس احسن به طرفا افوت به القضاء ان رمته فى مطلب او مهرب مثل الغزاله ما بدت فى مشرق الآ بدت انوارها فى المغرب قال الذهبى كان محباً للفضيله و اهلها له محاسن كثيره و له تاريخ علقته منه اشياء انتهى و لا اعرف فى احد من الملوك من المدائح ما لابن نباته و الشهاب محمود و غيرهما فيه الأ سيف الدوله فقد مدح الناس غيرهما من الملوك كثيرا لكن اجتمع لهذين من الكثره و الاجاده من الفحول ما لم يتفق لغيرهما و لما بلغ السلطان موته اسف عليه جدا و حزن عليه و قرّر ولده الافضل محمدا فى مكان ابيه و كان المويّد كريما فاضلا عارفا بالفقه و الطب و الفلسفه و له يد طولى فى الهيئه و مشاركته فى عده علوم و كان يحب اهل العلم و يقربهم و يؤويهم إليه و انقطع إليه الامين الابهري عبد الرحمن بن عمر فاجرى له ما يكفيه و كان لابن نباته عليه راتب فى كل سنه يصل إليه سوى ما يتحفه به إذا قدم عليه و كان الناصر يكتب

إليه أخوه محمّد بن قلاوون اعزّ الله انصار المقام الشريف العالى السّيلطانى الملكى المويّدى العمادىّ و كان تنكر يكتب إليه يقبل الارض بالمقام الشريف العالى المولوى و اما غير تنكر فيكاتبه يقبل الارض و ينهى و قدم مرّه القاهره و معه ولده فمرض فامر السلطان جمال الدين بن المغربى رئيس الاطباء بملازمته فحكى انه لازمه بكره و عشيا فكان المويّد يبحث معه و يستحضر ذلك المرض و يقرر معه الدّواء و يباشر طبخه بيده حتى كان ابن المغربى يقول و الله لو لا امر السّيلطان ما لازمته فانه لا يحتاج الىّ ثم عوفى الولد فافطر المويّد فى الاحسان لابن المغربى و اعطاه فرسا بكيوش زركش و عشره آلاف و اعتذر إليه مع ذلك و وعده انه إذا توجه الى حماه تكافيه و لما مرض فرق كثيرا من كتبه و وقف بعضها و له وقف على جامع ابن طولون و هو خان كامل بحوانيته بدمشق رحمه الله و جمال الدّين يوسف بن تغرى بردى در نجوم زاهره در سنه اثنتين و ثلثين و سبعمائه كفته و توفى الملك المويّد عماد الدّين ابو الفداء اسماعيل صاحب حماه بن الملك الافضل علىّ بن الملك المنصور محمّد بن الملك المظفر محمود بن الملك المنصور عمر بن شاهنشاه بن ايّوب الايوبى فى ثالث عشرى المحرّم و تولّى حماه بعده ابنه الملك الافضل و قد تقدم ذكر قدومه على الملك الناصر و ولايته لحماه بعد وفاه ابيه المويّد هذا انتهى و كان مولد الملك المويّد فى جمادى الاولى سنه اثنتين و سبعين و ستمائه و حفظ القرآن العزيز و عدّه كتب و برع فى الفقه

و الاصول العربيه و التاريخ و الادب و الطّب و التفسير و الميقات و المنطق و الفلسفه مع الاعتقاد الصحيح و كان جامعا للفضائل و صار من جمله امراء دمشق الى ان خدم الملك الناصر محمّد عند خروجه من الكرج فى سلطنته الثالثه فلما تم امره انعم عليه بسلطنه حماه بعد الامير استدر كرجى و قد تقدم ذلك كله فى صدر ترجمه الملك الناصر و جعله صاحب حماه و سلطانها و قدم على الملك الناصر القاهره غير مره و حجّ معه و حظى عنده الى الغايه حتى ان الملك الناصر رسم الى نواب البلاد الشاميه بان يكتبوا يقبّل الارض فصار تنكر مع جلاله قدره يكتب له يقبّل الارض بالمقام الشريف العالى المولوى السلطانى العمادى الملكى المويّدى صاحب حماه و يكتب السلطان الملك الناصر و اخوه محمد بن قلاوون اعزّ الله انصار المقام الشريف العالى السّيلطانى المويّدى العمادى بلا مولوى و كان الملك المويّدى مع هذه الفضائل عاقلا متواضعا جوادا و كان للشعراء به سوق نافق و هو ممدوح الشيخ جمال الدّين بن نباته مدحه بغير القصائد ثم رثاه بعد موته الخ اما مدح و ثنّاي زين الدّين ابو حفص عمر بن مظفر المعرى الحلبي الشهير بابن الوردى سبط ابن الجوزى را پس در تتمه المختصر كه خود ابن الوردى در اول ان بعد ذكر مختصر فى اخبار البشر بوصف آن گفته فاختصرته فى نحو ثلثيه اختصارا زاده حسنا و كفل بوجازه اللفظ و كمال المعنى اقامت به اعرابه و ذلت صعابه و نمقته اعيانا و كللت حلتها بجواهر و كملت روضته بازاهر و اودعته شيئا من نظمى و نثرى

و رجوت دعوه صالحه عند ذكرى و حذف منه ما حذفه اسلم و قلت فى اول ما زدته قلت و فى آخره و الله اعلم و حاج مصطفى بن عبد الله چلبى در كشف الظنون بعد ذكر مختصر فى اخبار البشر ذكر آن باين نهج نموده و اختصره الشيخ الامام زين الدين عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى الشافعى قال رايت المختصر فى اخبار البشر من الكتب التى لا يقع مثلها و لا يسع الانسان جهلها فانه اختاره من التواريخ التى لا تجتمع الا للملوك فاختصرته فى نحو ثلثيه اختصارا زاده حسنا و الحقيقه اعيانا و حذف منه ما حذفه اسلم و قلت فى اول ما زدته قلت و فى آخره و الله سبحانه و تعالى اعلم و ذيله من حيث وقف المصنّف الى آخر سنه ٧٢٩ تسع و عشرين و سبعمائه در وقائع سنه ست و خمسين و ستمائه گفته و فيها توفى الشيخ شمس الدين يوسف سبط جمال الدين بن الجوزى واعظ فاضل له مرآه الزمان تاريخ جامع قلت و له تذكره الخواص من الامه فى ذكر مناقب الائمة و الله اعلم انتهى ما فى تتمه المختصر و ابن الوردى از اكابر واردين مرابع فضل و كمال و اتقان و اجله وافدين مشارع نقد و تحقيق و عرفانست ابن حجر عسقلانى در درر كامنه فى اعيان المائه الثامنه گفته عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن أبى الفوارس المعرى زين الدين ابن الوردى الفقيه الشافعى الشاعر المشهور نشأ بحلب و تفقه بها ففاق الاقران و اخذ عن القاضى شرف الدين البارزى بحماه و عن الفخر خطيب خبر بن بحلب و نظم البهجه الوردية فى خمسه آلاف بيت و ثلث و ستين بيتا الخ و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شبهته

در طبقات شافعيه گفته عمر بن المظفر بن عمر بن محمد بن أبي الفوارس بن علي الامام العلامة الاديب المورخ زين الدين ابو حفص المعري الحلبي الشهير بابن الوردى فقيه حلب و مورخها و اديبها تفقه على الشيخ شرف الدين البارزى له مصنّفات جليله نظما و نثرا من تلك البهجه نظم الحاوى الصغير و مقدمه فى النحو اختصر فيها الملحه سماها النّفحة و شرحها و له تاريخ حسن مفيد و ارجوزه فى تعبير المناصات و ديوان شعر لطيف و مقامات مستظرفه و ناب فى الحكم فى حلب فى شببته عن الشيخ شمس الدين بن النقيب ثم عزل نفسه و حلف الأ- يلى القضاء لمنام رآه و كان ملازما للاشغال و التصنيف شاع ذكره و اشتهر بالفضل اسمه ذكر له الصّلاح الصّيدى فى تاريخه ترجمه طويله و قال احد فضلاء العصر و فقهاه و ادبائه و شعرائه تفنّن فى العلوم و اجاد فى منشوره و منظومه شعره اسحر من عيون الغيد و ابهى من الوجنات التوريد و قال السبكي فى الطبقات الكبرى و شعره أحلى من السّكر المكرر و اعلا قيمه من الجواهر توفى بحلب شهيدا فى آخر سنه ۷۴۹ تسع و اربعين و سبعمائه اما مدح و ثنائى محمد بن احمد ذهبى كه حسب افاده صاحب صواقع و مخاطب منيع البدائع امام اهل حديث ست سبط ابن الجوزى را پس در كتاب العبر فى خبر من غير در وقائع سنه اربع و خمسين و ستمائه گفته ابن الجوزى العلامه الواعظ المورخ شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قرعلى التركى ثم البغدادى العونى الهبيري الحنفى سبط الشيخ جمال الدين أبى الفرج بن الجوزى اسمعه جدّه منه و من ابن كليب و جماعه و قدم دمشق سنه بضع و ستمائه



فوعظ بها و حصل له القبول العظيم للطف شمائله و عذوبه و عظه و له تفسير في تسعه و عشرين مجلداً او شرح الجامع الكبير و جمع مجلداً في مناقب أبي حنيفة و درس و افتى و كان في شببته حنبلياً توفي في الحادي و العشرين من ذي الحجة و كان وافر الحرمة عند الملوک و بمفاد كل الصيد في جوف الفرا محض مدح و ثنا و وصف و اطراى ذهبى باهر السنا كافي و بسندست در دفع توهمات ارباب مكابره و مرآء و موجب نهايت تسليه و ارواء و سبب كمال اطمينان و شفا و براى ازاحه داء و سواس انفع و انجع دوا و الله الموفق لسلوک سبيل السوا و المنقذ من الاقتحام في مجاهل الردى و الايضاع في سياسب الهوى اما مدح و ثناى عبد الله بن اسعد يافعى سبط ابن الجوزى را پس در مرآه الجنان گفته العلامة الواعظ المورخ شمس الدين ابو المظفر يوسف التركى ثم البغدادى المعروف بابن الجوزى سبط الشيخ جمال الدين أبى الفرج بن الجوزى اسمعه جده منه و من جماعه و قدم دمشق سنه بضع و ستمائه فوعظ بها و حصل له القبول العظيم للطف شمائله و عذوبه و عظه و له تفسير في تسعه و عشرين مجلداً و شرح الجامع الكبير و جمع مجلداً في مناقب أبى حنيفة و درس و افتى و كان في شببته حنبلياً و لم يزل وافر الحرمة عند الملوک و نیز يافعى در مرآه الجنان در وقائع سنه ست و تسعين و خمسمائه بعد ذكر ابن الجوزى گفته و كان سبطه شمس الدين ابو المظفر يوسف الواعظ المشهور له صيت و سمعه في مجالس و عظه و قبول عند الملوک

و غيرهم و صنّف تاريخا كبيرا قال ابن خلكان رايته بخطه في اربعين مجلدا سمّاه مرآه الزّمان في تاريخ الأعيان اما مدح و ثنای مجد الدين ابو طاهر محمد بن يعقوب فيروزآبادی شیرازی صاحب قاموس سبط ابن الجوزی را پس در مختصر جواهر مضيّه كه مصطفى ابن عبد الله قسطنطينی ذكر آن در كشف الظنون بعد ذكر طبقات الحنفیه شيخ عبد القادر قرشى باين نهج نموده و في هامش نظم الجمان بخط بعض العلماء أنّ الشيخ مجد الدين اختصر طبقات الحافظ عبد القادر فهو مختصر لا مبتكر لكنه زاد عليه قليلا و هذا الرجل يعنى ابن دقماق لم يزد على ذلك الا قليلا انتهى على ما نقل عنه على القارى بترجمه سبط ابن الجوزى گفته كان والده مملوكا للوزير عون الدين بن هبيرة بمنزله الولد فاعتقه و خطب له ابنه الشيخ جمال الدين فلم يمكنه الا اجابته فولدت يوسف المذكور فاشغله جدّه و فقّهه و طلع اوحد زمانه في الوعظ ترق له القلوب و تذرف بسماع كلامه العيون و فاق فيه من عاصره و كثيرا ممن تقدّم و كانت مجالسه ترهه القلوب و الابصار يحضرها الصلحاء و العلماء و الامراء و الوزراء و لا يخلو مجلس من مجالسه من جماعه يتوبون و في كثير من مجالسه يسلم اهل الذمه و كان الناس يبيتون في مسجد دمشق من ليله يعظ من غدها يتسابقون الى موضع الجلوس و كان حنبلي المذهب فلما تكرر اجتماعه بالملك الاعظم اجتذبه إليه و نقله الى مذهب أبي حنيفة و كان الملك المعظم شديد الثاني في المذهب اما مدح و ثنای شمس الدين محمد بن علي بن احمد الداود المالكي

تلميذ سيوطى سبط ابن الجوزى را پس در طبقات المفسرين گفته يوسف بن قزعلى الواعظ المورخ شمس الدين ابو المظفر سبط الحافظ ابن الجوزى روى عن جدّه و طائفه و ألف كتاب مرآه الزّمان و له تفسير القرآن العظيم فى سبعة و عشرين مجلدا و شرح الجامع الكبير و كان فى شبيبته حنبليًا ثم صار حنفيًا و كان بارعا فى الوعظ و له القبول التام عند الخاصّ و العامّ من ابناء الدنيا و ابناء الآخره مات بدمشق سنه اربع و خمسين و ستمائه اما مدح و ثناء محمود بن سليمان الكفوى سبط ابن الجوزى را پس در كتائب اعلام الاخيار گفته يوسف بن قزعلى بن عبد الله البغدادى سبط الحافظ أبى الفرج بن الجوزى الحنبلى صاحب مرآه الزّمان فى التاريخ ذكره الحافظ شمس الدين فى معجم شيوخه كان والده من موالى الوزير عون الدين بن هبيرة و يقال فى والده قزعلى بحذف القاف و بالقاف اصحّ ولد فى سنه احدى و ثمانين و خمسمائه ببغداد و تفقه و برع و سمع من جدّه لأمّه و كان حنبليًا فتحنبل فى صغره لتربيته جده ثم دخل الى الموصل ثم رحل الى دمشق و هو ابن نيف و عشرين سنه و سمع بها و تفقه على جمال الدين الحصري و تحول حنفيًا لما بلغه ان قزعلى بن عبد الله كان على مذهب الحنفيه و كان اماما عالما فقيها واعظا جيّدا نبيها يلتقط الدرد من كلمه و يتناثر الجوهر من حكمه يصلح المذنب القاصى عند ما يلفظ و يتوب الفاسق العاصى حينما يعظ يصدع القلب بخطابه و يجمع العظام النخره

بجنابه لو استمع له الصيخره لانفلق و الكافر الجحود لآمن و صدق و كان طلق الوجه دائم البشر حسن المجالسه مليح المحاوره يحكى الحكايات الحسنه و ينشد الاشعار المليحه و كان فارسا فى البحث عديم النظر مفرط الذكاء إذا سلك طريقا ينقل فيها اقوالا و يخرج اوجها و كان من وحداء الدهر لوفور فضله و جوده قريحته و غزاره علمه و حدّه ذكائه و فطنته و له مشاركته فى العلوم و معرفه بالتواريخ و كان من محاسن الزمان و تواريخ الايام و له القبول التام عند العلماء و الامراء و الخاصّ و العامّ و له تصانيف معتبره مشهوره منها شرح الجامع الكبير و كتاب ايثار الانصاف و تفسير القرآن العظيم و منتهى السؤل فى سيره الرسول و اللوامع فى احاديث المختصر و الجامع و له كتاب التاريخ المسمى بمرآه الزمان مات ليله الثلاثاء الحادى و العشرين من ذى الحجه سنه اربع و خمسين و ستمائه بحبل قاسيون و صلى عليه السلطان الملك الناصر صلاح الدين يوسف بن محمد بن الملك الطاهر غازى بن يوسف بن ايوب تفقه عليه و اخذ العلوم عنه ابنه عبد العزيز بن يوسف بن قرعلى فدرس بعده مكانه بالمدرسه المعروفه التى تعرف بالميدان الكبير و مات فى سلخ شوال سنه ٦٦٦ ستّ و ستين و ستمائه و دفن عند ابيه يجبل قاسيون الخ اما مدح و ثنای ازنيقى سبط ابن الجوزى را پس در مدينه العلوم گفته شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قرعلى الواعظ المشهور حنفى المذهب و له صيت و سمعه فى مجالس وعظه و قبول عند الملوك و غيرهم روى عن جده ببغداد

و سَمِعَ ابا الفرج بن كليب و ابن طبرزد سَمِعَ بالموصل و دمشق و حدث بها و بمصر و له كتاب ايثار الانصاف و منتهى السئول في سيره الرسول و اللوامع في احاديث المختصر و الجامع و تفسير القرآن العزيز و صَنَّفَ تاريخا كبيرا قال ابن خلكان رايته بخطه في اربعين مجلدا سَمَّاهُ مرآة الزمان قلت انا رايه في ثمان مجلِّدات ضخام و بخطِّ دقيق و توفي في الحادي و العشرين من ذي الحِجَّة سنة اربع و خمسين و ستمائه بدمشق و مولده في سنة احدى و ثمانين و خمسمائه ببغداد و كان يقول اخبرتنى أمي ان مولدى سنة اثنتين و ثمانين اما مدح و ثناء على بن سلطان محمد القارى سبط ابن الجوزى را پس در اثمار جتیه في اسماء الحنفيّه كه در اول آن گفته الحمد لله ربّ الارض و السماء ذى الفضل و الطول و النعماء رفيع الدرجات في الصفات و الاسماء و رافع مراتب العلماء من الانبياء و الاولياء و الصديقين و الشهداء و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و سند الاصفياء و على آله و صحبه نجوم الاهتداء و على اتباعهم بحسن الاقتداء في المله الحنفيه الشّماء اما بعد فيقول الواثق بكرم ربّه البارى على بن سلطان محمّد القارى أنّي لما وفّقنى الله سبحانه بلطفه الخفيّ و توفيقه الوفيّ على كتابه مسند الانام شرح مسند الامام احببت ان اذكر بعض مناقبه و اشهر نبذه من مراتبه تنبيها للجاهلين بمقامه و الغافلين عن دقائق مرامه و اذيله بذكر اصحابه العليّه المشاهير من طبقات الحنفيه و ما لهم من اللطائف الخفيّه و العوارف

الجليه و المعارف السّتيه رجاء ان أتخلق بفوائد اخلاقهم و اترزق من موائد ارزاقهم فعند ذكر الصالحين تنزل الرّحمه و بيركاتهم تحصل النعمه و تزول النقمه كفته يوسف بن قزعلي البغدادي سبط الحافظ أبي الفرج بن الجوزي روى عن جدّه ببغداد تفقه على الشيخ محمود الحصري و اعطى القبول بين الملوك و الامراء و المشايخ و العلماء فى الوعظ و غيره ذكر فى مرآه الزّمان له ان الشيخ موفق الدّين بن قدامه الحنبلى حضر مجلس وعظه و له تصانيف منها شرح الجامع الكبير و له اثار الانصاف و له كتاب ضخّم فى مناقب أبى حنيفه مات سنه اربع و خمسين و ستمائه الى ان قال بعد ما يجيء نقله و قد ذكر مجد الدّين الشيرازى فى طبقاته ان والده كان مملوكا للوزير عون الدين بن هبيرة بمنزله الولد فاعتقه و خطب له ابنه الشيخ جمال الدّين فلم يمكنه الا اجابته فزوجها منه فاولدها يوسف المذكور فاشغله جدّه و فقّهه و اسمع و طلع اوحد زمانه فى الوعظ و حسن الآداب ترق له القلوب و تدرّف بسماع كلامه العيون و فاق فيه من عاصره و كثيرا ممن تقدم و كانت مجالسه نزهه القلوب و الابصار يحضرها الصلحاء و العلماء و الملوك و الامراء و الوزراء و لا يخلو مجلسه من جماعه يتوبون الى الله تعالى و فى كثير من مجالسه يحضر من يسلم من اهل الدّمه فانتفع بمجالسه خلق كثير و كان النّاس يبيتون فى مسجد دمشق ليله يعظ من غدها يتسابقون الى مواضع الجلوس و كان يجرى فيه من الطرف

و الرقاق الغريبه المهيجه المستحسنه ما لم يتفق فى مجالس من سواه من معاصريه هذا مع الحرمة الوافره و الوجاهه التامه و كان حنبلى المذهب فلما تكرر اجتماعه بالملك المعظم عيسى اجتذبه إليه و نقله الى مذهب أبى حنيفه و كان الملك المعظم شديد التغالى فى المذهب انتهى و من شعره عليك اعتمادى يا مفرج كربتى و يا مونسى

فى وحدتى عند شدتى و يا من نقضت العهد بينى و بينه مرارا فلم يظهر

على فضيحتى اغثنى فانى قد عصيتك جاهلا اغثنى فقد طالت

بذنبى بليتى فلو ان لى عينا تسحّ بدمعه لسحت على نفسى و طالت

نياحتى و لكن ذنوبى اخنقتنى جراحها فقلّت دموعى من شقائى و قسوتى

فاصبحت ماسورا بذنبى مقيدا فيا سوء حالى من بلائى و غفلتى

أمّا مدح و ثناء ميرزا محمد بن معتمد خان البدخشى سبط ابن الجوزى را پس در مفتاح النجا فى مناقب آل العبا بعد ذكر حديث رد شمس گفته قال العلامة يوسف بن قرعلى سبط ابن الجوزى و فى الباب حكاية عجيبه حدثنى بها جماعه من مشايخنا بالعراق انهم شاهدوا ابا منصور المظفر بن اردشير العبادى الواعظ ذكر بعد العصر هذا الحديث و نَمَقَه بالفاظه و ذكر فضائل اهل البيت رضى الله عنهم فغطت سحابه الشمس حتى ظنّ الناس أنّها قد غابت فقام على المنبر و اوما الى الشمس و انشد لا تغربى يا شمس

حتى ينتهى مدحى لآل المصطفى و لنجله و اثنى عنانك ان اردت ثناءهم

أ نسيت إذ كان الوقوف لاجله

ان كان للمولى وقوفك فليكن هذا الوقوف لخيله و لرجله

قالوا فانجاب السحاب عن الشمس و طلعت و محتجب نماند که صفدى و ذهبى حسب عادت خود که اکابر ائمه و اساطين خویش را زیر مشق طعن و قدح و جرح می سازند در حق سبط ابن الجوزى هم زباندرازى اغاز نهاده اند لکن علامه كفوى و على قارى و مصطفى بن عبد الله القسطينى كما ینبغى در ردّ و ابطال ان مساعى جميله بتقدیم رسانیده اند چنانچه كفوى در كتائب اعلام الاخيار بعد عبارت سابقه گفته قال الشيخ صلاح الدين الصفدى بعد ان اثنى على أبى المظفر يوسف بن قزعلى و هو صاحب مرآه الزمان و انا ممن حسده على هذه التسميه فانها لائقه بالتاريخ كان الناظر فى التاريخ يعاين من ذكر فيه فى مرآه الآ ان المرآه فيه صده و المجازفه منه رح فى اماكن معروفه انتهى و قال الذهبى فى كتابه المسمى بالميزان ان يوسف بن قزعلى ألف مرآه الزمان فتراه ياتى بمناكير الحكايات و ما اظنه بثقه بل يحيف و يجازف ثم انه يترفض و قال فى موضع آخر كان حنبليًا و تحول حنفيا للدنيا و اعلم ان صاحب مرآه الزمان قد كان ناقلا عن تقدمه فى التاريخ و وظيفته الروايه و العهده على الراوى و نسبته الى المجازفه جور عليه فان غالب التاريخ لا يشترط فيه الاسانيد التى لا غبار عليها على ان صلاح الدين الصفدى و الشيخ الحافظ شمس الدين الذهبى و من بعدهما تطفلوا على تاريخه و نقلوا من مرآه الزمان شيئا كثيرا فان لم يكن ثقه فهم ليسوا بثقات ازین عبارت ظاهرست که نسبت مجازفت بسبط ابن الجوزى جورست



و نیز صلاح الدین صفدی و ذهبی و کسانی که بعد ایشان اند تطفّل کرده اند بر تاریخ او و نقل نموده اند از مرآه الزمان شیء کثیر را پس اگر سبط ابن الجوزی ثقه نباشد صفدی و ذهبی و امثالشان هم ثقات نباشند پس بکمال وضوح و ظهور محقق گردید که بقدرح سبط ابن الجوزی قیامت عظمی بر سر حضرات سنیه قائم می گردد یعنی قدح و جرح و عدم وثوق صفدی و ذهبی و دیگر اکابر علما که ناقل از سبط ابن الجوزی اند لازم می آید و نیز سابقا دانستی که خود ذهبی در عبر سبط ابن الجوزی را بمدائح جلیله و محاسن جمیله ستوده لکن در میزان الاعتدال انحراف از میزان انصاف و اعتدال نموده یافه درای در حق چنین امام جلیل الشأن آغاز نهاده و او تناقض و تهافت داده و علی قاری در اثمار جنیه فی اسماء الحنفیه در ترجمه سبط ابن الجوزی گفته قال الذهبی فی المیزان و ألف مرآه الزمان فتراه یاتی بمناکیر الحکایات و ما اظنه بثقه فیما ینقله بل یحیف و یجازف ثم انه یترقض و له مولف فی ذلك انتهى و هذا بعید جدا کما لا یخفی و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون بعد نقل قدح ذهبی و صفدی در مرآه الزمان گفته قال فی الذیل و هذا من الحسد فانه فی غایه التحریر و من ارخ بعده فقد تطفّل علیه لا سیما الذهبی و الصفدی فان نقولهما منه فی تاریخهما و علاوه برین همه بعنایت الهی اعتماد و جلالت سبط ابن الجوزی از کلام مقتدای شاهصاحب اعنی خواجه کابلی و کلام خودشان و کلام قاضی سناء الله و رشید الدین خان باثبات می رسانم و لسان کلام معاندین و مکابراین از اصل مقطوع می سازم که بعد ازین اگر آسمان بزمین دوزند

و مدت عمر دماغ خود سوزند کلامی در اعتبار و وثاقت سبط ابن الجوزی نتوانند کرد پس مخفی نماند که نصر الله کابلی در صواقع بجواب طعن درء حد از مغیره بن شعبه گفته و دعوی اهل البصره علی مغیره کما ذکره ابن جریر الطبری و الامام البخاری و الحافظ عماد الدین بن کثیر و الحافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی و الشیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی فی تواریخهم انّ مغیره کان امیر البصره الخ و سناء الله پانی پتی در سیف مسلول در جواب این طعن گفته حق آنست آنچه طبری و امام بخاری و ابن الجوزی و سبط ابن الجوزی در تواریخ خودها نقل کرده اند الخ ازین هر دو عبارت ظاهرست که سبط ابن الجوزی نزد صاحب صواقع و سناء الله پانی پتی معتمد و معتبرست که او را قرین دیگر ائمه کبار خود مثل بخاری و طبری و ابن الجوزی کرده بروایت او احتجاج و استدلال نموده اند و خود شاهصاحب در جواب طعن ششم از مطاعن عمر فرموده اند که ابن جریر طبری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی و شیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی و دیگر مورّخین ثقات نقل کرده اند که مغیره بن شعبه امیر بصره بود و مردم بصره باو بد بودند الخ ازین عبارت ظاهرست که خود شاهصاحب هم بروایت سبط ابن الجوزی احتجاج و استدلال می نمایند و او را قرین بخاری و ابن جریر و ابن الجوزی گردانیده بر دیگر مورخین ثقات تقدیم می بخشند و فاضل رشید در شوکت عمریه گفته حافظ ابو المؤید خوارزمی در اوائل مسند امام اعظم در جوابات اشکالات خطیب بغدادی می فرماید و اما قوله انّ ابا حنیفه لحن حیث قال فی مسئله القتل بالمثل و لو رماه بأبا قیس

فالجواب عنه بوجه ثلثه الاوّل انه ذكر الامام الحافظ سبط ابن الجوزي أنّه افتراء على أبي حنيفة الخ ازین عبارت فاضل رشید ظاهرست که نزد او سبط ابن الجوزی ثقه و معتمدست و امامت و جلالتش نزدش مسلم که افاده ابو المویّد خوارزمی که مشتمل بر وصف او بلفظ امام و اعتماد و وثوق بر کلام اوست نقل کرده بر خود می بالّد و آن را دافع طعن از امام اعظم می گرداند و نیز فاضل رشید در ایضاح لطافه المقال گفته ای ناظران فن قویم سیر و حدیث و ای ماهران قول قدیم و حدیث برای خدا اندکی تامل را کار فرمایند تا دریافت نمایند که آیا مثل امام همام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن جوزی و سبط او و قاضی ابو یعلی و حماد بن علقمه و سیّد جلال الحق و الدین البخاری و ملک العلماء شهاب الدین عمر دولت آبادی و علامه سعد المله و الدین تفتازانی و غیرهم که مصرح بکفر و لعن مطرود معهود بودند از عوام اهل هند و جاهل بحال مسلک خود و قریب العهد بمخاطب شامخ المجد بودند یا از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت و جماعت انتهی ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده فاضل رشید سبط ابن الجوزی مثل امام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن الجوزی و قاضی ابو یعلی و حماد بن علقمه و امثال شان از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت و جماعتست و از افادات صاحب ازاله الغین هم اعتماد و اعتبار و وثوق سبط ابن الجوزی و تسلیم امامتش و اعتقاد بجلالت او واضحست چنانچه در ازاله الغین گفته اما طعنی که بر عربیت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوطست بچند وجه اوّل آنکه سبط ابن الجوزی گفته که ثقات ارباب نقل قول ابي حنيفة را

و لو رماه بابی قیسی بر طبق مذهب جمهور نحات بحرف یا نقل کرده اند نه بو او و الف و خلاف این نقل هر چند محکیست لیکن قابل اعتبار نیست و برین تقدیر حاجت بتجشم تحریر جواب از طرف ابو حنیفه رحمه الله نمی افتد و باطل می شود آنچه حضرت مخاطب در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دائر بودنش بر السنه جمهور اهل سنت نموده اند زیرا که بتصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید که غیر ثقات این حکایت آورده اند که ابو حنیفه با قیسی بالف فرموده و نیز در ان گفته و حال این نقل در اکثری از کتب خصوصا کتاب علامه انام شیخ الاسلام رئیس الفضلاء المحققین راس العلماء الراسخین ابو البقاء بهاء الدین این ست ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی انه افتری علی ابي حنیفه الخ و مولوی صدیق حسن خان سبط ابن الجوزی را بمدائح عظیمه و محامد فخمیه یاد فرموده و اعتنا بقدرح و جرح ذهبی در حق او نموده چنانچه در ابجد العلوم گفته سبط ابن الجوزی شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الواعظ المشهور حنفی المذهب له صیت و سماع فی مجالس وعظه و قبول عند الملوك و غیرهم روی عن جدّه بیغداد و سماع ابن طبرزد و سماع بالموصل و دمشق و حدث بها و بمصر و له تاریخ مرآه الزمان قال ابن خلکان رایته بخطه فی اربعین مجلدا و قال صاحب مدینه العلوم و انا رایته فی ثمان مجلدات لکن ضخام بخط دقیق و له کتاب ایثار الانصاف و منتهی السئول فی سیره الرسول و اللوامع فی احادیث المختصر و الجامع و تفسیر القرآن توفی سنه ۶۵۴ بدمشق و مولده فی سنه ۵۸۱ بیغداد و کان یقول اخبرتنی

امی ان مولدی سنه اثنتین و ثمانین و الله اعلم و مصنفات سبط ابن الجوزی معروف و مشهورست بعض آنها را مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون یاد کرده چنانچه گفته الانتصار لامام ائمه الامصار مجلدين لابی المظفر يوسف بن عبد الله سبط ابن الجوزی المتوفی سنه ۶۵۴ اربع و خمسين و ستمائه و نیز در ان گفته اللوامع فی احادیث المختصر و الجامع لابی المظفر يوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی المتوفی سنه ۶۵۴ اربع و خمسين و ستمائه و نیز در کشف الظنون در ذکر مصنفین مناقب ابي حنیفه گفته و الشيخ المورخ ابو المظفر يوسف بن قزعلی البغدادی الف کتابا فی ترجیح مذهبه علی غیره و ذکر فيه ان من قلده كان احوط له و احفظ لدينه و ذکر الرد علی من يخالفه فجاء مشتملا علی نيف و ثلاثين بابا ليس له نظير فيه و صنّف ايضا كتاب الانتصار لامام ائمه الامصار فی مجلدين كبيرين كذا ذكره ابن وهبان فی اول منظومه و نیز در کشف الظنون در ذکر شروح جامع كبير ابي عبد الله محمد بن الحسن الشيباني الحنفی گفته و منها شرح ابي المظفر يوسف بن قزعلی المعروف بسبط ابن الجوزی الحنفی المتوفی سنه ۶۵۴ اربع و خمسين و ستمائه و نیز در ان گفته ايثار الانصاف لابی المظفر يوسف بن قزعلی المعروف بسبط ابن الجوزی المتوفی سنه ۶۵۴ اربع و خمسين و ستمائه و نیز در ان گفته تفسير ابن الجوزی المسمى بزاد المسير ياتي في الزاء و لسبطه شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزعلی الحنفی المتوفی سنه ۶۵۴ اربع و خمسين و ستمائه تفسير كبير في سبعة و عشرين

مجلدا و نیز در ان گفته منتهی السؤل فی سیره الرسول لابی المظفر یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی المتوفی سنه ۶۵۴ اربع و خمسین و ستمائه و محمد عابد بن احمد علی السندی در حصر الشارد ذکر مرآه الزمان سبط ابن الجوزی نموده و اسناد متصل اجازه روایت آن که برای او حاصل شده وارد نموده چنانچه گفته و اما مرآه الزمان لسبط ابن الجوزی فارویه بالسند المتقدم الی الحافظ ابن حجر عن احمد بن أبی بکر المقدسی عن سلیمان عن یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی و علاوه برین همه علمای عالیشان و مهره اعیان از کتب سبط ابن الجوزی در تصانیف دینیہ نقلها می آرند آنفا شنیدی که ابن خلکان در وفیات الأعیان و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا ازو نقل نموده اند و علامه صفدی در وافی بالوفیات در ترجمه محمد بن کرام بن عراق ابن حنزابه السجستانی گفته قال سبط ابن الجوزی فی المرآه کان بالقدس رجل یقال له هجّام یحبّ الکرامیّه و یحسن الظن بهم فنهاه الفقیه نصر بن ابراهیم المقدسی عنهم الخ و سمهودی در جواهر العقیدین در ذکر روایات دالّه بر اسعاف معاونین اهل بیت علیهم السلام گفته و من ذلك ما رواه سبط ابن الجوزی بسنده الی عبد الله بن المبارك و کان یحجّ سنه و یغزو سنه فلما کان السنه التي حجّ فیها خرجت بخمسائه دینار الی موقف الجمال بالكوفه لاشری جمالا فرأیت امرأه علی بعض المزابل تنتف ریش بطّه منتنه فتقدمت إليها فقلت لم تفعلین هذا فقالت یا عبد الله لا تسأل عما لا

يعنيك قال فوقع في خاطري من كلامها شيء فالححت عليها فقالت يا عبد الله قد الجأتني الى كشف سرّي إليك انا امرأه علويّه و لي اربع بنات يتامى مات ابوهم من قريب و هذا اليوم الرابع ما اكلنا شيئا و قد حلّت لنا الميته فاخذت هذه البطه اصلحها و اعملها الى بناتي فتاكلها فقلت في نفسي ويحك يا ابن المبارك اين انت من هذه فقلت افتحي حجرك ففتحته فصبيت الدنانير في طرف ازارها و هي مطرقه لا- تلتفت قال و مضيت الى المنزل و نزع الله من قلبي شهوه الحجّ ذلك العام ثم تجهّزت الى بلادى و اقامت حتى حجّ الناس و عادوا فخرجت اتلقى جيرانى و اصحابى فجعلت كل من اقول له قبل الله حجّك و شكر سعيك يقول و انت قبل الله حجّك و شكر سعيك اما قد اجتمعنا بك في مكان كذا و كذا و اكثر على الناس في القول فبت متفكرا في ذلك فرأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم في المنام و هو يقول يا عبد الله لا تعجب فانك اغتت ملهوفه من ولدى فسالت الله ان يخلق على صورتك ملكا يحجّ عنك في كل عام الى يوم القيامة فان شئت ان تحجّ قال سبط ابن الجوزى عقبه و قد روى لنا من طريق آخر ان ولدا صغيرا لابن المبارك دخل بيت بعض الاشراف فوجدهم ياكلون لحما و لم يطعموه فجاء الى ابن المبارك و هو يبكي فسأله فقال دخلت بيت فلان و هم ياكلون لحما فلم يطعموني و كانوا جيرانه فارسل إليهم ابن المبارك

يعتبههم فارسلت إليه العجوز تقول له قد احوجتنا الى كشف احوالنا قد مات صاحب الدّاره و خَلّف ايتاما و لنا خمسه ايام ما اكلنا طعاما و اُنّى قد خرجت الى مزبله فوجدت عليها بطّه ميته فاخذتها و اصلحتها و دخل ابنك و نحن ناكل فما جاز لى ان اطعمه و هو يجد الحلال و يقدر إليه فبكى ابن المبارك فبعث إليهم بخمسائه دينار و لم يحجّ في ذلك العام و راي في المنام الخ و نیز در جواهر العقدين در ذكر روايات مسطوره گفته و من ذلك ما رواه سبط ابن الجوزى ايضا قال قرأت على عبد الله بن احمد المقدسى سنه اربع و ستمائه قال وجدت في كتاب الجوهرى عن ابن أبى الدنيا أنّ رجلا رأى رسول الله صلّى الله عليه و سلم في منامه و هو يقول امض الى فلان المجوس و قل له قد اجيبت الدّعوه الخ و نیز در جواهر العقدين گفته و من ذلك ما رواه سبط ابن الجوزى قال حدّثنى محمّد بن عبد الوهّاب المقرئ قال حدّثنى جار لى قال كان لى صاحب من اولاد الحسين و كان رقيق الحال فكنت ابرّه قال فحجّ فى بعض السنين فعاد و قد حسنت حاله فسألته عن ذلك الخ و نیز در جواهر العقدين گفته و قال ابن الجوزى فيما حكاه عنه سبطه ليس العجب من قتال ابن زياد للحسين و انما العجب من خذلان يزيد و ضربه بالقضيب ثنایا الحسين و حمل آل رسول الله صلّى الله عليه و سلم سبايا على اقتاب الجمال الخ و نور الدّين على بن ابراهيم برهان الدّين الحلبي الشافعى در انسان العيون فى سيره الامين المامون در



ذكر حفر بئر زمزم گفته كانت جرهم قد دفنتها أي فان جرهما لما استخفت و في مرآه الزمان ان هاتين الغزالتين اهديهما للكعبه و كذا السيف ساسان اول ملوك الفرس الثانيه و رد بان الفرس لم يحكموا على البيت و لا حجره هذا كلامه و فيه ان هذا لا ينافي ذلك فلي تأمل و كانت بئر زمزم نضب ماؤها أي ذهب فحفرها مضاض بالليل و اعمق الحفر و دفن فيها ذلك أي و دفن الحجر الاسود ايضا كما قيل و طم البئر و اعتزل قومه فسلط الله تعالى عليهم خزاعه فاخرجتهم من الحرم و تفرقوا و هلکوا كما تقدم ثم لا زالت زمزم مطمومه لا يعرف محلها مده خزاعه و مده قصی و من بعده الى زمن عبد المطلب و رؤياه التي امر فيها بحفرها و نیز در ان گفته و نقل سبط ابن الجوزی ان عبد الله لم يتزوج قط غير آمنه و لم يتزوج آمنه قط غيره و نیز در ان گفته و في كلام سبط ابن الجوزی و سبب غناء عثمان بن عفان ان اباه عفان و عبد المطلب و ابا مسعود الثقفي لما هلك ابرهه و قومه كانوا اول من نزل مخيم الحبشه فاخذوا من اموال ابرهه و اصحابه شيئا كثيرا و دفنوه عن قريش فكانوا اغنى قريش و اكثرهم مالا و لما مات عفان ورثه عثمان رضی الله عنه و محمد بن علي بن محمد بن علي الحصكفي نیز تشبث بذيل سبط ابن الجوزی در حمايت امام اعظم نموده و حصكفي از اعازم و اجله اعلام سنیه است محمد امين الشهير بابن عابدين در رد المحتار بمدح او گفته و هو رحمه الله تعالى كما في شرح ابن عبد الرزاق على هذا الشرح محمد بن علي بن محمد

بن عليّ بن عبد الرّحمن بن محمّد بن جمال الدّين بن حسن بن زين العابدين الحصني الاثري المعروف بالحصكفي صاحب التصانيف في الفقه وغيره منها هذا الشرح و شرح المنتقى و شرح المنار في الاصول و شرح القطر في النحو و مختصر الفتاوى الصوفيّه و الجمع بين فتاوى ابن نجيم جمع القرتاشي و جمع ابن صاحبها و له تعليقه على صحيح البخارى تبلغ نحو ثلثين كراسا و على تفسير البيضاوى من سورة البقره الى سورة الاسراء و حواش على الدرر و غير ذلك من الرسائل و التحريات و قد اقرّ له بالفضل و التحقيق مشايخه و اهل عصره حتى قال الشيخ خير الدّين الرّملى في اجازته له و قد بدأني بلطائف اسئله و قفت بها على كمال روايته وسعه ملكته فاجبته غير موسع عليه فكرر على ما هو اعلى فزادته فرايت جواد رهانه في غايه المكنه و السبق فبعدت له الغايه فاتاه مستريحا لا يخفق و مستبصرا لا يطرق فلما تبين لى انه الرّجل الّذى حدثت عنه وصلت به الى حاله ياخذ منى و آخذ منه الى ان قال في شأنه فيا من له شكّ فدونك فاسئل تجد جبلا في العلم غير مخلخل يبارى فحول الفقه فيما يرونه و يبرز للميدان غير مزلزل يقشّر عن لب العلوم قشوره و ياتى بما يختاره من مفصّل و يقوى على الترجيح فيه بثاقب من الفهم و الادراك غير محوّل و فكر إذا ما حاول الصّخر حلّه و ان رمت حلّ الصعب في الحال ينجلي و ما قلت هذا القول الآ بعيد ما سبرت خباياه بافحم مقول و قال

شيخه العلامة محمّد افندى المحاسنى فى اجازته له ايضا وانه ممن نشأ و الفضائل تعلّه و تنهله و الرغبه فى العلم تقرب له ما يحاوله من ذلك و تسهله حتى نال من قداح الكمال القدح المعلى و فاز بما وشح به صدر النباهه و حلّى و كان لى على الغوص على غرر الفوائد اعظم معين فافاد و استفاد و فهم و أجاد انتهى و ترجمه تلميذه خاتمه البلغاء المحبى فى تاريخه فقال ما ملخصه انه كان عالما محدّثا فقيها نحويا كثير الحفظ و المرويات طلق اللسان فصيح العبارة جيد التقرير و التحرير و توفى عاشر شوال سنه ١٠٨٨ عن ثلاث و ستين سنه و دفن بمقبره باب الصغير و هر گاه مدائح منيفه و محامد حصيفه حصكفى شنيدى پس بايد دانست كه همين حصكفى در ردّ مختار كه محمد امين الشهير بابن عابدين در اول ردّ المختار بمدح آن گفته اما بعد فيقول احوج المفترقين الى رحمه ارحم الراحمين محمد امين الشهير بابن عابدين ان كتاب الدر المختار شرح تنوير الابصار قد طار فى الاقطار و سار فى الامصار و فاق فى الاشتهار على الشمس فى رابعه النهار حتى اكبّ الناس عليه و صار مفزعهم إليه و هو الحرى بان يطلب و يكون إليه المذهب فانه الطراز المذهب فى المذهب فلقد حوى من الفروع المنقحه و المسائل المصححه ما لم يحوه غيره من كبار الاسفار و لم تنسج على منواله يد الافكار عبيد انه لصغر حجمه و وفور علمه قد بلغ فى الايجاز الى حدّ الالغاز و تمنع باعجاز المجتاز فى ذلك المجاز عن انجاز الافراز بين الحقيقه و المجاز و قد كنت

صرفت في معاناته برهه من الدهر و بذلت له مع المشقه شقه من جديد العمر و اقتنصت بشبكه الافهام اجل شوارده و قيّدت باوتاد الاقلام جلّ أوابده و صرت في الليل و النهار سميره حتى اسرّ الّئ سرّه و ضميره و اطلعني على حوره المقصورات في الخيام و كشف لي عن وجوه مخدّراته اللثام فطفقت او شىء صحائفه اللطيفه بما هو في الحقيقه بياض للصّحيفه ثم اردت جمع تلك الفوائد و بسط سمط هاتيكن الموائد من متفرقات الحواشى و الرّفاق خوفا عليها من الضّياح الخ مى فرمايد و روى الجرجاني في مناقبه بسنده لسهيل بن عبد الله التستري انه قال لو كان في امه عيسى مثل أبى حنيفه لما تهوّدوا و لما تنصروا و مناقبه اكثر من ان تحصي و صنّف فيها سبط ابن الجوزى مجلدين كبيرين و سماه الانتصار لامام أئمّه الامصار و محمد امين الشهير بابن عابدين بشرح اين قول در رد محتار گفته قوله و سماه الانتصار انما سمي بذلك لأنّ الامام رضى الله عنه لما شاعت فضائله و عمت الخافقين فواضله جرت عليه العاده القديمه من اطلاق السنه الحاسد بن فيه حتى طعنوا في اجتهاده و عقيدته بما هو ميراً منه قطعاً لقصد أنّ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَهُ نُورَهُ كما تكلم بعضهم في مالک و بعضهم في الشافعي و بعضهم في احمد بل تكلمت فرقه في أبى بكر و عمر و فرقه في عثمان و عليّ و فرقه قد كفرت كلّ الصحابه و ممن انتصر للامام رحمه الله تعالى العلامه السيوطى في كتاب سماه تبييض الصحيفه

و العلامة ابن حجر في كتاب سمّاه الخيرات الحسان و العلامة يوسف بن عبد الهادي الحنبلي في مجلد كبير سماه تنوير الصّحيفه و ذكر فيه عن ابن عبد البرّ لا تتكلم في أبي حنيفه بسوء و لا تصدقن احدا يسيء القول فيه فاني و الله ما رأيت افضل و لا اورع و لا افقه منه ثم قال و لا يغترّ احد بكلام الخطيب فانّ عنده العصبية الزائده على جماعه من العلماء كابي حنيفه و الامام احمد و بعض اصحابه و تحامل عليهم بكل وجه و صنّف فيه بعضهم السهم المصيب في كبد الخطيب و امّا ابن الجوزي فانه تابع الخطيب و قد عجب سبطه منه حيث قال في مرآه الزّمان و ليس العجب من الخطيب فانه طعن في جماعه من العلماء و انما العجب من الجدّ كيف سلك اسلوبه و جاء بما هو اعظم قال و من المتعصّبين على أبي حنيفه الدارقطني و ابو نعيم فانه لم يذكره في الحليه و ذكر من دونه في العلم و الزّهد الخ و هر چند بعد ثبوت صحت اين حديث شريف و آن هم به سندی كه روايت آن همه ثقات و از روايت صحاح سنیه اند و آن هم بروايت امام احمد بن حنبل حاجتي بطرف ذكر ديگر طرق حديث شريف و نقل آن از ديگر اجله و اعظم محدّثين باقى نماند لكن بحمد الله و حسن توفيقه بنا بر مزيد تحقيق و تصديق و نهايت ابطال تزوير و تزويق ارباب تعزير و تلفيق در وجوه آتیه طرق ديگر هم مذکور و مسطور می شود و مصداق نور على نور بوضوح و ظهور می رسد

### وجه پنجم: روايت ابى حاتم

وجه پنجم آنکه ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي الرازي اين حديث شريف را روايت کرده چنانچه احمد بن محمد العاصمي در زين الفتى في شرح سورة هل اتى گفته

اخبرنا الحسين

ص: ۹۹

بن محمد قال حدثنا عبد الله بن أبي منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا محمد بن ادريس الرّازي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى قال حدثني حميد الطّويل عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم خلقت انا و عليّ بن أبي طالب من نور واحد نسّج الله عزّ و جلّ في يمينه العرش قبل خلق الدنيا و لقد سكن آدم الجنّه و نحن في صلبه و لقد ركب نوح السفينه و نحن في صلبه و لقد قذف ابراهيم في النار و نحن في صلبه فلم نزل يقلبنا الله عزّ و جلّ من اصلاّب طاهره الى ارحام طاهره حتى انتهى بنا الى عبد المطلب فجعل ذلك النور بنصفين فجعلني في صلب عبد الله و جعل عليّا في صلب أبي طالب و جعل في النبوه و الرّساله و جعل في علي الفروسيه و الفصاحه و اشتق لنا اسمين من اسمائه فرّب العرش محمود و انا محمد و هو الاعلى و هذا على فهذا الجهبذ العلامه ابن ادريس امام اهل التحقيق و التأسيس قد روى هذا الحديث الشريف فنضا حجاب التلييس و ابطل كيد كل مدغل منهمك في التدليس و اّيد الحق السديد النفيس و نصر الصّدق الصحيح على رغم كل جاحد خسيس و زعزع اركان التعميس و اخزى سعى كل من في قلبه حبّ الباطل رسيس و ذرّ القذى في عين كل من رام التخديع و التدسيس و محاسن فاخره و مناقب زاهره و محامد باذخه و مآثر شامخه ابو حاتم را از زبان اکابر و اعاضم و اجله و افاخم ستيه معترف و اساطين نقاد و محققين والا نژادشان از بحر زاخر فصل باهر او

مغترف و نبذی از مدائح او در مجلد حدیث تشبیه شنیدی و بکنه جلالت و عظمت او وارسیدی و کفی له شرفا أنه کان جاریا فی مضماری البخاری العالی التجار کما صرح به غیر واحد من ائمتهم الکبار

### وجه ششم: روایت عبد الله بن حمد

وجه ششم آنکه عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در زوائد مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصنیف والد خود علی ما نقل عنه گفته

حدَّثنا الحسن قال حدَّثنا احمد بن المقدم البجلي قال حدَّثنا الفضيل بن عياض قال حدَّثنا ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبيبي رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و علي نورا بين يدي الله عز و جل قبل ان يخلق الله آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا و جزء علي انتهى فهذا عبد الله الخلف السعيد و البخل الرشيد لاحمد الامام القرم الصنديد الفارع صهوه التحقيق و التنقيد الحائز للشرف الطارف و التليد قد حذا حذو والده المجيد و اقتفى اثره السديد فروى الحديث الشريف عن خالد العميد من طريق آخر جديد مؤيد الافاده شيخه و امامه المجيد و كسر فقرات ظهر كل منكر جاحد عنيد و حصد نواجم شرور كل متعصب مرید و قطع من كل حاقد متعسف الوريد و اقحمه في العذاب الوبيل الشديد و اذاقه علز الحميم و مضض الصديد فالعجب كل العجب كيف يدعى المخاطب العميد هذا الاجماع المنكر الباطل الطريد و لا يدري

مما يعلم شناعته كل من القى السَّمْع و هو شهيد فاستبصر و استيقن و لا- تزلّ قدمك عن المنهج الحميد فقد دللناك على الصّواب الزاهر بابلغ التابيد و كشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد و فضائل و محامد عبد الله فرزند ارجمند امام احمد از افادات اكابر أئمه ماهرين و اجله اساطين حاذقين و افاحم محدثين منقدين و اعظم شيوخ محققين ظاهرست در مجلد حديث غدیر شنیدی که علامه حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد حنبلي مقدسی در کمال فی معرفه الرجال گفته عبد الله بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن الشيباني البغدادي سمع اباه و يحيى بن معين و أبا بكر و عثمان ابني أبي شيبه و ابا خيثمه الى ان قال ابو بكر الخطيب كان ثقہ ثبتا فهما و قال بدر بن أبي بدر البغدادي عبد الله بن احمد جهيد ابن جهيد و قال ابو الحسين بن المنادي لم يكن في الدنيا اروي عن ابيه منه لانه سمع المسند و هو ثلثون الفا و التفسير و هو مائه و عشرون الفا سمع منها ثمانين الفا و الباقي و جاده و الناسخ و المنسوخ و التاريخ و حديث شعبه و المقدم و الموقر في كتاب الله تعالى و الجوابات في القرآن و المناسك الكبير و الصغير و حديث الشيوخ و غير ذلك قال و ما زلنا نرى اكابر شيوخنا يشهدون له بمعرفه الرجال و علل الحديث و الاسماء و الكنى و المواظبه على طلب الحديث في العراق و غيرها و يذكرون عن اسلافهم الاقرار له بذلك حتى ان بعضهم ليسرف في تقيظه اياه بالمعرفه و زياده السَّماع للحديث على ابيه اخبرنا ابو اليمن الكندي انبا ابو منصور انبا



ابو بكر الخطيب حدثني ابو يعلى محمد بن الحسين الفراء قال وجدت على ظهر كتاب رواه ابو الحسن السوسنجردى عن اسماعيل الخطيبى قال بلغنى عن أبى زرعه انه قال قال لى احمد بن حنبل ابني عبد الله محظوظ من علم الحديث و من حفظ الحديث لا يكاد يذاكرنى الا بما احفظ و به انبا الخطيب حدثنى محمد بن على الصورى انبا عبد الرحمن بن عمر ثنا محمد بن اسحاق الملحيمى حدثنى ابراهيم بن محمد قال سمعت عباسا الدورى يقول كنت يوما عند أبى عبد الله احمد بن حنبل فدخل عليه ابنه عبد الله فقال لى احمد يا عباس ان ابا عبد الرحمن قد وعى علما كثيرا و قال عبد الرحمن بن أبى حاتم سمعت معه من ابراهيم بن ملك و كتب اليّ بمسائل ابيه و بعلل الحديث و قال ابو احمد بن عدى عبد الله بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن نبل بابيه و له فى نفسه محل فى العلم فاحيى علم ابيه من مسنده الذى قرأه عليه ابوه خصوصا فلم يقرأه على غيره و ممّا سال اباه عن رواه الحديث فاخبره به ما لم يساله غيره و لم يكتب عن احد الا من امره ابوه ان يكتب عنه و قال ابو على الصوّاف ولد عبد الله بن احمد سنة ثلث عشره و مائتين و مات سنة تسعين و مائتين و قال اسماعيل الخطيبى صلى عليه زهير بن صالح بن اخيه و دفن فى مقابر باب التين و كان الجمع كثيرا فوق المقدار و ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبى در تذكره الحفاظ كفته عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الامام الحافظ الحجة

ابو عبد الرحمن محدث العراق ولد امام العلماء أبي عبد الله الشيباني المروزي الاصل البغدادي ولد سنة ثلاث عشرة و مائتين و  
سمع من ابيه فاكثر و من يحيى بن عبدويه صاحب شعبه و الهيثم بن خارجه و محمد بن أبي بكر المقدمي و شيبان بن فروخ و  
طبقتهم و منعه ابوه السماع من علي بن الجعد حدث عنه النسائي و ابو بكر النجاد و دعلج و اسحاق الكادي و ابو علي بن  
الصوّاف و ابو بكر الشافعي و احمد بن محمد البناني و ابو بكر القطيعي و خلائق قال الخطيب كان ثقة ثبتا فهما و قال احمد بن  
المنادي في تاريخه لم يكن احدا روى في الدنيا عن ابيه من عبد الله بن احمد لانه سمع منه المسند و هو ثلثون الفا و التفسير و  
هو مائه و عشرون الفا سمع ثلثه و الباقي و جاده و سمع منه التاريخ و الناسخ و المنسوخ و حديث شعبه و المقدم و المؤخر من  
كتاب الله و جوابات القرآن و المناسك الكبير و غير ذلك و حديث الشيوخ و مازلنا نرى اكابر شيوخنا يشهدون لعبد الله  
بمعرفة الرجال و معرفه علل الحديث و الاسماء و المواظبه على الطلب حتى افرط بعضهم و قدمه على احمد قلت كم سمعت من  
ايك قال مائه الف و بضعه عشر الفا و يروى عن زرعه قال لي احمد ابني عبد الله محظوظ من علم الحديث لا يذاكرني الا بما  
احفظ قال عباس الدوري قال لي ابو عبد الله با عباس قد وعى عبد الله علما كثيرا و قال ابو علي بن الصّواف عنه قال كل شيء  
اقول قال أبي قد سمعته منه مرتين او ثلثه و اقله مرّه قلت

مات عبد الله في سنّ ابيه في شهر جمادى الآخرة سنة تسعين و مائتين و كان جنازته مشهودة رحمه الله تعالى و ابن حجر  
عسقلاني در تهذيب التهذيب گفته عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشيباني ابو عبد الرحمن البغدادي  
روى عن ابيه و ابراهيم بن الحجاج السامى و احمد بن منيع البغوى و أبى ابراهيم اسماعيل بن ابراهيم الترخمانى و الحسن بن  
حماد سجاده و الحكم بن موسى و داود بن رشيد و أبى الربيع الزهراني و داود بن عمر و الضبّيّ و عبد الاعلى بن حماد النرسى  
و عبيد الله بن معاذ العنبرى و شريح بن يونس و أبى بكر بن أبى شيبه و كامل بن طلحه الجحدريّ و الهيثم بن خارجه و يحيى  
بن عبدويه مولى ابن المهديّ و منصور بن أبى مزاحم و محمّد بن جعفر الوركانيّ و محمّد بن الصّيحاح الدولابىّ و يحيى بن  
معين و خلق كثير روى عنه النسائيّ حديثين و ابو بكر بن زياد و ابو بكر النّجاد و احمد بن كامل و المحاملىّ و ابو القسم البغوى  
و يحيى بن صاعد و محمّد بن مخلد و دعلج بن احمد و ابو بكر الشافعىّ و ابو سهل بن زياد القطان و ابو الحسين بن المنادىّ و  
ابو القسم الطبرانيّ و ابو احمد العسّال الاصبهانيّ و ابو عوانه الاسفراينيّ و ابو على الصّواف و ابو بكر القطيعىّ و جماعه قال  
عباس الدّورى سمعت احمد يقول قد وعى عبد الله علما كثيرا و قال الخطبىّ بلغنى أبى عن زرعه قال قال لى احمد ابني عبد الله  
محظوظ من علم الحديث لا يكاد يذاكر الا بما لا احفظ و قال ابو على الصّواف قال عبد الله بن احمد كل شىء اقول قال أبى  
فقد سمعته

مرتين او ثلثه و قال ابن أبى حاتم كتب اليّ بمسائل ابيه و بعلى الحديث و قال ابو الحسين بن المنادى لم يكن فى الدنيا احدا روى عن ابيه منه لانه سمع منه المسند و هو ثلثون الفا و التفسير و هو مائه و عشرون الفا سمع منه ثمانين الفا و الباقي و جاده و الناسخ و المنسوخ و التاريخ و حديث شعبه و جوابات القرآن و المناسك و غير ذلك من التصانيف و حديث الشيوخ قال و ما زلنا نرى اكابر شيوخنا يشهدون له بمعرفه الرجال و علل الحديث و الاسماء و الكنى و المواظبه على الطلب حتى ان بعضهم اسرف فى تقريره اياه بالمعرفه و زياده السماع على ابيه و قال ابن عدى نبل بابيه و له فى نفسه محلّ فى العلم و لم يكتب عن احد الا من امره ابوه ان يكتب عنه و قال بدد بن أبى بدر البغدادي عبد الله بن احمد جهيد بن جهيد و قال الخطيب كان ثقّه ثبتا فهما و قال ابو على الصّواف ولد سنة ٢١٣ و مات سنة ٩٠ و كذا ارّخه اسماعيل الخطيبى و زاد فى جمادى الآخره قلت و قال النسائى ثقّه و قال السّلمى سالت الدارقطنى عن عبد الله بن احمد و حنبل بن اسحاق فقال ثقّتان نبيلان و قال ابو بكر الخلال كان عبد الله رجلا صالحا صادق اللهجه كثير الحياء و ذهبى در عبر در وقائع سنه تسعين و مائتين كفته و فيها توفى الحافظ ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الذهلى الشيبانى ببغداد فى جمادى الآخره و له سبع و سبعون سنه كايه و كان اماما خبيراً بالحديث و علله مقدّمًا فيه و كان من اروى الناس عن ابيه

و قد سمع من صغار شیوخ ابيه و هو الذی رتب مسند والده و یافعی در مرآه الجنان در وقائع سنه تسعین و مائتین گفته و فی السنه المذكوره الحافظ ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل الشیبانی کان اماما خیرا بالحديث و علله مقداً فیہ و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته عبد الله بن احمد بن حنبل البغدادی الحافظ روی عن ابيه و ابن معین و خلق و عنه النسائی و ابن صاعد و ابو عوانه و الطبرانی و ابو بکر النجار و القطیعی و ابو بکر الشافعی و خلق قال ابو زرعه قال لی احمد بن حنبل ابنی عبد الله محظوظ من علم الحديث لا یکاد یذاکرنی الا بما لا احفظ قال ابن عدی نبل بایه و له فی نفسه محل فی العلم فاحیی علم ایه و لم یکتب عن احد الا عمّن امره ابوه ان یکتب و قال الخطیب کان ثقہ ثبتاً فهما ولد سنه ثلث عشره و مائتین و مات سنه تسعین و مائتین

### وجه هفتم: روایت ابن مردویه

وجه هفتم آنکه این حدیث شریف را احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی که از اعظام و افاخم اساطین محدثین سنیّه است روایت نموده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبارنا شهردار هذا إجازه

اخبارنا عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی کتابه حدّثنا الشریف ابو طالب الجعفری حدّثنا ابن مردویه الحافظ حدّثنا اسحاق بن محمد بن علی بن خالد حدّثنا احمد بن زکریا حدّثنا ابو طهمان حدّثنا محمد بن خالد الهاشمی حدّثنا الحسین بن اسماعیل بن حماد عن ابيه عن زیاد بن المنذر عن محمد بن علی بن الحسین عن ابيه عن جدّه قال قال رسول الله صلّى الله علیه و سلّم کنت انا و علی نور ابین

يدى الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور فى صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب حتى اقره فى صلب عبد المطلب فقسمه نصفين قسما فى صلب عبد الله و قسما فى صلب أبى طالب فعلى منى و انا منه لحمه لحمى و دمه دمي فمن احبته فبحبى احبه و من ابغضه فببغضى ابغضه فهذا ابن مردويه امام الحفاظ رئيس الصدر و الايقاظ بالغ فى الارشاد و التنبيه و الايقاظ حيث روى الحديث الشريف ناصرا للحق سالكا سوى الصراط مرغما اناف ارباب الجحود و الالطاط محترزا عن الزيغ و الاختلاط غير معرج على مجازفات الانكاس السقاط فالله ولى التوفيق و الصائن عن الاختباط

### وجه هشتم: روايت ابن عبد البر

وجه هشتم آنکه حافظ ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمري القرطبي در كتاب بهجه المجالس و انس المجالس که مصطفى بن عبد الله القسطنطيني چلبي در كشف الظنون گفته بهجه المجالس و انس المجالس للحافظ أبى عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر النمري القرطبي المتوفى سنة ثلث و ستين و اربعمائه و هو فى مجلد من الكتب المعتره فى المحاضرات مرتب على مائه و اربعة و عشرين بابا اوله اما بعد فان اولى الخ بعد ذكر فضائل عديده جناب امير المؤمنين عليه السلام که از جمله آن حديث طيرست گفته و

قال صلى الله عليه و سلم خلقت انا و على من نور واحد نسبح الله تعالى يمينه العرش قبل ان يخلق آدم بالفى عام فلما انتهى النور الى عبد المطلب جعله نصفين نصف فى عبد الله و نصف فى صلب أبى طالب و شق لنا

من اسمه فالله محمود وانا محمد و الله الا على و هذا على فله در ابن عبد البر حيث صدق و بزوا بان عن صحه هذا الحديث الشريف الذى هو قذى عين كل معاند نايح هر فظهر ان المنكر له و الراد عليه و المكذب له لا يميز الهر من البر و انه بهذه الخساره و الجساره اعظم جريره جروا فحش طعن على نفسه جر و خدع معتقديه بتليس الحق و تدليس الباطل و غر و ما نفعهم بهذا التلميح بل اعظم ضرر ضرر و انه و ان سرهم ظاهرا و لكنه حقيقه أخزاهم و اقحمهم فى الوبال و النكال و ما سر فيا للعجب من المخاطب الحاذق و الفاضل الماهر الصادق كيف يدعى اجماع السنيه على وضع هذا الحديث الشريف و ابن عبد البر امامهم الفائق الواصل الى الحقائق المدرك للدقائق يظهر صحته بنسبته حتما و جزما الى افضل الخلائق عليه و آله افضل صلاه و سلام ما ذر شارق و برق بارق و اضاء بازق و جن غاسق فهل يقول اتباع المخاطب ان ابن عبد البر و العياذ بالله متهور مائق او متهجم فاسق او معاند مارق لاجماع الستيه خارق او يندمون على كذبه و فريته و افترائه فيرجعون الى الحق الحقيق بالاتباع الواثق

### وجه نهم: روايت خطيب

وجه نهم آنكه ابو بكر احمد بن على بن ثابت الخطيب البغدادي اين حديث شريف را در تاريخ بغداد كه ممدوح ائمه نقادست روايت نموده چنانچه محمد بن يوسف الكنجي در كفايه الطالب فى مناقب على بن أبى طالب گفته الباب السابع و الثمانون فى ان عليا خلق من نور النبى

اخبرنا

ص: ١٠٩

ابراهيم بن بركات الخشوعي بمسجد الزبوه من غوطه دمشق اخبرنا الحافظ على بن الحسن اخبرنا ابو القسم هبه الله اخبرنا الحافظ ابو بكر الخطيب اخبرنا على بن محمد بن عبد الله العدل العدلي اخبرنا ابو على الحسن بن صفوان حدّثنا محمد بن سهل العطار حدّثني ابو ذكوان حدّثني حرب بن بيان الضرير من اهل قيساريه حدّثني احمد بن عمرو حدّثنا احمد بن عبد الله عن عبيد الله بن عمرو عن عبد الكريم الجزري عن عكرمه عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم خلق الله قضييا من نور قبل ان يخلق الدنيا باربعين الف عام فجعله امام العرش حتى كان اول مبعثي فشق منه نصفا فخلق منه نبيكم فالتصيف الآخر على بن ابي طالب قلت هكذا اخرجاه امام اهل الشام عن امام اهل العراق كما سقناه و هو في كتابيهما فيا للعجب العجيب يروى هذا الحديث الشريف التّقاد الخطيب الذي هو امامهم البارع الحسيب و ملاذهم الجهيد المحقق الاريب و منتجع اهل الحديث و فخر ارباب السير و التنقيب و مميز السليم من السقيم و مزيل المقبول من المعيب و هو الثافي للكذب عن الدين الحنيف و الشرع الشريف ثم يكون موضوعا باجماع السّيته عند المخاطب اللبيب هل هذا الأ بهت غريب و عدوان مثير للقلق و الوجيب فالله القريب المجيب هو المجازي على اعتدائهم و جفائهم و هو حسيب و محامد فاخره و مدائح زاخره و مناقب عقيله و فضائل جليله و اطراءات جميله تاريخ بغداد



که در ان حدیث نور روایت کرده از افادات علمای نقاد و تحقیقات اساطین والا نژاد بلکه از ارشادات مخاطب رئیس الاوتاد در کمال وضوح و ظهورست بن جزله در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته و لما كان الحديث و العناية به و معرفه الرجال الناقلين له من اجل العلوم الشرعيه و اشرفها استحق من صرف إليه زمانه و وفر عليه تعبہ الثناء و المدح و الترحم على السلف الماضين منهم و قد صنّف الناس في ذلك و اوغلوا و بالغوا و ميزوا الثقة من المتهم و الضعيف من القوي و ما اعظم فائده ذلك و اجلّ موقعه لكثيره ما دسّ الملاحده و الزنادقه من الاحاديث الموضوعه البشعه المنفره التي فسد بسماعها خلق من الناس و اعتقد الغرّ عند سماعها أنّها من قول صاحب الشرع فهلك و تسرع الى التكذب و مال انى الخلاعه نعوذ بالله من الشقاء و البلاء و هذا الكتاب الذى صنّفه الشيخ ابو بكر احمد بن على بن ثابت الخطيب الحافظ البغدادي رحمه الله و سمّاه تاريخ بغداد كتاب جليل فى هذا العلم نفيس قد تعب و سهر فيه و اطال الزّمان و الله تعالى يشيه و يحسن إليه الاّ أنّه طويل و للاطلاع آفات اقربها الملل و الملل داعيه الترك و قد استخرت الله و اختصرته و ذكرت اسماء الرجال الذين ذكرهم على ترتيبه و ما استحنته من غير حكاية و شعر و حديث نقلته فالاعراض تختلف و هوى القلوب سريره لا تعلم

### وجه دهم: روایت ابن المغازلی

وجه دهم آنکه ابو الحسن على بن محمّد بن الطيّب الجلابی المعروف بابن المغازلی این حدیث شریف را بسته طریق روایت نموده

ص: ۱۱۱

چنانچه در کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که نسخه آن جناب الحبر الهمام عمده الکرام مولوی سید شریف حسین خان ادام الله المنان برای حقیر از حدیده خرید فرموده آوردند گفته

قوله علیه السلام كنت انا و علی نور ابین یدی الله

اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله قال اخبرنا ابو الحسن علی بن منصور الحلبي الاخباری قال حدّثنا علی بن محمد الغدوی السمساطی قال حدّثنا الحسن بن علی بن زکریّا قال حدّثنا احمد بن المقدم العجلی قال حدّثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان الفارسی قال سمعت حبیبی محمدا رسول الله صلّی الله علیه و سلّم يقول كنت انا و علیّ نوراً بین یدی الله عزّ و جلّ یسبح الله ذلك النور و یقدّسه قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الخلافه

اخبرنا ابو طالب محمّد بن احمد بن عثمان قال حدّثنا محمد بن الحسن بن سلیمان قال حدّثنا عبد الله بن محمد العکبری قال حدّثنا عبد الله بن محمّد بن حسان الهروی قال حدّثنا جابر بن سهل بن عمر بن حفص حدّثنی ابي عن الاعمش عن سالم بن ابي الجعد عن ابي ذرّ قال سمعت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم يقول كنت انا و علیّ نوراً عن یمین العرش یسبح الله ذلك النور و یقدسه قبل ان یخلق الله آدم باربعه عشر الف عام فلم ازل انا و علیّ فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب

اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوى نا ابو عبد الله محمد بن على بن مهدي السفطى الواسطى املا قال اخبرنا احمد بن على القواريرى الواسطى نا محمد بن عبد الله بن ثابت نا محمد بن مصفانا بقيه بن الوليد عن سويد بن عبد العزيز عن جابر بن عبد الله عن النبى صلى الله عليه و سلم قال ان الله عز و جل انزل قطعه من نور فاسكنها فى صلب آدم فساقها حتى قسمها جزءين جزءا فى صلب عبد الله و جزءا فى صلب أبى طالب فاخرجنى نبيا و اخرج عليا وصيا فهذا ابو الحسن الجلابى المغازلى الحاوى لمحاسن الفضائل و مكارم المعالى قد اثبت حتما هذا الحديث الشريف رغما لآناف المنكرين الجاحدين و نسف الرماد على وجوه الحائدين عن الدين و اوجع قلوب الراديين المبطلين و اغاظ صدور الصادين المدغلين فانما بسعى الجلابى ملح تزويقات المخاطب الخالب الجالب انواع الختل انميثا و صار هو فى غزله و نسجه كالتى نقضت غزلها من بعد قوه انكاثا و مخفى نماذ كه در آخر نسخه حاضره مناقب ابن المغازلى اين عبارت مسطورست قال فى النسخه التى نقلت منها هذه قال فى الامم قال فى نسخه الفقيه بهاء الدين على بن احمد الاكوع فرغ من نسخها ابو الحسن على بن محمد بن الحسن بن أبى نزار بن الشرقيه بواسط العراق فى ثانى عشر من شوال من سنه خمس و ثمانين و خمسمائه و الله ولى التوفيق ثم قال فى أم الامم و فرغت من نسخها فى جمادى الآخره

من سنه ثلث و عشرين و ستمائه و كتب عمر بن الحسن بن ناصر بن يعقوب ختم الله له بخير و قال فى أم هذه النسخه يوم تاسع عشر من شهر المحرم الحرام من سنه احدى و تسعين و تسعمائه سنه بمدينه ثلا حماه الله بالصالحين من عباده و كتب مالكة مملوك آل محمد سعيد بن عبد الله بن صالح عفا الله عنه و حشره فى زمرةهم و فرغت انا من تحصيل هذه النسخه المباركه و انا الفقير الى مغفره الله و كرمه و العائذ به من اليم عذابه و نومه الحسين بن عبد الهادى بن احمد بن صلاح ثبتته الله بالقول الثابت فى الدنيا و الآخرة آخر نهار الخميس خامس شهر جمادى الآخرة سنه سبع و ثلثين و الف سنه بمدينه ثلا حرسها الله تعالى بالصالحين من عباده و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين هذا و انا اسأل من اطلع على هذا الكتاب و استوصيه ان يدعو لى بما امكن من الدعاء لا سيما لحسن الخاتمه و العقبى و بالله التوفيق و الاعانه و هو حسبى و نعم الوكيل و نيز در آخر نسخه مذكوره مسطورست قال فى آخر النسخه التى نقلت منها هذه ما لفظه حكاية حسنه من المناقب مسموعه فى فضل اهل البيت قال ابو الحسن على بن محمد بن الشرقيه حضر عندى فى دكانى بالوراقين بواسط يوم الجمعة خامس ذى القعدة من سنه ثمانين و خمسمائه القاضى العدل جمال الدين نعمه الله بن على بن احمد العطار و حضر ايضا عندى

الامير شرف الدين ابو شجاع بن العبرى الشاعر فسأل شرف الدين القاضى جمال الدين ان يسمعه المناقب فابتدأ بالقراءة عليه من نسختي التي بخطى فى دكاني يومئذ و هو يرويها عن جدّه العلامة العدل المعمر محمد بن على المغازلى عن ابيه المصنّف فهما فى القراءة و قد اجتمع عليهما جماعه إذ اجتاز ابو مصر قاضى العراق و ابو العباس ربيعه و هما ينيزان بالعداله فوقفا يغوغان و ينكران عليه قراءه المناقب و اطنب قاضى العراق فى التهزء و المجنون و قال فى جملة مقالیه على طريق الاستهزاء أى قاضى اجعل لنا وظيفه كل يوم جمعه بعد الصلوه تسمعنا شيئاً من هذه المناقب فى المسجد الجامع فقال لهم القاضى نعمه الله بن العطار ما انتما من اهلها انتما قد حضرتما فى درب الخطيب و ذكرتما انّ علياً ما كان يحفظ سوره واحده من كتاب الله تعالى و المناقب تتضمّن أنّه ما كان فى الصّحابه اقرأ من على بن أبى طالب فما انتما من اهلها فاكثرا الغوغاء و التهزء فضجر القاضى نعمه الله بن العطار و قال بمحضر جماعه كانوا وقوفا اللهم ان كان لاهل بيت نبيك عندك حرمه و منزله فاحسف به داره و عجل نكايته فبات فى ليلته تلك و فى صبيحه يوم السبت من سنه ثمانين و خمسمائه خسف الله تعالى بداره فوقعت هى و القنطره و جميع المسنّاه الى دجله و تلف منه فيها جميع ما كان يملك من مال و اثاث و قماش فكانت هذه المنقبه من اطرف

ما شوهد يومئذ من مناقب آل محمّد صلوات الله عليهم فقال علي بن محمّد بن الشريقيه في ذلك اليوم في هذا المعنى يا ايها العدل الذي هو عن طريق الحق عادل متجنباً سبل الهدى و الى سبيل الغي مائل يمثل اهل البيت يا مغرور ويحك انت هازل دع عنك اسباب الخلاء عه و استمع منى الدلائل بالامس حين جحدت من افضالهم بعض الفضائل و جريت في سنن السخر و لست تسمع عدل عادل نزل القضاء على ديارك في صباحك شر نازل اضحت ديارك سابحات في الثرى خسف الزلازل و بقيت يا مغرور في الدارين لم تحظ بطائل هذا الجزاء بهذه الدنيا فعد لهم غدا ما انت قائل قال علي بن محمّد بن الشريقيه و قرأت المناقب التي صنفها ابن المغازلي بمسجد الجامع بواسط الذي بناه الحجاج بن يوسف الثقفي لعنه الله و لقيه ما عمل في مجالس سته اولها الاحد رابع صفر و آخرهنّ عاشر صفر سنة ثلاث و ثمانين و خمسمائه في امم لا تحصى عديدهم و كتب قاريها بالمسجد الجامع على بن محمّد بن الشريقيه و ظاهرست كه كابلې امام المستكبرين و مخاطب قمقام المتهوكين در پي ابطال و توهين تكذيب و تهجين حديث ولايت و حديث طير و حديث انا مدينه العلم و حديث تشبيه و حديث نور كه همه در مناقب ابن المغازلي مذكورست افتادند و زبان را بانواع خرافات و مكابرات و اصناف هفوات و مجازفات گشادند پس مخاطب عمده الحدّاق و ابن الجوزي كثير الشقاق و كابلې فاقد الخلاق و

امثال ایشان از ارباب مکابره و اصحاب اخفاق مثل قاضی عراق در استحقاق عذاب و تنکیل و عنف سیاق و عقاب اردا و ایباق و نهک و هتک و برجم و صلح و اخلاق و خسف و رجف و نسف و اغراق و اتلاف مال و خسران مآل و سخط ایزد خلاق ربیبی نماند و اگر در دار دنیا بخسب و غرق مبتلا شدند اوشان را چه سود و ما را چه ضرر و ان عذاب الآخره ادهی و أمر

### وجه یازدهم: روایت دیلمی

وجه یازدهم آنکه ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی الهمدانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در فردوس الاخبار که اصل نسخه آن پیش فقیر خاکسار حاضرست گفته سلمان

كنت انا و علیٰ نورا بین یدی اللّٰه مطیعا یسبّح اللّٰه و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربع عشر الف سنه فلما خلق اللّٰه آدم ركب ذلك النور فی صلبه و لم یزل فی شیء واحد حتّٰی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی بن أبی طالب و نیز دیلمی در باب الخاء گفته سلمان

قال قال رسول اللّٰه صلّٰی اللّٰه علیه و سلّم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعه الف عام فلما خلق اللّٰه تعالیٰ آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتّٰی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الخلفه فهذا شیرویه بن شهردار شهر سیف الانتقام و الاصطلام علی المنکرین الاغثم و الجاحدین الاقزام وصال علی زرافه المکابرین صوله الضّرغام حیث اثبت بروایه هذا الحدیث اجلّ فصیله لعلی علیه السلام و ابان کذب الحاکمین بالوضع و المنهمکین فی الخدع علی سائر اولی الالباب

و الافهام بذكر هذا الحديث الشريف فى كتابه الذى مدحه بنفسه و مدحه غيره من الاعلام الفخام

### وجه دوازدهم: روايت عاصمى

وجه دوازدهم آنكه ابو محمد احمد بن محمد بن على العاصمى در زين الفتى شرح سوره هل اتى حديث نور را بطرق متعدده روايت کرده و بر مشابته آن حضرت با حضرت آدم عليه السلام در خلق استدلال کرده و روايات ديگر هم مؤيد آن وارد کرده و هذه عبارته ذكر مشابه ابينا آدم عليه السلام فانه قد وقعت المشابهه بين المرتضى و بينه عليه السلام بعشره اشياء اولها بالخلق و الطينه و الثانى بالمكث و المدّه و الثالث بالصّاحبه و الزّوجه و الرابع بالتزويج و الخلع و الخامس بالعلم و الحكمة و السادس بالذّهن و الفطنه و السّابع بالامر و الخلافه و الثامن بالاعداء و المخالفه و التاسع بالوفاه و الوصيّه و العاشر بالاولاد و العتره اما الخلق و الطينه فانّ آدم عليه السّلام خلق من الطّين و خلط طينه بنور اليقين فكان طينا ديتيا و كذلك المرتضى خلق من الطينه الطاهره و التربه الزكيه الزاهره و لذلك

قال المصطفى خلقت من اطيب الطّين و خلق محبى من اسفلها ثم خلطت العلياء بالسّيفلى فلو لا النّبوه و الرساله لكنت رجلا من امّتى و الذى يؤيد ما قلنا ما

اخبرنى به محمّد بن أبى زكريا الثقه قال اخبرنا محمّد بن عبد الله الحافظ قال حدّثنا اسحاق بن محمّد بن على بن خالد الهاشمى بالكوفه قال حدّثنا احمد بن زكريا بن طهمان قال حدّثنا محمّد بن خالد الهاشمى قال حدّثنا الحسن



بن اسماعيل بن حماد بن أبي حنيفة عن ابيه عن زياد بن المنذر عن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عن ابيه عن جدّه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم كنت انا و عليّ نورا بين يدي الله عزّ و جل من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم نقل ذلك النور من صلبه فلم يزل ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب فقسمه قسمين فصيرّ قسمي في صلب عبد الله و قسم عليّ في صلب أبي طالب فعليّ منّي و انا منه لحمه من لحمي و دمه من دمي فمن احبّه فبحبي احبّه و من ابغضه فيبغضني ابغضه

و اخبرنا محمد بن يحيى قال اخبرنا ابو محمد حاج بن نذير المحاربي الكوفي القاضي بكوفه قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن علي بن دحيم الشيباني قال حدّثنا ابو عبد الله الحسين بن الحكم الحميري قال حدّثنا ابراهيم بن اسحاق الضبّي قال حدّثنا عمرو بن ثابت عن أبي حمزه الثمالي عن سعيد بن جبير عن أبي الحمراء عن النبي صلّى الله عليه و سلّم قال لما اسرى بي الى السّماء نظرت الى ساق العرش الايمن فاذا عليه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ايّده بعلي و نصرته به

و اخبرنا محمد بن أبي زكريا قال اخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ قال اخبرنا سعيد بن خالد المطوعي بنيسابور قال حدّثنا محمد بن احمد بن أبي يحيى الترمذي قال حدّثنا موسى بن عيسى قال حدّثنا ايوب بن زهير و كان من البكائين عن عبد الله بن عبد الملك عن مالك بن انس عن نافع

عن ابن عمر قال بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس ذات يوم بيطحاء مكة إذ هبط عليه جبرئيل الروح الامين قال يا محمد ان رب العرش يقرأ عليك السلام ويقول لك لما اخذ ميثاق النبيين اخذ ميثاقك في صلب آدم فجعلك سيد الانبياء و جعل وصيك سيد الاوصياء على بن ابي طالب و يقول يا محمد و عزتي لو سألتني ان ازيل السموات و الارض لازلتها لكرامتك علي و ذكر الحديث قال لم فكتب من حديث مالك بن انس الا عن هذا الشيخ و

اخبرنا الشيخ ابو عبد الله الحسين بن محمد البستي الارغندي قال حدثنا ابو محمد عبد الله بن ابي منصور قال حدثنا ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي الرازي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن انس بن مالك الانصاري قال حدثني حميد الطويل عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كل مولود يولد يولد فهو في سرته و انا و علي بن ابي طالب خلقنا من ترابه واحده

اخبرنا الحسين بن محمد قال حدثنا عبد الله بن ابي منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى قال حدثني حميد الطويل عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا و علي بن ابي طالب من نور واحد يسبح الله عز و جل في يمنه العرش قبل خلق الدنيا و لقد سكن آدم الجنة و نحن في صلبه و لقد ركب نوح السفينه و نحن في صلبه و لقد قذف ابراهيم في النار و نحن في

صلبه فلم يزل يقلبنا الله عزّ وجل من اصلاّب طاهره الى ارحام طاهره حتى انتهى بنا الى عبد المطلب فجعل ذلك النور بنصفين فجعلني في صلب عبد الله و جعل عليًا في صلب أبي طالب و جعل فيّ النبوه و الرّساله و جعل في علي الفروسية و الفصاحه و اشتقّ لنا اسمين من اسمائه قرب العرش محمود و إذا محمّد و هو الاعلى و هذا عليّ فهذه الاحاديث تدلّ علي صحّه ما اشرنا إليه و رجحان ما دللنا عليه فهذا العاصميّ قد جهد جهدا بليغا كافيا و وكد وكدا سديدا شافيا في اثبات هذا الحديث الشريف من طرق متعدده و وجوه متنوعه ثم استدللّ بها و احتج فانقذ المرتابين و المشككين من اللجج و كشف فتام العناد و الرّهيج و اسعر لاحراق المعاندين لها شديد الوهج

### وجه سيزنهم: روايت نطنزي

وجه سيزدهم آنكه ابو الفتح محمد بن علي بن ابراهيم النطنزي در خصائص علويه علي ما نقل گفته

انبانا ابو علي الحسن بن احمد بن الحسن الحداد قال حدّثنا ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ قال حدّثنا احمد بن يوسف بن خلاد النصيبي ببغداد قال حدّثنا الحرث بن أبي أسامه التميمي قال حدّثنا داود بن المحبر بن محمد قال حدّثنا قيس بن الربيع عن عباد بن كثير عن أبي عثمان الرّازي عن سلمان الفارسي قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول خلقت انا و علي بن أبي طالب من نور عن يمين العرش نسّح الله و تقدّسه من قبل ان يخلق الله عزّ وجل آدم باربع عشره آلاف سنه فلما خلق الله آدم نقلنا

الى اصلاب الرجال و ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد المطلب و قسمنا بنصفين فجعل النصف فى صلب أبى عبد الله و جعل النصف فى صلب أبى طالب فخلقت من ذلك النصف و خلق على من النصف الآخر و اشتق الله لنا من اسمائه اسما و الله محمود و انا محمّد و الله الاعلى و اخى على و الله فاطر و ابنتى فاطمه و الله محسن و ابنائى الحسن و الحسين فكان اسمى فى الرسالة و النبوه و كان اسمه فى الخلافه و الشجاعه فانا رسول الله و على سيف الله فهذا ابو الفتح فتح باب الصواب بروايه هذا الحديث الشريف الكاشف للحجاب المميز للقشر من اللباب فسدّ خوذه التشكيك و الارتياب و زعزع اركان المدغلين الاوشاب و اقام على الحق حجه متينه لاولى الالباب و نيز نطنزى در خصائص گفته

اخبرنى على بن ابراهيم القاضى بفرات قال اخبرنى والدى قال اخبرنى جدى قال حدثنا حجاج بن روبه عن ابن نجيح عن مجاهد عن ابن عباس رضى الله عنه قال لما خلق الله عزّ و جل آدم و نفخ فيه من روحه عطس فالهمه الله الحمد لله رب العالمين فقال له ربّه يرحمك ربك فلما سجد له الملائكه تداخله العجب فقال يا ربّ خلقت خلقا هو احبّ إليك منى فلم يجب ثم قال الثانى فلم يجب ثم قال الثالثه فلم يجب ثم قال الرابعه فقال الله عزّ و جلّ له نعم و لولاهم ما خلقتك فقال يا رب فارينهم فاحى الله عزّ و جلّ الى ملائكه الحجب ان ارفعوا الحجب فلما رفعت إذا آدم بخمسه اشباح قدام العرش فقال يا ربّ

من هولاء قال يا آدم هذا نبيي و هذا على امير المؤمنين ابن عم النبي و هذه فاطمه بنت نبيي و هذان الحسن و الحسين ابنا علي و ولد نبيي ثم قال يا آدم هم الاول ففرح بذلك فلما اقترف الخطيئه قال يا رب اسالك بمحمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين لما غفرت لي فغفر الله له فهذا الذي قال الله عز و جل فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ فَلَمَّا اهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ صَاغَ خَاتَمًا فَنَقَشَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكْنَىٰ آدَمُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ وَ فَضْلٍ وَ جَلَالَتٍ وَ عَظَمَتٍ وَ نَبَالَتٍ نَطْنَزِي بِرِ مَتَّبِعٍ مِنْ عِبَارَتِ كِتَابِ الْأَنْسَابِ سَمْعَانِي كِه سَابِقًا دَر مَجْلَدِ حَدِيثِ تَشْبِيهِ مَذْكُورِ شَد ظَاهِرْسْت كِه نَطْنَزِي شَيْخِ وَ اسْتَادِ سَمْعَانِيْسْت وَ اَوْ اَفْضَلِ اَهْلِ خِرَاسَانِسْت دَر لَغْتِ وَ اَدْبِ وَ قِيَامِ بَصْنَعْتِ شَعْرِ وَ سَمْعَانِي بِرِ اَوْ عِلْمِ اَدْبِ خَوَانَدِه وَ اَزْوَ اسْتِفَادِه نَمُودِه وَ نِيْزِ ظَاهِرْسْت كِه سَمْعَانِي گَاهِي بَاو مَلَاقَاتِ نَكْرَدِه مَگَرِ اَيْنَكِه اَزْوَ كِتَابَتِ كَرْدِه وَ اِقْتِبَاسِ نَمُودِه وَ آخِرًا بَمِرْوَ اَزْوَ سَمَاعِ حَدِيثِ فَرْمُودِه وَ اَزْ اَفَادِه عَلَامَه اِبْنِ النَّجَّارِ تَابَانِسْت كِه اَوْ نَادِرِه فَلَکِ وَ نَابِغِه دَهْرِ بُوْدِه وَ دَر بَعْضِ فِضَائِلِ بَرِ اَهْلِ زَمَانِ خُودِ فَائِقِ بُوْدِ وَ خَلِيْلِ صَفْدِي دَر وَافِي بِالْوَفِيَّاتِ اَفَادِه نَمُودِه كِه اَوْ اَزْ بَلْغَاءِ اَهْلِ نَظْمِ وَ نَثْرِ بُوْدِ سَفَرِ بِلَادِ نَمُودِه وَ بَاكَا بَرِ مَلَاقَاتِ كَرْدِه وَ اَوْ كَثِيْرِ الْمَحْفُوظِ وَ مَحَبِّ عِلْمِ وَ سَنَتِ وَ زِيَادِه كُنْنَدِه صَدَقَه وَ صِيَامِ بُوْدِ صَحْبَتِ كَرْدِ بَا مَلُوكِ وَ سَلَاطِيْنِ وَ نَزْدِ اَيْشَانِ بَرَايِ اَوْ وَجَاهَتِي عَظِيْمِ بُوْدِ وَ اَوْ بَرِ اَيْشَانِ بَسِيَارِ تَكْبِرِ مِي كَرْدِ وَ بَرِ اَهْلِ عِلْمِ اَزْ سَرِ تَوَاضِعِ پِيْشِ مِي اَمْدِ

### وجه چهاردهم: روایت شهردار دیلمی

وجه چهاردهم آنکه ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عبارات آتیه اخطب خوارزم ظاهر و باهر خواهد شد

انبأنی ابو طالب بن الحسین الخازن عن ناصر بن أبی المکارم إجازة قال انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد إجازة ان لم یکن سماعا انبانی العزیز بن محمّد عن والده أبی القاسم بن أبی الفضل بن عبد الکریم إجازة قال اخبرنا شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی إجازة انبانا عبدوس بن عبد الله حدّثنا ابو علی محمد بن احمد العطشی حدّثنا ابو سعید العدوی الحسن بن علی حدّثنا احمد بن المقدم العجلی ابو الاشعث حدّثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبیبی المصطفی محمّدا صلّی الله علیه و سلّم یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله عزّ و جل مطیعا یسبح الله ذلك النور و یقدسه قبل ان یخلق الله آدم باربعه عشر الف سنه فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلك الثور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی فهذا شهردار الجلیل الفجار قد روى الحديث الشریف الظاهر الاعتبار فوضح الحق بروایته و الباطل بار و ظهر ان الابطال و الانکار ناش من الحقد و الضغن المعقب للخسار و آت من التهور و التحیر الجالب للهوان و الصغار

### وجه پانزدهم: روایت اخطاب خوارزم

وجه پانزدهم آنکه ابو المؤید موفق بن احمد بن أبی سعید اسحاق المعروف باخطاب خوارزم این حدیث شریف را روایت فرموده چنانچه در کتاب المناقب که نسخه آن در سفر عراق بدست این عبد مفتاح رسیده می فرماید

اخبرنی شهردار هذا إجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله الهمدانی کتابه حدّثنا

ابو الحسن علي بن عبد الله حدثنا ابو علي محمد بن احمد العطشى حدثنا ابو سعيد العدوى الحسن بن علي حدثنا احمد بن المقدم العجلي حدثنا ابو الاشعث حدثنا الفضيل بن عياض عن ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبيبي المصطفى محمدا صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و علي نورا بين يدي الله عز و جل مطيعا يسبح الله ذلك النور و يقده قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شىء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علي

و اخبرني شهردار هذا اجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني كتابه حدثنا الشريف ابو طالب الجعفرى حدثنا ابن مردويه الحافظ حدثنا اسحاق بن محمد بن علي بن خالد حدثنا احمد بن زكريا حدثنا ابن طهمان حدثنا محمد بن خالد الهاشمي حدثنا الحسين بن اسماعيل بن حماد عن ابيه عن زياد بن المنذر عن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت انا و علي نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب فقسمه نصفين قسما في صلب عبد الله و قسما في صلب ابي طالب فعلى منى و انا منه لحمه لحمى و دمه دمي فمن احبه فبحبى احبه و من ابغضه فببغضى ابغضه و نیز اخطبت در كتاب المناقب گفته اخبرني سيد الحفاظ ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي الهمداني فيما كتب الى من همدان اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني كتابه حدثنا الشيخ الخطيب ابو الحسن صاعد بن محمد بن الغياث الدامغانى حدثنا ابو يحيى محمد بن عبد العزيز البسطامى

حدّثنا ابو بكر القرشى حدّثنا ابو سعد الحسن بن على بن زكريا حدّثنا هديه بن خالد القيسى عن حماد بن ثابت البناني عن عبيد بن عمير الليثي عن عثمان بن عفّان قال قال عمر بن الخطّاب انّ الله تعالى خلق ملائكته من نور وجه عليّ بن أبي طالب فهذا ابو المؤيّد موفق المؤيّد موفق لاحقاق الحقّ و ازهاق الباطل المزوّق قد روى هذا الحديث الشريف المحقق من طريقين و عززهما بثالث فرمى اكباد المنكرين بسهم مفوّق و قد ظهر ظهورا لامعا و وضح وضوحا ساطعا من صدر كتابه هذا ان ما يرويه فيه يسير من كثير و غرفه من بحر غزير فلا ينكر رواياته و اخباره و لا يبطل احاديثه و آثاره الاّ كلّ متعصّب حنق غرير و الله وليّ التوفيق و التبصير و الصّائن عن همزات كل خادع عن رويه الحق حسير

### وجه شانزدهم: روايت ابن عساكر

وجه شانزدهم آنکه على بن الحسن بن هبه الله المعروف بابن عساكر اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه محمد بن يوسف الكنجي الشافعي در كفايه الطالب گفته

اخبرنا ابو اسحاق الدمشقي اخبرنا ابو القاسم الحافظ اخبرنا ابو غالب بن البّناء اخبرنا ابو محمّد الجوهري اخبرنا ابو على بن محمّد بن احمد بن يحيى حدّثنا ابو سعيد العدوي حدّثنا ابو الاشعث حدّثنا الفضيل بن عياض عن ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول كنت انا و على بن ابي طالب بين يدي الله مطيعا يسبح ذلك النور و يقدهه قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شىء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء عليّ قلت هكذا اخرجته محدّث الشام في تاريخه في الجزء الخمسين بعد الثلاثمائه قبل نصفه و لم يطعن في سنده و لم يتكلم عليه و هذا يدلّ على ثبوته فهذا ابن عساكر الامام الماهر و الناقد المحقق الفاخر ذو الفضل الزاهر و النبل الباهر الذي فنيته في الثناء و الاطراء عليه الدفاتر



و نفدت فی ذکر محاسنه و محامده المحابر قد اوضح الحق الظاهر و اردی عساكر الضلال و الجحود الخاثر و أباد لمه الغی و العدوان الفاتر فشرق بريقه كل مجادل مكابر و اظلم علیه الجؤ المضی الزاهر و كاد من شده الخجل ان یدس نفسه هونا فی التراب الساتر او یغرقه فی تيار بحر زاخر

### وجه هفدهم: روایت صالحانی

وجه هفدهم آنکه این حدیث شریف را نور الدین ابو الرجاء محمود بن محمد الصالحانی روایت نموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته

عن علی بن حسین عن ابیه عن جدّه قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم كنت انا و علی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله تعالی آدم سلک ذلك النور فی صلبه فلم یزل الله ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسم قسمین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب أبی طالب فعلی منّی و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی و من احبه فیحیی احبه

و عن جابر رضی الله تعالی عنه انّ النبی صلّی الله علیه و آله و بارک و سلّم کان بعرفات و علی کرم الله وجهه تجاهه فقال یا علی ادن منی ضع خمسک فی خمس یأ علی خلقت انا و انت من شجره انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الجنّه روى الحدیث الامول الامام الصالحانی نور الدین ابو الرجاء محمود بن محمد العذی سافر و رجل و ادرك المشایخ و سمع و اسمع و صنّف فی كل فن و روى عنه خلق كثير و صحب بالعراق ابا موسى المدینی الامام و من فی طبقة باسناده الی الامام الحافظ أبی بکر بن مردویه باسناده مسلسلا مرفوعا و الحدیث الثانی الامام الحافظ الورع أبی نعیم الاصفهانی و روى الاول ایضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف الانصاری الزرنندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمّدی و هر چند مناقب شامخه و مدارج باذخه صالحانی از همین عبارت ظاهرست لکن سابقا شنیدی که صاحب توضیح الدلائل در مقامات دیگر بمدح و ثناء و وصف و اطراء او پرداخته گاهی بامام عالم ادیب اریب محلی بسجایای مکارم و ملقب در میان

ائمه اعلام بمحیی السنه و ناصر الحدیث و مجدد الاسلام عالم ربّانی و عارف سبحانی یاد کرده و گاهی بمحیی السنه صالحانی و گاهی بامام صالحانی تعبیر کرده کما لا یخفی علی ناظره

### وجه هجدهم: روایت مطرزی

وجه هجدهم آنکه ابو الفتح ناصر بن عبد السید المطرزی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عبارت سابقه حموینی در روایت شهردار واضح و آشکار شد و نیز حموینی در فرائد السمطین گفته

انبانی الشیخ ابو طالب بن الحسین بن عبید الله عن محبّ الدّین محمّد بن محمود بن الحسن بن النجار إجازة عن برهان الدّین أبی الفتح ناصر بن أبی المکارم المطرزی إجازة قال انبانا ابو المؤیّد الموقّ بن احمد المکّی اخطب خوارزم قال انبا سیّد الحفّاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدّیلمی فیما کتب الی انبانا ابو الفتح کتابه انبانا الشریف ابو طالب انبانا الحافظ ابن مردویه حدّثنا اسحاق بن محمّد حدّثنا احمد بن زکریّا بن طهمان حدّثنا محمّد بن خالد حدّثنا الحسن بن اسماعیل عن ابیه عن زیاد بن المنذر عن محمّد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جدّه صلوات الله علیهم قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم کنت انا و علیّ نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک التّور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقرّه صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسّمه قسّمین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب أبی طالب فعلى منی و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی فمن احبّه فبحبی احبّه و من ابغضه فببغضی ابغضه فهذا المطرزی ابو الفتح ناصر ناصر للحق الزاهر فاتح باب الصّدق الباهر مطرزی للصّواب بالطراز الفاخر کاسر ظهر کل معاند فاجر هاصر راس کل منکر خاسر فالحمد لله فی الاوّل و الآخر و له الشکر فی الباطن و الظاهر علی توالی انعامه المتوافر و تواتر افضاله المتکاثر

### وجه نوزدهم احتجاج قاسم خوارزمی بحدیث نور

وجه نوزدهم آنکه ابو محمد قاسم بن الحسین بن محمد الخوارزمی در شرح دیوان ابو العلاء در شرح

قوله كنت انا و على نورا بين يدي الله عزّ و جل من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم نقل ذلك النور الى صلبه فلم يزل ينقله من صلب الى صلب حتى اقره فى صلب عبد المطلب فقسمه قسمين فصير قسمي فى صلب عبد الله و قسم عليّ فى صلب أبي طالب فعليّ منى و انا منه فهذا العالم الحازم ابو محمّد القاسم الذى هو لشعائر الفضل و البراعه راسم و بتحقيقه و تنقيده لوساوس الخابطين حاسم قد حسر القناع و شمر الدّيل و كشف عن ساق الجدّ و الاجتهاد فى تشييد مباني السّداد و الرشاد و بلغ فى نصره الحق اقصاه و وصل فى تايد الصّدق منتهاه و اثبت الحديث الشريف قطعا و جزما و يقينا و حتما فلم يدع مقالا لقائل و لا مساعا لمكابر مجادل فجرع المنكرين مرارات الغصص و ضيق عليهم الفرض و اذاقهم الشع النغص فهم مكابدون لانواع العلز و المضض مقاسون صنوف النصب و الجرض قد اظلمت من تفاقم القلق و تراكم الحنق فى اعينهم الدنيا المشرقه و وقعوا من الحيره و السّيدم فى المهامه المرديه و المجاهل الموبقه و عقائل محامد و نفائس مفاخر و روائع ماثر و جلائل فضائل صدر الافاضل بر متبعين افادات محققين امثال مخفى نيست ياقوت حموى در كتاب معجم الأدباء كفته القاسم بن الحسين بن محمّد ابو محمّد الخوارزمى صدر الافاضل حقّا و واحد الدهر فى علم العربيّه

صدقا ذو الخاطر الوقاد و الطبع النقاد و القريحه الحاذقه و النحيه الصادقه برع فى علم الادب و فاق فى نظم الشعر و نثر الخطب فهو انسان عين الزمان و غره جبهه هذا الاوان سالتة عن مولده فقال مولدى فى الليله التاسعه من شعبان سنه خمس و خمسين و خمسمائه و حضرت فى منزله بخوارزم فرأيت منه صدرا يملأ الصدر ذا بهجه ستيه و اخلاق هنيئه و بشر طلق و لسان ذلق فملأ قلبى و صدرى و اعجز وصفه نظمى و نثرى و استنشده من قبله فانشدنى لنفسه بمنزله فى خوارزم فى سلخ ذى القعده سنه ستّ عشره و ستمائه يا زمره الشعراء دعوه ناصح لا تاملوا عند الكرام سماحا انّ الكرام باسرههم قد اغلقوا باب السّماح و ضيعوا المفتاحا و رايته شيخا بهى المنظر حسن الشبيه كبيرها سمينا بدينا عاجزا عن الحركة و كان له فى حلقه حوصله كبيره و قلت له ما مذهبك فقال حنفى و لكن لست خوارزميّا لست خوارزميّا يكررها انما اشتغلت بنجار أ فأرى راي اهلها نفى عن نفسه ان يكون معتزليّا رحمه الله ثم قال ياقوت بعد نقل بعض اشعاره و قال بعض الفضلاء الخراسانيه فى الامام صدر الافاضل يمدحه انّ للعالمين فخرا و زينا و جمالا يجلّ عن كلّ شين يفتى و افى العلوم نقاب مثله ما رأيت قط بعينى ليس ذاك الفتى المبرّز الأ افضل الناس قاسم بن الحسين و عبد القادر حنفى

در جواهر مضيه گفته القاسم بن الحسين بن احمد الخوارزمي النحوي ولد سنة خمس و خمسين و خمسمائه تفقه على أبي الفتح ناصر بن عبد السيد المطرزي و اخذ عنه العربيّه و له تصانيف شرح المفصل سماه التحبير ثلث مجلدات و شرح سقط الزند و التوضيح في شرح المقامات و الزوايا و الخبايا في النحو و له بدائع الملح قتلته التتار سنة سبع عشره و ستمائه و جلال الدين سيوطي در بغيه الوعاة گفته قاسم بن الحسين بن محمّد ابو محمّد الخوارزمي قال ياقوت صدر الافاضل حقا و اوحده الدهر في علم العربيّه صدقا الوقاد و الطبع النقاد برع في علم الادب و فاق في نظم الشعر و نثر الخطب فهو انسان عين الزمان و غره جبهه هذا الاوان ولد تاسع شعبان سنة خمس و خمسين و خمسمائه و كان حنфия سنيا ذا بهجه ستيه و اخلاق هنيئه و بشر طلق و لسان ذلق صنّف التحبير في شرح المفصل بسيط السبيكه في شرحه متوسط المحبّره في شرحه صغير شرح سقط الزند شرح المقامات شرح الانموذج السير في الاعراب شرح الابنيه الزوايا و الخبايا في النحو المحصل في البيان و غير ذلك و نيز سيوطي در اشباه و نظائر گفته قال ياقوت حدثني صدر الافاضل قال كتب اليّ الصّوفي المعروف بالصواب يسألني عن قول حسان رضي الله تعالى عنه فمن يهجو رسول الله منكم و يمدحه و ينصره سواء و قولهم انّ فيه ثلثه عشر مرفوعا فاجبته افدى اماما و ميض البرق منصرع من خلف خاطره الوقار حين خطا

يبغى الصّواب لدينا من مباحثه و ما درى ان ما يعد و الصواب خطأ الذى يحضرنى فى هذا البيت من المرفوعات اثنا عشر فمنها قوله فمن يهجو فيها ثلاث مرفوعات المبتدا و الفعل المضارع و الضمير المستكن و منها المبتدأ المقدر فى قوله و يمدحه و المعنى و من يمدحه فيكون هنا على حسب المثال الأوّل ثلاث مرفوعات ايضا و منها المرفوعات فى قوله و ينصره احدهما الفعل المضارع و الثانى الضمير المستكن فيه و منها المرفوعات الاربعه فى قوله سواء اثنان من حيث أنّه فى مقام الخبر من المبتدئين و اثنان اخران من حيث ان فى كل واحد ضميرا راجعا الى المبتدأ فهذا يا سيّدى جهد المقل و غير مرجوّ قطع المدى من الكلّ و محمود بن سليمان كفى در كتائب اعلام الاخيار كفته الشيخ الكامل الفاضل القاسم بن الحسين بن احمد الخوارزمى النحوى ولد سنه خمس و خمسين و خمسمائه تفقه على أبى الفتح برهان الدين ناصر بن المكارم عبد السيد المطرزي و اخذ عنه عن أبى المويد موفق بن احمد المكي عن نجم الدين عمر النسفى عن أبى اليسر البزدوى عن أبى منصور الماتريدى عن أبى بكر الجوزجاني عن محمّد بن عبيد عن أبى حنيفه رحمهم الله تعالى و اخذ العريّيه عنه عن الزمخشري و له تصانيف منها شرح المفصل للعلامه الزمخشري فى النحو سماه التعبير فى ثلاث مجلدات و شرح سقط الزند و التوضيح فى شرح المقامات و الزوايا و الخبايا فى النحو و له بدائع الملح قتله التتر سنه سبع عشره و ستمائه و على بن سلطان محمد الحنفى

القارى در اثمار جنیه گفته القاسم بن الحسن الخوارزمى النحوى له تصانیف منها شرح المفصل سماه التحییر ثلاث مجلدات و شرح سقط الزند و التوضیح فی شرح المقامات و الزوایا و الخبایا فی النحو و له بدائع الملح قتله التتار سنة سبع عشره و ستمائه

### وجه بیستم: روایت رافعی

وجه بیستم آنکه امام الدین ابو القاسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی القزوینى این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابراهیم بن محمد الحموینى در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته خبرنا الشیخ العدل بهاء الدین محمد بن یوسف البرزالی بقراءتی علیه بسفح جبل قاسیون مما یلی عقبه دمر ظاهر مدینه دمشق المحروسه قلت له اخبرك الشیخ احمد بن الفرّج بن علی بن الفرّج الاموی إجازة فاقرّ به ح و اخبرنی الشیخ جمال الدین احمد بن محمد بن محمد المعروف بدکویه القزوینى و غیره إجازة بروایتهم

عن الشیخ الامام الدین أبی القاسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی القزوینى إجازة انبانا الشیخ العالم عبد القادر بن أبی صالح الجبلی قال انبانا ابو البرکات هبه الله بن موسى السیفطی قال انبا القاضی ابو المظفر هناد بن ابراهیم النسفی قال انبانا ابو الحسن محمد بن موسى بن کرب بن انبانا محمد بن الفرّحان حدّثنا محمد بن یزید القاضی حدّثنا اللیب بن سعید عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن أبی هریره عن النبی صلی الله علیه و سلّم انه قال لما خلق الله تعالی ابا البشر و نفخ فيه من روحه التفت آدم یمنه العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدا

و رَكَّعَا قَالِ آدَمُ يَا رَبِّ هَلْ خَلَقْتَ أَحَدًا مِنْ طِينِ قَبْلِي قَالِ لَا يَا آدَمُ قَالِ فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ الَّذِينَ أَرَاهُمْ فِي هَيْئَتِي وَ صَوْرَتِي قَالِ هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ مِنْ وَلَدِكَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتِكَ هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ شَقَقْتَ لَهُمْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِي لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتَ الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا الْعَرْشَ وَ لَا الْكُرْسِيَّ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ وَ لَا الْمَلَائِكَةَ وَ لَا الْإِنْسَ وَ لَا الْجِنَّ فَانَا الْمَحْمُودُ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ وَ أَنَا الْعَالِي وَ هَذَا عَلِيٌّ وَ أَنَا الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ وَ أَنَا الْإِحْسَانُ وَ هَذَا الْحَسَنُ وَ أَنَا الْمُحْسَنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ آلِيَّتْ بَعَزْتِي أَنَّهُ لَا يَأْتِينِي أَحَدٌ بِمِثْقَالِ حَبِّهِ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ بَغْضِ أَحَدِهِمْ إِلَّا أَدْخَلْتَهُ نَارِي وَ لَا أَبَالِي يَا آدَمُ هَؤُلَاءِ صَفَوْتِي بِهِمْ أَنْجِيهِمْ وَ بِهِمْ أَهْلِكُهُمْ فَإِذَا كَانَ لَكَ إِلَهٌ حَاجَهُ فَبِهَؤُلَاءِ تَوَسَّلْ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ نَحْنُ سَفِينَةُ النِّجَاحِ مِنْ تَعَلَّقَ بِهَا نَجَى وَ مِنْ حَادَ عَنْهَا هَلَكَ فَمَنْ كَانَ لَهُ إِلَهٌ حَاجَهُ فَلْيَسْأَلْ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهَذَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّافِعِيِّ رَافِعُ لُؤَاءِ الْفَضْلِ وَ النُّقْدِ وَ الْفَقَاهِهِ إِمَامُ أُمَّةِ النَّبْلِ وَ الْمَجْدِ وَ النَّبَاهَةِ رَئِيسُ أَصْحَابِ الشَّرْفِ وَ الظَّرْفِ وَ الْوَجَاهَةِ رَوَى الْحَدِيثَ الشَّرِيفَ ارْغَامًا لِأَنَافِ أَرْبَابِ الْإِنكَارِ وَ الْجُحُودِ وَ حَسْمَا لِعَضِيَّاتِ أُمَّةِ الْفَرِيهِ وَ الْكِنُودِ وَ جَزْمَا لِشَافِهِ أَهْلِ الْمَذَقِ وَ التَّخْلِيْطِ وَ هَدْمَا لِدَارِ الْمُنْهَمَكِيْنَ فِي التَّعْمِيْسِ وَ التَّخْيِيْطِ

### وجه بیست و یکم: نظم عطار مشتمل بر حدیث نور

وجه بست و یکم آنکه شیخ فرید الدین محمد العطار النیسابوری در اسرار نامه گفته تو نور احمد و حیدر یکی دان که تا گردد بتو اسرار آسان

فهذا فرید الدین العطار و هو فرید دهره و وحید عصره و قریع



زمانه و عميد اوانه قد تعطرت الاكوان بروائح مآثره و تنفحت العوالم بنفحات مفاخره قد درأ في صدور الفاجرين الرائغين و دفع في نحور الخاسرين الزائغين و جعل سعي المبطلين للحديث الشريف كرماد اشتدَّت به الرِّيح و وجَّه الى الجاحدين المكابرين سهما مصميا لا يشوى من التفرير و التقييح حيث اثبت قطعا و جزما و بتا و حتما اتحاد نور النَّبى و الوصى صلوات الله و سلامه عليهما و الهما ما اختلف الابكار و العشى فرغم انف كل منكر جاحد حاقد غوى و شيد بنسيان الحق المشرق الوضى

### وجه بيست و دوم: روايت ابو الربيع كلاعى

وجه بست دوم آنكه ابو الربيع سليمان بن موسى بن سالم الكلاعى البلسنى المعروف بابن سبع اين حديث شريف را در كتاب الشفاء كه مصطفى بن عبد الله القسطنطينى المشهور بحاجى خليفه بذكر آن گفته شفاء الصدور لابن سبع الامام الخطيب أبى الربيع سليمان البستى روايت نموده چنانچه ابراهيم بن عبد الله الوصابى در كتاب الاكتفاء گفته و

عنه أى عن عليّ بن أبى طالب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم خلقت انا و على من نور واحد يسبح الله على متن العرش من قبل ان يخلق ابونا آدم بالفى الف عام فلما خلق آدم صرنا فى صلبه ثم نقلنا من كرام الاصلاب الى مطهّرات الارحام حتّى صرنا فى صلب عبد المطلب ثم قسمنا نصفين فصيرنى فى صلب عبد الله و صار عليّ فى صلب أبى طالب فاخترنى بالنبوه و اختار عليّا بالشجاعه و العلم و الفصاحه و اشتق لنا اسماء من اسمائه فالله

محمود و انا محمّد و الله الاعلى و هذا على اخرجہ ابن الاسبوع الاندلسى فى كتابه الشفاء انتهى فهذا ابن سبيح الكلاعى الذى منكر فضله يستحق السب السباع و جاحد نبهه يلىق القصب و القذاع كلاً اتباعه عن الجنوح و الزيغ الى فطيع الانكار و صانهم عن الاقتحام و التردى فى هوه الخسار و البوار حيث روى الحديث الشريف فى كتابه الشفاء الشافى لارباب الالباب و الابصار و سليمان بن موسى بن سالم از مشاهير حفاظ اعظم و نحارير محدّثين افاحم و اجله معتبرين ذوى المكارم و اعلام اثبات حائزين مغانمست صاحب تصانيف عديده و مدون تواليف مفيده و بقيه اعلام اثر و يادگار اكابر ذوى الخطر بوده و مهارت و بصارت در حديث داشته و علم حفظ و جمع و معرفت جرح و تعديل افراشته و مواليد و وفيات اكابر عالى درجات را ذاكر و بر اهل زمان خود خصوصاً متاخرين درين باب متقدّم و ماهر و خطّ او در اتقان و ضبط بى نظير و بيعديل و خودش در تبخّر در ادب و بلاغت و انشاء رسائل فرد و بى مثيل و بحدودت نظم و خطبه خوانى و پرگوئى و ادراك مقصود و حسن سرو و لطف سياق موصوف و بتكلم از جانب ملوك در مجالس شان و تبين مرادات شان بر منابر در محافل معروف الى غير ذلك ذهبى در تذكره الحفاظ گفته الكلاعى الامام العالم الحافظ البارع محدّث الاندلس و بليغها ابو الربيع سليمان بن موسى بن سالم بن حسان الحميرى الكلاعى البلسى ولد سنه خمس و ستين و خمسمائه قال ابو عبد الله البار سمع ببلنسيه ابا العطاء بن البريد و ابا الحجاج بن ايوب و ارتحل فسمع ابا القاسم بن حبيش و ابا بكر بن الجد و ابا عبد الله بن زرقون و ابا عبد الله

بابن النجار و ابا محمّد عبيد الله و ابا محمّد بن نويه و ابا الوليد بن راشد و ابا محمّد الفرس و ابا عبد الله بن عروس و ابا محمّد بن جمهور و نخبه بن يحيى و خلقا سواهم و اجاز له ابو العيّاس بن مضاء و ابو محمّد عبد الحق الازدى صاحب الاحكام و آخرون و عنى اتمّ عنايه بالتقييد و الرّوايه و كان اماما فى صناعه الحديث بصيرا به حافظا حافلا عارفا بالجرح و التعديل ذاكرا للمواليد و الوفيات يتقدم اهل زمانه فى ذلك و فى حفظه اسماء الرّجال خصوصا من تأخّر زمانه و عاصره كتب الكثير و كان خطّه لا نظير له فى الاتقان و الضبط مع الاستبحار فى الادب و الاستهتار بالبلاغه فردا فى انشاء الرسائل مجيدا فى النظم خطيبا فصيحاً مفوّها مدركا حسن السّرد و المساق لما ينقله مع الشاره الانيقه و الزّى الحسن و هو كان المتكلّم عن الملوك فى زمانه فى المجالس المبين عنهم لما يرومونه فى المحافل على المنابر ولى خطابه بلنسيه فى اوقات و له تصانيف مفيده فى فنون عديده الف المكتفى فى مغازى المصطفى و الثلثه الخلفاء فى اربع مجلّعات و له مؤلّف حافل فى معرفه الصّحابه و التابعين و كتاب مصباح الظلم يشبه الشهاب و كتاب اخبار البخارى و كتاب الاربعين و غير ذلك و إليه كانت الرّحله للاخذ عنه انتفعت به فى الحديث كل الانتفاع اخذت عنه كثيرا قلت حدث عنه ابو العباس احمد بن العماد قاضى تونس و طائفه قال ابن مسدى لم الق مثله جلاله و نبلا

و رياسه و فضلا و كان اماما مبرزا في فنون من منقول و معقول و موزون و منشور جامعا للفضائل برع في علوم القرآن و التجويد  
اما الادب فكان ابن نجدته و هو ختام الحفاظ ندب لديوان الانشاء فاستعفى اخذ القراءات عن اصحاب ابن هذيل و ارتحل و  
اختص بابي القاسم بن حبيش بمرسيه اكثر عنه قال الاثار كان رحمه الله ابدا كان يحدثنا ان السبعين منتهى عمره لرؤيا رآها و  
هو آخر الحفاظ و البلغاء بالاندلس استشهد بكاييه تنيسه على ثلثه فراسخ من مرسيه مقبلا غير مدير في العشر من ذي الحجه سنه  
اربع و ثلثين و ستمائه قال الحافظ المنذرى توفي شهيدا بيد العدو و كان مولده بظاهر مرسيه في مستهل رمضان سنه خمس و  
ستين سمع بتيسه و مرسيه و اشبيلية و غرناطه و شباطه و مالقه و سنطه و دانيه و جمع مجالس تدل على غزاره علمه و كثره حفظه  
و معرفته بهذا الشأن كتب إلينا بالاجازه سنه اربع عشره و نیز ذهبي در عبر في خبر من غير در وقائع سنه اربع و ثلثين و ستمائه  
گفته و ابو الزبيح الكلاعي سليمان بن سالم البنسي الحافظ الكبير صاحب التصانيف و بقيه اعلام الاثر بالاندلس ولد سنه خمس  
و ستين و خمسمائه سمع أبا بكر بن الجدد و ابا عبد الله بن زرقون و طبقتهما قال الأباركان بصيرا بالحديث حافظا حافلا عارفا  
بالجرح و التعديل ذاكر للمواليد و الوفيات يتقدم اهل زمانه في ذلك خصوصا من تاخر زمانه و لا نظير لخطه في الانتقان و  
الضبط مع

الاستبحار في الادب و البلاغه كان فردا في انشاء الرسائل مجيدا في النظم خطيبا مفوها مدركا حسن السرد و المساق مع الشاره الانيقه و هو كان المتكلم عن الملوك من مجالسهم و المبين لما يريدون على المنبر في المحافل ولي خطابه بلنسيه و له تصانيف في عدّه فنون استشهد بكايه تنيسه بقرب بلنسيه مقبلا غير مدير في ذي الحجّه و يافعي در مرآه الجنان در وقائع سنه مذكوره كفته الحافظ ابو الزبيح الكلاعي سليمان بن موسى البلنسي صاحب التصانيف و بقيه اعلام الاثر توفي بالاندلس قال الاثبار و كان قد فاق اهل زمانه و تقدّم على اقرانه عارفا بالجرح و التعديل ذاكرا للمواليد و الوفيات لا نظير له في الاتقان و الضبط مع الادب و البلاغه و كان فردا في انشاء الرسائل مجيدا في النظم خطيبا مهيبا مفوها مدركا حسن السرد و السياق مع الشاره الانيقه متكلمًا عن الملوك في مجالسهم ميّنا لما يريدونه على المنابر في المحافل ولي الخطابه و له تصانيف في عدّه فنون استشهد مقبلا غير مدير في ذي الحجّه و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطي در طبقات الحفاظ كفته ابو الزبيح الامام الحافظ البارح محدث الاندلس و بليغها سليمان بن موسى بن سالم بن حسان الكلاعي الحميري البلنسي ولد سنه ٥٦٥ و سمع ابا القاسم بن حبيش و خلقا له اجاز له ابن مضاء و ابو محمّد عبد الحق صاحب الاحكام و اعتنى بهذا الشأن اتمّ عناية و كان اماما في صناعه الحديث بصيرا به حافظا عارفا بالجرح و التعديل ذاكرا للمواليد

و الوفيات مقدّم اهل زمانه فى ذلك و فى حفظ اسماء الرجال مع الاستبحار فى الادب و الاستهتار بالبلاغه فردا فى الانشاء له الاكتفاء فى المغازى و كتاب فى معرفه الصّيحابه و التابعين حافل و غير ذلك ولد سنه ٥٦٥ مستهل رمضان و مات شهيدا بيد العدو فى عشرى ذى الحجه سنه ٦٣٤ اجاز له المنذرى و محمد بن يوسف شامى در سبل الهدى در ذكر شرح رموز كتاب خود گفته او ابا الربيع فالثقه الثبت سليمان بن سالم الكلاعى و احمد بن محمد المقرئ در نفخ الطيب عن غصن الاندلس الرطيب گفته و كانت وقعه اينجه التى قتل فيها الحافظ ابو الربيع الكلاعى رحمه الله تعالى يوم الخميس لعشر بقين من ذى الحجه سنه اربع و ثلثين و ستمائه و لم يزل رحمه الله تعالى متقدّما امام الصفوف زحفا الى الكفا مقبلا على العدو ينادى بالمنهزمين اعن الجئه تفرون حتى قتل صابرا محتسبا برد الله تعالى مضجعه و كان دائما يقول ان منتهى عمره سبعون سنه لرؤيا رآها فى صغره فكان كذلك و رثاه تلميذه الحافظ ابو عبد الله بن الاثار بقصيدته الميميه الشهيره التى اولها الما باشلاء العلاء و المكارم تقد باطراف القنا و الصوارم و عوجا عليها مادبا و مفازه مصارع خصت بالطللى و الجماجم نحى و جوها فى الجنان و جيهه مجاسد من نسج انطبا و اللهازم و هى طويله و من شعر الحافظ أبى الربيع المذكور توالى ليال للغوايه جون و وافى صباح للرشاد ميبين ركاب شباب أزمعت عنك رحله

و جيش مشيب جهزته منون و لا- اكذب الرّحمن فيما اجنّه و كيف و لا- يخفى عليه جنين و من لم يخل ان الرّياء يشينه فمن مذهبي ان الرّياء يشين لقد ريع قلبى للشباب و فقدته كما ريع بالعلق الفقيد ضنين و المنى و خط المشيب بلمتى فخطت بقلبي للشجون فنون و ليل شبابي كان انضر منظرا و انفق مهما لاحظته عيون فأها على عيش تكدر صفوه و انس خلا منه صفا و حجون و يا ويح فودى او فوادى كلما تزيد شيبى كيف بعد يكون حرام على قلبى سكون بعزه و كيف مع الشيب الممضّ سكون و قالوا شباب المرء شعبه جنّه فما لى عرانى للمشيب جنون و قالوا شجاك الشيب حدثان ما اتى و لم يعلموا ان الحديث شجون و قال ايضا أ مولى الموالى ليس غيرك لى مولى و ما احد يا ربّ منك بذا اولى تبارك وجه و جهت نحوه المنى فاوزعها شكرا و اوسعها طولا و ما هو الا وجهك الدائم الذى اقلّ حلى عليائه يخرس القولا تبرأت من حولى إليك و قوتى فكن قوتى فى مطلبى و كن الحولا- و هب لى الرضا ما لى سوى ذاك مبتغى و لو لقيت نفسى على نيله الهولا و كان رحمه الله تعالى حافظا للحديث مبرزا فى نقده تامّ المعرفه بطرقه ضابطا الاحكام اسانيده ذاكرا لرجاله ديّان من الادب خطب بيلنسيه و استفضى و كان مع ذلك من اولى الحزم و البساله و الاقدام و الجزاله حضر الغزوات و باشر القتال بنفسه و ابلى بلاء حسنا

و روى عن أبى القسم بن حبيش و طبقتة و صَنَّف كتباً منها مصباح الظلم فى الحديث و الاربعون عن اربعين شيخاً لاربعين من الصحابه و الاربعون السَّبَاعِيَّة و السَّبَاعِيَّات من حديث الصدقى و حليه الامالى فى الموافقات و العوالى و تحفه الرّواد و نجعه الورد و المسلسلات و الانشادات و كتاب الاكتفاء فى مغازى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و مغازى الثلثة الخلفاء و ميدان السابقين و حله الصادقين المصدّقين فى عرض كتاب الاستيعاب و لم يكمله و المعجم فيمن وافقت كنيته زوجته من الصحابه و الاعلام باخبار البخارى الامام و المعجم فى مشيخه أبى القاسم بن حبيش و برنامج رواياته و جنى الرّطب فى سنى الخطب و نكته الامثال و نفثه السحر الحلال و جهد النصيح فى معارضه المعزى فى خطبه الفصيح و الامثال لمثال المبهج فى ابتداء الحكم و اختراع الامثال و مفاوضه القلب العليل و منابذه الامل الطويل بطريقه المعزى فى ملقى السبيل و مجازفه اللّحن للاحن الممتحن مائه مسئلة ملغزه و نتيجه الحب الصميم و زكاه المنثور و المنظوم فى مثال النعل التّبويه على لابسها الصلوه و السلام قال ابن رشيد لو قال و زكاه النثير و النظيم لكان احسن و له كتاب الصّحف المنشره فى القطع المعشره و ديوان رسائله سفر و ديوان شعره سفر و تاج الدين دهّيان مكى در كفايه المتطلع كه در ان مرويات شيخ خود حسن عجمى جمع نموده گفته كتاب الاكتفاء فى مغازى المصطفى و الثلاثه الخلفاء تاليف الامام أبى الربيع سليمان بن موسى بن سالم الكلاعى اخبر به عن الشيخ

احمد بن

ص: ١٤٢



محمد القشاشی عن العلامتین الشمس محمد بن احمد الزملی و الشیخ عبد الرحمن بن الشیخ عبد القادر بن فهد فالثانی عن عمه العلامه محمد جار الله بن الحافظ عبد العزیز بن فهد عن والده الحافظ عبد العزیز بن الحافظ عمر بن فهد و الاوّل عن العلامتین قاضی القضاہ زکریا بن محمد الانصاری و الرحله شرف الدین عبد الحق بن محمد السنباطی قال ثلثتهم انا به الامام الحافظ ابو الفضل محمد بن النجم محمد بن محمد بن فهد المکی العلوی اذنا عن العلامه برهان الدین ابراهیم بن موسی بن ایوب الانباسی و ابي الیمن محمد بن احمد الطبری إجازہ قال انا به ابو عبد الله محمد بن جابر بن محمد بن قاسم الوادی شیء اذنا قال انا به قاضی الجماعه ابو العباس احمد بن محمد بن الحسن الغمار سماعا لجمیعه الا یسیرا منه فأجازہ قال انا به مؤلفه الامام ابو الربیع سلیمان بن موسی الکلاعی سماعا لما فیہ من سیره ابن اسحاق و إجازہ لباقیه ان لم یکن سماعا لجمیعه لضیاع منی فذکره

### وجه بیست و سوم: روایت کنجی

وجه بست و سوم آنکه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی این حدیث شریف را بدو طریق در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده و بابی خاص برای آن و ذکر مؤیدات عدیده آن عقد فرموده و تصریح صریح بثبوت آن کرده چنانچه در کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابي طالب گفته الباب السابع و الثمانون فی انّ علیا خلق من نور النبی صلی الله علیه و سلم

اخبرنا ابراهیم بن برکات الخشوعی بمسجد الربوه من غوطه دمشق اخبرنا الحافظ علی بن الحسن اخبرنا ابو القسم

هبة الله اخبرنا الحافظ ابو بكر الخطيب اخبرنا علي بن محمّد بن عبد الله العدل اخبرنا ابو علي الحسن بن صفوان حدّثنا محمّد بن سهل العطار حدّثني ابو ذكوان حدّثني حرب بن بيان الضرير من اهل قيساريه حدّثني احمد بن عمر و حدّثنا احمد بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو عن عبد الكريم الجزري عن عكرمه عن ابن عباس قال قال النبي خلق الله قضييا من نور قبل ان يخلق الدنيا باربعين الف عام فجعله امام العرش حتى كان اول مبعثي فشق منه نصفا فخلق منه نبيكم و النصف الآخر علي بن أبي طالب ع اخرجه امام اهل الشام عن امام اهل العراق كما سقناه و هو في كتابيهما و اخبرنا ابو اسحاق الدمشقي اخبرنا ابو القسم الحافظ اخبرنا ابو غالب بن البناء اخبرنا ابو محمّد الجوهري اخبرنا ابو علي محمّد بن احمد بن يحيى حدّثنا ابو سعيد التاوي حدّثنا ابو الاشعث حدّثنا الفضيل بن عياض عن ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت رسول الله يقول كنت انا و علي نورا بين يدي الله مطيعا يسبح ذلك النور و يقدسه قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترت في صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علي قلت هكذا اخرجه محدّث الشام في تاريخه في الجزء الخمسين بعد الثلاثمائة قبل نصفه و لم يطعن في سنده و لم يتكلم عليه و هذا يدلّ على ثبوته عنده

اخبرنا علي بن أبي عبد الله المعروف

بابن المقير البغدادي بدمشق عن أبي الفضل محمّد الحافظ اخبرنا ابو نصر بن علي حدّثنا ابو الحسن علي بن محمّد المؤدّب حدّثنا ابو الحسن الفارسي حدّثنا احمد بن سلمه النمرى حدّثنا ابو الفرج غلام فرح الواسطي حدّثنا الحسن بن علي عن مالك بن انس عن أبي سلمه عن أبي سعيد قال قال ابو عقاب النبي صلى الله عليه و سلّم فقال يا رسول الله من سيّد المسلمين و ساق الكنجي الروايه بطولها و في آخرها فقلت يا رسول الله فايهم احبّ إليك قال علي فقلت و لم ذلك قال فقال لاني خلقت انا و علي بن أبي طالب من نور واحد قال فقلت فلم جعلته آخر القوم قال ويحك يا با عقاب أ ليس قد اخبرتك أنّي خير النبيين و قد سبقوني بالرساله و بشروني من قبلي فهل ضرّني شيء إذ كنت آخر القوم انا محمّد رسول الله و كذلك لا يضر عليًا إذا كان آخر القوم و لكن يا با عقاب فضل علي على سائر الناس كفضل جبرئيل على سائر الملائكه قلت هذا حديث حسن عال و فيه طول انا اختصرته ما كتبناه الا من هذا الوجه

اخبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقي بحلب اخبرنا محمّد بن اسماعيل الطرسوسي اخبرنا ابو منصور

محمد بن اسماعيل الصيرفي اخبرنا ابو الحسين بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني اخبرنا الحسين بن ادريس التستري حدّثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصيرفي البصري حدّثنا فضال بن جبير حدّثنا ابو امامه الباهلي قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ان الله خلق الانبياء من اشجار شتى و خلقني و عليّ من شجره واحده فانا اصلها و علي فرعها و فاطمه لقاحها و الحسن و الحسين ثمرها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجا و من زاغ عنها هوى و لو ان عبدا عبد الله بين الصفا و المروه الف عام ثم الف عام ثم لم يدرك محبّتنا اكبّه الله على منخريه فى النار ثم تلا قل لا اسألکم عليه اجرا الا المودّه فى القربى قلت هذا حديث حسن عال رواه الطبراني فى معجمه كما اخرجناه و رواه محدّث الشام فى كتابه بطرق شتى فمن ذلك ما اخبرنا الشيخان محمد بن سعيد بن الموفق الخازن النيسابورى ببغداد و ابراهيم بن عثمان الكاشغرى بنهر معلى قالوا اخبرنا الحافظ ابو القسم على بن الحسن الشافعى اخبرنا ابو يعلى حمزه بن احمد بن فارس بن كردس اخبرنا ابو البركات احمد بن عبد الله بن على المقرئ اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم بن سعيد الزهرى الفقيه اخبرنا ابو بكر محمد بن غريب البزاز حدّثنا ابو العباس احمد بن موسى بن زنجويه القطن حدّثنا عثمان بن عبد الله

يقول كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعرفات و على تجاهه فإومى الى على فأتينا النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هو يقول ادن منى يا على فدنى منه على فقال ضع خمسك فى خمسى يعنى كفك فى كفى يا على خلقت انا و انت من شجره انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها دخل الجنة يا على لو ان امتى قاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلوا حتى يكونوا كاللاتار ثم ابغضوك لا كبهم الله فى النار قلت هكذا

رواه فى ترجمه على من كتابه و اخبرنى الشيخان النيسابورى و الكاشغرى عن الحافظ ابو القسم اخبرنا ابو بكر محمد بن الحسين المقرئ و غيره قالوا اخبرنا ابو الحسين بن المهتدى اخبرنا ابو الحسن على بن عمر الحربى حدثنا ابو العباس اسحاق بن مروان القطان حدثنا أبى حدثنا عبيد بن مهران العطار حدثنا يحيى بن عبد الله بن الحسن بن ابيه و عن جعفر بن محمد الصادق عن ابيهما عن جدهما قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان فى الفردوس لعينا احلى من الشهد و ألين من الزبد و ابرد من الثلج و اطيب من المسك فيها طينه خلقنا الله تعالى منها و خلق منها شيعتنا من لم يكن من تلك الطينه فليس منا و لا من شيعتنا و هى الميثاق

ص: ١٤٧

الذى اخذ الله عزّ وجلّ عليه ولايه على بن أبى طالب عليه السلام قلت

قال الخطيب عقيب هذا الحديث فى كتابه قال عبيد فذكرت لمحمّد بن حسين هذا الحديث فقال صدقك يحيى بن عبد الله هكذا اخبرنى أبى عن جدى عن النبى صلّى الله عليه و سلّم اخبرنا يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقى بحلب و الحافظ محمّد بن محمود بن الحسن النجار ببغداد و الحافظ خالد بن يوسف النابلسى بدمشق اخبرنا الامام ابو اليمن زيد بن الحسن الكندى بدمشق اخبرنا القزاز اخبرنا الحافظ احمد بن على بن ثابت الخطيب اخبرنى ابو القاسم على بن عثمان الدقاق حدّثنا محمّد بن اسماعيل الوراق حدّثنا ابو اسحاق ابراهيم بن الحسين بن داود القطّان سنة احدى عشر و ثلاثمائة حدّثنا محمّد بن خلف المروزى حدّثنا موسى بن ابراهيم المروزى حدّثنا موسى بن جعفر بن محمّد بن جده عن جده قال قال رسول الله خلقنا انا و هارون و عمران و يحيى بن زكريا و على بن أبى طالب من طينه واحده قلت هذا حديث حسن هكذا رواه حافظ العراق فى كتابه و تابعه محدّث الشام كما اخرجناه سواء فهذا الكنجى صاحب كفايه الطالب

ص: ١٤٨

الحاشد لجميل الفضائل و المناقب المرتقى بفضلله و كماله الى رفيع المناصب قد اثبت الحديث الشريف غيظا القلب كل منكر عائف خائب و ايجاعا لصدر كل ماذق عن الحق ذاهب و ثبوت اين حديث شريف چنانچه از تصريح علامه كنجي درين عبارت و ذكر مؤيدات عديده و شواهد سديده آن ظاهرست همچنان از صدر كتابش لائح و واضحست كه در ان تصريح كرده بآنكه درين كتاب احاديث صحيحه نقل كرده چنانچه در كفايه الطالب بعد حمد و صلاه گفته يقول العبد الفقير محمد بن يوسف بن محمد الكنجي اما بعد فاني لما جلست يوم الخميس لست ليال بقين من جمادى الآخره سنه ٦٤٧ سيع و اربعين و ستمائه بالمشهد الشريف بالحصباء من مدينه الموصل و دار الحديث المهاجريه حضر المجلس صدور البلد من النقباء و المدرسين و الفقهاء و ارباب الحديث فذكرت بعد الدراس احاديث و ختمت المجلس بفصل في مناقب اهل البيت عليهم الصلوه و السلام فطعن بعض الحاضرين بعدم معرفته بعلم النقل في حديث زيد بن ارقم في غدیر خم

و في حديث عمّار في قوله صلّى الله عليه و سلّم طوبى لمن احبّك و صدّق فيك فدعتني الحميه لمحبتهم على املاء كتاب يشتمل على بعض ما روينا عن مشايخنا في البلدان من احاديث صحيحه من كتب الائمه و الحفاظ في مناقب امير المؤمنين على الذي لم نيل رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فضيله في آبائه

و طهاره فى مولده الا هو قسيمه فيها تأسيا بما

رويناه عن على بن محمد بن عبد الصّمد السيّخاوى امام القراء بجامع دمشق و على بن هبه الله بن سلامه بن الجميزى الخطيب بمصر و عبد الله بن الحسين بن رواحه بحلب و غيرهم قالوا اخبرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمّد السّلفى انبانا القاضى ابو المحاسن عبد الواحد بن اسماعيل الرويانى اخبرنا ابو غانم احمد بن على الكراعى انبا عبد الله بن الحسين النّضرى انبا الحرث بن أبى أسامه حدّثنا محمّد بن كناسه ثنا الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال قلت يا رسول الله المرء يحبّ القوم و لّما يلحق بهم فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم المرء مع من احبّ

و فى روايه رجل يجالس المصلين و لا يصلّى الا قليلا و يجالس الصائمين و لا يصوم الا قليلا و يجالس المجاهدين و لا يجاهد الا قليلا فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم اولئك قوم لا يشقى بهم جليسهم و ابتدانا بما وقع النزاع فيه فلّما تم الاملاء بعون الله و توفيقه بيّضناه برسم خزانة اشرف بنيه فى عصرنا الذى علا- النّياس بصرامته و بهرهم برجاحته و ساسهم بشهامته مولانا الصاحب الاعظم شرف آل رسول الله صلّى الله عليه و سلّم تاج الدّين أبى المعالى محمد بن نصر نصير امير المؤمنين اسبغ الله عليه ظلّ المواقف الشريفه بمحمّد و آله الطاهرين و قد وسمته بكفايه الطالب فى مناقب امير المؤمنين على بن أبى طالب و كنجى از مشاهير حفاظ اعلام و ثقّات

ص: ١٥٠



ایقاز فقام و اثبات کمالی عظام و معاریف نجبای عالی مقامست نور الدین علی بن محمد بن احمد المالکی المعروف بابن الصبّاغ در فصول مهمّه فی معرفه الائمه از کتاب کفایه الطالب نقل نموده و او را بلفظ امام حافظ ستوده چنانچه گفته و من کتاب کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب تالیف الامام الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما ان سعید بن جبیر کان یقوده الخ و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی نیز او را بلفظ شیخ و حافظ ستوده و تصریح بشافعیّت او مثل ابن الصّبّاغ نموده چنانچه در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون گفته کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب للشیخ الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی المتوفی سنه ۶۵۸ و نیز در کشف الظنون گفته البیان فی اخبار صاحب الزمان للشیخ ابی عبد الله محمد بن یوسف الکنجی المتوفی سنه ۶۵۸ ثمان و خمسین و ستمائه و لقب حافظ که ابن صبّاغ و صاحب کشف الظنون محمد بن یوسف کنجی را ملقب بآن ساخته اند لقب عظیم و مدح فخیمت ذہبی در تذکره الحفاظ بترجمه ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب محدث جرجرایا گفته و الحافظ اعلی من المفید فی العرف کما ان الحجّه فوق الثقه و نور الدین علی بن سلطان محمد القاری در مجمع الوسائل فی شرح الشمائل گفته الحافظ المراد به حافظ الحدیث لا القرآن کذا ذکره میرک و یحتمل انه کان حافظا للکتاب و السیئه ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمه بمائه الف حدیث متنا و استنادا و الطالب هو المبتدی

الراغب فيه و المحدث و الشيخ و الامام هو الاستاذ الكامل و الحجة من احاط علمه بثلاثمائة الف حديث متناول اسنادا و احوال رواته جرحا و تعديلا و تاريخا و الحاكم هو الذى احاط علمه بجميع الاحاديث المرويه كذلك و قال ابن الجوزى الراوى ناقل الحديث بالاسناد و المحدث من تحمل روايته و اعنتى بدرايته و الحافظ من روى ما يصل إليه و وعى ما يحتاج لديه ازين عبارت واضحست که در اصطلاح محدثين حافظ کسيست که احاطه کرده باشد علم او صد هزار حديث را از روى متن و اسناد و كفى به شرفا و جلاله و شيخ ابو المواهب عبد الوهاب بن احمد الشراوى که از اجله مشايخ اجازه شاه صاحبست و محامد و فضائل او در مجلد حديث مدينة العلم شنيدى در كتاب لواقح الانوار فى طبقات الساده الاخير که سه تا نسخه عتيقه آن که يکى از آن محشيت بخط ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشى بعنايت پروردگار نزد اين خاکسار موجودست بترجمه جلال الدين سيوطى گفته و كان الحافظ ابن حجر يقول الشروط التى إذا اجتمعت فى الانسان سمي حافظا هي الشهرة بالطلب و الاخذ من افواه الرجال و المعرفة بالجرح و التعديل لطبقات الرواه و مراتبهم و تمييز الصحيح من السقيم حتى يكون ما يستحضره من ذلك اكثر مما لا يستحضره مع استحفاظ الكثير من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ پس بنا بر اين عبارت کنجى از اکابر مشهورين بطلب و اخذ از افواه رجال و معرفت بجرح و تعديل طبقات رواه و مراتب شان و تمييز صحيح از سقيم بوده و مستحضرات او

درین باب زائد از غیر مستحضرات او بوده و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ گفته الحافظ يطلق هذا الاسم على من مهر في فن الحديث بخلاف المحدث حسب این عبارت هم ظاهرست که گنجی از ماهرین در فن حدیث بوده و لقب شیخ که صاحب کشف الظنون گنجی را بان ستوده نیز از القاب جلیله و صفات جمیله است که در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را می گویند چنانچه حاجی محمد بلخی خلیفه سید علی همدانی در شرح شمائل ترمذی گفته قال الشيخ الحافظ گفت شیخی که حافظت و شیخ در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را می گویند و حافظ کسی را می گویند که محیط باشد علم او بصد هزار حدیث از روی متن و اسناد و مخفی نماند که صاحب کشف الظنون از اجله مشاهیر و اکابر نحاریست و اعظم سنیه بافادات او جابجا تمسک می نمایند غلام علی از او بلگرامی که فضائل و مناقب او از اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان و غیره ظاهرست در سبحة المرجان فی آثار هندوستان گفته الفصل الثانی فی ذکر العلماء اعلی الله مراتبهم قال صاحب کشف الظنون و هو الفاضل الحاج المعروف بالكاتب الجلی الاستنبولی المتوفی سنه سبع و ستین و الف و من الغریب الواقع ان علماء المله الاسلامیه فی العلوم الشرعیه و العقلیه اکثرهم من العجم الخ و فاضل معاصر مولوی حیدر علی نیز تمسک بافادات صاحب کشف الظنون نموده چنانچه در منتهی الکلام گفته و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون بوضوح می انجامد که جمعی از متبحرین بتخریج احادیث کتاب مذکور کمر همت بر میان جان

بسته اند حيث قال و خرّج احاديث الهدايه فقط مع اسانيدھا حافظ عصره و وحيد دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلاني المحدث الحافظ المتوفى سنه اثنتين و خمسين و ثمانمائه في مؤلف متوسط الحجم سمّاه بالدرايه في منتخب احاديث الهدايه و ذكر فيه أنّه استوعب ما وجده فيه من الاحاديث و الاثار و نظر في اسانيدھ و كان شافعي المذهب منصفاً قليل الاعتراض بين دليل مذهبه و دليل مذهب الحنفيه و ذكر ما وقع فيه الخلاف بين الائمه الكرام الاسلاف من غير اعتراض و لا تشنيع بل بطريق الانصاف و بوبه ابواباً و ذكر في كل باب ما يناسبه من الاثار الى غير ذلك و هذا مؤلف مقبول و علق المولى ابو السّعود بن محمّد العمادي عليه حاشيه ذكر فيها جلّ الاحاديث التي اخذ بها الامام الاعظم الهمام الافخم ابو حنيفه النّعمان العالم الربّاني فرغ من تاليفها سنه اثنتين و ثمانين و تسعمائه و لقد اجاد فيها و افاد و سلك طريق السّداد من غير تعنت و عناد و قال فيه ايضاً و خرّج أحاديثه الشيخ محيي الدّين عبد القادر بن محمّد القرشيّ المصريّ المتوفى سنه سبع و ثلاثين و سبعمائه في مؤلف لطيف سمّاه التفرّيعات لاحاديث الهدايه البيّنات و اشتهر اسمه بالعنايه في معرفه احاديث الهدايه انتهى و قال فيه ايضاً و خرّج احاديثه محيي الدين عبد القادر القرشيّ المتوفى سنه خمس و سبعين و سبعمائه في مؤلف

ضحم الحجم سماء العنايه و نیز در منتهی الکلام گفته درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام چندی دیگر از مجلدات شروع صحیح بخاری که در صحّت و اعتبار ان هرگز ریوی پیرامون خواطر محدثین نمی گردد و خاصه مجلدی از شرح کرمانی بمحض تایید آسمانی بهمرسید که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیر الجزاء و اوصله الی احسن ما تمنّاه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات بر آن علامات توثیق نوشته اند هر گاه بمطالعه آن مشرف شدم معلوم شد که شارح کرمانی در شرح این حدیث جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مسمی باعلام السنین بتصریح صاحب کشف الظنون بر شروع دیگر متقدمست و وفاتش در سنه ۳۸۸ سیصد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده مطمح نظر دارد و در مقامات متعدده عبارات او را بطور سند می آرد عبارت مقام اول که متعلق بغرضست آنکه قال الخطابی لم یرد بقوله مرتدین الرّده عن الاسلام و لذلك قیده علی اعقابهم و معناه التخلف عن الحقوق الواجبه کقوله ارتدّ فلان علی عقبیه إذا رجع الی ورائه و لم یرتدّ بحمد الله احد من اصحابه انما ارتدّ قوم من جفاه الاعراب الّذین دخلوا فی الاسلام رغبه و رهبه کعینه بن حصین و نحوه انتهى و عبد الله بن محمد المطیری هم تمسک بافادات کنجی نموده و او را بلقب شیخ یاد نموده چنانچه در ریاض زاهره فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهره گفته قال الشیخ ابو عبد الله محمّد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی فی کتابه البیان فی اخبار صاحب الزّمان من الدلاله علی کون المهدی

حَيًّا باقيا من غيبته الى الآن و انه لا امتناع في بقائه لبقاء عيسى بن مريم و الخضر و الياس و ابليس اللعين من اعداء الله تعالى و هؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالكتاب و السننه و نیز مطبری در ریاض زاهره گفته و جمع الحافظ ابو نعیم اربعین حدیثا فی المهدی و صنف الشیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی فی ذلك کتابا سماه بالبیان فی اخبار صاحب الزمان

### وجه بیست و چهارم: روایت محب طبری

وجه بست و چهارم آنکه محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله الطبری در کتاب ریاض النضره فی فضائل العشره که خود شاه صاحب درین کتاب در باب المطاعن از آن نقلها می آرند و والد ماجد شان هم از ان در ازاله الخفا در فضائل خلفا روایات بسیار نقل کرده این حدیث را از مناقب و فضائل آن حضرت شمرده و با وصف نهایت تعصب که بعض جا در احادیث شهیره صحیحه مثل حدیث سد ابواب و غیره قدح کرده در ان جرحی نکرده بلکه فصلی خاص برای ذکر آن منعقد ساخته و عنوانی علیحده برای آن نوشته چنانچه گفته ذکر اختصاصه بانه قسیم النبی صلی الله علیه و سلم فی نور کانا علیه قبل خلق الخلق

عن سلمان قال سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول كنت انا و علي نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلمّا خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا و جزء علي اخرجه احمد في المناقب فهذا محب الدین ابو العباس اظهر الحق و ازاح الشك و الوسواس و نضا نقاب

نقاب الارتياب و الالتباس و نكس رأس كل مهذار يتفوه بما يباه الفهم و القياس فاضاء فى طرق الحائرين اضوء نبراس

### وجه بيست و پنجم: روايت حموينى

وجه بست و پنجم آنکه ابراهيم بن محمد بن أبى بكر بن أبى الحسن بن محمد بن حمويه الجوينى اين حديث شريف را بطرق متعدده و اسانيد متنوعه روايت نموده چنانچه در فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين گفته اخبرنا الشيخ العدل بهاء الدين محمد بن يوسف البورانى بقراءتى عليه بسفح جبل قاسيون مما يلى عقبه دمّر ظاهر مدينه دمشق المحروسه قلت له اخبرك الشيخ احمد بن الفرغ الاموى إجازة فاقربه ح و اخبرنى الشيخ الصالح جمال الدين احمد بن محمد بن محمد المعروف بدكويه القزوينى و غيره إجازة بروايتهم

عن الشيخ الامام امام الدين أبى القسم عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم الرافعى القزوينى إجازة قال انبانا الشيخ العالم عبد القادر بن أبى صالح الجبلى قال انبا ابو البركات هبه الله بن موسى السيفى قال انبا القاضى ابو المظفر هناد بن ابراهيم النسفى قال انبانا ابو الحسن محمد بن موسى بن كريب قال انبانا محمد بن الفرحان حدثنا محمد بن يزيد القاضى حدثنا الليث سعيد عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن أبى هريره عن النبى صلى الله عليه و سلم أنه قال لما خلق الله تعالى ابا البشر و نفخ فيه من روحه التفت آدم يمنة العرش فاذا نور خمسه اشباح سجدا و ركعا قال آدم يا رب هل خلقت احد

من طين قبلى قال لا- يا آدم قال فمن هولاء الخمسه الذى اراهم فى هيئتي و صورتى قال هولاء خمسه من ولدك لولاهم ما خلقتك هولاء خمسه شققت لهم خمسه اسماء من اسمائى لولاهم ما خلقت الجنه و لا النار و لا العرش و لا الكرسي و لا السماء و لا الارض و لا الملائكه و لا الانس و لا الجن فانا المحمود و هذا محمّد و انا العالى و هذا على و انا الفاطر و هذه فاطمه و انا الاحسان و هذا الحسن و انا المحسن و هذا الحسين آليت بعزّتى أنّه لا ياتنى احد بمثقال حبه من خردل من بغض احدهم الا ادخلته نارى و لا ابالى يا آدم هولاء صفوتى بهم أنجيهم و اهلكهم فاذا كان لك اللى حاجه فيهلّوا توّسل فقال النّبي صلّى الله عليه و سلّم نحن سفينه النجاه من تعلق بها نجى و من حاد عنها هلك فمن كان له الى الله حاجه فليسأل بنا اهل البيت

انبانى ابو اليمين عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكر الدمشقى بمكه شرفها الله قال انبانا المؤيد بن محمّد بن على الطوسى كتابه انبانا عبد الجبار بن محمّد الخوارى البيهقى انبانا الامام ابو الحسن على بن احمد الواحدى قال انبانا ابو محمّد عبد الله بن يوسف انبانا محمّد بن حامد بن الحرث التميمى حدثنا الحسن بن عرفه حدثنا على بن قدامه عن ميسره بن عبد الله عن عبد الكريم الجزرى عن سعيد بن جبير عن ابن عيّاس قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول لعلى خلقت انا و انت من نور الله تعالى

اخبرنى السيّد النسابة عبد الحميد بن فخار الموسوى ره



الحافظ قال حدثنا احمد بن يوسف بن خلّاد النصيبي بيغداد قال حدثنا الحارث بن أبي أسامه التميمي قال حدثنا داود بن المحبر بن محمّد قال حدثنا قيس بن الرّبيع عن عباد بن كثير عن أبي عثمان الرّزى عن سلمان الفارسي رضى الله عنه قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يقول خلقت انا و على بن أبي طالب من نور عن يمين العرش يسبح الله و يقدّسه قبل ان يخلق الله عزّ و جلّ آدم باربعه عشر الف سنه فلمّا خلق الله آدم نقلنا الى اصلاب الرجال و ارحام النّساء الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد المطلب و قسمنا نصفين فجعل النصف فى صلب أبى عبد الله و جعل النّصف فى صلب عمى أبى طالب فخلقت من ذلك النّصف و خلق على من النّصف الآخر و اشتق الله تعالى من اسمائه اسما فالله عز و جلّ المحمود و انا محمّد و الله الاعلى و اخى على و الله فاطر و ابنتى فاطمه و أنّه حسن و ابنائى الحسن و الحسين و كان اسمى فى الرساله و النّبوه و كان اسمه فى الخلافه و الشجاعه فانا رسول الله و على سيف الله

انبانى ابو طالب بن الحسين الخازن عن ناصر بن أبى المكارم إجازة قال انبانا ابو المؤيّد الموقّق بن احمد إجازة ان لم يكن سماعح انبانى العزيز بن محمّد عن والده أبى القسم بن أبى الفضل بن عبد الكريم إجازة قال اخبرنا شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمى إجازة انبانا عبدوس بن عبد الله حدثنا ابو على محمّد بن احمد العطشى حدثنا ابو سعيد العدوى الحسين بن على

حدّثنا احمد بن المقدم العجلي ابو الاشعث حدّثنا الفضيل بن عياض عن ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبيبي المصطفى محمّدا صلّى الله عليه و سلم يقول كنت انا و على نورا بين يدي الله عزّ و جل مطيعا يسبح الله ذلك النور و يقدهه قبل ان يخلق الله تعالى آدم باربعه عشر الف سنه فلما خلق الله تعالى آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء على

و بهذا الاسناد الى شهردار إجازة قال انبانا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني كتابه انبانا الشريف ابو طالب الجعفرى نبأنا ابن مردويه الحافظ حدّثنا اسحاق بن محمّد بن على خالد حدّثنا احمد بن زكريا حدّثنا ابن طهمان حدّثنا محمد بن خالد الهاشمي حدّثنا الحسن بن اسماعيل بن عباد عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم كنت انا و على نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق الله تعالى آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسما في صلب عبد الله و قسما في صلب ابي طالب فعلى منى و انا منه لحمه لحمى و دمه دمي و من احبه فبحبى احبه و من ابغضه فببغضى ابغضه

انبانى الشيخ ابو طالب بن الحسين بن عبد الله عن محبّ الدّين محمد بن محمود بن الحسن بن النّجار

إجازه عن برهان الدّين أبي الفتح ناصر بن أبي المكارم المطرزي إجازته قال انبانا ابو المؤيّد الموفّق بن احمد المكي اخطب خوارزم قال انبانا سيّد الحفظ ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الدّيلمى فيما كتب الى انبانا ابو الفتح كتابه انبانا الشريف ابو طالب انبانا الحافظ ابن مردويه حدّثنا اسحاق بن محمّد حدّثنا احمد بن زكريّا بن طهمان حدّثنا محمّد بن خالد حدّثنا الحسن بن اسماعيل عن ابيه عن زياد بن المنذر عن محمّد بن على بن الحسين عن ابيه عن جدّه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم كنت انا و على نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور فى صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب حتى اقره صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسما فى صلب عبد الله و قسما فى صلب أبي طالب فعلى منى و انا منه لحمه لحمى و دمه دمي فمن احبّه فحبي احبّه و من ابغضه فببغضى ابغضه فهذا الحموينى الحامى للاسلام و الايمان الذى اسلم على يده ملك غازان قد اوضح لقم الصواب و الايقان و قشع زين الزينغ و العدووان حيث روى هذا الحديث الشريف من طرق دثره و اسانيد جمّه تسرّ ارباب العرفان و تكمد اصحاب الاحقاد و الاضغان و تنهك الممنونين بالحق و الشنتان و الله الموفّق للصواب و هو المستعان

### وجه بيست و ششم: روايت محمود طالبى

وجه بست و ششم آنکه شرف الدين محمود بن محمد الدرکزينى الطالبى القرشى

این حدیث شریف را در کتاب نزل السائرین فی احادیث سید المرسلین روایت کرده چنانچه علی بن ابراهیم در بحر المناقب گفته و در نزل السائرین و مناقب اخطب از سلمان فارسی رحمه الله مرویست که گفت

سمعت حبیبی المصطفی محمداً صلّی الله علیه و سلّم يقول كنت انا و علی نورا بین یدی الله عزّ و جلّ مطیعا یسبح الله ذلك النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجاء انا و جزء علی بن أبی طالب فهذا شرف الدین محمود الطالبی العالم الصّالح فی اثبات الحق بروایه هذا الحدیث الشریف مجدّ کادح و موجع قلب کلّ متعنّت قادح و مقرح صدر کلّ متعصّب جارح فهو کاسمه فی هذا الصنیع الجمیل محمود الطالبی طالب لایضاح الحق ببذل المجهود فلیمت غیظا کل منکر حقود و لیدسّ نفسه هونا فی التراب کل جاحد عنود و مخفی نماند که محمود طالبی محمود علماء امجاد و ممدوح اساطین نقاد و فضل و جلاله و حذق و نبالت او مشهور بین الاغوار و الانجادست عبد الرحیم بن حسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات شافعیه گفته شرف الدین محمود بن محمّد بن محمد بن محمود القرشی الطالبی المعروف بالدركزینی كان عالما زاهدا كثير العباده شديد الاتباع للسنة صاحب كرامات اجمع عليه العامه و الخاصه الملوک و العلماء فمن دونهم و كان طويلا جدا جهورى الصوت

حسن الخلق و الخلق جوادا من بيت علم و دين و له اولاد علماء صلحاء صنف في الحديث كتابا سماه نزل السائرین في مجلد و اخذ و شرح كتاب منازل السائرین في جزئين توفي يوم الجمعة الحادى عشر من شعبان سنه ثلث و اربعين و سبعمائه و له في عشر المائه ثلث سنين و دفن بدرکزين و هى بدال مهمله مفتوحه ثم راء ساکنه ثم كاف مکسوره ثم زاء معجمه بعدها ياء و نون بلد من همدان بينهما اثنا عشر فرسخا و ابو بکر اسدى در طبقات شافعيه گفته محمود بن محمّد بن محمّد بن محمود العالم الصالح شرف الدين القرشى الطالبى الدرکزى ذكره الاسنوى و قال كان عالما زاهدا كثير العباده شديد الاتباع لسنه صاحب كرامات اجمع عليه العامه و الخاصه و الملوک و العلماء فمن دونهم و كان طويلا جدا جهورى الصوت حسن الخلق و الخلق جوادا من بيت علم و دين صنف في الحديث كتابا سماه نزل السائرین في مجلد و شرح منازل السائرین في جزئين توفي في شعبان سنه ثلث و اربعين و سبعمائه عن ثلث و تسعين سنه بدرکزين و دفن بها و هى بدال مهمله مفتوحه ثم راء ساکنه ثم كاف مکسوره ثم زاء معجمه بعدها ياء مثناه من تحت ثم نون بلده من همدان بينهما اثنا عشر فرسخا

### وجه بیست و هفتم: روایت زرندى در نظم

وجه بست و هفتم آنکه جمال الدين محمد بن يوسف بن محمود بن الحسن المدنى الزرندى اين حديث شريف را در اشعار بلاغت شعار نظم فرموده تسويد

ص: ۱۶۳

وجوه منكرين و جاحدين و مبطلين و حائدين بابلغ وجوه نموده چنانچه در نظم درر السمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين گفته اخو احمد المختار صفوه هاشم ابو السّاده الغرّ الميامين بالمنن و صهر امام المرسلين محمّد عليّ امير المؤمنين ابو الحسن هما ظهرا شخصين فالنور واحد بنصّ حديث النفس و النور فاعلمن هو الوزر المامول في كل خطبه و ان لا تنجينا ولايته فمن عليهم صلاه الله ما لاح كوكب و ما هب عرّاص النسيم على القنن و نیز محمد بن يوسف زرندي در نظم درر السمطين گفته

روى ابن عباس رضى الله عنهما قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول كنت انا و عليّ نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف سنه فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك في صلبه و لم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب حتّى اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسما في صلب عبد الله و قسما في صلب أبي طالب فعلى منى و انا منه لحمه لحمى و دمه دمي فمن احبه فبحبى احبه و من ابغضه فببغضى ابغضه و هذا الحديث هو المشار إليه في البيت المتقدم بقوله بنصّ حديث النفس و التّور فاعلمن و از صدر كتاب نظم درر السمطين كمال اعتماد و اعتبار و جلاله و عظمت احاديث ان بغايت وضوح و ظهورست چه زرندي در ان افاده کرده كه او جمع کرده است درين كتاب احاديثي كه وارد شده در فضائل اهلييت عليهم السلام

و نقل کرده اند آن را علما و ائمه و نیز از ان ظاهرست که این احادیث فوائد اخباریست که از دریا فضائلشان برآورده شده است و فوائد آثاری هست که در سلک شمائل ایشان باخلاص منظوم و مزینست آگاه می کند بنص خود از آنچه که خداوند عزّ و جلّ خاص نموده است بان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت آن حضرت را از فضائل متلائمه الانوار و مناقب علیه المنار و ماثر کریمه الاثار و مکارم فائضه التیار و منائح فائحه الازهار و مقامات ظاهره الاقدار و کرامات وسیعه الاقطار و مراتب رفیعه الاخطار که آن حسن ریاض فضائل و مفاخرست و اولین و آخرین بفضل آن مقرد معترف اند و متعطر می شود آفاق بفوائح نشر آن و مبتهج می شود ارواح و قلوب بمشاهده لوائح بشر آن و تشنه نزدیک ذکر و وصف آن سیراب می شود و عرائس مفاخر بیگانه گهرها و حسن آرائش آن متتوج می شود و خیره می کند چشمهای حاسدین را شعاع آن و چه قدر خوشست نزد محب سماع آن و نیز از ان ظاهرست که این فضائل را زرنندی نزد اهل بیت علیهم السلام سبب متین و برهان مبین و اعتقاد صافی و یقین و دیدن و داب و دین خود قرار داده و نیز از آن ظاهرست که زرنندی از خداوند عز و جل سؤال می کند که سعی او را در نظم این در رو جمع این غرر خالص برای وجه کریم خود نماید و نفع دهد بآن او را و کسی را که بسبب او جمع آن کرده و آن را عدّه و ذخیره نماید برای او نزد اهل بیت علیهم السلام روزی که سرائر آزموده خواهد شد و مخفیات ظاهر و ضمائر منکشف خواهد شد الی غیر ذلک پس چگونه عاقلی بعد سماع این مناقب زاهره و مفاخر باهره

تجويز تكذيب و توهين و ابطال و تهجين حديث نور مى تواند كرد فنعوذ بالله من التعصب القائد الى الخسار و البوار و التصلب السائق الى العار و الشنار حالا عبارات صدر نظم درر السمطين بايد شنيد و بكنه فطاعت انهماك مخاطب عالي تبار در اطفای فضائل اهلبيت اطهار عليهم السلام الله الملك الغفار بايد رسيد قال فى صدر الكتاب المذكور و جمعت فيه ما ورد فى فضائلهم من احاديث مما نقلها العلماء و الائمه تنبيها على عظم قدرهم و شرفهم و موالاتهم الواجبه على جميع الائمه فان الله تعالى جعل محبتهم مثمره السيِّعادات فى الاولى و العقبى و انزل فى شانهم قُلْ لا اَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى و قد قال الشافعى فى وصفهم متبها على هذا المعنى فى فضلهم يا اهل بيت رسول الله حبكم فرض من الله فى القرآن نَزَلَهُ كفاكم من عظيم القدر انكم من لم يصل عليكم لا- صلاه له هم القوم من اصفاهم الحب مخلصا تمسك فى اخراه بالسبب الاقوى هم القوم فاقوا العالمين ما ثرا محاسنها تعلقو و آياتها تروى موالاتهم فرض و حبههم هدى و طاعاتهم قربى و ودهم تقوى ثم ان هذه الاحاديث فوائد اخبار من بحر فضائلهم مستخرجه و فرائد آثار فى سلك شمائلهم بالاخلاص منظومه مدبجه تنبئ بنصها عما خص الله به رسول الله صلى الله عليه و سلم اهل بيته من الفضائل المتلألئه الانوار و المناقب العليه المنار و الماثر الكريمه



الاثار و المكارم الفائضه التبار و المنائح الفائحه الازهار و المقامات الظاهره الاقدار و الكرامات الوسيعة الاقطار و المراتب الرفيعة الاخطار هي بهاء رياض المزايا و المفاخر و يقر بفضلها و يعترف الاول و الآخر مما يتعطر الآفاق من فوائح نشرها و يبتهج الارواح و القلوب بمشاهده لوائح بشرها و يرتوى الظماء عند سماع ذكرها و وصفها و تتوج عرائس المفاخر بفرائد دررها و حسن رصفها و ببهار ابصار الحاسدين شعاعها و يا حَبْذا عند المحب سماعها درارى صدق ضمها درر العلى و ليس يولّى مثلها يد مسند نظائر انس في حظائر قدست بذكر هداه الدين من بعد احمد فصوص نصوص في ذوى الفضل و التقى شمس على ذرت لا شرف محتد لهم في سماء المجد اشرف موضع و هم في عراض الدين اكرم مرصد نظمت جواهرها في هذا الكتاب في سلكين و سلكت دررها في سمطين و قسمت احاديثها على شطرين و اتخذتها لأثقال الذنوب في لجج بحار رجاء الغفران فلكين و سمّيته كتاب درر السمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين جعلت لى عندهم سيبا متينا و برهانا مبينا و اعتقادا صافيا و يقينا و ديدنا و دابا و دينا ارجو النجاه بهم يوم المعاد و ان جنت يداى من الذنب الافانينا قوم لهم منى و لا خالص في حاله الاعلان و الاسرار انا عبدهم و وليهم و ولاؤهم سورى و موضع عصمتى و سوارى

فعلیهم منی السّلام فانّهم اقصى منای و منتهی ایثاری الی ان قال و اسأل الله تعالی ان يجعل سعیی فیما نظمت فیہ من الدرر و جمعت فیہ من الغرر خالصا لوجهه الکریم و ینفعنی و یشفعنی بها و من جمعت بسببه بمنه العظیم و لطفه العمیم و يجعلها عدّه و ذخیره لنا عندهم یوم تبلی السرائر و تظهر المحبّات و تنکشف الضّمائر لنفوز بمحبّتهم و نكون فی شفاعتهم و نحشر فی زمّرتهم و ندخل بولايتهم دار السّلام فانّه غایه المرام و هو ولی الفضل و الانعام و التّکرّم و الاکرام و هو حسبنا و نعم الوکیل و لا حول و لا قوّه الا بالله العلی العظیم و انا اشرع فی ابتداء الکتاب مستعینا بالله العزیز الوهاب سائلا منه الهدایه فیہ الی الصّواب غیر غال فیہ و لا مقصر عما ینبغی لهم من ابراز خافیہ فمنه کل خیر و هو القادر علیه و الاستعانه به و المصیر إلیه

### وجه بیست و هشتم: روایت زرنندی در معارج الاصول

وجه بست هشتم آنکه زرنندی این حدیث شریف را در معارج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول و البتول روایت نموده چنانچه گفته

روی ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول كنت انا و علی نورا بین یدی الله عزّ و جل من قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله عزّ و جلّ آدم سلك ذلك النور فی صلبه و لم یزل الله عزّ و جلّ ینقله من صلب الی صلب حتی اقرّه فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب

ص: ۱۶۸

أبي طالب فعلى منى و انا منه و هو ولى كل مؤمن بعدى فله الحمد و المن العظيم الزاهر حيث وضح من افادات الزرندي الفاخر ان حديث النور حديث ثابت صالح للاستدلال و الاحتجاج دافع دارء شين ارباب المراء و اللجاج فلا يرميه بالكذب و الوضع الآ من اتسخ بدرن العصيه و الاعوجاج و مخفى نمائد كه كمال اعتماد و اعتبار اخبار و آثار كتاب معارج الوصول از صدر آن مثل صدر نظم درر السمطين ظاهر و باهرست قال الزرندي في اول معارج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول و البتول الحمد لله العظيم الآلاء الواسع العطاء المبدى بالسخاء الى ان قال و سميته كتاب معارج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول و البتول جعلته لى عندهم سببا متينا و برهانا مبينا و اعتقادا صافيا و يقينا و ديدنا و دابا و دينك حب النبي و اهل البيت معتمدى إذ الخطوب اساءت رايتها فينا ارجو النجاه بهم يوم المعاد و ان جنت يدای من الذنب الا فانينا كشفت فيه عن بعض ما خصهم الله تعالى به من الفضائل المتلائمه الانوار و المناقب العاليه المنار و المقامات الظاهره الاقدار و الكرامات الواسعه الاقطار و المراتب الرفيعه الاخطار و المنائح الفائحه الازهار و المكارم الفائضه التيار و المائر الكريمه الاثار الخ و محمد بن يوسف بن الحسن المدنى عالم زرندي محدث ارجمند و حائز مقام بلندست فضل و جلالت شرف و نبالت او معروف و مشهور و بر ناظر افادات اكابر صدور در نهايت وضوح و ظهور و استناد

و تشبث بافادات و روايات او در كتب اكابر و اساطين قوم واقع و نقل از مصنفات او در میان ائمه سنیة شائع ابن حجر عسقلانی در كتاب درر كامنه فی اعیان المائة الثامنة گفته محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرنندی الحنفی شمس الدین اخو نور الدین علی قرأت فی مشیخه الجنید البلبانی تخریج الحافظ شمس الدین الجزری دمشقی نزیل شیراز انه كان عالما و اَرخ مولده سنه ۶۹۳ و وفاته بشیراز سنه بضع و خمسين و سبعمائه و ذکر انه صَنَّف السَّمطین فی مناقب السبطين و بغیه المرتاح جمع فیها اربعین حدیثا باسانیدها و شرحها قال و خرَّج له البرزالی فی مشیخته من مائه شیخ قلت مات البرزالی قبله باكثر من ثلاثین سنه و درس بعد ابيه بالمدينه و صنف کتابا عدیده و درس فی الفقه و الحدیث ثم رحل الی شیراز فولی القضاء بها حتی مات سنه سبع او ثمان و اربعین ذکره ابن فرحون و نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصِّبَاغ در فصول مهمه گفته قال الشيخ الامام العلامة المحدث بالحرم الشريف النبوی جمال الدین محمد بن یوسف الزرنندی فی کتابه المسمى بدرر السمطين فی فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين ان الامام المعظم و الحبر المكرم احد الائمة المتبعين المقتدى بهم فی امور الدین محمد بن ادريس الشافعی المطلبی رضی اللہ عنه و ارضاه و جعل الجنه منقلبه و مثواه لما صرَّح بمحبه اهل البيت و أنه من شيعتهم قيل فيه هذا فقال و هو السيد الجليل

مجيباً عن ذلك إذا نحن فضّلنا عليّاً فأنّنا روافض بالتفضيل عند ذوى الجهل الى آخر الاشعار و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل بعد نقل حديث نور و

حديث انا و انت من شجره انا اصلها و انت فرعها الحديث گفته روى الحديث الاول الامام الصالحانى ابو حامد محمود بن محمد الذى سافر و رحل و ادرك المشايخ و سمع و اسمه صنّف فى كل فن و روى عنه خلق كثير و صحب بالعراق ابا موسى المدينى الامام و من فى طبقة باسناده الى الامام الحافظ الورع أبى نعيم الاصفهانى و روى الاول ايضا الامام شمس الدين محمّد بن الحسن بن يوسف الانصارى الزرندى المحدث بالحرم الشريف النبوى المحمدي بروايه ابن عباس رضى الله عنهما و محمد بن يوسف شامى در سبل الهدى و الرشاد فى سيره خير العباد گفته مشروعيّه السفر لزياره قبر النبى صلى الله عليه و سلم قد ألف فيها الشيخ تقى الدين السبكي و الشيخ كمال الدين الزملكانى و الشيخ داود ابو سليمان كتاب الانتصار و ابن جملہ و غيرهم من الائمه و ردّوا على الشيخ تقى الدين بن تيميه فأنه اتى فى ذلك بشيء منكر لا تغسله البحار و ممن ردّه عليه من ائمه عصره العلامة محمّد يوسف الزرندى المحدث فى بغية المرتاح الى طلب الارباح و مفتى صدر الدين خان در منتهى المقال گفته قال الشيخ الامام محمّد بن يوسف الزرندى المحدث فى بغية المرتاح الى طلب الارباح و ممّا يدل على جواز السفر لزياره القبور

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زور و القبور و في لفظ آخر كنت نهيتكم عن زياره القبور فزوروها و امره صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بزيارتها دليل على جوار السفر و الرحله إليها إذا كانت بعيده و لا يختص ذلك بكونها في البلد او بقربه انتهى علمای كبار و كمالی عالی فخار و اعلام محققین و فحول مدققین و اعیان ثقات و اکابر اثبات اهل سنت بروایات زرندی جابجا تمسک و استناد می فرمایند و از کتب او مثل نظم درر السمطین و معراج الوصول و اعلام نقل می کنند و خود او را بالقاب جلیله و اوصاف جمیله مثل امام و حافظ یاد می کنند علی بن عبد الله السمهودی در جواهر العقدين گفته و فی روايه ذكرها الحافظ جمال الدين محمّد الزرندی عن صدى قال بينما انا العب و انا غلام عند احجار الزيت إذا قبل رجل على بعير فوقف يسب عليا رضى الله عنه فحفّ به الناس ينظرون إليه فيبينما هم كذلك إذ طلع سعد يعنى ابن أبى وقاص فقال ما هذا قالوا يشتم عليا فقال اللهم ان كان هذا يشتم عبدا صالحا فار المسلمین خزیه قال فما لبث ان تعثر به بعيره فسقط و اندقت عنقه و خبط بعيره فكسره و قتله و نیز در جواهر العقدين بعد ذكر اختلاف در وجوب صلاه بر آل نبی گفته و مما يدلّ على ان الخلاف فى ذلك من قول الشافعى لا- من اختلاف اصحابه كما اقتضى كلام الروضه و اصلها ترجيحه ان فى كلام الطحاوى فى مشكله ما يدل على ان حرمله نقل الوجوب عن الشافعى و استدل بتعليم النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الكيفيه بعد

السؤال عنها قلت و يشهد له قول الحافظ أبي عبد الله محمد بن يوسف الزرندی المدني في اوائل كتاب معراج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول صلى الله عليه و عليهم و سلم ما لفظه و قد قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى في هذا المعنى مشيرا الى وصفهم و منبها على ما خصّهم الله تعالى به من رعايه فضلهم يا اهل بيت رسول الله حبّكم فرض من الله في القرآن انزله كفاكم من عظيم القدر انكم من لم يصل عليكم لا صلاه له

وقد قال الحافظ ابو عبد الله محمد المذكور في كتابه نظم درر السمطين انه روى عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جدّه عن النبي صلى الله عليه و سلم انه قال لعلي بن أبي طالب رضى الله تعالى عنه إذا هالك امر فقل اللهم صلّ على محمد و على آل محمد اللهم انى اسالك بحق محمد و آل محمد ان تكفينى ما اخاف و احذر فانك تكفى ذلك الامر و لم ينسبه الحافظ المذكور لمخرجه و نيز در جواهر العقدين گفته

روى الحافظ جمال الدين الزرندی في كتابه نظم درر السمطين عن ابراهيم بن شيبه الانصارى قال جلست الى الاصبغ بن نباته فقال الا- اقرؤك ما املاه علىّ بن أبي طالب رضى الله عنه فاخرج صحيفه فيها مكتوب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصى به محمد صلى الله عليه و سلم اهل بيته و امته اوصى اهل بيته بتقوى الله و لزوم طاعته و اوصى امته بلزوم اهل بيته و اهل بيته ياخذون بحجزه النبي و ان شيعتهم

یاخذون بحجزهم يوم القیمه و انهم لن یدخلوكم باب ضلاله و لن یرجوكم من باب هدی و نیز در جواهر العقدين گفته

قال الحافظ جمال الدين الزرندی عقب حديث من كنت مولاة فعلى مولاة قال الامام الواحدى هذه الولاية التى اثبتها النبى صلى الله عليه و سلم مسئول عنها يوم القیمه

وروى فى قوله تعالى وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُلُونَ أى عن ولايه على و اهل البيت لأن الله امر نبيه صلى الله عليه و سلم ان يعرف الخلق انه لا يسالهم عن تبليغ الرساله أجزاً إلا المودة فى القربى و المعنى أنهم يسألون هل و الوهم حق الموالاه كما اوصاهم النبى صلى الله عليه و سلم أم اضاعوها و اهملوها فيكون عليهم المطالبة و التبعة انتهى و نیز در جواهر العقدين گفته و قال الجمال الزرندی عقب نقله لذلك عن الشافعى و قال ايضا يعنى الشافعى رحمه الله قالوا ترفضت قلت كلاما الرضى دينى و لا اعتقادى لكن توليت غير شك خير امام و خيرها دان كان حب الولى رفضا فاننى ارفض العباد و نیز در جواهر العقدين گفته و

قال الحافظ جمال الدين الزرندی عن ابن عباس رضى الله عنهما لما نزلت هذه الآية إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ قال صلى الله عليه و سلم لعلى رضى الله عنه هو انت و شيعتك تاتى يوم القیمه انت و شيعتك راضين مرضيين و ياتى عدوك غضابا مقمحين فقال من عدوى قال من تبرأ منك و لعنك و نیز در جواهر العقدين گفته الذكر التاسع أى من القسم الثانى ذكر الدلالة على ما شرع من حبهم و وجوب ودهم



من الكتاب العظيم قال الله تعالى في سورة حمعسق خطاباً لنبىه صلى الله عليه و سلم قُلْ لَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى

روى ابو الشيخ بن حيان و من طريقه الواحدى من حديث أبى هاشم الرمانى عن زاذان عن على رضى الله عنه قال فينا فى آل حم آيه لا يحفظ مودتنا إلا كل مؤمن ثم قرأ قُلْ لَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى

و عن أبى الطفيل قال خطبنا الحسن بن على بن أبى طالب فحمد الله و اثنى عليه و اقتصر الخطبه الى ان قال ثم قال من عرفنى فقد عرفنى و من لم يعرفنى فانا الحسن بن محمد صلى الله عليه و سلم ثم تلا هذه الآيه وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائى إِبراهيمَ وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ ثم اخذ فى كتاب الله ثم قال انا ابن البشير انا ابن النذير انا ابن الداعى الى الحق باذنه و انا ابن السراج المنير و انا ابن الذى ارسل رحمه للعالمين و انا من اهل البيت الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهير و انا من اهل البيت الذين افترض الله مودتهم و ولايتهم فقال فيما انزل على محمد صلى الله عليه و سلم قُلْ لَا- أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا- الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى رواه الطبرانى فى الاوسط و الكبير باختصار و البزار بنحوه و بعض طرق البزار و الطبرانى فى الكبير حسان و رواه الحافظ جمال الدين الزرندى عن أبى الطفيل و جعفر بن حيان قال لما قتل على رضى الله عنه و فرغ منه قام الحسن بن على رضى الله عنهما خطيباً فذكره بنحوه الا انه قال و انا من اهل البيت الذين كان جبرئيل عليه السلام ينزل

فينا و يصعد من عندنا و انا من اهل البيت الذين افترض الله مودتهم على كل مسلم و انزل الله فيهم قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا و اقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت و نیز در جواهر العقدين گفته و

قال الحافظ جمال الدين الزرندي يروي ان على بن الحسين رضى الله عنه قال ايها الناس ان كل صمت ليس فيه فكر فهو عي و كل كلام ليس فيه ذكر الله فهو هباء الا ان الله عز و جل ذكر اقواما باآبائهم فحفظ الابناء للآباء قال تعالى و كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا و لقد حدثني أبي عن آباءه انه كان التاسع من ولده و نحن عتره رسول الله صلى الله عليه و سلم قال الراوى فرايت الناس يبكون من كل جانب قلت و احذر ان تمنى النفس فى بغضهم بما يرى من بعضهم من الابتداع و مجانبه الاتباع فهذا لا يخرجهم من دائره الذريه و لا- النسبه النبويه و قل كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ و نیز در جواهر العقدين گفته قال الحافظ جمال الدين محمّد بن يوسف الزرندي المدنى فى نظم درر السمطين لم يكن احد من العلماء المجتهدين و الائمه المهديين المرشدين الا و له فى ولايه اهل البيت عليهم السلام الحظ الوافر و الفخر الزاهر كما امر الله عز و جلّ بذلك فى قوله قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و تجده فى الدين معولا عليهم متمسكا بولايتهم منتها اليهم فقد كان الامام الاعظم ابو حنيفه رحمه الله من المتمسكين بولايتهم و المشكين بودادهم

و كان يتقرَّب بالانفاق على المستترين منهم و الظاهرين حتى نقل أنه بعث الى المستتر منهم فى زمانه اثنى عشره الف درهم دفعه واحده لآكرامه و كان يامر اصحابه برعايه احوالهم و تحقيق آمالهم و الاقتفاء لآثارهم و الاقتداء بانوارهم و الامام الاعظم ابو عبد الله محمد الشافعى رحمه الله صرَّح بأنه من شيعه اهل البيت حتى قيل فيه كيت و كيت فقال مجيبا عن ذلك و ذكر من شعره ما قدَّمناه فى رابع تنبيهات الذكر الرابع و نيز در جواهر العقدين بعد ذكر و

ذكر الجمال الزرندى فى كتابه معراج الوصول انَّ الحافظ ابا نعيم روى هذا الحديث بسنده عن اهل البيت يعنى المذكورين الى على بن أبى طالب سيد الاولياء قال قال رسول الله صلَّى الله عليه و سلم سيِّد الانبياء قال حدثنى جبرئيل سيِّد الملائكه قال قال الله تعالى إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي فَمَنْ جَاءَنِي مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي

قال و فى روايه غير أبى نعيم قال الله تعالى كلمه لا اله الا الله حصنى الحديث ثم نقل ما قاله الاستاذ القشيرى و

زاد عقب قوله و تصديقى بان محمدا رسول الله صلَّى الله عليه و سلم و كتابتى هذا الحديث بالذهب تعظيما له و احتراماً و نيز در جواهر العقدين كفته و رواه أى حديث أم سلمه الذى فيه بكاء النبى صلَّى الله عليه و آله و سلم على قتل الحسين عليه السلام حين

اخبره جبرئيل الحافظ محمّد بن يوسف الزرندى فى كتابه الدرر عن أم سلمه

وقال فيه فقال صَلَّى اللهُ عليه و سلم ان جبرئيل كان عندي الفا فقال ان امتك ستقتله بارض بعدك يقال لها كربلا تريد ان اريك تربته يا محمّد فتناول جبرئيل من ترابها فاراه النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عليه و سلم و دفعه إليه قالت أم سلمه فاخذته فجعلته في قاروره فاصبته يوم قتل الحسين و قد صار دما

و فى روايه ثم قال يعنى جبرئيل الا- اريك تربته مقتله فجاء بحصيات فجعلهن رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم فى قاروره فلما كان ليله قتل الحسين سمعت قائلا يقول ايها القاتلون جهلا حسينا ابشروا بالعذاب و التذليل قد لعنتم على لسان ابن داود و موسى و حامل الانجيل قالت فبكيت و فتحت القاروره فاذا الحصيات قد جرت دما و نيز در جواهر العقدين گفته

قال الجمال الزرندي و قال له أى للرضا عليه السلام المامون باي وجه جدك على بن أبى طالب قسيم الجنه و النار فقال يا امير المؤمنين أ لم ترو عن ابيك عن آباءه عن عبد الله بن عباس رضى الله عنهما قال سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم يقول حبّ على ايمان و بغضه كفر فقال بلى قال الرضى فقسمه الجنه و النار اذن كان على حبه و بغضه فقال المامون لا ابقانى الله بعدك يا ابا الحسن اشهد أنّك وارث علم رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم قال ابو الصّلت عبد السّلام بن صالح الهروى فلما رجع الرضى الى بيته قلت له يا ابن رسول الله ما احسن ما اجبت به امير المؤمنين فقال يا ابا الصّلت أنّما كلمته

من حيث هو و لقد سمعت أبي يحدث عن ابيه عن علي رضي الله عنه قل قال لي رسول الله صلى الله عليه و سلم انت قسيم الجنة و النار فيوم القيمة تقول للنار هذا لي و هذا لك و نيز در جواهر العقدين كفته قال الحافظ جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي عقب ذكر نحو ذلك و هذا كما زين لقوم آخرين معارضه هؤلاء في فعلهم فاتخذوا هذا اليوم عيداً و اخذوا في اظهار الفرح و السرور امّا لكونهم من النواصب المتعصبين على الحسين رضي الله عنه و اهل بيته و امّا من الجهال المقابلين للفساد بالفساد و الشر بالشرّ و البدعه فاطهروا الزينه كالخضاب و لبس الجديد من الثياب و الاكتحال و توسيع النفقات و طبخ الاطعمه الخارجه عن العاده و يفعلون فيه ما يفعلون في الاعياد و يزعمون ان ذلك من السنّه المعتاد و السنّه ترك ذلك فانه لم يرد في ذلك شيء يعتمد عليه و لا اثر صحيح يرجع إليه قال و قد سئل بعض العلماء الأعيان المشار إليه في علم الحديث و علم الاديان عما يفعله الناس يوم عاشورا من الاكتحال و الاغتسال و الحناء و طبخ الحبوب و لبس الثياب الجدد و اظهار السرور و غير ذلك فقال لم يرد في ذلك حديث صحيح عن النبي صلى الله عليه و سلم و لا عن اصحابه و لا استحباب احد من ائمه المسلمين لا الاثمه الاربعه و لا غيرهم و لم يرووا اهل الكتب المعتمده في ذلك شيئاً عن النبي صلى الله عليه و سلم و لا عن الصحابه و لا عن التابعين لا صحيحاً و لا ضعيفاً و ما

روى

ص: ١٧٩

عن بعض المتأخرين في ذلك ان من اکتحل في يوم عاشورا لم ير مد في ذلك العام و من اغتسل لم يمرض ذلك العام و من وسع على عياله فيه وسع الله عليه سائر سنته و امثال ذلك مثل

فضل صلاه يوم عاشورا و ان توبه آدم و استواء السفينه على الجودي و انجاء ابراهيم من النار و فداء الذبيح بالكبش و رد يوسف على يعقوب كان فيه فكله كذب موضوع لكن حديث التوسعه على العيال مرفوع من حديث سفين بن عيينه عن ابراهيم بن محمد بن المنتشر عن ابيه محمد بن المنتشر كان من اهل الكوفه و قد تكلم فيه فصار هؤلاء لجهلهم يتخذون يوم عاشورا موسما كموسم الاعياد و الافراح و اولئك يتخذونه ماتما يقيمون فيه الا-حزان و الا-تراح و كلا-الطائفتين مخطئه خارجه عن السنيته متعرضه للحرص و الجناح انتهى و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته عن مسروق رضی الله تعالى عنه قال شامت اصحاب محمد صلى الله عليه و آله و بارك و سلم فوجدت علمهم انتهى الى عمر و على و عبد الله بن مسعود و ابي الدرداء و معاذ بن جبل و زيد بن ثابت ثم شامت السنيته فوجدت علمهم انتهى الى اثنين على و عبد الله فشامت الاثنين فتفرد به على رواه الصالحاني باسناده و فيه الحافظ ابن مردويه و رواه الزرندي و نیز در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته و

عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه انه سمع النبي صلى الله عليه و سلم يقول الناس

من شجره شتى و انا و انت يا على من شجره واحده ثم قرأ رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و من الارض قطع متجاورات حتى بلغ يسقى بماء واحد رواه الصالحانى باسناده الى الحافظ ابن مردويه و رواه ايضا الشيخ شمس الدين الزرندي و احمد بن الفضل بن محمد باكثر در وسيله المال كفته قال الحافظ جمال الدين الزرندي عقب

حديث من كنت مولاه فعلى مولاه الا ترى قال الامام الواحدى هذه الولاية التى اثبتها النبي صَلَّى الله عليه و سلم مسئول عنها يوم القيمة أى عن ولايه على و اهل البيت لأين الله تعالى امر نبيه صَلَّى الله عليه و سلم ان يعرف الخلق أنه لم يسألهم على تبليغ الرسالة اجرا الا-الموده فى القربى و المعنى انهم يسألون هل و الوهم حق الموالاه كما اوصاهم النبي صَلَّى الله عليه و سلم أم اضاعوها و اهملوها فتكون عليهم المطالبه و التبعه انتهى و مولوى سلامه الله در معركة الآراء كفته و

فى تاريخ الخلفاء و اخرج ابن عساكر عن على رضى الله عنه ما علمت احدا هاجر الا مختفيا الا عمر بن الخطاب فإنه لما هم بالهجرة تقلد سيفه و تنكب قوسه و انتضى فى يده اسهما و اتى الكعبه و اشراف قريش فطاف سبعا ثم صلى ركعتين عند المقام ثم اتى حلقهم واحده واحده فقال شامت الوجوه من أراد ان تثكله امه و يؤتم ولده و يرمل زوجته فليلقنى وراء هذا الوادى فما تبعه منهم احد و اخرج عن البراء قال اول من قدم علينا مصعب بن عمير ثم ابن مكتوم ثم عمر بن الخطاب فى عشرين راكبا

فقلنا ما فعل رسول الله قال هو علي ائري ثم قدم رسول الله صلى الله عليه و سلم و ابو بكر و اخرج التوى شهد عمر مع رسول الله صلى الله عليه و سلم المشاهد كلها و كان ممن ثبت معه يوم احد انتهى هكذا فى تاريخ الاعلام و نیز در ان گفته پوشیده نخواهد بود که از منطوق صريح تاريخ الاعلام و تاريخ كازرونى كالشمس فى رابعه النهار ظاهر و باهرست که حضرت شيخین بل بمقتضای تاريخ طبرى عثمان ذى النورین هم در غزوه حنین تخلف نورزیدند و بمعیت آن حضرت صلى الله عليه و سلم مثل علی و عباس و معدودی چند ثابت قدم ماندند و نیز در آن گفته و آنچه از بخارى اثبات گریختن صحابه در جنگ حنین بروایت مولای أبى قتاده ذکر کرده جوابش از ملاحظه ما سبق پیداست چه ثابت قدم شيخین بل خلفای ثلاثه در غزوه حنین بتصريح صاحب مواهب لدنیه و تاريخ الاعلام و تاريخ كازرونى و ترجمه تاريخ طبرى که تفضیلش گذشت ثابتست انتهى و فاضل معاصر مولوی حیدر علی در منتهی الکلام بعد کلامی گفته پس در ما نحن فيه محتملست که عند الاستفسار از دفن أم المؤمنین بمرقد شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد الله محمد الانصاری ابن مولانا عز الدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و شرور بودند و بظاهر بجانب مقدس صدیقه مسلک حسن اعتقاد می پیمودند حاضر باشند و نیز فاضل معاصر در منتهی الکلام گفته و لا- نسلم که واقعه جمل بمرضی اکابر طرفین بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود که اوباش لشکر باعث شدند و پرداختند بآنچه پرداختند چنانچه در تاريخ طبرى و ترجمه آن کتاب



اعلام و مانند آن مفصلست انتهی ازین عبارت پیداست که فاضل معاصر در ادعای انجامیدن واقعه جمل بصفا بتاریخ طبری و کتاب اعلام متعلق گشته و نیز فاضل معاصر در منتهی الکلام گفته و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و سلم بعد از تصفح روایات چنان ثابت می شود که آن جناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدا و امامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب اعلام مرویست معلوم می شود که هیچ نبی را رحلت از عالم فانی بسرای جاودانی پیش نیامده قبل از آنکه در پس امتی نماز نگذارد انتهی ازین عبارت ظاهرست که فاضل معاصر بحدیثی که در کتاب اعلام مرویست متمسک شده درین باب که هیچ نبی را رحلت از عالم فانی پیش نیامده قبل از آنکه پس امتی نماز نگذارد

### **وجه بیست و نهم: اثبات سید محمد گیسو دراز حدیث نور را**

وجه بست و نهم آنکه سید محمد بن یوسف الحسینی الدهلوی المعروف بگیسودراز حدیث نور را ثابت نموده چنانچه در کتاب الاسمار در سمر چهل و هفتم گفته

حدیث خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعه آلاف سنه فلم یزل فی شیء واحد حتی افرقنا فی صلب عبد المطلب دلیل برین کرد کمالی که در آدم بود در محمدست كذلك کمال نوح و موسی کلیم الله خلیل الله و روح الله در محمد صلی الله علیه و سلم بنقد موجود بود و خلقت عالم و آدم جز برای محمد صلی الله علیه و سلم نشد

### **وجه سی ام: احتجاج سید محمد گیسو دراز بحدیث نور**

وجه سی ام آنکه نیز سید محمد گیسودراز در کتاب الاسمار در سمر هفتاد و هفتم در ذکر تمنیه ادراک وجه صدور الامور المتضاده عن الواحد الاحد و حصول الیاس عن ذلك من جانب الله گفته بیشتر جبرئیل بصورت وحیه کلبی از غیب بر رسول الله صلی الله علیه و سلم

شاهد شدی نه این چنین بود که از صورت خود کشتی بدین صورت شدی و نه این بود که این صورت غیر آن بودی اختلاف اعتبار را اتفاق افتاد علی الاطلاق این سخن را که مطلق در خارج وجود ندارد میدان و چنین هم می گویند که جبرئیل عقل محمد صلی الله علیه و آله است که صورتی تمثل کردی و وضع اشیا مواضعها واقع شدی هر چند اتحاد را خلاف عقل گفته اند اما نه عقلیست نفی فلک افلاک عقل کل اینجا باید شاید ترا ظفیری بدان بود و نظری بر آن دارای بسیار اسرار در فهم تو آید همین که

خلقت انا و علی من نور واحد ازینجا که علی اخ نبی است آخی بین کل نوعین و شکلین همین معنی داشت ففی النبوه و فیه الخلافه همین اشارت کرد

انت منی کهارون من موسی همین فقه را حدیث می کند کلامنا اشاره و عند من له فهم عباره انتهى

### **وجه سی و یکم: فهم سید محمد گیسو دراز از حدیث نور**

وجه سی و یکم آنکه نیز سید محمد گیسو دراز در کتاب اسمار در سمر صد و یکم گفته فهم کن که چه می گویم مسترشد را نظر بر مرشد باید و توجه بدو علی و محمد علی همچو ماه محمد همچو آفتاب و هر دو را یک نور

خلقت انا و علی من نور واحد سنائی می گوید آنکه گویند صوفیانش آن توئی علیک عین الله فهذا السيد گیسو دراز الذی انواع الشرف حاز و بدرجه العرفان و الايقان فاز و عن قنطره المجاز الی الحقیقه جاز و الصحیح عن الفاسد بنور بصیرته ماز قد اثبت الحدیث الشریف مکررا حتما و جزما رغما لانف من جعل بینه و بین اقتفاء الحق ردما فحسم اس الباطل حسما و قصم ظهور اهل التحامل قصما و مخفی نماند که بذکر مناقب و محامد سید محمد گیسو دراز اعظم معتمدین و افاحم مستندین سئیه رطب اللسان و عذب البیان می باشند شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته

سید محمد بن سید یوسف الحسینی الدهلوی خلیفه راستین شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلیست جامع ست میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و رتبتی منبع و کلامی عالی دارد او را در میان مشایخ چشت مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقی مخصوصست در اوائل حال هم بدلهلی تشریف داشت و بعد از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبول عظیم یافت اهل این دیار همه منقاد و مطیع او گشتند و هم در ان دیار از دنیا انتقال فرمود او را سید محمد گیسودراز گویند و وجه شهرت او باین لقب بدانچه شنیده شده است آنست که روزی او با چندی دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود برداشته بودند در وقت برداشتن گیسوی سید بسبب درازی که داشت در پایه پالکی بند شد و او بسبب رعایت ادب و استغراق عشق و محبت شیخ به برآوردن گیسو مقید نشد و هم بر ان وضعی که واقع شد مسافت بعید قطع کرد بعد از آنکه شیخ را بر این معنی اطلاع افتاد خوشحال شد و بر صدق عقیدت و حسن صناعت او آفرینها کرد و هم در حال این بیت فرمودی هر کو مرید سید گیسودراز شد و الله خلاف نیست که او عشق باز شد خدمت میرزا ملفوظات ست مسمی بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او که او نیز محمد نام دارد جمع کرده در آنجا می نویسد و بعد این شیخ عبد الحق از ملفوظات او بعض فواید نوشته و در آخر گفته و یکی از تصنیفات مشهور می رسید محمد گیسودراز کتاب اسمارست که در ان حقائق و معارف بزبان رمز و ایما و الغاز و اشارت بیان کرده سمری از ان نوشته می شود الخ

#### **وجه سی و دوم: روایت محمد بن جعفر مکی**

وجه سی و دوم آنکه سید محمد بن جعفر مکی در بحر الانساب می فرماید

قال علی کرم الله وجهه سمعت رسول الله

ص: ۱۸۵

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ فَتَكُونُ وَاحِدًا إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَتَنْزِلُ نُورِي فِي جَبْهَةِ عَبْدِ اللَّهِ فَهُوَ أَنَا وَنَزَلَ نُورُ الْوَلَايَةِ فِي جَبْهَةِ أَبِي طَالِبٍ فَهُوَ عَلِيٌّ فَأَنَا وَعَلِيٌّ وَاحِدٌ فِي النَّبُوَّةِ وَالْوَلَايَةِ فَهَذَا السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ بْنُ جَعْفَرِ الْعَالِمِ الْأَفْخَرِ قَدْ رَوَى حَدِيثَ النَّوْرِ لِأَثْبَاتِ شَرَفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرِغَمَ أَنْفِ كُلِّ مَنْ جَحَدَ وَانْكَرَ وَقَرَعَ الْعَصَا لِكُلِّ مُسْتَرِشِدٍ اسْتَبَصَرَ وَزَحَرَ حِجَابَ الرَّيْبِ عَنِ الْحَقِّ الْأَبْلَجِ الْغَرْرِ وَاسْتَاوَلُ شَافِهِ الْعِنَادِ وَالْغَرْرِ وَدَرَّ كُلَّ تَشْكِيكٍ رَكِيكٍ وَدَحَرَ وَافِنَانَ التَّلْمِيحِ وَالتَّسْوِيلِ خَرَمَ وَهَصَرَ وَفَضَائِلَ جَلِيلِهِ وَمُنَاقِبَ جَمِيلِهِ وَمَحَامِدَ أَصِيلِهِ وَمَدَائِحَ أَثِيلِهِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ مَكِّيِّ بَرِّ مُتَتَبِعِ خَيْرٍ وَنَاقِدِ بَصِيرِ مَخْفِيٍّ وَمُحْتَجِبِ نَيْسِ شَيْخِ عَبْدِ الْحَقِّ دَهْلَوِيِّ فِي أَخْبَارِ الْأَخْيَارِ كَقَوْلِهِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْمَكِّيِّ الْحُسَيْنِيِّ مِنْ أَعْظَمِ خُلَفَاءِ شَيْخِ نَصِيرِ الدِّينِ مُحَمَّدِ دَرِّ تَوْحِيدٍ وَتَفْرِيدِ مَقَامِ عَالِيٍّ دَارِدٍ وَازْأَفْرَادِ أَوْلِيَايَاتِ دَرِّ أَنْجَحِهِ أَوْ مِنْ أَحْوَالِ ظَاهِرٍ وَبَاطِنِ خُودِ نُوْشْتِهْ اسْتِ عَقْلِ حَيْرَانِسْتِ إِنْ كَرِئِنِهَآ هَمَّ بِي شَائِبَهْ تَاوِيلِ وَصَرَفِ ظَاهِرِ مَرَادِسْتِ پَسْ مِنْ كَامَلَانِ وَقْتِ خُودِسْتِ قُدْسِ اللَّهِ سَرَّهْ أَوْ رَا تَصْنِيفِسْتِ مَسْمِيَّ بِيحْرِ الْمَعَانِي دَرِ وَيِّ بَسْيَارِي مِنْ حَقَائِقِ تَوْحِيدِ وَعِلْمِ قَوْمِ وَاسْرَارِ مَعْرِفَتِ بِيَانِ كَرْدِهْ سَخْنِ رَا مَسْتَانَهْ مِي كُوَيْدِ وَبَدُو كِتَابِ دِيْكَرِ يَكِي دَقَائِقِ الْمَعَانِي وَدِيْكَرِ حَقَائِقِ الْمَعَانِي نِيْزِ وَعَدَهْ مِي كَنْدِ خُدَا دَانْدِ أَنْهَآ نِيْزِ تَصْنِيفِ يَافْتَهْ اَنْدِ يَانِي وَ أَوْ رَا تَصْنِيفَاتِ دِيْكَرِ نِيْزِ هَسْتِ رِسَالَهْ دَارِدِ دَرِ بِيَانِ رُوحِ وَ رِسَالَهْ اَيْسْتِ مَسْمِيَّ بَهْ پَنْجِ نَكَاتِ وَ بَحْرِ الْأَنْسَابِ كِهْ دَرِ أَنْجَا بِيَانِ نَسَبِ اَهْلِيَّتِ رِسَالَتِ كَرْدِهْ اسْتِ وَ نَسَبِ آبَا وَ اَجْدَادِ خُودِ رَا ثَبْتِ نَمُودَهْ وَي كَثِيرِ الدَّعْوِيَّسْتِ وَ مِنْ أَنْجَحِهِ مِنْ أَحْوَالِ خُودِ بِيَانِ كَرْدِهْ اسْتِ مَحْقُقِ مِي شُودِ

که دعوی او حقست عمر دراز یافته بود از زمان سلطان محمد تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود سن شریفش از صد متجاوز بود آباء کرام آواز شرفای مکه اند بعد از ان بدھلی آمده و در سرھند اقامت کرده الحال مقام او در همان شھرست و در بحر المعانی می گوید مدّت شصت سال در علم ظاهر بودم و در کسب کمالات می کوشیدم و از محبوب ازل و مقصود ابد غافل بودم مدت سی سالست که می بینم آنچه دیده می نماید و می شنوم آنچه گوش می شنواند الخ

### وجه سی و سوم: روایت جلال الدین بخاری

وجه سی و سوم آنکه جلال الدین البخاری المعروف بمخدوم جهانیان این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ملک العلماء دولت آبادی در هدایه السعدا گفته و فی الخزانة الجلالیة بهذه العبارة فصار نصفان نصف الى عبد الله و نصف الى أبي طالب فخلقت انا من جزء و علی من جزء فالانوار كلها من نوری و نور علی و المراد من الانوار اولاده او متابعوه فهذا جلال الدین المخدوم مقتدی اکابرهم الفحول و ملاذ امثالهم القروم الذی فضله و ورعه و مجده و تقاه عندهم معلوم و جلاء کماله و عرفانه و غایه اتقانه و ایقانه غیر مکتوم و لا یجحد علوم مرتبته و سمو منزلته الا کل مخذول مشوم قد نصر الحق علی رغم کل جاحد بکتمان الصّدق منهوم فجعل سعی المدغّلین کالنبت المهشوم و منا المکابرین و المجادلین بالسّیّد و الوجوم و رجم عفاریت العصبیه و العضیهه اشد رجوم و فضائل و محامد سّیّه مخدوم جهانیان در جهانیان مشهور و بر السنه اعلام و فخام مذکور مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بن شیخ خلیل الله بدخشانی در جامع السلاسل

گفته ذکر مخدوم جهانیان قدس سرّه نام وی سید جلالست از سادات عظام بخاراست هم آغوش دانش صوری و آگاهی معنوی بود تاریخ آمدنش از عالم غیب بملک شهادت شب پانزدهم شعبان هفصد و هفت سال بازگشت او نیز به بنگاه وجوب از تاریخ سرای امکان عید قربان سال هفصد و هشتاد و پنج بود مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح قریشی و خلیفه نصیر الأولیاء چراغ دهلیست یکچند مصاحبت با امام عبد الله یافعی صاحب تاریخ نیز داشت در خزانه جلالی که از ملفوظات اوست فراوان سودمند گزارش از امام بر نگاشته مرید او شیخ جمال که بزرگ و دانشمندان زمان بود گفتار فروغ نمودار بیواسطه و بواسطه شفته او را بدستیاری خامه فراهم آورده و بزرگنامه پرداخته جامع العلوم جلالی نامیده است از جمله کلمات دلاویز اوست که گفت شریعت پاک گردانیدن اعضای بدن بوسیله او امر بجای آوردن و پرهیز از نواهی کردن و طریقت دل فروغ آگین ساختن پبای مردی تهذیب اخلاق و حقیقت روشنگری نمودن نفس ناطقه بواسطه زدودن ما سوی زنگار از آینه روح بود بنا بر این تحقیق از کوههای کارکرد شرعیه که آراستگی کالبد و تماشاگه خلقت یک ذره از لمعات آفتاب طریقت و حقیقت که به وارستگی درون وابستگی دارد و نظرگاه ایزد بی همالست بهتر و بزرگتر باشد زیرا که شریعت بگناهکاری و تباه سنجی و کفر درونی و شرک پنهانی در یک تن فراهم آید بخلاف طریقت و حقیقت که روشنی دل و فروغ مندی روحست بجز پیراستی و درستی و یگانگی و یکرنگی و آراستگی و پرهیزگاری و یک دیدن و یک اندیشیدن صورت نپذیرد و این سه روش را بر زبان تصوّف تزکیه و تصفیه و تجلیه خوانند

در نامه‌های فراوان مردم درست گزارش نوشته دیدند چاشت عید قربان ملک الموت نزد مخدوم پیغام امانت گذاری آورد فرمود بازگرد و تا پیشین شکبائی پیش گیر که فرزندان جلال را سور صبح عید شام ماتم نگردد چون مردم از آئین شکفته کاری عید فارغ شدند او سفر معنوی برگزید مصراع باد عید جان او دیدار حق سید شرف الدین مشهدی در رساله های خود نگاشته که مخدوم خرقه خلافت از چهارصد و چهل تن داشت از آنجمله آنچه بصحت پیوسته و در شجره نوشته دید بخامه یادداشت سپرد شماره خرقه خلافت مخدوم قدس سره آنچه بصحت گزارش پیوسته نخست از پدر بزرگوار سید کبیر بخاری و این سلسله آبای کرام او بحضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منتهی می شود دوم از عم خود سید محمد بخاری سوم از شیخ رکن الدین ابو الفتح این دو خانواده بشیخ بهاء الدین زکریا می رسد چهارم از شیخ الاسلام محمود شاه تسری زاد یوم شورگاه مسکن از دار الملک فارس مخدوم در سال هفصد و چهل و هشت که عمر شاه در آن سال یکصد و سی و دو بود بملازمت رسید و خرقه خلافت گرفت و عوارف از خطبه تا خاتمه نزد او گذرانید او عوارف را بخدمت مصنف خوانده بود سر رشته این سه خانواده بشیخ الشیوخ سهروردی می کشد پنجم از امام عبد الله یافعی و این شجره از جویبار ابو مدین مغربی اب می خورد ششم از شیخ عبید غیبی هفتم از شیخ نور الدین علی بن عبد الله طرابلسی این دو سند بسید محیی الدین عبد القادر جیلی قدس الله ارواحهم پیوند دارد هشتم بشیخ فرید الدین گنجشکر در عالم روحانی نهم از شیخ قطب الدین قدس سره دهم از مولانا شمس الدین یحیی او دهی یازدهم از نصیر الأولیاء چراغ دهلی و چهار چمن از نوبهار ارشاد خواجه

معین الدین اولیا چشتی اجمیری شگفتگی دارد دوازدهم از شیخ رکن الدین بلخی و این سلسله از شیخ ابو عبد الله خصیف شیرازی به سلطان ابراهیم ادهم رسیده بخواجه او یس قرنی منتهی می گردد سیزدهم از سید جلال اوچوی و این دودمان ارشاد بشیخ نجم الدین کبری روشنی دارد چهاردهم از سید حمید الدین چشتی سمرقندی و این خانواده بخواجه مودودچشتی می رسد پانزدهم از شیخ نجم اصفهانی و این خانواده بشیخ ابو بکر نساج آخر می شود قدس اسرارهم اجمعین و آنچه باین پایه بدرستی نرسیده فراوان خلافتست بگزارش از صد متجاوزست و سید شرف الدین مشهدی در تذکره خود نگاشته که از چهارصد و چهل تن خدانشناس رهنمای و دانشور نشأتین را مخدوم ملازمت نموده خلعت خلافت و قبض و فیروزی در برگرفته بود و آنچه به بذل مجهود نزدیک پایه تحقیق رسید نگارش سپرد اگر چه در سالهایی که نسبت آن بتصنیف مخدوم بدرستی نانجامیده در بعضی کمتر ازین و در برخی بیشتر ازین هم مسطورست انتهی و شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته سید جلال الدین بخاری لقب او مخدوم جهانیانست جامع ست میان علم و ولایت و سیادت او مرید شیخ الاسلام شیخ رکن الدین ابو الفتح قریشیست قدس سرّه و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود با امام عبد الله یافعی رحمه الله علیه در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی که از ملفوظات اوست از وی بسیار نقل می کند سیاحت بسیار کرده و از بسیاری از اولیا نعمت و برکت یافته و مشهورست که وی هر کرا معانقه کردی نعمتی که آن کس داشتی بستدی یعنی چندان توجه و خدمت کردی که آن کس بی اختیار می شد در دادن هر نعمتی که داشت و در تاریخ محمدی می نویسد که وی اوّل خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید و کلاه



ارادت و خرقة تبرّك از شیخ الاسلام سند المحدثین شیخ عقیف الدین عبد الله المطری در حرم شریف نبوی علیه السلام و التحیه پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و شیخ عقیف الدین فرمود که مقراض راندن شما موقوفست در کازرون چون سید بکازرون رسید شیخ امام الدین برادر شیخ الاسلام امین الحق و الدین گفت که شیخ امین الدین در وقت رحلت مرا وصیت کرده است که سید جلال بخاری قصد ملاقات من کرده از اچه و ملتان می آمد شیطان در اثناء راه او را دروغ باز نموده که شیخ امین الدین از سرای مستعار بدار القرار خرامید سید جلال بخاری طرف مکه مبارک راه رفته است وقت مراجعت در کازرون خواهد رسید او را سلام من برسانی و سجاده و مقراض من بدو دهی و مجاز و خلیفه من گردانی شیخ امام الدین همچنین کرد سید السادات از ان پیر باجازه انواع استفاده کرد و بازگشت و از شیخ الاسلام رکن الحق و الدین خرقة تبرّك پوشیده و در عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی و سند خانقاه محمدی در سیوستان با مضافات مخصوص گشت و بعد از چند گاه ترک همه کرده سفر کعبه مبارک اختیار کرد و او خلیفه چهارده خانواده بود و در عهد سلطان فیروز کرات از محروسه آنچه در حضرت ذهلی آمد و سلطان فیروز مراسم اعتقاد و اخلاص آنچه باید بجا می آورد مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیه قادریه کمال محبتست و در خزانه جلالی می گوید که شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی می فرماید طوبی لمن رآنی و لمن رای من رآنی و لمن رای من رای من

رآنی و وی قطبست و صادقست درین قول مرا امیدواری بسیارست که بموجب این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد از ان سلسله را که بیک بواسطه بشیخ شهاب الدین سهروردی می رسد غیر از سلسله شیخ بهاء الدین زکریا ذکر می کند و می گوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی را و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را نقلست که وی روزی نشسته بود آتش از جای برخاست مشتی خاک برگرفت و نام شیخ عبد القادر را با آواز بلند برخواند و خاک را بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و تکمله فارسی که در دیارها مشهورست یکی از مریدان مخدوم تکمله کتاب روض الزیاحین امام عبد الله یافعی را ترجمه کرده است ولادت مخدوم جهانیان شب برات سنه سبع و سبعمائه وفات او روز عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائه و مدت عمر هفتاد و هشت چنین شنیده است که امیر سید علی همدانی قدس سره بدیدن مخدوم جهانیان رفت و بر در حجره مخدوم نشست خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته است مخدوم فرمود که همه دان غیر علام الغیوب کسی نیست این را گفتند و ایشان را درون نطلبیدند کوقتی ازین معنی بخاطر شریف میر رسید برگشت و باین تقریب رساله در بیان معنی همدان نوشت اما در رساله همدانیه دیده شده است که بجماعه که منکر این نام اند غایت ردّ و تشنیع کرده است که نه لائق عظمت و جلال مخدوم جهانیانست و الله اعلم و شاه ولی الله دهلوی در انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته طریقه چشمتیه را شعب بسیارست اشهر آنها سه شعبه است نصیرییه و سراجیه و صابرییه و این فقیر را بهر یکی از این سه ارتباط واقع ست پس ارتباط این فقیر از حیث بیعت در تلقین و اجازت و خرقه و صحبت والد بزرگوار

خودست شیخ عبد الرحیم قدس سرّه و ایشان را خرقه و اجازت از شیخ عظمه الله اکبر ابادیست عن ابیه عن جدّه عن الشیخ عبد العزیز و ایضا وصیّت و اجازت اشغال از جد ابو الام خودش است شیخ رفیع الدّین محمد عن ابیه الشیخ قطب العالم بن شیخ عبد العزیز عن الشیخ نجم الحق السهوی عن الشیخ حسن بن طاهر عن السیّد راجی حامد شه عن الشیخ حسام الدّین ناکپوری عن الشیخ نور قطب العالم عن ابیه الشیخ علاء الحق عن الشیخ سراج عثمان الاودهی عن الشیخ نظام الدّین اولیا و الثانیه عن السیّد عبد الوهّاب البخاری عن ابیه السیّد محمود عن ابیه صدر الدّین راجو عن جلال الدّین مخدوم جهانیان عن الشیخ نصیر الدّین چراغ دهلی عن الشیخ نظام الدّین اولیا الخ و فاضل رشید در ایضاح لطافه المقال گفته ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت ابادی رحمه الله در رساله مناقب السّادات در باب دهم که برای لعن ملعون معهود معقود نموده است می فرماید عدالت و دیانت حمّاد بن علقمه و سید جلال الحق و الدّین بخاری و مولانا سعد الدّین معلومست که در ورع و تقوی پیران عصر بودند چون ایشان برو لعنت کرده اند فتوی بر رخصت لعنت وی اولی باشد انتهى و صدیق حسن خان معاصر در کتاب الفرع النامی من الاصل السّامی گفته سید ابو عبد الله جلال الدّین قطب عالم معروف بمخدوم جهانیان جهان گشت بن سیّد احمد کبیر رحمهما الله تعالی ولادتش شب برات در سنه هفتصد و هفت هجری بود و در تاریخ فرشته نوشته پدرش در هفت سالگی او را نزد شیخ جمال خجندی که از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا بود برده بدست بوس او مشرف ساخت شیخ جمال گفت توان پسری که خاندان خود را

تأقیامت منور داری سید جلال الدین عالمی متبحر بود در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده و مقید بآن نبود که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع ننماید می گفت جمیع مشایخ و فضلاء را باید دید و از هر کدام نصیبی و حظی باید ربود از پدر خود خرقة خلافت یافت و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج نمود از آنجمله شش حج اکبر نمود در مدینه منوره سلطان العلماء استاد المحدثین شیخ عقیف الدین یافعی یمنی را دریافت و مدت دو سال بخدمت وی مانده نسخه عوارف و غیره پیش او گذرانید گویند عقیف الدین خرقة از شیخ رشید الدین ابو القاسم محمد صوفی پوشیده بود و وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین محمود الحسینی سمرقندی رسیده از وی خرقة و فیض ربود و وی از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی از شیخ نظام الدین ابو العطار بخاری گرفته بود گویند سید جلال الدین در اثنای سیر و سلوک سیصد و چند اهل کمال را دریافت و از همکنان فیض کلی نصیبش گشت الی قوله و کمالات و حالات وی رح در کتاب قطبی بشرح و بسط تمام مرقوم شده الی قوله مجدداً بزیارت سرور کائنات سرفراز گشته گفت السّلام علیک یا جدی او از شنید و علیک السّلام یا ولدی و پس از ان برگشته چون با وجه رسید در هفتاد و هفت سالگی مریض شده روز بروز ضعیف می گشت تا روز عید قربان بعد از ادای دو گانه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال نمود و بهمان بلده مدفون گشت انتهى ملخصاً در ملفوظ ایشان نوشته که نعمتهای باطنی و اجازت خرقة از بست مشایخ یافته اند من جمله آنها یکی سید احمد کبیر والد ایشان هستند

سید بهاء الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابو الفتح و سید اوحد الدین و شیخ قوام الدین و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ عبد الله یافعی مکی و شیخ عبد الله مطری و شیخ ابو اسحاق کازرونی و شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبری الی غیر ذلک من العلماء و المشایخ و بسبب سیاحت دنیا و کثرت اساتذہ و شیوخ معروف شدند بمخدوم جهانیان جهان گشت و احوال تفصیلی ایشان در کتب سیر صوفیہ مسطورست و در صحائف تواریخ مثل اخبار الاخیار و تاریخ فرشته و جز آن و شهرت ایشان مستغنیست از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اهل هند می گویند کہ آثار شریف نبوی و سنگ نقش پای مصطفوی کہ در دهلیست آورده ایشانست لیکن روایتی از سنت صحیحہ نزد محدثین ثابت نشده کہ در خور اعتماد و اعتبار باشد و در حدیثی نیامده کہ نقش پای مبارک بر سنگی چسبیده باشد اما صوفیہ کہ قومی خوش عقیدہ صاف دل نیک گمان بہر کس و ناکس اند در اثبات این قسم بجدانند و اللہ اعلم وفات سید جلال الدین دہم ذی حجہ سنہ ہفتصد و ہشتاد و پنج گردید منکوحات ایشان سه زن بودند و اولاد سه پسر اول سید ناصر الدین محمد و مادرش دختر سید محمد غوث بود دوم سید عبد اللہ و مادرش دختر سادات دهلی بود سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود سید عبد اللہ لا ولد بمرد و اولاد سید محمد اکبر در روم مانده و اولاد سید ناصر الدین در سند و ہندست و اگر چہ ولادت ایشان در آچہ ملتان بودہ اما مشہور ببخاری ہستند نسبت باصل وطن و این نسبت بسیار خوبست زیرا کہ محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع صحیح از آنجا برخاستہ کہ امیر المؤمنین بود در علم حدیث اگر چہ وی عجمی الاصل

و ایشان عربی المحتد هستند فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود

### وجه سی و چهارم: سید علی شهاب الدین همدانی

بسست وجه سی و چهارم آنکه سید علی بن شهاب الدین همدانی که از عظمای علمای اهل سنتست و بخدمت چهارصد ولی رسیده و از بار کمالات و مقامات بدست عرفان و ایقان چیده و نبذی از مناقب فاخره و مدائح زاهره و کمال عظمت و جلالت و شرف و نبالت او از خلاصه المناقب نور الدین جعفر بدخشانی و نفحات الانس عبد الرحمن جامی و کتاب اعلام الاخیار کفوی و جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی و توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد و فواتح حسین بن معین الدین میبذی و سمط مجید شیخ احمد قشاشی و رساله انتباه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب و غیر ان واضح و ظاهرست حدیث نور را روایت فرموده چنانچه در کتاب موده القربی که فاضل رشید آن را از ان کتب شمرده که اهلست آن را در مناقب اهل بیت علیهم السلام تصنیف کرده اند و باین وسیله ولای اهل نحل خود با اهل بیت علیهم السلام ثابت کرده و مباهات بر آن نموده می فرماید الموده الثامنہ فی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم و علیا من نور واحد و فیما اعطی علی من الخصائل ما لم یعط احدا من العالمین و بعد ذکر بعض فضائل آن حضرت می فرماید

عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعه آلاف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك التور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الخلافه

و عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت انا و علی نورا

يدى الله مطيعا يسبح الله قبل ان يخلق الله آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فى صلبه فلم يزل فى شىء واحد حتى افترقنا فى صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء على

و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا و على من شجره واحده و الناس من اشجار شتى و

عنه رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم خلق الانبياء من اشجار شتى و خلقنى و علىا من شجره واحده فانا اصلها و على فرعها و الحسن و الحسين اثمارها و اشياعنا اوراقها فمن تعلق بها نجى و من زاغ عنها هوى

عن أبى ذرّ (رض) قال انى سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول انّ الله تعالى ايد هذا الدين بعلى و انه منى و انا منه و فيه انزل اَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ الْآيَه

عن على عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم خلقت انا و على من نور واحد فهذا العارف الربانى و المحقق الصّمدانى صاحب الفضل الشعشعانى و النبيل الثورانى على الهمدانى الذى هو من مشايخ إجازة والد المخاطب العثمانى المروانى الحاقدا الشانئ لفضائل الوصى الحقانى عليه آلاف سلام منزل السبع المتانى قد جهد جهدا لا يشوبه فتور فى اثبات حديث النور فجعل هفوات المنكرين كالزّمام و اظهر كونها من اسمج التعصّب و افحش العناد

#### **وجه سى و پنجم: سيد على شهاب الدين همدانى در روضه الفردوس**

وجه سى و پنجم آنکه نیز سيد على همدانى در كتاب روضه الفردوس که مختصر كتاب فردوس الاخبار ديلمیست و نسخه آن که از نسخه

ص: ۱۹۷

روى عن سلمان قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خلقت انا و على من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم باربعه الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فى صلبه فلم يزل فى شىء واحد حتى افترقنا فى صلب عبد المطلب ففى النبوه و فى على الخلافه و نیز در ان مسطورست

وعنه أى عن سلمان قال قال عليه السلام كنت انا و على بين يدي الله نورا مطيعا يسبح الله ذلك النور و يقدرسه قبل ان يخلق آدم باربعه الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فى صلبه فلم يزل فى شىء واحد حتى افترقنا فى صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء على و در اين جا نقل كلام سيد على همدانى كه در خطبه روضه الفردوس ذكر کرده مناسب مى نمايد كه عظمت و جلاله احاديث مذكوره در ان واضح شود و هو هذا يقول اضعف عباد الله و احقرهم الفقير الى رحمه الله العلى الكبير على بن شهاب الهمداني عفا الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشيخ الامام العلامة قدوه المحققين و حجه المحدثين شجاع المله و الدين ناصر السيئه أبى المحامد شيرويه بن شهردار الديلمى الهمداني افاض الله على روحه سجال الرحمه الرباني وجدته بحرا من بحور الفرائد و كنزا من كنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبويه مخزونا فى حدائق فصوله دقائق الاثار المصطفويه و مع كثره فوائده و شمول



موائده كاد ان تنطفی انواره و تندرست آثاره لما فيه من التطويل و الزيادات و قصور الرغبات و انخفاض الطلبات و اعراض اكثر اهل العصر عن معرفه الكتاب و السنه و اشتغالهم بالعلوم المزخره التي تتعلق بالخصومات و شغفهم بالقصص و الحكايات و لو لا رجال من اهل هذا العلم في كل عصر و زمان بمشيئه رب العزه يحولون حول حمى السنه و يدبون عن جناب قدسه شوائب زيغ اهل البدعه لقال من شاء ما شاء فجزى الله ائمه هذا العلم عنا و عن المسلمين خيرا فدعتني بواعث خاطري الي استخراج لبابه و استحضار ابوابه تسهلا لضبط الالفاظ و تيسير الدرك الحفاظ فاستخرجت من قعر تلك البحور اشرف جواهرها و جنيت من اغصان رياضها انفس زواهرها و سميت كتابي روضه الفردوس مبوبه على عشرين بابا كل باب منها ينفرد بروايه صحابي لا غير انتهى كلام الهمداني في خطبه الفردوس اين كلام سيد علي همداني نص صريحست در آنكه فردوس ديلمى بحريست از بحور فوائد و كنزيست از كنوز لطائف و مشتمل بر احاديث نبويه و آثار مصطفويه و كتابيست كثير الفائده عميم العائده و مصنف آن از كساني بود كه حفظ و حمايت سنت شريف مي كرد و شوائب زيغ اهل بدع را مندفع مي ساخت و بجهت وجودش قضيه قال من شاء ما شاء كسوت وجود بير نگرفت پس كدام عاقل تجويز توانكرد كه در چنين تصنيف خبري مندرج باشد كه اهل سنت بر وضع و كذب آن اجماع دارند و نيز سيد علي همداني اين احاديث منتخب خویش را

از اشرف جواهر و انفس زواهر ان کتاب گفته پس آیا اشرف جواهر و انفس زواهر همین موضوعات را می نامد و بر حفظ و استحضار آن حث و ترغیب می فرماید و لعل ذلك لا یرضی به جاهل فضلا عن فاضل

### وجه سی و ششم: سید علی شهاب الدین همدانی

وجه سی و ششم آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده میمیه فارضیه که موسوم بمشارب الاذواقست در شرح شعر لها البدر کاس و هی شمس تدیرها هلال و کم یبدو إذا مزجت نجم گفته شاید مراد ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقائق نفسی خواهد و بر تقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب احدیت و دعای حقیقت محبتست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیا فی امال بمورد زلال وصال اوست که

انا مدینه العلم و علی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جز وی ازوست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکمت که

خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از امتزاج احکام شرائع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارق اذواق اعیان اولیاء ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرموده که

انا و انت ابوا هذه الاعمه اشارت بدین معناست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که

انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهدی المهتدون چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکاه ولایت علیست و با وجود امام هادی متابعت غیری از احولیست

وجه سی و هفتم آنکه جلال الدین احمد الخجندی حدیث نور را در توجیه

حدیث انا منه و هو منی که در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام واردست ذکر کرده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال العلامة مطلع الكشف و الكرامه جلال الدین احمد الخجندی یقال فلان منی و انا منه و یراد بیان غایه الاختصاص و کمال الاتحاد من الطرفين و قد یجىء من بمعنى البدل أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنْ الْآخِرَةِ أى بدل الآخره

انا منه و هو منی أى انا بدله و هو بدلى أى كل منهما قائم مقامه الا فيما استثناءه الدليل و يجوز ان يكون المعنى هو منى فى الكمال و انا منه اظهر ما ارید من الخير و الكمال و الاكمال و من یجىء بمعنى فى ما ذا خلقوا من الارض أى هو فى امرى و انا فى أمره و من یجىء بمعنى الباء أى انا افعل به ما ارید و انا منه و هو بى أى فنى بى و بقى بى و يجوز ان يكون المراد

بقوله صلی الله علیه و على آله و بارک و سلم انا منه و هو منی ما قيل انه

ورد فى الحديث انا و على من نور واحد أى كل منّا مما منه الآخر مضى كلامه فهذا جلال الدین احمد عارفهم الجليل و جهبذهم النبيل قد هتك ستر التلميع و التسويل حيث ذكر هذا الحديث الشريف و جوّز تفسير

حدیث انا منه و هو منی بهذا الشرف المنيف فطاح الانكار و الابطال و ظهر انه لم ينشأ الا من الانهماك فى المخرقه و المحال و الاستهتار بالنحامل و الاحتیال و جلالت و امامت شيخ جلال الدین خجندی هر چند از همین عبارت

توضیح الدلائل واضحست لکن از دیگر عبارات آن هم کمال علو مرتبت و همو منزلت و عظمت قدر و سناء فخر او ظاهرست در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشيخ الامام العارف العلامة منيع الكشف و العرفان و الكرامه جامع علمى المعقول و المنقول المشهود له بالصّدیقیه العظمی من اهل اليقين و الوصول جلال المله و الشریعه و الصّدق و الطریقه و الحق و الحقیقه و الدّین احمد الخجندی شیخ الحرم الشریف النبویّ المحمدی قدس روحه فی بعض مصنفاته اعلم أنّه قد ورد فی بعض الاثار الصّدیق الاکبر هو ابو بکر رضی الله تعالی عنه و قد ورد فی بعض الاثار اطلاق الصّدیق الاکبر علی المرتضی رضی الله تعالی عنه و کرم وجهه و ما ورد اطلاق الصّدیق الاکبر علی غیرهما الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته قال الشيخ الامام الفائق العالم بالشرائع و الطرائق و الحقائق جلال المله و الدین احمد الخجندی ثم المدنی روح الله روحه و انا له کل مقام سنی و قد نشأ یعنی علیاً کرم الله تعالی وجهه و ربّی فی حجر النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم من الصغر الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته عن معاویه بن ثعلبه قال قام رجل الى ابي ذر رضی الله عنه و هو فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال يا ابا ذرّ الا تخبرني باحبّ الناس إليك فأنّی اعرف ان احبّ الناس إليك احبهم الى رسول الله صلی الله علیه و علی اله و بارک و سلم قال أي و ربّ الکعبه احبهم الیّ احبهم الى رسول الله صلی الله تعالی علیه و اله و بارک و سلم هو ذاک الشيخ و اشار الى علیّ کرم الله وجهه رواه الطبری و قال اخرجه الملا

فی سیرته قال الشیخ العارف اسوه ذوی المعارف جلال الدین احمد الخجندی قدس الله سره بعد روايه عائشه و معاويه و أبی ذرّ رضی الله عنهم كما سبق و هذه الاثار عاضده حديث الطیر إذ لا يكون احد احبّ الی رسول الله تعالى عليه و علی اله و بارک و سلم الا ان يكون ذلك احبّ الی الله عزّ و جل و نیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ المرضی و الامام الرضی جلال الدین الخجندی رحمه الله تعالى و قد ثبت انه صلی الله علیه و آله و بارک و سلم أمر بسدّ الابواب الشارعه الی المسجد الا باب علی الخ و از تصانیف همین جلال الدین خجندیست شرح قصیده برده که مشهور و معروفست در کشف الظنون در ذکر شروح قصیده برده گفته و من شروحه شرح الشیخ جلال الدین الخجندی نزیل الحرم المتوفی سنه اوّله الحمد لله الذی اکرمنا بدین الاسلام و هو شرح مختصر جمعه بعض تلامذته من املائه فی الحرم النبوی

### وجه سی و هشتم: شهاب الدین احمد

وجه سی و هشتم آنکه این حدیث شریف را سید شهاب الدین احمد روایت نموده چنانچه در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته

عن محمد بن علی بن الحسین عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و علی آله و بارک و سلم كنت انا و علی نورا بين یدی الله تعالى من قبل ان یخلق الله سبحانه آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور فی صلبه فلم یزل الله تعالى ینقله من صلب الی صلب حتی اقرّه فی صلب عبد المطلب فقسّمه قسّمین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب أبی طالب فعلیّ منی و انا منه لحمه لحمی و دمه

دمی و من احبّه فیحیی احبه و من ابغضه فیبغضی ابغضه

و عن جابر رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان النبیّ صلی اللہ علیہ و علی آله و بارک و سلم کان بعرفات و علی کرم اللہ وجہہ تجاہہ فقال یا علی ادن منی ضع خمسک فی خمسۃ یا علی خلقت انا و انت من شجرہ انا اصلہا و انت فرعہا و الحسن و الحسین اغصانہما من تعلق بغصن منها ادخلہ اللہ الجنّہ روى الحديث الاول الامام الصالحاني ابو حامد محمود بن محمد العذی سافر و رحل و ادرك المشايخ و سمع و اسمع و صنّف فی كل فن و روى عنه خلق كثير و صحب بالعراق ابا موسى المدینی الامام و من فی طبقتہ باسناده الی الامام الحافظ أبی بكر بن مردويه باسناده مسلسلًا مرفوعًا و الحديث الثانی الی الامام الحافظ الورع أبی نعیم الاصفهانی و روى الحديث الثانی الامام شمس الدين محمد بن الحسن بن يوسف الانصاری الزرندي المحدث بالحرم الشريف النبوی المحمّدي بروايه ابن عباس رضی اللہ عنہما فهذا شهاب الدین العماد قد شمر عن ساق الجدّ و الاجتهاد فی اثبات حديث النور و نقله عن الشيوخ النقاد الذي شاع فضلهم فی الاغوار و الانجاد فنسب علی وجوه الجاحدين الحائدين اكرد الرّماد و اظهر كونهم هائمين فی سباسب الخزي و العناد ممتطين صهوه الخبط و اللداد

### **وجه سی و نهم: اثبات ملك العلماء حديث نور را و احتجاج بآن**

وجه سی و نهم آنکه ملك العلماء شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر دولت آبادی در هدايه السعدا فی جلوه الشعرا که برای احقاق حق و ابطال باطل از سه صد کتب اهل سنت جمع ساخته و آن را

ص: ۲۰۴

رساله معتبر و معتمد وانموده و مرکب باقوال سلف و مقبول آراء خلف در بیان هدایت سعد او جلوه شعرا و از شبهه و اعتراض بعید و باعتقاد قریب دانسته چنانچه فرموده اما بعد عرضه می دارد بنده درگاه نبوی و مولای بارگاه مصطفوی که این رساله معتبر و فضاله مختصر منقولست از درون سیصد کتب لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره الکافرون و از شبهه و اعتراض بعید و باعتقاد قریب باشد و مرکبست باقوال سلف و مقبول آراء خلف در بیان هدایت سعدا که السَّعید من سعد فی بطن أمه و جلوه شعرا که حبّ ایشان شرط ایمان و درود ایشان بر زبان هر مصلی در قعده اخیره هر نماز فریضه الی قیام قیامت جاری می فرماید الجلوه الثانیه فیما اعزّ النَّبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لعلی بن أبی طالب رضی اللهُ عنه باخ یعنی عمزادگان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بسیار بودند از جمله ایشان علی ولی را برادر گفت زیرا چه محمّد و علی از یک نوراند و این چنین هیچ یکی در بنی هاشم نیست و تمام حدیث نور در جلوه سابعه عشر هم درین بدایه گفته شد و

فی المصابیح و المشارق و الخزانة الجلالیه و الدرر قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يا علی انت منّی و انا منك أي انت من نوری و انا من نورک و

فی التمهید فی فضائل الصحابه قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لعلی مرحبا باخی و ابن عمّی و الذی خلقت انا و هو من نور واحد

وجه چهلم آنکه نیز در بدايه السعدا گفته سؤال سيادت اين پنجتن بحکم حديث مشهور ثابتست يا نه جواب سيادت ايشان بحکم حديث ثابتست و انکار حديث کفر و کافريست اثبات سيادت مصطفى صلى الله عليه و سلم فى الدرر و فى کتاب الشفاء فى الفصل الرابع

عن عبد الرحمن السلمى عن جعفر الصادق رض فى تفسير يس أراد به يا سيد

و فى الحديث المتواتر يا سيد ولد آدم فى سياده على كرم الله وجهه و آن بوجه است اول آنکه بحديث مشهور

و هو يا على انا سيد المرسلين و انت سيد المسلمين من كنت مولاه فعلى مولاه يا على انا سيد ولد آدم و انت سيد ولد هاشم

و فى الصحائف قالت عائشه كنت جالسه عند النبى صلى الله عليه و سلم إذ اتى على فقال هذا سيد العرب فقالت قلت بابى انت و أمى لست سيد العرب فقال انا سيد العالمين و هو سيد العرب و اين حديث متواتر و مشهورست پس کسی که گوید على سيد نيست و مصطفى صلى الله عليه و سلم فرمود که على سيدست پس او مصطفى را تکذيب مى کند و تکذيب رسول الله کفر دوم آنکه على از نور محمدست و هم نور محمد سيدست سوم آنکه على از شجره محمدست

ان الله خلقنى و عليا من شجره واحده و هم شجره محمد سيدست فهذا ملك العلماء الجهد الناقد الحائز لنفائس المحامد فى اثبات هذا الحديث الشريف كادح جاهد منكس راس كل مجادل جاحد



قاصم ظهر کل لجوج حاقد فطاح بحمد الله ادعاء الاجماع المذی هو جماع الاثم ادراج الزیاح و وضح حق الاتضاح انه بهت صراح و قرف بواخ لا- یطور به الا- من مد الانفس فی تنفیق الضلال الوضاح و شهاب الدین دولت آبادی عالم مشهور و معروفست و بغرر صفات سنیه موصوف و اکابر اعیان بذکر محامد علیه او مشغوف شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته قاضی شهاب الدین رساله دارد مسمی بمناقب السادات در آنجا داد عقیدت و محبت باهلیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده سرمایه سعادت و موجب نجات وی در آخرت آن خواهد بود انشاء الله تعالی باعث تصنیف آن رساله را چنان گویند که در زمان او سیدی بود که او را سید اجمل می گفتند از اکابر وقت بود و لیکن جمال نسبش از حلیه علم و فضل عاطل بود غالباً قاضی را با وی در بعضی محافل ملوک در تقدیم و تاخیر مجلس نزاعی شده بود در اول قائل شد با فضیلت عالم و تقدیم او بر علوی عامی بعد از ان بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و درین باب رساله نوشت و گفت که عالمیت ما مشخص و متیقنست و علویت شما مشکوک پس ما را تقدیم و ترجیح بر شما ثابت باشد استاد قاضی شهاب الدین را این معنی از وی ناخوش آمد و مزاج حالش از وی منحرف گشت قاضی ازین معنی برگشت و در مناقب سادات و افضلیت ایشان رساله نوشت و از آنچه گذشته بود اعتذار نمود و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بخواب دید که او را ازین معنی تنبیه می فرماید و بر استرضای سید اجمل مذکور تحریر می نماید قاضی پیش سید رفت و توبه کرد و رساله نوشت و الله اعلم

و غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا القاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی الدولتبادی نور اللہ ضریحه ولد القاضی بدولت آباد دهلی و تلمیذ علی القاضی عبد المقتدر الدهلوی و مولانا خواجگی الدهلوی و هو من تلامذه مولانا معین الدین العمرانی رحمهم اللہ تعالی و فاق اقرانه و سبق اخوانه و كان القاضی عبد المقتدر يقول في حقّه ياتيني من طلبه من جلده علم و لحمه علم و عظمه علم و لَمّا توجّه الموكب التيموريّ الى الهند و خرج مولانا خواجگی قبل وصوله الى دهلي منها الى كالبی خرج القاضی شهاب الدین صحبه استاذه الى كالبی فاقام مولانا خواجگی بكالبی و ذهب القاضی الى دار الخيور جونفور فاعتنم السلطان ابراهيم الشرقيّ و الى جونفور وروده و نضر سقاه اللّهُ بسحائب الاحسان وروده و عظمه بين الكبراء و لقبه ملك العلماء فزین القاضی مسند الافاده و فاق البرجيس في افاضه السعاده و الف كتبها سارت بها ركبان العرب و العجم و اذكى سرجا اهدى من النار الموقده على العلم منها البحر المّواج تفسير القرآن العظيم بالفارسيّه و الحواشي على كافيّه النحو و هي اشهر تصانيفه و الارشاد و هو متن في النحو التزم فيه تمثيل المسئله في ضمن تعريفها و بديع الميزان و هو متن في فن البلاغه بعبارات مسجّعه و شرح البزدوي في اصول الفقه الى بحث الامر و شرح بسيط على قصيده بانث سعاد و رساله في تقسيم العلوم بالعباره الفارسيه و مناقب السادات بتلك العباره و غيرها

توفى لخمس بقين من رجب المرجب سنة تسع و اربعين و ثمانمائه و دفن بجونفور فى الجانب الجنوبى من مسجد سلطان ابراهيم الشرقى و نیز غلام على از او در تسليه الفواد فى قصائد آزاد بعد ذكر قاضى عبد المقتدر كفته و من تلامذه القاضى عبد المقتدر قدس سره ملك العلماء القاضى شهاب الدين الدولت آبادى طاب ثراه و رایت ذكره مناسبا بهذا المقام لجلاله قدره و شهره تصانيفه بين الانام فاقول القاضى شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر الزاولى الدولت آبادى نور الله ضريحه ولد بدولت آباد دهلى و تلميذ على مولانا خواجهكى الدهلى و القاضى عبد المقتدر رحمهما الله تعالى و فاق اقرانه و سبق اخوانه و كان القاضى عبد المقتدر يقول فى حقه ياتينى من الطلبة من جلده علم و لحمه علم و عظمه علم و لما توجه الموكب التيمورى الى الهند و خرج مولانا خواجهكى قبل وصوله الى دهلى منه الى كالبى خرج القاضى شهاب الدين صحبه استاذه الى كالبى فاقام مولانا خواجهكى بكالبى و ذهب القاضى الى دار الخيور جونفور فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقى و الى جونفور و روده و نضر سقاه الله بسحائب الاحسان و روده و عظمه بين الكبراء و لقبه بملك العلماء فزين القاضى مسند الافاده و فاق البرجيس فى افاضه السعاده و ألف كتابا سارت بها ركبان العرب و العجم و اذكى سرجا اهدى من النار الموقده على العلم منها البحر المواج تفسير القرآن العظيم بالعباره الفارسيه و الحواشى على كافيه النحو و هى اشهر تصانيفه

و الارشاد و هو متن فى النحو التزم فيه تمثيل المسئله فى ضمن تعبيرها و بديع الميزان و هو متن فى فن البلاغه بعبارات مسجعه و شرح البزودى فى الاصول الى بحث الامر و شرح بسيط على قصيده بانث سعاد و رساله فى تقسيم العلوم بالعباره الفارسىه و مناقب السادات بتلك العباره و غيرها توفى لخمسة بقين من رجب المرجب سنه ٨٤٩ تسع و اربعين و ثمانمائه و دفن بجونفور فى الجانب الجنوبى من مسجد السلطان ابراهيم الشرقى رحمه الله تعالى و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم كفته القاضى شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر الزوالى ولد بدولت آباد دهلى و تلميذ على القاضى عبد المقتدر و مولانا خواجكى الدهلوى و هو من تلامذه مولانا معين الدين العمرانى و فاق اقرانه و سبق اخوانه و كان استاذ القاضى يقول فى حقه اتانى من الطلبة من جلده علم و عظمه علم و لما توجه موكب التيمور الى الهند خرج الشهاب فى صحبه استاذه خواجكى الى كالى فاقام هو بها و ذهب الشهاب الى جونفور بلده من صوبه اله آباد و كانت دار الخلافه للسلطين الشرقيه خرج منها جمع من اهل العلم و الشيخوخه فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقى قدومه و لقبه بملك العلماء و هو درس هناك و الف و افاد و حرر و اجاد و من مؤفاته البحر المواج بالفارسىه و الحواشى على كافيه النحو و الارشاد متن فيه التزم تمثيل المسئله فى ضمن تعبيرها و بديع الميزان فى البلاغه و شرح البزودى فى اصول الفقه و شرح قصيده

بانت سعاد و رساله في تقسيم العلوم و مناقب السادات و غير ذلك توفي في سنه ٨٤٩ و دفن بجونفور في الجانب الجنوبي من مسجد السلطان ابراهيم الشرقى و مصطفى بن عبد الله القسطنطينى در كشف الظنون گفته ارشاد في النحو ايضا للشيخ أبى محمد عبد الله بن جعفر المعروف باين درستويه النحوى المتوفى سنه ٣٤٧ سيع و اربعين و ثلاثمائه و للشيخ الفاضل شهاب الدين احمد بن شمس الدين بن عمر الهندى الدولت آبادى شارح الكافيه و هو متن لطيف تعمق في تهذيبه كل التعمق و تائق في ترتيبه حق التائق اوله الحمد لله كما يحب و يرضى الخ و على متن الهندى شرح ممزوج للفاضل العلامة أبى الفضل الخطيب الكازرونى المحشى و ولى الله والد ماجد شاهصاحب در مقدمه سنه في الانتصار للفرقه السنييه بعد ذكر دخول خواجه معين الدين چشتى در هند و انشعاب مشايخ چشتيه به سه شعب و حصول ارتباط برای خودش از هر سه شعبه گفته و نشأ فيهم امور ينكرها الفقهاء كصلاه المعكوس و دوام الصيام و القيام و منها الجهر بذكر الله تعالى فانه لا يجوز عند علماء ماوراء النهر و منها سماع الاغانى و لو مع بعض المعارف و منها غلوهم في محبه شيوخهم حتى منهم من كان يسجد سجده التحية و منها اشارات تميل الى الاتحاد و الحلول تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا و لهم في كل ذلك تاويلات و مباحثات لا يخفى على من تتبع كتبهم فلم يزل الفقهاء ينكرون عليهم اشد الانكار و هم لا يبالون بانكارهم و يرون ان ما عندهم احسن مما عند هؤلاء نحن بما عندنا و انت بما

عندك راض و الراى مختلف و مباحثات ملا ضياء الدين السنامى مصنف كتاب نصاب الاحتساب الذى لم يسبق فى بابہ الى مثله مع الشيخ نظام الدين الدهلوى و مناظرات القاضى شهاب الدين الدولت آبادى صاحب البحر الموج فى التفسير الذى لم يسبق الى مثله فى بيان اعجاز القرآن من جهة الفصل و الوصل و الارشاد فى النحو الذى التزم فيه ان يعبر كل قاعده بما يصلح مثالا لها و حاشيه الكافيه التى لا نظير لها فى كثره السؤال و الجواب مع الاستقامه و سلامه التقرير و بديع البيان فى المعانى الذى نهج فيه منهجا لم يسلك قبله فى ترتيب القواعد و تنقيحها مع الشيخ نور قطب العالم مشهوره معروفه الخ و آنفا بترجمه سبط ابن الجوزى شنيدى كه فاضل رشيد ملك العلماء دولت آبادى را از ائمه دين و قدمای معتمدين نزد اهل سنت وانموده و نیز در ايضاح لطافه المقال بعد عبارت على حزين مشتمل بر ذكر اسامى جمعى از علما كه در مناقب تصنيف کرده اند گفته و سؤال اشخاص مذکورين علمای ديگر از عظمای اهل سنت رسائل منفردہ در فضائل اہليت طہارت تالیف نموده مثل رسالہ مناقب السادات از ملك العلماء شهاب الدين بن عمر دولت آبادى و مفتاح النجا فى مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار از ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشى و موده القربى از سيد على همدانى و اسنى المطالب فى مناقب على بن أبى طالب از جزرى و فضائل اہليت از بزار و جواهر العقدين فى فضل اہليت النبى و شرفهم العلى للامام السيد على السمهودى و رسالہ امام نسائى كه موجب شہادت

او شده و غیر اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و هر گاه جناب بمقابله این رسائل و کتب همین قدر رسائل و کتب مؤلفه در فضائل اهل بیت اطهار از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذکر مؤلفات دیگر که علمای اهل سنت درین باب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته اند خواهد پرداخت و نیز فاضل رشید در عزه الراشدین بعد ذکر توجیه تشیع ظاهری در خصوص قول بطهارت خمر گفته و این توجیه ما از توجیه جناب معترض تحریر شبهه است چرا که از توجیه ما لازم می آید که اکثر رؤسای علمای اهل سنت مثل امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و علامه سعد الدین تفتازانی و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی و غیرهم که از اکابر مهره کتاب و سنت بودند در خصوص قولی متشیع باشند و هو مستکره جدّ الخ و نیز رشید الدین خان در عزه الراشدین گفته مخفی نماند که بطلان ادعای معترض یعنی قائل بودن جمیع اهل سنت بایمان یزید اظهر من الشمس و ابین من الامسست چرا که اکثر اکابر ایشان که جامع علوم ظاهری و باطنی بودند تصریح بکفر و لعن آن بیدین کرده اند مثل امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و علامه تفتازانی و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی الخ و نیز فاضل رشید علاوه برین مدح و ثنا در مواضع بسیار بافادات ملک العلماء استناد و احتجاج نموده در این جا اکتفا بر بعض عبارات کرده می آید قال فی ایضاح لطافه المقال و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در مناقب السادات می فرماید امام حسن شیبانی می گوید بارها دیدم امام اعظم رضی الله عنه را که شب زنده داشتی و بروز صائم بودی و به نیت زیارت محمد مصطفی صلی الله

علیه و سلم و زیارت امام محمد باقر رضی الله عنه آمدی و فتوحات بمجاور آن دادی و خود جاروب زدی انتهى و نیز نافلا عن تفسیر سورة یوسف للامام ضیاء الدین السنامی می گوید علوی را تعزیر بحر و حبس جائز نیست زیرا که شرف او اصلی و ذاتیست و بشرف مصطفی صلی الله علیه و سلم و ما بالذات لا یزول الخ و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و نیز ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در رساله مناقب السادات فرموده روی ابن رستم عن محمد در جمیع کارها اولاد رسول را بر خود دارند و نیز در رساله مذکوره ناقلاً عن التشریح للامام الرازی می فرماید لا یجوز للرجل العالم و المتقی ان یجلس فوق العلوی الامی و ابیه الامی لأنه اساءه فی الدین انتهى و نیز می فرماید می آرند که خواجه فرید الحق و الدین گنجشکر رحمه الله را باستدعا می آمدندی فرمودی که بیک شرط قبول کنیم که سادات را پیش در آرند و در صدر جای ایشان کنند و فتوح شکرانه پیش آرند انتهى و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی بابی برآسه برای حسن خاتمه ایشان در رساله مناقب السادات عقد کرده پاره از ان منقول می شود می فرماید باب هشتم در بیان آنکه هیچکس از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم باصرار بر کفر نمیرد قوله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً و بعد آن می فرماید و اعلم حکم مصطفی و اولاد وی بابنای دیگر قیاس نتوان کرد فضلی که مصطفی صلی الله علیه و سلم را بود هیچ مخلوقی را نبود کفش کسی که مفخر عرش باشد فرزندان ویرا فرزندان نوح چگونه قیاس راست آید و بعد ان می فرماید

الحديث الاول في الكشف

ص: ۲۱۴



رواه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يا علی اول من يدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسين و ازواجنا عن ايماننا و شمائلنا و ذرياتنا خلف ازواجنا و بعد ان می فرماید اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد رسول صَلَّى الله عليه و سلم با ايمان اید خلف زوجات در بهشت رود جواب مقلد را تاویل حرامست لانه اقصر من القاصره و اگر چه مجتهدین تاویل کنند روا نباشد زیرا که اگر این قدر روا داریم در قول رسول صَلَّى الله عليه و سلم تردد باشد و بشارت برخیزد زیرا که در بشارت احتمال میبَراست و ازین تاویل این آیه ان ابا بکر فی الجنة ان جاء بالایمان و هذا باطل و حکم آنست که در حال نزع ايمان ازیشان زائل نشود کذا حاصل التمهید و عبارت دستور القضاء لا يجوز زوال الايمان عن الانبياء و العشره المبشره و اولاد الرسول و ازواجه صَلَّى الله عليه و سلم و اهل البدر و الحدییه و امثالهم و بعد آن می فرماید الحدیث الرابع

فی المشارق انّ الله لا یجمع بینی و بین عدوی فی محل واحد عبارت حدیث در باب کدبانوی قیامتست و اشارت در حق جمیع فرزندان رسول صَلَّى الله عليه و سلم ایشان با کافران در دوزخ نیایند و چون جای کافران در دوزخست ایشان در دوزخ نباشند چه گمان تراست ابو طیب حجاج از آشامیدن خون رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم که مضر بود بر عوام خوردن ان حرام از دوزخ سبب مخلصی او باشد کسی که از خون جگر و نور دو چشم و مخ دو ساق محمد صَلَّى الله عليه و سلم باشد کی مستوجب دوزخ شود

و من گمان چنین برم که اگر قطره خون مصطفی صلی الله علیه و سلم در دوزخ اندازند همه آتش دوزخ بوستان شود انتهى ما اردنا نقله و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و از آنجمله آنست آنچه ملک العلماء در رساله مناقب السادات می گوید الحدیث الاوّل

فی الکشاف الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمنا الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مستکمل الايمان الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات شهيدا الا و من مات علی حبّ آل محمّد یزف الی الجنّه كما یزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنّه و الجماعه الا و من مات علی حبّ آل محمّد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمه انتهى و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و از آنجمله است آنچه ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در رساله مناقب السادات می فرماید که اگر کسی جمیع امور شرائع نبی را بتن معمول دارد و باهانت علوی را علویک و یا موی مصطفی صلی الله علیه و سلم را مویک گوید کافر گردد و نعوذ بالله انتهى و نیز نقلا عن مصابیح الدین می گوید اگر کسی علوی را باهانت علویک گوید کافر شود و بعضی گویند اگر علویک بتعظیم گوید کافر نشود لان التصغیر للتعظیم ابو القاسم گوید اگر در حالت غضب گوید کافر شود و در رساله مولانا ضیاء الدین برقی می گوید علما فتوی داده اند که اهانت و ایذای آل رسول صلی الله علیه و سلم کفرست و کافری پس چون در علویک کفر بود لا سیما در قتل و انضاح بر اولی کفر باشد انتهى و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی رحمه الله در رساله مناقب السادات در باب دهم که برای لعن ملعون معهود و معقود نموده است می فرماید عدالت

و دیانت حماد بن علقمه و سید جلال الحق و الدین بخاری و مولانا سعد الدین معلومست که در ورع و تقوی پیران عصر بودند چون ایشان برو لعنت کرده اند فتوی بر رخصت لعن وی اولی باشد انتهى و چون اسامی مجوزین لعنت او از علمای کبار اهل سنت بسیار لهذا روما للاختصار بمقتضای خیر الکلام ما قلّ و دلّ بر جمله مجملی اختتام کلام می نماید و می گوید که ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در رساله مناقب السادات می فرماید که تصفح کتب کردیم در منع لعن روایتی که بتصریح از امامان مذاهب اربعه و تلامیذ ایشان باشد نیافتیم و در جواز لعن وی از سلف کبار اقوال رسیده انتهى و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته حال معادات اکثر ائمه اهل سنت و جماعت با مطرد و معهود آنفا معلوم شده و اگر سامع را ذوق سماع کلمات دیگر از بعض علمای کبار اهل سنت که ذکرشان آنفا گذشته و غیرشان باشد بشنود که ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در رساله بدیع البیان ذکر نام ملعون معلوم را مثل ذکر نام مسیلمه کذاب از مکروهات طبع سامعین گفته حیث قال و تعمیمها ای تعمیم الکراهه فی السمع یتناول کل ما یکرهه البشر مثل اسم البغیض و المستفحش و المستقدر و إن التزم ذلك فی الاخیرین من حیث ان صریحهما لم یتعمل فلا یکاد یمکن جدّا ان یتزم فی النوع الاول حیث جاء ذکر البغیض کمسیلمه و یزید فی کلام البلغاء انتهى و فی حاشیته المتعلقه بقوله اسم البغیض فانّ طبع البشر یتنفر عن سماع اسم البغیض کمسیلمه و یزید و ینو عنه انتهى و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر

دولت آبادی در رساله مناقب السادات می گوید سؤال چون قتل مؤمن نزد اهل سنت و جماعت فسقست و قتل حسین علیه السلام چگونه کفر بود جواب از آنکه ایذا و اهانت حسنین بمصطفی صلی الله علیه و سلم سرایت می کند كما بیننا من قبل غیر مره و ایذا و اهانت مصطفی صلی الله علیه و سلم بالاتفاق کفرست و این چنانچه نصّاً و ذهنّاً و حسّاً و عقلاً ثابت کردیم انتهى پس اتجاه طعن باین قول نامحمود و مذهب مردود بر جمهور اهل سنت و جماعت هوش ربای اهل خیرت باشد و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته سوم آنکه مذهب غزالی در باب کبیره بودن قتل امام شهید نزد علمای کبار اهل سنت بمرتبه بی اعتبارست که آن را بطریق شبهه ذکر کرده دفع می نمایند چنانچه آنفا از تکمیل الایمان شیخ محقق عبد الحق در رساله مناقب السادات از مؤلفات ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی نقل آن گذشته و مذهب غزالی در باب ترحم علی من لا یرحمه الله بغایت شاذ و متروک و مدسوس علیه است و طعن بر فرقه باقوالی که در ان فرقه بی اعتبار و بغایت شاذ و متروک و مدسوس علیها باشد مطعون فیهم را اغوا نمودنست بر اینکه آنها بر طاعن بمثل ذات او پیش آیند و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته قوله و الاعتذار باجماع اهل الکوفه علی مسلم غیر مسلم علی حسب مقرراتهم الخ اقول لا یحتاج الی التشبث بمثل هذا الاعتذار لأنّ علماءنا الکبار صرّحوا بکون سیدنا الحسین اماما و الخروج علیه حراما و ایضا صرّحوا بکون الملعون المعلوم خارجا علی ذلك الإمام متغلباً علی جنابه العلی المقام كما قال الفاضل الکامل المرضی الصفات

شهاب الدين عمر في رساله مناقب السادات ناقلا عن التشريح ان يزيد كان باغيا متغلبا خروجيا و الخروج على الامام حرام في الاديان كلها و يزيد اللعين خرج على الحسين بلا تاويل و قتله بالحرب انتهى و ايضا ذكر بعيد هذا ناقلا عن التشريح اول باغ في الدنيا معاويه و هو باغ مأول فلما قتل علي بن ابي طالب كانت الخلافة للحسن بن علي ثم للحسين رضى الله عنهم و بغى في عهد الحسين يزيد بن معاويه بغيا فتسلسل البغاه المتغلبه انتهى ما اردنا نقله و قال الشيخ المحقق عبد الحق الدهلوى قدس سره في رساله تكميل الايمان بعد نقل قول من تفوه بامامه الملعون في رده ما حاصله هذا نعوذ بالله من القول و الاعتقاد بكونه اماما مع وجود سيدنا الحسين في البين الى آخر ما نقله آنفا و ايضا قال صاحب الصواعق في خاتمه كتاب او اخر ذكر الملعون المنافق و مات سنه اربع و ستين لكن عن ولد صالح شاب الى ان قال و من صلاحه الظاهر انه لما ولي العهد صعد المنبر و قال ان هذه الخلافة جبل الله و ان جدى نازع الامر اهله و من هو احق به منه علي بن ابي طالب ركب لكم ما تعلمون حتى اتته منيته فصار في قبره رهينا بذنوبه ثم قلد الى الامر فكان هو غير اهل له و نازع ابن بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم فقصف عمره و ابتر عقبه و صار في قبره رهينا بذنوبه انتهى و لما صرح علماؤنا الكبار بكون سيدنا الحسين

اماما و كون الخروج عليه حراما و صرحوا بالتعود عن اعتقاد امامه الملعون المنهمك في الشناعه و الشين مع وجود سيدنا الحسين و جعلوا تشنيع ابنه الصالح النبيه رحم الله عليه دون ابيه على الملعون المعلوم بانه نازع ابن بنت رسول الله و كونه ابر قصير العمر رهينا بذنوبه لاجل هذه المنازعه و امثالها من جمله صلاحه الظاهر فحينئذ اى حاجه لنا الى تجشم الاعتذار و نیز فاضل رشيد در عزه الراشدين گفته بلکه اكثرى از علمای اهل سنت قائل بکفر و لعن ان بدبخت اند چنانکه کتب متداوله ایشان بر ان دلالت دارد قال العلامة سعد المله و الدين التفتازاني قدس سره في شرح العقائد الحنفية في حق يزيد فانه كفر حين امر بقتل الحسين و ايضا گفته و نحن لا نتوقف في شانه بل في ايمانه لعنه الله عليه و على سائر اعوانه و ابن جوزى که از اکابر علمای حديث درين باب رساله تاليف کرده و نام او ردّ على المتعصب العنيد من منع ذمّ يزيد نهاده و ملك العلماء شهاب الدين بن عمر دولت آبادى در رساله مناقب السادات برای اثبات لعن ان شقى بابى عليه ترتيب داده و از امام احمد بن حنبل مشهورست که مى فرمود قلت لابي ان قوما نسبونا الى تولى يزيد فقال يا بنى هل يتولى يزيد احد يؤمن بالله و رسوله و لا يلعن من لعنه الله الى آخره و همچنين اقوال اكثر علمای کرام و عرفای عالی مقام ناطق بر کفر و لعن آن بدبخت اند ليکن چونکه اين مقام محل بيان آن نيست لهذا بر اندكى از بسيار و يکى از هزار اکتفا نموده شد و نیز در عزه الراشدين گفته

و ملك العلماء در رساله مناقب السادات از تشریح نقل فرموده اول باغ في الدنيا معاويه و هو باغ ماول فلما قتل على كانت الخلفه للحسن بن على و بغى في عهد الحسين يزيد بن معاويه بغيا تغليبا فتسلسل البغاه المتغلبه و فاضل معاصر در ازاله الغين در ذكر لاعنين يزيد گفته و از آنجمله است ملك العلماء شهاب الدين عمر دولت آبادى و نیز در ازاله الغين گفته و ملك العلماء شهاب الدين عمر در رساله مناقب السادات فرموده كه اگر كسى علوى را بتحقيق علويك گوید كافر گردد چنانچه مصنف عزه الراشدين هم نقل نموده

### وجه چهل و يكم: ابن حجر عسقلانى

وجه چهل و يكم آنكه اين حديث شريف را احمد بن على بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانى روايت نموده چنانچه در كتاب تسديد القوس فى مختصر مسند الفردوس كه در كشف الظنون ذكر آن بعد مسند الفردوس باين نهج نموده و اختصره اى مسند الفردوس الشيخ شهاب الدين احمد بن على بن حجر العسقلانى و سماه تسديد القوس فى مختصر مسند الفردوس و نسخه عتيقه آن در كتبخانه بعض فضلاى حيدرآباد موجودست در حرف الخاء فرموده

حديث خلقت انا و على من نور واحد الحديث سلمان رضى الله عنه و نیز در تسديد القوس در حرف الكاف گفته

حديث كنت انا و على نورا بين يدي الله الحديث سلمان الفارسى رضى الله عنه فانظر رحمك الله و صانك عن اقتحام الخطر الى هذا العلامة الجليل الخطر و الجهبذ العظيم القدر المحدق للبصر المصوب للنظر اميرهم و قدوتهم ابن حجر كيف القم الحجر فى فم من جحد و الكر

واقحم المتعصب الذي عيس و بسر في قحمت السقر حيث ذكر الحديث الشريف من طريقين عن خير البشر صَلَّى الله عليه و آله ما سطح صبح و طلع قمر

### وجه جهل و دوم: احمد بن محمد حافي حسيني

وجه جهل و دوم آنكه احمد بن محمد الحافي الحسيني الشافعي حديث نور را روايت نموده چنانچه در تبر المذاب في بيان ترتيب الاصحاب گفته و

روى اى احمد ايضا فى الكتابين المذكورين يعنى المسند و المناقب ان النبى صَلَّى الله عليه و سلم قال كنت انا و على نورا بين يدي الله عز و جل قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلك فيه و جعل ذلك جزئين فجزء انا و جزء على و زاد صاحب كتاب الفردوس ثم انتقلنا حتى صرنا فى عبد المطلب و كان لى النبوه و لعلى الوصيه فهذا الحافي صاحب التبر المذاب قد احفى فى اثبات الحق و اظهار الصواب و اقحم كل جاحد مرتاب و سكت بكت كل معمس خابط لا يخاف يوم الحساب حيث روى الحديث الشريف عن احمد ذلك الامام الكبير و اثبت انه رواه فى المناقب و المسند الشهير و قد دريت فى مجلد حديث الولاية من جلائل المناقب و نفائس المحامد لهذا المسند الخطير على لسان الائمه النجارير ما يغنى الناقد البصير و لا- ينبئك مثل خبير فلا يدفع الحق الغير الخافى بعد تصريح الحافي الجافى و لا يكدر هذا المشرع الصافى الا اللجوج العنود المنافى فلينسف اولياء الجاحدين على روسهم تراب المهامه و الفيافى فقد ذرت تلميعاتهم السوافى و ضاقت عليهم الارض بما رحبت و اعينهم مسجعات القوافى

### وجه جهل و سوم: ابراهيم بن عبد الله صابى

وجه جهل و سوم آنكه

ص: ٢٢٢



ابراهيم بن عبد الله الوصابي اليميني الشافعي اين حديث شريف را روايت نموده و بابي خاص براي ان و امثالش معقود فرموده چنانچه در كتاب الاكتفاء في فضل الاربعه الخلفاء گفته الباب الخامس فيما جاء من قول النبي صلى الله عليه و سلم في علي انه كنفه و انه كراسه من بدنه و انهما كانا نورين بين يدي الله تعالى قبل خلق آدم باربعه عشر الف عام

وقوله لا يودى عنى الا انا او على

عن سلمان الفارسي ره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول كنت انا و علي نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا و جزء على بن ابي طالب اخرجاه الامام احمد في المناقب و نيز گفته و

عنه رضى الله عنه اى عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم خلقت انا و على من نور واحد فسبح الله على متن العرش من قبل ان يخلق ابونا آدم بالفى الف عام فلما خلق آدم عليه السلام صرنا فى صلبه ثم نقلنا من كرام الاصلاب الى مطهرات الارحام حتى صرنا فى صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفين فصيرنى فى صلب عبد الله و صار على فى صلب ابي طالب فاخترنى بالنبوه و اختار عليا بالشجاعه و العلم و الفصاحه و اشتق لنا اسما من اسمائه فالله محمود و انا محمد و الله الاعلى و هذا على اخرجاه ابن سبعون الاندلسى فى كتابه الشفاء فهذا الوصابي الجليل الشرف و الحسب قد ابتلى المنكرين و الصادقين عن الحق

ص: ٢٢٣

بانكر الوصب و اقحمهم فى ضنك الشجب و العطب و ساق إليهم الهم المنهك و مكمد النصب حيث روى الحديث الشريف من طريقين و عقد له و لا- مثاله بابا متين السيب فالعجب كل العجب ممن عاند و جحدوا حل عليه الغضب و ركب للعدوان اخشن قتب

### وجه چهل و چهارم: جمال الدين محدث

وجه چهل و چهارم آنکه جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازى النيسابورى المعروف بجمال الدين المحدث که از مشايخ اجازة مخاطب عالی تبارست اين حديث شريف را روايت فرموده چنانچه در اربعين خود که در فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام تاليف نموده مى گويد الحديث الاول

عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و على نورا بين يدي الله عز و جل من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور فى صلبه و لم يزل الله ينقله من صلب الى صلب حتى اقره فى صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسما فى صلب عبد الله و قسما فى صلب أبى طالب فعلى منى و انا منه فمن احبه فحبنى احبه و من ابغضه فببغضى ابغضه و هذا الحديث هو المشار إليه فى البيت المتقدم ذكره فى ديباجه الكتاب اعنى قوله هما ظهرا شخصين و النور واحد بنص حديث النفس و النور فاعلمن و سابق ازين در خطبه اربعين گفته اخو احمد المختار صفوه هاشم ابو السادة الغر الميامين موتمن وصى امام المرسلين محمد على امير المؤمنين ابو الحسن هما ظهرا شخصين و النور واحد بنص حديث النفس و النور فاعلمن فهذا جمال الدين المحدث الكبير الذى هو من مشايخ اجازة المخاطب النحرير

قد هدم دار الكذب و التزوير و زعزع اركان التسويل و التغرير حيث روى هذا الحديث الشريف الشهير و اثبت به و امثاله فضل وصى البشير النذير عليهما و الهما آلاف سلام الملك القدير و مخفى نماند كه از خطبه اربعين جمال الدين محدث كمال عظمت و جلالت احاديث آن ظاهر مى شود و نیز از آن بتصريح تمام واضحست كه محدث مذکور اين احاديث اربعين را از كتب معتبره و اسفار معتمده جمع نموده چنانچه مى فرمايد الحمد لله شكرا لا شريك له البرّ بالعبد الباقي بلا امد نحمده على ما اسغ علينا من نعمته الباطنه و الظاهره و نشكره على ما اولانا و هدانا الى محبّه محمد ن المصطفى و اله و عترته الطيّبه الطاهره و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهاده توصلنا الى دار السلام و جنات النعيم و نشهد ان محمدا عبده و رسوله الذى ارشدنا الى سواء السبيل و الصراط المستقيم صلى الله عليه و آله و عترته الائمه الهادين المهديين صلاه تامه شامله و تحيه عامه كامله دائمه الى يوم الدين و بعد فيقول العبد الفقير الى الله الغنى عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدين المحدّث الحسينى احسن الله احواله و حقق بجوده العميم آماله هذه اربعون حديثا فى مناقب امير المؤمنين و امام المتقين و يعسوب المسلمين و راس الاولياء و الصّديقين و مبين مناهج الحقّ و اليقين كاسر الانصاب و هازم الاحزاب المتصدّق فى المحراب فارس ميدان

الطعان و الضراب المخصوص بكرامه الاخوه و الانتخاب المنصوص عليه بانه لدار الحكمة و مدينه العلم باب و فضله و اصطفائه نزل الوحي و نطق الكتاب المكنى بابي الريحانتين و ابي تراب هو النبأ العظيم و فلك نوح و باب الله و انقطع الخطاب المشرف بمزيه

من كنت مولاه فعلي مولاه المدعو بدعوه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فكم كشف عن نبي الله صلى الله عليه و سلم من شدة و بوسى حتى خصه

بقوله انت منى بمنزله هارون من موسى و كم فرج عنه من غمه و كربى حتى انزل الله فيه قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى ثم زاده شرفاً و رفعه و فر حظّه من اقسام العلى توفيراً و انما انزل الله فيه و فى ابنه إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً مظهر جسيمات المكارم و مظهر عميمات المنن الذى حبه و حب اولاده العظام و احفاده الكرام من اوفى العدد و اوقى الجنن اخو احمد المختار صفوه هاشم ابو الساده الغر الميامين موتمن وصى امام المرسلين محمد على امير المؤمنين ابو الحسن هما ظهر الشخصين و النور واحد بنص حديث النفس و النور فاعلمن هو الوزر المامون فى كل خطه و ان لا تنجينا ولايته فمن عليهم صلاه الله ما لاح كوكب و ما هب ممرض النسيم على فنن و ان كانت مناقبه كثيره و فضائله جمه غزيره بحيث لا تعد و لا تحصى و لا تحد و لا تستقصى كما

ورد

ص: ٢٢٤

عن ابن عيّاس مرفوعا لو ان الرّياض اقلام و البحر مداد و الجنّ حَسِيب و الانس كتاب ما احصوا فضائل على بن أبي طالب و روى ان رجلا قال لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب على بن أبي طالب انى لاحسبها ثلثه آلاف قال او لا تقول انها الى ثلثين الف اقرب لكنى اقتصرت منها على اربعين حديثا روما للاختصار و مراعاها لما اشتهر من سيّد الايبرار و سند الاخير محمد المصطفى الرسول المختار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم ما ترادف الليل و النهار و تعاقب العشى و الابكار أنّه

قال من حفظ على امتى اربعين حديثا من امر دينها بعثه الله تعالى فقيها عالما

و فى روايه بعثه الله تعالى يوم القيمه فى زمرة الفقهاء و العلماء

و فى روايه كتب فى زمرة العلماء و حشر فى زمرة الشهداء

و فى روايه و كنت له يوم القيامة شافعا و شهيدا

و فى روايه قيل له ادخل من أى ابواب الجنّه شئت جمعتهما من الكتب المعتمره على طريقه اهل البيت عليهم السلام بالاشارة العاليه الصادره من مصدر المكارم و المعالى و مرجع الافاضل و الاعالى و موئل السادات و الموالى جمعت لمن فى العلم و الفضل قد نشا و ذلك فضل الله يؤتية من يشاء اعنى حضره من خصّه الله تعالى بالتايبات القدسيّه و الكمالات الانسيّه و هو السيّد السند سيد السادات و النقباء فى زمانه بين اهل الهمم ملجأ الفضلاء و العلماء فى عصر و اوانه فى العرب و العجم كقيل

مصالح

ص: ٢٢٧

الامم متبع الجود و السخاوه و الكرم معدن الحلم و العلم و الحكم و منبع مكارم الاخلاق و محاسن الشيم مرتضى ممالك الاسلام و مقتدى طوائف الامم خلاصه نتائج الليالى و الايام سلاله اعظم السادات و النقباء الكرام نقاوه اما جد العرفاء الاتقياء و الاقوام العظام مستخدم الامراء و الحكام مستتبع الفضلاء و العلماء الاعلام مقرب الحضرة السلطانيه الشاهيه مهبط الالطاف و مورد الاعطاف و العنايات الالهيه له فى الاقاليم المناقب طره و خصله انوار الذكاء سوى السها و حسن فعال من كمال سياده و برهان هذا واضح لاولى النهى الذى وجوده الشريف نعمه عظيمه من الله علينا وجوده المنيف نور مبين فينا و ارشاد اجداده الكرام عن سائر ارباب الارشاد يكفينا المخصوص بالطاف مالك الملوك يوم التلاقى الامير الكبير ظهير المله و الدوله و الدنيا عضد الدين شاه عبد الباقي حديتى لاهل الفضل عقد مرصع و لكنما المخدم واسطه العقد ابقاه الله تعالى بين المسلمين دهرا طويلا و اسغ عليه نعمه ظاهره و باطنه دقيقا و جليلا و روح ارواح اسلافه الماضين و ادام بالشرف و الاقبال اعمار الباقيين و خلد ظلالة على مفارق المسلمين و ابد كماله الى يوم الدين و هذا دعاء لا يرد لانه صلاح لاصناف البريه شامل ع و يرحم الله عبدا قال آمينا

### چهل و پنجم: روايت جفرى

وجه چهل و پنجم آنکه شيخ بن على بن محمد الجفرى اين حديث شريف را حتما و جزما ثابت کرده

و بالقطع و یقین آن را بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نسبت نموده چنانچه در کنز البراهین الکسیه و الاسرار الوهیه الغیبیه لسادات مشایخ الطریقه العلویه الحسینیه الشعیبیه گفته و

قال صلی الله علیه و سلم كنت انا و علیّ نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم قسم ذلك النور جزئین فجاء انا و جزء علیّ انتهى نقلاً عن نسخه مطبوعه رأيتها فی مکة المعظمه فهذا الجفری رمی من جفیر التحقیق و التنقید سهما صائباً یصمى کل جاحد عنید حیث اثبت الحدیث الشریف المفید و اسمع المنکر قوله تعالی وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُ مِنْهُ تَحِيدُ فالحمد لله الموفق المسدد الحمید الفعّال لما یرید حیث وضح الحق السدید بافاده هذا العلامه المجید و التحریر المجید

### **وجه چهل و ششم: روایت محمد واعظ هروی حدیث نور را بطرق متعدده**

وجه چهل و ششم آنکه شیخ محمّد الواعظ الهروی این حدیث شریف را بطرق متعدده روایت نموده و جد و جهد و کدّ و وکد تمام در اثبات آن فرموده چنانچه در ریاض الفضائل فصلی خاص برای این حدیث شریف معقود ساخته و گفته الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه و سلم و کونه کرم الله وجهه من نور واحد و کونه خلیفه عن النبی صلی الله علیه و سلم

قال انّ الله عزّ و جلّ انزل قطعه من نور فاسکنها فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین فجعل جزء فی صلب عبد الله و جزء فی صلب ابي طالب فاخرجنی نبیا و اخرج علیّاً وصیّاً رواه ابو الحسن

المغازلي الشافعي في المناقب و عن سلمان قال سمعت حبيبي محمدا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول كنت انا و عليّ نورا بين يدي الله عزّ و جل يسبح الله ذلك النور و يقده قبل ان يخلق الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوه و في علي الخلفه قد رواه ابو الحسن المغازلي من صحاح الاخبار اقول ففي النبوه أي ختم النبوه و قوله و في عليّ الخلفه أي ختم الخلفه كما كان صلى الله عليه و سلم خاتم النبوه كذلك كرم الله وجهه خاتم الخلفه و

عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول كنت انا و عليّ نورا بين يدي الله عزّ و جلّ قبل ان يخلق الله آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين جزء انا و جزء علي بن أبي طالب اخرجه الامام احمد في المناقب من الاكتفاء و لنعم ما قال زبده العرفاء الابرار الشيخ فريد الدين العطار في كتابه الهينامه پيمبر گفته است أي نور ديدنه ز يك نوريم هر دو آفريده علي چون با نبی آمد ز يك نور یکی باشند هر دو از دوئی دور

و عن المرتضى كرم الله وجهه قال صلى الله عليه و سلم خلقت انا و علي من نور واحد فسيح الله تعالى علي متن العرش قبل ان يخلق الله ابونا آدم بالف عام فلما خلق آدم صرنا في صلبه ثم نقلنا من كرام الاصلاب الى مطهرات الارحام حتى صرنا في صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفين فصيرني في صلب عبد الله و صار علي في صلب أبي طالب فاخترنا في



بالنبوة و اختار عليًا بالشجاعه و العلم و الفصاحه و اشتق لنا اسما من اسمائه فالله محمود و انا محمد و الله الاعلى و هذا على

اخرجه ابن سبع الاندلسى فى كتابه الشفاء من الاكتفاء قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا على خلق الله نورا فجزاه فخلق العرش من جزء و الكواكب من جزء و صدره المنتهى من جزء و امسك جزء من تحت بطنان العرش حتى خلق آدم عليه السلام فاودعه الله جبهته و كان ينتقل ذلك من اب الى اب الى عبد المطلب ثم صار نصفين فنقل جزء الى عبد الله و نصفه الى أبى طالب فخلقت من جزء و انت من جزء فالانوار كلها من نورى و نورك من الفوائد الجلالى للسيد جلال الدين البخارى فهذا الهروى الواعظ الصالح ابطل هرير كل نابح و اظهر شناعه هراء كل متعصب قادح و فت فى عضد كل غمر جارح حيث اثبت هذا الحديث الشريف من طرق متعدده واضحه المنار و نص على ان المغازلى رواه من صحاح الاخبار و استحسنت غايه الاستحسان اشعار العطار المثبت حتما لهذا الحديث الشريف عن النبى المعتم المختار صلى الله عليه و آله الاطهار فلم يبق بعد ذلك مجال و مساغ لانكار اهل الفريه و الخسار فاعتبروا يا اولى الابصار و افضوا العجب من المخاطب الجليل الفخار المستهتر غايه الاستهتار بالإلطاق و الإطفاء لانوار الاطياب الاخيار صلوات الله و سلامه عليهم ما تتابع الليل و النهار

ص: ٢٣١

## وجه چهل و هفتم: احمد بن ابراهیم و سید محمد بن ماه عالم

وجه چهل و هفتم آنکه احمد بن ابراهیم این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب جواهر النفائس علی ما نقل عنه گفته

روی سلمان قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعه آلاف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه و لم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی عادت النبوه و فی علی الخلافه فهذا احمد بن ابراهیم العالم السائس قد روی هذا الحدیث الشریف و عدّه من جواهر النفائس فاطهر قرفه کل مماطل مختل خائس و خرم اسّ فظائع الهواجس و ردع شنائع الوسوس

## وجه چهل و هشتم: روایت محمد بن ماه عالم حدیث نور را با تصریح باعتبار آن

وجه چهل هشتم آنکه سید محمد بن سید جلال ماه عالم این حدیث شریف را در تذکره الابرار حتما و جزما ثابت نموده و تصریح صریح بودن این حدیث از اخبار معتبره معتمده و آثار شهیره مستنده فرموده چنانچه در حال جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده ماثرش مظهر اسرار سبحانی و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ربّانی بود و علوّ مراتب و سموّ مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست و شرف ذات محامد صفاتش در دفاتر آسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل وی از انحصار افزون و تعهّد بیان کمالات وی از احاطه امکان بیرونست رفعت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلعم

انا و علیّ من نور واحد معلومست و عظمت حسبش از کلمه شریفه

انت اخی فی الدنیا و الآخره مفهوم و وفور دانش او از حدیث صحیح

انا مدینه العلم و علی بابها ظاهر و شمول وجودی و

از کلام معجز نظام الدین یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً با هر آثار شجاعت او از فحوای

لافتی الآ علی لا سیف الآ ذو الفقار معین و اخبار فضیلتش از مضمون

لمبارزه علی بن ابی طالب یوم الخندق افضل من اعمال امتی روشن فهدا ابن قمر العالم قد اثبت حتما و جزما هذا الحديث الصحيح و جعل تلمیعات المسؤلین المنکرین جالبا للتعبیر و التانیب و التقییح فصیر کلاً جاحدا مبهورا مبهوتا و ترک کل متعصب مدحورا مقهورا و اضاف بذکر هذا الحديث من الفضائل المشرقه المنار الی النور نورا و افاد قلوب المؤمنین الموقنین فرحا و سرورا و وجدا و حبورا و قصب ظهور الذین کانوا قوما بورا

### وجه چهل و نهم: روایت صدر عالم حدیث نور را و احتجاج بان

وجه چهل و نهم آنکه محمد صدر عالم این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته شاخرج ابن اسبوع الاندلسی فی کتاب الشفاء عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد فسبح الله علی متن العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب ابی طالب و اختارنی بالنبوه و اختار علیا بالشجاعه و العلم و الفصاحه و اشتق لنا اسما من اسمائه فالله محمود و انا محمّد و الله الاعلی و هذا علی و نیز محمد صدر عالم در معارج العلی

بعد تحقیق انیق در باب و حدیث وصایت و اخوت و دیگر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و نقل کلام ابن عربی که در ما بعد انشاء الله مذکور می شود گفته و یؤید ما قلنا ما

اخرجه الامام احمد فی المناقب عن سلمان الفارسی قال سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول كنت انا و على نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین فجزء انا و جزء علی بن أبی طالب و یؤیده ایضا

قوله صَلَّى الله عليه و سلم یا علی كنت مع الانبیاء سراً و مع جهرا فهذا صدر العالم الحازم و القرم الشهیر الحائز لمحاسن المکارم لم یأخذه فی الصیدع بالحق لومه عاذل لائم و لم یكثر و لم یحتفل باحد فی توهین کل متعنت عارم فاثبت حدیث النور بابلغ الوضوح و الظهور و كسر ظهور ارباب البهت و الزور و اخزی كل متعصب مغرور و جعل تزویقات المتهورین باسرهم كهباء منشور

### **وجه پنجاهم: اثبات غلام علی آزاد بلگرامی حدیث نور را و احتجاج بآن**

وجه پنجاهم آنکه غلام علی آزاد بلگرامی حدیث نور را در مقام احتجاج و استدلال وارد کرده چنانچه در شجره طیبه که اول آن این ست الحمد لله الّذی خلق الانسان فی احسن تقویم و رفع شأنه بالاصطفاء و التکریم اودع فیہ نعوتا و فضائل و جعله شعوبا و قبائل و الصّیلموه و السّیلام علی حبیبه الذی فضّله علی الانبیاء و المرسلین و فضل سببه و نسبه فی الدنیا حتی لا ینقطع الی یوم الدّین و علی آله الذین هم مفاتیح الرحمه و معادن الحکمه

اما بعد معروض رای خورشید ضیای ماهران نسب اهل بیت رسالت و ناقدان جواهر زواهر معدن ولایت نموده می آید که نسل آدم علیه السلام و ذرّیت اشرف الانام شجره ایست از تخم لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ دمیده و در بساتین جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ بِالْيَدِ و منطوق لازم الوثوق

تعلّموا انسابکم لتصلوا ارحامکم برهانست جلی و حجتیست قوی بر محافظت این شجره بلند و مراقبت این دوحه برومند علی الخصوص شجره مبارکه ریاض نبوی و فروع متراکمه حدائق مرتضوی که اگر تخمی از ان شجره بدست برد حوادث آواره وادی غربت شود و در ان سرزمین نشو و نمای بهمرساند از دیده ناظور مستور نماند و اگر شاخی بیگانه به پیوند آن شجره خود را وانماید دست باغبان بصیرت نشان به نیروی تیشه تمیز از هم جدا گرداند بناء علی هذا محرر این نامه نامی سید غلام علی بن سید محمد نوح حسینی واسطی بلگرامی خواست که نسب سادات کرام خطّه بلگرام صانها الله عن طوارق الایام بر صفحه بیان جلوه گر سازد و معلوماتی که از کتب معتبره انساب حاصل گشته بتحریر ان پردازد مخفی نماند که در ازمنه ماضیه فاضل ارجمند سید حسن دانشمند خلف الصدق سید عبد القادر و برادرزاده حقیقی سید عبد الثّبی انساب سادات واسطی بلگرامی را بقلم آورده و ایضا علامه نحیر فهّامه خبیر جدی و استادی میر عبد الجلیل بن سید احمد بندی درین باب نگارش نموده و این حقیر احوال اسلاف را از آنها فرا گرفته و احوال اخلاف را که قریب العهد ما بودند خود به تنقیح رسانید

رساله

ص: ۲۳۵

موجزی مفید بر روی کار آورده شجره طیبه نام نهاد و الله ولی التوفیق و بیده ازمه التحقيق می فرماید

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انَّ الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بنى كنانه و اصطفى من بنى كنانه قريشا و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم صححه الترمذى ترجمه گفت رسول عليه السلام بتحقيق كه حق سبحانه برگزیده است از فرزندان ابراهيم خليل اسماعيل را و برگزیده از فرزندان اسماعيل ذبيح بنى كنانه را و برگزیده از بنى كنانه قريش را و برگزید از قريش بنى هاشم را و برگزید مرا از بنى هاشم صحيح گفته است اين حديث را ترمذى و

عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم خلقت انا و على من نور واحد فسبح الله على متن العرش من قبل ان يخلق ابونا آدم بالفى الف عام فلما خلق آدم صرنا فى صلبه ثم نقلنا من كرام الاصلاب الى مطهرات الارحام حتى صرنا فى صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفين فصيرنى فى صلب عبد الله و صار على فى صلب أبى طالب و اختارنى بالنبوه و اختار علينا بالشجاعه و العلم و الفصاحه و اشتق لنا اسما من اسمائه فالله محمود و انا محمّد و الله الاعلى و هذا على اخرج ابن اسبوع الاندلسى فى كتاب الشفاء ترجمه مرویست از امير المؤمنين على رضى الله عنه گفت پیغمبر خدا صَلَّى الله عليه و سلم كه پیدا شدم من و على از يك نور پس تسبیح گفت آن نور خدا را بزیر عرش پیش از آنكه پیدا شود

ص: ۲۳۶

پدر ما آدم بدو هزار سال پس هر گاه پیدا شد آدم شدم من در پشت او پس از ان انتقال کرده می شدم از پشت بزرگان بسوی پاک رحمتها تا آنکه شدم در صلب عبدالمطلب پس قسمت شدیم دو پاره پس گردانید حق تعالی مرا در پشت عبد الله و گردانید علی را در پشت اُبی طالب و برگزید مرا به نبوت و برگزید علی را بشجاعت و علم و فصاحت و برآورد از برای ما نامی از نامهای خود پس خدا محمودست و من محمدم و خدا اعلاست و این علیست اخراج کرد این حدیث را ابن اسبوع اندلسی در کتاب خود که شفا نام دارد فهذا سبحان الهند المتخلص بأزاد الحائر من الشرف للطارف و التلاد و الموری من الفضل و العلم کل زناد و السائر جلاله خطره و نباله قدره فی شاسعه البلاد و البالغ اقصى المراتب من الاعتبار و الاعتماد قد بالغ فی التحقيق و الانتقاد حیث روی الحدیث الشریف و ذکره فی مقام الاحتجاج و الاستناد و آورده فی معرض الاستدلال و الاستشهاد فبطل بحمد الله ساطح المهاد و مصلح العباد هواجس المبطلین الانکاس الاوغاد و ظهرانهم ذهبوا عریضا فی التحامل و التعصب و العناد و ارتبکوا فی اسمج البهت و افطع اللداد و فارقوا لقم السداد و رفضوا منهج الرشاد وَ مَنْ يُضِلِّلِ اللَّهَ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَ فضائل زاهره و مناقب باهره غلام علی آزاد مستغنی از اظهار و بیانست مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السید غلام علی آزاد بن السید نوح الحسینی نسبا الواسطی حسبا البلکرامی مولد او

منشأ و الحنفى مذهبها الجشتى طريقه الملقب بحسان الهند ذكر لنفسه الشريفه ترجمه حافظه بالعريه و الفارسىه فى غالب كتبه و هذا خلاصتها ولد فى الخامس و العشرين من صفر يوم الاحد سنه ١١١٦ بمحروسه بلگرام و اتمّ تحصيل الكتب الدرسيه من البدايه الى النهايه على السيد طفيل محمّد و اخذ اللغه و السير و سند الحديث المسلسل بالاوليه و حديث الاسودين و إجازة اكثر كتب الحديث و الشعر العربى و الفارسى عن جده القريب من جهة الامّ السيد عبد الجليل البلكرامى و العروض و القوافى عن خاله السيد محمّد و بايع السيد لطف الله البلكرامى المتوفى سنه ١١٤٣ و رحل الى البيت العتيق و لذلك قصّه عريضه طويله ذكرها فى سبحة المرجان و تسليه الفواد و غيرهما بعبارة احلى من العسل المصفى و مرّ فى هذه الرحله على بلده بهوپال المحميّه و قرأ بالمدينه المنوره صحيح البخارى على الشيخ محمّد حياه السندى و اخذ عنه إجازة الصحاح الستّه و سائر مقرواته و صحب الشيخ عبد الوهاب الطنطاوى المصرى المتوفى سنه ١١٥٧ و اخذ عنه فوائد جمّه و عرض عليه تخلّصه آزاد فقال انت من عتقاء الله تعالى فاستبشر بهذه الكلمه و ارخ لحجه بلفظ عمل اعظم و رحل الى الطائف و زار هناك قبر سيّدنا عبد الله بن عباس رضى الله عنه تم رجوع الى الهند و اّرخ له لفظ سفر بخير و القى عصا التسيار بأورنك آباد و اقام فى تكيه الشاه مسافر الغجدوانى المتوفى سنه ١١٢٧ عند



شاه محمود المتوفى سنة ١١٧٥ سبعة اعوام و حصل بينه و بين نواب نظام الدوله ناصر جنك خلف نواب نظام الملك اصف جاه الموافقه فاحبه حبا شديدا و رفعه مكانا عليا و كان لا يدعه فى الظعن و الاقامه حتى فاز برتبه الشهاده فى سنة ١١٦٤ و كان يوما راكبا على الفيل و آزاد ايضا على فيل آخر فانشد هو ناصر الاسلام سلطان الورى ابقاه فى العيش المخلمد ربّه حاز المناقب و الماثر كلّها جبل الوقار يحبنا و نحبه و لم ينظم قط فى مدح غنى بيتنا الا هذين و كان نزيلا بأورنك آباد ثابتا فى مقام الفقر و الفناء مجتمعا كالمركز فى دائره الانزواء و لما توفى نظام الملك فى سنة ١١٦١ و تولى نظام الدوله رياسه الدكن بالغ فى اختياره لمنصب من مناصب الاماره فابى و نفى الذيل عن الهباء و قال هذه الدنيا مثل نهر طالوت غرفه منه حلال و الزيادة عليها حرام و انشد عصابه اعطوا العافين سلطنه ان سلمونى لنفسى فهو مغتم و له مصنّفات جليله ممتعه مقبوله منها ضوء الدرارى شرح صحيح البخارى الى آخر كتاب الزكاه و قفت عليه و ذكرت اوله فى كتابى الحطه بذكر الصحاح السنّه و تسليه الفواد و سبحة المرجان و شفاء العليل فى المؤاخذات على المتنبى فى ديوانه و غزلان الهند و سند السعاده و سرور آزاد و خزانه عامره و يد بيضا و روضه الاولياء و ماثر الكرام تاريخ بلگرام و رسائل آخر

و ديوانان و ما ظهر فى الهند قبله من يكون له ديوان عربى و من يكون له شعر عربى على هذه الحاله و قرر نصاب القصيده احدا و عشرين بيتا الى احد و ثلثين و هى الدرجه الوسطى التى تريح الاسماع و لا تملّ الطّباع و جملة اشعاره فى الدّواوين ثلثه آلاف و ارسلها الى بعض الفضلاء بالمدينه المنوره فعرضها على الروضه الخضراء و اوصلها الى داخل شباك القبه الغراء و الامثله المترشحه من قلمه فى كتاب سبحة المرجان زائده على ثلثين الف هذا آخر ما لخصته من كتابه المذكور و له الدواوين السبعه بالعربيه تغزل فيها و اكثر من مدحه صلى الله عليه و سلم و هى موجوده عندى و له مظهر البركات فى البحر الفارسى و اللسان العربى على وزن المثنوى اجاد فيه كل الاجاده و قد ذكرت ترجمته ايضا فى كتابى اتحاف النبلاء و اوردت طرفا صالحا من اشعاره الغراء و له ثلثه ديوان آخر غالبها مدح النبى صلى الله عليه و سلم و لا يعرف لاحد من علماء الهند من يكون له الشعر العربى بهذه الكثره و المشابه و اعطى لقب حسيان الهند من جهه الاستاذ و توفى فى سنه ١١٩٤ فى بلده اورنك آباد و دفن بالموضع الذى يعرف بالروضه احله الله تعالى فى روضه الجنان و خصّه بنعيم الروح و الريحان و نيز مولوى صديق حسن خان در اتحاف النبلاء كفته حسان الهند غلام على بن السيد نوح الحسينى نسيا و الواسطى اصلا البلكرامى مولدا

و منشأ الحنفی مذهباً الجشتی طریقه المتخلص فی الفارسیه بآزاد ولادتش بست و پنجم صفر روز یکشنبه سنه ست عشره و مائه و الف بوده منشأ ایشان قصبه بلگرام تابع صوبه او ده از سرزمین پوربست نسب ایشان بزید شهید بن امام زین العابدین می رسد در ریعان آگاهی سر رشته تحصیل علم بدست آورد و کتب درسی را از بدایت تا نهایت در حلقه درس استاد المحققین میر طفیل محمد بلگرامی مرتب گذرانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از میر عبد الجلیل بلگرامی جد فاسد خود اخذ نمود و عروض و قوافی و غیره از خال خود می رسید محمد حاصل کرد و سند صحیح بخاری و اجازت صحاح سته و سائر مقروات از شیخ محمد حیات مدنی و سماعت بعض فوائد علم حدیث از زبان شیخ عبد الوهاب طنطاوی در مکه کرد طنطاوی اشعار عربی ایشان را بسیار تحسین فرمود و هر گاه آزاد تخلص شنید و معنی آن فهمید فرمود سیدی انت من عتقاء الله آزاد گفته ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار زده امیدواریها دارم انتقال طنطاوی در سنه سبع و خمسين و مائه و الف ایشان از علمای مصر بودند و در مکه نزیل انتهى و رسم بیعت بسید لطف الله بلگرامی بعمل آوردند و مدت العمر سه سفر کردند یکی بسوی شاهجهان آباد دهلی باراده ملازمت میر عبد الجلیل و دو سال از ایشان تربیت یافته دوم بسوی سیستان بلده از بلاد سند و در ذیل ان لاهور و ملتان و آچ و بکسر دیده و چهار سال از آنجا نیابت خال خود سید محمد مذکور بر خدمت میر بخشی و وقائع نگاری کرده سوم سفر حرمین شریفین و تاریخ روانگی آن سفر خیرست و تاریخ معاودت سفر

بخیر و از آنجا برگشته بدیار دکن رسیده رنگ اقامت در اورنگ آباد ریختند نظام الدوله رئیس حیدرآباد شاگرد ایشان بود چون وی بعد رحلت پدر بر مسند ایالت دکن نشست بعض یاران دلالت کردند که حالا هر رتبه که خواهی میسرست اختیار باید کرد و وقت را غنیمت باید شمرد ایشان گفتند آزاد شده ام بنده مخلوقی نمی توانم شد دنیا بنهر طالوت می نماید غرفه از ان حلالست زیاده حرام و این شعر خواندند درین دیار که شاهی بهر گدا بخشند غنیمتست که ما را همین بما بخشند در خزانه عامره نوشته اند که خواجه حافظ شیراز سیصد و پنجاه سال پیش بنام و تخلص فقیر ایما فرموده اند فاش می گویم و از گفته خود دل شادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم بنده عشق ترجمه غلام علیست چه عشق عبارت از علی مرتضاست چنانکه شعرا در نظم بسته اند تصانیف ایشان بسیارست از آنجمله شرح صحیح بخاری تا کتاب الزکاه بعبارت عربی ده هزار بیت و شمامه العنبر فیما ورد فی الهند من سید البشر و تسلیه الفواد فی قصائد آزاد سه هزار بیت و سند السعادات فی حسن خاتمه السادات چار هزار بیت و روضه الأولیاء در احوال مشایخ روضه که مکانیست قریب قلعه دولت آباد دکن ید بیضا تذکره شعرا بست هزار بیت ماثر الکرام تاریخ بلگرام نه هزار بیت خزانه عامره تذکره شعرا دوازده هزار بیت سبحة المرجان فی آثار هندوستان ده هزار بیت غزلان الهند دو هزار بیت دیوان فارسی نه هزار بیت مثنوی مظهر البرکات هفت دفتر در عربی مرآه الجمال قصیده ایست در مدح سراپای محبوب یکصد و پنج بیت دیوان عربی سنه هزار بیت و شفاء العلیل فی اصطلاحات کلام أبی الطیب المتنبی و هفت دیوان عربی

مسمی بسیع سیاره و در وی قصائد مستزاد و مردّف و مزدوج و ترجیعت که هیچ شاعری قبل ایشان این چنین نظم نکرده و هرگز از اهل هند بسماعت نرسیده که او را یک دیوان عربی باشد تا بهفت دیوان چه رسد درین دواوین در مدح آن حضرت صلی الله علیه و سلم معانی کثیره نادره ایجاد فرموده که مثل آن هیچیکی را از شعرای مفلکین و فصحای متشدقین میسر نگشته وی حسان هندست در تغزل طوری خاص دارد که اصحاب فن آن را می شناسند محرر سطور قصائد در مدح نبویه را ازین دواوین سبعة چیده یکجا در دیوانی لطیف فراهم نموده است چون شاعری بر مزاج ایشان غالب افتاده بود از فارسی و عربی ایباتی چند متفرق بلا ترتیب انتخاب نموده در این جا نوشته می آید الخ و هر گاه بتوفیقات ربانیه و تسدیدات فوقانیه روایت این حدیث شریف از اکابر نحاریر حدّاق و اجلّه مشاهیر آفاق و اثبات محققین جلیل الفخار و ثقات محدثین عالی نجار و اعظم حفاظ کبیر الشان و افاخم ایفاظ رفیع المکان و ارکان ناقدین والا مرتبت و اساطین ممیزین راسخ المنزله هویدا و آشکار گردید حالا- بگوش حق نبوش احادیث عدیده که مؤید و موزر؟؟؟ و مصدق و مسدّد انست باید شنید و وضوح حق الی اقصی الامد بمیزان اعتبار و استبصار باید سنجید

### اسامی علمای ناقلین حدیث شجره مؤید حدیث نور

پس از آنجمله است حدیثی که دلالت دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام از یک شجره اند و باقی مردم از اشجار شتی و این حدیث شریف را سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم و احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی و ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی و شیرویه بن شهردار بن شیرویه

الديلمي و ابو المويد موفق بن احمد المكي الخوارزمي المعروف باخطب خوارزم و محمد بن يوسف الزرندي و سيد شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل و شمس الدين محمد بن يحيى بن علي الجيلاني اللاهيجي النوربخشي و حسين بن معين الدين اليزدي الميذي و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي و بلا علي بن حسام الدين المتقي و ابراهيم بن عبد الله الوصّابي و عطاء الله بن فضل الله المعروف بجمال الدين المحدث و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوي و شيخ بن محمد الجفري صاحب كنز البراهين و مرزا محمد بن معتمد خان البدخشي و محمد صدر عالم صاحب معارج العلي و نظام الدين احمد دهلوي و مولوي محمد ميبين لكهنوي روايت نموده اند ابو عبد الله الحاكم در مستدرک علي الصحيحين در كتاب التفسير گفته

اخبرني الحسين بن علي التميمي ثنا ابو العباس احمد بن محمد ثنا هارون بن حاتم انبا عبد الرحمن بن أبي حماد حدثني اسحاق بن يوسف عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول لعلي يا علي الناس من شجر شتى و انا و انت من شجره واحده ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه و سلم و جنات من اعناب و زرع و نخيل صنوان و غير صنوان يسقى بماء واحد هذا حديث صحيح الاسناد و ابن المغازلي در كتاب المناقب گفته

اخبرنا ابو عبد الله محمد بن أبي نصرنا ابو زكريا ثنا عبد الرحمن بن احمد بن نصر الازدي الحافظ نا ابو محمد عبد الغني بن سعيد الازدي الحافظ ثنا يوسف بن القسم الميانجي عن علي بن العباس المقانعي عن محمد بن مروان عن ابراهيم بن الحكم عن ابيه عن أبي مالك

عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انا و عليّ من شجرة واحده و الناس من اشجار شتى و ديلمى در فردوس  
الاخبار گفته

ابن عباس انا و عليّ من شجرة واحده و الناس من اشجار شتى و اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته

اخبرنا سيد الحفّاظ ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمى فيما كتب اليّ من همدان قال اخبرنا الرّئيس عبدوس بن  
عبد الله بن عبدوس الهمداني بهمدان إجازة قال اخبرنا الشريف ابو طالب الفضل بن محمد الجعفرى باصبهان قال اخبرنى  
الحافظ ابو بكر بن مردويه إجازة قال حدثنا جدى قال حدثنا عبد الله بن اسحاق البغوى قال حدثنا محمّد بن احمد بن أبى  
العوام قال حدثنا أبى قال حدثنا عمر بن عبد الغفارى قال حدثنا محمّد بن على السلمى عن عبد الله بن محمّد بن عقيل عن جابر  
قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انا و عليّ من شجرة واحده و الناس من اشجار شتى و محمد بن يوسف بن  
محمود بن الحسن الزرندى در نظم در السّمطين گفته

قال جابر بن عبد الله سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول لعلى الناس من شجر شتى و انا و انت من شجرة واحده ثم  
قرأ النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فى الارض قطع متجاورات حتى بلغ يسقى بماء واحد و سيد شهاب الدين احمد در توضيح  
الدلائل على ترجيح الفضائل گفته

جابر بن عبد الله رضى الله تعالى عنه انه سمع النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و على اله و بارك و سلم يقول الناس من شجر شتى و انا و  
انت يا على من شجرة واحده ثم قرأ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و علی اله و بارک و سلّم و فی الارض قطع متجاورات حتّی بلغ یسقی بماء واحد رواه الصّالحانی باسناده الی الحافظ ابن مردویه و رواه ایضا الشیخ شمس الدّین الزرنندی و شمس الدّین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی النوربخشی در شرح گلشن راز گفته ز هر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل یعنی چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کاملی ظهور یافته بود تا زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که وقت استوا بود رسید و سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و روی بجانب انحطاط در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی و تشخیصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه نسبت با زمانه حضرت محمّدی علیه و آله السلام درجات نبوت که بمشابه مشرق تصور نموده شد هیچ نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که

آئی ادنی الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی و بینه نبی یعنی نبی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از نبی مرسلست و از جانب مغرب که جانب طرف ولایت تصور نموده شد مبدا سر ولایت مرتضی علی گشت و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که

انّ علیّاً منّی و انا منه و هو ولیّ کل مؤمن و ایضا

انا نقاتل علیّ تنزیل القرآن و علیّ یقاتل علیّ تاویل القرآن و ایضا

قال علیه السلام لابی بکر کفی و کف علیّ سواء فی العدل و ایضا

قال انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أراد العلم فلیات الباب

و قال ایضا انا و علیّ من شجره واحده و الناس من اشجار شتی



قسمت الحکمه علی عشره اجزاء فاعطی علی تسعه و الناس جزءا واحدا و ایضا

اوصی من امن بی و صدقنی بولایه علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولى الله و ایضا

قال لما اسرى بي ليله المعراج فاجتمع علي الانبياء في السماء فاوحى الله الي سلهم يا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان لا اله الا الله و على الاقوام بنبوتك و الولاية لعلی بن ابی طالب و حسین ميبذی در فواتح گفته جابر بن عبد الله روایت کرده که مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود

الناس من شجره شتی و انا و انت یا علی من شجره واحده و این آیه خواند و فی الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِهْنُونَ وَ غَيْرُ صِهْنُونَ يُشْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفُضٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ وَ جلال الدين سيوطی در رساله القول الجلی فی فضائل علی گفته الحديث الثالث عشر

عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا و علی من شجره واحده و الناس من اشجار شتی اخرجہ الدیلمی و ملا علی متقی در کنز العمال گفته

انا و علی من شجره واحده و الناس من اشجار شتی الدیلمی عن جابر و نیز در کنز العمال مذکورست

یا علی الناس من شجره شتی و انا و انت من شجره واحده ک عن جابر و ابراهیم بن عبد الله الوصابی در کتاب الاکتفاء گفته

عن جابر رضی الله عنه قال انا و علی من شجره واحده و الناس من اشجار شتی اخرجہ الدیلمی فی مسند الفردوس و نیز در کتاب الاکتفاء مذکورست.

عنه أي عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اشبهت خلقی و خلقی و انت من شجرتی التي انا منها

اخرجه الخطيب في فضائل الصحابه و جمال الدين محدث در اربعين مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته الحديث  
الرابع

عن جابر بن عبد الله الانصاري قال سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول لعلي بن أبي طالب الناس من شجر شتى و انا و  
انت من شجره واحده ثم قرأ النبي صَلَّى الله عليه و سلم وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ حَتَّىٰ بَلَغَ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ انتهى نقلا عن  
نسخه عتيقه و عبد الرؤف منادی در كنوز الحقائق گفته

انا و علي من شجره واحده و الناس من اشجار شتى فرای اخرجه الديلمي في الفردوس و شيخ بن محمد الجفري در كنز  
البراهين الكسبيه و الاسرار الوهبيه لسادات المشايخ الطريقه العلويه الحسينيه الشيعيه گفته و

قال صَلَّى الله عليه و سلم الناس من شجره شتى و انا و علي من شجره واحده و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشي در مفتاح  
النجا گفته

اخرج الطبراني في الاوسط عن جابر و الديلمي عنه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم  
الناس من شجر شتى و انا و علي من شجره واحده و نیز ميرزا محمد در مفتاح النجا گفته و

اخرج يعنى ابن مردويه عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما انه سمع النبي صَلَّى الله عليه و سلم يقول يا علي الناس من شجر  
شتى و انا و انت من شجره واحده ثم قرأ النبي صَلَّى الله عليه و سلم و جنات من اعناب و زرع و نخيل صنوان و غير صنوان  
يسقى بماء واحد و محمد صدر عالم در معارج العلي في مناقب المرتضى گفته

اخرج الحاكم عن جابر قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يا علي الناس من شجر شتى و انا

و انت من شجره واجده و نظام الدّین دهلوی در تحفه المحبّین گفته

اخرج الحاكم و ابن مردويه عن جابر أنّ النّبی صلی الله علیه و سلم قال لعلی یا علی الناس من شجر شتی و انا و انت من شجره واحده و هو صحیح علی رای الحاكم فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی مرتضی را ای علی او میان از درختهای مختلفه اند و من و تو از یک درختیم و

فی بعض الروایات خلقت انا و انت من طینه ابراهیم نبی و حیدر از یک آب و خاک اند دو روحانی تن از یک جان پاک اند و مولوی محمّد مبین در کتاب وسیله النجاه گفته

اخرج الحاكم و ابن مردويه عن جابر ان النّبی صلی الله علیه و سلّم قال لعلی یا علیّ النّاس من شجر شتی و انا و انت من شجره واحده و هو صحیح علی رای الحاكم و فرمود رسول خدا مر علی مرتضی را ای علی آدمیان از درختان مختلفه اند و من و تو از یک درختیم

### اسامی ناقلین حدیث یا علی خلقت انا و انت من شجره

و از آنجمله است حدیث شجره باسلوب دیگر که حاصلش اینست که خلق کرده شد جناب رسالت مآب از شجره که آن حضرت اصل آنست و جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرع آن و حسنین علیهما السلام اغصان آن و این حدیث شریف را عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و علی بن الحسن المعروف بابن عساکر و محمد بن یوسف الکنجی و ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی و سیّد شهاب الدّین احمد صاحب توضیح الدلائل روایت نموده اند عبد الله بن احمد در زوائد مسند والد خود گفته

اخبرنا علی بن اسحاق بن عیسی و ثنا عثمان بن عبد الله حدّثنا

عبد الله بن لهيعة عن أبي الزبير المكي قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفات و علي تجاهه فاومى النبي صلى الله عليه وسلم الى علي و قال اذن مني يا علي فدنا علي منه فقال ضع خمسك في خمسى يعنى كفك في كفى يا علي خلقت انا و انت من شجره انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة يا علي لو ان امتى صاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلوا حتى يكونوا كاللاتار ثم ابغضوك لا كبهم الله تبارك و تعالى علي وجوههم في النار و ابو نعيم اصفهاني در منقبه المطهرين علي ما نقل گفته

عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان بعرفات و علي فقال يا علي ادن مني ضع خمسك في خمسى يا علي خلقت انا و انت من شجره انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها من تعلق بغصن منها ادخله الجنة و ابن المغازلي در كتاب المناقب گفته

قوله عليه السلام خلقت انا و انت من شجره الحديث

اخبرنا ابو نصر احمد بن موسى بن عبد الوهاب بن الطحان اجازة عن أبي الفرج احمد بن علي الحنوطي القاضي نا عبد الحميد نا عبد الله بن محمد بن ناجيه نا عثمان بن عبد الله القرشي بالبصرة نا عبد الله بن لهيعة عن أبي الزبير و اسمه محمد بن عبد الله بن تدرس عن جابر بن عبد الله قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم بعرفات و علي تجاهه إذ قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ادن مني يا علي ضع خمسك في خمسى خلقت انا و انت

من شجره فانا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة و نیز در کتاب المناقب گفته

قوله عليه السلام لعلی ضع خمسک فی خمسی الحدیث

اخبرنا احمد بن المظفر العطار ثنا عبد الله بن محمد الملقب بابن السقاء الحافظ ثنا احمد بن محمد بن زنجويه المخزومي ببغداد ثنا عثمان بن عبد الله العثماني ثنا ابن لهيعة عن أبي الزبير قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كان رسول الله صلى الله عليه و سلم بعرفات و على تجاهه فاومى الى على فاقبلنا نحوه و هو يقول ادن منى يا على فدنا منه فقال ضع خمسك فى خمسى فجعل كفه فى كفه فقال يا على خلقت انا و انت من شجره انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة يا على لو ان امتى صاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلوا حتى يكونوا كاللاتار و ابغضوك لا كتبهم الله فى النار و محمد بن يوسف محمد الكنجي در كفايه الطالب گفته الباب الثامن و الخمسون فى تخصيص على عليه السلام

بقوله انا مدينه العلم و على بابها اخبرنا العلامة قاضى القضاة صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضى القضاة شيخ المذاهب أبى المعالى محمّد بن على القرشى اخبرنا حجه العرب زيد بن الحسن الكندى اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا زين الحفّاظ و شيخ اهل الحديث على الاطلاق احمد بن على بن ثابت البغدادي اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسين بن حفص الخثعمي حدثنا

عباد بن يعقوب حدّثنا يحيى بن بشير الكندي عن اسماعيل بن ابراهيم الهمداني عن أبي اسحاق عن الحرث عن علي و عن عاصم بن ضميره عن عليّ قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ شجره انا اصلها و علي فرعها و الحسن و الحسين ثمرها و الشيعة ورقها فهل يخرج من الطيب الآ- الطيب انا مدينه العلم و عليّ بابها من أراد المدينه فليأتها من بابها قلت هكذا روى الخطيب في تاريخه و نیز در كفايه الطالب گفته

اخبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقي بحلب اخبرنا محمّد بن اسماعيل بن محمّد الطرسوسي اخبرنا ابو منصور محمّد بن اسماعيل الصّيرفيّ اخبرنا ابو الحسين بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم سليمان بن احمد بن أيوب الطبراني اخبرني الحسن بن ادريس التستري حدّثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصيرفي البصري حدّثنا فضال بن جبير حدّثنا ابو امامه الباهلي قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ انّ الله خلق الانبياء من اشجار شتى و خلقني و عليا من شجره واحده فانا اصلها و علي فرعها و فاطمه لقاحها و الحسن و الحسين ثمرها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجى و من ناغ عنها هوى و لو انّ عبدا عبد الله بين الصفا و المروه الف عام ثم لم يدرك محبتنا اكبه الله على منخريه في النار ثم تلا قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى قلت هذا حديث عال رواه الطبراني في معجمه كما اخرجناه سواء و رواه محدث الشام في كتابه بطرق شتى فمن ذلك ما

اخبرنا الشيخان محمد بن سعيد بن الموفق الخازن النيسابوري ببغداد و ابراهيم بن عثمان الكاشغري بنهر صعلی قالوا اخبرنا الحافظ

ابو القاسم علي بن الحسن الشافعي اخبرنا ابو يعلى حمزه بن احمد بن عبد الله بن علي المقرئ اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم بن سعيد الزاهدي الفقيه اخبرنا ابو بكر محمد بن غريب البزار حدثنا ابو العباس احمد بن موسى بن زنجويه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله بن عمرو بن عثمان حدثنا عبد الله بن لهيعة عن أبي الزبير قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفات و تجاهه علي فاومى الي علي فاتيها النبي صلى الله عليه وسلم و هو يقول ادن مني يا علي فدنا منه علي فقال ضع خمسك في خمسي يعني كفك في كفي يا علي خلقت انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها دخل الجنة يا علي لو ان امي صاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلوا حتى يكونوا كاللاتار ثم ابغضوك لا كبهم الله في النار قلت هكذا رواه في ترجمه علي من كتابه و نیز در كفايه الطالب گفته

اخبرنا المفتي ابو نصر هبه الله الشيرازي اخبرنا الحافظ علي بن عساكر اخبرنا ابو القسم السمرقندي اخبرنا اسماعيل بن مسعده اخبرنا حمزه بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عدي حدثنا عمر بن سنان حدثنا الحسن بن علي ابو عبد الغني الازدي حدثنا عبد الرزاق عن ابيه عن مينا بن أبي مينا مولى عبد الرحمن بن عوف أنه قال الا تسالوني قبل ان يشوب الاحاديث الاباطيل قال رسول الله انا الشجرة و فاطمه فرعها و علي لقاحها و الحسن و الحسين

ثمرها و شيعتنا ورقها فالشجره اصلها فى جنه عدن و الاصل و الفرع اللقاح و الثمر و الورق فى الجنه قلت اخرجه محدث دمشق فى مناقبه بطرق و انشدنا الشيخ ابو بكر بن فضل الله الحلبي الواعظ فى المعنى لبعضهم يا حَيِّدًا دوحه فى الخلد ثابته ما فى الجنان لها شبيه من الشجر المصطفى اصلها و الفرع فاطمه ثم اللقاح على سيد البشر و الهاشميان سبطان لها ثمر و الشيعه الورق الملتف بالثمر هذا حديث رسول الله جاء به اهل الروايه فى العالى من الخبر انى محبهم ارجو النجاه غدا و الفوز فى زمره من احسن الزمر و ملك العلماء شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر زاوولى دولت آبادى در هدايه السعدا مى فرمايد و فى الزاهديه و فى مجمع الاخبار عند قوله تعالى نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ

وَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى خَلَقَ الْاَنْبِيَاءَ مِنْ اَشْجَارٍ شَتٰى وَ خَلَقَنِيْ وَ عَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ و احده انا اصلها و على فرعها و الحسنان ثمارها و اولادهما اغصانها و شيعتهم اوراقها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجى و من زاغ عنها غوى و هوى و لو كان عبد الله تعالى بين الصيفا و المروه الف عام ثم الف عام حتى يصير كالشئ البالى و لم يدرك محبتنا فاكبه الله على منخره ثم تلا هذه الآيه قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبٰى حاصله مصطفى فرمودند كه خداوند عالم مر او على را از يك درخت آفريده

من كنت مولاه فعلى مولاه شاهد اين مقاله است من اصلم و على فرعست لاجرم بيعت من اصل باشد و بيعت تو فرع و فرزندان من ميوه آن درخت اند هر كه تمسك كند و چنگ محكم بشاخ آن درخت زند نجات يابد و هر كه



بلخشید فرود افتاد و بی راه شد اگر چه باشد بنده که پرستنده خدا را هزاراند هزار سال در میان صفا و مروه تا آنکه شده چون مشک کهنه در نیافته است دوستی ما را و ما کان صلاتهم عند البيت الا مکاء و تصدیه ان نماز نیست که از میان دو لب چون او از سرنای بیرون می آرد و دستک می زند و چون فردا برخیزد بر روی اندازد خدای تعالی او را در دوزخ بر دو پره بینی و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته و قال سلطان العلماء فی عصره و برهان العرفاء فی دهره الشیخ القدوه فی الاجله الاعلام مفتی الانام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال و افضل الاتراب لدی عد الخصال علی ولی الله فی الارض و السماء رضی الله تعالی عنه و نفعنا به فی کل حال

یا قوم نحن اهل البيت عجت طینتنا بید العنایه فی معجن الحمایه بعد ان رش علینا فیض الهدایه ثم خمرت بخمیره النبوه و سقیت بالوحی و نفخ فیها روح الامر فلا اقدامنا تزول و لا ابصارنا تضل و لا انوارنا نقل و إذا نحن ضللنا فمن بالقوم یدل الناس من اشجار شتی و شجره النبوه واحده و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و بارک و سلم اصلها و انا فرعها و فاطمه الزهراء ثمرها و الحسن و الحسین اغصانها اصلها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصنها نور یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور

### **خلقت رسول از نور خدا و علی از نور او**

از آنجمله است حدیثی که از ان ظاهرست که حق تعالی در شب معراج بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرموده که خلق کردم ترا از نور خود و خلق کردم علی را از نور تو اخطب خوارزم در مناقب گفته انبانی مهذب الأئمه

قال اخبرنا ابو القسم نصر بن محمد بن علي بن زيرك المقرئ قال اخبرنا والدي ابو بكر محمد قال ابو علي عبد الرحمن بن محمّد بن احمد النيسابوري قال حدّثنا احمد بن محمّد بن عبد الله النايجي البغدادي من حفظه بدينور قال حدّثنا محمّد بن جرير الطبري قال حدّثني محمّد بن حميد الرازي قال حدّثنا العلاء بن الحسين الهمداني قال حدّثنا ابو مخنف لوط بن يحيى الازدي عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم و سئل باي لغة خاطبك ربّيك ليله المعراج فقال خاطبني بلغة علي بن أبي طالب فالهمني ان قلت يا ربّ خاطبتني أم عليّ فقال يا احمد أنا شيء لا كالأشياء لا أقاس بالناس و لا اوصف بالشبهات خلقتك من نوري و خلقت عليّ من نورك فاطلعت علي سرائر قلبك فلم اجد احدا الي قلبك احبّ من عليّ بن أبي طالب فخاطبت بلسانه و سيّد علي خان مدني در كتاب تذكره فرموده

حدّثنا والدي السيّد الاجلّ احمد نظام الدّين عن والده السيّد الجليل محمد معصوم عن شيخه المحقق المولى محمد امين الأسترآبادي عن شيخه طراز المحدثين الميرزا محمد الأسترآبادي عن السيّد أبي محمد محسن قال حدّثني أبي علي شرف الاء عن ابيه منصور غياث الدّين استاد البشر عن ابيه محمد صدر الحقيقه عن ابيه منصور غياث الدّين عن ابيه محمّد صدر الدّين عن ابيه اسحاق عز الدين عن ابيه علي ضياء الدين عن ابيه عربشاه زين الدين عن أبي الحسن الامير نجيب الدّين عن ابيه الامير خطير الدين عن ابيه أبي علي الحسن جمال الدين عن ابيه أبي جعفر الحسين العزيزي عن ابيه أبي سعيد

على عن ابيه أبى ابراهيم زيد الاعمش عن ابيه أبى شجاع على عن ابيه أبى عبد الله محمد عن ابيه أبى عبد الله جعفر عن ابيه احمد السِّكِّين عن ابيه جعفر عن ابيه أبى جعفر محمّد عن ابيه زيد الشهيد عن ابيه على زين العابدين عن ابيه الحسين سيّد الشهداء عن ابيه امير المؤمنين على بن أبى طالب قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول و قد سئل بائى لغه خاطبك ربك ليله المعراج قال خاطبنى بلسان على فالهمنى ان قلت يا ربّ خاطبتنى أم على فقال يا احمد انا شىء ليس كالأشياء لا أقاس بالناس و لا اوصف بالشبهات خلقتك من نورى و خلقت عليا من نورك اطلعت على سرائر قلبك فلم اجد فى قلبك احبّ من على بن أبى طالب فخاطبتك بلسانه كيما يطمئنّ قلبك توضيح اقول هذا الحديث الشريف رواه ايضا ابو المويد الموفق بن احمد الخوارزمى المعروف باخطب خوارزم فى الباب السادس من كتاب مناقب امير المؤمنين بسند آخر و تغيير يسير فى متنه و نصّه

اخبرنا ابو القاسم نصر بن محمد بن على بن زيرك المقرئ حدّثنا والدى ابو بكر محمّد قال حدّثنا ابو على عبد الرحمن بن محمّد بن احمد النيسابورى حدّثنا احمد بن محمّد بن عبد الله النابنجى البغدادي من حفظه بدينور حدّثنا محمد بن حميد الرازى حدّثنا العلاء بن الحسين الهمداني حدّثنا ابو مخنف لوط بن يحيى الازدى عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم و سئل بائى لغه خاطبك ربك ليله المعراج

قال خاطبني بلغه عليّ فالهمني ان قلت يا ربّ خاطبتني أم عليّ فقال يا احمد أنا شىء لا كالأشياء لا أقاس بالناس و لا اوصف بالشبهات خلقتك من نوري و خلقت عليّ من نورك فاطلعت عليّ سرائر قلبك فلم اجد احدا الي قلبك احبّ من عليّ بن أبي طالب فخاطبتك بلسانه كيما يطمئن قلبك انتهى و اللغه كاللسان كما يطلق عليّ ما يعبر به كل قوم عن اغراضهم كلغه العرب و لغه العجم يطلق عليّ ما يعبر به الانسان الواحد عن غرضه من النطق و تقطيع الصوت الذين تمتاز بهما الاشخاص بعضها عن بعض و يعبر عنها باللهجه فقول السائل في الحديث بايّ لغه خاطبك ربك يحتمل المعنيين

وقوله عليه السّلام خاطبني بلسان عليّ أى بلغه عليّ كما فى روايه الخوارزمي يراد به المعنى الثانى و هو يتضمن الجواب عن المعنى الاول ايضا ان كان مرادا لأنّ لغه عليّ كانت عربيّه و قاس الشىء بالشىء قدره أى جعله عليّ مقداره و الشبهات جمع شبهه كغرفه و غرفات قال فى القاموس الشبهه بالضم الالتباس و المثل انتهى و إرادته المعنى الثانى هنا اظهر أى لا يوصف بالامثال و ان كان المعنى الاول ظاهرا

### خلقت نبى و على از نور خدا

از آنجمله است آنکه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم بخطاب حضرت امير المؤمنين عليه السلام ارشاد فرموده

خلقت انا و انت من نور الله تعالى ابو المويد حموينى در فرائد السمطين على ما نقل عنه گفته

انبانى ابو اليمين عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكر الدمشقى بمكه شرفها الله

قال انبانا المؤيد بن محمّد بن علي الطوسي كتابه انبانا عبد الجبار بن محمّد الحواري البيهقي انبانا الامام ابو الحسن علي بن احمد الواحدي قال انبانا ابو محمّد عبد الله بن يوسف انبانا محمّد بن حامد بن حرث التميمي حدّثنا الحسن بن عرفة حدّثنا علي بن قدامه عن ميسره بن عبد الله بن عبد الكريم الجزري عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول لعليّ خلقت انا و انت من نور الله تعالى

### الحسن و الحسين نوران من نور الله

و از آنجمله است

حديث الحسن و الحسين نوران من نور الله ملك العلماء دولت آبادي در هدايه السعدا گفته و

يروي ان الحسن و الحسين نوران من نور الله و نیز در هدايه السعداء مسطورست و منشور حسن و حسين هم از ان نوراند چنانچه گفت

الحسن و الحسين نوران من نور ربّ العالمين و در جلوه سابع عشر از هدايه ناسو باز نمودم عصمنا الله من المعترض الزنيم و ظاهرست كه هر گاه حسنين عليهما السلام از نور الهی باشند جناب امير المؤمنين عليه السلام بالاولی از نور الهی باشد

### خلقت ملائكه از نور حضرت امير المؤمنين عليه السلام

از آنجمله است حديث خلق ملائكه از نور جناب امير المؤمنين عليه السلام اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته

انباني الامام الحافظ صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمداني و قاضي القضاة الامام الحافظ نجم الدين ابو منصور محمّد بن الحسين بن محمّد البغدادي قالا انبانا الشريف الامام الاجل نور الهدى ابو طالب الحسين بن محمد بن علي الزينبي رحمه الله عن الامام محمد بن احمد بن علي بن الحسن بن شاذان حدثني محمد بن حميد الجزار عن الحسين بن

ص: ۲۵۹

عبد الصمد عن يحيى بن محمد بن القاسم القزويني عن محمد بن الحسن الحافظ عن احمد بن محمد عن هديه بن خالد عن حماد بن سلمه بن ثابت عن انس قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَلَقَ اللهُ تَعَالَى مِنْ نُورٍ وَجْهَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَلَمْ يَحْيِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَنِزَاخْتُ فِي كِتَابِ الْمَنَاقِبِ كَقَوْلِهِ أَخْبَرَنِي سَيِّدُ الْحِفَاظِ أَبُو مَنْصُورٍ شَهْرَدَارُ بْنُ شَيْرُوبِ بْنِ شَهْرَدَارِ الدِّيلَمِيِّ الْهَمْدَانِيُّ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ مِنْ هَمْدَانَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَتْحِ عَبْدِ وَاسِعِ بْنِ عَبْدِ وَاسِعِ الْهَمْدَانِيِّ كِتَابَهُ قَالَ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْخَطِيبُ أَبُو الْحَسَنِ صَاعِدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْغِيَاثِيُّ الدَّامَغَانِيُّ بِدَامَغَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْبَسْطَامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسِينُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا هَدِيَةُ بْنُ خَالِدِ الْقَيْسِيِّ عَنْ حَمَادِ بْنِ ثَابِتِ الْبَنْيَانِيِّ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عَمِيرٍ اللَّيْثِيِّ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عَفَانَ قَالَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مَلَائِكَتَهُ مِنْ نُورٍ وَجْهَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ

### نسبت حديث نور را بطريق واحد باهل حق

هر گاه بعون الله المنعم ازین بیان متین النظام نهایت فطانت و هوان جسارت مخاطب قمقام بر تکذیب ارشاد سرور انام صلی الله علیه و آله الکرام و کمال اعتماد و اعتبار آن هم بثبوت تواتر آن و هم بثبوت صحت سند آن و ثبوت مؤیدات و شواهد آن ظاهر شد حالا شروع می نمایم بحول و قوت مفیض الخیرات در نقض تفصیلی فقرات بلاغت سمات مخاطب رفیع الدرجات قوله حدیث هشتم روایت کنند که انحضرت

كنت انا و علي بن أبي طالب نورا بين يدي الله الخ

### حدیث نور و مؤیدات آن از طرق اهل حق:

اقول جناب مخاطب ماهر حاوی محاسن و مفاخر و حائز مناقب و ماثر درین عبارت سراسر متانت حسب داب و دیدن قدیم مزید صدق و دیانت و حذق و امانت بود ظاهر فرموده اعنی بلفظ روایت کنند چنان واضح نموده که این حدیث شریف از متفردات و مختصات اهل حقست و حضرات سستیة از احراز سعادت روایت این فضیلت جلیله و مدیحت جمیله وصی بر حق و امام مطلق محروم بلکه بوصمت کتم فضل باب مدینه العلوم علیه و آله افضل الصلوه و السلام من الحی القیوم موسوم حال آنکه سابقا دانستی که اکابر علمای اعلام و اساطین نقاد فخام و اجله جهابذه عالی مقام و مقتدایان اعیان و ارکان جلیل الشأن و ائمه رفیع المکان سستیة حیازت قصب سبق در مضمار شرف بذکر و نشر این فضیلت طیبه النشر فرموده اند و نیز هر گاه این حدیث را از اهل حق نقل نموده بودند پس می بایست که سند آن هم از اهل حق نقل می کردند حال آنکه از ذکر سند ان مطلقا اعراض و استنکاف فرمودند بلکه این حدیث را محذوف السند ذکر کرده قدح در سند غیر مذکور بنا بر مزعومات خود آغاز نهادند و داد کمال حرارت و بصارت درین شان دادند و اگر شاه صاحب را مطمح نظر ذکر حدیث نور از طریق اهل حق بوده پس کاش کل یا اکثر طرق این حدیث شریف که در کتب اهل حق مذکور و مسطورست دارد می فرمودند و اگر این هم بسبب کثرت مشاغل و قلت توجه امکانی نداشت لا اقل اشاره اجمالیه بتعدد طرق آن می فرمودند تا از کتمان و اخفا محفوظ و مصون می ماندند و بر متتبع و متفحص ظاهر و واضحست

که اهل حق این حدیث شریف را و مؤیدات آن را باسالیب متنوعه بطرق کثیره متظافره و اسانید متعدده متوافره روایت نموده اند پس اعراض از ذکر آن همه و لو اجمالاً- و اکتفا برین یک طریق و نسبت آن بایشان تدلیس و تدلیس و انضاج صناعت تلیسست پس باید دانست که ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی در کافی فرموده

احمد بن ادريس عن الحسين بن عبد الله الصغیر عن محمد بن ابراهيم الجعفری عن احمد بن علی بن محمد بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابي طالب عن ابي عبد الله قال ان الله كان إذ لا كان فخلق الكان و المكان و خلق نور الانوار الذي نورته منه الانوار و اجرى فيه من نوره الذي نورته منه الانوار و هو النور الذي خلق منه محمدا و عليا فلم يزالا نورين أو لئين إذ لا شيء كوّن قبلها فلم يزالا- يجريان طاهرين مطهرين في الاصلاب الطاهره حتى افترقا في اطهر طاهرين في عبد الله و ابي طالب قال المجلسی ره فی البحار بعد نقل الروایه المذكوره بیان قوله إذ لا- كان لعله مصدر بمعنى كون كالتقال و القول و المراد به الحدوث أي لم يحدث شيء بعد او هو بمعنى الكائن و لعل المراد بنور الانوار اولاً نور النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم إذ هم منور ارواح الخلائق بالعلوم و الهدايات و المعارف بل سبب لوجود الموجودات و علّه غائبه لها و اجرى فيه أي في نور الانوار من نوره أي من نور ذاته أي من افاضاته و هداياته التي نورته منها جميع الانوار حتى نور الانوار



المذكور أولاً قوله و هو النور الذى أى نور الانوار المذكور أولاً و الله يعلم اسرار اهل بيت نبيه صلوات الله عليهم و نیز در كافی فرموده

الحسين بن محمد عن محمد بن عبد الله عن محمد بن سنان عن المفضل عن جابر بن يزيد قال قال لى ابو جعفر يا جابر ان الله اول ما خلق خلق محمد او عترته الهداه المهتدين فكانوا اشباح نور بين يدي الله قلت و ما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانيه بلا ارواح و كان مؤيداً بروح واحد و هى روح القدس فبه كان يعبد الله و عترته و لذلك خلقهم حلماً علماء برره اصفياء يعبدون الله بالصلاه و الصوم و السجود و التسبيح و التهليل و يصلون الصلوه و يحجون و يصومون قال المجلسى ره فى البحار بعد نقل الروايه المذكوره توضيح قوله اشباح نور لعل الاضافه بياتيه أى اشباحاً نورانيه و المراد اما الاجسام المثلثه فقوله بلا ارواح لعله أراد بلا ارواح حيوانيه او الارواح بنفسها سواء كانت مجردة او ماديه لان الارواح ما لم تتعلق بالابدان فهى مستقله بنفسها ارواح من جهه و اجساد من جهه فهى ابدان نورانيه لم تتعلق بها ارواح آخر و ظل النور ايضا اضافه بيانیه و تسمى عالم الارواح و المثل بعالم الظلال لانها ظلال تلك العالم و تابعه لها او لانها لتجردها او لعدم كثافتها شبيهه بالظل و على الاحتمال الثانى يحتمل ان تكون الاضافه لاميه بان يكون المراد بالنور نور ذاته تعالى فانها من آثار تلك النور و المعنى

ص: ٢٤٣

احمد بن ادريس عن الحسين بن عبيد الله عن محمد بن عيسى و محمد بن عبد الله عن علي بن حديد عن مرزم عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تبارك و تعالی یا محمد ائی خلقتک و علیا نورا یعنی روحا بلا بدن قبل ان اخلق سماواتی و ارضی و عرشی و بحری فلم تزل تهللنی و تمجّدنی ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحده فكانت تمجّدنی و تقدّسنی و تهللنی ثم قسمتها اثنتین و قسمت الثنتین ثنتین فصارت اربعه محمد واحد و علی واحد و الحسن و الحسين ثنتان ثم خلق الله فاطمه من نور ابتداها روحا بلا بدن ثم مسحنا بيمينه فاضاء نوره فينا و نیز در کافی فرموده

علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن علي بن ابراهيم عن علي بن حماد عن المفصل قال قلت لابي عبد الله عليه السلام كيف كنتم حيث كنتم في الاظله فقال يا مفصل كنا عند ربنا ليس عنده احد غيرنا في ظلّه خضراء نسبحه و نقدسه و نهله و نمجّده و ما من ملك مقرب و لا ذی روح غيرنا حتى بدا له في خلق الاشياء فخلق ما شاء و كيف شاء من الملائكه و غيرهم ثم انهى علم ذلك إلينا و نیز در کافی فرموده

الحسين بن محمد الاشعري عن معلى بن محمد عن أبي الفضل عبد الله بن ادريس عن محمد بن سنان قال كنت عند أبي جعفر الثاني فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تبارك و تعالی لم يزل متفرّدا بوحدانيته ثم خلق محمّدا و عليا و فاطمه فمكتوا

الف دهر ثم خلق جميع الاشياء فاشهدهم خلقها و اجرى طاعتهم عليها و فوّض امورها إليهم فهم يحلون ما يشاءون و يحرمون ما يشاءون و لن يشاءوا الا ان يشاء الله تبارك و تعالى قال يا محمّد هذه الدّيانة التي من تقدّمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذها إليك يا محمّد و ابو عبد الله محمد بن العباس بن ماهيار در كتاب ما نزل من القرآن في اهل البيت على ما في غايه المرام فرموده

حدّثنا عبد العزيز بن يحيى عن احمد بن محمد بن عمر بن يونس الحنفى اليمانى عن داود بن سليمان المروزى عن الربيع بن عبد الله الهاشمى عن اشياخ من آل على بن أبى طالب قالوا قال على عليه السّلام فى بعض خطبه انا آل محمّد كنا انوار احول العرش فامرنا الله تعالى بالتسبيح فسبّحنا و سبّحت الملائكة بتسبيحنا ثم اهبطنا الى الارض فامرنا الله بالتسبيح فسبّحنا فسبّحت اهل الارض بتسبيحنا فانا لنحن الصّافّون و انا لنحن المسبّحون و فرات بن ابراهيم در تفسير خود فرموده

جعفر بن محمد بن شيرويه القطّان معنعنا عن الاوزاعى عن صعصعه بن صوحان و الاحنف بن قيس قالا جميعا سمعنا عن ابن عباس يقول كنت مع رسول الله صلّى الله عليه و آله و ساق الحديث الى ان قال قال أى رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم خلقنى الله تحت العرش قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف سنه فلمّا ان خلق الله آدم القى النور فى صلب آدم فاقبل ينتقل

ذلك النور من صلب الى صلب حتى افرقنا في صلب عبد الله بن عبد المطلب و ابي طالب فخلقني ربي من ذلك النور لكنه لا نبي بعدى و نيز فرات بن ابراهيم در تفسير خود حديثى در وصف معراج بروايت ابي ذر غفارى رضوان الله عليه نقل کرده و در ان مذکورست که جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله ارشاد فرمود

قلت يا ملائكة ربي هل تعرفوننا حق معرفتنا فقالوا يا نبي الله و كيف لا نعرفكم و انتم اول ما خلق الله خلقكم اشباح نور من نوره فى نور من سناء عزه و من سناء ملكه و من نور وجهه الكريم و جعل لكم مقاعد فى ملكوت سلطانه و عرشه على الماء قبل ان تكون السماء مبيته و الارض مدحيه ثم خلق السموات و الارض فى ستة ايام ثم رفع العرش الى السماء السابعة فاستوى على عرشه و انتم امام عرشه تسبحون و تقدسون و تكبرون ثم خلق الملائكة من بدو ما اراد من انوار شتى و كنا نمز و انتم تسبحون و تمجدون و تهللون و تكبرون و تحمدون و تقدسون فنسبح و نقدس و نمجد و نكبر و نهلل بتسيحكم و تحميدكم و تهليلكم و تكبيركم و تقديسكم و تمجيدكم فما نزل من الله فاليكم و ما صعد الى الله فمن عندكم فلم لا نعرفكم اقرأ علينا منا السلام و ساقه الى ان قال ثم عرج بي الى السماء السابعة فسمعت الملائكة يقولون لَمَا رَأَوْنِي الْحَمْدَ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ ثُمَّ تَلَقَوْنِي وَ سَلَّمُوا عَلَيَّ وَ قَالُوا لِي مِثْلَ مَقَالِهِ أَصْحَابَهُمْ فَقُلْتُ يَا مَلَائِكَةَ رَبِّي سَمِعْتُمْ

تقولون الحمد لله الذي صدقنا وعده فما الذي صدقكم قالوا يا نبي الله ان الله تبارك و تعالی لما ان خلقكم اشباح نور من سناء نوره و من سناء عزّه و جعل لكم مقاعد في ملكوت سلطانه و اشهدكم على عباده عرض ولايتكم علينا و رسخت في قلوبنا فشكونا محبتك الى الله فوعد ربنا ان يريناك في السماء معنا و قد صدقنا وعده الخبر و ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي در كتاب خصال فرموده

ابن الوليد عن محمد بن خالد الهاشمي عن الحسن بن حماد البصري عن ابيه عن أبي الجارود عن محمد بن عبد الله عن ابيه عن آبائه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله كنت انا و على نورا بين يدي الله جل جلاله قبل ان يخلق آدم باربعه عشر آلاف عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله عزّ و جلّ ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين فصير قسمي في صلب عبد الله و قسم علي في صلب أبي طالب فعلى منى و انا من على لحمه من لحمي و دمه من دمي فمن احبه فبحبي احبه و من ابغضه فببغضي ابغضه و نیز در خصال فرموده

محمد بن عمر الحافظ عن الحسن بن عبد الله بن محمد التميمي عن ابيه عن الرضا عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله خلقت انا

و على من نور واحد و اين حديث را در عيون اخبار الرضا عليه السلام و امالي هم روايت فرموده و نيز ابن بابويه طاب ثراه در  
علل الشرائع فرموده

ابراهيم بن هارون الميثمي قال حدثنا محمد بن احمد بن أبي البلج قال حدثنا عيسى بن مهران قال حدثنا منذر الشراك قال  
حدثنا اسماعيل بن عتيه قال اخبرني اسلم بن ميسره العجلي عن انس بن مالك عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه و  
آله قال ان الله خلقني و عليا و فاطمه و الحسن و الحسين قبل ان يخلق الدنيا بسبعه آلاف عام قلت فاين كنتم يا رسول الله قال  
قدام العرش نسبح الله و نحمده و نقده و نمجده قلت على أي مثال قال اشباح نور حتى إذا أراد الله ان يخلق صورنا صيرنا  
عمود نور ثم قذقنا في صلب آدم ثم اخرجنا الى اصلاب الالباء و ارحام الامهات و لا يصيبنا نجس الشرك و لا سفاح الكفر  
يسعد بنا قوم و يشقى بنا آخرون فلما صيرنا الى صلب عبد المطلب اخرج ذلك النور فشقه نصفين فجعل نصفه في صلب عبد  
الله و نصفه في صلب أبي طالب ثم اخرج الذي لى الى امه و النصف الى فاطمه بنت اسد و اخرجتني امه و اخرجت فاطمه عليا  
ثم اعاد عزّ و جلّ عمودا الّى فخرجت منى فاطمه ثم اعاد عزّ و جلّ العمود الى على فخرج منه الحسن و الحسين يعنى من  
النصف جميعا فما كان من نور على فصار فى ولد الحسن و ما كان من نورى صار فى ولد الحسين فهو يتقل فى الائمه من ولده  
الى يوم القيامة

ص: ٢٤٨

و نیز در معانی الاخبار و علل الشرائع در ضمن حدیث طویل از محمد بن حرب هلالی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود

ان محمّدا و علیّا علیهما السّلام كانا نورا بین یدی اللّٰه عزّ و جلّ قبل خلق الخلق بالفی عام و انّ الملائکه لما رأّت ذلك النور رأّت له اصلا و قد انشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا و سیدنا ما هذا النور فاوحی اللّٰه عزّ و جلّ إلیهم هذا نور من نوری اصله نبوه و فرعه امامه فاما النبوه فلتحمد عبدی و رسولی و اما الامامه فلعلیّ حجّتی و ولیّی و لولاهما ما خلقت خلقی الخیر و نیز ابن بابویه طیب اللّٰه رمسه در کتاب کمال الدّین و تمام النعمه فرموده

حدّثنا احمد بن محمّد بن یحیی العطّار رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أبی عن محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن أبی سعید الغضنفری عن عمرو بن ثابت عن أبی حمزه قال سمعت علی بن الحسین علیهما السّلام یقول انّ اللّٰه عزّ و جلّ خلق محمّدا و علیّا و الأئمّه الاحد عشر من نور عظمته ارواحا فی ضیاء نوره یعبّدونه قبل خلق الخلق یسبّحون اللّٰه عزّ و جلّ و یقدّسونه و هم الأئمّه الهادیه من آل محمّد صلوات اللّٰه علیهم اجمعین و نیز در کمال فرموده

حدّثنا الحسین بن احمد بن ادريس رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أبی عن محمّد بن الحسین بن یزید الزیّات عن الحسن بن موسی

الخطيب عن علي بن سماعه عن علي بن الحسين بن رباط عن ابيه عن المفضل قال قال الصادق عليه السلام ان الله تعالى خلق اربعة عشر نورا قبل خلق الخلق باربعة عشر الف عام فهي ارواحنا فقيل له يا ابن رسول الله و من الاربعة عشر فقال محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبه فيقتل الدجال و يطهر الارض من كل جور و ظلم و نيز ابن بابويه طاب ثراه در كتاب النصوص على الأئمة الاثني عشر على ما في غايه المرام للسيد هاشم البحراني طاب ثراه فرموده

حدثني ابو الحسن علي بن الحسين بن محمد قال حدثنا ابو محمد هارون بن موسى في شهر ربيع الاول سنة احدى و ثمانين و ثلاثمائة قال حدثنا ابو علي محمد بن همام قال حدثني ابو علي بن كثير البصري قال حدثني الحسن بن محمد بن أبي شعيب الحراني قال حدثنا سكين بن كثير ابو بسطام عن شعبه بن الحجاج عن هشام بن يزيد عن انس بن مالك قال هارون و حدثنا حيدر بن محمد بن نعيم السمرقندي قال حدثني ابو النصر محمد بن مسعود العياشي عن يوسف بن السخت البصري قال حدثنا سحاب بن الحرث قال حدثنا محمد بن بشار عن محمد بن جعفر بن عبد ربه قال حدثنا شعبه عن هشام بن زيد عن انس بن مالك قال كنت انا و ابو ذر و سلمان و زيد بن ثابت و زيد بن ارقم عند النبي إذ دخل الحسن و الحسين فقبلهما رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم



فقام أبو ذرّ فانكبّ عليهما وقبّل ايديهما ثم رجع فقعد معنا فقلنا له سرّا يا أبا ذرّ انت رجل شيخ من اصحاب رسول الله تقوم الى صبيين من بنى هاشم فتنبكّ عليهما وتقبّل ايديهما فقال نعم لو سمعتم ما سمعت فيهما من رسول الله لفلتم بهما اكثر مما فعلت قلنا و ما ذا سمعت يا أبا ذرّ قال سمعته يقول لعلي و لهما و الله لو ان رجلا صلّى و صام حتى يصير كالشن البالي إذا ما نفع صلاته و صومه الاّ بحبكم يا علي من توصل الى الله عزّ و جلّ بحبكم فحق على الله ان لا يرده يا علي من احبكم و تمسك بكم فقد تمسّك بالعروة الوثقى قال ثم قام ابو ذرّ و خرج و تقدّمنا الى رسول الله فقلنا يا رسول الله اخبرنا ابو ذر عنك بكيت و كيت قال صدق ابو ذر و الله و الله ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء على ذى الحجه اصدق من أبى ذرّ ثم قال خلقتنى الله تبارك و تعالى و اهل بيتى من نور واحد قبل ان يخلق آدم بتسعه آلاف عام ثم نقلنا الى صلب آدم من صلب آدم الى اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات قلنا يا رسول الله فاين كنتم و على أى مثال كنتم قال كنّا اشباحا من نور تحت العرش نسيح الله و نحمده ثم قال لما عرج بي الى السماء و بلغت صدره المنتهى ودّعنى جبرئيل فقلت حبيبي جبرئيل أ فى مثل هذا المقام تفارقنى فقال يا محمّد انى لا اجاوز هذا الموضع فتحترق اجنحتى ثم زجّ بي فى نور ما شاء الله فاوحى الله اليّ يا محمد انى اطلعت على الارض

اطلاعه فاخترتك منها فجعلتك نبياً ثم اطّلت ثانياً فاخترت منها علياً فجعلته وصيّك و وارث علمك و الامام من بعدك و اخرج من اصلاّبكما الذريه الطاهره و الأئمه المعصومين خزّان علمي فلولاكم ما خلقت الدنيا و لا الآخره و لا الجنه و لا النار يا محمّد أ تحبّ تريهم قلت نعم يا رب فنوديت يا محمّد ارفع راسك فرفعت راسي و إذا لنا بانوار علي و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمّد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و الحجّه يتلألأ- من بينهم كأنه كوكب دري فقلت يا ربّ من هولاء و من هذا قال يا محمّد هم الأئمه من بعدك و المطهرون من صلبك و هذا الحجّه الذي يملأ الارض قسطاً و عدلاً و يشفي صدور قوم مؤمنين قلنا بآبائنا و امهاتنا انت يا رسول الله لقد قلت عجيباً فقال و اعظم من هذا انّ اقواماً يسمعون منّي هذا ثم يرجعون علي اعقابهم بعد إذ هديهم الله و يؤذوني فيهم ما لهم لا انا لهم الله شفاعتى و نيز علامه بحراني در غايه المرام فرموده

محمّد بن علي بن بابويه قال حدّثنا احمد بن يحيى المكتب قال حدّثنا احمد بن محمد الوراق قال حدّثني بشير بن سعيد بن قولويه المعدل بالمراغه قال حدّثنا عبد الجبار بن كثير التميمي اليماني قال سمعت محمد بن حرب امير المدينه يقول سالت جعفر بن محمّد فقلت له يا بن رسول الله في نفسى مسئله اريد ان أسألك عنها فقال ان شئت اخبرتك بمسألتك

قبل ان تسئلني و ان شئت فاسئل قال فقلت له يا بن رسول الله و بأى شىء تعرف ما فى نفسى قبل سؤالى عنه قال بالتوسم و التفرس اما سمعت قول الله عزّ و جل انّ فى ذلك لآيات للمتوسمين و قول رسول الله اتقوا فراسه المومن فانه ينظر بنور الله عزّ و جلّ قال فقلت له يا بن رسول الله فاخبرني بمسألتى قال اردت ان تسئلني عن رسول الله لم لم يطق حمله على بن أبى طالب عند حطّه الاصنام من سطح الكعبه مع قوته و شدته و ما ظهر منه فى قلع باب القموص بخيبر و الرمى به وراءه اربعين ذراعا و كان لا يطيق حمله اربعون رجلا و قد كان رسول الله يركب الفرس و البغله و الحمار و ركب اليراق ليله المعراج و كل ذلك دون علىّ فى القوه و الشده قال فقلت له عن هذا و الله اودت ان أسألك يا بن رسول الله فاخبرني فقال ان عليّا برسول الله شرف و به ارتفع و وصل الى اطفاء نار الشرك و ابطال كل معبود دون الله عزّ و جلّ و لو علاه النبي لحط الاصنام لكان بعلى مرتفعا و شريفا و اصلا الى حط الاصنام فلو كان ذلك لكان افضل منه الا ترى انّ عليا قال لما علوت اظهر رسول الله شرفت و ارتفعت حتى لو شئت انال السماء لنتتها اما علمت ان المصباح هو يهتدى به فى الظلمه و انبعث فرعه من اصله

و قال على عليه السلام انا من احمد كالضوء من الضوء اما علمت ان محمدا و عليا كانا نورا بين يدي الله عزّ و جلّ

قبل خلق الخلق بالفى عام و ان الملائكه لما رأت ذلك النور رأت له اصلا قد شعب منه شعاع لاح فقالوا الهنا و سيدنا ما هذا النور فاوحى الله عز و جلّ إليهم هذا نور من نورى اصله نبوه و فرعه امامه اما النبوه فليحمد عبدى و رسولى و اما الامامه فلعلى حجتى و وليى و لولاهما ما خلقت خلقى و نيز در غايه المرام فرموده

ابن بابويه قال حدثنا الحسن بن محمد بن سعد الهاشمى قال حدثنا فرات بن ابراهيم بن فرات الكوفى قال حدثنا محمد بن احمد بن على الهمدانى قال حدثنى ابو الفضل العباس بن عبد الله البخارى قال حدثنا محمد بن القاسم بن ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن القاسم بن محمد بن أبى بكر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروى عن على بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن على عن ابيه على بن الحسين عن ابيه الحسين بن على عن ابيه على بن أبى طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ما خلق الله خلقا افضل منى و لا اكرم عليه منى

قال على عليه السلام فقلت يا رسول الله فانت افضل أم جبرئيل فقال يا على ان الله تبارك و تعالى فضّل انبيائه المرسلين على ملائكته المقربين و فضلنى على جميع النبيين و المرسلين و الفضل بعدى لك يا على و للأئمة من بعدك فان الملائكه من خدامنا و خدام محبينا يا على الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يستغفرون للذين امنوا بولايتنا

يا على لو لا نحن ما خلق الله آدم و لا حواء و لا الجنة و لا النار و لا السماء و لا الارض فكيف لا نكون افضل من الملائكة و قد سبقناهم الى معرفه ربنا و تسيحه و تهليله و تقديسه لان اول ما خلق الله عز و جل ارواحنا فانطقنا بتوحيده و تحميده ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا فسبحنا لتعلم الملائكة انا خلق مخلوقون و انه منزه عن صفاتنا فسيحت الملائكة بتسيحنا و نزهته عن صفاتنا و شيخ مفيد طاب ثراه در اختصاص فرموده

الحسين بن حمدان عن الحسين المقرئ الكوفي عن احمد بن زياد الدهقان عن المحول بن ابراهيم عن رشده بن عبد الله عن خالد المخزومي عن سلمان الفارسي رضى الله عنه في حديث طويل قال قال النبي صلى الله عليه و سلم يا سلمان فهل علمت من نقبائي و من الاثنا عشر الذين اختارهم الله للامامه بعدى فقلت الله و رسوله اعلم قال يا سلمان خلقتني الله من صفره نوره و دعاني فاطعت و خلق من نوري عليا فدعاه فطاعه و خلق من نوري و نور علي فاطمه فدعاه فطاعته و خلق مني و من علي و فاطمه الحسن و الحسين فدعاهما فطاعاه فسمانا بالخمسه الاسماء من اسمائه الله المحمود و انا محمد و الله العلي و هذا علي و الله الفاطر و هذه فاطمه و الله ذو الاحسان و هذا الحسن و الله المحسن و هذا الحسين ثم خلق منا من صلب الحسين تسعه أئمه فدعاهم فطاعوه قبل ان

يخلق الله سماء مبنية و ارضا مدحّيه او هواء او ماء او ملكا او بشرا و كُنّا بعلمه نورا نسبحه و نسمع و نطيع الخبر و شيخ ابو جعفر  
محمّد بن الحسن بن علي الطوسي در امالي فرموده

المفيد عن عليّ بن الحسن البصري عن احمد بن ابراهيم القمّي عن محمّد بن علي الاحمر عن نصر بن علي عن عبد الوهّاب بن  
عبد الحميد عن حميد عن انس بن مالك قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول كنت انا و عليّ علي يمين العرش  
نسبح الله قبل ان يخلق آدم بالفى عام فلما خلق آدم جعلنا في صلبه ثم نقلنا من صلب الى صلب فى اصلاب الطاهرين و ارحام  
المطهّرات حتى انتهينا الى صلب عبد المطلب فقسمنا قسمين فجعل فى عبد الله نصفا و فى أبى طالب نصفا و جعل النبوه و  
الرساله فىّ و جعل الوصيّه و القضيّه فى عليّ ثم اختار لنا اسمين اشتقهما من اسمائه فالله محمود و انا محمّد و الله العليّ و هذا  
عليّ فانا للنبوه و الرساله و عليّ الوصيّه و القضيّه و نیز در امالي فرموده

عن أبى محمّد الفخّام حدّثنى المنصورى قال حدّثنى عمّ أبى موسى بن عيسى بن احمد بن عيسى المنصورى قال حدّثنى الامام  
علي بن محمد قال حدّثنى أبى محمد بن علي قال حدّثنى أبى علي بن موسى الرضا قال حدّثنى أبى موسى بن جعفر قال  
حدّثنى أبى جعفر بن محمّد قال حدّثنى أبى محمّد بن علي قال حدّثنى أبى علي بن الحسين قال حدّثنى أبى الحسين بن علي  
قال حدّثنى أبى امير المؤمنين

على بن أبي طالب قال قال لى النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله يا على خلقنى الله تعالى و انت من نور الله و حين خلق آدم افرغ ذلك النور فى صلبه فافضى به الى عبد المطلب ثم افترق من عبد المطلب انا فى عبد الله و انت فى أبى طالب لا تصلح النبوه الا لى و لا تصلح الوصيه الا لك فمن جحد وصيتك جحد نبوتى و من جحد نبوتى اكبه الله على منخريه فى النار و نيز در امالى فرموده

اخبرنا الحسين بن عبيد الله قال اخبرنا ابو محمد قال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا على بن الحسين الهمداني قال حدثنى محمد بن خالد البرقي قال حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن أبى عبد الله عليه السلام عن آباءه عن امير المؤمنين عليه السلام قال كان ذات يوم جالسا بالرحبه و الناس حوله مجتمعون فقام إليه رجل فقال يا امير المؤمنين انك بالمكان الذى انزله الله به و ابوك يعذب بالنار فقال له مه فض الله فاك و الذى بعث محمدا بالحق نبيا لو شفع أبى فى كل مذنب على وجه الارض لشفعه الله تعالى فيهم الى يعذب بالنار و ابنه قسيم النار ثم قال و الذى بعث محمدا بالحق ان نور أبى طالب يوم القيمه ليطفى انوار الخلق الا حسه انوار نور محمّد و نورى و نور فاطمه و نورى الحسن و الحسين و من ولده من الأئمه لان نوره من نورنا الذى خلقه الله عزّ و جل من قبل آدم بالفى عام و نيز در امالى فرموده

اخبرنا محمد بن على بن حشيش قال حدثنا ابو الحسن على بن القاسم بن يعقوب بن عيسى بن الحسن بن جعفر بن ابراهيم القسى الخزاز املاء فى منزله قال حدثنا ابو زيد محمد بن الحسين بن مطاع السلمى املاء قال حدثنى ابو العباس احمد

بن خبير القوّاس خال ابن كردرى قال حدّثنا محمّد بن سلمه الواسطى قال حدّثنا يزيد بن هارون قال حدّثنا حماد بن سلمه قال حدّثنا ثابت عن انس بن مالك قال ركب رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم ذات يوم بغلته فانطلق الى جبل آل فلان و قال يا انس خذ البغله و انطلق الى موضع كذا و كذا تجد عليًا جالسًا يسبح بالحصى فاقرأه منّى السّلام و احملة على البغله و ات به الى قال انس فذهبت فوجدت عليًا عليه السّلام كما قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم فحملته على البغله فاتيت به إليه فلما ان بصر برسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم قال السّلام عليك يا رسول الله قال و عليك السّلام يا ابا الحسن اجلس فان هذا موضع قد جلس فيه سبعون نبيًا مرسلًا ما جلس فيه من الانبياء احد الا و انا خير منه و قد جلس فى موضع كل نبيّ اخ له ما جلس من الاخوه احد الا و انت خير منه قال انس فنظرت الى سحابه قد اظلتها و دنت من روسهما فمدّ النّبي صلّى الله عليه و آله و سلم يده الى السحابه فتناول عنقود عنب فجعله بينه و بين عليّ و قال كل يا اخى فقلت يا رسول صف لى كيف عليّ اخوك قال انّ الله عزّ و جلّ خلق ماء تحت العرش قبل ان يخلق آدم بثلاثه الف عام و اسكنه فى لؤلؤه خضراء فى غامض علمه الى ان خلق آدم فلما ان خلق آدم نقل ذلك الماء من اللؤلؤه فاجراه فى صلب آدم الى ان قبضه الله ثم نقله الى صلب شيث فلم يزل ذلك الماء ينتقل من ظهر الى ظهر حتى صار فى صلب عبد المطلب ثم شقه الله عزّ و جلّ نصفين فصار نصفه فى أبى عبد الله بن عبد المطلب و نصف آخر فى أبى طالب فانا من نصف الماء و عليّ من النصف الآخر فعلى اخى فى الدنيا و الآخره ثم قرأ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم و هو الذى خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و كان ربك قدير



عن موسى بن جعفر عليه السلام قال ان الله تبارك و تعالی خلق نور محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ من اختراعه من نور عظمته و جلاله و هو نور لاهوتيته الّذى تبدى و تجلى لموسى فى طور سيناء فما استقر له و لا اطاق موسى لرؤيته و لا ثبت له حتى خرّ صعقا مغشيا عليه و كان ذلك النور نور محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فلما أراد ان يخلق محمّدا منه قسم ذلك النور شطرين فخلق من الشطر الاول محمّدا و من الشطر الآخر على بن أبى طالب و لم يخلق من ذلك النور غيرهما خلقهما بيده و نفخ فيهما بنفسه و صورهما على صورتها و جعلهما أمناء له و شهداء على خلقه و خلفاء على خليقته و عينا له عليهم و لسانا له إليهم قد استودع فيهما علمه و علمهما البيان و استطلعهما على غيبه و بهما فتح بدأ الخلق و بهما يختم الملك و المقادير ثم اقتبس من نور محمّد فاطمه ابنته كما اقتبس نوره من المصباح هم خلقوا من الانوار و انتقلوا من ظهر الى ظهر و صلب الى صلب و من رحم الى رحم فى الطبقة العليا من غير نجاسة بل نقل بعد نقل لا من ماء مهين و لا نطفه خشره كسائر خلقه بل انوار انتقلوا من اصلاب الرجال الطاهرين الى ارحام الطاهرات لانهم صفوه الصّفوه اصطفاهم لنفسه لانه لا يرى و لا يدرك و لا تعرف كفيته و لا ايّيته فهؤلاء الناطقون المبلغون عنه المتصرّفون فى امره و نهيه فيهم تظهر قدرته و منهم ترى آياته

و معجزاته و بهم و منهم عباده نفسه و بهم يطاع امره و لولاهم ما عرف الله و لا يدري كيف يعبد الرحمن فالله يجرى امره كيف شاء فيما يشاء لا يُشِئُ لَ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ و نیز شیخ ابو جعفر طوسی طاب ثراه در مصباح الانوار باسناد خود روایت فرموده

عن انس عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ حِينَ لَأَسْمَاءَ مَبْتِيَّةً وَ لَأَرْضَ مَدْحِيَّةً وَ لَأَظْلَمَهُ وَ لَأَنُورَ وَ لَأَشْمَسَ وَ لَأَجَنَّهُ وَ لَأَنَارَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ فَكَيْفَ كَانَ بَدْوُ خَلْقِكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا عَمَّ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ خَلَقَ مِنْهَا نُورًا ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحًا ثُمَّ فَرَجَ النُّورَ بِالرُّوحِ فَخَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَكُنَّا نَسْبُحُهُ حِينَ لَا تَسْبِيحَ وَ نَقْدِسُهُ حِينَ لَا تَقْدِيسَ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَنْشِئَ خَلْقَهُ فَتَقَ نُورِي فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ أَخِي عَلِيٍّ فَخَلَقَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةَ فَالْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ وَ نُورَ عَلِيٍّ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ فَتَقَ نُورًا بَنَتِي فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَالسَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ أَفْضَلُ مِنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ وَلَدِي الْحَسَنِ فَخَلَقَ مِنْهُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ فَالشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ مِنْ نُورِ وَلَدِي الْحَسَنِ وَ نُورَ الْحَسَنِ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ الْحَسَنَ أَفْضَلُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ وَلَدِي

لحسين فخلق الجنة منه و الحور العين فالجنة و الحور العين من نور ولدى الحسين و نور ولدى الحسين من نور الله و ولدى الحسين افضل من الجنة و الحور العين الخبر و نيز در امالي فرموده

عن أبي المفضل عن رجاء عن يحيى بن داود بن القاسم عن عبد الله بن الفضل عن هارون بن عيسى بن بهلول عن بكار بن شعبه عن ابيه عن بكر بن عبد المطلب عن علي بن الحسين عن ابيه عن جدّه امير المؤمنين عليهما السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يا علي خلق الله الناس من اشجار شتى و خلقتى و انت من شجره واحده انا اصلها و انت فرعها و نيز در امالي فرموده

جماعه عن أبي المفضل عن عبد الله بن اسحاق بن ابراهيم المدائني عن عثمان بن عبد الله عن عبد الله بن لهيعة عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله قال بينا النبي صلّى الله عليه و آله و سلّم بعرفات و على تجاهه و الحن معه إذا وحى النبي صلّى الله عليه و آله و سلّم الى عليّ فقال ادن مني يا علي فدنا منه فقال ضع خمسك يعني كفك في كفي فاخذ بكفه فقال يا علي خلقت انا و انت من شجره انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله الله الجنة و نيز در امالي فرموده

جماعه عن المفضل عن محمد بن علي بن مهدي و غيره عن محمد بن علي عن عمرو عن ابيه عن جميل بن صالح عن أبي

خالد الكابلي عن ابن نباته قال قال امير المؤمنين الا انى عبد الله و اخو رسوله و صديقه الاوّل قد صدقت و آدم بين الروح و الجسد ثم انى صديقه الاوّل فى امتكم حقا نحن الوارثون الاوّل و نحن الآخرون الخير و قطب الدين ابو الحسين سعيد بن هبه الله بن الحسين الراوندى در كتاب الخرائج و الجرائح فرموده

محمد بن اسماعيل البرمكى عن عبد الله بن داهر عن الجماحى عن محمّد بن فضل عن ثور بن يزيد عن خالد بن سعد عن سعدان قال قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم كنت انا و علىّ نورا بين يدى الله قبل ان يخلق آدم باربع عشره آلاف سنه فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزئين و ركبته فى صلب آدم و اهبطه الى الارض ثم حمّله فى السفينه فى صلب نوح ثم قذفه فى النار فى صلب ابراهيم فجزء انا و جزء علىّ و النور يزول معنا حيث زلنا و حسين بن حمدان حزينى در كتاب الروضه فرموده

روى عن مجاهد عن ابن عمر و أبى سعيد الخدرى قال كنا جلوسا عند رسول الله صلى الله عليه و سلم إذ دخل سلمان الفارسى و ابو ذرّ الغفارى و المقداد بن الاسود و عمار بن ياسر و حذيفه بن اليمان و ابو الهيثم بن التيهان و خزيمه بن ثابت ذو الشهادتين و ابو الطفيل عامر بن وائله فبحثوا بين يدى رسول الله صلى الله عليه و سلمّ و الحزن ظاهر فى وجوههم فقالوا فديناك بالآباء و الامّهات يا رسول الله انا نسمع من قوم فى اخيك و ابن عمك ما يحزننا و انا نستأذنك فى الرد عليهم فقال

صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ مَا عَسَاهُمْ يَقُولُونَ فِي اخِي وَ ابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا يَقُولُونَ اَيُّ فَضْلٍ لِّعَلِيٍّ فِي سَبْقِهِ اِلَى الْاِسْلَامِ وَ اِنَّمَا اَدْرَكَهُ الْاِسْلَامُ طِفْلًا وَ نَحْوَ هَذَا الْقَوْلِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَذَا يَحْزَنُكُمْ قَالُوا اَيُّ وَاللّٰهِ فَقَالَ بِاللّٰهِ اَسْأَلُكُمْ هَلْ عَلِمْتُمْ مِنَ الْكُتُبِ السِّيَافَةِ اَنَّ اِبْرَاهِيْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَرَبَ بِهٖ اَبُوهُ مِنَ الْمَلِكِ الطَّاعِيِ فَوَضَعَتْ بِهٖ اُمُّهُ بَيْنَ اِتْلَالِ بَشَاطِيٍّ نَهْرٍ يَتَدَفَّقُ يَقَالُ لَهُ خَرْدَانٌ مِنَ غُرُوبِ الشَّمْسِ اِلَى اِقْبَالِ اللَّيْلِ فَلَمَّا وَضَعْتَهُ وَ اسْتَقَرَّ عَلٰى وَجْهِ الْاَرْضِ قَامَ مِنْ تَحْتِهَا يَمْسَحُ وَجْهَهُ وَ رَاسَهُ وَ يَكْثُرُ مِنْ شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ ثُمَّ اخَذَ ثَوْبًا وَ اَتَّشَحَّ بِهٖ وَ اُمُّهُ تَرَاهُ فَذَعَرَتْ مِنْهُ ذَعْرًا شَدِيْدًا ثُمَّ مَضَى يَهْرُولُ بَيْنَ يَدَيْهَا مَا دَا عَيْنِيهِ اِلَى السَّمَاءِ فَكَانَ مِنْهُ مَا قَالِ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَذَلِكَ نَرٰى اِبْرَاهِيْمَ مَلِكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمَوْقِيْنِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاى كَوْكَبًا قَالِ هٰذَا رَبِّيُّ اِلَى قَوْلِهِ اَنِّيُّ بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ وَ عَلِمْتُمْ اَنَّ مُوسٰى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِرْعَوْنَ فِي طَلْبِهِ يَبْقُرُ بَطُوْنَ النِّسَاءِ الْحَوَاصِلِ وَ يَذْبَحُ الْاَطْفَالَ لِيَقْتُلَ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا وُلِدَتْهُ اُمُّهُ اَمْرًا اَنْ تَاخُذْهُ مِنْ تَحْنِهَا وَ تَقْذِفْهُ فِي النَّابُوْتِ وَ تَلْقٰى النَّابُوْتِ فِي الْيَمِّ فَقَالَتْ وَ هِيَ ذَعْرُهُ مِنْ كَلَامِهِ يَا بَنِيَّ اَنِّيُّ اَخَافُ عَلَيْكَ الْغُرُقُ فَقَالِ لَهَا لَا تَحْزَنِي اِنَّ اللّٰهَ يَرُدُّنِي اِلَيْكَ فَبَقِيْتُ حَيْرَانَةً حَتٰى كَلَّمَهَا مُوسٰى وَ قَالِ لَهَا يَا اُمَّ اَقْذِفِيْنِي فِي النَّابُوْتِ وَ اَلْقِ النَّابُوْتِ فِي الْيَمِّ

فقال ففعلت ما امرت به فبقى فى اليم الى ان قذفه فى الساحل فردّه الى أمه برمته لا يطعم طعاما و لا يشرب شرابا معصوما مدّه

و روى ان المده كانت سبعين يوما

و روى سبعة اشهر و قال الله عزّ و جلّ فى حال طفولتيه و لُتصيّع على عيني إذ تمشيتي أختك فتقول هل أدلكم على من يكفله فرجعناك إلى أمك كي تقرّ عينها و لا تحزن الآيه و هذا عيسى بن مريم عليه السّلام قال الله عزّ و جلّ فيه فناداها من تحتها ألا تحزنى قد جعل ربك تحتك سيريا الى قوله إنسيئا فكلم أمه وقت مولده و قال حين اشارت إليه قالوا كيف نكلم من كان فى المهد صبيا قال إننى عبد الله آتاني الكتاب الى آخر الآيه فتكلم عليه السّلام فى وقت ولادته و اعطى الكتاب و النبوه و اوصى بالصّلاه و الزكاه فى ثلثه ايام من مولده و كلمهم فى اليوم الثانى من مولده و قد علمتم جميعا انّ الله عزّ و جلّ خلقنى و عليا من نور واحد انا كنّا فى صلب آدم نسبح الله عزّ و جلّ ثم نقلنا الى اصلاب الرّجال و ارحام النساء يسمع تسيحنا فى الظهور و البطون فى كل عهد و عصر الى عبد المطلب و ان نورنا كان يظهر فى وجوه آبائنا و امهاتنا حتى تبين اسمائنا مخطوطه بالنور على جباههم ثم افترق نورنا فصار نصفه فى عبد الله و نصفه فى أبى طالب عمى فكان يسمع تسيحنا من ظهورهما و كان أبى و عمى إذ جلسا فى ملا قریش تلالا نورنا

ص: ٢٨٤

فى وجوههما من دونهم حتى ان الهوام و السباع يسلمان عليهما لاجل نورهما الى ان خرجنا من اصلاب آباءنا و بطون امهاتنا الى آخر الحديث و علامه جمال الدين حسن بن يوسف بن على بن مطهر الحلبي در كشف اليقين فرموده

محمد بن جرير الطبرى عن محمد بن عبد الله عن عمران بن محسن عن يونس بن زياد عن الربيع بن كامل ابن عم الفضل بن الربيع ان المنصور كان قبل الدوله كالمقطع الى جعفر بن محمد عليهما السلام قال سالت جعفر بن محمد بن على عليه السلام على عهد مروان الحمار عن سجده الشكر التى سجدها امير المؤمنين صلوات الله عليه ما كان سببها فحدثنى عن ابيه محمد بن على قال حدثنى ابي على بن الحسين عن ابيه على بن ابي طالب صلوات الله عليهم ان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم وجهه فى امر من اموره فحسن فيه بلاؤه و عظم عناؤه فلما قدم من وجهه ذلك اقبل الى المسجد و رسول الله قد خرج يصلى الصلوه فصلّى معه فلما انصرف من الصلوه اقبل على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فاعتنقه رسول الله ثم ساله عن مسيره ذلك و ما صنع فيه فجعل على عليه السلام يحدثه و اسارير رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تلمع سرورا بما حدثه فلما اتى عليه السلام على حديثه قال له رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الا ابشرك يا ابا الحسن فقال فداك

أبى و أمى فكم من خير بشرت به قال انّ جبرئيل هبط على فى وقت الزّوال فقال لى يا محمّد هذا ابن عمك علىّ وارد عليك و انّ الله عزّ و جلّ أبلى المسلمين به بلاء حسنا و انه كان من صنعه كذا و كذا فحدثنى بما انباتنى به فقال لى يا محمّد انه نجا من ذرّيّه آدم من تولى شيث بن آدم وصى ابيه آدم بشيث و نجاشيث بابيه و نجا آدم باللّٰه يا محمّد و نجا من تولى سام بن نوح وصى ابيه نوح بسام و نجا سام بنوح و نجى نوح باللّٰه يا محمّد و نجا من تولى اسماعيل بن ابراهيم خليل الرّحمن وصى ابيه ابراهيم ياسماعيل و نجا اسماعيل بابراهيم و نجا ابراهيم باللّٰه يا محمّد و نجا من تولى يوشع بن نون وصى موسى بيوشع و نجا يوشع بموسى و نجا موسى باللّٰه يا محمّد و نجا من تولى شمعون الصّفا وصى عيسى بشمعون و نجا شمعون بعيسى و نجا عيسى باللّٰه يا محمّد و نجا من تولى عليّا وزيرك فى حياتك و وصيّك عند وفاتك بعلى و نجا على بك و نجوت انت باللّٰه عزّ و جلّ يا محمّد انّ الله جعلك سيّد الانبياء و عليّا سيّد الاوصياء و خيرهم و جعل الأئمّه من ذرّيتكما الى ان يرث الارض و من عليها فسجد على صلوات الله عليه و جعل يقبل الارض شكر الله تعالى و انّ الله جلّ اسمه خلق محمّدا و عليّا و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السّلام اشباحا يسبحونه و يمجّدونه و يهلّلونه بين يدى عرشه قبل ان يخلق آدم باربعه عشر آلاف عام فجعلهم نورا ينقلهم فى ظهور الاخيار من الرّجال و ارحام الخيرات المطهرات



المهذبات من النساء من عصر الى عصر فلمّا أراد الله عزّ وجلّ ان يبين لنا فضلهم و يعرفنا منزلتهم و يوجب علينا حقهم اخذ ذلك النور فقسمه قسمين جعل قسما في عبد الله بن عبد المطلب فكان منه محمّد سيّد النبيين و خاتم المرسلين و جعل فيه النبوه و جعل القسم الثاني في عبد مناف و هو ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف فكان منه علي امير المؤمنين و سيّد الوصيين و جعله رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم وليه و وصيه و خليفته و زوج ابنته و قاضي دينه و كاشف كربته و منجز وعده و ناصر دينه و حسن بن محمد الديلمي در ارشاد القلوب فرموده

سلمان الفارسي قال كنت جالسا عند النبي في المسجد إذ دخل العباس بن عبد المطلب فسلم فردّ النبي و رحب به فقال يا رسول الله بما فضل علينا علي بن أبي طالب اهل البيت و المعادن واحده فقال النبي صلّى الله عليه و آله و سلم اذن اخبرك يا عم انّ الله خلقني و خلق عليا و لا سماء و لا ارض و لا جنه و لا نار و لا لوح و لا قلم فلما أراد الله بدو خلقنا تكلم بكلمه فكانت نورا ثم تكلم بكلمه ثانيه فكانت روحا فمزج بينهما و اعتد لا فخلقني و عليا منهما ثم فتق من نوري نور العرش فانا اجل من العرش ثم فتق من نور علي نور السموات فعلى اجل من السموات ثم فتق من نور الحسن نور الشمس و من نور الحسين نور القمر فهما اجل من الشمس و القمر و كانت الملائكه

تَسْبِيحُ اللَّهِ تَعَالَى وَتَقْدُسُهُ وَتَقُولُ فِي تَسْبِيحِهَا سَبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنْوَارٌ مَا أَكْرَمَهَا عَلَى اللَّهِ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُبَلِّغَ الْمَلَائِكَةَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ سَحَابَانَ ظَلَمَهُ وَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا تَنْظُرُ أَوَّلَهَا مِنْ آخِرِهَا وَلَا آخِرَهَا مِنْ أَوَّلِهَا فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْهِنَا وَسَيِّدُنَا مِنْذُ خَلَقْتَنَا مَا رَأَيْنَا مِثْلَ مَا نَحْنُ فِيهِ فَسَأَلْنَاكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَنْوَارِ إِلَّا مَا كَشَفْتَ عَنَّا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لِأَفْعَلَنَ فَخَلَقَ نُورَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ يَوْمَئِذٍ كَالْقَنْدِيلِ وَعَلَقَهُ فِي قُرْطِ الْعَرْشِ فَزَهَرَتِ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ سَمِيَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَسْبِيحُ اللَّهِ وَتَقْدُسُهُ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لِأَجْعَلَنَّ ثَوَابَ تَسْبِيحِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِمُحِبِّي هَذِهِ الْمَرْءِ وَابْنِهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا قَالَ سَلْمَانَ فَخَرَجَ الْعَبَّاسُ فَلَقِيَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ بَابِي عَتْرَةُ الْمُصْطَفَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَا أَكْرَمَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَنِيزِ دَرِّ انْ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ نَقَلَ كَرْدَهُ

أَنَّهُ قَالَ سَالِ ابْنَ مَهْرَانَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ تَفْسِيرِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ قَالَ كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاقْبَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا رَأَى النَّبِيَّ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ وَقَالَ مَرَحِبًا بِمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَنِي اللَّهُ وَخَلَقَ عَلِيًّا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِهَذِهِ الْمَدَّةِ خَلَقَ نُورًا فَقَسَمَهُ نِصْفَيْنِ فَخَلَقَنِي مِنْ نِصْفِهِ وَخَلَقَ عَلِيًّا مِنْ النِّصْفِ الْآخِرِ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ فَنُورُهَا مِنْ نُورِي وَنُورُ عَلِيٍّ

ثم جعلنا من يمين العرش ثم خلق الملائكة فسبحنا فسبحت الملائكة و هللنا فهللت الملائكة و كبرنا فكبرت الملائكة و كان ذلك من تعليمى و تعليم على الخبر و محمد بن على بن احمد الفاسى در روضه الواعظين و تبصره المتعظين فرموده

قال جابر بن عبد الله الانصارى سالت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن ميلاد امير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام فقال آه آه لقد سئلتنى عن خير مولود ولد بعدى على سنه المسيح عليه السلام ان الله تبارك و تعالى خلقنى و عليا من نور واحد قبل ان خلق الخلق بخمسائه الف عام فكنا نسبح الله و نقدهه فلما خلق الله تعالى آدم عليه السلام قذف بنا فى صلبه و استقررت انا فى جنبه الايمن و على فى الايسر ثم نقلنا من صلبه فى الاصلاب الطاهرات الى الارحام الطيبه فلم نزل كذلك حتى اطلعنى الله تبارك و تعالى من ظهر طاهر و هو عبد الله بن المطلب فاستودعنى خير رحم و هى آمنه ثم اطلع الله تبارك و تعالى عليا من ظهر

طاهر و هو ابو طالب و استودعه خير رحم و هى فاطمه بنت اسد الخبر و شيخ شرف الدين بن على النجفى در تاويل الآيات  
الظاهرة فى فضائل العتره الطاهره فرموده

محمد بن العباس مرفوعا الى محمد بن زياد قال سأل ابن مهران عبد الله بن العباس عن تفسير قوله تعالى وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَ  
إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ فقال ابن عباس أنا كنا عند رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فاقبل على بن أبى طالب فلما راه النبى  
صلى الله عليه و آله و سلم تبسم فى وجهه و قال مرحبا بمن خلقه الله قبل آدم باربعين الف عام فقلت يا رسول الله أ كان الابن  
قبل الاب قال نعم ان الله خلقنى و خلق عليا قبل ان يخلق آدم بهذه المدّه و خلق نورا فقسّمه نصفين فخلقنى من نصفه و خلق  
عليا من النصف الآخر قبل الاشياء كلها ثم خلق الاشياء فكانت مظلمه فنورها من نورى و نور على ثم جعلنا عن يمين العرش ثم  
خلق الملائكه

ص: ٢٩٠

فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ وَهَلَّلْنَا وَهَلَّلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَكَبَّرْنَا فَكَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ فَكَانَ ذَلِكَ مِنْ تَعْلِيمِي وَتَعْلِيمِ عَلِيٍّ وَكَانَ ذَلِكَ فِي عِلْمِ اللَّهِ السَّابِقِ إِنْ لَمْ يَدْخُلِ النَّيَّارُ مَحَبَّةَ لِيٍّ وَلِعَلِيٍّ وَلاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَبْغُضٌ لِيٍّ وَلِعَلِيٍّ إِنْ لَمْ يَدْخُلِ خَلْقَ الْمَلَائِكَةِ بِأَيْدِيهِمْ إِبَارِيقَ اللَّجِينِ مَمْلُوءٍ مِنْ مَاءِ الْحَيَوَةِ مِنَ الْفَرْدُوسِ فَمَا أَحَدٌ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ إِلاَّ وَهُوَ طَاهِرٌ الْوَالِدِينَ تَقِيٌّ نَقِيٌّ بِاللَّهِ فَإِذَا أَرَادَ أَبُو أَحَدِهِمْ أَنْ يُوَاقِعَ أَهْلَهُ جَاءَ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ بِأَيْدِيهِمْ إِبَارِيقُ مَاءِ الْجَنَّةِ فَيَطْرَحُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ فِي إِنْاءِهِ الَّتِي يَشْرَبُ مِنْهَا فَيَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَيَنْبِتُ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْبِتُ الزَّرْعَ فَهَمَّ عَلِيٌّ بَيْنَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مِنْ نَبِيِّهِمْ وَ وَصِيَّهُمْ عَلِيٌّ وَ مِنْ ابْنَتِي الزَّهْرَاءِ ثُمَّ الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مِنْ الْأَئِمَّةِ قَالَ أَحَدِي عَشْرَ مَنِّي وَ أَبُوهُمْ

علی بن ابی طالب ثم قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مُحِبَّهُ عَلِيًّا وَالْإِيْمَانَ سَبِيْنًا يَعْنِي سَبِيًّا لِدُخُوْلِ الْجَنَّةِ وَ سَبِيًّا لِلْفَوْزِ مِنَ النَّارِ

### وجه صحت احتجاج به عامه بروایات آنها

و باید دانست که باعث بر نقل احادیث نور و مؤیدات آن از طریق اهل حق علاوه بر آنکه درین مقام غرض اهم اظهار تخذیع مخاطب منیع ست چند وجه دیگرست اول آنکه فضل بن روزبهان که مقتدای مخاطب والاشان اعنی کابلی سلیط اللسان کاسه لیس اوست بر تمسک بروایت اهل سنت برای الزام و افحاشان تشنیع غریب آغاز نهاده اهل حق را اجازت استدلال و احتجاج بروایات خودشان می دهد حیث قال فی جواب نهج الحق و العجب انّ هذا الرّجل لا ینقل حدیثا الا من جماعه اهل السنّه لأنّ لیس لهم کتاب و لا- روایه و لا- علماء مجتهدون مستخرجون للاخبار فهو فی اثبات ما یدعیه عیال علی کتب اهل السنّه ازین عبارت صاف ظاهرست که نزد ابن روزبهان نقل نکردن علامه حلّی احادیث را مگر از اهل سنّت و ترک نقل روایات طریق خود باعث

ص: ۲۹۲

عجب ابن روزبهان گردیده و گمان کرده که وجهش آنست که برای شیعه کتابی و روایتی و علمای مجتهدین مستخرجین برای اخبار نیستند پس صاحب نهج الحق در اثبات دعاوی خویش محتاج کتب اهل سنتست و این نهایت صریحست در آنکه حصر نقل در احادیث جانب ثانی عیب و نقص و دلیل فقدان علماء مجتهدین مستخرجین اخبار در مذهب ناقلاست و مورث عجب و حیرتست پس این اجازت صریحست برای اثبات مطالب و دعاوی خویش بروایات خویش پس هر گاه امتثالا لامر ابن روزبهان و رفعا لتعجبه و حیرته بروایات طریق اهل حق تمسک کنم حضرات سینه را چاره از قبول آن نیست که این تمسک حسب ارشاد مقتدای سنّیانت دوم آنکه نیز ابن روزبهان بجواب نهج الحق در فضائل موهومه ابن الخطاب حدیثی موضوع نقل کرده که مشتمل ست بر تفضیح ملازمان او زیرا که از ان ظاهرست که او در حق ازواج جناب مآب صلی الله علیه و آله و سلم کلمه یا عدوات انفسهن بر زبان آورده و نیز از ان ظاهرست که این ازواج عمر را بنهایت غلظت و فظاظت موصوف نمودند که گفتند انت افظ و اغلظ با این همه در آخر این حدیث اهل غرض این فقره هم وضع کرده اند که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بعمر فرمود ما لقیك الشيطان سالکا فجا قط الا سلک فجا غیر فجک ابن روزبهان بسبب کمال غفول و ذهول از مدلول صدر این خرافات مجعول چون این فقره مخدوش دیده مصعوق و مدهوش گردیده دست تمسک بان انداخته و بعد نقل آن گفته و هذا حدیث نقله جمهور ارباب الصحاح و لا شک فی صحته لاحد و هذا حجه علی الروافض

حيث يقولون ان بيعه ابي بكر كان باختيار عمر بن الخطاب فانه لو صح ما ذكروا انه كان باختياره فهو حق لا شك بدليل هذا الحديث لانه سلكت فجا يسلك الشيطان فجا غيره و كل فح يكون مقابلا و مناقضا لفح الشيطان فهو فح الحق لا شك و هذا من الالزاميات العجيبه التي ليس لهم جواب عن هذا البته ازین کلام غرابت نظام واضح می گردد که ابن روزبهان بنقل این خبر مکذوب می نازد و نقل آن را بحسن فهم خود از الزامیات عجیبه که بزعم او اهل حق را از ان جوابی نیست می داند و هر گاه بزعم ابن روزبهان الزام اهل حق باین کذب بی نظام جائز باشد پس احتجاج اهل حق باحادیث نور که از طرق خویش نقل کرده اند بهزار اولویت مستحسن و مقبول و موجب الزام و افحام اهل ذهول باشد و مخفی نماند که در توجیه این خبر مکذوب حضرات اهل سنت سراسیمه اند و بکج و مج بیانی تاویلات علیه ان می انگیزند و هفوات غریبه بر زبان می آرند تا آنکه مخاطب در باب مکاید بعض امثال عامیانه هندیه برای تصحیح بعض این خرافات می خوانند و حقیر در کتاب شوارق النصوص بتفصیل تمام وضع و افترای آن ثابت کرده ام و خرافات این بزرگان را قلع و قمع واجبی نموده بحیرتم که چگونه ابن روزبهان چنین کذب فضح را بطلاقت و ذلاقت یاد می نماید و آن را بر اهل حق حجت می گیرد و از الزامات عجیبه و افحامات غریبه می انگارد و مباهات و افتخار زائد الوصف بر آن دارد و بوقاحت تمام می سراید که اهل حق را جوابی از ان نیست و بر مجرد جزاف و گزاف اکتفا نکرده لفظ البته که مفید مزید یقین برین زعم باطل و توهم صریح الفسادست می افزاید سوم آنکه خود شاهصاحب در حاشیه تعصب



سیزدهم از باب یازدهم همین کتاب گفته اند ابن یونس که از عمده مجتهدین شیعه است در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر را و ابن شاهین کتاب المناقب را و ابن ابی شیبہ کتاب اخبار و فضائل آن حضرت را و ابو نعیم اصفهانی کتاب منقبه المطهرین را و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب اربعین فی فضائل امیر المؤمنین و ابن مردویه کتاب رد الشمس فی فضل علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اهل بیت را و نسائی کتاب مناقب امیر المؤمنین را و نطنزی کتاب خصائص علویه را و ابن المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المؤمنین و یسّی کتاب المراتب ایضا و بصری کتاب درجات امیر المؤمنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی گفته که از عمر بن شاهین شنیدم که می گفت که جمع کرده ام از فضائل علی هزار جزو انتهی نقلاً عن ترجمته المسمی بانوار العرفان للمعین القزوینی الاثنا عشری پس انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت باشند بلکه هر که تتبع کتب شیعه نماید یقین می داند که تمام علماء شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و زهراء و حسنین علیه السلام کاسه لیس و خوشه چین اهل سنت اند و در هر جا از همین کتب نقل می آرند آری در حال ائمه ما بعد اگر چیزی داشته باشند محتمل است یدلّ علی ذلك کتاب کشف الغمه و الفضول المهمه و غیرهما من کتب بذال الفن انتهی ازین عبارت ظاهرست که نزد شاهصاحب نقل اهل حقّ از کتب اهل سنت در فضائل و مناقب

جناب امیر المؤمنین و حضرت زهراء و حسنین علیهم السلام مثبت کاسه لیسوی و خوشه چینی اهل حقست یعنی سبب اثبات نقص و عدم استطاعت بر اثبات فضائل و مناقب این حضرات از طریق خوست پس معلوم شد که احتجاج و استدلال اهل حق بروایات طریق خود در اثبات فضائل و مناقب هرگز قابل رد و انکار نیست بلکه مثبت فضل و افتخار و دافع نقص و عارست پس احتجاج و استدلال باحادیث نور که از کتب اهل حق منقول شد نزد مخاطب جلیل عمده الفحول هم مستحسن و مقبول باشد و اما زعم کون الفصول المهمه من کتب الشیعه فبطلانه مما لا یستریب فیه عاقل لما ظهر من حال مصنفه فی مجلد حدیث التشیه و غیره و در کتاب کشف الغمه هم در اکثر مواضع نقل از سنیّه نموده برای الزام و اما کتب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین علیهما السلام که شیعه از طرق خود فضائل را در آن وارد کرده اند پس خارج از حصر و احصاست شاهصاحب اگر بر آن مطلع نشوند چه عجبت رجوع بکتب رجالیه و کتب حدیث مثل غایه المرام و بحار الانوار باید کرد که از آن حال جله ازین کتب واضح شود و غرابت نفی ظاهر و اشکار گردد چهارم آنکه فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در شوکت عمریه بعد کلامی گفته لیکن احقر العباد در حق احادیث ائمه اطهار که در طریق شیعه مرویست بدون قیام کدام یئنه یا قرینه قویه بر وضع آن اصلا خدشه بخاطر نمی گذارند بس تا به تلفظ آن چه رسد بلکه آن را علی الراس و العین می نهد الخ ازین عبارت بکمال صراحت ظاهرست که فاضل رشید در حق احادیث ائمه اطهار که بطریق شیعه مرویست بدون قیام کدام یئنه

یا قرینه قویه بر وضع آن اصلا خدشه بخاطر نمی گذارند تا به تلفظ بان چه رسد بلکه آن را علی الراس و العین می نهد پس حسب افاده فاضل رشید روایات نور که اهل حق نقل کرده و امثال آن که هرگز کدامی بینه یا قرینه قویه بر وضع آن قائم نیست لائق خدش خادشین و قدح قادحین و ریب مرتابین نباشد بلکه اتباع رشید را باید که آن را علی الراس و العین نهند و اظهار عدوان و اعتساف بآباء و استنکاف از قبول آن نکنند پنجم آنکه صاحب صواقع و خود مخاطب جابجا درین کتاب احتجاج و استدلال بروایات طریق خود بمقابله اهل حق کرده اند بلکه بمزید جسارت دست بروایاتی که وضع و کذب آن از تصریحات منقدین شان ظاهر انداخته پس بعد این احتجاج و استدلال صریح الاختلال سر از قبول احتجاج و استدلال اهل حق بروایات خود نمی توانند تافت

### **ابطال ادعای آنکه حدیث نور باجماع اهل سنت موضوع است**

قوله و این حدیث باجماع اهل سنت موضوعست اقول **إِنْ هَذَا إِلَّا إِنْكَارٌ** مبین این غایت تهور و نهایت جسارتست که کذب و افترا را بتقلید کابلی حلال دانسته مطالب علمیه را بدروغ و بهتان مشحون ساخته از اوانی اهل علم فضلا عن الفضلاء و العلماء در محاورات و معاملات دنیا وقوع و صدور کذب و دروغ نهایت قبیحست چه جا که در مباحث دینیه و علوم حقیقیه مرتکب افزا و بهتان شوند و لله الحمد که بطلان دعوی اجماع اهل سنت بر وضع این حدیث بادل زاهره و براهین قاهره سابقا مبین شد و ظاهر گردید که اکابر ائمه دین و اجله محققین و اساطین سنیه

این حدیث شریف را در کتبه‌های خویش بلا-رد و نکیر روایت کرده اند پس چه قسم ممکنست که این حدیث نزد این حضرات موضوع بوده باشد چه روایت موضوعات بلا شبهه حرام و ناجائزست و در حدیث واردست که کسی که دروغی را روایت کند و داند که آن دروغست پس یکی از کاذبانست پس اگر شاه‌صاحب ادعا فرمایند که این حدیث شریف نزد این حضرات موضوعست فسق ائمه خویش ثابت کرده باشند و ایشان را در جمله مفتریان بر سرور رسولان داخل ساخته و علاوه برین جمعی از کبار سنیه احتجاج و استدلال باین حدیث شریف نموده اند و جمعی حتما و جزما آن را بجناب رسالت مآب صلی الله علیه نسبت فرموده فادعاء الاجماع علی شفا جرف هار لا یغتر به الا من لم یشم رائحه من ممارسه الاخبار و الاثار و انهمک فی التعصب السمج البادی الشنار و التعسف الواضح العار و مبنای فاسد البنیان دعوی اجماع ظاهر البطلان آنست که ابن الجوزی که افراطش در حکم بوضع احادیث صحیحه و روایات معتمده معلوم طلبه علومست تا آنکه کتابش را علمای اهل سنت موجب ضرر عظیم و فساد فخیم می دانند کما لا- یخفی علی ناظر تذکره الموضوعات الفتنی این حدیث را من تلقاء النفس بهواجس نفسانی موضوع قرار داده و ابن روزبهان در کتاب الباطل قدح ان از ابن الجوزی نقل کرده و خواجه کابلی که یافه درای و جسارت و بیباکی عادت دیرینه اوست ادعا کرده که این حدیث باجماع اهل خیر موضوعست و مخاطب دعوی کاذب اجماع اهل سنت بر وضع آن بر زبان آورده حال آنکه

حکم بوضع این حدیث باطل محضست چه وضع حدیثی ثابت نمی شود مگر بدلیلی و دلیل آن نیست مگر مخالفت کتاب یا سنت پس اگر مدعیان وضع این حدیث در انبان خود وجهی از وجوه دعوی مخالفت این حدیث شریف با کتاب یا سنت داشته باشند بر آرند و جواب شافی و کافی بشنوند و انی لهم ذلك سوی الخرافات الجزافیه و الهواجس الشیطانیه و اگر بدلیلی و حجتی و مستمسکی حکم بوضع این حدیث شریف نکرده اند بلکه بمحض هوای نفس و حبّ باطل و عشق مذهب جبر و عداوت آل و مخالفت رسول رب متعال باین حکم باطل السنه خود را آلوده اند کما هو فی الواقع كذلك فلا یصغی إلیه مسلم و مؤمن و لا یكثرث به مؤخّید موقن و چسان توان گفت که دلیلی برین حکم دارند چه امام و مقتدای ایشان که بادی سلوک این وادی و هائم این مهامه و بوادیست یعنی ابن الجوزی که حکم بوضع آن کرده نیز دلیلی نیاورده بمحض قدح در اسناد بعض طرق آن اکتفا کرده حال آنکه در مقام رد بعض احادیث صحیحه مثل حدیث سدّ ابواب إلا باب علی علیه السّلام از ذکر بعض دلائل واهیه فاسده و قرائن سخیفه کاسده خود را معذور نداشته کما یظهر من الرجوع الی کتابه پس اگر او را و میلی سخیف و بی اصل هم برای ابطال حدیث نور میسر می شد دست بران انداختی و از ذکر ان خود را باز نداشتی و صلاوه بر این احمد بن حنبل مدعی اجماع را علی الاطلاق تکذیب فرموده چنانچه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی در محلی گفته رحم الله احمد بن حنبل فلقد صدق إذ یقول من ادعی

الاجماع فقد كذب ما يدريه لعل الناس اختلفوا لكن ليقل لا اعلم خلافا هذه اخبار المرسى و الاصم قال ابو محمّد لا يحل دعوى الاجماع الا فى موضعين احدهما ما يتفق ان جميع الصحابه رضى الله عنهم عرفوه بنقل صحيح عنهم فاقروا به و الثانى ما يكون من خالفه كافرا خارجا عن الاسلام كشهاده ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و صيام رمضان و حج البيت و الايمان بالقرآن و الصلوات الخمس و جملة الزكاه و الطهاره للصيومه و من الجنابه و تحريم الميتة و الخنزير و الدّم و ما كان من هذا الصيغه فقط و نیز ابن حزم در محلى گفته و ايضا فمدعى الاجماع على ما لا يتيقن ان كل مسلم فقد عرفه و قال به كاذب على الامه كلها و قد نصّ الله عزّ و جلّ على انّ نفرا من الجنّ آمنوا و سمعوا القرآن من رسول الله صلّى الله عليه و سلم فهم صحابه و فضلاء فمن لهذا المدعى بالباطل باجماع اولئك فكيف احصى اقوال الصحابه رضى الله عنهم و لا تحصي الا حيث لا يشك فى انّ كل مسلم قد عرفه و قد قال احمد بن حنبل رضى الله عنه من ادعى الاجماع فقد كذب و ما يدريه لعل الناس اختلفوا فى ذلك و ابن القيم در اعلام الموقعين گفته و كذلك الشافعى ايضا نصّ فى رسالته الجديده على انّ ما لا يعلم فيه خلاف لا يقال له اجماع و لفظه ما لا يعلم فيه خلافه فليس اجماعا و قال عبد الله بن احمد بن حنبل سمعت أبى يقول ما يدعى فيه الرّجل الاجماع

فهو كذب و من ادعى الاجماع فهو كاذب لعل التّياس اختلفوا هذه دعوى بشر المرسى و الا-صمّ و لكن يقول لا اعلم الناس اختلفوا و لم يبلغنى ذلك هذا لفظه

### ابطال ادعای اجماع اهل سن بر وضع حديث نور

و بعد اين عبارت گفته و نصوص رسول الله صلى الله عليه و سلمّ اجلّ عند الامام احمد و سائر ائمّه الحديث من ان يقدموا عليها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالمخالف و لو ساغ لتعطلت النصوص و ساغ لكل من لم يعلم مخالفا في حكم مسئله ان يقدم جهله بالمخالف على النصوص انتهى فيا للعجب العجيب كيف يدعى المخاطب المطاع هذا الاجماع البادى الاستشناع الواضح الاستشناع الصريح الخداع فيعمس الحقّ على المستكفّين حوله و السامعين قوله من الهمج الرعاع و يروج الكاسد على المغفلين الاغمار الذين هم لكل ناهق اتباع مع ظهور بطلانه و انهدام جدرانته و انخرام اركانه و انجذام اصوله و اغصانه عند الناقد للردى من السليم الصالح للانتفاع و ابن حزم صاحب محلى نرد ائمّه ستيه بفضائل جليه و محامد ستيه محلى و مرآت طول باع و كثرت اطلاع او از زنگ ارتياب و تشكيك مموهين و مسولين مجلى و مقام علم و فضل و اعتماد و اعتبار او نرد اين حضرات پس رفيع و معلى محيى الدين ابو محمد عبد الواحد بن على در كتاب المعجب فى تلخيص اخبار المغرب گفته ابو محمد الذى يحدث عنه الحميدى هو ابو محمد على بن احمد بن سعيد بن حزم بن غالب بن صلح بن خلف بن معدان بن سفين بن

يزيد الفارسي مولى يزيد بن أبي سفين بن حرب بن أميّه بن عبد شمس بن عبد مناف القرشي قريّ عليّ نسبه هذا بخطه علي ظهر كتاب من تصانيفه اصل آباءه الادنين من قريه من اقليم لثله من غرب الاندلس سكن هو و ابوه قرطبه و كان ابوه من وزراء المنصور محمّد بن أبي عامر و وزراء ابنه المظفر بعده و كان هو المدبّر لدولتيهما و كان ابنه ابو محمد الفقيه وزير العبد الرّحمن بن هشام بن عبد الجبار بن النّاصر الملقّب بالمستظهر بالله اخى المهدي المذكور آنفا ثم انه نبذ الوزاره و اطرحها اختيار او اقبل علي قراءه العلوم و تقييد الاخبار و السّنين فنال من ذلك ما لم ينل احد قبله بالاندلس و كان علي مذهب الامام أبي عبد الله الشافعي رحمه الله اقام علي ذلك زمانا ثم انتقل الي القول بالظاهر و افرط في ذلك حتى اربي علي أبي سليمان داود الظاهري وغيره من اهل الظاهر و له مصنّفات كثيره جليله القدر شريفه المقصد في اصول الفقه و فروعه علي مهيعه الذي يسلكه و مذهبه الذي يتقلده و هو مذهب داود بن علي بن خلف الاصبهاني الظاهري و من قال بقوله من اهل الظاهر و نفاه القياس و التعليل بلغنى عن غير واحد من علماء الاندلس ان مبلغ تصانيفه في الفقه و الحديث و الاصول و النحل و الملل و غير ذلك من التاريخ و النسب و كتب الادب و الرّد علي المخالفين له نحو من اربعمائه مجلد



تشتمل على قريب من ثمانين الف ورقه و هذا شىء ما علمناه لاحد ممن كان فى مده الاسلام قبله الا لابي جعفر محمّد بن جرير الطّبرى فانه اكثر اهل الاسلام تصنيفا فقد ذكر ابو محمّد عبد الله بن محمد بن جعفر الفرغانى فى كتابه المعروف بالصّيله و هو الذى وصل به تاريخ أبى جعفر الطبرى الكبير انّ قوما من تلاميذ أبى جعفر احصوا ايام حياته منذ بلغ الحلم الى ان توفى فى سنه ٣١٠ و هو ابن ست و ثمانين سنه ثم قسّموا عليها اوراق مصنفاته فصار لكل يوم اربع عشره ورقه و هذا لا يتهيأ لمخلوق الا بكرم عناية البارى تعالى و حسن تاييده له و لابي محمّد بن حزم بعد هذا نصيب وافر من علم النحو و اللغه و قسم صالح من قرض الشعر و صناعه الخطابه الى ان قال بعد ذكر بعض اشعاره وجد بخطّه أنّه ولد يوم الاربعاء بعد صلاه الصّبح و قبل طلوع الشمس آخر يوم من شهر رمضان سنه ٣٨٤ و توفى رحمه الله فى سلخ شعبان من سنه ٤٥٦ و انما اوردت هذه النبذه من اخبار هذا الرجل و ان كانت قاطعه للنسق مزيجه عن بعض الغرض لانه اشهر علماء الاندلس اليوم و اكثرهم ذكرا فى مجالس الرؤساء و على السنه العلماء و ذلك لمخالفته مذهب مالک بالمغرب و استبداده بعلم الظاهر و لم يشتهر به قبله عندنا احد ممن علمت و قد كثر اهل مذهبه و اتباعه عندنا بالاندلس اليوم و در آخر كتاب المعجب اين عبارت مسطورست

قال الشيخ الفقيه العالم الحافظ محيي الدين ابو محمّد عبد الواحد بن علي جامع هذا الكتاب سمع عليّ جميع هذا التلخيص الذي جمعته في اخبار المغرب مولانا الفقيه الامام الفاضل الوزير صاحب عزّ الدين قدوه العلماء اوحده الفضلاء اكمل الوزراء خاصه امير المؤمنين ابو الفتح عبد الله بن القاضي الاجلّ الوزير الفاضل صاحب شمس الدين ابو محمّد بن شريف الزهري جمّل الله الزمان ببقائه و الفاضل المتقن ابو الفتح نصر بن القاضي المخلص أبي محمّد عبد الكريم بن يعلى الخ و صديق حسن خان معاصر در جنه في الاسوه الحسنه بالسنه در ذكر مجتهدين كفته و منهم الامام ابو محمّد بن حزم الظاهري و قال لو علمت انّ احدا على وجه الارض اعلم منّي قرآنا و حديثا لرحلت إليه و قد بالغ في ايجاب الاجتهاد على كل مسلم بابلغ ما يكون و في تحريم التقليد حتى قيل ان لسان ابن حزم و سيف حجاج بن يوسف شقيقان فأنه ما نجى من لسانه احد الا من سلّمه الله تعالى قال الشيخ الاكبر في الفتوحات في الباب الثالث و العشرين و مائتين غايه الوصله ان يكون الشيء عين ما ظهر و لا يعرف انه هو كما رايت النبي صلّى الله عليه و آله و اصحابه و سلم و قد عانق ابا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد في الآخر فلم نر الا واحدا و هو رسول الله صلّى الله عليه و آله و اصحابه و سلم فهذه غايه الوصله و هي المعبر عنها بالاتحاد انتهى و لنعم ما قيل

فى مثل هذا المقام توهم واشينا بليل مزاره فهم ليسعى بيننا بالتباعد فعانقته حتى اتخذنا تعانقا فلما اتانا ما راي غير واحد و يقرب من ذلك ما قيل بالفارسيه جذبه وصل بحديست ميان من و تو كه رقيب آمد و پرسيد شان من و تو و لم تحصل تلك الوصله لابن حزم رح الأ من جهه اعتصامه بالسنيّه و انتصارها و صلابته فى التمسك بها و الرد على من ردها و خالفها بانكارها رزقنا الله تعالى اتباع رسوله ظاهرا و باطنا و حشرنا فى زمرة اهله قوله و فى اسناده محمد بن خلف المروزي قال يحيى بن معين هو كذاب و قال الدارقطنى متروك و لم يختلف احد فى كذبه و يروى من طريق آخر و فيه جعفر بن احمد و كان رافضيا غالبا كذابا و ضاعا و كان اكثر ما يضع فى قدح الصحابه و سبهم اقول لا يخفى على من اتقن البحث و احصف ان من اطرف الطرف ان المخاطب الماهر الحاوى لاناوع الشرف العدى قدما اخلاف الخلاف قد رشف قد ادعى وقوع محمد بن خلف فى اسناد هذا الحديث العالى الشرف فاجترح اشنع العضيئه و افطع الفريه اقترف و اظهر انكر الشطط و السفساف و ابان عن اسمج الكذب و الجراف فان الرجل المذكور غير واقع فى طريق من طرق حديث النور كما سنتبهك فيما بعد انشاء المجيد الغفور و اما جعفر بن احمد فانه ايضا لم يقع فى الطرق التى ذكرها اهل الحق و الايقان

فى مقام الاستدلال و الاحتجاج لتبكيه السفيه الأعيان فزعم المخاطب المتهور المتهوك الغفول و من سلف عليه من مشايخ العصيه و أئمه الذهول انحصار هذا الحديث المشهور المقبول فى طريقين توهموا ان كلاً منهما معلول زعم باطل مدخول و وهم سخيـف مرذول يستنكف و يشمئز منه ارباب العقول و لا يطور به ابدا من له ادنى المام و نزول بدار السبر و تمييز المنقول فانه لاح أنفا و ظهر و لا كالصبيح إذا اسفر ان الحديث من الاحاديث المستفيضه المشتهره و الروايات المعتمده المعتمده صحيح بلا ارباب كيف لا و رواته من الثقات المشاهير و الاثبات النحارير على ما صرح به العلماء الانجاب و سبط ابن الجوزى الذى قد اثنى عليه عدّه من ثقاتهم الاكابر و عدوّه من الامائل الحائزين للمفاخر اثبت صحه الحديث على رغم جدّه و نصب نفسه لنقض قوله و ردّه و ليس فى اسانيد الروايات التى نقلتها من احمد بن حنبل و عبد الله بن احمد و ابن المغازلى و الاخطب و النطنزى و العاصمى و الحموينى من اسم محمّد بن خلف و جعفر بن احمد عين و لا اثر فالقدح و الجرح و الطعن فيهما لا يجدى نفعا و لا يثلج صدرا كما لا يخفى على من له ثاقب النظر و من الظاهر ان ورود حديث صحيح من طرق آخر و لو كان فيها شىء من الضعف يفيد زياده القوه فى الخبر فثبت و ظهر انّ القادح فى حديث الثور بظن وقوع احد الرجلين فيه اما مكابر مختبط

او اعفك سفيه ثم اعترك على منشأ هذا الغلط الواضح واصل ذاك الخطأ اللائح فاعلم انّ العلامة الحلّي انا و الله في سماء  
الفخر بدره و اعلى في اعلى عليين ذكره نقل في كتابه نهج الحق هذا الحديث المذكور من احمد بن حنبل و ابن المغازلي الذي  
هو محدث مشهور و صاحب الباطل لما قعد به العجز عن الجواب احتال حيله في الخطاب فقال ذكر ابن الجوزي هذا الحديث  
بمعناه في كتاب الموضوعات و قال هذا الحديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه و سلم و المتهم به في الطريق الاول  
محمد بن خلف المروزي قال يحيى بن معين كذاب و قال الدارقطني متروك و في الطريق الثاني المتهم به جعفر بن احمد و  
كان رافضياً كذاباً يضع الحديث في سب اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم انتهى فهذا المسؤل المحتال لم يدع انّ في  
سند الحديث الذي نقله العلامة اعلى الله مقامه في دار الكرامه وقع احد من الرجلين بل قال انّ ابن الجوزي ذكر حديثاً هو في  
معنى هذا الحديث و حكم بوضعه فاوهم الناظرين انّ الحديث المسطور ايضاً موضوع و لم يدع صريحا انه وقع في نفس الروايه  
التي نقلها العلامة احد من الرجلين كما لا يخفى على من له تأمل و سلامه و الكابلي العسوف العجول الاخذ كثيراً من فضلات  
الفضول قال في جواب هذا الحديث في الصواعق و هو باطل لأنّه موضوع باجماع اهل الخبر و في اسناده محمد بن خلف  
المروزي قال يحيى

ابن معين هو كذاب و قال الدارقطني متروك و لم يختلف احد فى كذبه و يروى من طريق آخر و فيه جعفر بن احمد و كان رافضيا غالبا كذابا و ضاعا و كان اكثر ما يضع فى قدح الصيحابه و سبهم انتهى فالكابلى تحذلق بزياده نغمه ليس لها من الصدق اثر حيث ادعى على وضع الحديث اجماع اهل الخبر و اخفى سرقة من الفضل المتهجم على الادغال و غير عبارته و معناها و نكر معزاها و فحواها لتخديع الاغمار الاندال فانه ذكر ان محمد بن خلف وقع فى حديث هو بمعنى الحديث الذى ذكره العلامة فى مقام الاستدلال و الكابلى ادعى انه وقع الرجل فى هذا الحديث بعينه فافتضح بين اولى الكمال و المخاطب المعظم الصادق فى اقواله السارق لكتاب الكابلى و الناسج على منواله اغتر بقوله الكاذب الاعوج فذكره بعد تغيير بلفظه اللجلج و بالجمله لا ريبه فى ان الحديث الذى وقع فيه محمد بن خلف المروزي غير هذا الحديث الشريف كما دريت ايضا من كلام سبط ابن الجوزى ذى الفهم الحصيف فان لفظه هكذا

خلقت انا و هارون بن عمران و يحيى بن زكريا و على بن ابي طالب من طينه واحده و ان اختلجك مع ذلك البيان الواضح الوسوس الخادعه و اعتلج مع هذا الكشف اللائح الهواجس اللاذعه فهنا انا اوصلك الى يقين جازم لا يثلمه نوازغ شكوك اهل المرء و الختل و انهيك الى قطع سالم عن تطرق شبهات اصحاب المكابره و الجدل فاعلم انه بعد تنميق هذا الكلام عثرت بعد الفحص التام على اصل كتاب موضوعات

ابن الجوزى المجازف فى رد احاديث خير الانام عليه و اله آلاف التحية و السلام فوجدت الامر عند ملاحظته كما تيقنت قبل مطالعته قال فيه فى فضائل على عليه السلام الحديث الاوّل فيما خلق منه على بن أبى طالب

اخبرنا ابو منصور القزّاز قال اخبرنا احمد بن على بن ثابت قال اخبرنى على بن الحسن بن محمد الدقاق قال ثنا محمّد بن اسماعيل الوزّاق قال ثنا ابراهيم بن الحسين بن داود العطار قال ثنا محمّد بن خلف المروزى ثنا موسى بن ابراهيم ثنا موسى بن جعفر عن ابيه عن جدّه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم خلقت انا و هارون بن عمران و يحيى بن زكريا و على بن أبى طالب من طينه واحده هذا حديث موضوع على رسول الله صلّى الله عليه و سلم و المتهم به المروزى قال يحيى بن معين هو كذاب و قال الدارقطنى متروك و قال ابن حبان كان مغفلا يلقن فيتلقن فاستحقّ الترك و

قد روى جعفر بن احمد بن بيان عن محمّد بن عمر الطافى عن ابيه عن سفين عن داود بن أبى هند عن الوليد بن عبد الرحمن عن نمير الحضرمى عن أبى ذرّ قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم خلقت انا و على من نور و كنّا عن يمين العرش قبل ان يخلق الله آدم بالفى عام ثم خلق الله آدم فانقلبنا فى اصلاب الرّجال ثم جعلنا فى صلب عبد المطلب ثم اشتق اسماءنا

من اسمه فالله محمود وانا محمد والله الاعلى وعلّي علّي قال المصنّف هذا وضعه جعفر بن احمد و كان رافضيًا يضع الحديث قال ابن عدى كان يتيقن أنّه يضع انتهى و ظهر من هنا و لا- كظهور النار على العلم و النور فى الظلم أنّ ادّعاء وقوع محمّد بن خلف المروزى فى طريق حديث النور من غرائب الفريه و البهت المحظور و لم يعثر الكابلى على اصل كتاب ابن الجوزى و أنّما وقف على كلام ابن روزبهان و غيره و حرّفه على حسب ما رام من البهتان فادّعى كذبا و زورا و القى الى اوليائه زخرف القول غرورا و قلّمده فى ذلك المخاطب المتحدلق الجسور الفاقد للتمييز و الشعور العادم للاطلاع و العثور فساق كلامه المنكر المدحور و ابدى عن واضح العجز و ظاهر القصور و ايضا ظهر أنّ ابن الجوزى نسب الى جعفر بن احمد وضع الحديث مطلقا و ابن روزبهان اضاف إليه قيد فى سب اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلّم و ايضا اضاف لفظ كذّابا و الكابلى لم يكتف على هاتين الزيادتين فاضاف لفظ غاليا وضاعا و ايضا ذكر انه كان اكثر ما يضع فى قدح الصحابه و ايضا اضاف فقره و لم يختلف احد فى كذبه فى قدح ابن خلف فهذه زيادات اربع من الكابلى و اثنتان من ابن روزبهان شاركه فيهما الكابلى الذى سهل عليه التلميح و هان و ليس لها وجود فى كلام ابن الجوزى المطعون على السنه الأعيان و ايضا وضح أنّ ابن روزبهان نقل الحكم بوضع حديث ابن خلف عن ابن الجوزى



فحسب و الكابلي اخفى اسم ابن الجوزى حتى لا- يتعقب عليه و لا- يؤخذ بخناقه بانّ منقّدى السّنيّه طعنوا على ابن الجوزى و اظهروا شده مجازفته و فطيع اغراقه و ذكر الكابلي بدل حكم ابن الجوزى اجماع اهل الخبر على وضع هذا الحديث فزاد كذبا ما عليه مزيد و يربو على تدليس ابليس و يزيد و المخاطب المضطلع برزاله المنّه و المسدى الى المسولين باعظم منه المساعد لهم فى التحريف و التلفيف و التزويق و التلفيق بلا ضنّه ذكر عوض اجماع اهل الخبر اجماع اهل السّنيّه فنعوذ بالله من شرّ الوسواسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ و يزويهم و ينحّيهم من طريق النجاه و الجنّه و يغويهم و يضلهم بالهمس الخفى مرّه و مره بالزّنه و يثنّ على انتهاج لقم الحق باوجع أنّه و ايضا ظهر ان ابن الجوزى نقل فى حق المروزي عن ابن عدى انه كان مغفلا بلقن فيتلقن فاستحق الترك و هذا صريح فى انه لم يكن يتعمّد الوضع و الكذب على سيّد الانبياء الانجاب سلام الله و صلاته عليه و آله و عليهم ما نفع مسك و طاب ملاب فهذا يبطل ما نسبه ابن الجوزى الى ابن معين من انه قال فى حقّه أنّه كذاب و مع ذلك فقد طعن أئمّه السّنيّه على ابن معين بكثره طعنه على الناس و اثبتوا حسده للشافعي الذى هو عندهم رئيس و راس و موقد من الفضل و التحقيق اضوء نبراس كما لا يخفى على ناظر مناقب الشافعي للرازي المقباس و اما حكم ابن الجوزى بالوضع على حديث النور

المروى من أبى ذر الغفارى فهو من وساوسه الغير المجديه و هو اجسه المرديه ما انزل الله به من سلطان و قاداته العصبه الى ذلك فلثاها باللسان و الجنان لا يصلح الاصغاء و لا يليق الاعتناء و هو تهجس اسمج و تهجم اعوج و تقول بهرج و تعصب لجلج و جساره فاحشه و خساره داهشه و اقدام و تهور و تغير و تجبر و ادعاء بلا- دليل و ازلال و تضليل و تخديع و تسويل و اما القدح فى بعض رواته فقصارى امره و حمادى خبره لو سلم ضعف هذا الطريق الخاص لا الوضع كما هو غير خاف على من له سليم الطبع و مما يدرأ فى نهور القاصرين و يظهر مزيد خزى الخاسرين و يوقظ الداهلين و ينبه الغافلين و يكشف جليته الحال و يبين عن نهايه جساره اهل الاغفال و الاهمال ان اسناد تكذيب محمد بن خلف الى يحيى بن معين و عز و قدحه الى الدارقطنى الفطين خلف حلى و كذب غير خفى فان محمد بن خلف المروزي كان صدوقا و ذكره الدارقطنى و قال انه لا باس به قال عبد الكريم بن محمد السمعانى فى الانساب فى نسبه المروزي فاما ببغداد درب يقال له درب المروزي او محله المراوزه و ظنى انها من الكرخ و من هذه المحله ابو عبد الله محمد بن خلف بن عبد السلام الاعور المروزي لانه كان يسكن هذه المحله روى عن يحيى بن هاشم لسمسار و عاصم بن على و على بن الجعد روى عنه ابو عمر و عثمان بن احمد بن السماك و عبد الصمد بن على الطيبى و ابو بكر عبد الله الشافعى و كان

صدوقا مات فى سنة احدى و ثمانين و مائتين انتهى ما فى الانساب و فيه كفايه لنصو الحجاب عن الحق و الصواب و مبالغه فى تخجيل المتهجمين الاوشاب و تبكيت المتهجمين الاقشاب و الحمد لله فى المبدأ و المآب و قال الخطيب و اللبيب فى تاريخ بغداد محمد بن خلف بن عبد السلام الاعور يعرف بالمروزى لانه كان يسكن محله المراوزه حدث عن عاصم بن على و على بن الجعد و موسى بن ابراهيم المرورى و غيرهم روى عنه ابو عمرو بن السيماك و ابو العباس بن نجيح و عبد الصمد الطيبى و ابو بكر الشافعى و غيرهم و كان صدوقا ذكره الدارقطنى فقال لا باس به و نقل عن ابن قانع انه مات فى سنة ٢١٨ انتهى فالحمد لله ولى التوفيق و الارشاد حيث ثبت من افاده خطيب بغداد و جهبذهم النقاد ان ابن خلف من شيوخ اساطينهم الامجاد كابى بكر الشافعى و ابن السيماك و ابن نجيح و عبد الصمد السائر فضلهم فى الاغوار و الأنجاد و أنه صدوق و نفى عنه الباس الدارقطنى العماد فىا للعجب كل العجب ينفى الدارقطنى عن ابن خلف الباس و يعزو ابن روزبهان و الكابلى المهان و المخاطب رئيس الأعيان الى الدارقطنى انه قال فيه أنه متروك و هذا وسواس و أئى وسواس و لم يكتفيا على هذا التدليس المورث للالتباس حتى ذكرا بعد ما نسباه الى الدارقطنى انه لم يختلف احد فى كذبه فان ارادا أنه قاله الدارقطنى فهو من افحش القرية المستهجنه

و افضع العضيئه المستبشعه و ان قالاه من عند انفسهما فبطلانه و سماجته و قبحه و شناعته ايضا ظاهر واضح و جلي لائح ثم انه مما يرغم اناف اهل الاعتساف و الردي و يحرق قلوب اولى الانحراف و التوى و ينكس روس ارباب اللجاج و الهوى و يبيتهم على امض من جمر الغضى و يذّر في عيونهم ارمض القذى و يجزّعهم غصص امرّ الجوى انّ الحديث الذى رواه محمد بن خلف و ان لم يحتج به علماءنا نصّ الكنجى المقتنى لذخائر الفضل و المجد المجتنى لازهار السبر و النقد على انه حديث حسن و نقله عن الخطيب اللبيب و ابن عساكر السائر من التحقيق على لا حب السنن قال فى كفايه الطالب اخبرنا يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقى بحلب و الحافظ محمد بن محمود بن النجار ببغداد و الحافظ خالد بن يوسف النابلسى بدمشق قالوا اخبرنا الامام ابو اليمن زيد بن الحسن الكندى بدمشق اخبرنا القزاز اخبرنا الحافظ احمد بن على بن ثابت الخطيب اخبرنى ابو القسم على بن عثمان الدقاق حدّثنا محمد بن اسماعيل الورّاق حدّثنا ابو اسحاق ابراهيم بن الحسين بن داود القطان سنه ٣١١ احدى عشره و ثلاثمائه

حدّثنا محمّد بن خلف المروزي حدّثنا موسى بن ابراهيم المروزي حدّثنا موسى بن جعفر بن محمّد عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم خلقت انا و هارون بن عمران و يحيى بن زكريّا و على بن أبى طالب من طينه واحده قلت هذا حديث حسن هكذا

رواه حافظ العراق فى كتابه و تابعه محدث الشام كما اخرجناه سواد انتهى فله الحمد و المنه التامه على كمال لطفه و هدايته العامه حيث ثبت كون المروزى صدوقا و كون حديثه حديثا حسنا بحيث لا- يستطيع انكاره جاحد و لا يفتاق فى تنبيهه الى تكلف زائد و استيناف برهان و شاهد فليمت المنكرون حنقا و حسدا و يدب الجاحدون عزاء و كمداء و هذا الحديث و إن كان غير حديث النور الذى احتج به علمائنا الاعلام احلهم الله دار السلام لكن لما كان عند ابن الجوزى و ابن روزبهان و الكابلى و المخاطب عين حديث النور فثبت حسنه كاف لرد تكذيبه الصادر عن اصحاب الغفول و القصور

### (روايت خلقت «آن ۳ نفر» قبل از خلقت آدم و جواش)

قوله و بر تقدير فرض صحت معارضت بروايتى ديگر كه ازين روايت فى الجملة بهترست و در اسناد او متهمين بالكذب واقع نشده اند و هو ما

روى الشافعى باسناده الى النبى صلى الله عليه و سلم انه قال كنت انا و ابو بكر و عمر و عثمان و على بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق اسكنا ظهره و لم نزل ننتقل فى الاصلاب الطاهره حتى نقلنى الله الى صلب عبد الله و نقل ابا بكر الى صلب ابي قحافه و نقل عمر الى صلب الخطاب و نقل عثمان الى صلب عفان و نقل عليا الى صلب ابي طالب اقول استدلال مخاطب ميمون ذو فنون و احتجاج فاضل شمس حرون مفتون بحب و هو اى ثلاثه مظهرين بدائع شجون باين روايت غرابت مشحون و كذب و فريه سراسر هزل و مجون و افترا و بهتان واژگون و اختلاق و افتعال

زبون که قلوب اهل ایمان و ایقان بملاحظه آن پر خون بسبب اشتغال آن بر طرائف گوناگون و انطوا بر لطائف بوقلمون از عجائب دهر خئون و غرائب عصر میونست و بوجه عدیده مخدوش و موهون و بانظار سدیده مغشوش و مطعون اول آنکه قول او که ازین روایت فی الجملة بهترست انتهی دلالت صریحه دارد بر آنکه این روایت واهیه از روایت نور که زعم انحصار آن در دو طریق نموده فی الجملة بهترست نه من جمیع الوجوه و ظاهرست که نزد کابلی و مخاطب این هر دو طریق نهایت مطعون و مقدوح و مغموز و مجروح اند پس هر گاه این روایت از روایت نور که نزد خود مخاطب جسور و کابلی عثور نهایت مطعون و موهونست فی الجملة بهتر باشد نه من جمیع الوجوه ظاهر گردد که این روایت معیوب و مجروح و مقدوح و مطعون هست گو بمرتبه قدح و جرح مزعومی هر دو طریق مذکور در کلام ابن الجوزی نرسد پس ظاهر و روشن و معلوم و متیقن گردید که حسب اعتراف مخاطب با انصاف این روایت صریحه الهزل و الجراف از قدح و جرح پاک و صاف نیست و الاقید فی الجملة که مخاطب مقتدای جمله متعصین طریف النحله ذکر فرموده لغو و بیکار و منافی و منافر تحریر بلاغت شعار خواهد بود و هر گاه قدح و جرح آن از کلام خود مخاطب بخریر واضح و مستنیر باشد بطلان و فظاعت معارض گردانیدن آن با روایت نور بر تقدیر فرض صحت در کمال وضوح و ظهور دوم آنکه صحت سند و اعتبار و اعتماد حدیث نور حسب افادات علمای اخبار و منقدین آثار و اخبار کالشمس فی رابعه النهار هویدا و اشکار گردید پس معارضه ان باین روایت بی سر و پا و حکایت

سراسر خطا که اصلاً ذکر سند آن نکرده تا بتوثیق و تعدیل روایات و ناقلین و مدح و ثنای حاکمین و راویان آن چه رسد کی قابل التفات و اصغاً تواند شد سوم آنکه قاضی سناء الله پانی پتی که حسب اعتراف والاشان کما فی اتحاف النبلاء بیهقی زمان بود تصریح صریح بضعف این خیر سخیف فرموده چنانچه در سیف مسلول گفته هشتم ما

روی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و علی بن ابي طالب نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین فجاء انا و جزء علی جواب این حدیث موضوعست باجماع اهل حدیث و در اسناد این حدیث محمد بن خلف مروزیست یحیی بن معین گفته که او کذابست و دارقطنی او را متروک گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریقی دیگر جعفر بن احمد رافضی غالیست کذاب و ضاعست اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی بسند خود روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم

کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره فلم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهره حتی نقلنی الی صلب عبد الله و نقل ابا بکر الی صلب ابي قحافه و نقل عمر الی صلب عفان و نقل علیا الی صلب ابي طالب و این حدیث هر چند ضعیفست لیکن در اسناد او متهم بالکذب نیست انتهی و باید دانست که کابلی در صوابع گفته الثامن ما

روی انّ النبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و علی بن ابي طالب نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور

جزئین فجزء انا علیّ و هو باطل لانه موضوع باجماع اهل الخبر و فی اسناد محمّد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو کذاب و قال الدارقطنی متروک و لم یختلف احد فی کذبه و یروی من طریق آخر و فیہ جعفر بن احمد و کان رافضیا غالیا کذابا و ضاعا و کان اکثر ما یضع فی قدح الصحابه و سبهم و لانه

روی الشافعی بسنده الی النبی صلی الله علیه و سلم انه قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و علیّ قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره و لم نزل نتقل فی الاصلاب الطاهره حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله و نقل ابا بکر الی صلب ابي قحافه و نقل عمر الی صلب خطاب و نقل عثمان الی صلب عفان و نقل علیا الی صلب ابي طالب و لیس فی اسناده من یتهم بالكذب و لأنّ مثل هذه الاخبار لو ثبت لا یحتج به فی مثل هذه الامور و ذلك ظاهر و لا ظهور النار علی شواهد الطور پس می بینی که کابلی بسبب مزید تعسف و تصلف و تاریک بینی و تعصب و تصلب و ناحق گزینی دعوی ابطال استدلال بحديث نور باین کذب و زور بلا اشعار بنوعی از دهن و ضعف و فتور و بلا ایما بوجهی از وجوه خلل و قصور اغاز نهاده داد وقاحت و جسارت داده لکن پانی پتی آبی در دیده آورده تصریح صریح بضعف این کذب فضیح فرموده و مخاطب اگر چه از تصریح صریح بضعف آن دل دزدیده لکن بقول خود فی الجملة بکنایه ابلغ من التصریح ضعف و قدح و وهن و جرح آن اثبات فرموده پس پانی پتی با صفا و مخاطب با وفا با وصف ایثار تقلید کابلی سراپا جفا اقتصار و اکتفا بر صنیع سراسر خطا



کابلی عظیم الاعتداء علی اهل الحق و الولا لاهل بیت الاصفاء خلاف آزر و حیا و موجب ظهور خزی و خسار نزد منقیدین کبرا دانسته چار و ناچار شاء او ایبا قدح و جرح این خیر معجب اهل بصر ثابت فرمودند چهارم آنکه مخاطب در همین باب امامت بجواب حدیث تشبیه کما سمعت سابقا گفته و قاعده مقرر اهل سنتست که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحت ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب صحاح و بصحت ان حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست انتهی پر ظاهرست که عدم قابلیت این خبر فطیع الخدع و الغرر برای احتجاج و استدلال حسب این قاعده مقرر اهل سنت علی ادعاه المخاطب عمده الاقیال ظاهر و باهر زیرا که این حدیث در کتاب ملتزم الصحه مثل صحیح بخاری و مسلم و بقیه صحاح مروی نیست و نه صحت آن بالخصوص از شافعی یا غیر او از محدثین مشیدین بنای غیر مرصوص فضائل متغلبین منصوص پس این قدر عجلت در سهو و نسیان از مخاطب نخبه الأعیان محیر افهام و اذهان و الله المستعان سبحان الله برای رد فضائل علویه این قاعده بآئده می تراشد و باز جابجا جدعا لائفه و جلبا لحتفه بر خلاف آن بخرافات عجیب دست می اندازد و بنقض و رفض قاعده ممهده خود بی فاصله طویله مقلوب اشیاع و اتباع خود می گدازد و نمک بر جراحاتشان باظهار کمال تهافت و تناقض خدام عالی مقام خود می پاشد و صدور پر سرورشان را بانواع ایجاج می خراشد پنجم آنکه مخاطب در همین کتاب تحفه بجواب

طعن دوم از مطاعن اُبی بکر گفته و جمله لعن الله من تخلف عنها هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح باشد معنی آنست که اسامه را تنها گذاشتن و از مهم رومیان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تهی کردن حرامست و چون ابو بکر رضی الله عنه بخدمت امامت متعین شد ازین همه امور او را استثنا واقع ست بلا شبهه قال الشهرستانی فی الملل و النحل انّ هذه الجملة موضوعه مفتراه و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهل سنت شمرده اند و در سیر خود این جمله را آورده برای الزام اهل سنت کفایت نمی کند زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدثینست مع الحکم بالصّححه و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهارست که اصلاً گوش بآن نمی کنند انتهی ازین عبارت ظاهرست که اعتبار حدیث بیافتن آن در کتب مسنده محدثینست مع الحکم بالصّححه و پر ظاهرست که ورود این خبر در کتب مسنده محدثین مع الحکم بالصّححه ثابت نیست پس حسب این افاده مخاطب جلیل الفخار هم این کذب واضح العار و الشنار از اعتماد و اعتبار دور و برکنار و عدم قابلیت آن برای احتجاج و استدلال هویدا و آشکار بلکه چون سند آن نقل نکرده اند مثل شتر بی مهار و تشبث بان موجب نهایت استهزا و انکار و لائق کمال تشنیع و استحقار خواهد بود و محض دعوی ایراد شافعی سند این ضلال و غیّ شافی عیّ و مثمر ثلج صدر و موجب سکون و ریّ و باعث تمیز حیّ از لیّ نمی تواند شد خصوصاً با وصف عدم تبیین و ابراز نام و نشان کتاب مصنّف آن امام با زیب و زیّ ششم آنکه استدلال این روایت عین اخلاف وعد و نکث عهد

و نقض عقدست که در همین باب امامت ادعای التزام نقل از کتب اهل حق آغاز نهاده حیث قال بعد ذکر الایات التی استدل بها بزعمه علی خلافه اُبی بکر اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حد حصر و احصاست در همان کتاب یعنی ازاله الخفا باید دید و چون درین رساله التزام افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجودست بقلم می آید انتهی کمال عجیبت که درین کلام باین تصریح صریح ادعای التزام عدم نقل غیر روایات شیعه نموده و باز درین مقام و مقامات بسیار اخلاف و اخفاء باعلان و اجهار آغاز نموده فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ هفتم آنکه مخاطب در صدر همین کتاب خود گفته درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عائد بایشان می شود غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتی که عائد بأهل سنت می باشد می باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحقست و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجّت نمی تواند شد که یکی را بر دیگری اعتماد و وثوق نیست پس چرا این قاعده مقرره خود را فراموش نموده مخالفت ان درین مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده نیز درین عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتی که عائد بشیعه می شود از کتب معتبره شیعه نموده پس قصد الزام شیعه باین روایات سراسر تکذیب خودست

هشتم آنکه نیز مخاطب در باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته پس معلوم شد که در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعی عقیده و عملاً باطل و نامعتبرست و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متینست و کدام یک استخفاف این دو چیز عالیقدر می کند و اهانت می نماید و از درجه اعتبار ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش می گیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرایست و درین بحث غیر از کتب معتبره شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزماتست انتهی و اعجاب که بتکرار و اصرار اظهار التزام نقل از کتب معتبره اهل حق درین کتاب عالی نصاب می فرماید و باز اینجا و جاهای بسیار نقض این عهد موثق و محکم و رفض این وعد ملتزم و مبرم ایثار فرموده کمال صدق و دیانت و نهایت ورع و امانت خدام عالی مقام خود ظاهر نموده نهم آنکه چنانچه بطلان احتجاج و استدلال باین روایت بمقابله اهل حق از افادات عدیده خود مخاطب ظاهر و واضح و لائحست همچنان شناعت و فظاعت آن از افادات والد ماجد حضرتش راهر و باهر والد مخاطب در آخر قره العینین گفته این ست تقریر آنچه درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیه الکلام رفع شبهات مخالفینست و ما را درین رساله باجوبه امامیه و زیدیه کار نیست مناظره ایشان بطور دیگر باید نه باحدیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر

از امامیه و زیدیه باستقرا معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله سه کرده اند انتهی بقدر الحاجه ازین عبارت صراحه ظاهرست که باحدیث صحیحین فضلا عن غیرها مناظره امامیه بلکه زیدیه هم نتواند کرد پس احتجاج باین روایت مکذوبه بمقابله اهل حق چنانچه اظهار براءت خود از کذب و غدر و اخلاف و اعتساف حسب افاده خودست همچنان اظهار مجانبت کمال عقوق و مخالفت والد ماجد خود دهم آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگر چه ائمه اطهار علیهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه مستند امت اند و اخبار آن اخبار مغلقات و مصاییح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعتست لیکن کلام در طریق وصول آن اخبارست و بسا اوقات روات یک فرقه نزد اهل آن مامون و نزد غیر آن مطعون می باشند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم می دارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد ازین عبارت واضحست که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد پس حسب افاده رشیدیه هم این روایت که شاه صاحب از شافعی آورده اند نزد شیعه مقدوح و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان فلله الحمد که شناعة و فظاعت استدلال مخاطب باین روایت سراسر خسارت حسب افادات خود و افاده والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید و نیز ازین عبارت رشید بحمد الله و حسن توفیقه لزوم تسلیم خبر ولایت و خبر طبر و خیر مدینه العلم و حدیث تشبیه و حدیث نور و امثال آن که شاه صاحب

دماغ سوزی در ابطال و انکار آن کرده اند بکمال وضوح ظاهرست زیرا که بلا شبهه این روایات در طریق سنیّه مرویست پس حسب قاعده مقررّه فاضل رشید سنیّه را لازمست که تسلیم آن نمایند و گردن کبر برد و ابطال آن دراز نسازند پس باین کلمه مختصره رشیدیّه کمال شناعت و فظاعت ردّ شاهصاحب و اسلافشان کالکابلی و ابن حجر و ابن تیمیّه و امثالهم و عدول و نکول و صدود و نکوصشان از قاعده مقررّه مسلمه عند الفرق کلها ظاهر گردید و مزید انصاف و حدق و مهارت و دیانت و امانتشان بر زبان رشید عمده الأعیان هویدا شد و **فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** یازدهم آنکه کابلی دستکار بسبب مزید انهماک در ترویج باطل صریح العوار و اخفای حق مشرق المنار در نقل این روایت معجبه اهل استبصار حذف و اسقاط و کتمان فظیح العار بکار برده و مخاطب جلیل الفخار که از تتبع کتب و اسفار جان نازنین خود را برکنار داشته و همچنین پانی پتی عمده الاحبار با آن همه جلالت و اشتهار بتقلید غیر سدید کابلی امام المتعسفین الکبار مبتلا درین خیانت و کتمان و ستر و اخفا و ابطال گردیدند حال آنکه مفتری این روایت موضوعه و مختلق این حکایت مصنوعه اگر چه در اوّل آن فضیلت ثلاثه مغسوله حسب دلخواه ارباب ارتیاب و اشتباه بربافته لکن بمزید حیا و شرم و نهایت هول و آزرّم در آخر آن در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام فقره که از ان وصایت آن جناب واضح و لائحست بعد ذکر صدیقیت اُبی بکر و فاروقیت عمر و ذو النوریت عثمان آورده و بعد ان مذمت سبّ اصحاب هم افزوده پس کابلی والا نژاد بسبب احتدام و اشتداد نار اضغان و احقاد و اشتعال و اضطرام لهبات عناد

و لداد با وصی افضل انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد حذف این فقره نموده و طردا للباب ارخای حجاب بر ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورینیت و مذمت سب اصحاب هم نموده و نیز کابلی بخوف و هول مؤاخذة اهل تدبیر و تأمل لفظ

انوارا علی یمین العرش که بعد لفظ علی بوده از میان انداخته و مخاطب بجای ان لفظ بین یدی الله تعالی ایجاد ساخته تبیین این اجمال معجب اهل کمال آنکه در اصل این روایت موضوعه را بالتمام ملا عمر مشغوف بنقل عجائب بقر و شقر و مصروف یا بر او غرائب کذب و هذر و معروف بتدوین طرائف شذر و مذر در فضائل اُبی بکر و عمر و ثالث عابث عاثث بارث کارث در سیرت خود از شافعی نقل کرده و محبّ طبری مبتلای محبّت ثلاثه در ریاض النضره نقلا عن الملا وارد نموده و صاحب اکتفاهم بتقلید او رفته و ابن حجر هم آن را از انبان ملآن از کذب و بهتان از آن محبّ طبری عمده الأعیان برداشته در صواعق ایراد ساخته محبّ طبری در ریاض النضره گفته ذکرانهم و التّبی صلی الله علیه و سلم کانوا قبل آدم و وصف کل منهم بصفه و التّحذیر من سبّهم

عن محمد بن ادریس الشافعی بسنده الی التّبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و علیّ انوارا علی یمین العرش قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره و لم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهره الی ان نقلنی الله الی صلب عبد الله و نقل ابا بکر الی صلب اُبی قحافه و نقل عمر الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب عفان و نقل علی الی صلب اُبی طالب ثم؟؟؟ اصحابا فجعل اُبا بکر صدیقا

و عمر فاروقا و عثمان ذا التورين و عليا وصيا فمن سب اصحابي فقد سبني و من سبني فقد سب الله و من سب الله اكبه الله في النار على منخرية خرجه الملا في سيرته و ابراهيم بن عبد الله يمى شافعى در كتاب الاكتفاء فرموده

عن الامام أبى عبد الله محمد بن ادريس الشافعى القرشى الهاشمى رضى الله عنه بسنده الى النبى صلى الله عليه و سلم انه قال كنت انا و ابو بكر و عمر و عثمان و على انوارا يمين العرش قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق اسكنا ظهره و لم نزل ننتقل فى الاصلاب الطاهرات حتى نقلنى الله الى صلب عبد الله و نقل أبا بكر الى صلب أبى قحافه و نقل عمر الى صلب الخطاب و نقل عثمان الى صلب عفان و نقل عليا الى صلب أبى طالب ثم اختارهم لى اصحابا فجعل أبا بكر صديقا و عمر فاروقا و عثمان ذا التورين و عليا وصيا فمن سب اصحابي فقد سبني و من سبني فقد سب الله و من سب الله اكبه الله فى النار على منخرية اخرج الحافظ عمر بن خضر فى سيرته و ابن حجر در صواعق محرقة گفته

اخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فى سيريه ان الشافعى رضى الله عنه روى بسنده انه صلى الله عليه و سلم قال كنت انا و ابو بكر و عمر و عثمان و على يمين العرش قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق الله آدم اسكنا ظهره و لم نزل ننتقل فى الاصلاب الطاهره حتى نقلنى الله الى صلب عبد الله و نقل أبا بكر الى صلب أبى قحافه و نقل عمر الى صلب الخطاب و نقل عثمان الى صلب



عفان و نقل علیا الی صلب اَبی طالب ثم اختارهم لی اصحابا فجعل ابا بکر صدیقا و عمر فاروقا و عثمان ذا النورین و علیا وصیّا فمن سب اصحابی فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله و من سبّ الله فقد اکبه الله فی النار علی منخریه از ملاحظه این عبارات ظاهر شد که کابلی مکبوب علی کتمان الحق و اشاعه الباطل المعیوب در نقل این خبر شنیع مرتکب چند صنیع بدیع و مقتحم تصرفات عدیده فظیع گردیده اوّل آنکه این روایت را از شافعی عمر ملا که از نقل خرافات و جزافات در فضائل ثلاثه غریبه الصفات ملی و شغف و شیفتگی او بجمع و تدوین موضوعات و مفتريات نهایت جلی نقل کرده و کابلی ذکر ملا عمر بغرض باطل مزید ترویج فضل اَبی بکر و عمر و ثالث جلیل الخطر از میان انداخته بلا توسط ملای سالک مسلک افراط و تفریط و اظهار مزید تحذلق و تبختر و تنطع و تعمق صریح التخلیط نقل آن از شافعی و الا تخییط فرموده و غرضش ازین حذف و اخفا و اسقاط و اعلا دو امرست یکی آنکه اگر ذکر نقل ملا عمر می کرد احتجاج و استدلال او بنقل ملا و اعتماد و اعتبار او بر ان عمده الکبراء ثابت می شد و آن برای او سم قاتل و زهر هلاهل بوده زیرا که ملا عمر اگر چه در فضائل خلفای ثلاثه افتراءات فاحشه و اکاذیب داهشه نقل کرده لکن با این در شان حضرت امیر المؤمنین علیه فضائل جلیله و مناقب جمیله نقل نموده و حدیث طیر و حدیث تشبیه در تصنیف خود آورده و داغ توهین و تهجین و تخجیل بر ناصیه کابلی نبیل که در پی تکذیب و ابطال آن می باشد گذاشته و لکن عجب عجاب آنکه این غرض عنیف المرض و هوس شدید الجرص و هوای عظیم المضض بجواب آیه مودت

از دست داده بعضی افتراءات عجیب و اکاذیب غریب از ملا عمر در فضل اُبی بکر و عمر نقل نموده دوم آنکه غرض او اظهار طول باع و مزید اطلاع خود پیش معتقدین و مستدعین و اتباع و اشیاع آن مطاع و مقبلین و صائین درگاه آن قدوه همج رعاست که گمان برند که حضرت او بر اصل افادات شافعی عثور و عبور دارد و بنای این غرض هم ریخته و سلسله این حیلہ غیر جمیلہ هم گسیخته شد باین سبب که چون نام کتاب شافعی ذکر نکرده این استناد نہایت واهی و موهون و بمرتبہ قصوی مغشوش و مطعون گردید فلیضحک قلیلا۔ و لیبک کثیرا صنیع دوم آنکه فقره انوار علی یمین العرش را باین خیال که اظهار انواریت اثوار ثلاثہ موجب طعن و استهزا و تشنیع و فسوس اهل فہم و ذکا خواهد بود حذف نموده لفظ قبل ان یخلق را خبر کتا قرار داده و چون مخاطب این ترکیب عجیب را خالی از بشاعت و تہجین نیافتہ ناچار بجای خبر محذوف مکتوم لفظ بین یدی اللہ تعالیٰ مصنوع و منحوت ساخته و پانی پتی بہمان حال تباہ و خراب خالی از اب و تاب گذاشتہ صنیع سوم آنکہ چون در آخر ذکر وصایت وصی بر حق کہ دلیل خلافت و امامت آن امام مطلق سلام اللہ علیہ ما ابتلج الغسق و ائتلق الفلق بودہ حذف نمودہ و چون قبل ذکر وصایت حقہ ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورین بودن ثالث با زیب و زین بودہ چار و ناچار آن را ہم بکز لک اسقاط از صفحہ قرطاس زدودہ و ہم در آخر آن ذم و عیب سب اصحاب بودہ آن را ہم ساقط نمودہ و کمال شناعت و فظاعت این حذف و اسقاط کہ کابلی مبتلای الس و اختلاط آن را عمدا و قصدا و إرادہ و صمدا مرتکب گردیدہ و بلای این خطای سراسر جفا بر سر پانی پتی محتاط و مخاطب وسیع الاشواط کثیر الاحتیاط مجتنب

از عثرات و اغلاط بسبب ایغال و ایضاع در مهمامه فیح و سباسب قبیح تقلید و اتباع کابلی اسوه الرعاع رسیده حسب افاده مخاطب نحریر واضح و مستنیرست یعنی ظاهر و واضحست که حذف آخر حدیث در مقام استدلال و احتیاج بروایت خصم فضلا عن روایه طریق المستدلّ از قبیل تمسک ملحدی بفقرة لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ و عین سرقه حدیثست و بغایت قبیح پس بحمد الله و حسن توفیقه ثابت شد که حسب افاده مخاطب نقاد کابلی والا نژاد و پانی پتی عمده اهل السیداد و خود مخاطب عماد مقتفی آثار اهل کفر و الحاد و متبع تخدیع و تلمیع نفات و جوب و مثبتین حرمت صلاه محتومه خالق عباد و سارق حدیث منسوب بسرور انبیای امجاد علیه و آله آلا ف التحیه الی یوم التناد و مرتکب امر نهایت قبیح و فطیح نزد اهل رشاد گردیدند فاضل مخاطب در باب المطاعن از همین کتاب تحفه در ذکر مطاعن و مثالب صحابه گفته طعن هفتم آنکه در صحیح مسلم واقع ست که عبد الله بن عمرو بن العاص روایت می کند

انّ رسول الله صلّى الله عليه و سلم قال إذا فتحت عليكم خزائن فارس و الروم أي قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف كما امرنا الله تعالى فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلم كلاب تنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون جواب ازین طعن آنکه در این جا حذف تتمه حدیث نموده بر محل طعن اقتصار نموده اند و عبارت آینده را که مبین مراد و دافع طعن از صحابه است در شکم فرو برده از قبیل تمسک ملحدی بکلمه لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ و سرقه احادیث در مثل این مقام بغایت قبیحست تتمه این حدیث اینست

ثم تنطلقون الى مساكن المهاجرين فتحملون بعضهم على رقاب بعض و ازین تتمه صریح معلوم شد

که این تحاسد و تباعض و تدابر کنندگان فرقه دیگرست غیر از مهاجرین و آن فرقه یا انصارانند یا غیر ایشان از انصار خود هرگز بوقوع نیامد که مهاجرین را بر غلاینده با هم بجنگانند پس این فرقه نیست مگر از تابعین زیرا که صحابه که حرف در آنها می رود منحصرند در مهاجرین و انصار و بودن این فرقه از مهاجرین بموجب حدیث باطل شد و بودن این فرقه را از انصار واقع تکذیب کرد الخ ازین عبارت ظاهرست که حذف تتمه حدیث اگر چه از طریق خصم باشد فکیف إذا کان من طریق الناقل از قبیل تمسک ملحدی بکلمه لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ و عین سرقه حدیث و بغایت قبیحست و ظاهرست که همین صنیع شنیع را که سرقه فرزانه و تمسک کابلی و مخاطب در نقل این روایت مرتکب شده اند و علاوه برین سرقه در مقامات دیگر در نقل روایات مثل روایت منقوله از درر غرر سید مرتضی در باب ماریه قبطیه که کابلی نحیر و مخاطب معدوم النظیر بجواب طعن قرطاس بمزید خدع و عجز محذوف التفسیر و العجز نقل کرده این هر دو بزرگ سرقه احادیث و روایات بکار برده اند و سرقه مخاطب جسور جلّ و معظم کتاب کابلی عثور وهم سرقه کتاب مقالید الاسانید ثعالبی عمده الاساطین و انتحال معظم آن در بستان المحدثین و سرقه تفسیر مهائمی هائم مهائم تلیس و تدلیس در تفسیر فتح العزیز واضح و روشن و مبین و مبرهنست پس ازین سرقه عظیمه خود غفلت جستن و تهمت سرقه بر فتراک اهل حق بستن و قلوب اهل ایمان خستن بغایت عجیب و غریب و محیر هر عاقل لیب و لله الحمد که بطلان نسبت حذف تتمه حدیث باهل حق در ذکر این محض کذب و بهتان و مجازفت و عدوان و معاندت و طغیان و مکابرت و شأن محیر اذهان اکابر اعیان و مورث کمال استبصار و اذعان ارباب

ایمان بر فعت شان مخاطب رفیع المکان در مدارج صدق و عرفان و عروج او بمدارج عالیہ تقوی و ایقانست زیرا کہ این طعن را سید علی بن طاؤس در طرائف و علامہ حلّی در نہج الحق ذکر کرده اند و در ہر دو کتاب این تتمہ مذکور و مسطور و کذب و بہت مخاطب در کمال وضوح و ظہور علامہ حلّی در نہج الحق فرمودہ

روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص فی الحدیث الحادی عشر من افراد مسلم قال ان النّبی صلی اللہ علیہ و سلم قال إذا فتحت علیکم خزائن فارس و الروم أئی قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا رسول اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون و فی روایہ ثم تنطلقون الی مساکین المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض و هذا ذمّ منه علیہ السلام لاصحابہ و سید علی بن طاؤس طاب ثراہ در کتاب طرائف در ضمن مخالقات صحابہ با جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می فرماید و من ذلك ما

رواه الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین من مسند عبد اللہ بن عمرو بن العاص فی الحدیث الحادی عشر من افراد مسلم قال ان النّبی صلی اللہ علیہ و سلم قال إذا فتحت علیکم خزائن فارس و الروم أئی قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا رسول اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون و فی روایہ ثم تنطلقون الی مساکین المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض بعد ذکر این حدیث فرمودہ انظر رحمک اللہ عزّ و جل الی ما قد شهدوا به

من ذمّ نبيهم صلى الله عليه و سلم لاصحابه فكيف يستبعد من قوم يكونون بهذه الصفات ان يخالفوا نبيهم صلى الله عليه و آله و سلم في الحيوه و بعد الوفاه پس می بینی که سید علی بن طاوس و علامه هر دو این تتمه را که مشتمل است بر انطلاق صحابه بسوی مساکین مهاجرین و حمل بعض مهاجرین بر رقاب بعض ذکر نموده اند و هرگز آن را حذف نفرموده و چرا آن را حذف می فرمودند که هرگز منافی مطلوب اهل حق نیست بلکه مثبت مزید ظلم و حیف ارباب جور یعنی ذهاب و اهراع و انطلاق اهل خلاف و شقاق بسوی مساکین مهاجرین و حمل بعض شان بر رقاب بعض بلا استحقاقست علاوه بر ثبوت تنافس و تحاسد و تدابر و تباغض فاقدین خلاق و نیز این تتمه در یک روایت مسلم واقع ست نه در هر دو روایت او پس اگر این تتمه ذکر هم نمی فرمودند جای طعن و تشنیع اهل تخلیط و تلمیح نبود و خود کابلی هم این تتمه را بروایت اخری حواله نموده و هرگز گردد ذکر حذف آن که از ایجادات مخاطب امام المتحذلقینست نگردیده قال فی الصواعق فی ذکر مطاعن الصّیحابه السّابعه أی الشبهه السّابعه ما

رواه مسلم فی صحیحہ عن عبد اللّٰه بن عمرو بن العاص ان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیہ و سلم قال إذا فتحت علیکم خزائن فارس و الروم أی قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا رسول اللّٰه فقال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیہ و سلم کلاً بل تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون و هی باطله لأنّہ تنبیہ و ارشاد الی ترک التنافس و التحاسد و التباغض عند اقبال الدنیا علیهم فأنّہ نهی بلفظ الاخبار و ذا ابلغ من التّهر

صريحا و ايقاع الخبر موقع الانشاء لفضل المبالغه شائع في كلام العرب ذائع و لان الخطاب ليس لجميع الصحابه اتفاقا و

لقوله عليه السلام في روايه اخرى ثم تنطلقون الى مساكن المهاجرين فتحملون بعضهم على رقاب بعض پانزدهم آنکه دعواى کابلى که در سند اين خبر كسى متهم بالكذب واقع نشده و همچنين تفوه پانى پتى و تقول مخاطب جليل المرتبه الجرى على القطع و البت باين نفي و تنزيه و تبريه از تشويه محض دعوى بى دليل و تحکم غير قابل التعويل و محض تخديع و تهويل بلکه بحث اضلال و تضليلست ارى اگر سند اين روايت نقل مى کردند و باز تجشم نقل احوال روايت آن از کتب رجال بر مى داشتند و بعد ان اين دعوى بر زبان مى آوردند آن وقت قابل جواب و لائق توجه ارباب الباب مى بود و اذ ليس فليس شانزدهم آنکه اگر بفرض محال صحت سند اين کذب صريح الاختلال از ما بعد شافعى با کمال و براءت روايت اولين ان از کذب و افترا و افتعال ثابت هم شود نفعى باهل خلاف و اغفال و ضررى بارباب اتباع و امتثال اهل بيت اقبال عليهم آلاف التحية و السلام من الله الملك المتعال نمى رساند و گلوى متبخترين و مستکبرين اهل تزوير از مؤاخذه و دار و گير نمى رهند زيرا که خدام خود حضرت شافعى مطعون و مغموز و مثلوب و ملموز و معتل و مهموز و مختل و مرموز مى باشد و هر چند ايضاح و تفصيل اين حکايت جگرسوز مورث نحيب و عويل ارباب تلميع و تسويل بس دراز و طويلست لکن بنا بر ايجاز و اختصار و احتراز از اسهاب و اکتشار اقتصار بر بعض لطائف معجبه اولى الايدى و الابصار مى رود علامه فخر الدين رازى در کتاب مناقب شافعى و ترجيح مذهب او که بعنايت الهى نسخه قديمه عتيقه آن پيش حقير حاضرست

و نیز نسخه مطبوعه مصریه آن در اصقاع و بقاع دائر و سائر می فرماید الفصل الثالث فی ثناء الشافعی علی استاذیه و مشایخه  
کان یقول لولا مالک و سفین لذهب علم الحجاز و قال إذا ذکر اهل الاثر فمالک النجم و قال کان مالک إذا شک فی شیء  
من الحدیث ترک کله و حکى الشافعی أنه اجتمع مالک و ابو یوسف عند الرشید فکلما فی الوقوف و ما یحبسه الناس فقال  
یعقوب هذا باطل لان محمّدا صلی الله علیه و سلّم جاء باطلاق الحبس فقال مالک انما جاء باطلاق ما كانوا یحبسونه لالہتهم  
من البحیره و السائبه اما الوقوف فهذا وقف عمر بن الخطاب حین استاذن النبی صلی الله علیه و سلّم فقال احبس الاصل و سلّ  
الثمره و لهذا وقف الزبیر فاعجب الخلیفه هذا الکلام و نفی یعقوب و کان الشافعی یقول ما اعلم بعد کتاب الله اصح من موطأ  
مالک و قیل للشافعی هل رأیت احدا ممّن ادركت مثل مالک بن انس فقال سمعت من تقدمنا فی السن و العلم یقولون ما رأینا  
مثل مالک فکیف یرى نحن مثله قال الشافعی ان مالکا کان مقدا عند اهل العلم بالمدينه و الحجاز و العراق فی الفضل و  
معروفا عندهم بالاتقان فی الحدیث و مجالسه العلماء و کان ابن عیینه إذا ذکره رفع ذکره و حدث عنه و کان مسلم بن خالد  
الرنجی و هو مفتی اهل مکّه و عالمهم فی زمانه یقول جالست مالک بن انس فی حیاہ جماعه من التابعین فان قال قائل لما کان  
حال مالک فی العلم و الدین ما ذکرتم و کان تعظیم الاستاذ واجبا علی کل مسلم فکیف



اقدم الشافعي على مخالفته و كيف جوز من نفسه ان يضع الكتاب عليه فالجواب قال البيهقي قرأت في كتاب أبي يحيى زكريا بن يحيى الساجي ان الشافعي انما وضع الكتاب على مالك لأنه بلغه ان بالاندلس قلنسوه لمالك يستشفى بها و كان يقال لهم قال رسول الله صلى الله عليه و سلم فيقولون قال مالك فقال الشافعي انما مالك آدمي قد يخطى و يغلط سار ذلك داعيا للشافعي الى ان وضع الكتاب على مالك و كان يقول كرهت ان افعل ذلك و لكنني استخرت الله تعالى فيه سنه و قال الربيع سمعت الشافعي يقول قدمت مصرا و لا اعرف ان مالكا يخالف من احاديثه الا ستته عشر حديثا فنظرت فاذا هو يقول بالاصل و يدع الفرع و يقول بالفرع و يدع الاصل و اقول ان ارسطاطاليس الحكيم تعلم الحكمه من افلاطون ثم خالفه فقل له كيف فعلت ذلك فقال استاذي صديقي و الحق صديقي و إذا تنازعا فالحق اولي بالصدقه فهذا المعنى بعينه هو الذي حمل الشافعي على اظهار مخالفه مالك و الذي يدل على صحه ما ذكرناه ان الكتاب الذي وضع الشافعي على مالك قال في اوله إذا قلت حدث الثقة عن الثقة عن رسول الله صلى الله عليه و سلم فهو ثابت عن رسول الله صلى الله عليه و سلم و الثابت عن رسول الله صلى الله عليه و سلم لا يترك الا إذا وجد حديث يخالفه و إذا اختلفت الاحاديث فلاختلاف فيها وجهان احدهما ان يكون فيها ناسخ و منسوخ فيعمل بالناسخ و يترك المنسوخ و الآخران لا يتميز الناسخ عن المنسوخ فهما نذهب الى

اثبت الروايتين و إذا تكافاتا ذهبت الى اشبه الحديث بكتاب الله او اشبههما بحديث آخر و إذا ثبت الحديث عن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و لا يخالفه حديث آخر و كان يروى عن غير رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم حديث يخالفه لم التفت الى ما خالفه فحديث رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و سلم اولي ان يؤخذ به و ان كان يروى عن غير رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم حديث يوافقه لم يزده قوه و حديث رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم مستغن عنه و لما قرّر الشافعي هذه القاعده ذكر ان مالكا اعتبر هذه القاعده فى بعض المواضع دون بعض ثم ذكر المسائل التى ترك الاخبار الصحيحه فيها بقول واحد من الصحابه او بقول واحد من التابعين او لرأى نفسه ثم ذكر ما ترك فيه من اقاويل الصحابه لرأى بعض التابعين او لرأى نفسه و ذلك انه ربما يدعى الاجماع و هو مختلف فيه ثم بين الشافعي انه ادعى ان اجماع اهل المدينه حجّه و انه قول ضعيف و ذكر فى هذا الباب امثله منها ان مالكا قال اجمع الناس على ان سجود القرآن احدى عشره سجده و ليس فى المفصل منها شيء ثم قال الشافعي قد روى عن أبى هريره انه سجد فى إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ و ان عمر بن الخطاب سجد فى النَّجْمِ إِذَا هَوَى فقد نرى السجود فى المفصل عن النبى صَلَّى الله عليه و سلم و عن عمر و عن أبى هريره فليت شعري أى الناس من الذين اجمعوا على ان لا سجده فى المفصل ثم بين ان اكثر الفقهاء ذهبوا الى ان فى المفصل سجودا و منها ان مالكا زعم ان الناس اجمعوا على ان لا سجده فى الحج الا مَرّه واحده و هو يروى

عن عمر و ابن عمر انهما سجدا فى الحج سجدتين ثم قال الشافعى و ليت شعرى من هؤلاء المجمعون الذين لا يسمون فانا لا نعرفهم و لا- يكلف الله احدا ان ياخذ دينه عمن لا- يعرفه و منها ما اخبرنا مالك عن أبى الزبير عن عطا بن أبى رباح عن ابن عباس أنه سئل عن رجل واقع اهله و هو بمنى قبل قبل ان يفيض فامرہ ان ينحر بدنه قال الشافعى و بهذا نأخذ و قال مالك عليه عمره و حجّه تامه و بدنه و رواه عن ربيعه و عن ثور بن زيد عن عكرمه يظنه عن ابن عباس فان كان قد ترك قول ابن عباس لرأى ربيعه فهو خطأ و ان تركه لرأى عكرمه فهو يسىء القول فى عكرمه لا يرى لاحد ان يقبل حديثه و هو يروى عن سفيان عن عطا عن ابن عباس خلافه و عطا ثقه عنده و عند الناس قال الشافعى و العجب انه يقول فى عكرمه ما يقول ثم يحتاج الى شىء من علمه يوافق قوله فيسميه مره و يسكت عنه اخرى فيروى عن ثور بن زيد عن ابن عباس فى الرضاع و ذبائح نصارى العرب و غيره و يسكت عن ذكر عكرمه و انما يحدثه ثور عن عكرمه و هذا من الامور التى ينبغى لاهل العلم ان يتحفظوا منها فهذه حكاية بعض ما ذكره الشافعى فى كتابه الذى وضعه على مالك و لقائل ان يقول حاصل هذه الاعتراضات ترجع الى حرفين الاول ان مالكا يروى الحديث الصحيح ثم انه يترك العمل به انه لا- يجوز و لمالك ان يجيب عنه فيقول هذه الاحاديث ما وصلت إلينا الا بروايه علماء المدينة فهؤلاء

أما ان يكونوا عدولا او لا يكونوا فان كانوا من العدول وجب ان يعتقد انهم تركوا العمل بذلك الحديث لأطلاعهم على ضعف فيه أمّا لاجل الضعف فى الروايه او لاجل أنه وجد ناسخ او مخصّص و على جميع التقديرات فترك العمل به واجب فان قالوا فلعلهم اعتقدوا فى ذلك الحديث تاويلا خطأ فلاجل ذلك التاويل الخطاء تركوا العمل به و على هذا التقدير لا يلزم من تركهم العمل بالحديث حصول ضعف فيه قلنا ان علماء المدينه الذين كانوا قبل مالك كانوا اقرب الناس الى زمان رسول الله صلى الله عليه و سلم و اشدّهم مخالطه للصحابه و اقواهم رغبه فى الدين و ابعدهم عن الميل الى الباطل فيبعد اتفاق جمهور علماء المدينه على تاويل فاسد و اما ان قلنا ان علماء المدينه ليسوا بعدول لكان الطعن فيهم يوجب الطعن فى الحديث فثبت بهذا الطريق ان الدليل العدى ذكرناه يقتضى ترجيح عمل علماء المدينه على ظاهر خبر الواحد و ليس هذا قولاً بانّ اجماعهم حجّه بل هو قول بان عملهم إذا كان على خلاف ظاهر الحديث اورث ذلك قدحا و ضعفا فى الحديث و ممّا يؤيد ما ذكرناه ما روى البيهقى فى كتاب مناقب الشافعى رضى الله عنه باسناده عن يونس بن عبد الاعلى قال ناظرت الشافعى رضى الله عنه فى شىء فقال و الله ما اقول لك الا نصحا إذا وجدت اهل المدينه على شىء فلا يدخلن قلبك شك أنه الحق و كل ما و قوى كل القوه لكنك لم تجد له فى المدينه اصلا و ان ضعف فلا تعباً به و لا تلتفت إليه و اقول هذا الكلام

صریح فی تقریر مذهب مالک رحمہ اللہ تعالیٰ و امّی الاعتراض الثانی و هو ان مالکا رحمہ اللہ إذا احتاج الی التمسک بقول عکرمہ ذکرہ و إذا لم یحتج إلیہ ترکہ فهذا ان صح عن مالک اورث ذلك ضعفا فی روایتہ و فی دیانتہ و لو کان الامر كذلك فکیف جاز للشافعی ان یتمسک بروایات مالک رحمہما اللہ تعالیٰ و کیف یجوز ان یقول إذا ذکر الاثر فمالک النجم هذا جمله ما یتعلق بهذا البحث ازین عبارت ظاہرست کہ امام شافعی بعد تقریر قاعدہ سراسر فائدہ متضمن عدم التفات بسوی آثار مخالفہ ارشاد جناب سرور کائنات و اولویت اخذ باحادیث و آثار آن مفخر موجودات علیہ و آلہ آلاف التحیات و التسلیمات ما توالی الغدوات و العشیات مخالفت مالک کہ استاد و شیخ آن منور ظلم حوالک و محقق مآخذ و مدارک و سالک مسالک تدقیق و تنقید منقذ از مهالک بودہ با اخبار صحیحہ و احادیث ثابتہ صریحہ بسبب قول بعضی از صحابہ منتطعین یا قول بعض تابعین یا رای نفس آن قدوہ المجتہدین بیان فرمودہ و نیز ظاہر نمودہ کہ مالک جسارت برین مخالفت بسبب زعم اجماع بر خلاف احادیث صحیحہ سرور مطاع صلی اللہ علیہ و آلہ مادام للشمس ضیاء و شعاع نمودہ حال آنکہ آن اجماع مدعی خود مختلف فیہ و غیر قابل التفات و اعتماد نزد منصف نبیہ است و نیز شافعی افادہ فرمودہ کہ مالک دعویٰ نمودہ کہ اجماع اهل مدینہ حجتست و این قول ضعیف و رای سخیفست و شافعی عمدہ الاقبال بعد این تمہید و اجمال جمیل بری از اختلال برای مزید توضیح و تفصیل و اطمینان قلوب اهل نقد و کمال امثلہ عدیدہ برای این مخالفت مالک باخبار و آثار

سرور انبیای اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار ما اختلف العشی و الابکار ذکر نموده در ذکر این امثله مخالفت مالک با حدیث ابن عباس بسبب روایت ربیع و روایت عکرمة مقتحم فضائح شنیعه نقل نموده و بعد آن افاده فرموده که اگر مالک قول ابن عباس را بسبب ربیع ترک کرده پس این خطاست و اگر ترک بسبب رای عکرمة نموده پس خود مالک اساءت قول در عکرمة می نماید یعنی طریق سوی قدح و جرح آن غوی می پیماید و جائز نمی داند که کسی قبول حدیث عکرمة نماید و چگونه چنین نباشد حال آنکه عکرمة حسب افادات علمای نقاد و تنصیصات أساطین والا نژاد کما لا یخفی علی ناظر المیزان للذهبی و تهذیب الکیمال للمزی و معجم الادباء لیاقوت الحموی و غیرها هائم مهمامه کفر و الحاد یعنی خارجیت و عداوت وصی سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد و مرتکب کذب و افترا و بهتان واهی الاساس بر دیگران و بر آقا و ولی نعمت خود ابن عباس بوده و شافعی بعد ارشاد این حکایت و روایت سراسر شکایت ضبط درد جگر نتوانسته عجب از امام مالک آغاز نهاده و او اظهار تهافت و تناقض و تناکر و تنافر قول و فعل آن امام الاکابر پیش ارباب بصائر فرا نهاده یعنی ارشاد کرده که عجب آنست که او یعنی عکرمة آنچه می گوید یعنی طریق جرح و قدح آن خارجی کذاب رئیس النصاب می پوید و بعد ازین محتاج می شود بسوی چیزی از علم عکرمة که موافق قول مالک می باشد پس اخذ آن می نماید و گاهی نام مقدوح و مجروح بر زبان می آرد و گاهی سکوت و صموت از ذکر نام ان مثلوب ممقوت می فرماید و این معنی بلا شک از اعظم معایب و انکر مثالب و افحش فضائح و ادهش قبائح

و اوضح فوادحست پس مدح و ثنای خود شافعی بر مالک هالک با وصف احترام بلیغ و سعی جمیل و جهد جهید و کدّ شدید و و کد اکید در تعبیر و از راه تندید و ظعن و جرح و ثلب و قدح و تفنیدان امام عمید مثبت جرح و قدح خود ان امام سدید و مظهر حیف و عسف شدید ان مقتدای رشیدست و ازینجاست که رازی با آن همه سقیفه سازی و حیلہ بازی و آتش اندازی و زمزمه نوازی مدح و تبجیل و تکریم و تفخیم و اجلال و تعظیم شافعی حجازی راضی بحمایت و محامات و رعایت و محاببات آن علامه سرفرازی نگردیده ارشاد فرموده و لو کان الامر كذلك فكيف جاز للشافعي ان يتمسك بروايات مالك و از عمده فضائل شافعی آنست که قائل بود بامامت هارون نارشید که برای ذکر شمّه از فضائح اعمال و شنائع افعال او دفاتر طوال کفایت نمی کند تاج المحدثین سنیّه علامه ابو نعیم در حلیه الأولیاء که نسخه کامله آن در دو جلد ضخیم بعنایت ربّ منّان بدست این کثیر العصیان افتاده در ترجمه محمّد بن ادریس الشافعی گفته حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن احمد ثنا ابو عمر و عثمان بن عبد الله المدینی ثنا احمد بن موسى النجّار قال قال ابو عبد الله محمد بن سهل الاموی ثنا عبد الله بن محمد البلوی قال لما جئ بابی عبد الله محمد بن ادریس الی العراق ادخل إليها لیلاً علی بغل بلا قتب و علیه طیلسان مطبق و فی رجلیه حدید و ذلك انه كان من اصحاب عبد الله بن الحسن بن الحسن و اصبح الناس فی یوم الاثنین لعشر خلون من شعبان من سنه اربع و ثمانین و مائه و كان قد اعتور علی هارون الرشید ابو یوسف القاضی و كان قاضی القضاة و كان علی المظالم محمّد بن الحسن

فكان الرشيد يصدر عن رايهما و يتفقّه بقراءتهما فسادا في ذلك اليوم الى الرشيد فاخبراه بمكان الشافعي و انبسطا جميعا في الكلام فقال محمّد بن الحسن الحمد لله الذي مكن لك في البلاد و ملكك رقاب العباد من كلّ باغ و معاد الى يوم المعاد لا زلت مسموعا لك و مطاعا فقد علت الدّعوه و ظهر امر الله و هم كارهون و ان جماعه من اصحاب عبد الله بن الحسن اجتمعت و هم متفرقون و قد اتاك عنق ينوب عن الجميع و هو على الباب يقال له محمّد بن ادريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن السائب بن عبيد بن عبد يزيد بن عبد المطلب بن هاشم بعد شاهدين و لا اقرار ابلغ من المحنه و كفى بالمرء اثما ان يشهد بشهاده يخفيها عن خصمه فعلى رسلكما لا تبرحان ثم امر بالشافعي فادخل فوضع بين يديه بالحديد الذي كان في رجليه فلما استقر به المجلس و رمى القوم إليه بابصارهم رمى الشافعي بطرفه نحو امير المؤمنين و اشار بكفّه كلفه مسلما فقال السلام عليك يا امير المؤمنين و رحمه الله و بركاته فقال الرشيد و عليك السلام و رحمه الله و بركاته بدات بسنّه لم تومر باقامتها ورد دنا فريضه قامت بذاتها و من اعجب العجب انك تكلمت في مجلسي بغير اذني فقال الشافعي يا امير المؤمنين انّ الله جلّ و عز قال وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَ لِيَسِّرَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا إِسَّيَّرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا وَ هُوَ الَّذِي إِذَا وَعَدَ وَفَى



فقد مكنتى فى ارضه و آمننى بعد خوفهم يا امير المؤمنين فقال له الرشيد اجل قد امنك الله إذ أمنتك فقال الشافعى قد حدّثتك انك لا تقتل قومك صبّرا و لا تزدرهم بهجرتك غدرا و لا تكذبهم إذا قاموا لديك عذرا فقال له الرشيد هو كذلك فما عذرك مع ما ارى من حالك و تيسيرك من حجازك الى عراقنا التى فتحها الله علينا بعد ان بغى صاحبك ثم اتبعه الارذال و انت رئيسهم فما ينفع لك القول مع اقامه الحجّه و لن يضّرّ الشهاده مع اظهار التوبه فقال له الشافعى يا امير المؤمنين اما إذا استنطقتنى الكلام فساتكلم على العدل و النصفه فقال الرشيد ذلك لك فقال الشافعى و الله يا امير المؤمنين لو اتسع الكلام على ما بى لما شكوت لك الكلام مع ثقل الحديد يعوز فان جدت علىّ بفكّه افصحت عن نفسى و ان كانت الاخرى فيدك العلياء و يدى السفلى و الله غنى حميد فقال الرشيد لغلّامه يا سراح خلّ عنه فاخذ ما فى قدميه من الحديد فجثا على ركبته اليسرى و نصب اليمنى و ابتداء الكلام فقال و الله يا امير المؤمنين لان يحشرنى الله تحت رايه عبد الله بن الحسن و هو من قد علمت و شيخ قرابه لا تنكر عند اختلاف الاهواء و تفرق الآراء احبّ الىّ والى كل مؤمن من ان يحشرنى تحت رايه فطرى بن الفجاءه المازنى و كان الرشيد متكئا فاستوى جالسا و قال صدقت و بررت لان تكون تحت رايه رجل من اهل بيت رسول الله صلّى الله عليه و سلم و اقاربه إذا اختلف الاهواء خير من ان تحشر تحت رايه خارجى حنفى ياخذّه الله

بغته و خبرنى يا شافعى ما حججتك على ان قريشا كلها ائمه و انت منهم قال الشافعى قد افترت على الله كذبا يا امير المؤمنين ان نصبت نفسى لها و هذه كلمه ما سبقت بها قط و الذين حكوها لامير المؤمنين فاطلبهم معاينه فان الشهاده لا تجوز الا كذلك فنظر امير المؤمنين اليهما فلم يراهما لا يتكلمان علم ما فى ذلك فامسك عنهما ثم قال له الرشيد قد صدقت يا بن ادريس فكيف بصرك بكتاب الله تعالى فقال له الشافعى عن اى كتاب الله تسألنى ان الله انزل ثلثا و سبعين كتابا على خمسه انبياء و انزل كتاب موعظه النبى فكان سادسا اولهم آدم عليه السلام عليه انزل ثلثون صحيفه كلها امثال و انزل على اخنوخ و هو ادريس سته عشر صحيفه كلها حكم و علم الملكوت الاعلى و انزل على ابراهيم ثمانيه صحف كلها حكم مفضيه فيها فرائض و نذروا نزل على موسى التوريه فيها تخويف و موعظه و انزل على عيسى الانجيل ليبين لبنى اسرائيل ما اختلفوا فيه من التوريه و انزل على داود كتابا كله دعاء و موعظه لنفسه حتى يخلصه به من خطيئته لا حكم لنا فيه و ايقاظ لداود و انزل على محمد صلى الله عليه و سلم القرآن و جمع فيه سائر الكتب فقال تبيانا لكل شئ و هدى و موعظه احكمت آياته ثم فصلت فقال له الرشيد فصل لى كتاب الله المنزل على ابن عمى رسول الله صلى الله عليه و سلم الذى دعانا الى قبوله و امرنا بالعمل بمحكمه و الايمان بمتشابهه فقال عن آيه تسألنى عن محكمه او متشابهه أم عن تقديمه

او تاخيره أم عن ناسخه أم عن منسوخه أم عما ثبت حكمه و نسخت تلاوته أم عما ثبت تلاوته و ارتفع حكمه أم عما ضربه الله  
مثلا أم عما ضربه الله اعتبارا أم عما احصى ما فيه فعال الامم الماضيه أم عما قصدنا الله من فعلهم تحذيرا قال فما زال حتى عدله  
الشافعي ثلاثا و سبعين حكما في القرآن فقال له الرشيد ويحك يا شافعي افكل هذا يحيط به علمك فقال يا امير المؤمنين  
المحنه على العالم كالنار على الفضه تخرج جودتها من رداءتها فما اذا فامتحن فقال له الرشيد ما احسن ان اعيد ما قلت  
فسألك بعد هذا المجلس ان شاء الله تعالى قال له و كيف بصرك بسنه رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال له الشافعي اني  
لا اعرف منها يا امير المؤمنين ما خرج على وجه الايجاب لا يجوز تركه كما لا يجوز ترك ما اوجبه الله في القرآن و ما خرج  
على وجه التاديب و ما خرج على وجه الخاص لا يشرك فيه العام و ما خرج على وجه العموم يدخل فيه الخصوص و ما خرج  
جوابا عن سؤال سائل ليس لغيره استعماله و ما خرج منه ابتداء لادحام العلوم في صدره و ما جعله في خاصه نفسه و اقتدى به  
الخاصه و العامه و ما خص به نفسه دون الناس كلهم مع ما لا ينبغي ذكره لانه اسقطه صلى الله عليه و سلم ذكره فقال اجدت  
الترتيب يا شافعي لسنه رسول الله صلى الله عليه و سلم فاحسنت موضعها بوصفها فما حاجتنا الى التكرار عليك و نحن نعلم و  
من حضر انك نصابها فقال له الشافعي ذلك من فضل الله علينا

و علی الناس و انما شرفنا برسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و بك فقال كيف بصرک بالعربيه قال مبداتنا و طباعنا بها تقدمت و السنننا بها جرت فصارت كالحياه لا تتم الا بالسَّلامه و كذلك العربيه لا تسلم الا لاهلها و لقد ولدت و ما اعرف اللحن فكنت كمن سلم من الداء ما سلم له الدواء و عاش متكاملًا و بذلك شهد لي القرآن فقال وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ يَعْنِي قَرِيشًا و انت و انا منهم يا امير المؤمنين فالعنصر رصيف و الجرثومه منيعه شامخه انت اصل و نحن فرع و هو صلى الله عليه مفسر و مبین به اجتمعت أحباؤنا فنحن بنو الاسلام بذلك ندعى و نسب فقال الرشيد صدقت و بارک الله فيک الخ ازين روايت حليه الأولياء واضحست که شافعی هارون را بمرات و کرات ملقب بامير المؤمنين می ساخت و نیز از ان واضحست که شافعی ادعای خود منصب امامت را نهایت شنیع و فظیح دانسته که آن را بافتراى کذب على الله تعبیر کرده پس هر گاه امامت باين مرتبه عظیم و جلیل باشد که شافعی از ادعای آن با آن جلالت و عظمت مرتبه تحاشی شدید کند و ادعای آن را افتراى کذب بر خدای تعالی قرار دهد پس اثبات شافعی امامت را برای هارون دليل صریحست بر آنکه شافعی هارون را بهتر از خود می دانست و امامت او را عین حق و صواب می دانست و فخر رازی در رساله فضائل شافعی گفته الباب الثالث فی حکایه محنه الشافعی رضی الله عنه و فيه فصول الفصل الاوّل فی کیفیه تلک المحنه لما جئ بالشافعی رضی الله عنه الی العراق ادخل لیلا و کان فی رجله حديد لأنه کان من اصحاب



إذا وعد وفي فقد مكنتي في ارضه و آمنني من بعد خوفهم يا امير المؤمنين فقد حدثت أنك لا تقتل قومك صبرا و لا تكذبهم إذا اقاموا لديك عذرا قال الرشيد هو كذلك فما عذرک بعد ما ظهر ان صاحبك لما بغى علينا و اتبعه الارذلون كنت رئيسا لهم فقال الشافعي لما استنطقتنى فسأتكلم على العدل و الانصاف لكن الكلام مع ثقل الحديد صعب فان جدت على بفكّه عن قدمي جثيت على ركبتي كسيره آبائي عند آبائك و ان كانت الاخرى فيدك العلياء و يدي السفلى و الله غنيّ حميدُ فقال الرشيد لغلامه يا سراح خل عنه فاخذ ما في قدميه من الحديد فحشا الشافعي على ركبتيه و قال يا امير المؤمنين و الله لان يحشرنى الله تحت رايه عبد الله بن الحسن و هو كما علمت شيخ له قرابه لا- تنكر عند اختلاف الآراء احبّ الى و الى كلّ مسلم من ان يحشرنى الله تعالى تحت رايه قطري بن فجاءه المازني الخارجي و كان الرشيد متكئا فاستوى جالسا و قال صدقت و بررت لان تكون تحت رايه رجل من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه و سلم خير من ان تكون تحت رايه خارجي طغي و بغى لكن ما حجتك ان قريشا كلهم ائمه و انت منهم فقال الشافعي رضى الله عنه يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا أن تصيبوا قوماً بجهالة فتصيّبوا على ما فعلتم نادمين حاش لله ان اقول ذلك القول لقد افك المبلغ و فسق و اثم ان لي يا امير المؤمنين حرمه الاسلام و ذمه النسب و كفى بهما وسيله و احق من اخذ بادب الله تعالى



در رساله فضائل شافعی درین روایت نقل کرده فقال الرشید کیف بصرک بالعربیّه قال الشافعی هی مبداتنا طباعنا بها تقدمت و السنتنا بها جرت و لقد ولدت و انا ما اعرف اللحن فکنت کمن سلم من الداء فلم یحتج الی الدواء و القرآن یشهد بذلك قال اللّٰه تعالیٰ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا یَلْسَانٍ قَوْمِهِ و انت و انا منهم فالعنصر رصیف و الجرثومه منیفه و انت اصل و نحن فرع فقال الرشید صدقت بارک اللّٰه فیک و نیز در حلیه الأولیاء در روایت دیگر که در ان مناظره شافعی با بشر مریسی روبروی هارون رشید نقل کرده آورده که فقال له أی للشافعی بشر ادعیت الاجماع فهل تعرف شیئا اجمع الناس علیه قال نعم اجمعوا علی أنّ الحاضر امیر المؤمنین فمن خالفه قتل فضحک هارون و امر باخذ القید عن رجلیه الخ ازین عبارت ظاهرست که شافعی تصریح کرده بآنکه مردم اجماع کرده اند بر آنکه حاضر یعنی هارون امیر المؤمنینست پس هر کسی که مخالفت او کند قتل کرده شود پس ثابت شد که نزد شافعی هارون باجماع اهل ایمان و اسلام خلیفه بر حق و امام بالصدق و امیر المؤمنین و رئیس مسلمین و واجب الاتباع و لازم الاطاعه بود و مخالف او مباح الدّم بلکه واجب القتل بوده و نیز فخر رازی در رساله فضائل شافعی گفته الفصل الثالث فی مناظره جرت بینه و بین محمّد بن الحسن فی هذه الواقعة ذکرُوا أنّ الشافعی رضی اللّٰه عنه لما حضر مع العلویین من الیمن و حضر باب الرشید اتفق ان کان ذلك فی وهن من اللیل فکانوا یدخلون عشره عشره منهم علی الرشید



فجعل يقيم واحدا واحدا منهم و يتكلم من داخل الستر و يامر بضرب عنقه قال الشافعي رحمه الله تعالى فلما انتهى الامر اليّ قلت يا امير المؤمنين عبدك و خادمك محمّد بن ادريس قال يا غلام اضرب عنقه قلت يا امير المؤمنين كأنّك اتهمتني بالانحراف عنك و الميل الى العلويه و سا ضرب مثلا في هذا المعنى ما تقول يا امير المؤمنين في رجل له ابنا عم احدهما خلطه بنفسه و اشركه في نسبه و زعم أنّ ماله حرام عليه الا باذنه و ان ابنته حرام عليه الا بتزويجه و الآخر يزعم انه دونه كالعبد له فهذا الرجل الى ايهما يميل فهذا مثلك و مثل هؤلاء العلويين فاستعاد الرشيد هذا القول ثلث مرّات و كنت اعبر عن هذا المعنى بألفاظ مختلفه ازين روايت ظاهرست كه شافعي رشيد را بامير المؤمنين ملقب ساخته و انحراف را ازو شنيع و فطبع دانسته اطاعت و انقياد خود برای آن رئيس اهل العناد ظاهر ساخته و تبري تمام از ميل بسوی علويه نموده و ترجيح و تفضيل هارون بر علويه مکررا و موکدا بالفاظ فصيحہ مختلفه و عبارات بليغہ متنوعه بيان کرده و هر گاه ازين كه رضا بامام باطل و نصب امام بغير حق در کمال شناعت و فطاعت و قبح و سماجتست تا آنکه صاحب تمهيد بتايد تصريح کرده بکفر کسی که راضی شود بامام باطل و نیز افاده کرده که نصب امام بغير حق کفرست پس کمال علو مرتبه اسلام و ايمان و ايقان حضرت شافعي و امثال او که خلافت برای بنی العباس ثابت می سازند بنهايت وضوح و ظهور می رسد ابو شکور

محمد بن عبد السعيد بن شعيب الكشي السلمى الحنفى در تمهيد فى بيان التوحيد گفته لو لم يصحّ خلافه أبى بكر رضى الله عنه و لا يكون اماما حقا لكان لا يجوز السكوت به و الاغماض منه لأنّ من رضى بامام باطل فانه يكفر و نیز در تمهيد گفته و اما من قال ان الامام لا يجوز الا- من اولاد الحسن و الحسين رضى الله عنهما و كان يتعلّم من الله تعالى او من جبرئيل عليه السلام قلنا هذا لا يصحّ لان الحسن و الحسين رضى الله عنهما قد فوّضا الامامه لمعاويه و بايعا معه و لو كان لا يجوز لغيرهما أو لدون اولادهما لكان ذلك خطأ و كفرا منهما لان نصب الامام من غير حق يكون كفرا الخ هفدهم آنکه امارات وضع و کذب و افتراء و اختلاق و افتعال از هر جانب خلف و امام و يمين و شمال اين بهتان صريح الاختلال و عضيهه واضحه الاعتلال و فريه لائحه الانتحال و تهمت فظيعة الاحتيال و دروغ و اژگون سراسر محال و بهت مورث انواع وزر و وبال و تخرص موجب اصناف خزى و نکال واضح و نمايان بمثابه که حاجت توضيح و بيان وفاق تشریح و تبیان و ضرورت تامل و امعان ندارد از آنجمله آنکه تقدم خلق عجائيل ثلاثه بر حضرت آدم و جميع انبيای سابقين معظم که از منطوق و مدلول اين کذب معلول مفهوم ارباب علوم می شود صراحه و بداهه مستلزم تفضيل ثلاثه جليل الفخار بر حضرت آدم و ديگر انبيای اخيار على نبينا و آله و عليهم السلام ما تتابع الليل و النهار می باشد و پر ظاهرست که تفضيل اول ثلاثه چه جای ثانی جميل المحامد و ثالث موثر تفضيل و تقريب و محاببات و مراعات اقارب مثيرين انواع مفاسد بر احدى از انبيا چه جا تفضيلشان بر جميع اين حضرات

سواى افضل كائنات عليه و آله و عليهم آلاىف التحيات و التسليمات از اقباح افتراءات و اشنع اتهامات و اسمح اختلاقات و مخالف اجماع جميع امت مفخر موجودات صلى الله عليه و آله اصحاب الايات و الكرامات هست و هيچ سلمى و متدينى كه بوى از اسلام و ايقان بمشام او رسیده كاهى مرتكب اثبات يا تجويز آن نگرديده كه آن كفر صريح و الحاد فضيح و زندقه قبيح و تجارت بائره و جسارت خاسره غير رييحست از آنجمله آنكه ثلاثه فرزانه ممتاز تا زمانه دور و دراز در ظلمت بهيم و غسق معترك كفر و انكار و جهل و بوار و عدوان و خسار و طغيان و تبار و خسران و عار و خذلان و عوار و عناد و لداد و مخالفت و مكاشفت و منادات و مبادات و مخاشنت و مشاحنت با اسلام و دين و انقياد براى احكام رب العالمين و اطاعت و امثال سيد المرسلين مبتلا بوده اند و اگر در باب اول بلا معول باب مكابره و مجادله و مجازفه باز كنند و بناى انصاف و حيا و شرم و آزرم بمعادل تجرى و تهجم و تهجن بر كنند و او را از ازل موحد و مؤمن و صاحب اسلام و آبى از كفر و سجود اصنام قرار دهند و كمال اغراق و انهماك و ارتباك خود در افترا و كذب و بهتان فراروى ارباب تنقيد و اتقان نهند در سبق كفر ثانى و ثالث كه از اجلاى بديهيات و اوضح متواترات و اصرح يقينيات و ايبن مسلماتست كلامى نمى توانند كرد پس كسى كه برو ظلمت كفر طارى شده باشد چه قسم ممكنست كه قبل خلق حضرت آدم و ديگر انبياء سابقين على نبينا و آله و عليهم سلام رب العالمين با جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در يمين عرش مطهر بوده باشد **سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ**

يقشعر منه الجلود و يتفجر منه الجلمود فلعهن الله على واضعه و قبح الله وجه صانعه و قد فعل و لعمرى كون الاثوار الثلثه انوارا و كونهم فى الخلق مقدما على آدم و سائر الانبياء السابقين اعصارا مع ارتباكهم فى اشراك الكفر دهورا و اعمارا و خوضهم من بحار اللداد و العناد غمارا و ركوبهم على صهوة الزندقه و الانكار اعلانا و اجهارا و مسيرهم فى معتركات غسق البوار و التبار ليلا و نهارا و ايثارهم بعد الاسلام الظاهرى عن مداحس النزال و مداحض القتال فرارا ثم فرارا و نكوصهم و نكولهم و انحيازهم و عدولهم عن الحق مرارا مما يدع اتباعهم و اشياعهم حيارى و ترى الناس سيارى و ما هم بسيارى از آنجمله آنكه بر ارباب بصيرت و دين بقطع و يقين بلا ظن و تخمين ظاهر و مستبينست كه آباى ثلاثه ميمون ببلا و شقاء كفر و ضلال و انكار توحيد رب متعال و عناد سراسر نكال و وبال موصوم و موسوم و مصحوب و مقرون بودند لا يرتاب فيه مرتاب و ان بلغ من المبالغه و الجدال مبلغا لا يبلغ إليه رداء و لا حساب و اگر چه پدر اول اسلام ظاهرى آورده طريق انقياد قسرى سپرده لكن بلا شبهه و ارتياب هر دو پدر ثانى و ثالث والا گهر بحالت كفر و انكار توحيد خالق قوى و قدر داخل دركات سقر و واصل مستقر ذات لهب و سعر گرديده اند و واضح جسور و مختلق اين كذب و زور كه از ايمان و ايقان بمراحل قاصيه دور و از خوف و هول مؤاخذه و استهزا و طعن و تهجين اهل دين و يقين مهجور بوده اصلا ب ثلاثه زاهره را اصلا ب طاهره و اصول فاخره قرار داده و ظاهرست كه اصلا ب خبيثه

متنجه منقذره كفار اشرار و ملحدین فجار را اصلا ب طاهره قرار دادن سخنی بس غریب و افترای بس عجیبت و از جناب رسول صادق و امین رب خالق چنین کذب صریح و دروغ فضیح نقل کردن داد کمال وقاحت دادنت لیکن از اهل سنت چه عجب که بسبب غایت محبت ثلاثه در فضائلشان و اصلاح شنائع اعمالشان چها کذب و افترا که نیاورده اند اگر در حق ابایشان چنین کذب صریح برافتند چه جای شکایتست و ازینجا دینداری و انصاف و عقل و دانشوری کابلی و مخاطب و امثالشان باید دریافت که در حق اصحاب ثلاثه چنین احادیث پر اکاذیب واضحه الوضع ظاهره البطلان را قبول نمایند و بمباهات و افتخار آن را ذکر کنند و آن را معتمد پندارند و در حق جناب امیر علیه السلام احادیث صحیحه را مثل حدیث ولایت و حدیث طیر و

حدیث انا مدینه العلم و غیر آن موضوع گویند و کذب بحت پندارند و فقیر از ایراد شاه صاحب این حدیث را و معتبر دانستن آن با وصف اظهار قدح و جرح آن فی الجمله چندان حیرتی و تعجیبی ندارم که اوله این قدر فهم هم ندارند که بامثال چنین امور ظاهریه برسند و ثانیاً حافظه هم ندارند که ایشان را اموری که مناط اشکال است محفوظ باشد و ثالثاً در تعصب هم ثابت القدم اند توقع انصاف از ایشان پس بعید و رابعا مطمح نظرشان محض رد استدلالات شیعه و توجیه اعتراضات بایشانست خواه حظی از صدق و واقعیت داشته باشد یا نه تا آنکه عوام دانند که شاه صاحب کاری نمودند مگر تعجبها از شافعی دارم که چگونه جرات بر روایت چنین خرافت کاذبه نموده و نیز جای فراوان حیرتست که ابن حجر چگونه آن را معتبر و موثوق پنداشته در

صواعق ذکر نموده حال آنکه از افاده خودش در شرح قصیده همزیه ظاهرست که کافر را نتوان گفت که او مختار و کریمست و نیز او را ظاهر نتوان گفت بلکه او بخسست چنانچه آیه شریفه انما المشركون نجس بر ان دلالت دارد قال فی شرح شعر لم تزل فی ضمائر الکون تختار لك الامهات و الالباء بعد ذکر الاحادیث الداله علی کرامه نسبه صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه لك ان تاخذ من کلام الناظم الذی علمت انّ الاحادیث مصرحه به لفظا فی اکثره و معنی فی کلّه انّ آباء النبی صلی الله علیه و سلم غیر الانبیاء و امهاته الی آدم و حوّا لیس فیهم کافر لان الکافر لا یقال فی حقّه انه مختار و لا کریم و لا طاهر بل نجس كما فی آیه إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ و قد صرّحت الاحادیث السّابقه بانهم مختارون و ان الالباء کرام و انّ الامّهات طاهرات هیجدهم آنکه بعضی از کذابین و مفترین و نقالین مختلقین از حضرت اُبی هریره امام الراجنین الی الجساره علی الوضع علی سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین حدیثی متضمّن خلق اُبی بکر از نور ثانی عدوانی قالی اطائب عدنانی نقل ساخته و بعد و خلق ثانی شانی و خطابی طغیانی از نور ابو بکر ظلمانی و خلق امت از نور ثانی عدوانی قالی اطائب عدنانی نقل ساخته و بعد آن بودن عمر سراج اهل جنت هم بربافته و لله الحمد و المنة که جمعی از محققین نقاد تفضیح و تقبیح این کذب ارباب عناد با بلغ و جوه و اوضح طرق فرموده اند یعنی حضرت ابو نعیم تاج المحدثین و امام المنقذین بعد ایراد آن در امالی خود تصریح فرموده که آن باطلست و ذهبی ارشاد کرده

که آن کذبست و سیوطی علامه علی الاطلاق و ابن العراق و تلمیذ او رحمه الله با وفاق آن را در موضوعات و مفتریات ارباب کذب و اختلاق داخل ساخته اند سیوطی در ذیل الموضوعات گفته

ابو نعیم فی امالیہ حدّثنا محمّد بن محمد بن عمرو بن زید إملاء حدّثنا احمد بن یوسف حدّثنا ابو شعیب صالح بن زیاد حدّثنا احمد بن یوسف المنیحی حدّثنا ابو شعیب السّوسی عن الهیثم بن جمیل عن المقبری عن أبی هریره مرفوعا خلقنی اللّٰه من نوره و خلق أبا بکر من نوری و خلق عمر من نور أبی بکر و خلق منی من نور عمر و عمر سراج اهل الجنّه قال ابو نعیم هذا باطل ابو معشر و ابو شعیب متروکون و قال فی المیزان هذا خبر کذب ما حدث به واحد من الثلثه و انما الآفہ عندی فیہ المنبجی لا یعرف و شیخ رحمه الله در مختصر تنزیه الشریعه گفته

خلقنی اللّٰه من نوره و خلق أبا بکر من نوری و خلق عمر من نور أبی بکر و خلق امتی من نور عمر و عمر سراج اهل الجنّه نع ای رواه ابو نعیم فی امالیہ عن أبی هریره و قال هذا باطل و قال الذهبی هذا کذب و هر گاه حسب افادات ائمّه ثقات را عالی درجات خبر خلق أبی بکر از نور جناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیه و آله و سلم باطل و کذب و زور باشد بودن ثلاثه انوار بر یمین عرش با اقتراں بنور سرور مرسلان صلی اللّٰه علیه و آله ما اختلف الملوآن نیز بالاولی محض کذب و بهتان و مجازفت و عدوان باشد و الحمد لله المنان الحنّان علی ظهور خزی اهل الافتراء و الشنّان و وضوح بوار تجاره اصحاب الخسران

و الخذلان و الله الموفق و هو المستعان پس نمی دانم که کابلی جسور و مخاطب فخور چرا این کذب و زور را بمعارضه حدیث نور مذکور و مسطور نمودند که انفع بود در فضیلت ارباب جور و قصور و ادخل بود در اظهار عظمت اصحاب شر و شور که در ان فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اصلا و راسا غیر مذکور مگر آنکه از ذکر چنین موضوعات استحیا کرده باشند و از تفضیح خوفی نموده که علمای ثقات آن را باطل و کذب گفته اند لیکن غلط گفتم استحیا را کابلی رئیس المتحذلقین و مخاطب امام المستکبرین در خواب هم ندیده اند و از مخالفت سلف کی پروا دارند تصدیق این معنی از ایراد تصدیق

حدیث ما صبَّ الله فی صدری شیئا الخ و امثال ان بوضوح پیوسته که اسلافشان امثال این احادیث را از اقبیح موضوعات وانموده اند و شاهصاحب از کمال وقاحت آن را بمقابله شیعه ایراد فرموده و همچنین کابلی بسیاری از خرافات و جزافات ارباب افتراءات را که اسلاف و اخلاف سنیّه تنصیص بر وضع آن فرموده اند از مناقب خلفا شمرده و به تصدیق آن پرداخته پس غالبست که بنظر مخاطب جلیل الفخار و کابلی عمده الاحبار این کذب سراسر شنار و فریه ظاهره العوار نرسیده و الاطیّ کشح و اعراض و صفح و غضّ بصر و قطع نظر ازین زور مستهجن مستنکر نمی فرمودند مگر نمی بینی که صاحب فصل الخطاب از عمده متصوفین والا نصاب و موصوف بترک تعصّب و تصلّب او شاب و معروف بتسلیم و انقیاد برای حق مستطاب و مهاجرت و متارکت حمایت ذمار متعنتین اقشاب این کذب دور از قیاس و حساب برای اثبات فضل شیخین عمده الانجاب نقل کرده پا به وقاحت و جسارت و جلاعت و صفاقت را بمرتبّه بس منیع و رفیع رسانیده خود را از متکلمین متعسفین و مناظرین



متصّلین هم بالاتر گردانیده چنانچه در کتاب مذکور می فرماید

فی فردوس الاخبار ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال ان الله عز و جل خلقنی من نوره و خلق ابا بکر من نوری و خلق عمر من نور ابي بکر و خلق المؤمنین کلهم من نور عمر رضی الله عنهم

### تایید آن روایت بحديث «ان الارواح جنود مجنده» و جوابش

قوله و مؤید این روایت حدیث دیگر همست که مشهورست

انّ الارواح جنود مجتّده ما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف اقول كابلې عمده المسؤولین رئیس الملمعین و امام المتنظّعين و مقتدی المتعمقین بعد ایراد روایت مهین سراسر توهین مشتمل بر تقدم خلق ثلاثه متغلبین بر حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه و سائر الانبیاء سلام رب العالمین بر محض دعوی عدم احتجاج بمثل این اخبار اگر چه ثابت شود اکتفا و اقتصار نموده تطویل نطق کلام را خلاف مصلحت و موجب استهزا و سخریه اولی الافهام دانسته طی کشح و کبج عنان از اسهاب بیان اولی و انسب پنداشته لکن مخاطب نحریر بمزید تحذلق و ترعرع اکتفا را بر ایراد این خبر مستبشع اهل نظر کافی و بسند و موجب ظهور عجز و قصور و وضوح حسور و فتور نزد اصحاب رای بلند انگاشته ناچار قلم زرین رقم را در مضماریاد بعض زیادات و اضافه نبذی از منکرات و اقحام بعض معجبات و ایراد بعض مطربات که همه آن دلائل زاهره بر مزید حسن و فهم و کیاست و غایت وقت نظر و فطانت و نهایت ذکا و رزانت و اقصای علو حدس و متانت مخاطب عالی دیانتست جولان داده و حقیر هدم و ثلم ارکان و قطع و صرم اغصان و جزو خرم افنان ان زیادات واهیه البنیان بابلغ طرق و اوضح بیان بحمد الله المّان الحنّان

المستعان می نمایم و بنقض و رض و قض و رفض ان حرفا بحرف بحيث لا يعتلج فيه ريب لاحد من ارباب الفهم و الظرف می گرایم پس باید دانست که دعوی تایید

حدیث الارواح جنود مجنّده برای روایت فضیلت خشب مسنّده دلائل مسدّده که همه آن صوارم مهنّده و قواضب محدّده برای قطع و استیصال اصل و فرع این قریه مشرّده است ظاهر گردیده از عجائب افادات و غرائب توهمات و بدائع تهجّساتست زیرا که در روایت مصنوعه و حکایت موضوعه تقدم خلق ثلاثه عالی نژاد بر حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه سلام ربّ العباد حسب ایراد کابلی شدید الاحتداد و مخاطب نقاد مذکورست و پر ظاهرست که درین حدیث مشهور که مخاطب صدر الصّیدور تایید آن برای این کذب و زور دعوی نموده اثری از تقدم ثلاثه عجیبه الخلق لا منطوقا و لا مفهوما غیر مذکور و عدم دلالت آن بر تقدم خلق متقمّصین قمیص خلافت کاسده النور بوجه من الوجوه و لو بالایماء و الاشعار الغیر الخالی من القصور در کمال وضوح و ظهور و بالقطع فقدان تعارف و ایتلاف و ثبوت تباین و تغایر و تنافر و اختلاف این حدیث با این جزاف صریح الاعتساف بر ارباب امعان و انصاف غیر مستور زیرا که مدلول این حدیث حسب افادات علمای شراح و مفسّرین احادیث بیان صراح آنست که ارواح در اول خلق خود بر دو قسم ایتلاف و اختلاف باعتبار موافقت در صفات و مخالفت در ان مخلوق شده و اجساد این ارواح در دار دنیا ایتلاف و اختلاف حاصل می کند بر حسب خلقت خود پس خیر دوست می دارد اختیار را و شریر محبّت می کند اشرار را و این هذا من التقدم

على خلق احد من الانبياء و الاوصياء فضلا عن التقدم على خلق آدم و جميع الرسل الاصفياء سوى خاتم الانبياء صلى الله عليه و آله النَّجباء ما اتَّصل الرواح بالغداء شيخ عبد الحق در لمعات شرح مشكاه گفته

قوله الارواح جنود مجنَّده فما تعارف منها ايتلف و ما تناكر اختلف الجنود جمع جند و مجنَّده مجتمعه على نحو قناطر مقنطره و فيه دليل على ان الارواح ليست باعراض و على أنَّها كانت موجوده قبل الاجسام و لا يلزم من ذلك قدمها لكن يبطل القول بخلقها بعد تمام البدن و تسويته الا ان يراد بخلقها قبل البدن تقديرها كذلك و هو مخالف لظاهر الحديث جدا بل قد جاء في

الحديث خلقت الارواح قبل الاجساد بالفى عام و على انها خلقت فى اوّل خلقها على قسمين من ايتلاف و اختلاف باعتبار موافقه فى الصِّفات و مخالفه فيها و انّ الاجساد التى فيها الارواح تلتقى فى الدنيا فتأْتلف و تختلف على حسب ما خلقت عليه فالخَيْر يحبّ الاخيار و الشرير يحبّ الاشرار و ان عرض عارض يقتضى خلاف ذلك فالمال إليه فما تعارف منها قبل التعلق بالاجساد ايتلف بعده كمن فقد أليفه ثم اتَّصل به و ما تناكر قبله اختلف بعده و هذا التعارف و التناكر الهامات من الله من غير اشعار منهم بالسابقه پس عجب آنست كه مخاطب عميد در اين جا تبرّج و خروج از تقليد كابلې و حيد اختيار كرده بمحض دعوى تايد حديث تجنيد براى اين كذب غير سديد گرویده و اصلا بر سر بيان وجه

تأييد و لو بالایماء و الاشارة و اضعف الاشعار فی العبارة نرسیده و بكفّ لسان و عطف عنان از توضیح و بیان احیی من البكر المستوره فی الخدور و اعیی من باقل المشهور بالعی و القصور و الموصوم بالحصر و الحصور گردیده و ظاهرا غرض مخاطب ازین تأیید آنست که ازین حدیث مشهور ثابت می شود که ایتلاف عالم اشباح دلیل تعارف در عالم ارواحست و تعارف ارواح مستلزم آنست که ارواح با هم باشند و چون حضرات ثلاثه عالی تبار شعار ایتلاف و دثار موافقت سرور اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار در برداشتند لابد که ارواح ثلاثه جلیل الارتیاح عظیم الانشراح با روح جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله با هم باشند و هر گاه ارواح اینها با روح آن حضرت بهم باشد لازم آید که ارواح اینها مثل روح نبوی مقدم بر خلق آدم باشد و بطلان و هوان و فظاعت و بشاعت این وهم و خیال پر ظاهرست و صدور امثال چنین هفوات از مدعیان علم و تبحر بس بعید و از آنجا که این تحقیق انیق مختص بفکر دقیق مخاطب اقیست مشتمل بر اعجب عجائب و اغرب غرائب می باشد پر ظاهرست که اگر مجرّد ایتلاف با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در دار دنیا دلالت بر تقدم خلق بر حضرت آدم و سائر انبیا علی نبینا و آله علیهم السّلام و همراه بودن شخص موتلف با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم در حجب قدس نماید لازم آید که جمیع صحابه حتی عمرو بن عاص الجانی و معاویه الشانی و مغیره الزانی که حسب افادات سنیه ایتلاف تمام با سرورا نام صلی الله علیه و آله الکرام داشتند بلکه سائر مسلمین و مؤمنین که عدم اختلاف و موافقت و ایتلاف با آن حضرت دارند قبل حضرت آدم

و دیگر انبیا علیهم السلام مخلوق شده باشند و با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روبروی حق تعالی جا گرفته و بطلانه ظاهر عند اهل الایمان و الایقان غنی عن اقامه الشاهد و البرهان و الله الموفق و هو المستعان و الصافن من زلل الافهام و عثار الاذهان و نیز ظاهرست که اگر فظ غلیظ عدم تناکر و تنافر و ایثار تعارف و تناصر در عالم ارواح با روح سرور اختیار صلی الله علیه و آله الاطهار می داشت و مثل آن حضرت معاذ الله نوری از انوار و صاحب قرب و جبار قدس پروردگار می بود هرگز در دار دنیا بشدت عداوت و مناوات و نهایت عناد و معادات و اقصای لداد و مخاشنت و مبادات با سرور کائنات علیه و آله آلائف التحیات و التسلیمات و لو قبل الاسلام الظاهری نمی ورزید و از غایت وقاحت و جسارت و غایت جلاعت و خسارت قصد قتل و اغتیال سرور انبیای اقیال صلی الله علیه و آله با اختلاف النهر و اللیال و تکرار الغدایا و الآصال نمی کرد حال آنکه این معنی بروایات جهابذه حذاق و ماهرین معروفین بالکمال فی الآفاق ثابت و محققست والد ماجد مخاطب در ازاله الخفا گفته عن انس قال خرج عمر متقلدا بالسَّیْفِ فلقیه رجل من بنی زهره فقال له این تعمد یا عمر قال ارید ان اقتل محمدا قال و کیف تامن من بنی هاشم و بنی زهره فقال له عمر ما اراک الا قد صبوت و ترکت دینک قال أ فلا ادلک علی العجب ان اختک و ختنک قد صبوا و ترکا دینک فمشی عمر ذامرا حتی اتاهما و عندهما حباب فلما سمع حباب بحس عمر تواری فی البیت فدخل علیهما فقال ما هذه الهمینه الّتی سمعتها عندکم

و كانوا يقرون طه فقالوا ما عدا حديثا تحدثنا به قال فلعلكما قد صبوتما فقال له ختنه يا عمر ان كان الحق في غير دينك فوثب عمر على ختنه فوطئه وطئا شديدا فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحه بيده فدمى وجهها الخ و نیز در ازاله الخفا گفته عن الزهري قال كان عمر بن الخطاب شديدا على رسول الله صلى الله عليه و سلم فانطلق حتى دنا من رسول الله صلى الله عليه و سلم الخ و محمد بن حبيب بغدادی در کتاب منمق که در اخبار قريش تصنيف نموده و فقير نسخه عتيقه آن در حديده وقت رجوع از حج بيت الله الحرام و زیارت سرور انام و ائمه بقیع عليه و عليهم آلاف التحية و السلام خرید نمودم گفته ابراهيم بن المنذر بن عبد الله الحزامی قال حدثني عمر بن أبي بكر الموملي عن سعيد بن عبد الكريم عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب عن ابيه قال كان من حديث الحرب التي كانت بين عدی بن كعب في الاسلام ان ابا الجهم بن حذيفه بن غانم كان من رجال قريش في الجاهليه و كان يوازن عمر بن الخطاب قبل اسلامه على غيله رسول الله صلى الله عليه و سلم و معاداته فاكرم الله عمر بما اكرمه من الاسلام و استجاب فيه دعوه نبيه عليه السلام و اعز به دينه و ابطا ابو الجهم عن الاسلام حتى اسلم يوم الفتح الخ و ابن هشام در سيرت خود که مختصر سيرت ابن اسحاقست گفته قال ابن اسحاق و كان اسلام عمر فيما بلغني ان اخته فاطمه بنت الخطاب و كانت عند سعيد بن زيد بن

زيد بن عمرو بن نفيل و كانت قد اسلمت و اسلم زوجها سعيد بن زيد و هما مستخفيان باسلامهما من عمرو كان نعيم بن عبد الله النحام رجل من قومه من بنى عدى بن كعب قد اسلم و كان ايضا يستخفى باسلامه فرقا من قومه و كان ختّاب بن الاّزّت يختلف الى فاطمه بنت الخطّاب يقرؤها القرآن فخرج عمر يوما متوشحا بسيفه يريد رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و رهطا من اصحابه قد ذكروا له أنّهم قد اجتمعوا فى بيت عند الصّيفاء و هم قريب من اربعين ما بين رجال و نساء و مع رسول الله صلّى الله عليه و سلم عمّه حمزه بن عبد المطلب و ابو بكر بن أبى قحافه الصديق و على بن أبى طالب فى رجال من المسلمين ممن كان اقام مع رسول الله صلّى الله عليه و سلم بمكه و لم يخرج فيمن خرج الى ارض الحبشه فلقية نعيم بن عبد الله فقال له اين تريد يا عمر قال اريد محمدا هذا الصّابى الذى فرّق امر قريش و سفّه احلامها و عاب دينها و سبّ آلهتها فاقتله فقال له نعيم و الله لقد غرّتك نفسك من نفسك يا عمر أ ترى بنى عبد مناف تاركيك تمشى على الارض و قد قتلت محمدا صلّى الله عليه و سلّم أ فلا- ترجع الى اهل بيتك فتقيم امرهم قال فإى اهل بيتى قال ختنك و ابن عمك سعيد بن زيد بن عمرو و اختك فاطمه بنت الخطّاب فقد و الله اسلما و تابعا محمدا على دينه فعليك بهما و نيز ابن هشام و در سيرت خود گفته قال ابن اسحاق فحدّثنى عبد الرحمن بن الحارث بن عبد الله

بن عیاش بن أبی ربیعہ عن عبد العزیز بن عامر بن ربیعہ عن أمّہ أم عبد اللّٰہ بنت أبی خیشمہ قالت و اللّٰہ انا لنترجل الی ارض الحبشہ و قد ذهب عامر فی بعض حاجاتنا إذا قبل عمر بن الخطّاب حتی وقف علیّ و هو علی شرکہ قالت و کنا نلقى منه البلاء اذی لنا و شدہ علینا قالت فقال انه الانطلاق یا أم عبد اللّٰہ قالت فقلت نعم و اللّٰہ لنخرجن فی ارض اللّٰہ آذیتمونا و قهرتمونا حتی يجعل اللّٰہ لنا فرجا قالت فقال صحبکم اللّٰہ و رأیت له رقه لم اکن اراها ثم انصرف و قد احزنه فیما اری خروجنا قالت فجاء عامر بحاجته تلک فقلت یا ابا عبد اللّٰہ لو رأیت عمر آنفا و رفته و حزنه علینا قال أطمعت فی اسلامه قالت قلت نعم قال لا یسلم الذی رأیت حتی یسلم حمار الخطّاب قال یاسا منه لما کان یری من غلظته و قسوته عن الاسلام پس در عقل کدام عاقل راست می آید که کسی که در عالم ارواح با حضرت رسالت مآب صلی اللّٰہ علیہ و آلہ و سلم تعارف داشته تصدیق کننده رسالت و نبوت آن جناب باشد و نیز باین مرتبه رفیعہ و فضیلت سنیه ممتاز باشد که قبل خلق حضرت آدم بجهت اظهار کرامت و بزرگی او را پیدا کنند او یا جناب رسول خدا صلی اللّٰہ علیہ و آلہ و سلم در یمین عرش مطهر جا دهند متلوث باوساخ متقدره چنین حقد و شان و کفر و عدوان گردد که مرتکب اساءت ادب در تلقیب آن حضرت شود و قصد قتل آن جناب نماید فلا حول و لا قوه الا باللّٰہ و استعیذ باللّٰہ من استهواء الشیطان علی قلب الانسان



و جعله اعمى لا يبصر و اصم لا يسمع فيصير مبهوتا كالمتمخبط الجيران و لنعم ما افاد في الحجج الباهره في جواب هذه الفقره القصيره القاصره الصادره من المخاطب الحاوى للفضائل الفاخره و

حديث الارواح جنود مجنّده الخ مطلقا تايد روايت موضوعه مذكوره نمى كند چه اگر روح عمرى و اخوان او با روح نبوى در عالم ارواح با هم تعارف و ايتلاف مى داشتند عمر بن الخطاب بعد بعثت آن حضرت صلى الله عليه و سلم تا شش سال در صدد ازراء و ايداء آن حضرت عليه و آله الصّيلوه و السّلام مانند ابو جهل از اقران شقاوت اقتران گوى سبقت نمى برد و چون بخوف دعای بدانجناب صلى الله عليه و آله و سلم در ظاهر به ريقه اسلام داخل شده باز زبان طعن بر اقوال و افعال آن سرور عليه و آله الصلوه و السّلام نمى گشاد و در مضايق پيكار آن اخيار صلى الله عليه و آله و سلم را تنها گذاشته عار فرار برقرار اختيار نمى كرد ظهور اين امور ازو و امثال او دليل كمال مباينت و منافرت در ان عالمست انتهى

### **دلالت حديث نور**

**وجوه دلالت حديث نور بر امامت امير المومنين (عليه السلام)**

**جواب نفى دلالت حديث نور بر امامت امير المؤمنين عليه السلام**

قوله و بعد اللتيا و التى دلالت بر مطلوب ندارد اقول كابلى عمد الكبراء با وجود آن همه جور و جفا و مهاجرت انصاف و وفا و متاركت آزرم و حيا و مخالفت و لا و صفا و ايتار تبختر و تنطع و تعمق سراپا خطا و ابداع غرائب مكابرات و مجازفات جالبه انواع طعن و استهزا جسارت بر منع دلالت اين حديث شريف بر مدعا ننموده اکتفا بر محض قدح و جرح و معارضه آن با روايت شافعيه غير واقعيه و دعوى عدم احتجاج بمثل اين اخبار اگر چه ثابت هم شود فرموده لكن مخاطب عمدہ الأعيان و الحدّاق بسبب مزيد انهماك و مبالغه و اغراق

ص: ۳۶۷

در مخالفت شقاق و مخالفت وفاق حتما و جزما نفی دلالت این حدیث شریف بر مدعا می نماید و طریق مزید مجادلت و مجازفت سراسر مکابرت می پیماید و بلا خوف و هراس از مؤاخذة و طعن و تشنیع محققین جلالت اساس بغرض اکثار تخدیع و وسواس و ایقاع اشباه ناس در اشتباه و التباس و ترویج روح اول من قاس در مقام نفی دلالت می فرماید زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمی شود و برین تعلیل و معلل معلول و نفی و ابطال مدخول و جحد مذموم و مردول و اجترا و اعتدای نامقبول و تعسف و تصلب نامعقول و هزل مستاصل اساس فضل بیکار و فضول اکتفا نفرموده طالب می شود بیان ملازمت را درین هر دو امر جلیل القدر جمیل الفخر اعنی شرکت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نور نبوی و وجوب امامت آن حضرت بلا فصل بوجهی که غبار منع بر آن ننشیند و بسبب مزید انهماک در انکار سراسر خسار اقتناع و اقتصار بر اثارت قنار و غبار منع صریح البوار نفرموده بمزید مجانبت از عناد و لداد و عدم استحیا از تشنیع نقاد و فرط شغف و و له بابطال فضل وصی سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد لفظ مکرر صریح الهذر و دونه خرط القتاد که سابقا عنقریب در بیان وجه چهارم از اجوبه حدیث تشبیه حواله قلم زرین رقم نموده بر زبان گهربار میراند و این کلمات اربعه مسوقه برای ترویج ارواح ثلاثه و رابعهم معاویه الغاویه در کمال وهن و بطلان و نهایت رکاکت و سخافت آن روشن و عیان و دلالت حدیث شریف بر مدعا نهایت مستنیر و مستغنی از بیان و استلزام اتحاد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور نبوی و وجوب امامت

انحضرت را بلا فصل باقصای مرتبه واضح و ظاهر و لائح و باهرست و بر ملازمت بین الامرین هرگز غبار منع و عدم تسلیم که مخاطب فهیم قصد برانگیختن آن و گسیختن سلسله انصاف و ایقان بسبب آن نموده نمی نشیند و هیچ عاقلی متدین و منصفی متاثم و متدبری متحرج ریب و شبهه در آن نمی گزیند و هر کسی که نفحات متازجه اعتبار و استبصار بمشام او رسیده و ازهار تفحص اخبار و آثار سرور اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار و استسعاد بملاحظه و مطالعه افادات علمای کبار و محققین جلیل الفخار چیده دلالت این حدیث شریف را بر مدعا از اوضح جلیات و ابین قطعیات و اجلای بدیهیات و اصرح اولیات و اظهر یقینیات می بیند و هر کسی که پاره از شرم و آزر و حیا و اندک خوف از خزی و خسار و افتضاح بین العوام فضلا عن العلماء داشته باشد و امن برد و ابطال این دلالت صریحه البداهه بینه الصراحه نمی چیند و لله الحمد و المنة که دلالت حدیث شریف بر امامت حقه بلا-فصل بوجوه سدیده مسلمة اهل فضل و ادله ظاهره موجهه قلوب اصحاب کید و محل و براهین محکمه مولمه صدور ارباب اعتساف رذل و شواهد حصیفه صریحه الاتقان و الجزل ظاهر و باهرست

### **وجه اول: تصریح خلافت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث نور**

وجه اول آنکه در جمله از طرق این حدیث شریف تصریح بخلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده و این نص صریح را اکابر ائمه ثقات و جهابذه محققین اثبات روایت کرده اند و عبارات این حضرات اگر چه سابقا گذشته لکن درین مقام به هیأت اجتماعی مذکور می شود ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب

قوله علیه السلام كنت انا و علی نورا بین یدی اللہ اخبرنا ابو غالب محمّد بن احمد بن سهل النحوی رحمه اللہ قال اخبرنا ابو الحسن علی بن منصور الحلّی الاخباری قال حدّثنا علی بن محمّد العدوی السمساطی قال حدّثنا الحسن بن علی بن زکریّا بن احمد قال حدّثنا المقدم العجلی قال حدّثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان الفارسی قال سمعت حبیبی محمّدا صلّی اللہ علیہ و سلّم يقول كنت انا و علی نورا بین یدی اللہ عزّ و جلّ یسبح اللہ ذلك النور و یقدسه قبل ان یخلق اللہ آدم بالف عام فلما خلق اللہ آدم ركب ذلك الثور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الخلفه و شیرویه بن شهردار دیلمی در فردوس الاخبار فرموده

عن سلمان الفارسی أنّه قال قال رسول اللہ صلّی اللہ علیہ و سلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعه الف عام فلما خلق اللہ تعالی آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الخلفه و حموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه باسناد خود روایت کرده

عن سلمان الفارسی رضی اللہ عنه قال سمعت رسول اللہ صلّی اللہ علیہ و سلم يقول خلقت انا و علی بن أبی طالب من نور عن یمین العرش نسبح اللہ و نقدسه من قبل ان یخلق اللہ عزّ و جلّ آدم باربعه

عشر الف سنه فلمّا خلق الله آدم نقلنا الى اصلاب الرجال و ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد المطلب و قسمنا نصفين فجعل النصف فى صلب أبى عبد الله و جعل النصف فى صلب عمى أبى طالب فخلقت من ذلك النصف خلق على من النصف الآخر و اشتق الله تعالى من اسمائه اسماء فالله عزّ و جل المحمود و انا محمّد و الله الاعلى و اخى على و الله فاطر و ابنتى فاطمه و أنّه حسن و ابنائى الحسن و الحسين و كان اسمى فى الرساله و النبوه و كان اسمه فى الخلافه و الشجاعه فانا رسول الله و على سيف الله و سيد على همدانى شيخ اجازه والد مخاطب لا ثانى در كتاب موده القربى مى فرمايد الموده الثامنه فى ان رسول الله صلّى الله عليه و سلم و عليّاً من نور واحد و فيما اعطى على من الخصائل ما لم يعط احد من العالمين و بعد ذكر بعض فضائل آن حضرت مى فرمايد

عن سلمان رضى الله عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم خلقت انا و على من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم باربعه آلاف عام فلمّا خلق الله آدم ركب ذلك النور فى صلبه فلم يزل فى شىء واحد حتى افترقنا فى صلب عبد المطلب ففى النبوه و فى على الخلافه و سيد على همدانى در كتاب روضه الفردوس گفته الباب الثالث عشر ما

روى عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم خلقت انا و على من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم باربعه آلاف عام فلمّا خلق الله آدم ركب ذلك النور فى صلبه

فلم يزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوه و في عليّ الخلافه و صاحب فضل ممتاز و حائز مقامات رفيعه دور و دراز و عارف حقائق راز و نیاز سيّد محمد گيسودراز تصريح را بخلافت جناب امير المؤمنين بقطع و يقين ثابت فرموده و استدلال و احتجاج بآن ارغاما لآناف اهل الانكار و الضلال نموده در كتاب اسمار در سمر هفتاد و هفتم گفته بيشتر جبرئيل بصورت دحيه كلبى از غيب برسول الله صلى الله عليه و سلم شاهد شدى نه اين چنين بود كه از صورت خود گشتى بدين صورت شدى و نه اين بود كه اين صورت غير آن بودى اختلاف اعتبار را اتفاق افتاده است على الاطلاق اين سخن را كه مطلق در خارج وجود ندارد ميدان و چنين هم مى گویند كه جبرئيل ع عقل محمديست كه صورتى متمثل كردى و وضع اشيا مواضعها واقع شدى هر چند اتحاد را خلاف عقل گفته اند اما نه عقليست نفى فلک افلاك عقل كل اينجا بايد شايد ترا ظفرى بدان بود و نظرى بر ان دارى بسيار اسرار در فهم تو آيد همين كه

خلقت انا و عليّ من نور واحد هم ازينجاست كه على اخ نبى است آخى بين كل نوعين و شكليين همين معنى داشت ففي النبوه و فيه الخلافه همين اشارت كرد

و انت منى كهارون من موسى همين فقه را حديث مى كند كلامنا اشاره و عند من فهم عباره و احمد بن ابراهيم در جواهر النفائس على ما نقل عنه گفته

روى سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم خلقت انا و على من نور واحد قبل ان يخلق آدم باربعه آلاف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور

فی صلبه و لم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی النبوه و فی علی الخلافه و شیخ محمد واعظ هروی در کتاب ریاض الفضائل گفتة الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه و سلم و کونه کرم الله وجهه من نور واحد و کونه خلیفه

عن النبی صلی الله علیه و سلم قال انّ الله عزّ و جلّ انزل قطعه من نور فاسکنها فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین فجعل جزء فی صلب عبد الله و جزء فی صلب ابي طالب فاخرجنی نبیاً و اخرج علیاً وصیاً رواه ابو الحسن المغازلی الشافعی فی المناقب و عن سلمان قال سمعت حبیبی محمدا رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله عزّ و جلّ یسبح الله ذلك النور و یقدسہ قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الخلافه رواه ابو الحسن المغازلی من صحاح الاخبار اقول ففی النبوه اى ختم النبوه و

قوله و فی علی الخلافه اى ختم الخلافه كما كان صلی الله علیه و سلم خاتم النبوه كذلك كان کرم الله وجهه خاتم الخلافه و ظاهرست که تاویل هروی نص خلافت را بختم خلافت هراء محض و مرآء بحتست که تقدیر لفظی بلا دلیل محض تلمیح و تسویلت با آنکه اگر مراد این باشد که آن جناب خاتم خلافت بیواسطه بود ضرری ندارد زیرا که خلفای انبیاء سابقین که بیواسطه

خلفاء انبیاء علیهم السلام می بودند بلا شبهه جناب امیر المؤمنین علیه السلام خاتم ایشانست و دیگر ائمه علیهم السلام که بعد جناب امیر المؤمنین علیه السلام بودند بیواسطه خلفای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نبودند بلکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام در میان ایشان فاصل و متوسط بود

### وجه دوم: تصریح بوصایت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث نور

وجه دوم آنکه جمعی از اساطین اعظم و شیوخ افاخم سنیه در جمله از طرق این حدیث شریف تصریح بوصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند در کتاب المناقب گفته

اخبرنی ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی اخبرنا ابو عبد الله محمد بن علی بن مهدی السقطی الواسطی املاء قال اخبرنا احمد بن علی القواریری الواسطی نا محمّد بن عبد الله بن ثابت نا محمّد بن مصفانا بقیه بن الولید عن سويد بن عبد العزيز عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ قِطْعَةً مِنْ نُورٍ فَاسْكَنْهَا فِي صُلْبِ آدَمَ فَسَاقَهَا حَتَّى قَسَمَهَا جَزْئَيْنِ جِزءٌ فِي صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَجِزءٌ فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ فَاخْرَجَنِي نَبِيًّا وَاخْرَجَ عَلِيًّا وَصِيًّا وَاحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْحَافِي الْحُسَيْنِي الشَّافِعِي فِي تَبْرِ مَذَابٍ فِي بَيَانِ تَرْتِيبِ الْأَصْحَابِ بَعْدَ نَقْلِ حَدِيثِي مِنْ مَسْنَدِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ وَ مَنَاقِبِ جَنَابِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَصْنِيفِ أَوْ كَقْتِهِ وَ

روی ایضا فی الکتابین المذكورین یعنی المسند و المناقب أنّ النّبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و علیّ نوراً بین یدی الله عزّ و جلّ قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق آدم



قسّم ذلك فيه و جعل ذلك جزئين فجزء انا و جزء على و زاد صاحب كتاب الفردوس ثم انتقلنا حتى صرنا في عبد المطلب و كان لى النبوه و لعلی الوصیّه و بدیهی اولاست که مراد از لفظ وصایت حسب تبادل وصایت عامه است که مرادف خلافت و امامتست و تاویل آن بوصایت جزئیّه ناقصه مثل تاویل متعصّین اهل کتابت نصوص نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و اله اجمعین را بمطلق ارتفاع و علو مرتبه ظاهریه با نبوت خاصّه عرب و چنانچه بطلان این تاویل علیل که محض اضلال و تسویلت ظاهرت همچنین کمال شناعت تاویل وصایت وصی بر حق بوصایت جزئیّه ناقصه غیر عامّه واضح و نیز قرین گردانیدن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم وصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را با نبوت خود دلیل صریحست بر آنکه این وصایت وصایت عامه است که مرتبتیست بس عظیم و منزلتیست نهایت فحیم و تالی رتبه نبوتست چنانچه نبوت آن حضرت متفرعست بر نور آن حضرت و تقدّم خلق آن بر خلق حضرت آدم علیه السلام همچنین وصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام متفرعست بر نور آن حضرت و تقدّم خلق آن و ظاهرت که تفرع وصایت جزئیّه ناقصه بر نور و تقدّم خلق آن بر حضرت آدم علیه السلام و مقابله آن با نبوت سرور انام صلی الله علیه و آله الکرام نهایت رکیک و مستبشعست پس هیچ عاقلی بعد لحاظ این تفرع و مقابله صریح ابا از التزام حمل وصایت بر وصایت عامّه که مرادف

امامت مطلقه و خلافت عامه است نمی تواند کرد و لله الحمد علی ذلك

### وجه سوم: افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام به تقدم تسبیح نور آنحضرت به تسبیح انبیاء

وجه سوم آنکه از ملاحظه طرق عدیده حدیث نور بعد جمع و تطبیق آن واضح و ظاهرست که نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام در وقت اتحاد آن بنور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و بودن آن پیش خدای عز و جل در یمن عرش بتسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید حق سبحانه و تعالی مشغول بود چنانچه در روایتی که ابن عبد البر در بهجه المجالس نقل کرده مذکورست

خلقت انا و علی من نور واحد یسبح الله تعالی یمنه العرش و در حدیثی که ابو الحسن بن المغازلی در کتاب المناقب باسناد خود از حضرت سلمان روایت کرده مذکورست

كنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل یسبح الله ذلك النور و یقدسه و این روایت را محمد واعظ هروی هم در ریاض الفضائل از ابن المغازلی نقل نموده و در حدیثی که ابن المغازلی باسناد خود از حضرت اُبی ذر روایت کرده مذکورست

كنت انا و علی نورا عن یمین العرش یسبح الله ذلك النور و یقدسه و در روایتی که دیلمی در کتاب فردوس الاخبار آورده واردست

كنت انا و علی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله و یقدسه و در حدیثی که عاصمی باسناد خود از انس بن مالک روایت نموده ماثورست

خلقت انا و علی بن اُبی طالب من نور واحد یسبح الله عز و جل فی بمنه العرش و در روایتی که نظری در کتاب الخصائص آورده مذکورست

خلقت انا و علی بن اُبی طالب من نور عن یمین العرش یسبح الله و یقدسه و در روایتی که اخطب خوارزم در کتاب المناقب

انا و علی نورا بین یدی اللّٰه عزّ و جل مطیعا یسبح اللّٰه ذلک النور و یقدسه و در حدیثی که ابن عساکر آن را در تاریخ الشام علی ما نقل الکنجی روایت نموده ما ثورست

کنت انا علیّ نورا بین یدی اللّٰه مطیعا یسبح اللّٰه ذلک النور و یقدسه و در حدیثی که ابن سبع اندلسی آن را در کتاب الشفاء روایت کرده واقع ست

خلقت انا و علی من نور واحد یسبح اللّٰه علی متن العرش و این حدیث را ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفاء و محمد واعظ هروی در ریاض الفضائل و محمد صدر عالم در معارج العلی و غلام علی آزاد بلگرامی در شجره طیبه هم وارد نموده اند و در حدیثی که حموینی در فرائد السمطین باسناد خود از حضرت سلمان روایت کرده واردست

قال سمعت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم خلقت انا و علیّ بن اُبی طالب من نور عن یمین العرش یسبح اللّٰه و یقدسه و نیز در روایتی که بطریق دیگر از حضرت سلمان آورده مذکورست

کنت انا و علی نورا بین یدی اللّٰه عز و جل مطیعا یسبح اللّٰه ذلک النور و یقدسه و در روایتی که محمود طالبی در نزل السائرین آورده مذکورست

کنت انا و علی نورا بین یدی اللّٰه عز و جل مطیعا یسبح اللّٰه ذلک النور و یقدسه و در روایتی که علی همدانی در روضه الفردوس آورده مذکورست

کنت انا و علیّ بین یدی اللّٰه نورا مطیعا یسبح اللّٰه ذلک النور و یقدسه و در حدیثی که حموینی آن را باسناد خود از ابو هریره روایت نموده واردست

خلق اللّٰه تعالی

ابا البشر و نفخ فيه من روحه التفت آدم يمينه العرش فاذا نور خمسه اشباح سجدا و ركعا و پر ظاهرست كه اين تقدیس و تمجید قبل از خلق حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام بمدتی بس دراز و طویل كه در تعدادش الفاظ مختلفه در طرق حدیث وارد شده بوده پس این تسبیح و تقدیس باعث تقدیس و تمجید تمامی مخلوقات و اصناف كائنات من الانبیاء و غیرهم كه من بعد بحیث وجود آمده اند گردیده و نوری كه این تقدیس و تمجید ازو بظهور رسیده بمفاد

حدیث من سنّ سنه حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامه مستحق ثواب همه تسبیحات و تقدیسات ربّ بریّات الی یوم القیام بوقوع خواهد آمد شده و ذلك فضیله بالغه و جمیله سابغه و مرتبه رفیعه و منزله منیعه و علامه سبکی در شفاء الاسقام فی زیاره خیر الانام بعد ذكر احادیث دالّه بر حیات انبیاء علیهم السّلام گفته و الكتاب العزیز یدلّ علی ذلك ایضا قال الله تعالی وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ و إذا ثبت ذلك فی الشهید یثبت فی حق النّبی صلی الله علیه و سلم بوجه احدها أنّ هذه رتبه شریفه اعطیت للشهید كرامه له و لا رتبه اعلى من رتبه الانبیاء و لا شك أنّ حال الانبیاء اعلى و اكمل من حال جمیع الشهداء فیستحیل ان یحصل كمال للشهداء و لا یحصل للانبیاء لا سیما هذا الكمال الذی یوجب زیاده القرب و الزلفی و النعم و الانس بالعلی الاعلی و الثانی أنّ هذه الرتبه حصلت للشهداء اجرا علی جهادهم و بذلهم انفسهم

للّٰه تعالى و النّبىّ صلّى اللّٰه عليه و سلم هو الذى سنّ لنا ذلك و دعانا إليه و هداانا له باذن اللّٰه تعالى و توفيقه و

قد قال صلى الله عليه و سلّم من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم القيامة و من سنّ سنة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيامة

و قال صلّى اللّٰه عليه و سلّم من دعا الى هدى كان له من الاجر مثل اجر من اجور من يتبعه لا ينقص ذلك من اجورهم شيئاً و من دعا الى ضلاله كان عليه من الاثم مثل آثام من يتبعه لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً و الاحاديث الصحيحة فى ذلك كثيرة مشهوره فكل اجر حصل للشهيد حصل للنّبىّ صلّى اللّٰه عليه و سلّم مثله و الحيوه اجر فيحصل للنّبىّ صلّى اللّٰه عليه و سلّم مثلها زياده على ماله صلى الله عليه و سلم من الاجر الخاصّ من نفسه على هدايته للمهتدى و على ماله من الاجور على حسناته الخاصه من الاعمال و المعارف و الاحوال التى لا- تصل جميع الامه الى عرف نشرها و لا- يبلغون معشار عشرها و هكذا نقول ان جميع حسناتنا و اعمالنا الصالحة و عبادات كل مسلم مسطر فى صحائف نبينا صلّى اللّٰه عليه و سلم زياده على ماله من الاجر و يحصل له صلّى اللّٰه عليه و سلم من الاجور اضعاف مضاعفه لا يحصرها الاّ اللّٰه تعالى و يقصر العقل عن ادراكها فانّ كل

ص: ٣٧٩

شهيد و عامل الى يوم القيمة يحصل له اجر و يتجدد لشيخه فى الهدايه مثل ذلك الاجر و لشيخ شيخه مثلاه و للشيخ اربعة و للرايع ثمانيه و هكذا يضعف فى كل مرتبه الاجور الحاصله الى ان تنتهى الى النبى صلى الله عليه و سلم فاذا فرضت المراتب عشره بعد النبى صلى الله عليه و سلم كان النبى صلى الله عليه و سلم من الاجر الف و اربعة و عشرون فاذا اهتدى بالعاشر حادى عشر صار اجر النبى صلى الله عليه و سلم الفين و ثمانيه و اربعين و هكذا كلما ازداد واحد يتضاعف ما قبله ابدا الى يوم القيمة و هذا امر لا- يحصرها الا- الله تعالى و يقصر العقل عن كنه حقيقته فكيف إذا اخذ مع كثره الصّحابه و كثره التابعين و كثره المسلمين فى كل عصر فكل واحد من الصّحابه يحصل له بعدد الاجور التى يترتب على فعله الى يوم القيمة و كل ما يحصل لجميع الصّحابه حاصل بجملته للنبى صلى الله عليه و سلم و بهذا يظهر رجحان السلف على الخلف فانه كلما ازداد الخلف ازداد اجر السلف و يتضاعف بالطريق الذى تبهنا عليه و من تأمل هذا المعنى و رزق التوفيق انبعثت همته الى التعليم و رغب فى النشر ليتضاعف اجره فى حياته و بعد موته على الدوام و يكف عن احداث البدع و المظالم من المكوس و غيرها فانها يضاعف عليه بالطريق التى ذكرناها مادام يعمل بها فيتأمل المسلم هذا المعنى و سعادته الهادى الى الخير و شقاوه الداعى الى الشر ازين عبارات سراسر متانت

من سن سنه حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامه و دیگر احادیث صحیحه کثیره اجر همه شهداء با احترام و صحابه کرام بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که سنت سئیه اعمال صالحه و عبادات و حصول اجر ان از مکون کائنات بسبب هدایت آن جنابست می رسد بلکه بهمین وجه متین تمامی حسنات و اعمال صالحه و عبادات رابعه هر مسلم در صحائف آن جناب مرقوم و مسطورست و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام که با نور آن حضرت متحد بوده تسبیح و تقدیس خداوند عالم قبل از خلق حضرت آدم علیه السلام و دیگر انبیاء و جمیع امم می کرد لا محاله اجور تسبیح و تقدیس جمیع انام الی یوم القیام در جرید و حسنات آن جناب هم ثبت خواهد شد و این مکرمت رائعه و منقبت ناصعه است که عقل از ادراک فضل آن قاصر و ذهن در بلوغ کنه آن خاسر و سعید کازرونی در منتقی گفته

عن ابن عبّاس عن النّبی صلی الله علیه و سلم انه قال کنت نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله عز و جل آدم بالفی عام یسبح فتسبح الملائکه بتسبیحه فلما خلق الله تعالی آدم القی ذلك النور فی صلبه فقال صلی الله علیه و سلم فاهبطنی الله تعالی الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح و قذفنی فی صلب ابراهیم ثم لم یزل تعالی ینقلنی من الاصلاب الکریمه و الارحام الطاهره حتی اخرجنی بین ابوی لم یتقیا علی سفاح قط و دیاربکری در خمیس گفته

عن ابن عبّاس عن النّبی صلی الله علیه و سلم

انه قال كنت نورا بين يدي الله قبل ان يخلق الله عزّ وجلّ آدم بالفى عام يسبّح ذلك النور و تسبّح الملائكة بتسبيحه فلما خلق الله آدم القى ذلك النور فى صلبه فقال رسول الله صلى الله عليه و سلّم فاهبطنى الله الى الارض فى صلب آدم و جعلنى فى صلب نوح فى السفينه و قذف بى فى النار فى صلب ابراهيم ثم لم يزل ينقلنى من الاصلاب الكريمه و الارحام الطاهره حتى اخرجنى من ابوى لم يلتقيا على سفاح قط اين روايت دلالت دارد بر آنکه نور جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم قبل خلق حضرت آدم بدو هزار سال مخلوق شده و آن نور تسبيح مى کرد و بسبب تسبيح آن نور ملائکه تسبيح مى کردند و چون نور علوى با نور نبوى متحد و متصل بوده و انفصالى و انحيازى و انقسامى و انفرادى نداشته نور جناب امير المؤمنين عليه السلام هم مخلوق قبل حضرت آدم عليه السلام بدو هزار سال و سبب تسبيح ملائکه برآى ربّ متعال باشد پس چگونه تقديم و هدايت کفر و قهر و لو اسلموا ظاهرا بعد برهه من الدهر بر استاد ملائکه مقربين و سبب اصلى تسبيح رب العالمين روا باشد هل هذا الا جور شديد و عسف عنيد و حيف بعيد و ظلم مديد

### **وجه چهارم: کلمه لولا هم ما خلقتک در حق خمسہ آل عبا**

وجه چهارم آنکه سابقا شنيدى که حموينى در فرائد السمطين على ما نقل عنه باسناد خود روايت کرده

عن أبى هريره عن النبى صلى الله عليه و سلم انه قال خلق الله تعالى ابا البشر و نفخ فيه من روحه التفت آدم يمينه العرش فاذا نور خمسہ اشباح سجّدا و ركّعا قال آدم يا ربّ هل خلقت احدا من طين قبلى قال لا يا آدم



قال فمن هولاء الخمسه الذين اراهم في هيتى و صورتى قال هولاء خمسه من ولدك لولاهم ما خلقتك هولاء خمسه شقت لهم خمسه اسماء من اسمائى لولاهم ما خلقت الجنه و لا النار و لا العرش و لا الكرسي و لا السماء و لا الارض و لا الملائكه و لا الانس و لا الجن فانا المحمود و هذا محمّد و انا العالى و هذا على و انا الفاطر و هذه فاطمه و انا الاحسان و هذا الحسن و انا المحسن و هذا الحسين آليت بعزّتى أنّه لا ياتينى احد بمثقال حبه من خردل من بغض احدهم الا ادخلته نارى و لا ابالى يا آدم هولاء صفوتى بهم أنجيهم و بهم اهلكهم فاذا كان لك الّى حاجه فيهولاء توسل فقال النّبىّ صلّى الله عليه و سلم نحن سفينه النجاه من تعلق بها نجى و من حاد عنها هلك فمن كان له الى الله حاجه فليسأل بنا اهل البيت ازين روايت سراپا هدايت ظاهر و واضح است كه هر گاه حضرت آدم عليه السلام زيارت خمسه آل عبا عليهم آلاف التحيّه و الثنا كه اشباح نور در يمين عرش بودند نمود و حق تعالى را سؤال از ايشان كرد بارى تعالى ارشاد فرمود

هولاء خمسه من ولدك لولاهم ما خلقتك و در روايت نظرى كه سابقا مذكور شد واردست كه حضرت آدم هر گاه سؤال فرمود كه آيا خلق كرده اى خلقى را كه او احبّ باشد بسوى تو از من حق تعالى بجواب سؤال در مرتبه چهارم ارشاد فرمود

نعم و لولاهم

ص: ۳۸۳

ما خلقتك پس معلوم شد که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم سبب اصلی ایجاد حضرت آدم و جمیع انبیا و اوصیا علیهم السلام بوده و هذا غایه الشرف و العلاء و نهایه الفضل و السّناء الّذی یقصر عن ادراک کنهه الالباب الذکیه ینحسر عن الوصول الی اوائله فضلا عن اقصیه الافهام الزکیه و ظاهرست که حضرات ثلاثه ازین مرتبت شامخه و منزلت باذخه بمراحل شاسعه دور و از وصول این مجد باهر و فخر زاهر یقینا محروم و مهجور پس تقدیمشان بر آن حضرت اقبیح ظلم و جور محظور نزد ارباب حدس و شعور هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمَى وَ الْبَصِیرُ أم هل تستوی الظلمات و النور و نیز ازین روایت رادع شبهات اهل لجاج و خلاعت واضحست که حق تعالی در حق خمسه آل عبا علیهم آلاف التحیه و الثنا فرموده

هؤلاء صفوتی بهم أنجیهم و بهم اهلکهم پس معلوم شد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم صفوه خلائق و موجب نجات و سبب استخلاصشان از مهالک بوائق و شدائد مضایق و موجب ثبات و قیام شان در مداحض مزالِق بوده فکیف یجوز احد من اهل الاستبصار تقدم الثلثه الخائضین فی غمار الکفر برهه من الاعصار علی صفوه الخلق المنجی لهم من العطب و البوار المنقذ اياهم من الشجب و التبار و الصائن عن اقتحامهم فی الردی و الخسار

و نیز از ارشاد حق سبحانه و تعالی فاذا كان لك الي حاجه فبهولاء توّسل ظاهرست كه حضرت آدم عليه السّلام مامور بود به اينكه توّسل نمايد بخمسه اطهار صلوات الله و سلامه عليهم مدى اختلاف الليل و النهار در قضای حاجات و اسعاف مامولات پس افضليت جناب امير المؤمنين عليه السّلام از حضرت آدم و ديگر انبيا عليهم السّلام بكمال وضوح و ظهور متحقق شد فكيف يجوز تقدّم الثلثه المتهاالكين على الهلاك و التباب على من امر آدم عليه السّلام بالتوسل إليه في نجاح المطالب و كشف الصعاب و حضرت آدم عليه السّلام حسب امر الهى بخمسه نجباء عليهم آلاف التحيه و الثنا توّسل هم نموده و سؤال قبول توبه بحق اين حضرات نموده بشرف اجابت دعا و دفع لأوا مشرف گردیده ابن المغازلى در كتاب مناقب جناب امير المؤمنين عليه السّلام گفته قوله تعالى فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

اخبرنا احمد بن محمّد بن عبد الوهاب إجازة انا ابو احمد عمر بن عبد الله بن شوذب ثنا محمّد بن عثمان قال حدثنى محمد بن سليمان بن الحارث نا محمّد بن على بن خلف العطار نا الحسين الاشقر نا عمرو بن أبى المقدام عن ابيه عن سعيد بن جبير قال سئل النّبى صلّى الله عليه و سلم عن الكلمات التى تلقاها آدم من ربه فتاب عليه قال سئله بحق محمّد و على و فاطمه و الحسن و الحسين الاتبت

علی فتاب علیه و در روایت نظری که سابقا گذشته واردست

فلما اقترب الخطيئة قال يا رب اسالك بمحمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين لما غفرت لي فغفر الله له فهذا الذي قال الله عز و جل فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ و جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور بتفسیر آیه فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ گفته

اخرج ابن النجار عن ابن عباس قال سألت رسول الله صلى الله عليه و سلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه قال سألت بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين الا تبت علي فتاب عليه و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته

اخرج الدارقطني و ابن النجار عن ابن عباس رضى الله عنه قال سألت رسول الله صلى الله عليه و سلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه قال سألت بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين الا تبت علي فتاب عليه و ملا معين در معارج النبوه در فصل دوم در بشاراتی که تعلق بملائكه و انبيا عليهم السلام دارد گفته واقعه ششم نیز بشارت آدم صفيست امام جعفر صادق رضى الله عنه در تفسیر آیه كَرِيمَهُ فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ مِي فرماید که آدم و حوا در حینی که بر سریر جنت متکی بودند و از زندگانی بر وفق کامرانی

غیر مشتکی حق تعالی جبرئیل امین را علیه السلام بفرستاد تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصور و درجات جنت سیر دهد جبرئیل دست آدم علیه السلام گرفته بمنزلی آورد که بنای خشتی از زر و خشتی از نقره بود و کنگرهای آن از زمر اخضر درین قصیر تختی بود از یاقوت احمر بنگاشته و بر بالای آن تخت قبه از نور برافراشته و در آن قبه بر بالای آن تخت صورتی در غایت حسن و جمال ترتیب داده تاجی از نور بر سر وی نهاده و دو گوشواره از لؤلؤ در گوش وی در آورده و قلاده از نور در گردن او کرده آدم از غایت صباحت و ملاحظش انگشت حسرت در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حوّا را در جنب آن فراموش ساخت پرسید

یا ربّ ما هذه الصّوره خطاب آمد که این صورت فاطمه زهراست دختر محمد مصطفی و آن تاج نور بر سر او نمودار پدر بزرگوار اوست علیه من الصّیلوه افضلها و آن قلاده نور در گردن او مثال شوهر عالی مقدار او علی کرم الله وجهه و آن دو گوشواره چون لآلی

زاهره کنایه از دو فرزندان ارجمند فرمانبردار او رضوان الله علیهما بعد از ان بر بالای سر نظر کرد پنج در دید گشاده و بر کتابه هر یک کلمه از نور مثبت ساخته بر بالای یک در نوشته بود

انا المحمود و هذا محمد و بر فرق دو بن دیگر رقم زده بود

انا العلی الاعلی و بر کتابه منظر سیم این کتابت کرده بود که

انا الفاطر و هذه فاطمه و بر عصابه روزن دیگر این کلمه مرقوم ساخته بود که

انا المحسن و هذا الحسن و بر ایوان منفذ پنجم این ترکیب ثبت فرموده بود که

منی الاحسان و هذا حسین جبرئیل علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسامی گرامی را بخاطر می دار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج گردی بعد از آنکه سیصد سال بجهت ارتکاب زلت گریسته بود بمقتضای ندای هاتف غیبی باین کلمات مستسعد گشت تا گفت

یا محمود یا علی الاعلی و یا فاطر و یا محسن و یا منک الاحسان بحق محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین ان تغفر لی و تقبل توبتی یا غفور از جانب قدس خداوندی جلّ و علا- وحی آمد که ای آدم اگر از من مجرمان تمامی ذریت خود را خواست می کردی برکت این پنج همه مغفور می ساختم فذلک قوله فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ

## وجه پنجم: دلالت تقدم نور امير المؤمنين عليه السلام بر افضليت آن حضرت

وجه پنجم آنکه این حدیث دلالت صریحه دارد بر آنکه نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با هم متقدم بر وجود حضرت آدم بود و تقدم هم تقدم نهایت طویل بود زیرا که از روایت عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل و ابن مردویه اصبهانی و ابن المغازلی و دیلمی و عاصمی و نطنزی و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و ابن عساکر علی ما رواه الکنجی و صالحانی و مطرزی و صدر الافاضل خوارزمی و محب طبری و احمد بن محمد حافی و ابراهیم وصابی و محمد واعظ هروی و محمد صدر عالم نقلا من هولاء الخمسه عن احمد و حموینی و محمود طالبی در کزینی نقلا عن الاخطب و زرندی و سید علی همدانی و جمال الدین محدث و شیخ بن علی جفری طاهرست که این تقدم بچهارده هزار سال بود و از روایت خطیب بغدادی و ابن عساکر که محمد بن یوسف کنجی آن را نقل نموده واضحست که این تقدم بچهل هزار سال بود پس افضلیت آن جناب از جمیع خلائق علی العموم حتی الانبیاء السابقین المبعوثین من جانب الحیّ القيوم لهدایه کل جهول ظلم و از حضرت آدم بالخصوص ثابت و متحقق گشت و طاهرست که افضل متعینست برای خلافت و نور منور الهی تابع ظلمت مکفهر نامتناهی نمی تواند شد حیرانم که مخاطب چرا با وصف ظهور این ملازمت که اظهر او شمسست دریافت آن نتوانست نمود و لنعم ما افاد ابن بطریق سقاه الله برحمته اطیب رحیق و اسکنه من الجنان فی روض نصیر انیق حیث قال فی العمده بعد نقل هذا الخبر و غیره فهذه الاخبار الواردة عن

ابن حنبل و الثعلبی و ابن المغازلی و الدیلمی تصریح بلفظ الخلافه بلا ارتیاب فلینظر فی ذلك ففیه کفایه و مقنع لمن تأمله بعین الانصاف فما بعد بیان الخلافه بیان لملمتمس و لا منار لمقتبس و لا دلیل یستفاد و لا علم یستزاد ثم کونه معه علیهما السّلام نورا بین یدی اللّٰه تعالی قبل ان یخلق اللّٰه تعالی آدم باربعه عشر الف عام یسبحان اللّٰه تعالی ما لا یقدر احد ان یدعی فیه مماثله او مداخله و دلالت تقدم نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیه و اله و سلم بر افضلیت آن جناب از انبیا و غیر انبیا خود ظاهرست که در حدّ ضروریات داخل شده و بهمین جهت ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی دل به تصدیق این حدیث نداده آن را بحد و جهد تمام موضوع می گردانند و بدیهیست که برای تقدیم خلقت نور جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بر سائر خلق وجهی باید و آن نیست مگر افضلیت و اشرفیت آن جناب و اگر با وصف افضلیت دیگران نور آن جناب از قبل خلق شود عبث برو تعالی بلکه ظلم او تعالی شانه لازم آید و از جمله بدیهیات اولیه و قطعیات یقینیه است که تقدم خلق نور جناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بر حضرت آدم علیه السّلام دلالت بر افضلیت آن حضرت دارد پس همچنین تقدم خلق جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و مساوات آن با نور نبوی که مقتضای تنصیفست دلالت صریحه بر افضلیت حضرت آدم و دیگر انبیا علیهم السلام و جمیع خلق سواى جناب خاتم النبیین صلی اللّٰه علیه و آله اجمعین



خواهد کرد و جمیع فضائل و مزایا و محاسن و مکارم که برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بسبب تقدم خلق نور آن حضرت حاصل شده بعینها همان فضائل و محاسن سوای نبوت برای نفس رسول ثابت و متحقق خواهد شد و چون محتملست که بسبب مزید عجز و تشویر و غایت مرا و لجاج و نهایت مکابره و مجادله و اعوجاج العیاذ بالله در ابطال این فضیلت عظیمه نبویه که راس فضائل و ینبوع محاسن و مبدأ ماثر و ماخذ مکارم و اجل مناقبست بکوشند و بانکار دلالت آن علی تقدیر التسلیم بر افضلیت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین خروشنند و اخلاف غایت خلاف و نهایت اعتساف دوشند و کاسات اقصای وقاحت و جسارت و صفاقت و جلاعت بنوشند و دین و اسلام ظاهری را هم بسبب ابتلا بحب ثلاثه و تنغص از فضائل علویه فروشنند لهذا ناچار در وجوه آتیه تصریحات علمای کبار و اساطین عالی تبار و جهابذه جلیل الفخار و منقدین اخبار و نبهای معروفین موسومین بنهایت اعتماد و اعتبار و مدققین معروفین باقصای حدق اشتهار حواله خامه حقائق نگار می نمایم

**وجه ششم: استدلال بر افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام به سبب تقدم نور آن حضرت اثبات افضلیت رسول الله صلی الله علیه و آله بر جمیع انبیاء به سبب تقدم نور**

وجه ششم آنکه علامه شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد بن محسن بن عبد الله بن صهناج بن هلال البوصیری صاحب قصیده برده در قصیده همزیه که ابن حجر مکی در مدح و ثنا و وصف و اطرای مولف و مولف در منح مکیه گفته و اجمع ما حوته قصیده من مآثره یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خصائصه و معجزاته و افصح ما اشارت إليه منظومه من بدائع کمالاته ما صاغه صوغ التبر الاحمر و نظمه نظم الدرّ و الجواهر

الشيخ الامام العارف الكامل الهمام المقنن المحقق البليغ الاديب المدقق امام الشعراء و اشعر العلماء و ابلغ الفصحاء و افصح الحكماء الشيخ شرف الدين ابو عبد الله محمد بن سعيد بن حماد بن محسن بن عبد الله بن صهناج بن هلال الصيهاجي كان احد ابويه من بوصير الصيهاجي و الآخر من دلاص فركبت النسبه منهما فقيل الدلاصيري ثم اشتهر بالبوصيري قيل و لعلها بلد ابيه فغلبت عليه ولد سنه ثمان و ستمائه و اخذ عنه الامام ابو حيان و الامام اليعمرى و ابو الفتح بن سيد الناس و محقق عصره العز بن جماعه و غيرهم و توفى سنه ست او سبع و تسعين و ستمائه على ما قاله المقريزى لكن صوب شيخ الاسلام العسقلانى انه توفى سنه اربع و تسعين و كان من عجائب الدهر فى النظم و النثر و لو لم يكن له الا قصيدته المشهوره بالبرده التى تسبب نظمها عن وقوع فالج به اعيب الاطباء ففكر فى اعمال قصيده يتشفع بها إليه صلى الله عليه و سلم و به الى ربه فأنشأها فرآه ماسحا بيده الكريمه عليه فعوفى لوقته ثم لمّا خرج من بيته لقيه رجل صالح فطلب منه سماعها فعجب إذ لم يخبر بها احدا فقال سمعتها البارحه تنشد بين يديه صلى الله عليه و سلم و هو يتمايل كتمايل القضيبي فاعطاه اياها و قيل انه اشتد رمده بعد نظمها فرأى النبى صلى الله عليه و سلم فى النوم فقرأ عليه شيئا منها فتفل فى عينيه فبرئ لوقته لكفاه ذلك شرفا و تقدما كيف و قد ازدادت شهرتها الى ان صارت الناس

يتدارسونها في البيوت و المساجد كالقرآن و كان يعاني صناعه الكتابه على الحماة و باشر بلبيس الشرقيه ثم ترك ذلك و صحب القطب ابا العباس المرسي رضى الله عنه و ارضاه و جعل جنات المعارف منقلبه و مثواه فعادت عليه بركته و ساعده بحظه و همته الى ان فاق اهل زمانه و رزقه الله من الشهره و الحظ ما لم يصل إليه احد من اقرانه فرحمه الله و رضى عنه من قصيدته الهمزيه المشهوره العذبه الالفاظ الجزله المباني العجيبه الاوضاع البديعه المعانى العديمه النظير البديعه التحرير إذ لم ينسج احد على منوالها و لا وصل الى حسننها و كمالها حتى الامام البرهان القيراطى المولود سنه ٧٢٦ ست و عشرين و سبعمائه و المتوفى سنه احدى و ثمانين و سبعمائه فانه مع جلالته و تضلعه من العلوم النقليه و العقلية و تقدمه على اهل عصره فى العلوم العربيه و الادبيه لا سيما علم البلاغه و نقد الشعر و اتقان صنعه و تمييز حلوه من مره و نهايته من بدايته أراد ان يحاكيها ففاته السبب و انقطعت به الحيل عن ان يبلغ من معارضتها ادنى ارب و ذلك لطلاوه نظمها و حلاوه رسمها و بلاغه جمعها و بداعه صنعها و امتلاء الخافقين بانوار جمالها و ادحاض دعاوى اهل الكتابين ببراين جلالها فهى دون نظائرها الآخذة بازمه العقول و الجامعه بين المعقول و المنقول و الحاويه لاكثر المعجزات و الحاكيه للشمال الكريمه على سنن قطع اعناق افكار الشعراء

عن ان تشرّب الي محاكات تلك المحكيات و السالمه من عيوب الشعر من حيث فنّ العروض كادخال عروض على اخرى و ضرب على آخر و من حيث فنّ القوافي كالايطاء و هو تكرير لفظ القافيه بمعناه قبل سبعة ابيات و قيل عشره و كالاكفاء و هو اختلاف حرف الروى و الاقواء و هو اختلاف حركته لكنّها و ان شرحت و تعاورتها الافكار و خدمت تحتاج الى شرح جامع و دستور مانع يجلو عرائس ابيكارها على منصات الالباب مع الاختصار و يظهر مخييات اسرارها ظهور الشمس فى رابعه النهار و يفتح مقفلات معمياتها عمّا قد يوجب القصور و العثار و يتبّه على نفائس فرائدها و ينوه بجلاله عرائس فوائدها و يعرب عن غرائب تعقيدها و يفصح عن فنون بلاغتها و بدائع تانيقها و تشييدها فاستخرت الله تعالى فى شرح كذلك و ان كنت لست هنالك راجيا ان اندرج به فى سلك خدمه جنابه صلى الله عليه و سلم و ان اطوق بسببه سوايغ مدده و لحظه الاعظم و مستعينا بالله و متوكّلا عليه و مفوضا سائر امورى إليه و سائلا منه بدائع الطافه و تتابع اتحافه و تيسير هذا المطلب و نجاح هذا المارب أنّه الجواد الكريم الرّءوف الرحيم و سميته المسخ المكيه فى شرح الهمزيه ثم بلغنى ان الناظم سماها أم القرى تشبيها لها بمكّه يجامع انها حوت بطريق التصريح و الايماء ما فى اكثر المدائح النبويه و حينئذ سمّينه افضل القرى لقراء أم القرى و شيخ سليمان جمل در فتوحات احمديه شرح قصيده همزيه گفته و من ابلغ ما مدح به

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ النَّظْمِ الرَّائِقِ الْبَدِيعِ وَاحْسَنَ مَا كَشَفَ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ شَمَائِلِهِ مِنَ الْوِزْنِ الْفَائِقِ الْمُنِيعِ مَا صَاغَهُ صَوْغَ التَّبْرِ الْأَحْمَرِ وَنَظَّمَهُ نَظْمَ الدَّرِّ وَالْجَوْهَرِ الشَّيْخِ الْأَمَامِ الْعَارِفِ الْكَامِلِ الْهَمَامِ الْمُحَقِّقِ الْبَلِيعِ الْأَدِيبِ الْمَدْقِقِ أَمَامِ الشُّعْرَاءِ وَأَشْعَرَ الْعُلَمَاءِ وَبَلِيعِ الْفَصَحَاءِ وَأَفْصَحِ الْحُكَمَاءِ الشَّيْخِ شَرَفِ الدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ الْبُوصَيْرِيِّ مِنْ قَصِيدَتِهِ الْهَمْزِيَّةِ الْمَشْهُورَةِ الْعَذْبَةُ الْأَلْفَاظُ الْجَزَلَةُ الْمَعَانِي النَّجِيبَةُ الْأَوْضَاعُ الْبَدِيعَةُ النَّظِيرُ الْبَدِيعَةُ التَّحْرِيرُ إِذْ لَمْ يَنْسِجْ عَلَى مَنَوَالِهَا وَلَا وَصَلَ إِلَى حَسَنِهَا وَكَمَالِهَا أَحَدٌ وَقَدْ شَرَحَتْ شُرُوحًا كَثِيرَةً فَقَدْ شَرَحَهَا الْأَمَامُ الْجَوْهَرِيُّ بِشَرْحَيْنِ وَشَرَحَهَا ابْنُ قَطِيعِ الْمَالِكِيِّ وَالشَّمْسُ الدَّلْجِيُّ وَالشَّيْخُ أَبُو الْفَضْلِ الْمَالِكِيُّ وَالشَّيْخُ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْحَقِّ السَّنْبَاطِيُّ وَالْعَارِفُ بِاللَّهِ تَعَالَى السَّيِّدُ مَصْطَفَى الْبَكْرِيِّ الصَّدِيقِيُّ وَالشَّيْخُ الْفَاضِلُ فَرِيدُ عَصْرِهِ الْأَمَامُ ابْنُ حَجْرٍ الْهَيْتَمِيُّ الْمَكِّيُّ وَشَرَحَهُ أَحْسَنَ شُرُوحِهَا وَأَنْفَعَهَا لَكِنْ رَأَيْتُ فِيهِ طَوَّلًا تَتَقَاصِرُ عَنْهُ الْهَمَمُ الْقَاصِرُ فَاحْبَبْتُ أَنْ أَلْتَقِطَ مِنْهُ بَعْضَ عِبَارَاتٍ تَتَعَلَّقُ بِحَبْلِ الْمَتْنِ وَتَقْرِبُهُ الْمَكْسَالِي وَرَبَّمَا زِدْتُ عَلَى هِبَارَاتِهِ بَعْضَ عِبَارَاتٍ مِنْ تَقْرِيرِ شَيْخِنَا الْحَفْنِيِّ وَسَمَّيْتُهَا الْفَتْوحَاتِ الْأَحْمَدِيَّةَ بِالْمَنْحِ الْمَحْمَدِيَّةِ كَقَوْلِهِ أَنْتَ مُصْبِحٌ كُلِّ فَضْلٍ فَمَا يَصْدُرُ إِلَّا عَنْ ضَوْئِكَ الْأَضْوَاءِ وَابْنُ حَجْرٍ مَكِّيٌّ فِي شَرْحِ أَيْنَ شَعَرَ فِي مَنْحِ مَكِّيَّةِ كَقَوْلِهِ أَنْتَ أَيُّهَا الْعِلْمُ وَالْمَفْرَدُ الَّذِي لَا تَسَاوَى بِلَ وَ لَا تَدَانِي مُصْبِحٌ أَيُّ سِرَاجٍ فَهُوَ مُقْتَبَسٌ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ سِرَاجًا مُنِيرًا كُلَّ اسْمٍ مَوْضُوعٍ لِاسْتِغْرَاقِ أَفْرَادِ الْمَنْكَرِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ

كما هنا و المعرف المجموع نحو و كلهم آتية يوم القيمة فردا و اجزاء المفرد المعرف نحو يطبع الله على قلب كل متكبر جبار باضافه القلب الى متكبر أى على كل اجزائه و قراءه التنوين لعموم افراد القلوب ثم ان لم يكن نعتا لنكره و لا توكيدا لمعرفة بان تلاها العامل كما هنا جازت الاضافه كما هنا و قطعها نحو و كلاً ضربنا له الامثال و اعلم أنها حيث اضيفت لمنكر و جب فى ضميرها مراعاة معناها نحو و كل شىء فعلوه فى الزبر و على كل ضامر ياتين او لمعرفة جاز مراعاة لفظها فى الافراد و التذكير و مراعاة معناها و كذا إذا قطعت نحو كل يعمل على شاكلته و كل اتوه داخرين و انها حيث وقعت فى حيز النفى بان سبقتها اداته او فعل منفى نحو ما جاء كل القوم و كل الدراهم لم اجد لم يتوجه النفى الا لسلب شمولها فنفهم اثبات الفعل لبعض الافراد ما لم يدلّ الدليل على خلافه نحو و الله لا يحبّ كلّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ مفهومه اثبات المحبّه لاحد الوصفين لكن لا نظر إليه للاجماع على تحريم الاحتيال و الفخر مطلقا و حيث وقع النفى فى حيزها كقوله صلى الله عليه و سلم فى خبر ذى اليمين كل ذلك لم يكن توجه النفى الى كل فرد فرد كذا ذكره البيهقيون و انما سقت هذا جميعه هنا لانه لنفاسته و كثره الاحتياج إليه مما ينبغى ان يستفاد و يحفظ فضل و كمال برز لغيرك فى الوجود لانك الخليفه الاكبر الممدّ لكل موجود و شاهده ما صحّ

فى خبر آدم فمن دونه تحت لوائى

و خبر انما انا قاسم و الله يعطى

و خبر لو كان موسى حيًا ما وسعه إلا اتباعي

و خبر أنّ ابراهيم قال أنّما كنت خليلاً من وراء وراء و آثر التشبيه بالسراج على القمرين لأنه يقتبس منه الانوار بسهولة و تخلفه فروعته فتبقى بعده و وجه التشبيه أنّ نوره صلى الله عليه و سلم يظهر الاشياء المعنويه كنور البصائر و نور السراج يظهر المحسوسه كنور البصر و لا- ريب ان المحسوس اظهر من المعقول من حيث هو معقول فلذا شبه نوره صلى الله عليه و سلم لكونه معقولاً بنور السراج لكونه محسوساً فلا- ينافي ذلك أنّ السراج دونه صلى الله عليه و سلم بل لا نسبه و يمكن ان يكون من التشبيه المقلوب كما في قوله تعالى أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ و إذا تقرر أنّ كمالات غيره المشبهه بالاضواء مستمدة من كماله الذي هو الضوء الاعلى ف بسبب ذلك ما يصدر أى يبرز فى الوجود ضوء ينشأ عن ضوء احد مطلقاً الا ضوءك فانت المخصوص بانك المذى يبرز عن ضوءك المذى اكرمك الله به الاضواء كلها من الايات و المعجزات و سائر المزايا و الكرامات و ان تاخر وجودك عن جميع الانبياء عليهم السلام لأنّ نور نبوتك متقدّم عليهم بل و على جميع المخلوقات و شاهده

حديث عبد الرزاق بسنده عن جابر رضى الله عنه يا رسول الله اخبرنى عن اوّل شىء خلق الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدره حيث شاء الله تعالى و لم يكن فى ذلك الوقت لوح و لا قلم و لا جنّه

ص: ٣٩٧

ولا نار ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنى ولا انس فلما اراد الله تعالى ان يخلق قسم ذلك النور اربعة اجزاء فخلق من الجزء الاوّل القلم و من الثانى اللّوح و من الثالث العرش ثم قسم الجزء الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاوّل السّموات و من الثانى الارضين و من الثالث الجنّه و النار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاوّل نور ابصار المؤمنين و من الثانى نور قلوبهم و هى المعرفه بالله و من الثالث نورا يشهد لهم و هو التوحيد لا اله الا الله محمّد رسول الله الحديث و صحّ

حديث اوّل ما خلق الله القلم

و جاء باسانيد متعدّده ان الماء لم يخلق قبله شىء و لا ينافيان ما فى الاوّل فى نور نبينا عليه السّلام لأنّ الاوّل فى غيره نسيه و فيه حقيقته فلا تعارض و

فى حديث عن ابن القطان كنت نورا بين يدي ربي قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام

و فى الخبر لّما خلق الله تعالى آدم جعل ذلك النور فى ظهره و كان يلمع فى جبينه فيغلب على سائر نوره الحديث ازين عبارات ظاهرست كه تقدم خلق نور جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلم بر جميع انبيا و ملائكه و تمامى مخلوقات قطعاً و حتماً ثابت و متحققست و بسبب همين تقدم جميع اضواء آيات و معجزات و انوار سائر مزايا و كرامات صادر از نور جناب سرور كائنات عليه و آله آلاف التحيّات و التسليماتست و چون نور جناب امير المؤمنين عليه السّلام متحد با نور نبوى بوده نور آن جناب هم مصدر جميع اضواء آيات و معجزات و سبب كل مزايا و كرامات برأى ذوات قادات انبيا و مرسلين ربّ البريات باشد

ص: ۳۹۸



پس چنانچه تقدم و تحکم و امامت و ریاست و امارت احدی بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله باطل و ناجائزست اگر چه آن کس از انبیاء علیهم السلام باشد همچنین تقدم و ریاست احدی از انبیا علیهم السلام بر جناب امیر المؤمنین که مصدر آیات و معجزات و سبب مزایا و کرامات ایشانست جائز نباشد و هر گاه تقدم و ریاست انبیا سوای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بر ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام ناجائز باشد تقدم و ریاست تیمیه و عدویه و امویه بر آن حضرت چگونه جائز گردد و شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه شرح قصیده همزیه گفته

قوله انت مصباح کل فضل ظاهر التركيب تشبيه النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نفسه بالمصباح تشبيهاً بليغاً أى انت كالمصباح و هو صحيح من حيث انه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تستمد منه الكمالات كما تستمد المصابيح من المصباح والمراد بالفضل الكمال و الشرف الذى وجد فى غيره و أثر التشبيه بالسراج على القمرين لانه يقتبس منه الانوار بسهولة و تخلفه فروعه فتبقى بعده ففيه اشاره بليغاً الى ان خلفاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ المقتبسين من نوره باقيه بعده عليه السلام كما ان السراج الحقيقى قد يؤخذ منه سراج غيره ثم ان السراج الاول يذهب و يبقى المصباح الذى اسرج منه باقياً بعده و ينتفع به و ان ذهب المصباح الذى اوقد منه فكذلك صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فان خلفاء الذين استمدوا الانوار و المعارف منه بقوا بعده و حصل بهم الانتفاع الكلى بعد ذهابه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

و سلم الى ربه و يصح ان يكون المشبه بالمصباح نوره المعنوى و يكون فى الكلام تقدير أى نورك المعنوى كالمصباح و وجه التشبيه ان نوره صلى الله عليه و سلم يظهر الاشياء المعنويه كنور البصائر و نور السراج يظهر المحسوسه كنور البصر و لا ريب ان المحسوس اظهر من المعقول من حيث هو معقول فلذا شبه نوره صلى الله عليه و سلم لكونه معقولا بنور السراج لكونه محسوسا فلا ينافى ذلك ان السراج دون نوره صلى الله عليه و سلم بل لا نسبه و إذا تقرر ان كمالات غيره المشبهه بالاضواء مستمدّه من كماله الذى هو الضوء الاعلى فبسبب ذلك ما يصدر الخ فقولته فما يصدر الفاء سببيه و ما نافية أى ما يبرز فى الوجود ضوء أى كمال و شرف الا ان يكون ناشئا و صادرا عن ضوئك أى شرفك و كمالك فانت المخصوص بانك الذى يبرز عن ضوئك الذى اكرمك الله به الاضواء كلها من الايات و المعجزات و سائر المزايا و الكرامات و ان تأخر وجودك عن جميع الانبياء لان نور نبوتك متقدم عليهم بل و على جميع المخلوقات و شاهده

حديث عبد الرزاق بسنده عن جابر رضى الله عنه يا رسول الله اخبرنى عن اول شىء خلقه الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدره حيث شاء الله تعالى و لم يكن فى ذلك الوقت لوح و لا- قلم و لا- جنّه و لا- نار و لا ملك و لا سماء و لا ارض و لا شمس و لا قمر و لا جنّ و لا انس فلما أراد الله ان يخلق الخلق قسّم ذلك النور اربعة اقسام الحديث

فقد علم أنّ المراد بضوئه كمالاته و صفاته و بالاضواء كمالاته غيره و اطلاق الضوء على صفات الكمال المعنويه استعاره  
تصريحيه بجامع أنّ كلاً من الضوئين المعنويّ و الحسيّ يهدى الى المقصود و ايضا الكمالات الدينيه تنور الظاهر و الباطن او  
بجامع الانتفاع في كل من المشبه و المشبه به إذ كل فضيله كالعلم مما له ضياء و اشراق يوصل الى الحق و يفرق بينه و بين  
الباطل كما ان الضياء يدرك المطلوب و يفصل بين الاشياء و دلالت اين عبارت مثل دلالت عبارت ابن حجر بر مطلوب  
ظاهرست و بعد ثبوت اتحاد نور علوى با نور نبوى قبح تقدم اغيار بر نفس رسول مختار صلى الله عليه و آله الاطهار باهر و نيز  
ابن حجر مكى در منح مكيه گفته تتباهى أى تتفاخر بك أى بوجودك العصور أى الازمنه الطويله من لدن آدم الى يوم القيمه  
و ما بعده فكل عصر يفتخر على العصر الذى قبله لوجودك فيه بكمال اعلى مما قبله و لو فى ضمن آباءك لكن اعظمها افتخارا  
عصر بروزك الى هذا العالم ثم عصر نشائك ثم عصر رضاعك فشق بطنك فتعبدك بحرا و غيره ثم عصر نبوتك ثم عصر  
رسالتك ثم عصر دعائك الخلق الى الله ثم عصر اقبالهم عليك ثم عصر معراجك ثم عصر هجرتك ثم عصر جهادك ثم  
عصر سراياك و بعوثك ثم عصر فتوحك ثم عصر دخول الناس فى دين الله افواجا ثم عصر حجك ثم عصر اتباعك على  
تفاوتهم لى يوم القيمه كما دلّ عليه الحديث المشهور

لا تزال طائفه من امتى الخ

فمزايه تزايد في كل عصر من اعصار حياته صلى الله عليه و سلم على ما قبله و بحسب ذلك يكون افتخار ذلك العصر على غيره و كذلك عصور اتباعه يتفاوت مراتبهم و مزايهم المستمدة من مزايه و اعمالهم المتضاعفه له تضاعفا يفوق الحصر لأن كل عامل متضاعف له صلى الله عليه و سلم بحسب عمله و كذلك كل واسطه بينه و بينه لأنه الدال للكل و من دل على خير فله مثل اجر فاعله فكل فاعل بكل حال يتضاعف له بحسب تضاعف من بعده و يتضاعف للنبي صلى الله عليه و سلم بحسب تضاعف الجميع و هذا شيء يقصر عن ادراك كنهه العقل ثم عصر مقامه المحمود و شفاعته العظمى في فصل القضاء ثم بقيه شفاعته ثم عصر حوضه ثم عصر وسيلته التي يعطاها في الجنه مما لا تدرك غايته و لا تحد نهايته فكل هذه العصور تفتخر به بحسب ما يقع فيها من كماله لأن الازمنه و الامكنه تتشرف بشرف من كان فيها و ما يكون فيها من المزايا و الكمالات و لذا قال بعضهم ان ليله مولده صلى الله عليه و سلم افضل من ليله القدر و هو صحيح لو لا النص على خلافه على ان ليله القدر من خصوصياته فتفضيلها انما هو لاجله ايض و تسمو أى تعلقو و ترتفع من سموت و سميت كعلوت و عليت بك أى بتلبسها بك مرتبه عليا تانيث اعلى بعدها في الزمان و العلو مرتبه اخرى عليا أى اعلى منها أى لك في كل عصر من العصور المذكوره مرتبه اعلى مما قبلها و اعلى منها

ما بعدها و هكذا الى ما لا- نهايه له منها و دليل تفاوت مراتبه كما ذكر قوله تعالى وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا و لا شك ان علومه و معارفه متزايدة متفاوتة الى ما لا نهايه له و

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ لِيغانِ عَلَى قَلْبِي فَاسْتَغْفِرُ اللهُ قَالَ الْعَارِفُ الْقُطْبُ أَبُو الْحَسَنِ الشَّادِلِيُّ هَذَا غَيْنُ أَنْوَارٍ لَا غَيْنَ أُغْيَارٍ أَيْ لِأَنَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كَانَ دَائِمَ التَّرْقِي فِيكَانِ كَلَّمَا تَوَالَتْ أَنْوَارُ الْعُلُومِ وَ الْمَعَارِفِ عَلَى قَلْبِهِ ارْتَقَى إِلَى مَرْتَبَةٍ أَعْلَى مِمَّا هُوَ فِيهِ وَ رَأَى أَنَّ مَا قَبْلَهَا دُونَهَا فَيَسْتَغْفِرُ اللهُ تَوَاضَعًا وَ طَلْبًا لِتَزَايِدِ كِمَالِهِ وَ فِي قَوْلِ النَّازِمِ وَ تَسْمُو إِلَى آخِرِهِ مِنَ الْمَدْحِ مَا لَا يَخْفَى عَظِيمٌ وَقَعَهُ لِأَنَّهُ جَعَلَ تِلْكَ الْمَرَاتِبَ هِيَ الَّتِي تَسْمُو وَ تَرْتَفِعُ بِهَا وَ لَمْ يَجْرَ عَلَى مَا هُوَ الْمُتَبَادِرُ أَنَّهُ الَّذِي يَسْمُو وَ يَرْتَفِعُ بِهَا لِمَا هُوَ الْحَقُّ أَنَّهُ تَعَالَى خَلَقَهُ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ عَلَى اكْمَالِ كِمَالٍ يُمْكِنُ أَنْ يَوْجِدَ لِمَخْلُوقٍ ثُمَّ اِبْرَزَهُ فِي عَالَمِ الْخَلْقِ مُتَدَرِّجًا فِي تِلْكَ الْمَرَاتِبِ فَتَشْرَفَ بِهِ لَا- يَتَشْرَفُ هُوَ بِهَا لِمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ كَامِلٌ قَبْلَهَا فَتَأْمَلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ مَهْمٌ دَقِيقٌ غَفَلَ عَنْهُ الشَّارِحُ أَزِينَ عِبَارَتٍ ظَاهِرَةً كَمَا أَصَارَ مُتَقَدِّمَةً تَفَاخُرَ مِي كَرْدِ بِنَجَابِ رِسَالَتِ مَآبِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِسَبَبِ وَجُودِ أَنْ حَضَرَتْ فِي ضَمَنِ آبَاءِ أَنْ حَضَرَتْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ چُونِ ظَاهِرَةً كَمَا حَسَبَ حَدِيثِ نُورِ نُورِ عُلُوى مُتَّحِدِ بِنُورِ نُبُوى بُوْدِهِ بِسِ اَيْنِ اِعْصَارِ تَفَاخُرِ بِنَجَابِ اِمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ هَمْ كَرْدَةٌ بَاشِدِ وَ اَيْنِ هَذَا لِفَلَانِ وَ فِلَانِ وَ فِلَانِ الْمُؤْمِنِينَ دَهُورًا بِالْكَفْرِ وَ اطَاعَةِ الشَّيْطَانِ وَ شَيْخِ سَلِيمَانَ جَمَلَ فِي فِتُوحَاتِ اِحْمَدِيَهْ كَقْتَهُ قَوْلُهُ تَبَاهِي بِكَ الْعَصُورُ أَيْ

تتفاخر بوجودك العصور أى الانزمنه الطويله من لدن آدم الى يوم القيمه و ما بعده فكل عصر يفتخر على العصر الذى قبله لوجودك فيه بكمال اعلى مما قبله و لو فى ضمن آباءك لكن اعظمها افتخارا عصر برونزك الى هذا العالم ثم عصر نشاتك ثم عصر رضاعك ثم عصر شق بطنك ثم عصر تعبدك بحراء و هكذا فالعصور من لدن آدم الى عصر وفاته يفتخر كل متأخر منها على سابقه إذ المتأخر افضل مما قبله و كذلك عصور ائمه من الصحابه الى آخر الزمان تتباهى و تتفاخر لكن السابق يفتخر على اللاحق لقرب السابق من عهده صلى الله عليه و سلم فكل سابق افضل من المتأخر عنه و قوله و تسمو أى تعلقو و ترتفع و قوله بك الباء سببه أى بسبب تلبسها بك و قربها منك و قوله عليا فاعل تسمو و هو نعت لمحذوف أى مرتبه عليا و قوله بعدها عليا جمله اسميه مستقله نعت لعلياء الاولى أى لك فى كل عصر من العصور المذكوره رتبه اعلى مما قبلها و اعلى منها ما بعدها و هكذا الى ما لا نهايه له و دليل تفاوت مراتبه كما ذكر

قوله صلى الله عليه و سلم انه ليغان على قلبى فاستغفر الله قال العارف القطب الشاذلى هذا غين انوار لا غين اغيار لأنه صلى الله عليه و سلم كان دائم الترقى فكان كلما توالى انوار العلوم و المعارف على قلبه ارتقى الى مرتبه اعلى مما هو فيها و رأى ان ما قبلها دونها فيستغفر الله تعالى من تلبسه بذلك الدون تواضعا و طلبا لتزايد كماله

وقد جعل الناظم تلك المراتب هي التي تسمو و ترتفع به و لم تجر على ما هو المتبادر أنه الذي يسمو و يرتفع بها لما هو الحقّ  
أنّه تعالى خلقه في عالم الغيب على اكمل كمال يمكن ان يوجد لمخلوق ثم ابرزه في عالم الشهاده مندرجا في تلك المراتب  
لتشرف به لا ليتشرف هو بها لما علمت أنّه كامل قبلها و نیز ابن حجر مکی در منح مکيه در شرح شعر لك ذات العلوم من الغيه  
ب و منها لآدم الاسماء كفته الاسماء مبتدأ مؤخر جمع اسم و هو هنا ما دلّ على معنى فيشمل الفعل و الحرف ايضا و احتاج  
الناظم الى هذا التفصيل مع العلم به مما قبله لأنّ آدم ميّزه الله تعالى عن الملائكه بالعلوم التي علّمها الله تعالى له و كانت سببا  
لامرهم بالسجود و الخضوع له بعد استعلائهم عليه بذمه و مدحهم بقولهم أ تجعل فيها من يفسد فيها الى آخره فرّما يتوهم أنّ  
هذه المرتبه الباهره لم تحصل لنبينا صلّى الله عليه و سلم إذ قد يوجد في المفضول ما ليس ذلك في الفاضل فردّ ذلك التوهم  
ببيان أنّ آدم عليه السلام لم يحصل له من العلوم الا مجرد العلم باسمائها و أنّ الحاصل لنبينا صلّى الله عليه و سلم بحقائقها و  
مسمياتها و لا- ريب أنّ العلم بهذا اعلى و اجلّ من العلم بمجرّد اسمائها لانّها انما يؤتى بها النبيين المسمّيات فهي المقصوده  
بالذات و تلك بالوسيله و شتان ما بينهما و نظير ذلك أنّ المقصود من خلق آدم عليه السلام انما هو خلق نبينا صلّى الله عليه و  
سلم من صلبه فهو المقصود

بطریق الذات و آدم بطریق الوسيله و من ثم قال بعض المحققين انما سجده الملائكه لاجل نور محمد صلى الله عليه و سلم فى جبينه ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده بعض محققین سجود ملائکه برای حضرت آدم باین سبب بود که نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در جبین حضرت آدم علیه السلام بوده و ظاهرست که تا آن وقت نور علوی با نور نبوی متحد بوده و انقسام واقع نشده بود پس سجود ملائکه برای نور علوی هم ثابت باشد و هر گاه نور علوی مسجود ملائکه باشد در افضلیت آن حضرت کدام ارتیابست کجا مسجود ملائکه مقربین و مقتدای میکائیل و جبرئیل امین و کجا ساجدین اصنام منحوته مشرکین و ممنوین بکفر و انکار توحید رب العالمین فاستبصر و لا تکن من الذاهلین و تثبت حتى یاتیک الیقین

### **وجه هفتم: استدلال بر افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام به سبب تقدم نور آن حضرت**

وجه هفتم آنکه علامه نحریر بوصیری بصیر در قصیده برده هم مثل قصیده همزیه شعرى بلیغ گفته که از ان واضحست که جمیع آیات که انبیای کرام آوردند فائض و صادر از نور نبوی بوده و اولاً نبذی از جلال محامد مبهره و عقائل محاسن مسفره قصیده برده بر زبان اساطین اعیان باید شنید بعد ان شعر این قصیده فریده بگوش هوش استماع باید نمود و نیز آنچه شراح نحریر و محققین مشاهیر در شرح آن گفته اند ملاحظه باید کرد پس باید دانست که بدر الدین محمود بن احمد بن مصطفی بن ابراهیم رومی در شرح قصیده برده مسمى بتاج الدرّه گفته روى عن الشيخ العالم العامل جمال الاسلام قدوه الانام زین الادباء حجه البلغاء شرف الدین أبی عبد الله محمد بن سعید الدلاصی



البوصيرى تغمّده الله بغفرانه فى سبب انشاء هذه القصيده أنّه قال كنت قد اصابنى خلط فالج ابطل نصفى فلم انتفع بنفسى ففكرت فى ان اعمل قصيده فى مدح النبى صلى الله عليه و سلم استشفعه بها الى الله عز و جل فانشأت هذه القصيده المباركه فتمت فرايت النبى صلى الله عليه و سلم فى المنام أنّه يمسح علىّ بيده المباركه فعوفيت لوقتى فخرجت من بيتى اول النهار فلقينى بعض الفقراء فقال يا سيدى اريد ان تعطينى القصيده التى مدحت بها النبى صلى الله عليه و سلم و لم اكن اعلمت بها احدا فقلت قد حصل عندى شىء منها و اى قصيده تريدها فأنى مدحت النبى صلى الله عليه و سلم بقصائد كثيره فقال التى اولها امن تذكر جيران بذى سلم فو الله لقد سمعتها البارحه و هى تنشد بين يدي من صنفتها فيه و رايته يتمايل كتمايل القضيبي فاعطيته القصيده فذهب و ذكر ما جرى بينى و بينه للناس فبلغت الصاحب بهاء الدين المعروف بابن حناء وزير الملك الظاهر قضيتها فاستنسخ القصيده و نذر ان لا يسمعها الا حافيا مكشوف الراس و كان يحب سماعها كثيرا و يتبرك بها هو و اهل بيته و رأوا من بركاتها امورا عظيمه فى دينهم و دنياهم و لقد اصاب سعد الدين الفارقى موقع الصاحب بهاء الدين المذكور هذا شرف على العمى فرأى فى منامه قائلا اما النبى عليه الصلوه و السلام او غيره يقول له امض الى الصاحب بهاء الدين

و خذ منه البرده و اجعلها على عينيك تفق باذن الله عزّ و جلّ قال فنهض من ساعته و جاء الى الصاحب فقال له ما رأى فى نومه فقال له الصاحب ما عندى شىء يقال له البرده و انما عندى مديح النبىّ صلّى الله عليه و سلّم انشأه البوصيرى و نحن نستشفى بها فاخرجها و وضعها سعد الدين على عينيه و قرأت عنده و هو جالس فعوفى من الرمد لوقته و من خصائصها انه ما احترق بيت هى فيه و لا - سرق متاع و هى فى ضمنه و يستجاب الدعاء بعدها ببركه من مدح بها عليه من الصّائمات انماها فرحم الله ناظمها و قاريها و مستمعها و شارحها و نفع بها جميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات و صلّى الله على محمّد و اله الطيّبين الطاهرين و ملا ابراهيم بن ملا محمد بن عربشاه اسفراينى در شرح قصيده برده گفته بدانكه ناظم اين قصيده سعيده كه چشم بلاغت بلطافت او نديده و در براعت باعلى عليين رسیده ابو عبد الله شرف الدين محمد بن سعدست كه از كبار كتّاب روزگار بوده و دستور كافيان مهم گذار و واليان ديار مصر بوده بعارضه فالج گرفتار شده چنانچه نصف بدن او بكلى از كار رفته و در استعلاج او را سعادت يار و بخت بلند غمگسار شده بدان ملهم شده كه در مدح سيّد ابرار مصلح هر پريشان روزگار عالم مدار دين شعار ملجا هر سعادت مند از دشمن خدا محمد مختار كه تحيت بى نهايت و درود بيشمار از حضرت پروردگار قرين او باد ما تعاقب اللّيل و النّهار و آل و اصحاب او كه مقتدايان اخبار دين و راويان اخبار و آثار اويند قصيده

باید پرداخت و در استشفای بدن وسیله شتافت از عالم غیب این نوباره بی عیب روی نمود چون باتمام رسید آن حضرت علیه الصلوه و التحیه و السلام در منام برو ظاهر شده و دست مبارک از قدم تا تارک بر بدن او مالیده فی الحال صحت تمام یافته هنوز اول صبح بوده که یکی از اهل فلاح بجانب او شتافته و این قصیده میمونه را ازو طلب نموده و گفت که قصیده که در مدح سید عالم از کتم عدم بظهور رسیده می خواهم جواب داد که مرا درین باب قصیده بسیارست کدام را می خواهی گفت این قصیده را می خواهم که اول آن این مصراعست امن تذکر جیران بذی سلم لقد سمعتها البارحه و هی تنشد بین یدی النبی صلی الله علیه و سلم و هو یتمایل تمایل الاغصان و آثار این قصیده آن مقدار تکرار یافته که از اظهار مستغنیست فقیر حقیر گرفتار زنجیر اعدا اشد از منکر و نکیر ابراهیم بن محمد بن عرشاه الاسفرائینی نجاه الله تعالی ببر که هذه القصیده من العدو الدلی عالمی بقصد قتل او چون سیل بهر جانب روان بودند و بتوهم یافتن او بهر طرف دوان و او در نهایت بیکسی و غایه بی فریادرسی متوکل بحضرت متفضل و به بنی هاشمی متوسل در کنجی مخفی و معتز که ناگاه این قصیده مضطر پناه مساعدت نموده همدم او شد عزیزی که دستگاه فضل او از قبیل ذلک فضل الله بود و معاونت او بانواع باین درمانده همراه اشارت فرمود که بر طبق فرصت او را ترجمه موجزی باید نمود که عامه را نافع باشد و ترا خاصه شافع بر مقتضای اشارت و استشمام بشارت علی الفور جسارت نمودند این نمودج که از دهر کسی بنفعی تواند رسید

و از لذت مقاصد او شمه تواند چشید مشغولی نمود امید که توفیق رفیق و بخت شفیق گردد که شرحی در خور او طرح شود  
آنه ولی التوفیق انتهی و هر گاه این همه دریافتی پس بدانکه بوصیری در قصیده برده می فرماید و کل آی اتی الرّسل الکرّام  
بها فانما اتّصلت من نوره بهم فاضل رومی در تاج الدّره در شرح این بیت گفته یقول و کلّ معجز من المعجزات الّتی جاء بها  
المرسلون علیهم السّلام الی اقوامهم و سائر الایات الداله علی کمال فضلهم و صدق مقالهم من العلم و الحکمه فیهم فانها ما  
اتّصلت بهم و ما وصلت إلیهم الا من نوره الذی هو اوّل کل نور و مبداه صلی الله علیه و سلم

لقله علیه الصّیلمه و السّلام اوّل ما خلق الله نوری و لا شک ان الانبیاء و الرّسل علیهم السّلام کلهم مخلوقون من نور واحد و هو  
نور نبینا صلی الله علیه و سلم فانوارهم شعب منه و فروع له و هو نور الانوار و شمس الاقمار ازین عبارت ظاهرست که جمیع  
معجزات قاهره و سائر آیات باهره که دلالت بر کمال فضل و صدق مقالات و حقیقت علم و حکمت انبیا علیهم السّلام می کرد  
و آن را بسوی قوم خود آوردند بایشان واصل و حاصل نشد مگر از نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که این  
نور اوّل هر نور و مبدأ ان بود و

حدیث اوّل ما خلق الله نوری برین معنی دلالت دارد و شکی و ریبی درین معنی نیست که جمیع انبیا و رسل علیهم السّلام  
مخلوق از نور واحداند که آن نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست پس انوار ایشان شعب و فروع این  
نورست و آن نور نور الانوار و شمس الاقمارست و چون اتحاد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام

با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده و هم تقدم آن بر خلق حضرت آدم صراحه متحقق پس جمیع این صفات عظیمه و مکرمات فخیمه برای نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم ثابت شود و کسی از اصحاب اگر چه در غایت جلالت مرتبه باشند بگرد پای این نور انور نمی رسد چه جا که بر آن حضرت متقدم و حاکم و رئیس و سائس شود و العیاذ بالله من ذلك و ملا عصام در شرح قصیده برده در شرح بیت مذکور گفته النکات بها آی بالآیات البینات و انما اتصلت آی ما اتصلت الایات بالرسول الکرام الا من نوره آی من نور محمد علیه السّلام الحاصل ان انوار سائر الرّسل اثر من آثار نوره فمن نور محمّد نور العرش و الكرسي و نور الشمس و القمر و انوار جمیع الانبياء و انوار الصحابه و التابعین و انوار المسلمین و المسلمات و دلالت این عبارت بر مطلوب مثل عبارت فاضل روم نزد ارباب فهوم ظاهر و متیقن و معلوم پس حاجت تبیین و توضیح و افصاح و تشریح ندارد و فاضل اسفراینی در شرح قصیده برده گفته و کلّ بنصب عطف بر اسم ان بمعنی و جمیع آی ایتها جمع آیه ست اتی آوردند الرّسل پیغامبران صاحب کتاب بسکون سین تخفیف رسلت چون عنق و ظاهر آنست که مراد بوی مطلق انبیا باشد تا حکم عام شود مگر گویند که قناعت کرده بثبوت حکم در غیر رسول بطریق اولویت بعد از ثبوت او در رسول الکرام جمع کریمست بها این آیه را فائما اتصلت نرسیده این آیات من نوره مگر از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بهم بدیشان انتهی و سیوطی در مقامات خود در مقامه سندسیه نقلًا عن السبکی گفته هو مرسل

الى كل من تقدّم من الامم و خبر قال فجميع الانبياء و اممهم كلّهم من امته و مشمولون برسالته و نبوته و لذلك ياتى عيسى فى آخر الزمان على شريعته و جميع الشرائع التى جاءت بها الانبياء شرايعه و منسوبه إليه فهو بنى الانبياء و ما جاؤا به الى اممهم احكامه فى الازمنه المتقدّمه عليه هكذا قرره ذلك الامام الحبر الذى لا تكاد تسمح الاعصار له بنظير و افرد له تاليفا مستقلا حقه ان يرقم على السنّدس بالنضير و يوافقه من النظم النضيرى قول الشرف البوصيرى و كل آى اتى الرسل الكرام بها فانما اتصلت من نوره بهم فانه شمس فضل هم كواكبها يظهرن انوارها للناس فى الظلم و كلّهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفة من الدير و واقفون لديه عند حدهم من نقطه العلم او من شكله الحكم و نيز در قصيده برده بعد شعر سابق مذکورست فانه شمس فضل هم كواكبها يظهرن انوارها للناس فى الظلم و ملا رومى در تاج الدرّه بشرح اين بيت گفته يقول انما اتصلت تلك الايات الباهرات بهم من نوره صلى الله عليه و سلم لانه شمس فضل الله تعالى و رحمه للناس كافه لقوله تعالى وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ وَ الرّسول عليهم السلام كانوا مظاهر نوره و حمله سره على درجات استعداداتهم و مراتب قابلياتهم يظهرن انوار حقائقه و اسرار دقائقه لا قوامهم قرنا بعد قرن بدعوتهم اياهم الى تصديقه

و الا مجيئه صلى الله عليه و سلم في زمان ظلم فترات من غيوبته كما ان القمر يظهر نور الشمس و يحكيه عند طلوعه في الليالي المظلمه ليكون نوره مستفادا من الشمس فاذا طلعت لم يبق له ظهور و لا اثر نوره و في هذا البيت من حسن الاستعاره ما لا يخفى و ملا- عصام در شرح اين بيت گفته النكات التنكير في فضل للتعظيم أي فضل عظيم هم أي المرسلون انوارها أي انوار الكواكب الحاصل أنه عليه السلام مثل الشمس و سائر الانبياء مثل الكواكب و كان انوارهم يتلأأ حين كان العالم في الظلمات فلما ظهر نوره عليه السلام تلاشت انوارها و الغرض من ذلك ان الرسل انما كان يرفع دينهم ما لم يظهر دينه فلما اظهره الله نسخ هذا الدين سائر الاديان السالفه و الملل الماضيه كلها و فاضل اسفرايني در شرح شعر مذکور گفته فانه نتيجه بيت سابقست يا دليلست بر وي يعنى از برای آنکه آن حضرت صلى الله عليه و سلم شمس آفتاب و فضل کمالست و چنانچه آفتاب ممتازست يا به ضوء از سائر کواكب او نیز ممتازست از سائر انبيا بنور کمال هم که انبيا عليهم السلام کواکبها ستارههاى اويند و کواكب شمس آنست که او را مزيد اختصاص باو باشد و آن از میان کواكب آنست که از نور می گیرد و در محلش مقرر شده که از جمله همان کواكب ماه ست که اين حال دارد فاما چون درين مقام متعدی را بمنزله ماه ساخت تعبير بلفظ جمع کرد پس متوجه نشود که جمع آوردن متوهم آنست که باقى کواكب مستفيض از شمس اند در دفع اين بعضى شارحان کواكب را مظلم ساخته اند و در بيان او چیزی پرداخته که نتوان گفت و بعضى نظم را از نظم طبيعى او اخراج کرده اند

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ يظهرن ظاهر می سازند این انبیا که کواکب این شمس فضل اند که پیغمبرست صلی الله علیه و سلم انوارها نورهای او را و چون تعبیر از پیغمبر بشمس شد و از انبیا بکواکب در ضمیر ایشان را حکم معبر به داد و ضمیر غیر عاقل برای انبیا و ضمیر مؤنث برای پیغمبر آورد بر عکس آنکه در کلام مجید چون از بتان بآلهه تعبیر فرمود و ایشان بمنزله عقلا شدند ضمیر عائد بایشان را جمع ساخت که لَا تُعْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونَ لِلنَّاسِ از برای مردمان تخصیص بناس بنابر آنست که انبیای دیگر مبعوث بجن نبوده اند و بر کسی که این دقیقه مختفی مانده نکتۀ تخصیص را شرف ناس داشته و آن را شرف پنداشته فی الظلم در تاریکیها جمع ظلمه ست چون تهمت و تهم و در ضمن این بیان زمان نبوت حضرت را بمنزله روز روشن گردانیده و زمان سائر انبیا را بمنزلۀ شب تاریکی این روز شب در عقب ندارد و الحمد لله رب العالمین انتهى و نیز در قصیده برده گفته محمّد سید الکونین و الثقلین و الفریقین من عرب و من عجم و ملا رومی در تاج الدرّه در شرح این شعر گفته المعنی يقول ذلك الحبيب الذي ابتليت بهواه و رمزت إليه من قبل بقولي نعم سرى طيف الخ هو محمّد صلی الله علیه و سلم أي مسمى بهذا الاسم لكثرة خصاله الحميدة سید علی الاطلاق فی الوجودین و سید اشرف العالمین الاشراف منهم فالاشرف لاختصاصه بدین هو اظهر الاديان الحقه و کتاب هو افضل الكتب المنزله و عتره هم اطهر العتر و امه هم خير الامم و به ختم النبوه التشريعيه فلا نبی بعده الى يوم القيمه و سيختم بولده الصالح المسمى باسمه المكنى



بكنيته الولايه التامه و الامامه العامه المبشر بان يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا و لا ياتيكم الساعه الا بغته اللهم اكشف هذه الغمه عن هذه الامه بظهوره و حضوره انهم يرونه بعيدا و نريه قريبا و نيز در قصيده برده گفته فاق النبيين في خلق و في خلق و لم يدانوه في علم و لا - كرم ملا رومی در شرح آن می فرماید المعنى يقول من اوصاف ذلك الحبيب صلوات الله عليه أنه فاق جميع الانبياء عليهم السلام بشرف طينته و نراه عنصره و كمال صفاته و فضائل ملكاته حيث بعث من اشرف بقاع الارض ليتم مكارم الاخلاق فله السبق و الافضليه من جهة القابليه و الاستفاضه من الله الحق و من جهة الفاعليه و الافاضه على الخلق و الكرم الذين بهما حياه الباطن و الظاهر تكمل و تتم و لم يقربوا منه فيهما فضلا ممن ان يساووه و فاضل اسفراينى در شرح برده گفته فاق بگذشت در فضل النبيين از همه انبيا يك يك و مجموع من حيث المجموع في خلق بر وزن نصر آفرينش و آنچه به آفرينش تعلق دارد يا بان اعتبار كه هيكل مبارك و مثال بيمثالش از قدم تا تارك در خوبى ببعديل بود پس تلميح باشد بملاحتى كه

حديث انا املح شرح نموده يا بان اعتبار كه لوازم بشرية كه دلالت بر نقصان دارد درو منتفى بود حسب الامكان تا آنكه او را سايه نبود يا باعتبار آنكه خلق مباركش مخصوصست به آنكه خلق همه عالم طفيل اوست و في خلق بر وزن عنق و در خوى چنانچه آيه

کریمه إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ اشارتست بر آن و لم بدانوه و نزدیک نشد انبیا او را فی علم در دانشی از دانشها و لا کرم و نه در بخششی از بخششها انتهى و نیز در قصیده برده گفته و کلهم من رسول الله ملتمس عرفا من البحر او رشفاه من السدیم و ملا عصام در شرح آن گفته فان قلت هم علیهم الصلوه و السلام سابقون علی النبی صلی الله علیه و سلم فکیف یلتمسون عرفا من بحرہ قلت هم سألوا منه مسائل مشکله فی علم التوحید و الصفات فاجاب النبی صلی الله علیه و سلم و حلّ مشکلاتهم و بین یدیه جرت المحاجه بین آدم صفی الله و بین موسی کلیم الله لیلہ المعراج و إلیه اشار بقوله حاج موسی آدم فحج آدم موسی او بقول الاعتبار لتقدّم الروح العلوی القالب السفلی و روح نبینا مقدم علی ارواح سائر الانبیاء و إلیه اشار

بقوله كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین الحاصل کل الانبیاء من نبینا لا من غیره استفادوا العلم و طلبوا الشفاعة إذ هو بحر من العلم و سحاب من الجود و هم كالانهار و الاشجار و ملا رومی در تاج الدرہ گفته المعنی يقول فاق رسول الله صلی الله علیه و سلم جمیع الانبیاء فی الخلق الاحسن الاقوم و الخلق الاظم و بعلم کبیر زاخر و بکرم کدیمه دائمه و کیف لا و هم مع کثره فضائلهم سائلون من ذلك البحر المحیط العذب المشرب عرفا و من ذلك الغیث المحیی لاراضی القلوب رشفاه و یتمنون ان یكونوا فی زمانه و فی رکابه و یبشرون بمجیئه و قدومه صلی الله علیه و سلم و فاضل اسفراینی در شرح برده گفته

و کلّهم و همه انبیا من رسول اللّٰه از رسول خدا ملتمس طلب کننده اند عرفا کف اُبی را من البحر از دریای فضل او او رشفایا  
مکیدنی را من الدیم از بارانهای انعام او جمع دیمه است چون حکمه بمعنی باران که یک شبانه روز بیارد یا بیشتر متصل و  
درین بیت مدح حضرت رسالت پناه صلی اللّٰه علیه و سلم باعتراف جمیع انبیاء بفضل او و احتیاج ایشان به تربیت او مثل احتیاج  
اطفال چنانچه در لفظ رشف اشاره بدان شده پس متفرع نشود بر جمله سابق و آنکه گفته اند صدر بیت موقع فاء تفریعیه بود و  
هم می نماید و کل که محکوم علیه این جمله است بمعنی هر یک و معنی مجموع می تواند و نیز ملا رومی در تاج الدرّه در  
شرح شعر منزّه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیہ غیر منقسم گفته المعنی یقول هو صلی اللّٰه علیه و سلم وحید عصره و  
فرید دهره من لدن خلق اللّٰه تعالی نوره الی یوم القیمه و لیس له فی محاسنه الصوریّه و المعنویّه ادنی مشارک فضلا عن  
مشارک قریب منه فجوهر الحسن و ذاته و حقیقته فیہ اصله غیر متبعض بان یکون بعضه فیہ و بعضه فی غیره بل الحسن و  
الکمال بجمیع اجزائه لم ینظر الا فیہ فهو البدر التمام و الشمس الضحی و نیز فاضل رومی در تاج الدرّه بشرح شعری فانّ من  
جودک الدنیا و ضرّتها و من علومک علم اللوح و القلم گفته الجود اعطاء ما ینبغی لا لعوض و ضرّہ المرأه زوجها و الضرّتان  
حجر الرّحی و الدنیا و الآخره ضرّتان لتعیّر الجمع بینهما و اللّوح هو الذی یکتب فیہ و اللوح الکتف و کل عظم عریض و قیل  
المراد باللوح

النفس الكليّه لقبولها نقوش العلوم من العقل الاول المعتر عنه بالقلم الاعلى كما

فى الحديث اوّل ما خلق الله العقل و اوّل ما خلق الله القلم و اوّل ما خلق الله نورى فالكل واحد و الفرق اعتبارى و ملا عصام در شرح برده بشرح شعر مذکور گفته الدنيا و الآخره قطره من بحر جودك و علم اللوح و القلم شىء قليل من علومك اللدنيه التى اعطاك الله تعالى إذ ما فى اللوح له نهايه و ليس لعلومك نهايه إذ هو ينبوع من بحر علومك و دلالت اين عبارات مثل عبارات سابقه بر مطلوب اهل حق و ايقان يعنى دلالت تقدم خلق نور نبوى بر افضليت سرور انس و جان صلى الله عليه و آله ما اختلف الملوان نهايت واضح و روشن و عيان و مستغنى از بيان و چون نور علوى با نور نبوى متحد بود اين عبارات و امثال آن دلائل واضحه و براهين لائحه بر افضليت جناب امير المؤمنين عليه آلاف سلام رب العالمين و نهايت قبح تقدم متغلبين بر ان رئيس اهل يقينست

### **وجه هشتم: عباراتى كه باعث افضليت امير است به سبب اتحاد نور علوى بانور نبوى**

وجه هشتم آنكه احمد بن محمد قسطلانى در مواهب لدنيه كه تاج الدين دهان مكى در كفايه المتطلع سند روايت آن از شيخ حسن عجمى باين نهج نقل نموده كتاب المواهب اللدنيه للامام العلامه شهاب الدين احمد بن محمد القسطلانى ابو الخطيب رحمه الله اخذ به عاليا عن الشيخ المسند العلامه ابراهيم بن محمّد الميمونى عن الشيخ شمس الدين محمد بن الشيخ احمد الزملى عن مؤلفه العلامه احمد بن محمد القسطلانى إجازة هذا سند مسلسل بالمصريين و الشافعيه و خود قسطلانى در اول آن گفته و بعد فهذه لطيفه من لطائف

ص: ۴۱۸

نفحات العواطف الرحمانيه و منحه من منح مواهب العطايا الربانيه تنبئ عن نبذه من كمال شرف نبينا محمد صلى الله عليه افضل الصلوات و انمى التسليمات و اسنى الصلوات و سبق نبوته فى الازمان الازلئيه و ثبوت رسالته فى العنايات الاحدييه و التبشير باحمدئته فى الاعصر الخاليه و التذكير بمحمدئته فى الامم الماضيه و اشراق بوارق لوامع انوار آيات ولادته التى صار ضوء فجرها فى سائر بريته و دار بدر فخرها فى اقطار ملته و عواطف لطائف رضاعه و حضانتها و ينابيع سر مسراه و بعثته و هجرته و عوارف معارف عبودئته السارى عرف شذاها فى افاق قلوب اهل ولائته و نفائس انفاس احواله الزكيه و دقائق حقائق سيرته العلييه الى حين نقلته لروضه قدسه الاحديه و تشريفه بشرائف الايات و تكريمه بكرائم المعجزات و ترفيعه فى أى التنزيل برفعه ذكره و علو خطره و تعظيم محاسن شمائله و خلائقه و تخصيصه بعموم رسالته و وجوب محبته و اتباع طرائقه و سيادته الجامعه لجوامع السودد فى مشهد مشاهد المرسلين و تفضيله بالشفاعه العظمى العامه لعموم الاولين و الآخريين الى غير ذلك من عجائب آياته و منحه و غرائب اعلام نبوته و حججه اوردها حججا قاهره على الملحدين و ذكرى نافعه للموحدين و تنبيها

لعزائم المهتدين و لم اكن و الله اهلا لذلك و لم ار نفسى فيما هنالك لصعوبه هذا المسلك و مشقه السير فى طريق لم يكن لمثلى يسلك و انما هو نكته سر قراءتى كتاب الشفاء بحضره التخصيص و الاصطفاء فى مكتب التاديب و التعليم فى مشهد مشاهد الموانسه و التكريم مستجليا فى مجالى تجليات الانوار الاحمديه محاسن صفات خلقتة و عظيم اخلاقه الزكيه ساريا بسر سيرته فى منهاج ملته الى وعاء هديه الاسنى راتعا فى رياض روضه سته الزيهه الحسنه مستمدا من فتح البارى فيض فضله السارى فينحني صاحب هذه المنح من مصون حقائقه و ابرز لى ما اكنه من مكنون رقائقه فانفتحت بالفتح المحمدي عين بصيره الاستبصار و تنزه الناظر فى رياض ارتياض رقائق الاسرار فاستجلت من ابكار مخدرات السنيه النبويه من كل صورته معناها و اقتبست من تلالؤ مصباح مشكاه المعارف من كل بارقه اضواها و انتشقت من كل عقبه صوفيه شذاها و اجتنبت من افنان لطائف تاويل آيات الكتاب العزيز من كل ثمره مشتهاها و لا زلت فى جنات لطائف هذه المنح اغدو و ارواح فى غبوق و صبوح حتى انهملت غمائم المعانى على ارض رياض المباني فاينعت ازهارها و تكلمت بنفائس جواهر العلوم اوراقها و طابت لمجتنى رقائق الحقائق ثمارها و تدفقت حياض بدائع الفاظها بزلال جوامع كلماتها و خطب خطيب قلوب ابناء الهوى

على منبر الغرام الاقدس يدعو لكمال محاسن الحبيب الأرس فترنحت بسلاف راح الارتياح نفائس الارواح و تماثلت بمطربات الحان الحنين الى جمال المحبوب كرائم الاشباح و زمزم مزمزم الصيفا بحضره خلاصه اولى الوفا منشدا مرددا حضر الحبيب و غاب عنه رقيه حسبي نعيم زال عنه حسيه داوى فؤاد الوصل من ادوائه طوبى لقلبي و الحبيب طيبه صدق المحب حبيبه فى حبه فحباه صدق الحب منه حبيبه لب فواده فاجابه لما دعاه الى الغرام وجيبه و لجامع الاهواء حيل حبه و لحسنه خطب القلوب خطيبه فلما سمعت هذه المواهب آذان قلوب اولى الالباب تلفتت عيون اعيانهم لتلخيص خلاصه جوهر هذا الخطاب فى سفر يسفر عن وجه المنح النبويه منع النقاب فنثت عنان القلم الى تحصيل ما ربههم و تسطير مطالبهم جانحا صوب الصواب مودعا ما كان مستودعا لى فى غيابات الغيب فى هذا الكتاب مستعينا فى ذلك بالقوى الوهاب حتى اتاح الله لى ذلك و تمم لى ما هنالك فاوضحت ما خفى من الدليل و مهّدت ما توغر من السبيل و سمّيته المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه و رتبته على عشره مقاصد تسهيلا للسالك و القاصد كفته المقصد الاول فى تشريف الله له عليه السلام بسبق نبوته فى سابق ازليته و نشره منشور رسالته فى مجلس مؤانسته و كتبه توقيع عنايته فى حظائر قدس كرامته و طهاره نسه و براهين

اعلام آيات حمله و ولادته و رضاعه و حضانه و دقائق حقائق بعثته و هجرته و لطائف معارف مغازيه و سراياه و بعوثة و سيرته مرتبا على السنين من حين نشأته الى وقت وفاته و نقلته لرياض روضته اعلم يا ذا العقل السليم و المتصف باوصاف الكمال و التتميم وفقنى الله و اياك بالهدايه الى الصراط المستقيم انه لما تعلق إرادته الحق تعالى بايجاد خلقه و تقدير رزقه ابرز الحقيقه المحمديه من الانوار الصمديه فى الحضرة الاحديه ثم سلخ منها العوالم كلها علوها و سفلها على صورته حكمه كما سبق فى سابق ارادته و علمه ثم اعلمه تعالى بنبوته و بشره برسالته هذا و آدم لم يكن الا كما قال بين الروح و الجسد ثم انجست منه صلى الله عليه و سلم عيون الارواح فظهر بالملا الأعلى و هو بالمنظر الابلى فكان لهم المورد الاحلى فهو صلى الله عليه و سلم الجنس العالى على جميع الاجناس و الاب الاكبر لجميع الموجودات و الناس و لما انتهى الزمان بالاسم الباطن فى حقه صلى الله عليه و سلم الى وجود جسمه و ارتباط الروح به انتقل حكم الزمان الى الاسم الظاهر فظهر محمدا صلى الله عليه و سلم بكليته جسما و روحا فهو صلى الله عليه و سلم و ان تاخرت طينته فقد عرفت قيمته فهو خزانه السرّ و موضع نفوذ الامر فلا ينفذ امر الا منه و لا ينقل خبر الا عنه الا بابى من كان ملكا و سيدا و آدم بين الماء و الطين واقف



فذلك الرسول الابطحي محمد له في العلاء مجد تليد و طارف اتى بزمان السعد في آخر المدى و كان له في كل عصر مواقف اتى لانكسار الدهر يجبر صدعه فاثنت عليه السن و عوارف إذا رام امرا لا يكون خلافه و ليس لذاك الامر في الكون صارف ازین عبارت ظاهرست که سلخ جمیع عوالم علوی و سفلی از حقیقت محمدیه است که آن را حق تعالی از انوار صمدیه اظهار فرموده و انبجاس عیون ارواح از آنحضرتست بملا اعلی ظاهر شده و بمنظر و اجلی جا گرفته و آن حضرت جنس عالی جمیع اجناس و اب اکبر برای جمیع موجودات و جمیع ناسست و آن حضرت خزانه سر یزدانی و موضع نفوذ امر ربانیست و نافذ نمی شود امری مگر از آن حضرت و نقل کرده نمی شود خبری مگر از آن حضرت و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حسب دلالت صریحه حدیث نور علی کثره طرقها و تنوع اسانیدها متحد بوده این همه فضائل عظیمه و مآثر فخیمه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم ثابت و متحقق باشد و هر یکی از ان برای اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و قبح تقدم اغیار بر ان وصی سرور اغیار صلی الله علیه و آله الاطهار کافیت

### **وجه نهم: عبارت فصوص: اتحاد نور حضرت امیر بانور نبوی سبب افضلیت است**

وجه نهم آنکه حسین دیاربکری در خمیس گفته و فی فصوص الحکم و شرحه و ما کان من نبی یاخذ شیئا من الکمالات الا من مشکاه خاتم النبیین و ان تاخر عنهم وجود طینته إذ لا تعلق بمشکاته لوجوده الطینی

فأنه بحقيقته موجود قبلهم لانه ابو الارواح كما ان آدم ابو الاشباح و اصل عبارت محیی الدین بن العربی در فصوص الحکم اینست فکل نبی من لدن آدم الی آخر نبی ما منهم احد یاخذ الا من مشکاه خاتم النبیین و ان تاخر وجود طینته فأنه بحقیقته موجود و هو

قوله كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و غیره من الانبیاء ما كان نبیا الا حین بعث و داود بن محمود بن محمد القیصری در شرح آن گفته انما اعاد ما ذكره لیبین انه و ان تاخر وجود طینته فانه موجود بحقیقته فی عالم الارواح و هو نبی قبل ان یوجد و یبعث للرساله الی الامه لانه قطب الاقطاب کلها ازلا- و ابدا و غیره من الانبیاء لیس لهم النبوه الا- حین البعثه لانه علیه السلام هو المقصود من الکون و هو الموجود اولاً- فی العلم و بتفصیل ما یشتمل علیه مرتبته حصل اعیان العالم فیه و ایضا اعیان الانبیاء بحسب استعداداتهم و ان كانوا طالبین ظهور النبوه فیهم لكنهم لم یظهروا مع انوار الحقیقه المحمدیه کاختفاء الکواکب و انوارها عند طلوع الشمس و نورها فلما تحققوا فی مقام الطبیعه الجسمیه و ظلمه اللیالی العنصریه ظهوروا بانوارهم المختفیه کظهور القمر و الکواکب فی اللیله المظلمه ازین عبارت ظاهرست که جمیع انبیا علیهم السلام اخذ کمالات از مشکات جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین می نمودند و مشکات آن حضرت را بوجود ظاهری تعلقی نیست زیرا که آن حضرت بحقیقت اصلیه خود موجود بود

قبل جميع انبياء كه آن حضرت ابو الارواح و حضرت آدم ابو الاشباحست و چون نور جناب امير المؤمنين عليه السلام با نور جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم متحد بوده معلوم شد كه جميع انبياء عليهم السلام اخذ كمالات از مشكاه آن حضرت هم مى نمودند پس چگونه عاقلى تجويز تواند نمود كه بر ان نور انور كه جميع انبياء عليهم السلام سواى خاتم النبیین صلى الله عليه و آله و سلم اخذ كمالات ازو مى فرمودند و تابع و منقاد او بودند كسى از اغيار متقدم شود و ان مقتداى عالم بعد سرور عالم معاذ الله تابع و محكوم اول و ثانى و ثالث عسوف ظلوم غشوم گردد انّ هذا من امحل المحاللات و اقبح التعسفات و اشنع التحكمات و افظع التهجمات و نیز ابن العربى در فصوص الحکم گفته فصّ حكمه فرديه فى كلمه محمديه انّما كانت حكمه فرديه لانه اكمل موجود فى هذا النوع الانسانى و لهذا بدى به الامر و ختم فكان نبيا و آدم بين الماء و الطين ثم كان بنشأته العنصريه خاتم النبیین و اول الافراد الثلثه و ما زاد على هذه الاوليه من الافراد فانه عنها و كان عليها السّلام ادلّ دليل على ربّه فانه اوتى جوامع الكلم التى هى مسمّيات اسماء آدم و قيصرى در شرح قول انّما كانت حكمه فرديه الخ گفته انما كان اكمل موجود فى هذا النوع لان الانبياء صلوات الله عليهم اجمعين اكمل هذا النوع و كلّ منهم مظهر لاسم كلّى و جميع الكليات داخل تحت الاسم الالهى الذى هو مظهره فهو اكمل افراد هذا النوع و لكونه اكمل الافراد

بدى به امر الوجود بايجاد روحه اولا و ختم به امر الرساله اخرى بل هو الذى ظهر بالصوره الادميه فى المبتدئيه و هو الذى يظهر بالصوره الخاتميه للنوع و يفهم هذا السرّ من يفهم سرّ الختميه فلنكتف بالتعريض عن التصريح و الله هو الولي الحميد و در شرح قول و ما زاد على هذه الاوليه الخ كفته أى على هذه الفرديه الاوليه هى الثلاث و هذه الثلاثه المشار إليها فى هى الذات الاحديه و المرتبه الالهيه و الحقيقه الروحانيه المحمديه المسماه بالعقل الاول و ما زاد عليها فهو صادر منها كما تقرر ايضا عند اصحاب النظر انّ اول ما وجد هو العقل الاوّل و در شرح و كان عليه السلام ادل دليل على ربه الخ كفته أى و إذا كان الروح المحمدي اكمل هذا النوع كان ادل دليل على ربه لان الرّب لا يظهر الا بمربوبه و مظهره و كمالات الذات باجمعها اينما يظهر بوجوده لانه اوتى جوامع الكلم التى هى امهات الحقائق الالهيه و الكونيه الجامعه بجزئياتها و هى المراد بمسميات اسماء آدم فهو ادلّ دليل على الاسم الاعظم الالهىّ و مخفى نماند كه كمال حقيقه و رزانت و نهايت جلاله و متانت مطالب كتاب فصوص الحكم از اول آن ظاهر و باهرست حيث قال فى صدره اما بعد فائى رايت رسول الله صلى الله عليه و سلم فى مبشره اريتها فى العشر الاخير من المحرم سنة ٦٢٧ سبع و عشرين و ستمائه بمحروسه دمشق و بيده صلى الله عليه و سلم كتاب فقال لى هذا الكتاب فصوص الحكم خذه و اخرج

به الى الناس ينتفعون به فقلت السمع والطاعة لله و لرسوله و اولى الامر منا كما امرنا فحققت الامتية و اخلصت التيه و جردت القصد و الهمة الى ابراز هذا الكتاب كما حدّه لى رسول الله صلى الله عليه و سلم من غير زياده و لا نقصان و سالت الله تعالى ان يجعلنى فيه و فى جميع احوالى من عباده الذين ليس للشيطان عليهم سلطان و ان يخصنى فى جميع ما يرقمه بنانى و ينطق به لسانى و ينطوى عليه جنانى باللقاء السبوحى و النفث الروحى فى الزوع النفسى بالتأييد الاعتصامى حتى اكون مترجما لا متحكما ليتحقق من وقف عليه من اهل الله و اصحاب القلوب انه من مقام التقديس المنزه عن الاغراض النفسية التى يدخلها التليس و ارجو ان يكون الحق تعالى لما سمع دعائى قد اجاب ندائى فما القى الا ما يلقي اللى و لا انزل فى هذا الطور الا ما ينزل به على و لست بنبى و لا برسول لكنى وارث و لا آخرتى حادث فمن الله فاسمعوا و الى الله فارجعوا فاذا سمعتم ما اتيت به فعوا ثم بالفهم فصّيتموا مجمل القول و اجمعوا ثم منوا على طالبيه و لا تمنعوا هذه الرحمة التى وسعتكم فوسعوا و من الله ارجو ان اكون ممن ايد فتايد و ايد و قيد بالشرع المحمدى المطهرى فتقيد و قيد و ان يحشرنا فى زمرة كما جعلنا من امته ازين عبارات ظاهرست كه كتاب فصوص الحکم را جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در مبشره مبارکه بابن عربى عنایت

فرموده و او این کتاب را بغیر زیادت و نقصان بخیر اظهار و ابراز آورده از خدا خواسته است که او را درین باب و در جمیع احوال از بندگانی فرماید که شیطان را بر ایشان سلطان نیست و خاصّ کند او را در هر چیزی که می نویسد آنرا بنان او و گویا می شود بان لسان او و منطوی می شود بر ان جنان او بالقاء سبوحی و نفث روحی در قلب نفسی بتأیید اعتصامی تا آنکه او مترجم باشد نه متحکم و هر که از اهل الله و اصحاب قلوب بر ان واقف شود بداند که آن از مقام تقدیست که از اغراض نفسیه که تلبیس داخل آن می شود منزّه است و نیز ابن عربی امید کرده که حق تعالی دعایش مقرون باجابت فرموده باشد پس القاء کند این مکر چیزی را که باو القاء کرده می شود و نه نازل کند مگر آن چیزی را که درین طور بر او نازل کرده می شود

### وجه دهم: عبارت شرح مواقف در رابطه با افضلیت به سبب اتحاد نورین

وجه دهم آنکه حسین دیاربکری در خمیس گفته فی شرح المواقف قال بعضهم انّ المعلول الاول من حیث أنّه مجرد یعقل ذاته و مبدؤه یسمی عقلا و من حیث أنّه واسطه فی صدور سائر الموجودات و نقوش العلوم یسمی قلما و من حیث توسطه فی افاضه انوار النبوه و من حیث ان الکلمات الکمالات المحمدیه من اثر نور سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم من حیث أنّه سبب لحياته یسمی روحه و سیجیء لهذا زیاده بیان ازین عبارت ظاهرست که معلول اول باین حیثیت که واسطه ست در صدور سائر موجودات و نقوش علوم بقلم مسمی می شود و همین واسطه متوسطت در افاضه انوار نبوت و آن روح جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست

پس چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور نبوی متحد بوده نور آن حضرت هم واسطه در صدور جمیع موجودات و سبب افاضه نقوش علوم بر کل کائنات باشد پس چگونه کسی از تیمیه و عدویه و امویه بر ان ینوع محاسن قدسیه متقدم تواند شد که قبح آن از اجلای واضحات و اظهر لامحاتست و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوه گفته و پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم در عالم شهادت اگر چه آخرین پیغمبر بود اما در عالم غیب اولین از ایشانست کما

قال علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و بیان این آنست که حضرت ذو الجلال و الافضال در ازل آزال حیث کان الله و لا شیء معه اول تجلی که بر خورد کرد بی آنکه وجود گیری در میان باشد بصورت شانی بود مطلق کلی جامع مر جمیع شئون را بی امتیاز بعضی از بعضی و صورت معلومیت آن شان را تعیین اول و حقیقت محمدی گویند و حقائق سائر موجودات همه اجزاء و تفاصیل آن حقیقت اند و تجلیاتی که بصور آنها واقع شده است در غیب انتشار و انبعاث از تجلی بصورت آن حقیقت یافته است و صورت وجوبشان حقیقت اولاً در مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع صلی الله علیه و سلم تاره از ان بعقل و تاره بروح یا بنور تعبیر کرده است حیث

قال صلی الله علیه و سلم اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله روحی او نوری و شک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتباراتست زیرا که مرتبه اولیت جز یک چیز را نمی تواند بود و صورت وجودی سائر حقائق منتشی از صورت وجودی

آن حقیقتست مرتبه بعد مرتبه تا منتهی می شود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اول افراد آن آدمست علیه السلام پس آدم و سائر انبیاء علیهم السلام مادام که بصورت جسمانی عنصری در شهادت ظاهر نشدند به نبوت موصوف نگشتند بخلاف پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم که چون بوجود روحانی موجود شد بشارت داده شد و اعلام کرده اند به نبوت بالفعل و در همه شرائع حکم ویرا دادند اما بر دست انبیا و رسل که نواب وی بودند چنانکه در عالم شهادت امیر المؤمنین علی و معاذ بن جبل رضی الله عنهما به نیابت وی در یمین رفتند و تبلیغ احکام کردند زیرا که ثبوت نبوت نیست جز باعتبار شرع مقرر من عند الله پس همه شرائع شریعت وی بوده که بر دست نواب وی بخلق رسیده است و چون بوجود جسمانی عنصری ظاهر شد نسخ آن شرائع کرد که بحسب باطن اقتضا کرده بود زیرا که اختلاف امم در استعدادات و قابلیت مقتضی اختلاف شرائع است و حسین دیاربکری در خمیس گفته و فی شواهد النبوه ان نبینا صلی الله علیه و سلم و ان کان آخر الانبیاء فی عالم الشهاده لکنه اولهم فی عالم الغیب

قال علیه الصلوٰه و السلام کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین بیانہ انّ الله تعالی فی ازل الازال کان الله و لا شیء معه فجميع الشئون من غیر امتیاز من بعض و صورہ معلومیہ ذلك الشأن تسمى تعینا اولاً و حقیقه محمدیه و حقائق سائر الموجودات کلها اجزاء و تفاصيل فتلك الحقیقه و التجلیات الّتی وقعت بصورها فی الغیب انما نشأت و انبعثت من التجلی بصور تلك الحقیقه و المرتبه



الوجوديه لتلك الحقيقه اولا- فى مرتبه الارواح كانت جوهرًا مجردًا عبّر عنه الشارع صلى الله عليه و سلم تاره بالعقل و تاره بالقلم و تاره بالنور و تاره بالروح حيث

قال صلى الله عليه و سلم اَوَّل ما خلق الله العقل و اَوَّل ما خلق الله القلم و اَوَّل ما خلق الله روحى او نورى و لا شكَّ أنّ اختلاف العبارات رتبىّ إذ مرتبه الاوليه حقيقه لا تصلح لغير شىء واحد و الصوره الوجوديه لتلك الحقيقه مرتبه بعد مرتبه حتى انتقلت الى الصوره الجسمانيه العنصريه الانسانيه التى اول افرادها آدم فهو و سائر الانبياء ما لم يظهروا بصوره جسمانيه عنصريه فى الشهاده لم يوصفوا بالنبوه بخلاف نبينا صلى الله عليه و سلمّ فانه لما وجد بوجود روحانى بشره و اعلمه بالنبوه بالفعل و فى كل الشرائع اعطى الحكم له لكن بايدى الانبياء و الرسل الذين كانوا نوابه كما أنّ عليّنا و معاذ بن جبل فى عالم الشهاده ذهبا بنيابته الى اليمن و بلغا الاحكام من ثبوت النبوه ليس الا باعتبار شرع مقرّر من عند الله فجميع لشرائع شريعته الى الخلق بايدى نوابه و لما ظهر بالوجود الجسمانى العنصرى نسخ تلك الشرائع التى كان اقتضاها بحسب الباطن فان اختلاف الامم فى الاستعدادات و القابليات مقتضى لاختلاف الشرائع اين عبارت صريحست در آنكه اقدميت و اسبقيت خلقت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و اله و سلم بر حضرت آدم و سائر انبيا عليهم السلام دليل افضليت

آن حضرتست پس همچینین تقدم خلقت نور جناب امير المؤمنين عليه السلام که با نور جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم متحد بود دليل افضليت و اشرفيت آن حضرت بر سائر خلق خواهد بود و تقدم احدی بر آن حضرت روا نخواهد بود و لو كان في غايه الفضل و الجلاله فضلا عن يحسر عن ادراك ابيها و كلاله و ملا معين در معارج النبوه گفته ركن اول در بيان ايجاد نور حضرت محمديه صلى الله عليه و سلم از حين خلقت نور تا بوقت ولادت آن حضرت و درين ركن هشت باب مرقوم كلك بيان خواهد شد انشاء الله العزيز باب اول در ذكر نور با سرور حضرت محمدي صلى الله عليه و سلم و درين باب سه فصلت فصل اول در بيان

حديث اول ما خلق الله تعالى نوري مشتمل بر نعت آن حضرت عليه الصلوه و السلام بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم صل على محمد و على آل محمد

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اول ما خلق الله تعالى نوري النعت حضرت سيد سادات و سند سعادات شاه اسرار قدم ماه انوار حكم لطيفه علوم عرفان صحيفه رقوم احسان مهيده قواعد شريعت مشيد قواعد حقيقت مهندس مغارس بدائع مدرس مدارس شرائع قافله سالار قوافل وجود سپهسالار مشاهد مقصود مقتداى طوائف بشرى گره گشاي سرائر قدرى ان سرورى که بلبل بيان على برهان بلاغت نشانش و هزار داستان مناشير فضائل عليه و تابشير شمائل سنیه اش در بوستان جلاله و گلستان رسالتش چنين می خواند که انى عند الله مكتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فى طينه آن مهتری

که طوطی زبان شگرافشان فصاحت شعارش باظهار تقدم نور اصالت آثارش این خبر عالی اثر بمسامع مجامع سکان قطان کون و مکان درمیداد که

اول ما خلق الله تعالی نوری للشیخ نظامی قدس سرّه ای ختم پیمبران مرسل حلوی پسین و ملح اول نوباوه باغ اولین صلب لشکرکش عهد آخرین طلب ای خاک تو توتیای بینش روشن بتو چشم آفرینش ای سید بارگاه کونین نسابه شهر قاب قوسین آن صدرنشین هر دو عالم محراب زمین و آسمان هم آن شاه مقربان درگاه بزم تو و رای هفت خرگاه سر جوش خلاصه معانی سرچشمه آب زندگانی خاک تو اویم روی آدم نور تو چراغ ملک عالم سر خیل توئی و جمله خیل اند مقصود توئی همه طفیل اند ای کنیت و نام تو مؤید أبو القاسم و احمد و محمد صلی الله علیه و اله و افاض علی روس العالمین سجال نواله چنین می فرماید که

اول ما خلق الله نوری یعنی اول شاهدی که در مشاهد شهود نقاب احتجاب از جمال کمال برکشید و اول عروسی که از خلوتخانه بطون بفضای عالم ظهور برون خرامید بلکه اول نقطه که از سر پرکار کن فکان بر صفحه وجود افتاد و نخستین نوباوه که باغبان ایجاد از باغستان استعداد بر طبق رشد و رشاد بر مشتاقان عرصه کون و مکان جلوه داد نور با سرور حضرت من بود که سید کائنات و سرور موجوداتم صلی الله علیه و سلم توئی که مطلع احسان و مظهر جودی که کن فکان ز تو دارند نام موجودی درین ضیافت هستی بخوان جود کرم همه طفیل تواند و توئی که مقصودی هنوز آدم و عالم نبود نام و نشان

که در سراچه وحدت جلیس حق بودی هنوز دید به خلقت بگوش خلیقت نرسیده بود و کام انام در بزم اعلام مدام اکرام ایجاد نچشیده بود هنوز دود وجود بر چهره این حصار کبود ننشسته بود و جوهرفروش بازار صنع عقد شبه شب را با رشته مروارید روز برهم نیسته بود بانویان چین تقدیر باقلام مقادیر اشکال تصاویر بر چهره الواح ارواح نبشته بودند و صیادان حکمت ربّانی طیور ارواح انسانی در اقصای اشباح جسمانی باز نداشته بودند هنوز خروس صبح بوقلمون بال کُنْ فَيَكُونُ بر هم نزنده بود و همای کاف و نون در هوای حَمَاٍ مَسْنُونٍ سایه خلافت باز نگسترانیده بود خیاط کرم وجود خلعت وجود در تن آدم مسجود نپوشانیده بود و حلق خلق شراب ناب شهود در بزم بارزم إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ننوشیده بود نه سفینه سکینه جنت بر روی قلزم خلقت روان گشته و نه نهنگ با فرهنگ دوزخ در قعر بحر هیبت پنهان شده نه چهار قائمه مربع عرش در قبضه حمله استوار گشته نه گرد بالش مسدس فرش بر بساط کون برقرار آمده نه دعائم قوائم عناصر اربع در مقعر فلک مدور مقرر گشته و نه اطباق مسیع سماوی بر محدب کره ناری محیط آمده دوشیزگان شبستان عدم در خدر حکمت نهفته غمزدگان زوایای هستی سر بگریبان خمول فرو برده نه عالمیان آفریده نه آدمیان پروریده نه عربده عالم نه دبدبه آدم نه از خاکیان عمدی نه از افلاکیان حمدی نه از ثری نامی نه از ثریا بامی نه از یحبهام دامی نه از تحبونه جامی نه از مخلوقات بوی نه از موجودات گویی نه از عرشیان آوازه نه از فرشیان نوازه نه از بالا و پستی خبری نه از آلا و هستی اثری که نقطه روح لطیف این سید گرو دایره الطاف پرکاروار می گشت و موجه تسبیح می جنبانید

که اول ما خلق الله نوری شاه رسل و شفیع مرسل خورشید پسین و نور اول هم نوزده چراغ بینش هم چشم و چراغ آفرینش شاهنشہ تخت آسمانی خواننده تخته معانی گنجینه کیمیای عالم پیش از همه پیشوای عالم بسته کمر آسمان بکارش انجم همه چاوشان بارش بر کنگره کشیده فتراک کانجا نرسد کمند ادراک انتھی و دلالت این عبارات ملیحه و اشارات فصیحہ و تقریرات رشیقہ و تحریرات انیقہ و تلویحات رزینہ و تصریحات متینہ بر آنکہ تقدم خلق جناب مآب صلی الله علیه و آله و سلم دلیل زاهر و برهان باهر بر کمال افضلیت آن حضرت و عدم جواز تقدم احدی بر آن حضرتست پر ظاهر پس همچین جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم افضل خلق باشد و این همه مناقب و فضائل که ملا معین بسبب تقدم نور برای جناب سرور مرسلین صلی الله علیه و آله و سلم ثابت کرده برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت باشد فانظر الی اهل التسویل و الازلال کیف یذهبون الی الیمین و الشمال و لا یهتدون الی صحیح الاحتجاج و واضح الاستدلال و یبدون غرائب الهذر و منکرات المقال و شیخ عبد الحق در مدارج النبوه گفته باب اول در ذکر نسب شریف و حمل و ولادت و رضاع آن حضرت صلی الله علیه و سلم بدانکه اول مخلوقات و واسطه صدور کائنات و واسطه خلق عالم و آدم نور محمدست صلی الله علیه و سلم چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که

اول ما خلق الله نوری و سائر مکونات علوی و سفلی از ان نور و از ان جوهر پاک پیدا شده از

ارواح و اشباح و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و فلک و انس و جن و آسمان و زمین و بحار و جبال و اشجار و سائر مخلوقات و در کیفیت صدور این کثرت از ان وحدت و بروز و ظهور مخلوقات از ان جوهر عبارات و تعبیرات غریب آورده اند و

حدیث اول ما خلق الله العقل نزد محققین و محدثین بصحت نرسیده و

حدیث اول ما خلق الله القلم نیز گفته اند که مراد بعد العرش و الماء است که واقع شده است و كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ و در بعضی احادیث تصریح بدان واقع شده است و آمده است که خلق ماء پیشتر از عرشست و آمده است که چون خلق کرده شد قلم گفت بوی پروردگار تعالی و تقدس بنویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس ما کان و ما یکون الی الابد پس معلوم شد که پیش از خلق قلم کائناتی بوده است و گفته اند که آن عرش و کرسی و ارواحست و نور وی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم از ان سابقست و برین وجه تواند که مراد از ما کان صفات و احوال آن بوده باشد که اول در ان عالم ثابتست و از ما یکون آنچه در آخر ظاهر کرد و در دنیا انتهی ازین عبارت ظاهرست که نور جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله و سلم اول مخلوقات و واسطه صدور کائنات و سبب خلق عالم و حضرت آدمست و

حدیث اول ما خلق الله نوری حدیث صحیحست و جمیع و مکونات علوی و سفلی از ارواح و اشباح که در ان ارواح جمیع انبیا علیهم السلام داخلست و هم عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و ملک و فلک و سائر مخلوقات از نور آن حضرت مخلوق شده پس افضلیت نور نبوی بداهه ثابت شد و چون نور علوی

با نور نبوی متحد بوده این همه مراتب علیه و مدارج سستیه برای نور علوی هم ثابت شود و قبح تقدم احدی از انبیا و اوصیا  
سوی خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین هم بر آن حضرت ظاهر و واضحست تا بتقدم ثلاثه مهجوره و زمره غیر  
مشکوره و جماعت غیر مبروره بر آن حضرت که محض جور و عسف و عین حیف و خسفست چه رسد و غیاث الدین بن  
همام الدین در حیب السیر می فرماید بر ضمائر فطنت مآثر اهل دانش و بینش و خواطر خیرت مآثر واقفان کارخانه آفرینش  
مخفی و مستتر نخواهد بود که بر طبق

حدیث صحیح کان الله و لم یکن معه شیء در ازل ذات حضرت حق عزّ و جلّ موجود بود و هیچ چیزی دیگر بر منصّه هستی  
جلوه ظهور نمی نمود و چون اراده کامله إلهی مقتضای فحوای

کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لا اعرف اقتضای آفرینش ممکنات عالم علوی و سفلی فرموده و نخستین  
چیزی که از مطالع سپهر خلقت طلوع کرد نور فائض السر در محمدی بود زیرا که از شاه ولایت و پناه اهل هدایت اسد الله  
الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه مرویست که روزی از حضرت خاتم الانبیاء علیه من الصّیلموه افضلها  
پرسید که اول مخلوقات چیست حضرت جواب داد نور نبیک و این حدیث از طریق جابر بن عبد الله انصاری نیز سمت ورود  
یافته و در بعضی از نسخ معتبر بنظر این ذره احقر درآمده که فیاض علی الاطلاق نور محمدی را که زمره از فضلا آن را جوهر  
بیضا گویند منقسم بدو قسم ساخت قسمی در غایت لطافت و صفا و قسمی دیگر درین اوصاف دون مرتبه اولی از قسم  
نخستین که

موسوم بنور بود ارواح انبیا و رسل و اولیا و اشخاص شریفه علویه را آفرید و از قسم ثانی که آن را نار می گفتند جان و بنی الجان و سائر اجسام سفلیه را موجود گردانیده و ازین مقدمه بوضوح می پیوندد که اقدم و افضل مخلوقات نور حضرت رسالت پناه ست زیرا که ما سوی الله بواسطه آن نور صفت خلقت یافته اند و جمیع کائنات از پرتو آن شمع جهان افروز بسر منزل وجود شتافته چه عرش و چه فرش و چه بالا- و پست طفیل وجودش بود هر چه هست انتهی مانی حبیب السیر و دلایله علی افضلیه نور خیر البشر صلی الله علیه و آله ما طلع شمس و قمر غتیبه عن الاظهار و الیابان عند من تأمل و تدبر و هو بعینه مثبت افضلیه علی علیه آلاف سلام الملك الاکبر و مظهر نهاییه قبح تقدم من سلف و غیر علی نفس النبی الاطهر صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما ما اضاء صح و اسفر

### **وجه یازدهم: اثبات افضلیت بسبب تقدم خلق نور و اتحاد نورین**

وجه یازدهم آنکه علاوه برین همه افادات و تحقیقات محققین عالی درجات و تنصیصات شیوخ عالی صفات که از ان افضلیت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بسبب تقدم خلق نور ان مفخر موجودات از اوضح جلیاتست روایات عدیده و اخبار کثیره هم برینمعنی دلالت صریحه دارد بعض آن در عبارات منح مکینه و غیر ان گذشته و جمله از ان درین جا مذکور می شود ملا- معین در معارج النبوه گفته بدانکه در کیفیت ایجاد آن نور روایات مختلفه بظهور پیوسته از جمله روایات معتبره پنج روایت مشهوره درین نسخه ایراد نموده شده باقی حواله بکتاب متقدمه و متداوله گشت روایت اول در شرف المصطفی ابو موسی مدنی رحمه الله آورده که نور کامل السرور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پیش از جمیع موجودات بنهصد



هزار سال موجود گشته و فراشان قدرت در فضای هوای قربت از برای آن نور منظور بساطی انبساطی ترتیب فرمودند پس بمساعدت توفیق احدی آن نور محمدی صلی الله علیه و سلم بر آن بساط در طواف آمد و مدتی چندین گاه در عرصه عالم غیب می گشت تا انگاه که از جناب ربّ الارباب جلّ و علا بسجود مامور شد مدت صد سال از سالهای آن جهانی که سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال این جهانی باشد در آن سجود توقف فرمود و حضرت جلال احدیت را جل جلا که باین تسبیح یاد می کرد که

سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان الحلیم الذی لا یعجل سبحان الجواد الذی لا یبخل بعد از آنکه ارادت مبدع پر کمال جلّ ذکره مقتضی ایجاد اصول ممکنات و مخترع امهات اصناف مکونات آمد از آن نور جوهر بیافرید و بنظر قدرتش منظور گردانید آن جوهر از هیبت نظر الهی آب شد و آن آب مدت هزار سال در جریان بود چنانچه طرفه العینی در هیچ محل قرار نگرفت پس آن را بده جزو منقسم گردانید از جزو او نسل عرش را بوجود آورد و عرش را چهار صد هزار رکن داد از رکنی تا رکنی چهار صد هزار ساله راه و از قسم دوم قلم را بیافرید طول او پانصد ساله راه و عرض او چهل ساله راه و بروایتی صد انبوب و هر انبوب پنجاه ساله راه پس قلم مامور شد بخطاب اکتب یعنی بنویس گفت خداوند چه نویسم فرمود علم مرا در خلق من گفت خدایا ابتدای کتابت بچه کلام کنم فرمان آمد که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم چون قلم بسم الله بنوشت از هیبت نام الله مشق شد و چندین سال همچنان سر شکافته بر لوح بماند بعد از آن بکتابت اسم رحمان شق اول و باسم رحیم

شق ثانی فراهم آمدند حاصل مدت هفصد سال شد از سالهای این جهانی و بروایت تیسیر هزار سال تا کتابت بسم الله الرحمن الرحیم تمام شد پس حضرت خداوند جل و جلا قسم یاد فرمود بعزت و جلال خود که هر بنده از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از زن و مرد که یک بار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بنویسم در دیوان او ثواب هفصد ساله عبادت بعد از ان بنوشت

أنتی انا الله لا اله الا انا محمد رسولی من استسلم بقضائی و صبر علی بلائی و شکر علی نعمائی و رضی بحکمی کتبتہ صدیقا و بعثته یوم القیمه مع الصدیقین و من لم یتسلم بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی و لم یرض بحکمی فلیختر إلهها سوائی بعد از ان بنوشت اعداد قطرات امطار و اعداد نقاط رمال قفار و اوراق اشجار و حبوب و ارزاق خلایق و اعداد لیل و نهار و هر چه واقع خواهد شد تا بروز قیامت و در ازهار آورده که چون قلم نام محمد صلی الله علیه و سلم نوشت حق تعالی را سجودی کرد و در سجود خود هزار سال بماند پس سر برآورد و گفت

السّلام علیک یا محمد حق سبحانه و تعالی از قبل سید عالم علیه السلام جواب قلم باز داد

و قال و علیکم السّلام و علیه منّی الرّحمه اوجبت له رحمتی و لمن صدّق به و آمن پس از آنروز باز سلام سنت آمد و جواب فرض آمد باز آمدیم بروایت شرف المصطفی و از قسم سوم لوح را بیافرید در تیسیر می گوید که لوح را از یک دانه در سفید آفرید و کران وی از یاقوت سرخ عرض او از زمین تا باآسمان هر روز حضرت خداوندی جل و علا سیصد و شصت بار نظر می کند و

روی یحیی میتا و یمیت

حیا و یغنی فقیرا و یفقر غتیا و یعزّ ذلیلا و یدلّ عزیزا اعلاء لوح بعرش مجید پیوسته و اسفل وی در کنار ملک کریمی استقرار پذیرفته و از قسم چهارم ماه و از قسم پنجم آفتاب را بیافرید نقلست که دریای در زیر آسمان پدید آورده سه فرسنگ مفاکی آن پانصد ساله راه معلقش در هوا بداشت بقدرت خویش که یک قطره از وی متقاطر نمی گردد و این آفتاب و ماه را در وی جاری گردانید و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد که بدان خدائی که جان محمد در قبضه قدرت اوست جلّ جلاله که اگر نه آن دریا بر روی آفتاب حجاب گشتی هر چه بر روی زمینست از تاب آفتاب همه بسوختی از اشجار و احجار و غیر آن و اگر نه این دریا بر روی ماه نقاب کشیدی مجموع خلائق مفتون حسن ماه گشتی تا بحدی که عبادت او کردند و بمعبودی او را پرستیدندی الا ما شاء الله ان یعصمه من اولیائه و اهل طاعته و در ریاض المذکرین می گوید که عرصه آفتاب هزار هزار و چهار صد هزار فرسنگست هر روز او را نوری از انوار عرش می پوشانند و حرارت از نور بوی می دهند روز دیگر آن حرارت از وی سلب می کنند و بجهنم می اندازند چون روز قیامت شود تمامی انوار او را بعرش منتقل گردانند و مجموع حرارت او را در جرم آفتاب مندرج گردانند تا ظلمتش بغایت و حرارتش بنهایت رسد و او را بر روس خلائق چهل گز نزدیک بدارند فما ظنک بحال الخلائق من حرّها و الله العاصم و از قسم ششم بهشت آفرید و آنرا مسکن اولیا و منزل اصفیا گردانید و به پنج چیزش بیاراستند بامر معروف و نهی منکر و سخاوت نفس و اجتناب از گناه

و قیام بحدود الله تعالی و از قسم هفتم روز را بیافرید و آن را محل عیش و مکاسب خلائق گردانید و از قسم هشتم ملائکه را بیافرید و ایشان را اصناف مختلفه ساخته بعبادت خود و استغفار مؤمنین و مؤمنات مشغول گردانید و از قسم نهم کرسی را بیافرید از یکدانه لؤلؤ و او را بر آسمانها محیط گردانید و هفت آسمان و زمین را در مطابقت آن چون حلقه ساخت در بیابانی و بر یمین او ده هزار کرسی بنهاد و بر یسار او ده هزار کرسی بر هر کرسی فرشته نشسته و آیه الکرسی می خواند و ثواب آن در نامه اعمال قاریان آیه الکرسی می نویسند از امتیان محمد صلی الله علیه و سلم و حق تعالی بقلم قدرت این آیه کریمه را بخودی خود بر حوالی کرسی مثبت ساخته و هر که بقراءات این آیه متبرکه اقدام نماید حضرت خداوندی روز قیامت بوزن کرسی ثواب در کفه حسنات او پدید آرد و بالله التوفیق و از قسم دهم ذره وجود محمدی صلی الله علیه و سلم مخلوق شد و ذره عبارت از خاکبست پاک که درو درج ذره نور محمدیست و اصل هیئت حضرت احمدی صلی الله علیه و سلم و بروایتی از جزء دهم روح محمدی را خلق فرمود و او را بر یمین عرش بداشت و به تسبیح و تقدیس خود مشغول گردانید در مدت چهار هزار سال و الله اعلم انتهى ازین روایت که ابو موسی مدینی که جلائل و عقائل محامد او از طبقات سبکی و اسنوی و امثال آن ظاهرست و ملا معین نص بر شهرت و اعتبار آن نموده ظاهرست که تقدم نور نبوی بچندین وجوه زاهره و اسباب باهره دلالت بر افضلیت آن حضرت دارد و فضائل عظیمه و محامد فخمه در ضمن آن منظوی و مندرجست پس افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که نور

آن جناب با نور نبوی متحد بوده قطعا و حتما ثابت و این عوالی فضائل و جلالت مآثر برای نور آن حضرت حاصل باشد و قبح تقدم اغیار برین نور الانوار و مبدا خلقت انبیای اخیار بر ارباب اذهان سلیمه و صوائب افکار واضحست کالشمس فی رابعه النهار و سعید کازرونی در منتقی گفته و قیل کان روحه صلی الله علیه و سلم مثل طیر ابيض تحت بحر سمی بحر الرحمه و هی دون العرش فانغمس فیها اربعمائه الف سنه یسیح باربع تسیحات

سبحان العلیم العلی لا یجهل سبحان القدیم الذی لا یزل سبحان الکریم الذی لا ینخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل فلما خرج من البحر کان له مائه و اربعه و عشرون الف جناح فقطر من کل جناح قطره و خلق من تلک القطره نور بنی و خلق الله منها ارواح الانبیاء جمیعا علیهم السلام فذلک قوله ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ یعنی من بعد جعلنا روحک عنصر ارواح الانبیاء اورثنا الکتاب و قیل ان نوره لما ارتفع منها تنفس بمائه الف و اربعه آلاف و عشرين نفسا فكان من تنفسه ارواح الانبیاء ثم تنفس ارواح الانبیاء و کان ارواح الصّیدیقین من تنفسهم و در معارج النبوه بعد روایت اولی که مذکور شد گفته روایت دوم در نور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم در سیر شیخ سعید کازرونی آورده است که چون نور کامل السرور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مخلوق گشت بر صورت مرغ سفید در بحر رحمت که نزدیک عرشست

چهار هزار سال غوطه خورد و باین چهار کلمه تسبیح می گفت

سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان القدیم الذی لا یزل سبحان الکریم الذی لا ینخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل چون از ان بحر برون آمد ویرا صد و بیست و چهار هزار بال بود از هر بال او قطره فرو چکید و از هر قطره نور پیغمبری مخلوق گشت و ارواح پیغمبران علیهم السلام از ان آفریده شدند و بروایت دیگر چون نور محمدی صلی الله علیه و سلم از آن بحر بیرون آمد صد و بیست و چهار هزار نفس زده ارواح پیغمبران علیهم السلام متکوّن شدند بعد از آن آن ارواح نفسها زدند ارواح صدیقان از انفس انبیا علیهم السلام موجود شدند و از ارواح صدیقان ارواح زاهدان و از ارواح زاهدان ارواح مطیعان و از ارواح مطیعان ارواح عاصیان تولد نمودند و از آنجاست که همه ارواح مطیعان و عاصیان بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم محبت دارند بعد از آن آن خاک را که محل تقاطر نور آن حضرت بود بچهار قسم تقسیم گردانید از یک قسم آفتاب آفرید و از یک قسم ماه و از یک قسم عمود هوا و از چهارم قنذیلی و آن قنذیلی را بسته سلسله معلق ساخته یک سلسله بقا و دیگر عطا و دیگری لقا و آن را بمعلاق عنایت درآویخت قطره از ان قنذیل فرو چکید جبرئیل علیه السلام را فرمود تا آن خاک را که بآن قطره معجون شده بود برداشت و آن را محل نور آن حضرت صلی الله علیه و سلم گردانید تا بوقت تخمیر طینت آدم علیه السلام بعد از ان در میان دو ابروی آدم علیه السلام ودیعت نهاد و چنانچه در محل خود مبین گردد ان شاء الله تعالی انتهی و دلالت این روایت هم مثل روایت سابقه بر کمال افضلیت و اشرفیت و اکرمیت و ارجحیت نور

نبوی و خلق انبیا و ملائکه علیهم السلام و دیگر مخلوقات شریفه از ان در کمال وضوح و ظهورست پس برای نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز کمال افضلیت و اشرافیت و اکرمیت و ارجحیت ثابت باشد و ظاهر گردد که خلق انبیا و ملائکه و جنت و عرش و کرسی و غیر آن از نور آن حضرتست و کفی به دلالت علی تقدمه بعد سید الانبیاء علی سائر الخلق و جمیع الناس فتقدیم غیره و تحکیمه علی علیه السلام عین الخبط و الوسواس و اطاعه اول من قاس و ایقاع الناس فی الضلال و الالتباس و حسین دیاربکری در خمیس می فرماید و فی کیفیته خلق نوره صلی الله علیه و سلم وردت روایات متعدده و حاصل الكل راجع الی ان الله خلق نور محمد صلی الله علیه و سلم قبل خلق السموات و الارض و العرش و الكرسي و اللوح و القلم و الجنة و النار و الملائکه و الانس و الجن و سائر المخلوقات بكذا كذا الف سنه و كان يرى ذلك النور في فضاء عالم القدس فتاره يامرہ بالسجود و تاره يامرہ بالتسبيح و التقديس و خلق له حجابا و اقامه في كل حجاب مده مديده يسبح الله تعالى فيه بتسبيح خاص فبعد ما خرج من الحجب تنفس بانفاس فخلق من انفاسه ارواح الانبياء و الاولياء و الصديقين و الشهداء و سائر المؤمنين و الملائكه كما

روی عن جابر بن عبد الله الانصاری قال سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن اول شيء خلقه الله قال هو نور نبيك يا جابر خلقه ثم خلق منه كل خير و خلق بعده

كل شيء و حين خلقه اقامه قدامه في مقام القرب اثني عشر الف سنه ثم جعله اربعة اقسام خلق العرش من قسم و الكرسي من قسم و حمله العرش و خزنه الكرسي من قسم و اقام القسم الرابع في مقام الحبّ اثني عشر الف سنه ثم جعله اربعة اقسام فخلق الخلق من قسم و اللوح من قسم و الجنه من قسم و اقام القسم الرابع في مقام الخوف اثني عشر الف سنه ثم جعله اربعة اجزاء فخلق الملائكه من جزء و خلق الشمس من جزء و خلق القمر و الكواكب من جزء و اقام الجزء الرابع في مقام الرجاء اثني عشر الف سنه ثم جعله اربعة اجزاء فخلق العقل من جزء و الحلم و العلم من جزء و العصمه و التوفيق من جزء و اقام الجزء الرابع في مقام الحياء اثني عشر الف سنه ثم نظر الله سبحانه إليه فترشح النور عرفا فقطرت منه مائه الف و عشرون الفا و اربعة آلاف قطره من النور فخلق الله سبحانه من كل قطره روح نبي او رسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق الله من انفاسهم نور الاولياء و السعداء و الشهداء و المطيعين من المؤمنين الى يوم القيمة فالعرش و الكرسي من نوري و الكروبيون من نوري و الزوحانيون من الملائكه من نوري و ملائكة السموات السبع من نوري و الجنه و ما فيها من النعيم من نوري و الشمس و القمر و الكواكب من نوري و العقل و العلم و التوفيق من نوري و ارواح الانبياء و الرسل من نوري و الشهداء و الصّالحون من نتائج نوري ثم خلق سبحانه



اثنى عشر حجابا فاقام النور و هو الجزء الرابع فى كل حجاب الف سنه و هى مقامات العبوديه و هى حجاب الكرامه و السعاده و الهيئه و الرحمه و الزافه و العلم و الحلم و الوقار و السكينه و الصبر و الصديق و اليقين فعبد الله ذلك النور فى كل حجاب الف سنه فلما خرج النور من الحجب ركب الله فى الارض و كان يضىء منه ما بين المشرق و المغرب كالسراج فى الليل المظلم ثم خلق الله آدم فى الارض و ركب فيه النور فى جبينه ثم انتقل منه الى شيث و منه الى بانس و هكذا كان ينتقل من ظاهر الى طيب الى ان اوصله الله تعالى الى صلب عبد الله بن عبد المطلب و منه الى رحم آمنه ثم اخرجنى الى الدنيا فجعلنى سيد المرسلين و خاتم النبيين و رحمه للعالمين و قائدا للغر المحجلين هكذا بدأ خلق نبيك يا جابر ذكره البيهقى و سعيد كازرونى در كتاب منتقى كفته و

روى عن جابر بن عبد الله انه قال سألت رسول الله صلى الله عليه و سلم من اول شىء خلق الله قال هو نور نبيك يا جابر خلقه ثم خلق منه كل خير و خلق بعده كل شىء و حين خلقه اقامه قدامه فى مقام القرب اثنى عشره الف سنه ثم جعله اربعة اقسام خلق العرش من قسم و الكرسي من قسم و حمله العرش و خزنه الكرسي من قسم و اقام القسم الرابع مقام المحبه اثنى عشره الف سنه ثم جعله اربعة اقسام فخلق الخلق من قسم و اللوح من قسم و الجنة من قسم و اقام القسم الرابع فى مقام الخوف اثنى عشره الف سنه

ثم جعله اربعة اجزاء خلق الملائكة من جزء و خلق الشمس من جزء و خلق القمر و الكواكب من جزء و اقام الجزء الرابع فى مقام الرجاء اثنى عشره الف سنه و جعله اربعة اجزاء فخلق العقل من جزء و الحلم و العلم من جزء و العصمه و التوفيق من جزء و اقام الجزء الرابع فى مقام الحياء اثنى عشره الف سنه ثم نظر الله سبحانه و تعالى إليه فترشح النور عرقا فقطرت منه مائه الف و عشرون الفا و اربعة آلاف قطره من النور فخلق الله تعالى من كل قطره روح نبى او رسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق الله من انفاسهم نور الاولياء و السعداء و الشهداء و المطيعين من المؤمنين الى يوم القيامة فالعرش و الكرسي من نورى و الكروبيون من نورى و الزّوحانيون من الملائكة من نورى و ملائكة السموات السبع من نورى و الجنة و ما فيها من النعيم من نورى و الشمس و القمر و الكواكب من نورى و العقل و العلم و التوفيق من نورى و ارواح الرسل و الانبياء من نورى و الشهداء و الصّالحون من نتائج نورى ثم خلق الله تعالى اثنى عشر حجابا فاقام النور و هو الجزء الرابع فى كل حجاب الف سنه و هى مقامات العبوديه و هى حجابات الكرامه و السّعاده و الهيئه و الرحمه و الرفاهه و العلم و الحلم و الوقار و السكينه و الصبر و الصدق و اليقين فعبد الله ذلك النور فى كل حجاب الف سنه فلما خرج النور من الحجب ركبته الله

سبحانه في الارض و كان يضىء منه ما كان بين المشرق و المغرب كالسراج في الليل المظلم ثم خلق الله آدم من الارض و ركب فيه النور في جبينه ثم انتقل منه الى شيث و كان ينتقل من طاهر الى طيب و من طيب الى طاهر الى ان اوصله الله الى صلب عبد الله بن عبد المطلب و امنه الى رحم أمي آمنه ثم اخرجني الى الدنيا فجعلني سيد المرسلين و خاتم النبيين و رحمه للعالمين و قائدا للغر المحجلين هكذا بدأ خلق نبيك يا جابر و ملا معين در معارج النبوه در بيان روايات معتبره مشهوره در باب نور نبوي گفته روايت سوم در كيفيت ايجاد نور و برون آوردن مكونات از وي هم در سير كازروني رحمه الله آورده است و نقل از جابر بن عبد الله انصاري كرده رضی الله عنه كه گفت از حضرت رسالت صلی الله عليه و سلم سؤال كردم از اول چيزيكه حق تعالی بيافريد چه بود آن حضرت فرمود

هو نور نبيك يا جابر آن نور پيغمبر تو بود يعنى اول آن نور مخلوق شد و همه اشيا از وي متكون گشت چون نور وافي السرور از مكنم بطون بمامن ظهور آمد او را حضرت خداوندى جل جلاله دوازده هزار سال در مقام قرب بداشت بعد از ان آن را بچهار قسم گردانيد از يك قسم عرش را آفريد و از قسم ديگر كرسی و از قسم ديگر حمله عرش و خزنه كرسی پس قسم رابع را دوازده هزار سال ديگر در مقام محبت بداشت بعد از ان آن قسم را بچهار منقسم گردانيد از يك قسم قلم را بيافريد و از قسم ديگر لوح را و از قسم ديگر بهشت را و قسم چهارم را در مقام خوف دوازده هزار سال ديگر بداشت بعد از ان

چهار قسم گردانید ملائکه را از یک قسم آفرید و آفتاب را از قسم دیگر و ماه را از قسم دیگر و قسم رابع را در مقام رجا دوازده هزار سال دیگر بداشت بعد از آن او را باز بچهار قسمش منقسم گردانید عقل را از یک قسم آفرید و علم را با حلم از قسم دیگر و عصمت را با توفیق از قسم دیگر و قسم چهارم را در مقام حیا دوازده هزار سال دیگر بداشت و بعد از آن بر آن قسم نظری انداخت از غایت حیا در عرق گردید صد و بیست و چهار هزار قطره نور از وی متقاطر گشت از هر قطره ازین قطرات روح پیغمبری متکون شد بعد از آن ارواح انبیا علیهم السلام نفسها زدند و از انفاس ایشان ارواح اولیا و شهدا و سعدا و مطیعان که تا بقیامت خواهند آمد موجود شد بعد از آن فرمود صلی الله علیه و سلم که عرش و کرسی از نور منست و عقل و علم از نور منست و آفتاب و ماه و کواکب از نور منست و ارواح رسل از نور منست و ارواح انبیا و صلحا و صدیقان همه از نور منست بعد از آن فرمود که حق تعالی دوازده حجاب بیافرید و آن قسم رابع را که از نور من بود در هر حجابی هزار سال بداشت بعد از آن که ازین حجابها برون آمد حق تعالی او را با جزای ارضیه ترکیب فرمود و آن نور پاک از آن درج خاک روشنائی می افروخت چنانچه سراج سواد در ليله داج و از مشرق تا بمغرب منور می ساخت بعد از آن حق تعالی آدم صفی را علیه السلام تسویه قالب فرمود و آن نور مرا در جبین وی ودیعت نهاد بعد از آن از وی منتقل شده بشیث علیه السلام و بعد از آن از اصلاب طییه بارحام طاهره منتقل می گشت تا بعد الله بن عبد المطلب رسید و از وی برحم آمنه منتقل شد بعد از آن مرا بدنیا بیرون آورد

فجعلنی سید المرسلین و خاتم النبیین سرآمدترین همه سروران

گزیده تر از جمله پیغمبران گر آدم ز جنت درآمد بخاک شد این گنج خاکی بر ایوان پاک گر آمد برون ماه یوسف ز چاه شد این چشمه از چاه بر اوج ماه و گر خضر بر آب حیوان گذشت محمد ز سرچشمه جان گذشت ز داود اگر دور درعی گذاشت محمد ز دراعه صد درع داشت سلیمان اگر تخت بر باد بست محمد ز بازیچه باد رست و گر طارم موسی از طور بود سراپرده احمد از نور بود و گر مهد عیسی بگردون رسید محمد خود از فهم بیرون پرید توان چشمه کاب تو هست پاک بآن آب شسته شده روی خاک توئی چشم روشن کن خاکیان نوازنده جان افلاکیان انتهی و دلالت این روایت بر افضلیت نور نبوی بر سائر مخلوقات و قبح تقدم و تحکم احدی بر ان حضرت ظاهرست و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام متحد با نور آن حضرت بوده افضلیت آن حضرت هم کالشمس فی رابعه النهار و الصبح عند الاسفار و بغایت شناعت و فضاغت تقدم اغیار بر آن سرور اهل بیت اطهار علیه آلائف سلام الله ما تتابع الليل و النهار هویدا و آشکار باشد و شهاب الدین احمد قسطلانی در مواهب لدنیه گفته

روی عبد الرزاق بسنده عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قلت يا رسول الله بابي انت و امی اخبرنی عن اول شیء خلقه الله تعالى قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدره حيث شاء الله تعالى و لم يكن في ذلك الوقت لوح و لا قلم و لا جنه و لا نار و لا ملك و لا سماء و لا ارض و لا شمس و لا قمر و لا جنى و لا انس فلما اراد الله تعالى ان يخلق الخلق

قسم ذلك النور اربعة اجزاء فخلق من الجزء الاول القلم و من الثانى اللوح و من الثالث العرش ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول حمله العرش و من الثانى الكرسي و من الثالث باقى الملائكة ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات و من الثانى الارضين و من الثالث الجنه و النار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول نور ابصار المؤمنين و من الثانى نور قلوبهم و هى المعرفه بالله و من الثالث نور سنتهم و هو التوحيد لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث و دلالت اين روايت بر افضليت نور نبوى قريب بدلالات روايت سابقه است و التقريب ظاهر و المطلوب باهر و ملا معين در معارج النبوه در بيان روايات معتبره مشهوره در نور نبوى گفته روايت چهارم در نور سيد المرسلين صلى الله عليه و سلم آنست كه شيخ نجم الدين رازى قدس سره در مرصاد العباد ايراد فرموده كه چون خواجه عالم صلى الله عليه و سلم زبده و خلاصه موجودات و ثمره شجره كائنات بود كه

لولاك لما خلقت الافلاك مبدأ موجودات همو آمد چرا كه آفرينش بر مثال شجره است و خواجه عليه السلام ثمره آن شجره و شجره بحقيقت از تخم ثمره باشد پس حق تعالى چون خواست كه موجودات را از كتم عدم بفضاى وجود آرد اول نور محمدى را صلى الله عليه و سلم از پرتو نور احديت خود بيرون آورد چنانكه لسان نبوت از ان معنى بدین عبارت اشاره فرموده كه

انا من الله و المؤمنون منى بعد از آنكه نور بعالم ظهور آمد حق تعالى بنظر محبت در ان نور

نگریست حیا بر وی غالب شد قطرات از وی متقاطر گشت ارواح جمیع انبیا علیهم السلام از قطرات نور محمدی صلی الله علیه و سلم مخلوق گشت پس از انوار ارواح انبیا ارواح اولیا بیافرید و از انوار ارواح اولیا ارواح مؤمنان و از انوار ارواح مؤمنان ارواح عاصیان بیافرید و از ارواح عاصیان ارواح منافقان و کافران بیافرید بعد از ان از اصناف ارواح انسانی ارواح ملکی بیافرید و از ارواح ملکی ارواح جنی بیافرید و از ارواح جنی ارواح شیاطین و مرده و ابالسه بیافرید بر تفاوت مراتب و احوال ایشان باز از درد ارواح انسانی ارواح حیوانات بتفاوت بیافرید انکه انواع ملکوتیات و نفوس نباتات و معادن و مرکبات و مفردات عناصر پدید آورد پس مجموع مکونات علویه و سفلیه و ملکیه و ملکوتیه از نور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مخلوق گشت و انی و ان کنت ابن آدم صوره فلی فیه معنی شاهد بابوتی یعنی هنوز مصور ان صورت ذرات کائنات و مقرران سور آیات بینات رقم تصویر بر تخت تخمیر طینت آدم علیه السلام برنکشیده بودند و بآثار شعشعه اشعه انوار روح زوایای کاشانه بینش را منور نگردانیده هنوز آدم میان آب و گل بود که او شاه جهان جان و دل بود هنوز نوح از برای فتوح کشتی نتراشیده بود که آن ماده نثار فضل و مرحمت بر هامه همتش پاشیده هنوز از برای ابراهیم منجنیق نساخته بودند که استادان فضل ربانی منجوق کامرانی او پرداخته بودند هنوز موسی حلقه تقاضا بر در حجره ارنی فرو نگرفته بود که او صفة بار الم ترالی ربک را بجا روب ارنی روفته هنوز عیسی بر بام فلک خیمه اقامت زده بود که او محرم حرم دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى شده بود مثنوی

نون یک رقم ز خامه او لوح محفوظ زیر نامه او در سرشت خود از دقیقه عون

ذات پاکش خمیر مایه کون نه سپهر از وجود او شده چیز بلکه هژده هزار عالم نیز

نور او را زمین برون داده آسمان و زمین ازو زاده زبده هر چه بود هر چه بود

دولتی زین بزرگتر چه بود هستی از وی علم برآورده او تفاخر به نیستی کرده

انتهی و ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در هدایه السعداء گفته الجلوه الحادیه عشر فی کرامه المنشور در شرح

حدیث اول ما خلق الله نوری آورده است چون حضرت عزت نور محمد آفرید آن نور را دو منشور بود از قدم آن نور آب برآمد از آن هفت دریا شد کل شیء حی من الماء از آن گشت و تا بادشاهان روی خود را از آن آب نشویند لائق عبادت نیایند و پاکی جمله آب ازینجاست پس فرمان شد ای نور منشور خود بجنبان یک لک و بست و چهار هزار قطره چکید از هر قطره پیغمبری شد باز فرمان آمد که ای نور بجنبان از منشور راست دو قطره چکید از آن جبرئیل و میکائیل شد و از منشور چپ دو قطره چکید از آن اسرافیل و عزرائیل شد باز از منشور راست یک قطره چکید و از آن آفتاب و از قطره منشور چپ ماهتاب شد باز از منشور راست هشت قطره چکید از آن هشت بهشت شد و از منشور چپ هفت قطره چکید از آن هفت دوزخ شد باز از منشور راست هفت قطره چکید از آن هفت آسمان و از قطره منشور چپ هفت زمین شد تا بدانی همه چیز بطفیل محمد و برای

محمدست

لولاک لما خلقت الافلاک سر این معنیست



ازین عبارت ظاهرست که از قطرات نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم خلق جمیع انبیا و مرسلین و خلق ملائکه مقربین و خلق شمس و قمر و جنت و آسمان و زمینست و هر چیز بطفیل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و برای آن حضرتست

و لولا-ک لما خلقت الافلاک برینمعنی دلالت دارد و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام متحد بوده با نور انور جناب سرور کائنات علیه و آله آلائف التّحیات و التّسلیمات پس خلق جمیع انبیا و مرسلین و ملائکه و دیگر مخلوقات بطفیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم باشد و همه مفضول و مرجوح باشد و جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم افضل خلق باشد و بدیهیست که سواى جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم تقدّم احدی برین نور انور و ضوء ازهر و مجد اطهر و اصل افخر و شرف اکبر و جهی از جواز ندارد پس خلافت بلا فصل آن حضرت و بطلان تقدّم تیمی و عدوی و اموی بر آن حضرت مثل شمس تابان و صبح درخشان روشن و نمایان و الحمد لله المنان الحنان الموفق لایضاح الحجّه باوضح البیان و کسر فقرات ظهور ارباب الحقد و الشنّان و ملا معین در معارج النبوه گفته روایت پنجم از روایات معتبره در باب نور آن حضرت صلی الله علیه و سلم در تفسیر بحر العلوم امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله آورده و روایت مرصاد نیز بان متفقست که نور حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله پیش از تمامی موجودات بهزار هزار سال و ششصد و هفتاد هزار سال موجود شد و از برای ان نور دوازده حجاب ترتیب کردند حجاب قدرت و حجاب عظمت حجاب منت حجاب رحمت حجاب

سعادت حجاب کرامت حجاب منزلت حجاب هدایت حجاب نبوت حجاب رفعت حجاب هیبت حجاب شفاعت بعد از آن نور کامل السرور آن سرور مطلع انوار حضور صلی الله علیه و سلم را در هر حجاب ازین حجب آن مقدار که اراده ازلیه بدان تعلق گرفته بود بداشت مثلا در حجاب قدرت دوازده هزار سال نگه داشتند و بتسیحش مشغول گردانیدند و تسبیح او درین حجاب آن بود

سبحان ربی الاعلی و در حجاب عظمتش یازده هزار سال بداشتند و در آن حجاب تسبیحش این بود

سبحان عالم السرور الخفیات و در حجاب منت ده هزار سال بدین تسبیح مترنم بود که

سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب رحمت نه هزار سال بداشت و حضرت خداوند را باین تسبیح می ستود که

سبحان الحی القیوم و در حجاب سعادت بهشت هزار سال باین تسبیح مبادرت می نمود که

سبحان من هو دائم لا یسهو و در حجاب کرامت هفت هزار سال باین تسبیح مبادرت می نمود که

سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب منزلت شش هزار سال باین تسبیح قیام می نمود که

سبحان العلیم الحلیم و در حجاب هدایت پنجهزار سال وردش این بود که

سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب نبوت چهار هزار سال ملازمت این ذکر می نمود

سبحان ربی العزه عما یصفون و در حجاب رفعت سه هزار سال باین تسبیح تکرار می فرمود

سبحان ذی الملک و الملکوت و در حجاب هیبت دو هزار سال این تسبیح می خواند که

سبحان الله و بحمده و در حجاب شفاعت یک هزار سال این تسبیح بر زبان می راند که

سبحان ربی العظیم و بحمده و بروایتی در هر یک ازین حجابها دوازده هزار سال بداشت و چون ازین حجابها بیرون آمد در ده دریا او را غوطه فرمودند در دریای

شفاعت در دریای نصیحت در دریای شکر در دریای صبر در دریای سخاوت در دریای انابت در دریای یقین در دریای علم  
در دریای محبت در دریای شفاعت هزار سال شنا می کرد و می گفت

ربّی ربّی و در دریای نصیحت دو هزار سال سیاحت می نمود و می گفت

الهی الهی و در دریای شکر سه هزار سال شناوری می کرد و می گفت

سیدی سیدی و در دریای صبر چهار هزار سال سبحی می کرد و می گفت که

یا احد یا احد و در دریای سخاوت پنجهزار سال دیگر غواصی می فرمود و می گفت

یا واحد یا واحد و در دریای انابت شش هزار سال بسباحت مبادرت می جست و می گفت

یا فرد یا فرد و در دریای یقین هفت هزار سال شنا می کرد و می گفت

یا علیّ یا علیّ و در دریای علم هشت هزار سال غواصی می کرد و می گفت

یا عظیم یا عظیم و در دریای قناعت نه هزار سال تردد می نمود و می گفت که

یا رءوف یا رءوف و در دریای محبت که دریای دهمست ده هزار سال تعمق می نمود و می گفت

سبوح قدوس رب الملائکه و الزّوج یا الله یا کریم انگاه بر گوشه دریای دهم بساطی از نور بیافرید به بزرگی هفتاد برابر هفت  
آسمان و زمین و در ان بساط هفتصد مقام بیافرید مقام اوّل توحید مقام دوم معرفت مقام دیگر ایمان مقام دیگر اسلام مقام  
دیگر خوف مقام دیگر رجا مقام دیگر شکر مقام دیگر صبر مقام دیگر خضوع مقام دیگر خشوع مقام دیگر انابت مقام دیگر  
خشیت مقام دیگر هیئت مقام دیگر حیرت مقام دیگر قناعت مقام دیگر تفویض مقام دیگر ارادت دیگر مقامها تا مقام آخرین  
که مقام

محبتست نور کامل السرور سید صلی الله علیه و سلم درین هفتصد مقام در هر مقامی هفتاد هزار سال بماند چون ازین هفتصد مقام درگذشت خطاب آمد که ای نور حیب من من کیستم الهام یافت تا گفت تو خدای منی و آفریدگار منی پروردگار منی روزی دهنده منی زنده کننده منی میراننده منی پس خطاب آمد که ای نور حیب من نیکو شناختی مرا اکنون چنانکه شناختی بپرست مرا تا همه دانند که نشان درستی معرفت مشغولیت بخدمت گشت اول بین یدی الله هفده هزار سال بقیام بایستاد و بعد از ان حضرت جلال احدیت جل جلاله از یک قبضه از نور ذات خود بر وی ریخت در برابر آن عطیه نور حضرت محمدی صلی الله علیه و سلم سجده تحیت بجا آورد بدان سجده نظر خاص متوجه او گشت و قرب اختصاص یافت بجهت ادراک نیل سعادت در برابر آن سجده نماز صبح بر وی و امت او فرض شد باز برخاست و هزار سال دیگر در مقام خدمت بقیام بایستاد باز بخلعت دیگر از نور خاص در وی پوشانیدند او نیز در برابر آن عطا سجده شکر ثانیاً پیش برد بدین سجده نماز ظهر بر وی فرض شد همچنین پنج نوبت قیام می نمود و در هر قیامی هفده هزار سال توقف می فرمود و خلعت نور می یافت و در برابر آن سجده شکر بجا می آورد و در برابر هر سجده نماز بر وی فرض می شد تا این پنج وقت نماز معهود در ان وقت بر وی فرض شد انگاه بر ادای دوگانه بر منوال این نمازها که مشتمل ست بر ارکان معلومه و اذکار مفهومه موفق گشته اما چندین هزار سال بایست تا آن نماز باتمام رساند مثلاً هزار سال در تکبیر تحریم

بگذرانید و هزار سال دیگر در قیام و هزار سال در رکوع و هزار سال در قومه و هزار سال در سجده و هزار سال در جلسه و هزار سال در سجده دوم بگذرانید همچنین رکعت دوم بدین منوال چون بتشهد آمد هزار سال دیگر در تشهد بگذراشت انگاه بدست راست سلام داد و هزار سال دیگر بدان مصروف ساخت و بدست چپ سلام داد و هزار سال دیگر بدان پرداخت چون از نماز فارغ شد خطاب آمد که ای نور حیب من خدمت پسندیده بجا آوردی اکنون از من خلعتی بخواه گفت الهی چنان دانسته ام که مرا مقتدای قومی خواهی گردانید و ایشان را امت تبع من خواهی ساخت و این نماز باین ارکان بر ایشان فرض خواهی گردانید و مقررست که بمقتضای بشریت در ادای طاعت تقصیرات واقع خواهد شد من این نماز خود را امروز در کار ایشان می کنم و خلعت مغفرت از برای ایشان می طلبم خطاب آمد که ای نور حیب من نیکو خلعتی خواستی من نیز همچنین از تو پسندیدم چون نور خواجه علیه الصلوه و السلام از حضرت ملک علام جلّ جلاله این نواخت مشاهده کرد بر خود بنازید صد هزار قطره نور از وی بیچکید حق تعالی یک قطره را از ان قطرات در نظر قدرت خود در آورد و بصد و بیست و چهار هزار قسم گردانید و از هر قسمی روح پیغامبری بیافرید باز قطره دیگر را در نظر آورد و ده قسمتش گردانید از یکی جبرئیل آفرید و از یکی میکائیل و از دیگر اسرافیل و از دیگری عزرائیل و از دیگری رضوان و از دیگری سکان عرش و از دیگری در دایم و از دیگری حمله عرش و از دیگری راس الهدی انگاه قسم دهم را در نظر قدرت در آورد و آن را ده قسم گردانید از یک قسم عرش آفرید و از یک کرسی و از یک قسم لوح آفرید و از یک قسم قلم و از دیگری

بهشت و از دیگری ماه و از دیگری آفتاب و از دیگری ستاره‌ها و از دیگری هشت خلیفه رضوان با هر خلیفه هشتاد هزار فرشته و از قسم دهم جوهری بیافرید مسافت وی چهار هزار سال راه طول وی و چهار هزار سال راه عرض وی پس در آن نظری کرد در اضطراب افتاده نیمی آب شد و نیمی آتش از آن آب دریا با انشعاب پذیرفت بعد از آن این بحار در تموج درآمد از حرکات امواج دریاها ریاح وزیدن گرفت و در هوا تمکن یافت انگاه آن آتش را که بواسطه اضطراب آن جوهره از تصرف نظر الهی جل جلاله و عم نواله بتحصیل پیوسته بود برین آب استیلا دادند تا آب بجوش درآمد و کفی بر روی آب پیدا شد زمین از آن آب موجود شد و بخاری از آن کف متصاعد گشت هیولای آسمان بصورت پیوست موجها متراکم شدند از تراکم امواج جبال متکون شد برق عزت بکوهها رسید معاون در آن دم پدید آمدند و میان آهن و سنگ اصطکاک واقع شد آتش برافروخت و ماده دوزخ وجود گرفت بعده بساط زمین را منبسط ساختند تا مسکن حیوانات و وحوش و سیاع و بهائم و طیور و هوام تواند بود پس زمین را هفت طبق ساخت و هر یکی را محلی تعیین فرمود در هر طبقه جمعی از مخلوقات را ساکن گردانید انگاه از شعلات آن آتش قوم جان را جان داد و زمین را بتصرف ایشان گذاشت و محلّ بهشت بر فوق آسمان هفتم و مکان دوزخ در تحت زمین هفتم قرار گرفت بجهت روشنائی عالم و حساب بیش و کم آفتاب و ماه و کواکب را از مطلع حکمت و مشارق قدرت تابان گردانید و از موادّ نور و ظلمت روز و شب پیدا گشت و روایت دیگر در شرح آن

جوهر عالی منظر بنظر رسیده چنانچه در هر صدف در سلک ضبط در کشیده که آن جوهر که اصل ماده اجرام علوی و اجسام سفلی بود جوهری بود پس نورانی چنانچه شرح کمال و وصف جمال آن بتوصیف هیچ و صافی مبین نگردد و آن جوهر در عظمت چهار صد برابر تمام عالم بود چون بنظر هیبت در وی نظر فرمود بشکافت و منقسم به سه قسم شد ثلثی از آن آب شد و ثلثی نار و ثلثی نور آب با نار بیامیخت دخانی از وی متصاعد گشت و از آن امواج پدید آمد آسمان از دخان و زمین از زید و جبال از امواج متکون شدند بعد از آن نور را منشعب به سه شعبه گردانید یک شعبه در اعلی و شعبه دیگر در اسفل و شعبه دیگر در اوسط قرار یافته از شعبه سفلی آفتاب و ماه و نجوم و اجرام نورانیه علویه مخلوق شد و از شعبه وسطی عرش و کرسی و جنان عالیه متکون گشت و آن نور اعلی را که عبارت از شعبه علیاست در خزائن و ملکوت و کنوز سر وجودش ودیعت نهاد تا بر مقتضای حکمت بالغه در محل مناسب ودیعت نهاد بعد از آنکه ارباب معرفت از حجلات غیب بر بساط شهادت بانبساط عشق و محبت قدم بیرون نهادند تزیین افهام عاقلان و تنویر قلوب عارفان و تشریح اسرار موحدان و انکشاف استار پیغمبران علیهم السلام از آن قطعه نور که بر همه سابق و از همه اعلی بود متحقق گشت اما آنچه از آن حصه حضرت رسالت و نصیب این شاه بارگاه جلالت صلی الله علیه و سلم بود در خزائن قدرتش مستور می داشت تا وقت ظهور انحضرت صلی الله علیه و سلم شد از خزائن قدرت بصحرای مشیت

بیرون آورد و ذات با برکات محمدی را صلی الله علیه و سلم بدان بیاراست و هیژده هزار عالم را بان نور کامل السرور مسرور گردانید رجعنا الی الروایه الاولی پس نور حبیب را صلی الله علیه و سلم فرمان آمد که تا بساق عرش آمد هفت هزار سال اندر ساق عرش می تافت و تسبیح و تهلیل می گفت از آنجا بلوح آمد پنجهزار سال دیگر در لوح نور می افروخت از آنجا بکرسی آمد پنجهزار سال دیگر در کرسی نور جمال جلوه می داد و زبان به تسبیح می گشاد انگاه فرمان آمد بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام که بزمین روید و از ان محل که جائی روضه مطهره است مقدار خاک پاک جهت تمهید مهد نور صاحب عهد لولاک صلی الله علیه و سلم ترتیب نمایند چون فرمان حق سبحانه و تعالی بزمین رسانیدند از غایت شوق آن زمین بر خود بجوشید و بشکافت و خاک پاک سفید چون کافور ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام از ان خاک پاک شوق ناک مقدار مثقالی بگرفت و بمقام خود مراجعت نمود فرمان آمد که ای جبرئیل به بهشت رو و مقدار کافور و مشک و زعفران و سنبل و ماء معین و سلسبیل و شراب تسنیم ترتیب کن و این همه را بخاک بیامیز جبرئیل علیه السلام حکمت آن استفسار نمود خطاب آمد که از کافور استخوان محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بیافرینم و از زعفران پی او ترتیب کنم و از مشک خون او و از سنبل موی او و از سلسبیل سخن او و از شراب معین آب دهان او و از تسنیم عبارت او بیافرینم و او را سخن گوی جمع و شفیع جمیع خلائق گردانم چون آن گل ساخته شد و آن ماده درج در وجود با جود محمدی صلی الله علیه و اله و سلم پرداخته گشت فرمان آمد که ای جبرئیل



در شب افروز را بر گرد اطباق سماوات بگردان و اندر انجمن ملائک جلوه داده در جویهای بهشت آن را غوطه ده و در بر و بحر عالم او را بر خلائق عرض کن و منادی می کن

هذا طينه حبيب رب العالمين و شفيع المذنبين مشهور في الاولين و مذکور في الآخريں بعد از ان گل پرداخته و آن درج نورانی ساخته را چون قنذیلی در ساق عرش مجید در آویختند و آن را محل نور خواجه صلی الله علیه و سلم گردانیدند و آن نور کامل السرور در ان قنذیل با تبجیل می بود تا وقت ساختن کالب آدم شد علیه السلام در میان دو ابروی آدم علیه السلام مغانکی مانده بود آن طینت که تعبیر از آن بذره می کنند در ان محل قرار گرفته چون روح در بدن آدم علیه السلام دردمیدند آن نور از میان دو ابروی او چنان می تافت که زهره در آسمان تابد چنانچه در محل خود مستوفی مبین گردد انشاء الله تعالی این بود خلاصه روایات که بنظر رسیده بود و روایات دیگر نیز آورده است که بحسب تقدیم و تاخیر و کیفیت و کمیت فی الجملة اختلافی دارد بآنچه مذکور شد فاما مجموع روایات متفقست برین که اصل الاصول آفرینش و ابو الاشیاء در عالم دانش و بینش بیگمان یقین نور حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین بود صلی الله علیه و سلم و بیان آن بر سبیل تفصیل تعذری دارد فاما بدیده تحقیق در سلسله مخلوقات و رابطه موجودات تامل نمائی تا مقصود از وجود هژده هزار عالم و غرض از ایجاد بنی نوع آدم ذات با برکات خواجه ما بود صلی الله علیه و سلم ای درویش اگر حرمت و حشمت وجود با وجود محمّدی شادروان جلال بر اوج اقبال استقبال نگسترانیدی وظائف

طوائف ارباب عواطف را در حیطة ظل ظلیل تربیت نیروانیدی و قلاده تمجید در جید عرش مجید که انداختی که اَلرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اِسْتَوَى اگر نه تقدیر تحریر دیوان تقدیر چاکران احمدی بودی رقم قسم بر عنوان منشور قلم که برکشیدی که ن وَ الْقَلَمِ وَ مَا یَسْطُرُونَ اگر احاطت دوائر افلاک بر مراکز کره خاک نه از برای ترتیب ملازمان خواجه لولاک بدوارف عوارف نعم عالم پاک بودی هرگز طیلسان مدحت وسعت بر دوش کرسی نیفتادی که وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ اگر نه سمند دونده تیزگام باصره ناظره او در ریاض زاهره ناضره این سبزه زار فلک بچودت مبادرت جستی هرگز بشقائق کواکب مزین نگشتی وَ زَیِّنَاهَا لِلنَّاظِرِينَ اگر خیمه جلالت و شادروان سلطنت و جاهت او برین فرش غیرا و بساط بسیط مربوط مضبوط زمین نمی سازندی هرگز توقیع انتقاش بر منشور افتراش او برنکشیدی وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ اگر نه چراغ هدایت وَ بِاللَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ از جهت اهتدای امتش بدست نجوم یا رجوم که نمود انوار هدایت شعار

اصحابی کالنجوم ندادی هرگز لباس نور و خلعت ظهور در پوشیدی و جام تزیین اِنَّا زَیِّنَا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِزَیْنِهِ الْکَوَاکِبِ نوشیدی و چادر شب زنگاری آسمان را پر در و مروارید از اجرام اجسام خود ندیدی و بسیط هامون و بساط بوقلمون را منقوش بنقوش نفوس موالید از رشحات ارقام اقلام خود نیافتی هی هی درویش اگر نه نور این سید برگزیده و روشنائی هر دو دیده بودی نه زحل تاج مکمل بر فرق داشتی و نه دواج مدول در برابر او بنگاشتی نه قدر منشور قضا بنام مشتری بنوشتی و نه سجالات در محاضر افلاک مبرهن باحکام او ساختی

نه مریخ را خنجر تغلب در دست و نه رماح زنگاری معلق در شست بودی و نه خورشید جمشید آسای فلک پیمای را نقره خنگ دولت در اصطبل مشرق سر از مخلاه طلوع بیرون کردی و نه این قنديل بر آتش جرم نیر اعظم آفتاب بر طاق محراب فیروزه فلک شش روزه مانند کل لعل در شقه مینا تابان گشتی و نه زهره را در قصر سوم دف شغب در کف طرب بودی و نه در بزم حریفان طرب خانه افلاک ملامع پوشان صوامع علوی را از ساع سرور رود خود در رقص آوردی و نه دبیر عطارد از نقطه دریای قیر بنوک خامه تقدیر بر صفحه شب از مشک ازفر رقم زدی و نه از قاروره کافوری بمیل زرین نقش بیاض بر دیباجه روز ظاهر کردی نه ماه منور بر شکل صحن سیمین پر زر یا بر شکل طبق مرصع بلالی و جوهر و یا بر شکل محن مفضض کسری و قیصر یا بر شکل شمس مد در پیکر یا بر شکل آئینه گیتی نمای عالی منظر یا بر شکل دف در کف مطربان سیمین یا بر شکل دائره خد معشوق سرو قد دلبر در فضای هوای این گنبد نیلگون اخضر جمال انور نمودن گرفتگی نی آب را رقت بودی و نه هوا را لطافت نی آتش حرارت نمودی و نی خاک کثافت جواهر زواهر در معادن متمکن نکشتی ظرف و مطروف با یکدیگر مقارن نیامدی ممکنات در اماکن متوطن نبودی ملک و ملکوت در ظواهر و بواطن متعین نمودی نه شکوفه طری بودی در مرغزار نه بنفشه نیلوفری بودی در سبزه زار نه نرگس ناتوان بیمار نه سوسن ده زبان طرار نه گل زرد نازپرور و زرنگار نه گل سرخ فرخ رخ گلعداز نه صد برک خرقة سبز و سفید دستار نه نیلوفر بافر عالی مقدار نه بید با تابد خنجروار نه سرو کوتاه دست خوش رفتار

نه اطوار طیار در اقطار گلزار نه چکاوک نوپرداز در جوّ هوا طیار و نه کبک دری خرامان در کهسار نه بلبل نالان در گلزار نه قمری مقری بر منار اشجار نه کبوتر دم کش در اسحار نه طاوس دم کش بر کنار انهار حاصل این همه اصناف طیور قطار اندر قطار و انواع وحوش و سیاع در اقطار بلکه جمیع مکونات از مور و مار و نور و نار و لیل و نهار دیدار زمین و زمان و قرار مکین و مکان هم از برکت وجود با جود این سید انس و جل و خواجه هر دو جهان صلیّ الله علیه و سلم خلعت وجود یافتند و بصلاّی خوان کرم وجود بشتافتند آی گشته از برای تو کون و مکان پدید از عرش تا بفرش ز نور تو آفرید فانست پیش نور تو انوار انبیا در نور آفتاب بود ذرّه ناپدید ذرات کون پر تو نور ظهور تست و اندر ظهور خویش ز نور تو مستفید آی درویش عبارت دیگر بشنو هنوز صورت آدم علیه السلام بر لوح فطرت اثبات نکرده بودند و سورۀ انّی جاعل بمسامع مجامع افواج ملک نرسانیده بودند شخص نبیل خلیل از غار عدم قدم بر جبل وجود نهاده بود و اشتیاق اسحاق و تاصیل اسماعیل و کروب یعقوب و تاسف یوسف علیهم السلام در پرده غیب متواری می نمود هنوز مغفر مغفرت فغفرنا له خزینه دار جود بفرمان ملک و دود بر هامه همت داود نهاده بود و رقم امتنان فهمناها سلیمان بر منشور خلافت آن حاکم کشور انس و جان نکشیده بود و پسر عذراء بتول به بشارت دادن مبشرا برسول مقرر نگشته بود و طغرای عصمت و فتوت یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ بنام با نظام پسر زکریا نوشته بودند که نورت با سرور این منظور نظر عنایت در بارگاه قبول بر تخت وصول استناد نموده بود

که اول ما خلق الله تعالی نوری در آنروزی که خوبان آفریدند ترا بر جمله سلطان آفریدند چو شادروان جنت می کشیدند بدربانیت رضوان آفریدند ملاحظت بر تو یکسر ختم کردند پس آنکه ماه کنعان آفریدند ترا دادند توفیق سعادت و زان پس نوع انسان آفریدند ز گرد کوی تو گردی بیردند و زان گردون گردان آفریدند سواری چون تو در میدان خوبی نیامد تا که میدان آفریدند انتهی و دلالت این احادیث شریفه و روایات منیفه و کلمات رشیکه و اشارات انیقه و عبارات فصیحه و افادات ملیحه و نکات رائعه و تلمیحات ناصعه و توضیحات بارعه و افصاحات فائقه و تنبیهاات رائقه بر اینکه تقدم نور نبوی سبب افضلیت سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیماتست در کمال بزوغ و ظهور و سطوع و سفور و شروق و لمعان پس دلالت آن بر افضلیت نور علوی بسبب تقدم هم واضح و عیان و شهاب الدین قسطلانی در مواهب گفته فی احکام ابن القطان مما ذکره ابن مرزوق

عن علی بن الحسین عن ابیه عن جدّه ان النّبی صلی الله علیه و سلم قال کنت نورا بین یدی ربّی قبل خلق آدم باربعه عشر الف عام و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد گفته

فی کتاب الاحکام للحافظ الناقد أبی الحسن بن القطان روی علی بن الحسین عن ابیه عن جدّه مرفوعا کنت نورا بین یدی ربّی عزّ و جلّ قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام و نور الدین علی بن ابراهیم الحلّبی الشافعی در انسان العیون فی سیره الامین المامون گفته

عن علی بن

ص: ۴۶۷

الحسين رضى الله عنهما عن ابيه عن جدّه انّ النّبي صلّى الله عليه و سلّم قال كنت نورا بين يدي ربّي قبل خلق آدم عليه السّلام  
باربعه عشر الف عام پس هر گاه بمفاد اين حديث شريف نور نبوى قبل خلق حضرت آدم بچهار ده هزار سال روبروى حق  
تعالى باشد نور جناب امير المؤمنين عليه السّلام هم قبل خلق آدم بچهارده هزار سال روبروى ربّ متعال خواهد بود و فى هذا  
من الدلاله على الافضليه و الارجحيه و التقدّم و الاشرفيّه من جميع الانبياء و الاصفياء سوى خاتم النبيين صلّى الله عليه و اله  
اجمعين ما لا يستريب فيه احد من العقلاء المتفطنين و الاذكياء المتأملين فثبت قطعاً و حتماً قبح تقدم المتغلّبين و فظاعه رياسه  
المتعتين المتعصبين و الحمد لله رب العالمين و نیز قسطلانى در مواهب گفته و

فى الخبر لما خلق الله آدم جعل ذلك النور النبوى المحمّدى فى ظهره فكان يلمع فى جبينه فيغلب على سائر نوره ثم رفعه الله  
تعالى على سرير مملكته و حمله على اكتاف الملائكه و امرهم فطافوا به فى السموات ليرى عجائب ملكوته ازين روايت  
ظاهرست كه نور جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم را حق تعالى در ظهر حضرت آدم عليه السّلام گردانیده پس  
آن نور در جبين حضرت آدم عليه السّلام لامع و بر سائر نور آن حضرت غالب بوده و چون نور علوى با نور نبوى متحد بوده  
نور اسد الله الغالب هم بر سائر نور حضرت آدم غالب باشد پس تقديم و تحكيم ائمه نواصب برين نور غالب از اقباح مثالب و  
افحش معايب باشد و الحمد لله الموفق لانجاح المطالب و اسعاف المارب

قوله صلی الله علیه و سلم حین سئل متی كنت نبیا كنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد ان الله عز و جل وضع نور محمد صلی الله علیه و سلم فی جبهته و كان یزهر فی جبهته مثل الشمع و كان الناس یتعجبون منها حتی تمنی آدم رویتها من كثرة تعجب الناس منها و امر الله تعالی ان یاتی الی راس اصبعه السبابة فقال یا رب ما هذا فقال نور ولد من اولادك اسمه محمد فاشار باصبعه فقال اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فصار هذا موضع الاشارة بالشهادة ثم ردها الله الی موضعها ثم جلس آدم مع حواء فذهب النور من جبهته مع النطفه الی رحم حواء و كانت تزهر بین ثدیها مثل شمع فحملت بشیث و وضعها فی جبهه شیث و اوحی الله الی آدم ان لا تضیع هذه الودیعه الا بالحلال و مر اولادك حتی لا یضیعوها الا بالحلال فلما ولد شیث كان آدم یحبه من جمیع اولاده لهذا النور و هذا معنی قوله تعالی وَ تَقَلُّبُكَ فِی السَّاجِدِیْنَ اُی فی اصلاب الالباء و ارحام الامهات ظهرا فظهرا و بطنا فبطنا و نکاحا من غیر سفاح این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه نور نبوی در جبهه آدم علیه السلام روشن و تابان بود مثل شمع و مردم از ان تعجب می کردند و حضرت آدم آرزوی دیدن آن فرمود بسبب كثرت تعجب ناس از ان پس حق تعالی حکم فرمود که آن نور بسر سبابه حضرت آدم علیه السلام برآید و هر گاه حضرت آدم علیه السلام ان نور را دید

و دانست كه نور جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلمست شهادت توحيد و رسالت ادا فرمود و اين همه دلائل واضحه بر افضليت و ارجحيت اين نور از جميع خلائقت و چون نور جناب امير المؤمنين عليه السلام متحد با اين نور بوده افضليت و اشرفيت و اكرميت آن هم و نيز كازروني در منتقى گفته و قيل ان الحكمة في اباحه التيمم ان السّماء كانت تفتخر على الارض قبل مولد النّبي صلى الله عليه و سلم و كانت تقول انّ العرش فيّ و الحكمة فيّ و الملائكة السّبح فيّ و الرّكع و السّجّد فيّ و الشمس و القمر فيّ و النّجوم فيّ و انت خلوّ عن هذا كله فكانت السّماء لها الفخر على الارض الى ان ولد الميمون محمّد صلى الله عليه و سلم و افتخرت الارض على السّماء حينئذ فقالت ان كانت الشمس و القمر فيك و النجوم و الملائكة فيك فقد ولد على ظهري النّبي المبارك صلى الله عليه و سلم الذي نور الشمس من نوره و نور السّماوات و الارض من نوره على ظهري ولادته و على ظهري تربيته و على ظهري مبعثه و دعوته و على ظهري تستعمل شريعته و على ظهري موته و حفرته و قبره فسمع الله افتخارها على السّماء بنبيّه محمّد صلى الله عليه و سلم فقال لا- جرم حيث افتخرت بنبيّ محمّد جعلت تراب شرقك و غربك طهورا له و لامته و جعلت شرق الارض و غربها مساجد لهم و مصلى لافتخارك محمّد و لذلك

قال صلى الله عليه و سلم جعلت لى الارض مسجدا و طهورا و يقال كان نوره فى تلك الجوهرة التى



خلق الله تعالى منها الارض تزهر كما تزهر الشمس الى الارض و هذا ما قاله صلى الله عليه و سلم افتخر السماء و الارض فقالت السماء انا افضل لانه في الصيفون و في المسبحون و في العرش و الكرسي و قالت الارض بل انا افضل لانه في الانبياء و الصالحون و نورك و نجومك من نور محمد صلى الله عليه و سلم و هو في منين فقال النبي صلى الله عليه و سلم فخصمتها هذا او مثل هذا ازين روایت ظاهرست که نور عرش و نور سماوات و نجوم از نور نبویست پس نور عرش و نور سماوات و نجوم و ارض از نور علوی هم مستفاد باشد که اتحاد با نور نبوی داشته و لله الحمد حيث جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً و نور الدین حلبی در انسان العیون گفته

عن جابر بن عبد الله رضي عنهما قال قلت يا رسول الله بابي انت و أمي اخبرني عن اول شيء خلقه الله تعالى قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى قد خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره الحديث و فيه انه اصل لكل موجود و الله سبحانه و تعالى اعلم و جمال الدین محدث در روضه الاحباب که در اول آن گفته از اهم انواع علوم حديث علم سيرت ان سرور و معرفت احوال آن و صحابه و تابعين و سلف صالحينست که حماه حوزه دين و روات اخبار و آثار سيد المرسلين و خاتم النبيين بوده اند چه سنت حسنه و طريقه مستحسنة آن حضرت و آل و اصحاب و اتباع از ان علم ظاهر و روشن و مفصل و مبين می گردد و لا غرو اتباع سنت و انتفاء هدی و سيرت نبويه و صحابه کرام مستتبع سيادت منزليين و مستجلب سعادت

دارینست و آیه کریمه قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ خیر معتبر

من احب سنتی فقد احبنی کان معی فی الجَنَّة و آنکه فرموده است امت من هفتاد و سه ملت خواهند شد که همه دوزخی باشند مگر اهل یک ملت صحابه گفتند یا رسول الله کدامست آن ملت در جواب فرمود که آنچه من و یارانم بر آنیم دلیلی واضح برین مدعی و حجتی لائح برین مبتغی می تواند بود و در این معنی شائبه نیست که اهل این اعصار را وقوف بر سیر و احوال آن حضرت و أصحاب او بوسیله ثقات روات و ائمه اجله اثبات حاصل تواند شد پس سزاوار بر حال مؤمن آنست که علم سیرت آن سرور و معرفت احوال صحابه و تابعین و روات و نقله آنکه سلف صالحین اند و در عرف اهل حدیث آن را اسماء رجال گویند ضبط نماید تا از عهده متابعت چنانچه شرط آنست بیرون تواند آمد و داخل فرقه ناجیه و واصل بدان درجه عالیه تواند شد بنا بر این مقدمات در این ولا حضرت امارت نصرت معدلت شعار نصفت و ثار آن صاحب همتی که هست زبانش در بیان حق به شمشیر نظام الدوله و الدین علی شیر اعز الله تعالی انصاره و ضاعف فی سلوک سبیل الحق اقتداره که فرصت را غنیمت شمرده با وجود اشتغال بمصالح ملک و دولت پیوسته بمطالعه علوم دین و استفاده حقائق و معارف ارباب یقین و مجالست فقرا و اهل الله و مصاحبت عرفای حقیقت پناه و تقویت شریعت محمدی و تمشیت ملت احمدی مشغولست چه بکمال عقل و وفور دانش بر ضمیر منیرش روشن شده که سرمایه دنیا بی پیرایه دین مقدمه وبالست و هوای طبیعت بیرضای شریعت نتیجه اضلال لاجرم خداوند تعالی ویرا موفق

گردانید تا مدت حیات فانی را وسیله حیات باقی ساخته تقدیم صدقات و افاضه مبرات و اشاعت حسنات و دلالت بر خیرات فرمود و در اطراف و اکناف مملکت خراسان مساجد و مدارس که محل او را در اذکار و مقام درس و تذکار و مهبط رحمت آفریدگارست تاسیس نمود و در بیابانها که مظنه حذر و محل خوف و خطرست بقعها و رباطهای حصین ساخت نوبتی از بارها که این فقیر حقیر در مجلس عالی آن حضرت بشرف مثول و اختصاص و قبول مشرف می شد فرمودند که خاطر چنان می خواهد که کتابی مشتمل بر تمامی سیرت و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و معرفت مشاهیر آل و اصحاب و تابعین و تبع و رواه حدیث و سلف صالحین بلغت فارسی خالی از تکلف عبارت در قید ضبط و تحریر در آری که عموم خلایق از ان بهره مند و محظوظ گردند این فقیر داعی هر چند قلت بضاعت و عدم استطاعت خود را در مجالس متعدده بعض عرض می رسانید و بنا بر قضیه مرضیه من صنف فقد استهدف استعفا می نمود قبول نمی فرمودند و در تاکید و تقریر آن امر می افزودند بحدی انجامید که بغیر از امثال چاره نیافت پس بعد استخاره من الله تعالی و الاستمداد من الحضرة النبویه صلی الله علیه و سلم ثم الاستشاره و الاستجاره من مخدومی و عمی و استاذی و سیدی و سندی و مولای و اعتمادی المخدوم علی الاطلاق و المتبوع فی الصوره و المعنی بالاستحقاق السید السند المویذ من عند الله اصیل الحق و الشریعه و التقوی و الدین عبد الله متع الله المسلمین بطول بقائه که این فقیر هر چه یافته بواسطه خدمت آستانه

آن حضرت و بیمن تربیت ایشان یافته لقاطه سخن اوست هر چه می گویم ز باغ چیده بود آنچه باغبان دارد بدین مهم خطیر شروع نمودم و از کتب تفاسیر و احادیث و سیر و موالد و تواریخ آنچه بثبوت پیوسته از سیر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و مقدمات و متمات آن و ما يتعلق بها و از احوال مشاهیر اهل البیت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه حدیث مشتمل بر بیان اسم و نسب و کنیت و لقب و تاریخ ولادت و وفات و شرح فضائل و کمالات و مخصوصات و بعضی از آنچه بنظر رسیده از حکم و مواعظ و آثار و کمالات هر یک استخراج نموده در سلک تحریر کشیدم و آن را روضه الاحباب فی سیر النبی و الال و الاصحاب نام ساختم و از حضرت وهاب آمال و امانی مسألت می نمایم که در اتمام این مهم و سائر امور توفیق را رفیق این شکسته گرداند و امیدوار چنانم که ببرکت احوال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل و اصحاب و اتباع کرام او رضی الله عنهم تالیف این کتاب در آخرت منتج وصول ثواب جزیل و در دنیا موجب بقای اسم جمیل حضرت امارت پناهی و مولف داعی باشد و بالله التوفیق و العصمه و له الحمد و المنة می فرماید در کیفیت خلق نور محمدی صلی الله علیه و سلم روایات متعدده و اخبار متنوعه وارد شده حاصل مجموع آنها و الله اعلم باین معنی راجع می شود که حضرت خداوند تعالی بچند هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سائر مخلوقات نور نبوت آن حضرت را آفرید و در فضای عالم قدس آن نور را تربیت می فرمود گاهی بسجودش امر می کرد و گاهی ویرا به تسبیح و تقدیس مشغول می داشت و بجهت مستقر آن نور حجابها خلق فرموده

و در هر حجابی مدّت مدید او را نگاه می داشت و به تسبیح خاص حضرت حق تعالی را یاد می فرمود بعد از آنکه از ان حجب بیرون آمد نفسها برآورد از انفاس متبرّکه او ارواح انبیا و اولیا و صدیقان و شهدا و سائر مؤمنان و ملائکه بیافرید آن را چند قسم ساخت و از ان اقسام عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و موادّ و اصول آسمان و زمین و آفتاب و ماهتاب و کواکب و بحار و ریاح و جبال موجود گردانید بعد از ان آسمان و زمین را منبسط گردانید و هر یک از آنها را هفت طبقه و هر طبقه را بجهت مسکن جمعی از مخلوقات مقرر فرمود روز و شب پدید آورد پس جبرئیل امین را فرمود تا قبضه خاک پاک سفید از موضع قبر جناب رسالت صلی الله علیه و سلم بردارد و بآن نور مخلوط سازد جبرئیل بموجب فرموده کار بند شد و آن نور را با این قبضه خاک پاک بیامیخت و بآب تسنیم خمیر کرد و بر منوال درّه بیضا ساخت و آن را در جویهای بهشتی غوطه داد و بر آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها عرض کرد تا ویرا پیش از آنکه آدم مخلوق شود بشناختند چنانکه خبر معتبر

انی عند الله مکتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته اشارتی بدینمعناست گسترده در بساط نبوت بساط او آدم هنوز رخت نیاورده از عدم انتهی ازین عبارت واضحست که حسب روایات متعدده و اخبار متنوّعه ظاهرست که خلق نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بچند هزار سال قبل از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سائر مخلوقات واقع شده و در فضای عالم قدس تربیت یافته و در حجب قدس و سرداقات

انس تا مدت مدید و عهد بعید استقرار و استمرار و به تسبیح و تقدیس ایزد متعال اشتغال داشته و از القاس متبرکه که ان نور انور انبیا و اولیا و صدیقین و شهدا و ملائکه مقربین مخلوق گردیدند پس در ثبوت این فضائل عالیه و محامد سامیه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام که نور آن حضرت با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متصل و مقترن و متحد بوده کدام مقام تشکیک و ارتباب و در نهایت قبح و سماجت تقدیم ذوی الاذنان بر ان نور منور رب الارباب کدام اشتباه و الله ولی التوفیق و الهادی الی ایشار الصواب و المنقذ بعنایتہ لمن رام التنصیل من التبار و التباب و دیاربکری در خمیس گفته عن کعب الاحبار قال لما أراد الله تعالى ان يخلق محمدا صلی الله علیه و سلم امر جبرئیل فاتاه بالقبضه البيضاء التي هي موضع قبر النبی صلی الله علیه و سلم فعجنت بماء التسنیم ثم غمست فی انهار الجنة و طيف بها فی السموات و الارض فعرفت الملائكة محمدا صلی الله علیه و سلم قبل ان تعرف آدم علیه السلام ثم عجنها بطينه آدم و قسطلانی در مواهب لدنيه می فرماید ذکر العارف الربانی عبد الله بن أبي حمزه فی كتابه بهجه النفوس و من قبله ابن سبع فی شفاء الصدور عن کعب الاحبار قال لما أراد الله تعالى ان يخلق محمدا صلی الله علیه و سلم امر جبرئیل ع ان ياتيه بالطينه التي هي قلب الارض و بهائها و نورها قال فهبط جبرئیل فی ملائكة الفردوس و ملائكة الرقيع الاعلى فقبض قبضه من موضع قبره الشريف و هي بيضاء منيره فعجنت بماء التسنیم فی معین انهار الجنة حتى

صارت كالدّرّه البيضاء لها شعاع عظيم ثم طافت بها الملائكة حول العرش و الكرسي و في السموات و الارض و الجبال و البحار  
فعرفت الملائكة و جميع الخلق سيدنا محمدا و فضله قبل ان يعرف آدم عليهما السلام اين روايت دلالت صريحه دارد بر آنكه  
طينت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم افضل طينتها بوده كه قلب ارض و بها و نور آنست و بماء تسنيم در معين  
انهار جنت معجون شده تا آنكه مثل درّه بيضا شده و براي آن شعاع عظيم بوده و ملائكه آن را حول عرش و كرسي و  
سماوات و ارض و جبال طواف دادند پس ملائكه و جميع خلق جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم را قبل خلق  
حضرت آدم شناختند و كمال افضليت و اكرميت و ارجحيت آن عالي جناب دريافتند و چون اتحاد طينت جناب امير المؤمنين  
عليه السلام حسب روايت محمد بن خلف مروزي صدوق و غير آن ظاهرست اين همه فضائل و مناقب براي طينت جناب امير  
المؤمنين هم ثابت باشد و افضليت آن حضرت قطعا و حتما محقق گردد و لله الحمد على ذلك و از عبارت متقدمه روضه  
الاحباب دريافتى كه حضرت جبرئيل امين بحكم رب العالمين اين طينت مكرمه را با نور نبوى كه سابق بر همه اشيا بوده  
مخلوط فرموده پس اندفاع توهم منافات با حديث نور در كمال وضوح و ظهورست و مخفى نماند كه درباره اول مخلوقات  
رواياتى واردست كه بظاهر مخالف اويست خلق نور نبوى مى باشد لكن علمای اعلام و محققين فحاشا اوليت خلق نور نبوى را  
و تقدم ان را از جميع مخلوقات بر حقيقت آن داشته اند و روايات ديگر بعد تسليم صحت آن بتاويلات عديده و توجيهات

سديده اول ساخته قسطلانى در مواهب لديته گفته و قد اختلف اهل العلم فى اول المخلوقات بعد النور المحمدى قال ابو يعلى الهمدانى الاصح ان العرش قبل القلم لما

ثبت فى الصحيح عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قدر الله مقادير الخلائق قبل ان يخلق السموات و الارض بخمسين الف سنه و كان عرشه على الماء فهذا صريح فى ان التقدير وقع بعد خلق العرش و التقدير وقع عند اول خلق القلم

لحديث عباده بن الصامت مرفوعا اول ما خلق الله القلم قال له اكتب قال اكتب مقادير كل شىء رواه احمد و الترمذى و صححه ايضا من حديث أبى رزين العقيلي مرفوعا ان الماء خلق قبل العرش

و روى السدى باسانيد متعدده ان الله لم يخلق شيئا مما خلق قبل الماء فيجمع بينه و بين ما قبله بان اوليه القلم بالنسبه الى ما عدا النور النبوى المحمدي و الماء و العرش انتهى و قيل الاوليه فى كل شىء بالاضافه الى جنسه أى اول ما خلق الله من الانوار نوري و كذا فى باقيها و حسين دياربكرى در خميس گفته و اختلف الروايات فى اول المخلوقات ففى روايه نور رسول الله صلى الله عليه وسلم و فى روايه العقل و فى روايه القلم و فى روايه اللوح و منشأ الاختلاف ورود الاخبار المختلفه فى اول ما خلق الله

ففى خبر اول ما خلق الله نور محمد صلى الله عليه وسلم

و فى الانس الجليل ان الله خلق اولاً نور رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل العرش و الكرسي و اللوح



و القلم و السماء و الارض و الجنه و النار بالف الف و ستمائه و سبعين الف سنه

و فى خبر آخر اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال و عزّتى و جلالى بك اعطى و بك امنع و بك ائيب و بك اعاقب

و فى المشكاه عن أبى هريره عن النبى صلّى الله عليه و سلّم لما خلق الله العقل قال له قم فقام ثم قال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل ثم قال له اقم فقم ثم قال له ما خلقت خلقا هو خير منك و لا افضل منك و لا احسن منك بك آخذ و بك اعطى و بك اعرف و بك اعاقب و بك الثواب و عليك العقاب و قد تكلم فيه بعض العلماء رواه البيهقى فى شعب الايمان

و فى خبر آخر اول ما خلق الله القلم

عن عباده بن الصّيامت مرفوعا اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فقال ربّ ما اكتب قال اكتب مقادير كل شىء رواه احمد و الترمذى و صحّحه فجرى القلم بما هو كائن الى يوم القيمة و لذلك

قال النبى صلّى الله عليه و سلّم جفّ القلم على علم الله

و فى روايه جفّ القلم بما هو كائن الى يوم القيمة

و فى خبر آخر اول ما خلق الله اللوح المحفوظ و عن ابن عبّاس اول ما خلق الله اللوح المحفوظ يحفظ الله بما كتب فيه مما كان و يكون لا- يعلم ما فيه الا- الله و فى المدارك محفوظ من وصول الشيطان انتهى و وجه الجمع بين الاحاديث المختلفه المذكوره على تقدير صحه الكل ان يقال الاول الحقيقى نور نبينا صلّى الله عليه و سلّم و اوليه العقل و القلم اضافيه يعنى اول مخلوق من المجرّدات العقل و من

الاجسام القلم او يقال اول العقول العقل الذى لما خلقه الله تعالى امره بالاقبال و الادبار فاطاع ففاز من رب العزه بانواع الاعزاز و الال-كرام و اول الاقلام القلم الذى اثبت بامر الله تعالى تقديرات الاشياء فى اللوح المحفوظ و اول الانوار نور محمّد صلّى الله عليه و سلّم و اهل التحقيق على ان المراد من هذه الاحاديث شىء واحد لكن باعتبار نسبه و حيثياته تعددت العبارات كما ان الاسود و المائع و البراق عباره عن الحبر لكن باعتبار النسب و شيخ بن عبد الله العيدروس در نور سافر گفته اختلافوا فى اول المخلوقات بعد النور المحمّدى فقيل العرش لما صح من

قوله صلّى الله عليه و سلّم قدّر الله مقادير الخلق قبل ان يخلق السموات و الارض بخمسين الف سنه و كان عرشه على الماء و صح

اول ما خلق الله القلم فقال اكتب قال يا رب و ما اكتب قال اكتب مقادير كل شىء لكن صح

فى حديث مرفوع ان الماء خلق قبل العرش فعلم ان اول الاشياء على الاطلاق النور المحمّدى ثم الماء ثم العرش ثم القلم لما علمت من

حديث اول ما خلق الله القلم مع ما قبله الدالين على ان التقدير بعد العرش و التقدير وقع عند خلق القلم فذكر الاوليه فيه للنسبه لما بعده و ملا معين در معارج گفته فصل سوم در تاويل احاديث اول ما خلق الله تعالى و بيان اوليت هر يك از آنها بوجهى از وجوه ما دلّه بدانكه از احاديث اوائل چهار حديث در ميان محدثان شهرت يافته كه هر يكى از آنها ناظر بآنست كه

اول مخلوقات یکی از ان چهارست مثلا اوّل یکجا می فرماید

اوّل ما خلق الله تعالی روحی و محل دیگر می فرماید

اوّل ما خلق الله تعالی العقل و جای دیگر می فرماید

اوّل ما خلق الله تعالی القلم و هر یک از این احادیث دلالت می کند که اوّل اشیاء یکی ازینها بوده و صوره تناقض می نماید زیرا که مرتبه اوّلیت جز یک چیز را نمی تواند بود و توفیق میان این احادیث بر تقدیر صحت انها راجع بچهار تاویلست تاویل اول که اکثر بر ان رفته اند آنست که اول حقیقی نور پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و اوّلیت روح و عقل و قلم اضافیست یعنی اول مخلوق از ارواح روح محمد بود صلی الله علیه و سلم و اول از مجردات عقل بود و اول از اجسام قلم تاویل دوم اولیت نور محمدی صلی الله علیه و سلم بر حقیقت خودست که بر همه اشیا سابقست حقیقه و اولیت عقل نظر بعقول لاحقه است یعنی اوّل همه عقلها آن عقل بود که در حدیث وصف آن فرمود کما

قال صلی الله علیه و سلم اوّل ما خلق الله تعالی العقل فقال له اقبل فاقتل ثم قال له ادبر الی آخر الحدیث یعنی که وجود این عقل بر سائر عقول سابقست و اول اقلام آن قلمست که بامر خداوند تعالی تقدیرات اشیا را بر لوح ثبت کرده تاویل سوم آنست که این هر چهار حدیث بحیثیات مختلفه باسمای متعدده مذکور شده اند فاما همه فی الحقیقه کنایت از یک چیزست یعنی از ان حیثیت که وجود مخترعه خود و ذات و مبدا و معاد خود را بلکه سائر اشیا را تعقل کند او را عقل گویند و از آن جهت که آن جوهر بخود ظاهراست و مظهر غیرست و فیضان کمالات بذات با برکات حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم از مبدع بیچون بتوسط وی

فائض گشته و از پرتو او ظهور یافته آن را نور آن حضرت خوانند و از آن وجه که حی بالذاتست و حیات کل موجودات مستفاد ازوست آن را روح محمّدی گویند صلی الله علیه و سلم و از آنجهت که نقوش علوم در سائر مصنوعات یا در لوح محفوظ بتوسط اوست او را قلم گویند و در تحقیق همین معنی قدوه المحققین را سلّمه الله در شواهد النبوه بلسان متصوّفه بیانی شافیست که فرمود در ازل آزال حیث کان الله و لا شیء معه اول تجلی که بر خود کرد بی آنکه وجود غیر در آن مدخل یابد بصورت شانی بود مطلق کلی جامع مر جمیع شیون را بی امتیاز بعضی از بعضی و صورت معلومیت آن شانرا تعیین اول و حقیقت محمدی گویند صلی الله علیه و سلم و حقائق سائر موجودات همه اجزاء تفصیل آن حقیقت اند و صورت وجودی آن حقیقت اولاً در مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع محمد صلی الله علیه و سلم تاره از آن بعقل و تاره بقلم و تاره بروح یا بنور تعبیر کرده است و شک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتباراتست و صورت وجودی سائر حقائق منتشره از صورت وجودی آن حقیقتست مرتبه بعد مرتبه تا منتهی می شود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اول افراد آن آدمست علیه السلام و تحقیق

أنی عند الله مکتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته درین تاویل جمال نماید و الله اعلم تاویل چهارم آنست که اول حقیقی نور محمدیست صلی الله علیه و سلم که ملک و ملکوت از وی مخلوقست و هر چه ذوات الروحند از ملک و جن و انس و سائر حیوانات حیات از پرتو نور روح او دارند مرتبه بعد مرتبه چنانچه شمّه از آن گذشت و هر چه ذوات نفوس اند

از کواکب و افلاک و عناصر و جماد و نبات جمله مایه نفوس از نتیجه عقل او دارند پس تحقیق ان چنین می نماید که ان نور حضرت محمدی را صلی الله علیه و سلم بقلم تشبیه می فرماید چرا که آن نور بواسطه نظر محبت الهی جل ذکرة از حیا منشق شده بود بر مثال قلم تا یک شق وی روح آمد و شق دیگر عقل روح شق ایمن و عقل شق ایسر و این همان قلم بود که مورد قسم آمد که ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ و اهل اشاره اینجا لطیفه می گویند که چون روح شق ایمن شد مثالش بر مثال آدم آمد علیه السلام و چون عقل شق ایسر بود قائم مقام حوا آمد یعنی چنانچه حوا از پهلوی چپ بود مخالفت او موجب صدق و مستلزم راستی آمد که شاوروهن و خالفوهن اینجا نیز چون عقل از پهلوی چپست مر روح را با او در معرفت ذات و صفات مشورت کند هر چه از خیال بندد جناب حضرت قدس را جل و علا از ان منزه داند و هر چه عقل ادراک آن کند حضرت او را خالق او شناسد عقل خود شحنه است چون سلطان رسید شحنه بیچاره در کنجی خزید عقل سایه حق بود چون آفتاب سایه را با آفتاب او چه تاب انتهی و جمال الدین محدث در روضه الاحباب گفته بدان وفقنی الله و ایاک مذهب اهل سنت و جماعت رحمهم الله آنست که در ازل هیچ ممکنی نبود چنانچه حدیث صحیح

کان الله و لم یکن معه شیء دلالت بر ان می کند و حضرت حق تعالی بعد از آنکه ممکنات معدوم بوده اند ایشان را ایجاد فرموده و تاخیر در خلق آشیانه از عجز بود بلکه قدرت از ذات او تعالی منفک نیست و علما اختلاف دارند در آنکه اول مخلوقات چه بود بعضی می گویند اول عقل

مخلوق شد و طائفه دیگر می گویند اول قلم موجود گشته و جمعی بر آنند که اول مخلوقات نور نبوت محمدی صلی الله علیه و سلم بود و همانا منشأ اختلاف این طوائف آنست که اخبار مختلفه در باب اول مخلوقات وارد شده یکی این حدیثست که

اول ما خلق الله العقل فقال اقبل اقبل ثم قال ادبر فادبر فقال و عزتی و جلالی بک اعطی و بک اعاقب و دیگری این حدیثست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که

اول ما خلق الله القلم و دیگری این حدیثست که

اول ما خلق الله نوری و وجه جمع میان احادیث مختلفه بر تقدیر صحت همه و الله اعلم آنست که گوئیم اول حقیقی نور پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و اولیت قلم و عقل اضافیست یعنی اول مخلوق از مجردات عقل بود و از اجسام قلم با خود گوئیم اول عقول ان عقلست که حق تعالی او را چون آفرید امر فرمود باقبال و ادبار و وی اطاعت کرد و از حضرت عزت بفنون اعزاز و اکرام مخصوصست و اول اقلام آن قلمست که بامر خداوند تعالی تقدیرات اشیا را در لوح ثبت کرد و اول انوار نور محمدی علیه الصلوه و السلام و اهل تحقیق بر آنند که مراد از این عبارات ثلاثه یک چیز است که باعتبار حیثیات مختلفه باسمای متعدده مذکور شده از ان حیثیت که ذات خویش و مبدأ خود و سائر اشیا را تعقل کند او را عقل گویند و از ان حیثیت که کمالات محمدی از پرتو آن نورست ویرا نور آن حضرت خوانند و از ان حیثیت که نقوش علوم در سائر مصنوعات در لوح محفوظ بتوسط اوست او را قلم گویند و از بعضی احادیث صحیحه سبق خلق عرش و آب بر خلق قلم معلوم می شود و جمعی از محققان شراح حدیث چنین فرموده اند که

حدیث اول ما خلق الله القلم محمولست

بر آنکه بعد از خلق عرش و آب اول چیزی که آفریده شد قلم بود و الله اعلم انتهى و در روضه الصفا گفته گفتار در بیان آنکه اول مخلوقات چیست و افضل موجودات کیست در بعضی از نسخ معتبر بنظر رسیده که جابر انصاری رضی الله عنه که بمزید دانش و فضیلت از اهل مدینه امتیازی داشت پیش از ظهور ملت اسلام با احبار یهود و علماء نصاری و امثال این طائفه مصاحبت می نمود و از قضایای گذشته از ایشان استفسار و استخبار می فرمود و در باب تعیین اول مخلوقات از امم مختلفه اقوال متباینه شنیده خاطر او بر هیچیک از آنها قرار نمی یافت و چون آفتاب رسالت محمدی صلی الله علیه و سلم از افق دیار یثرب طالع گشت جابر را اختصاصی بمجلس شریف خاتم الانبیا علیه من الصلوه اتمها و انماها پیدا شد پیوسته انوار عرفان از مشکاه نبوت اقتباس کرده ارتقاء خویش بر مدارج عالیّه بنا بر ان احساس نمودی منقولست که روزی گفت یا رسول الله اول چیزی که باری سبحانه و تعالی خلعت خلقت در وی پوشانید چه بود آن حضرت فرمود که نور پیغمبر تو یا جابر و این نکته پوشیده نماند که بعضی از ارباب ملت احمدی را نیز درین باب اختلافست و منشأ خلاف ظاهر آنکه احادیث مختلفه درین باب وارد شده کما

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم اول ما خلق الله نوري و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل و قال له ادبر فادبر فقال و عزّتي و جلالی بك اعطى و بك امنع و بك ائيب و بك اعاقب و صاحب كتاب نوادر المعانى در حدیث دیگر باین حدیث منضم ساخته گفته است که

قال رسول الله

ص: ۴۸۵

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ اللَّوْحَ وَأَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الرَّوْحَ وَعُلَمَاءُ أَيْنِ أَحَادِيثَ رَا تَاوِيلَهَا كَرَدَهُ أُنْدَ وَأَحْسَنَ تَاوِيلَاتِ  
أَنكَ قَدَوَهُ الْمُحَقِّقِينَ وَاسْوَهُ الْمُتَأَخِّرِينَ أَمَامَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِسْعَدِ الْيَمَنِيِّ الْيَافِعِيِّ هُمُ فِي كِتَابِ نَوَادِرِ الْمَعَانِي أَوْرَدَهُ كَهْ بِرِ  
تَقْدِيرِ صِحِّحَةِ أَحَادِيثِ مَذْكُورِهِ مُرَادَ حَضْرَتِ رِسَالَتِ پَنَاهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكُّ جَوْهَرِ سِتِّ بِنَابِرِ أَنكَ أَنْ جَوْهَرِ بَخُودِ  
ظَاهِرِ سِتِّ وَ مَظْهَرِ غَيْرِ وَ فَيَضَانِ كَمَالَاتِ بِرِ ذَاتِ مُقَدَّسِ نَبِيِّهِ مِنْ مَبْدَعِ بِيْجُونِ بِتَوْسُطِ وَ يِ وَاقِعِ شَدِّهِ أَنْ رَا نُوْرَ كَقْتِهِ وَ بَخُودِ  
إِضَافَتِ فَرْمُودِهِ وَ بِإِعْتِبَارِ أَنكَ نَقَاشِ عِلْمِ سِتِّ بِرِ لَوْحِ مُحْفُوظِ يَا بِرِ صَفْحَاتِ نَقُوشِ مَعْبَرِ بِقَلَمِ كَقْتِ وَ إِزِينِ جِهَتِ كَهْ مُخْتَرِ  
خُوِيْشِ وَ ذَاتِ خُودِ وَ سَائِرِ أَشْيَا رَا تَعْقِلَ نَمُودِهِ مَوْسُومِ بِعَقْلِ شَدِّهِ وَ بِوِاسِطَةِ أَنكَ مَحَلِّ نَقُوشِ أَعْيَانِ ثَابِتِهِ أَسْتِ بِوَحْشِ كَقْتِنْدِ وَ  
إِزِينِ حَيْثِيَّتِ كَهْ حِي بِالذَّاتِ سِتِّ وَ مُحْيِيِّ غَيْرِ رُوحِشِ خُوانْدِنْدِ وَ إِينِ مَعْنِيَّهِ إِزِ إِجْلَايِ بَدِيْهِيَّاتِ مِي نَمَائِدِ كَهْ تَعْدَادِ اسْمِهَا مَوْجِبِ  
إِخْتِلَافِ مَسْمِيَّ نِيْسْتِ غَرَضِ إِزِ تَمْهِيْدِ إِينِ مَقْدَمِهِ أَنكَ حَضْرَتِ عَزْتِ بِصِفَتِ جَمَالِ وَ جَلَالِ بِرِ نُوْرِ مُحَمَّدِيَّ كَهْ أَنْ رَا جَوْهَرِ  
بِيْضَا نِيْزِ كُوِيْنْدِ تَجَلِّيِّ فَرْمُودِهِ وَ أَنْ جَوْهَرِ مَنقَسَمِ بَدُوِّ قَسْمِ كَقْتِ قَسْمِيَّ دَرِ غَايَتِ صَفَا وَ رُوشَنِيَّ وَ لَطَافَتِ وَ ضِيَا بُوْدِ قَسْمِيَّ  
دِيْكَرِ دَرِيْنِ أَشْيَا بِنَظَرِ عَقْلِ دُوْنِ مَرْتَبَةِ اَوَّلِ مِي نَمُودِ اَوَّلِ رَا نُوْرَ وَ دُوْمِ رَا نَارِ كَقْتِنْدِ إِزِ قَسْمِ اَوَّلِ أَشْخَاصِ شَرِيْفَةِ عُلُوِيَّهِ وَ كُوَاكِبِ  
وَ اَطْبَاقِ سَمَاوَاتِ وَ اَرْوَاكِ اَنْبِيَا وَ رَسَلِ وَ اَوَّلِيَا وَ اَصْفِيَا وَ اَصْحَابِ يَمِيْنِ اَفْرِيْدِهِ شَدِّهِ وَ إِزِ قَسْمِ دُوْمِ اَرْوَاكِ اَصْحَابِ شَمَالِ وَ جَانِ وَ  
اَوْلَادِ اُوْ وَ سَائِرِ اَجْنَاسِ سَفَلِيَّةِ مَخْلُوقِ كَقْتِنْدِ وَ إِزِينِ تَقْرِيْرِ بُوْضُوحِ پِيُوسْتِ كَهْ مَا سُوِيَّ اللَّهُ بِوِاسِطَةِ نُوْرِ حَضْرَتِ خَتْمِيَّ پَنَاهِ إِزِ  
زَاوِيَةِ عَدَمِ بِفَضَايِ



لولاک لما خلقت الافلاک مؤید این معناست لاجرم ذات اشرف آن حضرت اشرف و افضل موجودات باشد راقم این حروف گوید در باب اول ممکنى که بحلیه وجود متحلی گشته اخبار دیگر آمده خوفا للتطویل رقم تخفیف بر آنها کشیده آمد امید که ناظران جواهر سخن حمل بر تقصیر کمینه نفرمایند

### وجه دوازدهم: افضلیت بدلیل نوشته شدن اسم حضرت رسول بر عرش قبل از خلقت آسمانها

وجه دوازدهم آنکه ثعلبی در عرائس گفته

اخبرنا ابو عمر محمد الفریابی باسناده عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لما اعطى موسى الألواح نظر فيها فقال يا رب لقد اكرمتني بكرامه لم تكرم بها احدا من العالمين قبلى قال يا موسى انى اصطفتك على الناس برسالتى و بكلامى فخذ ما اتيتك و كن من الشاكرين أى بقوه و جد و محافظه تموت على حب محمد قال موسى يا رب و من محمد قال احمد الذى اثبت اسمه على عرشى قبل ان اخلق السموات و الارض بالفى عام و انه نبى و صفى و خيرتى من خلقى و هو احب الى من جميع خلقى و جميع ملائكتى فقال موسى يا رب ان كان محمد احب إليك من جميع خلقك فهل خلقت امه اكرم عليك من امتى قال الله تعالى ان فضل امه محمد على سائر الامم كفضلى على جميع الخلق ازین روایت ظاهرست که حق تعالی بخطاب موسى کلیم بعد تخصیص آن نبی کریم بر وفات بر حب جناب خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله ما ابتلع الغسق و اضاء البهیم بمقام تعریف و مدح و ثنای سرور انبیا صلی الله علیه و آله الاصفیاء اثبات اسم آن حضرت بر عرش قبل خلق

سماوات و ارض بدو هزار سال بیان فرموده پس معلوم شد که این فضل نهایت عظیم و شرف بس فخیم و موجب ظهور اکرمیت و افضلیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست پس تقدم خلق نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هم دلیل افضلیت و اکرمیت آن حضرت باشد و چنانچه تقدم نور نبوی دلیل افضلیت آن حضرتست همچنین تقدم نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام دلیل اکرمیت و اشرفیت و افضلیت آن حضرت از جمیع انبیا سوای خاتم النبیین علیه و آله علیهم سلام رب العالمین و ارجحیت از جمیع ملائکه و سائر مخلوقین باشد

### وجه سیزدهم: احتجاج آدم بر افضلیت بمقارنه در کتابت بر عرش

وجه سیزدهم آنکه حضرت آدم علیه السلام بمقارنت اسم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با اسم حق تعالی در کتابت بر عرش استدلال و احتجاج فرموده بر اکرمیت و افضلیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم پس هر گاه مقارنت اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با اسم اقدس حق تعالی در کتابت بر عرش دلیل افضلیت آن حضرت باشد تقدم نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل تقدم نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بر خلق حضرت آدم و سائر انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام و بودن این نور روبروی حق تعالی بر عرش نیز دلیل اکرمیت و اشرفیت و افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود قطعا و حتما و یقینا و جزما محدث عدیم النظیر لا ثانی حاوی ملکات انسانی علامه احمد بن سلیمان طبرانی در معجم صغیر که نسخه آن بعنایات ربانی و الطاف صمدانی و تاییدات یزدانی بدست این بادیه پیمای هیچمدانی آمده می فرماید

حدثنا محمد بن داود بن اسلم الصدفي المصري حدثنا احمد بن سعيد المدني الفهري

حدثنا عبد الله بن اسماعيل المدني عن عبد الرحمن بن زيد بن اسلم عن ابيه عن جدّه عن ابن الخطّاب قال قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم لما اذنب آدم صلى الله عليه وسلم رفع راسه الى العرش فقال أسألك بحق محمد الا غفرت لي فاوحى الله إليه و ما محمد و من محمد فقال تبارك اسمك لما خلقتني رفعت راسي الى عرشك فاذا فيه مكتوب لا آله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه ليس احد اعظم عندك قدرا ممن جعلت اسمه مع اسمك فاوحى الله عز و جلّ إليه يا آدم انه آخر النبيين من ذريتك و ان امته آخر الامم من ذريتك لا- يروى عن عمر الا- بهذا الاسناد تفرد به احمد بن سعيد و سعيد كازروني در منتقى گفته و

روى عن عمر ما آورده المفسّرون فى تفسير قوله تعالى فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ قَالَ لَمَّا اذنب آدم عليه السّلام الذنب الذى اذنبه قال يا رب اسألك بمحمد الا غفرت لي فاوحى الله إليه و ما يدريك من محمّد قال يا ربّ لما خلقتني رفعت راسي الى عرشك فاذا فيه مكتوب لا اله الا الله محمّد رسول الله فعلمت انه ليس احد اكرم عندك ممن جعلت اسمه مع اسمك فاوحى الله تعالى إليه يا آدم و عزّتى و جلالى أنّه لآخر النبيين من ذريتك و لولاه ما خلقتك و روى عن ابن عباس نحوه و فيه زياده و هى انّ الله تعالى امر بان يكنىنى بابى محمّد و فى روايه آخر ان آدم قال بحق من وهبت له الشرف

الأكبر الأقبلتني عثرتي فاتاه النداء يا آدم من هذا الذي تسألني بحقه فقال الهى و مولاي و سيدي صفيك و رضيك و حبيك  
محمّد و هو هذا النور الذي جعلته بين عيني و قد رايت اسمه على سرادق العرش و فى اللوح المحفوظ و على صفائح السموات  
و على ابواب الجنان و قد علمت يا رب أنك لم تفعل ذلك الا و هو اكرم الخليقه فليل له يا آدم سل تعط و عبد الوهاب سبكي  
در شفاء الاسقام كفته اقول ان التوسل بالنبي صلى الله عليه و سلم جائز فى كل حال قبل خلقه و بعد خلقه فى مده حياته فى  
الدنيا و بعد موته فى مده البرزخ و بعد البعث فى عرصات القيمه و الجنه و هو على ثلثه انواع النوع الاول ان يتوسل به بمعنى ان  
طالب الحاجه يسأل الله تعالى به او بجاهه او ببركته فيجوز ذلك فى الاحوال الثلثه و قد ورد فى كل منها خير صحيح اما الحاله  
الاولى قبل خلقه فيدل لذلك آثار عن الانبياء الماضين صلوات الله عليهم و سلامه اقتصرنا منها على ما تبين لنا صحته و هو ما

رواه الحاكم ابو عبد الله بن البيع فى المستدرک على الصحيحين او احدهما قال حدثنا ابو سعيد عمرو بن محمد بن منصور  
العدل حدثنا ابو الحسن محمد بن اسحاق بن ابراهيم الحنظلى حدثنا ابو الحرث عبد الله بن مسلم الفهرى حدثنا اسماعيل بن  
مسلمه اخبرنا عبد الرحمن بن زيد بن اسلم عن ابيه عن جده عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
عليه و سلم لما اقترف آدم الخطيئه قال يا رب اسألك بحق محمد لما غفرت لى فقال الله تعالى

يا آدم و كيف عرفت محمدا و لم اخلقه قال يا رب لائتك لما خلقتني بيدك و نفخت في من روحك رفعت راسي فرايت على  
قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمدا رسول الله فعرفت انك لم تضيف الى اسمك الا احب الخلق إليك فقال الله صدقت يا  
آدم انه لاحب الخلق إذ سالتني بحقه فقد غفرت لك و لو لا محمدا ما خلقتك قال الحاكم هذا حديث صحيح الاسناد و هو اول  
حديث ذكرته لعبد الرحمن بن زيد بن اسلم في هذا الكتاب و رواه البيهقي ايضا في دلائل النبوه و قال تفرد به عبد الرحمن و  
ذكره الطبراني و زاد فيه و هو آخر الانبياء من ذريتك و ذكر الحاكم مع هذا الحديث ايضا عن علي بن جمشاد العدل حدثنا  
هارون بن العباس الهاشمي حدثنا جندل بن والقي حدثنا عمرو بن اوس الانصاري حدثنا سعيد بن أبي عروبه عن قتاده عن سعيد  
بن المسيب عن ابن عباس قال اوحى الله الى عيسى عليه السلام يا عيسى آمن بمحمد و مر من ادركه من امتك ان يؤمنوا به فلو  
لا محمدا ما خلقت آدم و لو لا محمد ما خلقت الجنة و النار و لقد خلقت العرش على الماء فاضطرب فكتبت لا اله الا الله فسكن  
قال الحاكم هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه قاله الحاكم و الحديث المذكور لم يقف ابن تيميه عليه بهذا الاسناد و لا  
بلغه ان الحاكم صححه فانه قال اعني ابن تيميه اما ما ذكره في قصه آدم من توسله به فليس له اصل و لا نقله احد عن النبي صلى  
الله عليه و سلم باسناد يصلح الاعتماد

عليه و لا الاعتبار و لا الاستشهاد ثم ادعى ابن تيمية انه كذب و اطال الكلام فى ذلك جدا بما لا حاصل تحته بالوهم و التخرص و لو بلغه ان الحاكم صححه لما قال ذلك او لتعرض للجواب عنه و كانى به ان بلغه بعد ذلك يطعن فى عبد الرحمن بن زيد بن اسلم راوى الحديث و نحن قد اعتمدنا فى تصحيحه على الحاكم و ايضا عبد الرحمن بن زيد بن اسلم لا يبلغ فى الضعف الى الحد الذى ادعاه و كيف يحل لمسلم ان يتجاسر على منع هذا الامر العظيم الذى لا يردّه عقل و لا شرع و قد ورد فيه هذا الحديث و سنزيد هذا المعنى صحه و تبينا بعد استيفاء الاقسام و اما ما ورد من توسل نوح و ابراهيم و غيرهما من الانبياء فذكره المفسيرون و اكتفينا عنه بهذا الحديث لجودته و تصحيحه و علامه سيوطى در خصائص كبرى كفته باب خصوصيته صلى الله عليه و سلم بكتابه اسمه الشريف مع اسم الله تعالى على العرش و سائر ما فى الملكوت

اخرج الحاكم و البيهقى و الطبرانى فى الصغير و ابو نعيم و ابن عساكر عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لما اقترف آدم الخطيئة قال يا رب أسألك بحق محمد لما غفرت لى قال و كيف عرفت محمدا قال لانك لما خلقتنى بيدك و نفخت فى من روحك رفعت راسى فرايت على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمدا رسول الله فعلمت انك لم تضيف الى اسمك الا احب الخلق إليك قال صدقت و لو لا محمد ما خلقتك

و اخرج ابن عساكر عن كعب الاحبار قال ان الله انزل على آدم عصيا بعدد الانبياء و المرسلين ثم

اقبل على ابنه شيث فقال أى بنى انت خليفتى من بعدى فخذها بعمارته التقوى والعروه الوثقى و كل ما ذكرت الله فاذا ذكر الى جنبه اسم محمّد فأتى رأيت اسمه مكتوبا على ساق العرش و انا بين الروح و الطين ثم أتى طفت السموات فلم ار فى السموات موضعا الا- رأيت اسم محمّد مكتوبا عليه و انّ ربّى اسكننى الجنّة فلم ار فى الجنه قصرا و لا- غرفه الا اسم محمّد مكتوبا على نحور الحور العين و على ورق قصب آجام الجنه و على ورق شجره طوبى و على ورق سدره المنتهى و على اطراف الحجب و بين اعين الملائكة فاكثر ذكره فان الملائكة تذكره فى كل ساعاتها و سمهودى در خلاصه الوفا فى اخبار دار المصطفى گفته و

صحح الحاكم حديث لما اقترف آدم الخطيئة قال يا رب أسألك بحق محمد لما غفرت لى فقال يا آدم و كيف عرفت محمدا و لم اخلقه قال يا رب لانك لما خلقتنى بيدك و نفخت فى من روحك رفعت راسى فرأيت على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت أنّك لم تضيف الى اسمك الا احبّ الخلق إليك فقال الله صدقت يا آدم انه لاحب الخلق الى إذ سالتنى بحقه فقد غفرت لك و لو لا محمد ما خلقتك و قسطلانى در مواهب لدينه گفته

عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم لما اقترف آدم الخطيئة قال يا ربّ أسألك بحق محمد الا غفرت لى فقال الله تعالى يا آدم و كيف عرفت محمدا و لم اخلقه قال يا ربّ أنّك لما خلقتنى بيدك و نفخت فى من روحك رفعت راسى فرأيت على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمّد رسول الله فعلمت أنّك لم تضيف الى اسمك الا

احبّ الخلق إليك فقال الله تعالى صدقت يا آدم انه لا يحبّ الخلق اليّ و إذ سالتني بحقه فقد غفرت لك و لو لا محمّد ما خلقتك رواه البيهقي في دلائله من حديث عبد الرحمن بن زيد بن اسلم و قال تفرد به عبد الرحمن و رواه الحاكم و صححه و ذكره الطبراني و زاد فيه و هو آخر الانبياء من ذرّيتك

و في حديث سلمان عند ابن عساكر قال هبط جبرئيل على النبي صلّى الله عليه و سلم فقال انّ ربك يقول ان كنت اتخذت ابراهيم خليلا فقد اتخذتك حبيبا و ما خلقت خلقا اكرم عليّ منك و لقد خلقت الدنيا و اهلها لا عرفهم كرامتك و منزلتك عندي و لولاك ما خلقت الدنيا و لله در القائل سيدي على الوفائي حيث قال في قصيدته التي اولها سكن الفواد فعش هنيئا يا جسد هذا النعيم هو المقيم الى الابد روح الوجود حيات من هو واحد لولاه ماتم الوجود لمن وجد عيسى و آدم و الصدور جميعهم هم اعين هو نورها لما ورد لو ابصر الشيطان طلعه نوره في وجه آدم كان اول من سجد او لو راى النمرود نور جماله عبد الجليل مع الخليل و لا عند لكن جمال الله جل فلا يرى الا بتخصيص من الله الصمد و دياربكري در خميس گفته

في الشفاء حكى ابو محمد المكي و ابو الليث السمرقندي و غيرهما انّ آدم عليه السلام عند معصيته قال اللهم بحق محمّد اغفر لي خطيئتي و يروي و تقبّل توبتي فقال له من اين عرفت محمّدا قال رأيت في الجنّه مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله و يروي عبدي و رسولي فعلمت انه اكرم خلقك عليك فتاب الله عليه و في روايه اخرى فقال آدم لما خلقتني



رفعت راسی الی عرشک فاذا فيه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم فعلمت انه ليس احد اعظم قدرا عندك ممن جعلت اسمه مع اسمك فاوحى الله عز وجل إليه و عزتي و جلالی انه لآخر الانبياء من ذريتک و لولاه ما خلفتک قال و كان آدم یکنی بابی محمد و قيل بابی البشر فخص الله تعالی نبینا محمدا صلى الله عليه وسلم بهذا الشرف و اخير به و بیعته علی السنه الرسل قبل وجوده بدهر طويل و الزم بذلک الحجة علی عباده و قوی بصائر من امن به فله الحمد علی ذلک و قيل فی المعنی شعر بشری لنا معشر الاسلام ان لنا من العنايه ركنا غير منهدم لما دعا الله داعینا لطاعته باكرم الرسل کنا اکرم الامم و جمال الدین محدث در روضه الاحباب گفته نقلست که آدم گفت الهی بحق محمد که عثرت مرا اقاله کن حضرت حق خطاب فرموده که محمد را از کجا شناختی آدم گفت آن زمان که مرا مخلوق ساختی نظرم بر عرش افتاد دیدم که بر آنجا نوشته بود

لا اله الا الله محمد رسول الله دانستم که گرامی ترین خلائق نزد تو او خواهد بود که نام او را قرین نام خود گردانیده ای پس ندا رسید که او آخر پیغمبران ذریت تو است و ترا بطفیل او آفریده ام و گویند در آن روز آدم از نزد حضرت حق تعالی مامور شد بآنکه کنیت خود را ابو محمد کند و بروایتی دیگر آنکه خداوند عز و جل از آدم پرسید کیست که سؤال بحق وی می کنی آدم جواب داد که برگزیده و محبوب تو است و آن نور که بر پیشانی منست نور اوست و بر ساق عرش و لوح محفوظ و ابواب بهشت دیدم که نوشته بود

لا اله الا الله محمد رسول الله از آنجا دانستم که اکرم مخلوقات نزد تو اوست پس خطاب آمد که یا آدم ترا آمرزیدم و از سر گروه تو

درگذشتیم و بعزت و جلال من که هر کس از فرزندان تو که باو توسل جوید او را بیامرزم و حاجتش روا کنم انتهى و محمد عبد الرّءوف بن تاج العارفين المنادی در کتاب الاتحافات السنیه بالاحادیث القدسیّه که در اول آن گفته و بعد فیقول العبد الضعیف الراجی عفو الرءوف اللطیف محمّد عبد الرؤف المناوی الحدادی کفاه اللّٰه شر کل مناو و معادی هذا کتاب اوردت فيه ما سبقت علیه مما لم اسبق إليه من الاحادیث القدسیّه الوارده بالاسانید عن خیر البریه مرتبا له علی بابین الاوّل فیما صدره المصطفیٰ علیه السلام بلفظ قال اللّٰه عزّ و جلّ و الثانی ما صدره بغيرها و قول اللّٰه تعالیٰ فی ضمنه و رتبت کلا البابين علی حروف المعجم سائلا- ان یغفر لی ما ارتکبته من الذنوب و یرحم انه جواد کریم رءوف رحیم و سمیته الاتحافات السنیّه بالاحادیث القدسیّه گفته

لما اقترف آدم الخطیئه قال یا رب اسألک بحق محمد الا غفرت لی فقال اللّٰه تعالیٰ و کیف عرفت محمدا و لم اخلقه بعد قال یا ربّ لانیّک لما خلقتنی و نفخت فی روحک رفعت راسی الی عرشک فرأیت مکتوبا لا اله الا اللّٰه محمّد، رسول اللّٰه فعلمت أنّک لم تضيف الی اسمک الا- احب الخلق إلیک فقال اللّٰه صدقت یا آدم أنّه لاحب الخلق الیّ و إذا سالتنی بحقه فقد غفرت لک و لولاه ما خلقتک رواه الطبرانی و ابو نعیم و الحاکم و ابن عساکر عن عمر و علی بن برهان الدین حلبی در انسان العیون گفته

عن عمر بن الخطاب رضی اللّٰه تعالیٰ عنه قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم لَمَّا اقترف آدم الخطیئه قال یا رب اسألک حقّ محمد صلیّ اللّٰه علیه و سلم الاّ غفرت لی قال و کیف عرفت محمدا و فی لفظ کما فی

الوفاء و ما محمّد و من محمد قال لانك لما خلقتني بيدك و نفخت في من روحك رفعت راسي على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تضيف الي اسمك الا احب الخلق إليك قال صدقت يا آدم و لو لا محمد لما خلقتك و في لفظ كما في الشفاء قال آدم لما خلقتني رفعت راسي الي عرشك فاذا فيه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه ليس احد اعظم قدرا عندك ممن جعلت اسمه مع اسمك فاوحى الله تعالى إليه و عزّتي و جلالی انه لآخر النبیین من ذریتك و لولاه ما خلقتك و شیخ عبد الحق در مدارج النبوه گفته و چون خلق کرده شد آدم حق تعالی او را ابو محمد کنیت نهاد و آورده اند که چون از آدم آن لغزش واقع شد گفت خداوندا اقاله کن مرا ازین لغزش بخدمت محمد فرمود خدای تعالی که تو محمد را از کجا شناختی آدم گفت که آن زمان که خلق کردی مرا نظر من بر عرش و ابواب بهشت افتاد و در آنجا نوشته دیدم

لا اله الا الله محمد رسول الله دانستم که گرامی ترین خلائق نزد تو او خواهد بود که نام مبارک او را قرین نام خود گردانیدی پس ندا آمد که وی آخر پیغمبران از ذریت تست و نام او در آسمان احمدست و در زمین محمد اگر او نمی بود پیدا نمی کردم آسمان و زمین را و ترا بطفیل او آفریده ام انتهی ازین روایات عدیده ظاهر و باهرست که حضرت آدم علیه السلام بمقارنت اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با اسم اقدس حق تعالی در کتابت بر عرش استدلال فرموده بر افضلیت و اکرمیت و احبیت آن حضرت و لله الحمد و المنه که کتابت اسم شریف جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بر عرش و دیگر مقامات شریفه از اخبار متعدده و آثار متنوعه

هویدا و اشکارست پس افضلیت و اکرمیت و احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع خلق انبیاء کانوا او غیرهم بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حسب استدلال حضرت صفی ملک قدیر و تقریر و ارشاد ایزد خبیر و اخبار حضرت بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله ما نفخ المسک و العبیر نهایت روشن و جلی و ظاهر و مستنیر باشد و روایات دآله بر مقارنت اسم جناب امیر المؤمنین علیه السلام با اسم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطهار بسیارست بر بعض آن درین مقام اکتفا و اقتصار می رود پس از آنجمله است روایات مکتوب بودن

لا اله الا الله محمد رسول الله او

محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی بر ساق عرش قاضی عیاض بن موسی الیحصبی در کتاب شفا فی تعریف حقوق المصطفی گفته

روی ابن قانع القاضی عن أبي الحمراء قال قال رسول الله عليه و سلم لما اسرى بي الى السماء إذا على العرش مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

اخبرنا محمد بن احمد بن سهل النحوی اذنا قال اخبرنا ابو علی الحسين بن محمّد بن احمد بن الطیب بن کماری الفقیه قال حدّثنی محمّد بن اسحاق قال حدّثنی ابو بکر العوفی قال حدّثنی اسماعیل بن علیّه یرفعه الی أبي الحمراء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لَمّا اسرى بي الى السماء رأیت علی ساق العرش الايمن انا وحدي لا اله غیري غرست جثّه عدن بیدی محمّد صفوتی ایدته بعلی در کتاب مناقب گفته

انبنانی ابو العلاء الحسن بن احمد هذا اخبرنا الحسن بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ حدّثنا محمّد بن عمر بن سلم الحافظ و ما كتبه الا عنه حدّثنی محمد بن الحسن بن مرداس من

اصل كتابه اخبرنا احمد بن الحسن الكوفي حدّثنا اسماعيل بن عليه عن يونس بن عبيد عن سعيد بن جبير عن أبي الحمراء صاحب رسول الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت ليله اسرى بي مثبثا على ساق العرش انا غرست جنّه عدن محمد صفوتي من خلقى ايدته بعليّ و محبّ طبرى در رياض النضره گفته ذكر اختصاصه بتأييد الله نيته صلى الله عليه وسلم و كتبه ذلك على ساق العرش و على بعض الحيوان

عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليله بي الى السماء نظرت الى ساق العرش الايمن فرأيت كتابا من يمينه محمّد رسول الله ايدته بعليّ و نصرته به خرّجه الملام فى سيرته

عن ابن عباس قال كنا عند النّبي صلّى الله عليه و سلم فاذا بطائر فى فيه نوره خضراء فالقاها فى حجر النّبي صلّى الله عليه و سلم فاخذها النّبي صلّى الله عليه و سلم فقبلها ثم كسرهما فاذا فى جوفها ورقه خضراء مكتوب لا اله الا الله محمّد رسول الله نصرته بعلي خرجه ابو الخير القزوينى الحاكمى و محمد بن يوسف زرندى در نظم درر السمطين گفته و

يروى أنّ النّبي صلى الله عليه و سلم قال لما اسرى بي رأيت فى ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمّد رسول الله صفوتي عن خلقى ايدته بعليّ و نصرته به

و فى روايه رأيت على ساق العرش الايمن مكتوبا انى الله وحدى لا اله غيرى غرست جنّه عدن بيدي محمد صفوتي ايدته بعليّ و سيد شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته

عن وهب بن متبه رضى الله تعالى عنه قال مكتوب فى بعض الكتب انه مكتوب على ساق العرش لا اله الا الله

محمد رسول الله ايدته بعلى و نصرته به رواه الحافظ ابو بكر الخطيب

و عن أبى الخميس رضى الله تعالى قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم ليله اسرى بى إلى السماء نظرت الى ساق العرش الايمن فرأيت كتابا فهمته محمد رسول الله ايدته بعلى و نصرته به رواه الطبرى و قال خرجه الملا فى سيرته و رواه الزرندي و لفظه قال صلى الله عليه و آله و بارك و سلم لما اسرى بى رأيت فى ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صفوتى من خلقى ايدته بعلى و نصرته به

قال شو فى روايه رأيت على ساق العرش الايمن مكتوبا انا الله وحدى لا اله غيرى غرست جنه عدن بيدى محمد صفوتى ايدته بعلى

و عن أبى الحمراء خادم رسول الله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم يقول لَمَّا اسرى بى الى السماء دخلت الجنة او قال اطلعت فى الجنة فرأيت عن يمين العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى و نصرته به رواه الحافظ ابو بكر الخطيب و سعيد كازرونى در منتقى گفته

روى ابن قانع عن أبى الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لما اسرى بى الى السماء إذا على العرش مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى و شيخ جلال الدين السيوطى در منشور گفته

اخرج ابن عدى و ابن عساكر عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لما عرج بى رايت على ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى و نیز سيوطى در خصائص كبرى گفته

اخرج ابن عدى و ابن عساكر عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لما عرج بى رايت على ساق العرش مكتوبا

لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي و احمد بن الفضل بن محمد باكثر در وسيله المال گفته

عن أبي الحسن رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليله اسرى بي الى السماء نظرت الى ساق العرش الا بمن فرأيت كتابا فهمته محمد رسول الله ايدته بعلي و نصرته به خرجه الملائ في سيرته و مرزا محمد بدخشاني در مفتاح النجا گفته

اخرج ابن عساكر عن أبي الحمراء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت ليله اسرى بي مثبتا على ساق العرش اني انا الله لا اله غيري خلقت جنه عدن بيدي محمد صفوتي من خلقي ايدته بعلي

و عند الطبراني في الكبير عنه لما اسرى بي الى السماء دخلت الجنة فرأيت في ساق العرش الايمن مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي و نصرته و شاه ولي الله والد ماجد مخاطب در ازاله الخفا گفته

عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما عرج أبي رأيت على ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي و از آنجمله است مقرون بودن اسم مبارك جناب امير المؤمنين عليه السلام باسم اقدس جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در چار مقام سيد علي همداني در موده القربي روايت کرده

عن علي رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني رأيت اسمك مقرونا باسمي في اربعة مواطن فانست بالنظر إليه لما بلغت بيت المقدس في معراجي الى السماء وجدت على صخره بها لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بوزيره و نصرته بوزيره فقلت لجبرئيل و من وزيرى قال علي بن أبي طالب فلما انتهيت الى صدره المنتهى وجدت عليها اني انا الله لا اله الا انا وحدي و محمد صفوتي من خلقي

آیدته بوزیره و نصرته بوزیره فقلت لجبرئیل و من وزیرى قال على بن أبى طالب فلما جاوزت من صدره المنتهى و انتهیت الى عرش رب العالمین فوجدت مكتوبا و از آنجمله است روایات مكتوب بودن محمد رسول الله على اخو رسول الله برباب جنت قبل از خلق سماوات و ارض بدو هزار سال ابن المغازلی در كتاب المناقب گفته

قوله عليه السلام مكتوب على باب الجنة الحديث

اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر الفقيه الشافعي رحمه الله تعالى بقراءتى عليه فاقربه قلت له اخبركم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنى ملقب بابن السق الحافظ الواسطى رحمه الله نا ابو يعلى احمد بن على بن المثنى الموصلى نا زكريا بن يحيى الكنانى نا يحيى بن سالم نا اشعث بن عمر عن الحسن بن صالح و كان يفضل على الحسن قال حدثنى مسعر بن كدام عن عطيه بن سعيد عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول مكتوب على باب الجنة قبل ان يخلق الله السموات و الارض بالفى عام محمد رسول الله و على اخوه و ابو المويد اخطب خوارزمى در كتاب المناقب گفته

اخبرنى شهردار هذا إجازة قال اخبرنا محمود بن اسماعيل الاشقر قال اخبرنا احمد بن الحسين بن فادشاه قال الطبرانى عن محمد بن عثمان بن أبى شبيبہ عن زكريا بن يحيى بن سالم عن اشعث بن عمر عن الحسن بن صالح و كان يفضل على الحسن عن مسعود عن عطيه عن جابر بن عبد الله الانصارى قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم مكتوب على باب الجنة محمد رسول الله على بن أبى طالب اخو رسول الله قبل ان يخلق السموات و الارض بالفى عام



و ملك العلماء شهاب الدين دولت آبادی در هدايه السعداء گفته و

فى الدرر عند قوله تعالى إِيْتَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى  
اخو رسول الله قبل ان يخلق الله تعالى بالفى عام و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته الباب  
الرابع عشر فى ان اسمه قرين اسم النبى فى العرش و الجنان فى له من روح الروح و برد الجنان

عن جابر رضى الله تعالى عنه عن النبى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَارَكَ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ  
عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَارَكَ وَسَلَّمَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالفى عام رواه  
الصالحانى باسناده الى الحافظ أبى بكر بن مردويه باسناده مرفوعا رواه الحافظ ابو بكر الخطيب عن جابر ايضا و لفظه مکتوب  
على باب الجنة محمد رسول الله على اخو رسول الله قبل ان يخلق السموات بالف سنة و عبد الرحمن صفورى در نزاهه  
المجالس گفته و

عنه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَخُو رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ بِالفى عام و  
حاجى عبد الوهاب در تفسير گفته

عن جابر بن عبد الله رضى الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ  
الارض بالفى عام محمد رسول الله على اخوه رواه ابن المغازلى و محمد صدر عالم در معارج العلى گفته

اخرج الطبرانى فى المعجم الاوسط و ابن عساكر و الخطيب فى المتفق و المفترق عن جابر قال قال رسول الله مکتوب على باب  
الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله على اخو رسول الله قبل ان تخلق السموات و الارض بالفى عام

اخرج الطبرانی فی الاوسط و الخطیب فی المتفق و المفترق عن جابر رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم  
مکتوب علی باب الجنه لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی عام

و فی روايه اخرى عند احمد عنه مرفوعا رایت مکتوبا علی باب الجنه لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ علی اخوه و محمد بن  
اسماعیل الامیر در روضه ندیه شرح تحفه علویه بشرح شعر من سواه کان صنو المصطفی او سواه بعده کان وصیا گفته

اخرج احمد ایضا من حدیث جابر رضی اللہ عنه قال علی باب الجنه مکتوب لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ  
و فی روايه مکتوب محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی سنه افاد ذلك المحب الطبری  
رحمه اللہ و از آنجمله است مکتوب بودن

لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ بر ابواب ثمانیه جنت محمد بن یوسف زرنندی در نظم درر السمطین گفته

نقل الشيخ الامام العالم صدر الدین ابراهیم بن محمد المؤید الحموی رحمه اللہ فی کتابه فضل اهل البیت علیهم السلام بسنده  
الی عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لَمَا اسرى بی الی السماء امر بعرض الجنه و النار  
علی فرايتهما جميعا فرأيت الجنه و الوان نعيمها و رأيت النار و انواع عذابها فلَمَّا رجعت قال لی جبرئیل علیه السلام قرأت یا  
رسول اللہ ما کان مکتوبا علی ابواب الجنه و ما کان مکتوبا علی ابواب النار فقلت لا یا جبرئیل فقال انّ

عن عبد الله بن مسعود رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم لما اسرى بى الى السماء امر بعرض الجنة والنار على فرأيتهما جميعا رأيت الجنة والوان نعيمها ورأيت النار و انواع عذابها فلما رجعت قال لى جبرئيل عليه السلام قرأت يا رسول الله ما كان مكتوبا على باب الجنة و ما كان مكتوبا على ابواب النار فقلت لا يا جبرئيل فقال ان للجنة ثمانية ابواب على كل باب منها اربع كلمات كل كلمة خير من الدنيا و ما فيها لمن تعلمها و استعملها و ان للنار سبعة ابواب على كل باب منها ثلاث كلمات كل كلمة خير من الدنيا و ما فيها لمن تعلمها و عرفها فقلت يا جبرئيل ارجع معى لاقرأها فرجع معى جبرئيل عليه السلام فبدأ بابواب الجنة فاذا على الباب الاول مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله لكل شىء حيله و حيله طلب العيش فى الدنيا اربع خصال القناعه و نبذ الحقد و ترك الحسد و مجالسه اهل الخير و على الباب الثانى مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله لكل شىء حيله و حيله السرور فى الآخره اربع خصال مسح راس اليتامى و التعطف على الارامل و السعى فى حوائج المسلمين و تفقد الفقراء و المساكين و على الباب الثالث مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله لكل شىء حيله و حيله الصحه فى الدنيا اربع خصال قله الطعام و قله الكلام و قله المنام و قله المشى و على الباب الرابع مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم جاره من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليبر

والديه من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيرا او ليسكت و على الباب الخامس مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله من اراد ان لا- يذل فلا- يذل و من اراد ان لا- يشتم فلا- يشتم و من اراد ان لا- يظلم فلا يظلم و من اراد ان يستمسك بالعروة الوثقى فليستمسك بقول لا اله الا الله محمد رسول الله و على الباب السادس منها مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله من احب ان يكون قبره واسعا فسيحا فليتنق المساجد من احب ان لا ياكله الديدان تحت الارض فليكنس المساجد من احب ان لا- يظلم لحده فليتنور المساجد من احب ان يبقى طريا تحت الارض فليشتر بسط المساجد و على الباب السابع منها مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله بياض القلب في اربع خصال في عياده المريض و اتباع الجنائز و شراء اكفان الموتى و رفع القرض و على الباب الثامن منها مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله من اراد الدخول من هذه الابواب الثمانية فليستمسك باربع خصال بالصدقه و السخاء و حسن الخلق و كف الاذى عن عباد الله عز و جل ثم جئنا الى النار فاذا على الباب الاول منها ثلاث كلمات لعن الله الكاذبين لعن الله الباخلين لعن الله الظالمين و على الباب الثاني منها مكتوب من رجا الله سعد و من خاف الله امن و الهالك المغرور من رجا سوى الله و خاف غيره و على الباب الثالث منها مكتوب من اراد ان لا- يكون عربانا في القيمه فليكس الجلود العاريه و من اراد ان لا- يكون جائعا في القيمه فليطعم الجائع في الدنيا و من اراد ان لا يكون عطشانا في يوم القيمه فليسق العطشان في الدنيا و على الباب الرابع منها

مکتوب اذَلَّ اللهُ من اهان الاسلام اذَلَّ اللهُ من اهان اهل البيت بيت نبيِّ اللهِ صَلَّى اللهُ عليه و آله و بارك و سلَّم اذَلَّ اللهُ من اعان الظَّالمين على ظلم المخلوقين و على الباب الخامس لا- يتبع الهوى فان الهوى يجانب الايمان و لا تكثر منطقتك فيما لا يعينك فتسقط من عين ربك و لا- تكن عوناً للظَّالمين فانَّ الجَنَّةَ لم تخلق للظَّالمين و على الباب السادس منها مکتوب انا حرام على المجتهدين انا حرام على المصدقين انا حرام على الصائمين و على الباب السابع منها مکتوب حاسبوا أنفسكم قبل ان تحاسبوا و و نجوا أنفسكم قبل ان توبخوا و ادعوا الله عزَّ و جلَّ قبل ان تردوا عليه فلا يقدرُوا على ذلك رواه الزرندی و قال نقل الشيخ العالم صدر الدين ابراهيم بن محمد بن المؤيد رحمه الله تعالى في كتابه فضل اهل البيت و از آنجمله است مکتوب بودن

لا-اله الا-الله محمَّد رسول الله عليّ وليّ الله بذهب برباب جنت سيد شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل در تعداد اسماء جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته منها

وليّ الله عن موسى بن اسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمد عن ابيه عن جدّه علي بن أبي طالب رضي الله عنه و عنهم اجمعين قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و على آله و بارك و سلَّم لما اسرى بي الى السماء رأيت على باب الجَنَّة مکتوبا بالذهب لا اله الا الله محمَّد رسول الله عليّ وليّ الله الحديث بتمامه سيأتي في بابه رواه الحافظ ابو موسى باسناده و از آنجمله است مکتوب بودن

لا اله الا الله محمَّد رسول الله عليّ حبيب الله برباب جنت و از آنجمله است مکتوب بودن

لا اله الا الله محمَّد نبيِّ الرحمه على مقيم الحجَّه بر عرش

بهذه الاسناد عن الامام محمّد بن احمد بن شاذان حدثنا ابو محمد هارون بن موسى التلعكبرى عن عبد العزيز بن عبد الله عن جعفر بن محمد عن عبد الكريم قال حدثني عثمان العطار حدثنا ابو نصر احمد بن محمد بن الوليد عن وكيع بن الجراح عن الاعمش عن أبي وائل عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله لما ان خلق الله آدم و نفخ فيه روحه عطس آدم فقال الحمد لله فاوحى الله تعالى حمدني عبدى و عزّتى و جلالى لو لا عبدان اريد ان اخلقهما فى دار الدنيا ما خلقتك قال الهى فيكونان منى قال نعم يا آدم ارفع راسك و انظر فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمّد نبى الرحمة على مقيم الحجّه من عرف حق على زكى و طاب و من انكر حقه لعن و خاب اقسمت بعزّتى ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانى و اقسمت بعزّتى ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنى و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل در ذكر اسماء جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و منها مقيم الحجّه

عن ابن مسعود رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه و على آله و بارك و سلّم أنّه لما خلق الله تعالى آدم و نفخ فيه من روحه عطس آدم عليه السلام فقال الحمد لله رب العالمين فاوحى الله تعالى إليه و بشّره بالمغفرة و فى هذا الحديث انّ الله تعالى قال يا آدم ارفع راسك فانظر فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمّد نبى الرحمة على مقيم الحجّه و من عرف حقّ على زكا و طاب و من انكر حقه لعن و خاب اقسمت بعزّتى و جلالى ان ادخل الجنة من احبّه و ان عصانى و اقسمت بعزّتى و جلالى ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنى رواه محبى السنه الصّالحانى

من كتاب الاربعين في مناقب امير المؤمنين تصنيف اخطب الخطباء ابي المؤيد الموفق بن احمد المكي ثم الخوارزمي و از آنجمله است روايت مكتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله على بن ابي طالب مقيم الحجّه در ميان هر دو كف صرصائيل قبل از خلق دنيا بدوازده هزار سال ابو المؤيد موفق بن احمد خوارزمي در كتاب المناقب گفته

انباني ابو العلاء الحافظ الهمداني هذا و الامام الاجل نجم الدين ابو منصور محمد بن الحسين بن محمد البغدادي قال انبانا الشريف الامام الاجل نور الهدى ابو طالب الحسين بن محمد بن علي الزينبي عن الامام محمد بن احمد بن علي بن الحسن بن شاذان قال حدثنا المعاف بن زكريا عن الحسن بن علي العاصمي عن صهيب عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين عن ابيه عليهم السلام قال بينا رسول الله صلى الله عليه و سلم في بيت أم سلمه فهبط عليه ملك له عشرون راسا في كل راس الف لسان يسبح الله و يقدره بلغه لا يشبه الاخرى راحتة اوسع من سبع سماوات و سبع ارضين فحسب النبي صلى الله عليه و سلم أنه جبرئيل فقال جبرئيل لم تاتني في مثل هذا الصورة قط قال ما انا جبرئيل انا صرصائيل بعثني الله إليك لتزوج النور فقال النبي صلى الله عليه و سلم من قال ابنتك فاطمه من علي بشهادة جبرئيل و ميكائيل و صرصائيل قال فنظر النبي صلى الله عليه و سلم فاذا بين كفي صرصائيل مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على بن ابي طالب مقيم الحجّه فقال النبي صلى الله عليه و سلم يا صرصائيل منذ كم كتب هذا بين كتفيك قال من قبل ان يخلق الدنيا

باثنی عشره الف سنه از آنجمله است روایت مکتوب بودن علی الوصیّ یا علی وصی الله بعد کلمه توحید بر جناح جبرئیل چنانچه ابو المؤید خوارزمی در کتاب المناقب گفته

اخبرنی شهردار هذا إجازة قال اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی هذا كتابه قال حدّثنا ابو طاهر الحسين بن علی بن سلمه قال حدّثنا ابو الفرج الصامت بن صهیب بن عباد قال حدّثنی ابي عن جعفر ابن محمّد عن ابيه عن علی بن الحسين عن ابيه عن علی بن أبي طالب عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اتانی جبرئیل و قد نشر جناحیه فاذا مکتوب لا اله الا الله محمّد رسول الله و مکتوب علی الآخر لا اله الا الله علی الوصیّ و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و منها

وصی الله و خلیفه الله عن الامام جعفر الصادق عن ابيه الامام عن جدّه الامام عن النبی صلی الله علیه و آله و بارک و سلم قال اتانی جبرئیل علیه الصلوه و السّلام و قد نشر جناحیه فاذا علی احد جناحیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و علی الآخر مکتوب لا اله الا الله علی وصیّ الله رواه الصالحانی باسناده ایضا و از آن جمله است روایت کتابت خدای عز و جلّ اید الله محمّدا بعليّ را در جبهه ملکی که نصفش از نار و نصفش از ثلج بود قبل از خلق دنیا بدو هزار سال ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب المناقب گفته

حدّثنا الربیع بن عبد الله الهاشمی عن عبد الله بن الحسن عن علی بن الحسين عن محمد بن الحنفیه قال قال النبی لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعِ



او السادسة ملكا نصفه من النار و نصفه من ثلج في جبهته مكتوب ايد الله محمدا بعلي فبقيت متعجبا فقال لي الملك مم تتعجب كتب الله في جبهتي ما ترى قبل الدنيا بالفى عام و از آنجمله است روايت كتابت

لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله بر لوى حمد قبل از خلق سماوات چنانچه سيد على همدانى در موده القربى گفته

عن عبد الله بن سلام قال قلت يا رسول الله اخبرني عن لواء الحمد ما صفته قال طوله الف عام سنانه ياقوته حمراء قبضته من لؤلؤ بيضاء زجه زمرد خضراء له ثلاث زوايا زاويه بالمشرق و زاويه بالمغرب و ثالث في وسط الدنيا مكتوب عليها ثلاثه اسطر السطر الاول بسم الله الرحمن الرحيم السطر الثاني الحمد لله رب العالمين و السطر الثالث لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله طول كل سطر الف يوم قال صدقت يا رسول الله فمن يحمل ذلك قال يحملها الذى يحمل لوائى في الدنيا على بن ابي طالب و من كتب الله اسمه قبل ان يخلق السموات و الارض قال صدقت يا رسول الله فمن يستظل تحت لوائك قال المؤمنون اولياء الله و شيعه الحق شيعتى و محبى و شيعه على و محبوه و انصاره فطوبى لهم و حسن مآب و الويل لمن كذبنى في على او كذب عليا في دفعه عن مقامه الذى اقامه الله فيه از آنجمله است روايت مكتوب بودن

آل محمّد خير البريه بر لواء نور كه خداوند عز و جلّ آن را قبل از خلق سماوات بدو هزار سال خلق فرموده چنانچه ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني در منقبه المطهرين على ما نقل عنه مى فرمايد

عن جابر بن عبد الله

الانصارى قال بينا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يوماً في مسجد المدينة فذكر بعض اصحابنا الجنة قال دجانه يا رسول الله سمعتك تقول الجنة محرمة على النسيين و سائر الامم حتى ادخلها فقال له اما علمت ان لله لواء من نور و عمودا من زبرجد خلقهما قبل ان يخلق السموات بالفى سنه مكتوب على رداء ذلك اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خير البريه صاحب اللواء امام القوم فقال على الحمد لله الذى هدانا بك و كرما و شرفنا فقال له النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اما علمت ان من احبنا و امتحن اسكنه الله معنا او تلا هذه الآيه فى مقعد صدق عند مليك مقتدر و از آنجمله است روايت مكتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی بر دره خضراء يا ورقه خضراء که در لوزه خضرا بود و ان لوزه را طائرى در حضور باهر النور جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سلم انداخته بود چنانچه از عبارت سابقه محب طبرى ظاهر و واضح شد و عبد الرحمن الصفورى در نزهه المجالس گفته

قال ابن عباس رضى الله عنهما كنا عند رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و إذا بطائر فى فمه لوزه خضراء فلقاها فاخذها النبى صلى الله عليه و سلم فوجد فيها دره خضراء مكتوب عليها بالاصفر لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی

#### **وجه چهاردهم: تقدم نبوت رسول الله صلى الله عليه و آله فرع تقدم خلقت نور آنحضرت**

وجه چهاردهم آنکه تقدم نبوت جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آله و سلم دليل افضليت آن حضرت از سائر انبيا و مرسلين و جميع مخلوقينست و ظاهرست که تقدم نبوت آن حضرت فرع تقدم خلق نور آن حضرتست پس تقدم نور آن حضرت که سبب اولاست بالاولى دليل افضليت آن حضرت باشد و چون تقدم خلق برای جناب امير المؤمنين

عليه السلام هم ثابتست پس آن حضرت هم افضل از جميع مخلوقين حتى الانبياء و المرسلين سوای خاتم النبيين صلى الله عليه و آله اجمعين باشد پس تقدم انبيای كرام آنجناب بر ان جناب سمتی از جواز ندارد فكيف تقدم الاصحاب و كانوا حائزين لجلال المناقب و زواهر الالقاب فكيف تقدم الثلثه الذين كانوا منغمسين في لجج الالتباس و الارتباب و ابدوا بعد اسلامهم الظاهري ايضا ما يورث سماعه اصحابهم اوجع القلق و الاضطراب و يوجب ادراكه اشد الالتياح و الانتهاب و شواهد تقدم نبوت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم بسیار از بسیارست و بر ناظر كتب و اسفار علمای كبار هویدا و آشكار بنا بر ایجاز و اختصار ایراد جمله از عبارات محققین احبار اکتفا و اقتصاری نمایم ابو عبد الله محمد بن اسماعيل البخاری در تاریخ صغیر گفت

حدثنا عبد الله بن صالح حدثني معاوية عن سعيد بن سوید عن عبد الاعلی بن هلال السیلمی عن عرباض بن ساریه صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ائى عبد الله و خاتم النبيين و ان آدم لمنجدل في طينته و ساخبركم عن ذلك انا دعوه أبى ابراهيم و بشاره عيسى بن مريم و روى أمى التى رأت و كذلك امهات الانبياء يرين و ان أم رسول الله صلى الله عليه و سلم رأت حين وضعته نورا اضاءت له قصور الشام و ابن حجر مكى در نسخ مكيه در شرح شعر و تراءت قصور قيصر بالزو و يراها من داره البطحاء گفته و اصل ذلك الحديث الصحيح

انه صلى الله عليه و سلم

قال انى عبد الله و خاتم النبیین و انّ آدم لمنجدل فى طينته و ساخبركم عن ذلك انا دعوه أبى ابراهيم و بشاره اخى عيسى و روى امى التى رأت و كذلك امهات الانبياء يرين و انّ أم رسول الله صلى الله عليه و سلم رأت حين وضعتة نورا اضاء لها قصور الشام

و فى روايه عنها قالت رأيت كأنه خرج من فرجى شهاب اضاءت له الارض حتى رأيت قصور الشام و فى اخرى رأيت ليله وضعتة نورا اضاءت له قصور الشام حتى رأيتها و فى اخرى لما ولدته خرج من فرجى نور حتى اضاء له قصور الشام فولدته نظيفا ما به قدر و فى اخرى لما فصل منى خرج منى نور اضاء له ما بين المشرق و المغرب و فى روايه الشفاء السابقه و اضاء لى ما بين المشرق و المغرب حتى نظرت الى بعض قصور الرّوم و لا ينافى هذه الرّوايات روايه انها رأت مثل ذلك عند ابتداء وضعه لان تلك الاضياء وقعت مرّتين عند حمله و عند ولادته زياده فى البشاره بظهوره و ظهور دينه و خصّت الشام بالذكر فى اكثر الروايات لما خصّت به من سبق نور نبوته إليها و من ثم نقل كعب عن الكتب السابقين انها دار ملكه أى باعتبار سبقه إليها قبل نظرائها و لهذا اسرى به صلى الله عليه و سلم الى بيت المقدس منه كما هاجر ابراهيم و لوط إليها عليهما السلام و بها ينزل عيسى عليه السلام و هى ارض المحشر و المنشر و ابو نعيم در دلائل النبوه گفته ذكر ما روى فى تقدم نبوته قبل تمام خلقه آدم صلى الله عليهما و سلم

ثنا احمد بن يعقوب بن المهرجان ثنا جعفر بن محمّد الفريابى

نا عمر بن حفص الثقفي الدمشقي ح و ثنا القاضي ابو احمد محمد بن حمد ابن ابراهيم نا محمّد بن عبد الرحيم بن شبيب نا داود بن رشيد و ابو همام ح و نا احمد بن اسحاق نا محمّد بن احمد بن سليمان الهروي نا موسى بن عامر و احمد بن عمرو بن عثمان الدمشقيان قالوا نا الوليد بن مسلم انا الاوزاعي نا يحيى بن أبي كثير عن أبي سلمه عن أبي هريره قال سئل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متى وجبت لك النبوه قال بين خلق آدم و نفخ الروح فيه

ثنا سليمان بن احمد ثنا حفص بن عمر بن الصباح الرقي و احمد ابن داود المكي قالنا ثنا محمّد بن سنان العوفي ثنا ابراهيم بن طهمان عن بديل بن ميسره عن عبد الله بن شقيق عن ميسره الفجر رضى الله عنه قال قلت يا رسول الله متى كتبت نبيا قال و آدم بين الروح و الجسد

ثنا محمّد بن القاسم بن محمد العسال ثنا عبيد بن الحسن الغزال ثنا عمرو بن علي الفلاس ثنا معاذ يعني ابن هاني ثنا ابراهيم بن طهمان مثله ثنا ابو بكر بن خلاد ثنا اسماعيل بن اسحاق القاضي ثنا علي بن عبد الله المديني ح و ثنا ابو بكر بن مالك نا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثني أبي ح و نا محمّد بن الحسن نا محمد بن عثمان ابن أبي شيبه نا يحيى بن معين ح و نا ابو بكر الاجري نا جعفر الفريابي نا يعقوب بن ابراهيم ح و نا احمد بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سليمان نا محمد بن بشار بن دار قالوا نا عبد الرحمن بن مهدي نا منصور بن سعد عن بديل بن ميسره عن عبد الله بن شقيق عن ميسره الفجر قال قلت يا رسول الله متى كتبت نبيا قال

حدّثنا احمد بن يعقوب بن المهرجان نا جعفر بن محمد الفريابي نا قتيبه بن سعيد نا حماد بن زيد عن بديل بن ميسره عن عبد الله بن شقيق قال قيل للنّبيّ صلّى الله عليه و سلم متى كتبت نبيا قال و آدم بين الروح و الجسد قال الشيخ كذا رواه و لم يذكر ميسره حدّثنا ابو بكر بن خلاد ثنا اسماعيل بن اسحاق القاضي انا حجّاج بن منهال حدّثنا حماد بن سلمه عن خالد الحذاء عن ابيه عن عبد الله بن شقيق عن رجل انه سأل النّبيّ صلّى الله عليه و سلم متى كتبت نبيا قال و آدم بين الرّوح و الجسد كذا رواه حماد بن سلمه و قال عن رجل و لم يسم ميسره و تابعه عليه عن خالد وهيب بن خالد حدّثنا ابو على محمد بن احمد بن الحسن نا خالد الحذاء عن عبد الله بن شقيق ان رجلا سئل النّبيّ صلّى الله عليه و سلم فذكر مثله

ثنا محمّد بن عمر بن مسلم ثنا محمد بن بكر بن عمرو الباهلي ثنا شيبان ثنا حسن بن دينار عن بديل بن ميسره عن عبد الله بن شقيق عن ميسره الفجر قلت يا رسول الله متى كتبت نبيا قال كتبت نبيا و آدم بين الروح و الجسد ثنا سليمان بن احمد نا يعقوب بن اسحاق بن الزبير الحلبي نا ابو جعفر النفيلى نا عمرو بن واقد عن عروه بن رويم عن الصنابحي قال قال عمر متى جعلت نبيا قال و آدم منجدل فى الطين

ثنا سليمان بن احمد نا على بن عباس البجلي ثنا محمد بن عماره بن صبيح نا نصر بن مزاحم نا قيس بن الربيع عن جابر عن الشعبي عن ابن عباس قال قيل يا رسول الله متى كتبت نبيا قال و آدم بين الروح و الجسد تفرد به نصر بن مزاحم ثنا عبد الله بن جعفر نا اسماعيل بن عبد الله نا ابو اليمان نا ابو بكر بن أبى مريم عن سعيد بن سويد

عن العرياض بن ساريه قال سمعت رسول الله يقول انى عبد الله فى أم الكتاب و خاتم النبيين و ان آدم لمنجدل فى طينته كذا رواه ابو بكر عن سعيد عن العرياض و جوده معاويه بن صالح عن سعيد عن العرياض عنه حدث به احمد بن حنبل عن أبى اليمان مثله حدّثنا سليمان بن احمد حدّثنا بكر بن سهل نا عبد الله بن صالح حدثنى معاويه بن صالح عن سعيد بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال عن العرياض بن ساريه السّلمى سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول انا عبد الله و خاتم النبيين و ان آدم لمنجدل فى طينته

رواه عبد الله بن وهب و عبد الرحمن بن مهدي عن معاويه مثله نا ابو عمر و محمد بن احمد بن حمدان نا الحسن بن سفيان نا حرمله بن يحيى نا عبد الله بن وهب حدثنى معاويه بن صالح عن سعيد بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال السّلمى عن عرياض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول انى عند الله مكتوب لخاتم النبيين و انّ آدم لمنجدل فى طينته

حدّثنا ابو بكر بن مالك نا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنى أبى نا عبد الرحمن بن مهدي عن سعيد بن سويد الحلبي عن عبد الله بن هلال عن العرياض قال قال رسول الله انّى عند الله لخاتم النبيين و ان آدم لمنجدل فى طينته و رواه ليث بن سعد عن معاويه مثله و قال عبد الاعلى بن هلال حدّثنا سليمان بن احمد نا أبو زرعه الدمشقى نا على بن عياش الحمصى نا الليث بن سعد عن معاويه بن صالح حدثنى سعيد بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال عن العرياض قال سمعت

رسول الله يقول انى عند الله خاتم النبيين و ان آدم لمنجدل فى طينته

ثنا احمد بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سليمان الهروى نا عبد الرحمن بن الحسن الدمشقى نا الوليد يعنى ابن مسلمه نا خليل بن دعلج و سعيد بن بشير عن قتاده عن الحسن عن أبى هريره عن النبى صلى الله عليه و سلم قال كنت اول النبيين فى الخلق و آخرهم فى البعث

حدّثنا عبد الله بن جعفر حدّثنا اسماعيل بن عبد الله نا خاتم بن عبد الله نا عبد العزيز بن مسلم عن ابراهيم الهجرى عن أبى عياض عن أبى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم نحن الآخرون السابقون يوم القيومه

حدّثنا ابو احمد محمد ابن احمد نا عبد الله بن محمد بن شيرويه نا اسحاق بن ابراهيم نا عبد الرزاق نا معمر نا همام قال هذا ما حدّثناه ابو هريره عن رسول الله قال نحن الآخرون السابقون يوم القيومه فكان آخرهم فى البعث و به ختمت النبوه و هو السابق يوم القيومه لأنّه اول مكتوب فى النبوه و العهد ففى هذا الخبر الفضيله العظيمه لرسول الله لما اوجب الله له النبوه قبل خلق آدم العدى هو ابو البشر و يحتمل ان يكون هذا الايجاب هو ما اعلم الله ملائكته ما سبق فى علمه و قضائه من بعثته صلى الله عليه و سلم فى آخر الزمان فمن حاز هذه الفضيله حق له الصبر على مواصله الدّعوه و احتمال الاذيه ممن ردها و اعظام من قبلها و استفراغ الوسع فى احتمال كلّ عارض و شده و بلوى تعرض دون اقامتها إذ الفضيله سابقه على فضائل من تقدّمه من الانبياء فى العهد المتقدم و الخلق الاول و احمد بن عطاء الله الشاذلى در لطائف المنن كفته و اما تفضيله على آدم عليه السلام

ص: ٥١٨



قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ فَمَنْ دُونَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْتَ لَوَائِي

و لقوله أَنِّي أَوَّلُ شَافِعٍ وَأَنْتَى أَوَّلُ مَشْفَعٍ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ سَعِيدُ كَازِرُونِي فِي مَنْتَقَى كَقَفْتَهُ

ثَنَا شَيْخُنَا السَّيِّدُ عَائِشَةُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَارِسِ الزَّجَّاجِ أَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمُطِيقِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَطَّابِ الْجَهْمِيِّ أَنْبَأَنَا شَهْدَةُ بِنْتُ أَحْمَدَ بْنِ الْفَرَجِ الْأَبْرِيِّ أَنَا النَّقِيبُ طَرَادُ بْنُ مُحَمَّدِ الزَّبِيئِيِّ أَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَشْرَانَ أَنَا أَبُو عَمْرٍو عَثْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّقَاقِ أَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْبَرَاءِ الْعَبْدِيُّ أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمَدِينِيِّ ثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ أَنَا خَالِدُ الْحَدَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى كُنْتُ نَبِيًّا فَقَالَ النَّاسُ مَهْ مَهْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعْوُهُ كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ وَ سَيُوطِي فِي خِصَائِصِ كَبْرِي كَقَفْتَهُ بِأَبِ خِصُوصِيهِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكَوْنِهِ أَوَّلَ النَّبِيِّينَ فِي الْخَلْقِ وَ تَقَدَّمَ نَبُوْتَهُ وَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِ

أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ فِي تَفْسِيرِهِ وَ أَبُو نَعِيمٍ فِي الدَّلَائِلِ مِنْ طَرِيقِ عَن قَتَادَةَ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ الْآيَةَ قَالَ كُنْتُ أَوَّلَ النَّبِيِّينَ فِي الْخَلْقِ وَ آخِرُهُمْ فِي الْبَعْثِ فَبَدَأَ بِهِ قَبْلَهُمْ وَ

أَخْرَجَ أَبُو سَهْلٍ الْقَطَّانُ فِي جُزْءٍ مِنْ أَمَالِيهِ عَنِ سَهْلِ بْنِ صَالِحِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ كَيْفَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَقَدَّمُ الْأَنْبِيَاءَ وَ هُوَ آخِرُ مَنْ بَعِثَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّاتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ كَانَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلَ مَنْ قَالَ

بلى و لذلك صار يتقدم الانبياء و هو آخر من بعث

و اخرج احمد و البخارى فى تاريخه و الطبرانى و الحاكم و ابو نعيم عن ميسره الفجر قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال و آدم بين الروح و الجسد

و اخرج احمد و الحاكم و البيهقى عن العرباض بن ساريه سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول انى عند الله فى أم الكتاب لخاتم النبيين و ان آدم لمنجدل فى طينته

و اخرج الحاكم و البيهقى و ابو نعيم عن أبى هريره قيل للنبي صلى الله عليه و سلم متى وجبت لك النبوه قال بين خلق آدم و نفخ الروح فيه

و اخرج البزار و الطبرانى فى الاوسط و ابو نعيم من طريق الشعبي عن ابن عباس قال قيل يا رسول الله متى كنت نبيا قال و آدم بين الروح و الجسد

و اخرج ابو نعيم عن الصنابحي قال قال عمر متى جعلت نبيا قال و آدم منجدل فى الطين مرسل

و اخرج ابن سعد عن ابن أبى الجعدا قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال إذا آدم بين الروح و الجسد

و اخرج ابن سعد عن مطرف بن عبد الله بن الشخير ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه و سلم متى كنت نبيا قال بين الروح و الطين من آدم

و اخرج ابن سعد عن عامر قال قال رجل للنبي صلى الله عليه و سلم متى استنبثت قال و آدم بين الروح و الجسد حين اخذ منى الميثاق

و اخرج الطبرانى و ابو نعيم عن أبى مريم الغسانى ان اعرابيا قال للنبي صلى الله عليه و سلم أى شىء كان اول نبوتك قال اخذ الله منى الميثاق كما اخذ من النبيين ميثاقهم دعوه أبى ابراهيم و بشرى عيسى و رأت أمى فى منامها انه خرج من بين رجليها سراج اضاءت له قصور الشام فائده قال الشيخ

تقى السّدين السّيبكى فى كتابه التّعظيم و المنه فى لتؤمننّ به و لتنصرنّه فى هذه الآيه من التّنويه بالنّبى صلّى الله عليه و سلم و تعظيم قدره العلى ما لا يخفى و فيه مع ذلك أنّه على تقدير مجيئه فى زمانهم يكون مرسلا إليهم فتكون نبوّته و رسالته عامّه لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمه و تكون الانبياء و اممهم كلهم من امته و يكون

قوله بعثت الى النّاس كافّه لا يختص به النّاس من زمانه الى القيمه بل يتناول من قبلهم ايضا و يتبين بذلك المعنى

قوله صلّى الله عليه و سلم كنت نبيا و آدم بين الروح و الجسد و ان من فسرّه بعلم الله بانه سيصير نبيا لم يصل الى هذا المعنى لان علم الله محيط بجميع الاشياء و وصف النّبى صلّى الله عليه و سلم بالنّبوه فى ذلك الوقت ينبغى ان يفهم منه أنّه امر ثابت له فى ذلك الوقت و لهذا راى آدم اسمه مكتوبا على العرش محمّد رسول الله فلا بدّ ان يكون ذلك معنى ثابتا فى ذلك الوقت و لو كان المراد بذلك مجرد العلم بما سيصير فى المستقبل لم يكن له خصوصيه بانه نبى و آدم بين الروح و الجسد لان جميع الانبياء يعلم الله نبوّتهم فى ذلك الوقت و قبله فلا بدّ من خصوصيه للنّبى صلّى الله عليه و سلم لاجلها اخبر بهذا الخبر اعلاما لأمّته ليعرفوا قدره عند الله تعالى فيحصل لهم الخبر بذلك و قال فان قلت اريد ان افهم ذلك القدر الزائد فان التّبوه وصف لا بدّ ان يكون الموصوف به موجودا و أنّما يكون بعد بلوغ اربعين سنه ايضا فكيف يوصف به قبل وجوده و قبل ارساله و ان صحّ ذلك فغيره كذلك قلت قد جاء انّ الله خلق الارواح

بقوله كنت نبيا الى روحه الشريفه او الى حقيقته و الحقائق تقصر عقولنا عن معرفتها و انما يعلمها خالقها و من امدّه بنور الهى ثم ان تلك الحقائق يؤتى الله كل حقيقه منها ما يشاء فى الوقت الذى يشاء فحقيقه النبى صلى الله عليه و سلم قد تكون من قبل خلق آدم اتاها الله ذلك الوصف بان يكون خلقها متهيئه لذلك و افاضه عليها من ذلك الوقت فصار نبيا و كتب اسمه على العرش و اخبر عنه للرساله ليعلم ملائكته و غيرهم كرامته عنده فحقيقته موجوده من ذلك الوقت و لن تاخر جسده الشريف المتصف بها و اتصاف حقيقته بالاوصاف الشريفه المفاضه عليه من الحضرة الالهيه و انما يتاخر البعث و البليغ و كل ما له من جهه الله و من تاهل ذاته الشريفه و حقيقته معجل لا تاخير فيه و كذلك استنبأوه و ايتأوه الكتاب و الحكم و النبوه و أما المتأخر تكونه و تنقله الى ان ظهر صلى الله عليه و سلم و غيره من اهل الكرامه و قد تكون افاضه الله تلك الكرامه عليه بعد وجوده بمدّه كما يشاء سبحانه و لا شك ان كل ما يقع فالله عالم به من الازل و نحن نعلم علمه بذلك بالادله العفليه و الشرعيه و يعلم الناس منها ما يصل إليهم عند ظهوره كعلمهم نبوه النبى صلى الله عليه و سلم حين نزل عليه القرآن فى اول ما جاءه جبرئيل و هو فعل من فعاله تعالى من جمله معلوماته و من آثار قدرته و ارادته و اختياره فى محل خاص يتصف بها فهاتان مرتبتان الاولى معلومه بالبرهان و الثانيه ظاهره للعيان و بين المرتبتين وسائط من افعاله تعالى تحدث

على حسب اختياره منها ما يظهر لهم بعد ذلك و منها ما يحصل به كمال لذلك المحلّ و ان لم يظهر لاحد من المخلوقين و ذلك ينقسم الى كمال يقارن ذلك المحل من حين خلقه و الى كمال يحصل له بعد ذلك و لا يصل علم ذلك إلينا الا بالخبر الصادق و النّبي صلّى الله عليه و سلم خير الخلق فلا- كمال لمخلوق اعظم من كماله و لا محل اشرف من محله فعرفنا بالخبر الصحيح حصول ذلك الكمال من قبل خلق آدم لنبيّنا صلّى الله عليه و سلم من ربّه سبحانه و انه اعطاه النبوه من ذلك الوقت ثم اخذ له المواثيق على الانبياء ليعلموا انه المقدم عليهم و انه نبيّهم و رسولهم و في اخذ المواثيق و هي في معنى الاستخلاف و لذلك دخلت لام القسم في لتؤمنن به و لتنصرنه لطيفه اخرى و هي كانها ايمان للبيعه التي توخذ للخلفاء و لعل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانظر هذا التعظيم العظيم للنبيّ صلّى الله عليه و سلم من ربه سبحانه و تعالى فاذا عرف ذلك فالنبيّ صلّى الله عليه و سلم هو نبيّ الانبياء و لهذا اظهر في الآخرة جميع الانبياء تحت لوائه و في الدنيا كذلك ليله الاسراء صلى بهم و لو اتفق مجيئه في زمن آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و جب عليهم و على اممهم الايمان به و نصرته و بذلك اخذ الله الميثاق عليهم و رسالته إليهم معنى حاصل له و انما امره يتوقف على اجتماعهم معه فتاخر ذلك لامر راجع الى وجودهم لا الى عدم اتصافه بما تقتضيه و فرق بين توقف الفعل على قبول المحل و توقفه على اهليه الفاعل فهنا لا- توقّف من جهة الفاعل و لا من جهة ذات النبيّ صلّى الله عليه و سلم الشريفه و انما من جهة وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد في عصرهم لزمهم

اتباعه بلا شك و لهذا ياتى عيسى فى آخر الزمان على شريعته و هو نبى كريم على حاله لا كما يظن بعض الناس انه ياتى واحدا من هذه الامة نعم هو واحد من هذه الامة لما قلناه من اتباعه للنبي صلى الله عليه و سلم و انما يحكم بشريعه نبينا محمد صلى الله عليه و سلم بالقرآن و السنه و كل ما فيها من امر او نهى فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الامة و هو نبى كريم على حاله لم ينقص منه شىء و كذلك لو بعث النبي صلى الله عليه و سلم فى زمانه او فى زمن موسى و ابراهيم و نوح و آدم كانوا مستمرين على نبوتهم و رسالتهم الى اممهم و النبي صلى الله عليه و سلم نبى عليهم و رسول الى جميعهم فنوته و رسالته اعم و اشمل و اعظم و متفق مع شرائعهم فى الاصول لانها لا تختلف و تقدم شريعته صلى الله عليه و سلم فيما عساه يقع الاختلاف فيه من الفروع اما على سبيل التخصيص و اما على سبيل النسخ او لا نسخ و لا تخصيص بل تكون شريعه النبي صلى الله عليه و سلم فى تلك الاوقات بالنسبه الى اولئك الامم ما جاءت به انبياءهم و فى هذا الوقت بالنسبه الى هذه الامة هذه الشريعه و الاحكام تختلف باختلاف الاشخاص و الاوقات و بهذا بان لنا معنى حديثين كان خفيا عنا احدهما

قوله صلى الله عليه و سلم بعثت الى الناس كافه كنا نظن انه من زمانه الى يوم القيامة فبان انه جميع الناس اولهم و آخرهم و الثانى

قوله صلى الله عليه و سلم كنت نبيا و آدم بين الروح و الجسد كنا نظن انه بالعلم فبان انه زائد على ذلك على ما شرحناه و انما يفترق الحال بين ما بعد وجود جسده صلى الله عليه و سلم و بلوغه الاربعين و ما قبل ذلك بالنسبه

الى المبعوث إليهم و تأهلهم لسماع كلامه لا بالنسبه إليه و لا إليهم لو تأهلوا قبل ذلك و تعليق الاحكام على الشروط قد يكون بحسب المحلّ القابل و قد يكون بحسب الفاعل المتصرّف فهنا التّعليق أنّما هو بحسب المحلّ القابل المبعوث إليهم و قبولهم سماع الخطاب من الجسد الشريف الّذى يخاطبهم بلسانه و هذا كما يوكلّ الاب رجلا في تزويج ابنته إذا وجدت كفوا فالتّوكيل صحيح و ذلك الرّجل اهل للوكاله و وكالته ثابتة و قد يحصل توقّف التّصرّف على وجود كفو و لا يوجد الا بعد مدّه و ذلك لا يقدر في صحه الوكاله و اهليه الوكيل انتهى كلام السبكي بلفظه و شهاب الدين قسطلاني در مواهب لدينه كفته

اخرج مسلم في صحيحه من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبي صلعم انه قال انّ الله تعالى كتب مقادير الخلق قبل ان يخلق السّموات و الارض بخمسين الف سنه و كان عرشه على الماء و من جمله ما كتب في الذكر و هو أم الكتاب ان محمدا خاتم النبيين و

عن العرباض بن ساريه عن النبي صلى الله عليه و سلم قال انى عند الله في أم الكتاب لخاتم النبيين و ان آدم لمنجدل في طينته رواه احمد و البيهقي و الحاكم و قال صحيح الاسناد و قوله المنجدل يعنى طريحا ملقى على الارض قبل نفخ الرّوح فيه و

عن ميسره الضّبي قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال كنت نبيا و آدم بين الروح و الجسد هذا لفظ روايه الامام احمد و رواه البخارى في تاريخه و ابو نعيم في الحليه و صحّحه الحاكم و اما ما اشتهر على الالسنه بلفظ كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين فقال شيخنا الحافظ ابو الخير السخاوى في كتابه المقاصد

الحسه لم نقف عليه بهذا اللفظ انتهى و قال الحافظ ابن رجب فى اللطائف و بعضهم يرويه متى كتبت نبيا من الكتابه انتهى قلت كذا رويناه فى جزء من

حديث أبى عمرو اسماعيل بن نجيد و لفظه قلت يا رسول الله متى كتبت نبيا قال كتبت نبيا و آدم بين الروح و الجسد فتحمل هذه الروايه مع روايه العرياض بن ساربه على و جوب نبوته و ثبوتها و ظهورها فى الخارج فان الكتابه تستعمل فيما هو واجب قال تعالى كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ وَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبِنَّ أَنَا وَ رُسُلِي وَ قوله فى روايه احمد انى عند الله فى أم الكتاب فيه اشاره الى ان نبوته صلى الله عليه و سلم كانت المذكوره معروفه من قبل خلقه عليه السلام و انه كان مكتوبا فى أم الكتاب من قبل نفخ الروح فى آدم عليه السلام و قد فسّر أم الكتاب باللوح المحفوظ و بالذكر فى قوله يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ وَ لا ريب ان علم الله تعالى قديم ازلى ثم انه تعالى كتب ذلك فى كتاب عنده قبل ان يخلق السموات و الارض كما دلّ عليه حديث عبد الله بن عمرو السابق فمن حينئذ انتقلت المخلوقات من مرتبه العلم الى مرتبه الكتابه و هو نوع من انواع الوجود الخارجى و

قوله انى عند الله فى أم الكتاب لخاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فى طينته المراد منه الاخبار عن كون ذلك مكتوبا فى أم الكتاب قبل نفخ الروح فى آدم فهو اول ما خلق من النوع الانسانى و فى الحديث الآخر انه فى تلك الحاله و حيث له النبوه و هذه مرتبه ثالثه و هو خروجه من مرتبه العلم و الكتابه الى مرتبه الوجود العينى الخارجى فانه عليه السلام كما سيأتى استخراج حينئذ من ظهر آدم و نبيى فصارت نبوته موجوده فى الخارج بعد



ان كانت مكتوبه مقدره فى أم الكتاب و

عن أبى هريره انهم قالوا يا رسول الله متى وجبت لك النبوه قال و آدم بين الزوج و الجسد رواه الترمذى و قال حديث حسن و

روينا فى جزء من امالى أبى سهل القطان عن سهل بن صالح الهمداني قال سألت ابا جعفر محمد بن على كيف صار محمد صلى الله عليه و سلم يتقدم الانبياء و هو آخر من بعث قال ان الله تعالى لما اخذ من بنى آدم من ظهورهم ذرياتهم و اشهدهم على انفسهم أ لست برؤكم كان محمد صلى الله عليه و سلم اول من قال بلى و لذلك صار يتقدم الانبياء و هو آخر من بعث فان قلت ان النبوه وصف لا بد ان يكون الموصوف به موجود او انما يكون بعد بلوغ اربعين سنه ايضا فكيف يوصف به قبل وجوده و ارساله اجاب الغزالي فى كتاب النفخ و التسويه عن هذا و عن

قوله عليه السلام انا اول الانبياء خلقا و آخرهم بعثا بان المراد بالخلق هنا التقدير دون الايجاد فانه قبل ان ولدته أمه لم يكن موجودا مخلوقا و لكن الغايات و الكمالات سابقه فى التقدير لاحقه فى الوجود و قال و هو معنى قولهم اول الفكره آخر العمل و آخر العمل اول الفكره و بيانه ان المهندس المقدر للدار اول ما يمثل فى نفسه صورته الدار فيحصل فى تقديره دارا كامله البناء و آخر ما يوجد من اعماله هى الدار الكامله فالدار الكامله هى اول الاشياء فى حقه تقديرا و آخرها وجود الان ما قبلها من ضرب اللبنت و بناء الحيطان و تركيب الجذوع و سيله الى غايه و كمال و هى الدار و لاجلها تقوم الآلات و الاعمال ثم قال و اما

قوله عليه السلام كنت نبيا فاشاره الى ما ذكرناه فانه كان نبيا فى التقدير قبل تمام خلقه آدم

ص: ٥٢٧

عليه السلام لانه لم ينشأ خلق آدم الا لينتزع من ذريه محمد صلى الله عليه و سلم يستصفي تدريجا الى ان بلغ كمال الصفا قال و لا يفهم هذه الحقيقه الا بان يعلم انّ للدار وجودين وجودا في ذهن المهندس و دماغه و أنّه ينظر الى صورته الدار خارج الذهن في الأعيان و الوجود الذهني بسبب الوجود الخارج العيني فهو سابق لا محاله و كذلك فاعلم ان الله تعالى يقدر ثم يوجد على وفق التقدير ثانيا انتهى و هو متعقب بقول الشيخ تقى الدين السبكي انه قد جاء انّ الله خلق الارواح قبل الاجساد فقد تكون الاشاره

بقوله كنت نبيا الى روحه الشريفه او الى حقيقه من الحقائق و الحقائق تقصر عقولنا عن معرفتها و انما يعلمها خالقها و من امده الله بنور الهى ثم انّ تلك الحقائق يؤتى الله كل حقيقه منها ما يشاء فى الوقت الذى يشاء فحقيقه النبى صلى الله عليه و سلم قبل تكون خلق آدم اتاه الله ذلك الوصف بان يكون خلقها متهيئه لذلك و افاضه عليها من ذلك الوقت فصار نبيا و كتب اسمه على العرش و اخبر عنه بالرساله ليعلم ملائكته و غيرهم كرامته عنده فحقيقته موجوده من ذلك الوقت و ان تأخر جسده الشريف المتّصف بها و اتصاف حقيقته بالاوصاف الشريفه المفاضه عليه من الحضرة الالهيه و انما يتأخر البعث و التبليغ و كل ماله من جهه الله و من جهه تاهيل ذاته الشريفه و حقيقته معجل لا- تأخر فيه و كذلك استبأوه و ايتأوه الكتاب و الحكم و النبوه و أنّما المتأخر تكونه و تنقله الى ان ظهر صلى الله عليه و سلم و قد علم من هذا ان من فسره بعلم الله بانه سيصير

نبيا لم يصل الى هذا المعنى لأن علم الله تعالى محيط بجميع الاشياء و وصف النبي صلى الله عليه و سلم بالنبوه فى ذلك الوقت ينبغي ان يعلم منه أنه امر ثابت فى ذلك الوقت و لو كان المراد بذلك مجرد العلم بما سيصير فى المستقبل لم يكن له خصوصيته بأنه نبي و آدم بين الروح و الجسد لان جميع الانبياء يعلم الله تعالى نبوتهم فى ذلك الوقت و قبله فلا بد من خصوصيه للنبي صلى الله عليه و سلم لاجلها اخبر بهذا الخبر اعلاما لامته ليعرفوا قدره عند الله تعالى و

عن الشعبي قال رجل يا رسول الله متى استنبتت قال و آدم بين الروح و الجسد حين اخذ منى الميثاق و رواه ابن سعد من روايه جابر الجعفي فيما ذكره ابن رجب فهذا يدل على أنه من حين صور آدم طينا استخراج منه صلى الله عليه و سلم و نبي و اخذ منه الميثاق ثم اعيد الى ظهر آدم حتى يخرج وقت خروجه الذى قدره الله خروجه فيه فهو اولهم خلقا لا يقال خلق آدم قبله لان آدم كان حينئذ مواتا لا روح فيه و محمد صلى الله عليه و سلم كان حيا حين استخراج و نبي و اخذ منه ميثاقه فهو اول النبيين خلقا و آخرهم بعثا فان قلت ان استخراج ذريه آدم منه كان بعد نفخ الروح فيه كما دل عليه اكثر الاحاديث و الذى تقرّر هنا انه استخراج و نبي قبل نفخ الروح فى آدم عليه السلام اجاب بعضهم بانه صلى الله عليه و سلم خصّ باستخراجه من ظهر آدم قبل نفخ الروح فان محمدا صلى الله عليه و سلم هو المقصود من خلق النوع الانسانى و هو عينه و خلاصه و واسطه عقده و الاحاديث السابقه صريحه

فى ذللك و الله اعلم و

روى عن على بن أبى طالب انه قال لم يبعث الله تعالى نبيا من آدم فمن بعده الا اخذ عليه العهد فى محمد صلى الله عليه و سلم لئن بعث و هو حى ليؤمنن به و لينصرته و يأخذ العهد بذلك على قومه و هو مروى عن ابن عباس ايضا ذكرهما العماد بن كثير فى تفسيره و

قيل ان الله تعالى لما خلق نور نبينا محمد صلى الله عليه و سلم امره ان ينظر الى انوار الانبياء عليهم السلام فغشيهم من نوره ما انطقهم الله به و قالوا يا ربنا من غشينا نوره فقال الله تعالى هذا نور محمد بن عبد الله ان آمنتكم به جعلتكم انبياء قالوا آمنا به و بنوته فقال الله تعالى اشهد عليكم قالوا نعم فذللك قوله تعالى و اذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمه ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه الى قوله و انا معكم من الشاهدين قال الشيخ تقى الدين السبكي فى هذه الآيه الشريفه من التنويه بالنبي صلى الله عليه و سلم و تعظيم قدره العلى ما لا يخفى و فيه مع ذلك انه صلى الله عليه و سلم على تقدير مجيئه فى زمانهم يكون مرسلا إليهم فتكون نبوته و رسالته عامه لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمه و تكون الانبياء و اممهم كلهم من امته و يكون

قوله و بعث الى الناس كافه لا يختص به الناس من زمانه الى يوم القيمه بل يتناول من قبلهم ايضا و يتبين بذلك معنى

قوله صلى الله عليه و سلم كنت نبيا و آدم بين الروح و الجسد ثم قال فاذا عرف هذا فالنبي صلى الله عليه و سلم نبي الانبياء و لهذا ظهر

ص: ٥٣٠

ذلك في الآخرة ان جميع الانبياء تحت لوائه و في الدنيا كذلك ليله الاسراء صَلَّى بهم و لو اتفق مجيئه في زمن آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى صلوات الله و سلامه عليهم و جب عليهم و على اممهم الايمان به و نصرته و بذلك اخذ الله الميثاق عليهم انتهى و سياى انشاء الله مزيد لذلك في المقصد السادس و ذكر العارف الربانى عبد الله بن ابي حمزه في كتاب بهجه النفوس و من قبله ابن سبع في شفاء الصدور عن كعب الاخبار قال لما اراد الله تعالى ان يخلق محمدا امر جبرئيل ان ياتيه بالطينه التى هي قلب الارض و بهاؤها و نورها قال فهبط جبرئيل فى ملائكة الفردوس و ملائكة الرقيع الاعلى فقبض قبضه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم من موضع قبره الشريف و هي بيضاء منيره فعجنت بماء التسنيم فى معين انهار الجنه حتى صارت كالدره البيضاء لها شعاع عظيم ثم طافت بها الملائكة حول العرش و الكرسي و فى السموات و الارض و الجبال و البحار فعرفت الملائكة و جميع الخلق سيدنا محمدا و فضله قبل ان تعرف آدم عليهما السلام و قيل لما خاطب الله تعالى السماء و الارض بقوله ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ اجاب موضع الكعبه الشريفه و من السماء ما يحاذيها و قد قال ابن عباس اصل طينه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم من سره الارض بمكة فقال بعض العلماء هذا يشعر بان ما اجاب من الارض الا ذره المصطفى محمدا صَلَّى الله عليه و سلم و من موضع الكعبه دحيت الارض فصار رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم هو الاصل فى التكوين

و الكائنات تبع له و قيل لذلك و سَمِيَ أُمَّيًّا لَان مَكه أَم القري او ذَرِيه أَم الخلقيه فان قلت تربيه الشخص مدفنه و كان مقتضى هذا ان يكون مدفنه عليه الصَّيْلوه و السلام بمكه حيث كانت تربته منها فقد اجاب عنه صاحب عوارف المعارف افاض الله علينا من عوارفه و تعطف علينا بعواطفه بانه قيل ان الماء لما تموج رمى الزبد الى النواحي فوقعت جوهره النَّبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ الى ما يحاذى تربته بالمدينه فكان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَكيا مدنيًا حينه الى مكه و تربته بالمدينه انتهى و محمّد بن يوسف شامى در سبل الهدى و الرشاد فى سيره خير العباد كفته و يستدل بخبر الشعبى و غيره مما تقدم فى الباب السابق على أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ولد نبيًا فان نبوته وجبت له حين اخذ منه الميثاق حيث استخرج من صلب آدم فكان نبيًا من حينئذ لكن كانت مده خروجه الى الدنيا متأخره عن ذلك و ذلك لا يمنع كونه نبيًا كمن يولّى ولايه و يؤمر بالتصرف فيها فى زمن مستقبل فحكم الولايه ثابت له من حين ولايته و ان كان تصرّفه يتأخر الى حين مجيء الوقت و الاحاديث السابقه فى باب تقدم نبوته صريحه فى ذلك و حديث شعبى كه بدان اشاره کرده اينست

وقال ابن سعد عن الشَّعبى مرسلًا قال رجل يا رسول الله متى استنبئت قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و آدم بين الرُّوح و الجسد حين اخذ منى الميثاق و در فتاوى احمد بن محمد بن على بن حجر مكى تميمى در ادلّه بعثت جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بسوى ملائكه مذکورست و منها ان السبكى قد بين فى تاليف له انه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ارسل الى جميع الانبياء آدم فمن بعده و استدل بخبر

كنت نبيًا

ص: ٥٣٢

بعثت الى النّاس كافّه و لهذا اخذ الله الموائيق على الانبياء و إذ اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيتكم الآيه و

اخرج ابن أبي حاتم عن السدى فى التفسير قال لم يبعث نبىّ قطّ من لدن نوح الا اخذ الله ميثاقه ليؤمن بمحمّد و قال السبكي عرفنا بالخبر الصحيح حصول الكمال من قبل خلق آدم لنبيّنا صلّى الله عليه و سلّم من ربّه سبحانه و أنّه اعطاه النبوه من ذلك الوقت ثم اخذ له الموائيق على الانبياء ليعلموا أنّه المقدم عليهم و أنّه نبيّهم و رسولهم فهم صلّى الله عليه و سلّم نبيّ الانبياء و لهذا كانوا فى الآخره تحت لوائه و فى الدّنيا كذلك ليله الاسراء و لو اتفق مجيئه فى زمنهم لزمهم و امهم الايمان به و نصرته كما اخذ الله عليهم الميثاق كذلك مع بقائهم على نبوتهم و رسالتهم الى امهم فنبوته عليهم و رسالته اليهم معنى حاصل له و انما امره يتوقف على اجتماعهم معه فتاخر ذلك الامر راجع الى وجودهم لا لعدم اتصافه بما تقتضيه فنبوته و رسالته اعمّ و اعظم و شريعته موافقه لشرائعهم فى الاصول لانّها لا- تختلف و تقدم شريعته فيما عساه يقع الاختلاف فيه من الفروع اما على سبيل التخصيص و النسخ او لا- و لا بل يكون شريعته تلك الاوقات بالنسبه الى اولئك الامم ما جاءت به انبيائهم و فى هذا الوقت بالنسبه الى هذه الامّه هذه الشريعه و الاحكام تختلف باختلاف الاشخاص و الاوقات انتهى حاصل كلام السبكي و دياربكرى در تاريخ خميس گفته

واخرج مسلم فى صحيحه من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبى





و الجسد رواه الترمذى و قال حديث حسن و شيخ عبد القادر بن شيخ العيدروس در اول نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته اعلم ان الله سبحانه و تعالى لما أراد ايجاد خلقه ابرز فى الحقيقه المحمديه من انواره الصمديه فى حضرته الاحديه ثم سلخ منها العوالم كلها علوها و سفلها على ما اقتضاه كمال حكمته و سبق فى ارادته و علمه ثم اعلمه تعالى بكماله و نبوته و بشره بعموم دعوته و رسالته و بانه نبي الانبياء و واسطه جميع الاصفياء و ابوه آدم بين الروح و الجسد ثم انبجست منه عيون الارواح فظهر ممدًا لها فى عوالمها المتقدمه على عالم الاشباح و كان هو الجنس العالى على جميع الاجناس و الاب الاكبر لجميع الموجودات و الناس فهو و ان تاخر وجود جسمه تميز على العوالم كلها برفعته و تقدمه إذ هو خزانه السر الصمدانى و محتد تفرد الامداد الرحمانى و صح

فى مسلم انه صلى الله عليه و سلم قال ان الله كتب مقادير الخلق قبل ان يخلق السموات و الارض بخمسين الف سنه و كان عرشه على الماء و من جمله ما كتب فى الذكر و هو أم الكتاب ان محمدا خاتم النبيين و ان آدم لمنجدل فى طينته أى لطريح ملقى قبل نفخ الروح فيه و صح ايضا

انه قيل له يا رسول الله متى كنت نبيا قال و آدم بين الروح و الجسد

و يروى كتبت من الكتابه

و خبر كنت نبيا و آدم بين الداء و الطين قال بعض الحفاظ لم نقف عليه بهذا اللفظ و

حسن الترمذى خبر يا رسول الله متى وجبت لك النبوه قال و آدم بين الروح و الجسد و معنى وجوب النبوه و كتابتها ثبوتها و ظهورها فى الخارج نحو كتبت الله لأغلبن كتب عليكم الصيام

ص: ٥٣٥

و المراد ظهورها للملائكة و روحه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي عَالَمِ الْأَرْوَاحِ أَعْلَامًا بَعْظِيمٍ شَرَفَهُ وَ تَمَيَّزَهُ عَلَى بَقِيَّةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَصَّ الْأَظْهَارَ بِحَالِهِ كَوْنِ آدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ لِأَنَّهُ أَوَّلُ دُخُولِ الْأَرْوَاحِ إِلَى عَالَمِ الْأَجْسَادِ وَ التَّمَايُزِ حِينَئِذٍ أَتَمَّ وَ أَظْهَرَ فَاخْتَصَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِزِيَادَةِ أَظْهَارِ شَرَفِهِ حِينَئِذٍ لِيَتَمَيَّزَ عَلَى غَيْرِهِ تَمَيُّزًا أَعْظَمَ وَ أَتَمَّ وَ أَجَابَ الْغَزَالِيَّ عَنْ وَصْفِهِ نَفْسَهُ بِالنَّبُوَّةِ قَبْلَ وَجُودِ ذَاتِهِ وَ

عَنْ خَيْرِ أَوْلِي الْأَنْبِيَاءِ خَلْقًا وَ آخِرِهِمْ بَعَثًا بَانَ الْمُرَادُ بِالْخَلْقِ هُنَا التَّقْدِيرَ لَا- الْإِيْجَادَ فَأَنَّهُ قَبْلَ أَنْ تَحْمَلَ بِهِ أُمَّةٌ لَمْ يَكُنْ مَخْلُوقًا مَوْجُودًا وَ لَكِنِ الْغَايَاتِ وَ الْكَمَالَاتِ سَابِقَهُ فِي التَّقْدِيرِ قَبْلَ تَمَامِ خَلْقِهِ آدَمَ إِذْ لَمْ يَنْشَأْ إِلَّا لِيَنْتَرَعَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ تَحْقِيقَهُ أَنَّ لِلدَّارِ فِي ذَهْنِ الْمُهَنْدِسِ وَجُودًا ذَهْنِيًّا سَبَبًا لِلْوُجُودِ الْخَارِجِيِّ وَ سَابِقًا عَلَيْهِ فَاللَّهُ تَعَالَى يَقْدَرُ ثُمَّ يَوْجِدُ عَلَى وَفْقِ التَّقْدِيرِ ثَانِيًا أَنْتَهَى مَلْخُصًا وَ ذَهَبَ السَّبْكِيُّ إِلَى مَا هُوَ أَحْسَنُ وَ ابْيَنَ وَ هُوَ أَنَّهُ جَاءَ أَنَّ الْأَرْوَاحَ خَلَقَتْ قَبْلَ الْأَجْسَادِ فَالْإِشَارَةُ بِكَانَتْ نَبِيًّا إِلَى رُوحِهِ الشَّرِيفَةِ أَوْ حَقِيقَتِهِ أَوْ حَقَائِقِهِ وَ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ وَ مِنْ حَبَاهُ بِالْإِطْلَاعِ عَلَيْهَا ثُمَّ أَنَّهُ تَعَالَى يُؤْتِي كُلَّ حَقِيقَةٍ مِنْهَا مَا شَاءَ فِي أَيِّ وَقْتٍ شَاءَ فَحَقِيقَتُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَدْ تَكُونُ مِنْ حِينِ خَلْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَاهَا اللَّهُ ذَلِكَ الْوَصْفَ بَانَ خَلْقَهَا مَتَهَيِّئَةً لَهُ وَ إِفَاضَهُ عَلَيْهَا مِنْ ذَلِكَ الْوَقْتِ فَصَارَ نَبِيًّا وَ كَتَبَ اسْمَهُ عَلَى الْعَرْشِ لِتَعْلِيمِ مَلَائِكَتِهِ وَ غَيْرِهِمْ كِرَامَهُ عِنْدَهُ فَحَقِيقَتُهُ مَوْجُودَةٌ مِنْ ذَلِكَ الْوَقْتِ وَ أَنْ تَأَخَّرَ جَسَدُهُ الشَّرِيفَ

المتصف بها فنحو ايتائه النبوه والحكمه و سائر اوصاف حقيقته و كمالاتها معجل لا تاخر فيه و انما المتأخر تكونه و تنقله فى الاصلاب و الارحام الطاهره الى ان ظهر صلى الله عليه و سلم و من فسّر ذلك بعلم الله بانه سيصير نبيا لم يصل لهذا المعنى لان علمه تعالى محيط بجميع الاشياء فالوصف بالنبوه فى ذلك الوقت ينبغى ان يفهم منه انه امر ثابت له فيه و الا لم يختص بانه نبى إذ الانبياء كلهم كذلك بالنسبه بعلمه تعالى و

اخرج ابن سعد عن الشعبي متى استنبثت يا رسول الله قال و آدم بين الزوج و الجسد حتى اخذ منى الميثاق و هو يدل على ان آدم عليه السلام لما صور طينا استخرج صلى الله عليه و سلم و نبى و اخذ منه الميثاق ثم اعيد الى ظهره ليخرج او ان وجوده فهو اولهم خلقا و خلق آدم السابق كان مواتا لا روح فيه و صلى الله عليه و سلم كان حيا حين استخرج نبى و اخذ منه الميثاق و لا ينافى هذا ان استخراج ذريته آدم انما كان بعد نفخ الروح فيه لانه صلى الله عليه و سلم خص من بين بنى آدم بذلك الاستخراج الاول و

فى تفسير العماد بن كثير عن على و ابن عباس رضى الله عنهما فى قوله تعالى وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ الْآيَةَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا أَخَذَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لئن بعث و هو حى ليؤمنن به و لينصرنّه و يأخذ العهد بذلك على قومه و اخذ السبكي من الآيه انه على تقدير مجيئه فى زمانه مرسل إليهم فتكون نبوته و رسالته عامه لجميع الخلائق من آدم الى يوم القيمة و تكون الانبياء

فقوله و بعثت الى الناس كافة يتناول من قبل زمانه ايضا و به يتبين معنى

كنت نبيا و آدم بين الروح و الجسد و حکمنا کون الانبياء فى الآخرة تحت لوائه و صلواته بهم ليله الاسراء و

روى عبد الرزاق بسنده ان النبي صلى الله عليه و سلم قال ان الله خلق نور محمد قبل الاشياء من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدره حيث شاء الله و لم يكن فى ذلك الوقت لوح و لا قلم الحديث بطوله و جمال الدين محدث در روضه الاحباب گفته مرويست که ميسره الفجر گفت سؤال کردم از پيغمبر صلى الله عليه و سلم که

متى كنت نبيا از کی باز تو پيغمبر بودى فرمود چون الله تعالى عرش عظيم بيافريد آسمانها و زمينها را بيافريد و عرش بر کاهل حمله متمکن ساخت بقلم قدرت بر ساق عرش نوشت

لا اله الا الله محمد رسول الله خاتم الانبياء و نام مرا بر درها و ورقها و قبها و خيمهاى بهشت ثبت کرد و آدم میان روح و جسد بود يعنى روح در جسد او تمکن نيافته بود بعد از آنکه قادر بر کمال آدم را بيافريد آن نور را در پيشانى وى بوديعت بسپرد و گفت اى آدم اين نور بهترين فرزندان تو و سرور پيغمبران مرسلست آورده اند که چون آدم را بجهت آن زلت که ازو صادر شد تاديب نمودند و بدنيا فرستادند پيوسته در گريه و انابت بود تا آخر الامر محمد رسول الله را وسيله ساخته توبه او قبول شد انتهى و على بن ابراهيم حلبى در انسان العيون گفته

فى الوفاء عن ميسره قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال لما خلق الله الارض و استوى الى السماء فسواهن سبع سماوات و خلق العرش كتب على ساق العرش محمد رسول الله خاتم الانبياء و خلق الله الجنة التى اسكنها آدم و حوا و كتب اسمى اى موصوفا

و هو الرّساله على ما هو المشهور على الابواب و الاوراق و القباب و الخيام و آدم بين الروح و الجسد أى قبل ان تدخل الرّوح جسده

فلما احياه الله نظر الى العرش فرأى اسمى فاخبره الله تعالى انه سيّد ولدك فلما غرهما الشّيطان تابا و استشفعا باسمى إليه أى فقد وصف صلّى الله عليه و سلّم بالنبوه قبل وجود آدم

وفيه ايضا عن سعيد بن جبیر اختصم ولد آدم أى الخلق اكرم على الله تعالى فقال بعضهم آدم خلقه الله بيده و اسجد ملائكته و قال آخرون بل الملائكه لانهم لم يعصوا الله عزّ و جل فذكروا ذلك لآدم فقال لما نفخ فيّ الرّوح لم تبلغ قدمى حتى استويت جالسا فبرق لى العرش فنظرت فيه محمد رسول الله فذاك اكرم الخلق على الله عزّ و جلّ

### **وجه پانزدهم: اخذ ميثاق نبوت رسول الله فرع تقدم نبوت و خلقت نور اوست**

وجه پانزدهم آنکه ظاهرست که فرع تقدم نبوت جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلم اخذ ميثاق بر نبوت آن حضرت از انبيای سابقينست و اخذ ميثاق بر نبوت آن حضرت از انبيای سابقين دلالت بر افضليت آن حضرت از اين حضرات دارد و در وجه سابق مبين شد که تقدم نبوت آن حضرت فرع تقدم خلق نور آن حضرتست پس هر گاه فرع دلالت بر افضليت مى کند اصل بالاولى دلالت قطعا و حتما دلالت بر افضليت آن حضرت خواهد کرد و نور جناب امير المؤمنين عليه السلام با نور جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله متحد بوده و متقدم بر خلق حضرت آدم عليه السلام پس ثابت و واضح گرديد که برای نور آن حضرت چنين فضيلت جليله عظيمه حاصل بوده که فرع فرع آن اخذ ميثاق از انبيای سابقين عليهم السلامست

پس در افضلیت آن حضرت از انبیای سابقین و قبح تقدم متغلبین و متمصین قمیص خلافت بغير نصّ و تعیین کدام مقام اشتباه و ارتیاب برای منصفینست اما اینکه اخذ میثاق نبوت آن حضرت فرع تقدم خلق آن حضرتست پس ظاهرست از روایات عدیده ابو نعیم در دلایل النبوه گفته ثم قدّمه صلی الله علیه و سلم فی الذکر علی من تقدّمه فی البعث فقال إنّنا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ الی قوله وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا وَ قَالَ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ ذَلِكَ مَا

حدّثناه ابو محمّد عبد الله بن ابراهیم بن ایوب ثنا جعفر بن احمد بن عاصم ثنا هشام بن عمار ثنا بقیّه حدّثنی سعید بن بشیر نا قتاده عن الحسن عن أبي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم فى قوله وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ قال كنت اول النبیین فى الخلق و آخرهم فى البعث و حدّثناه ابو عمرو بن حمدان نا الحسن بن سفین نا هشام بن عمار ثنا الولید بن مسلم عن خلیل بن دعلج و سعید عن قتاده عن الحسن عن أبي هريره عن النبی مثله حدّثناه ابو بکر بن خلاد ثنا اسماعیل القاضی نا محمد النهال نا نرید بن زریع نا سعید عن قتاده قال ذکر لنا انّ نبی الله قال مثله حدّثنا محمّد بن احمد بن الحسن نا اسحاق بن الحسن الحربی نا حسین بن محمد المروزى نا شبیان عن قتاده قال ذکر لنا انّ نبی الله قال مثله و عبد الحق دهلوی در مدارج النبوه گفته اگر چه در علم الهی نبوت تمامه انبیا ثابت و کائن بود لیکن نبوت آن حضرت ظاهر و معلوم بود در میان ملائکه و ارواح و نبوت انبیا مکتوم

و مستور بود بلکه می گویند که روح آن حضرت صلی الله علیه و سلم در آن عالم مربی ارواح انبیا و مفیض علوم الهیه بود بر ایشان چنانکه در نشأت دنیا مبعوث و مرسل بود بر سائر بنی آدم پس وی صلی الله علیه و سلم نبی مرسل بود در آن عالم بالفعل در خارج نه در علم الهی فقط و تواند که اشارت

نحن السابقون الآخرون باین معنی باشد و بعضی گفته اند که در نشأت میثاق نیز برین صفت بود و اگر چه وجود این نشأت و استخراج ذرائع از ظهر آدم بعد از نفخ روحست در جسد آدم چنانکه اکثر احادیث بر آن دالست و لیکن استخراج ذره آن حضرت از ظهر او مقدمست از ذرائع دیگر و الله اعلم و در اخبار آمده که چون مخلوق شد نور آن حضرت و بیرون آمد از وی نور انبیا علیهم السلام امر کرد او را پروردگار تعالی که نظر کند بجانب انوار ایشان پس نظر کرد آن حضرت و پوشید انوار ایشان را گفتند ای پروردگار ما این کیست که پوشید نور وی انوار ما را گفت الله تعالی این نور محمد بن عبد الله است اگر ایمان آورید بوی می گردانم شما را انبیا گفتند ایمان آوردیم یا رب بوی و نبوت وی پس گفت رب العزه جل جلاله گواه شدم بر شما و اینست معنی قول حق سبحانه و إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ الْآيَةِ وَ ذَكَرَ تَفْسِيرَ این آیه کریمه سابقا در ذکر فضائل انحضرت گذشته است پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم نبی الانبیاست و ظاهر گردد این معنی در آخرت که جمیع انبیا تحت لوای وی باشند صلی الله علیهم و سلم معه و همچنین در شب اسراء امامت کرد ایشان را و اگر اتفاق می افتاد مجی او در زمن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیه و علیهم واجب می گشت بر ایشان و بر امم ایشان بوی نصرت ولی و باین گرفته است حق تعالی بر ایشان میثاق و چون آفریده شد قلم حکم شد او را که بنویسد بر ساق عرش و ابواب بهشت

لا اله الا الله محمد رسول الله خاتم الانبياء و بعد از ان نوشت هر چه كائنت تا روز قيامت چنانكه آمده است

جفّ القلم بما هو كائن انتهى اما دلالت اخذ ميثاق بر افضليت پس بمرتبه اوليات و بديهيات رسیده است و لا ينكر دلاله اخذ الميثاق على افضليته حبيب الخلاق الا المنهمك الموضع في الخط و الشماس و الشقاق الذي دينه نفاق و ماؤه زعاق ابو نعيم در دلائل النبوه در ذكر فضائل جناب رسالت مآب صلى الله عليه و سلم گفته و من فضائله اخذ الله الميثاق على جميع انبيائه ان جاءهم رسول امنوا به و نصره فلم يكن ليدرك احد منهم الرسول الا- و جب عليه الايمان به و النصر لاخذه الميثاق منهم فجعلهم كلهم اتباعا له يلزمهم الانقياد و الطاعه لو ادركوه و ذلك ما

حدّثناه محمّد بن احمد بن الحسن ثنا يوسف بن الحكم ثنا محمد بن بشير الدعا ثنا هشيم ثنا مجالد عن الشعبي عن جابر عن عمر بن الخطاب قال اتيت النبي صلى الله عليه و سلم و معي كتاب اصبته من بعض اهل الكتب فقال و الذي نفسي بيده لو ان موسى كان حيّا اليوم ما وسعه الا- ان يتبعني و قاضي ابو الفضل عياض بن موسى اليحصبي در كتاب شفا بتعريف حقوق المصطفى گفته الفصل السابع فيما اخبر الله به العزيز من عظيم قدره و شريف منزلته على الانبياء و حظوه رتبه قوله تعالى و اذ اخذ الله ميثاق النبي لما آتيتكم من كتاب و حكمه الى قوله من الشاهدين قال ابو الحسن القابسي اختص الله تعالى محمدا صلى الله عليه و سلم بفضل لم يؤته احدا غيره ابانه به و هو ما ذكره في هذه الآيه قال المفسرون اخذ الله الميثاق بالوحي و لم يبعث نبيا



الا ذكر له محمداً و نعته و اخذ عليه ميثاقه ان ادركه ليؤمنن به و قيل ان يبينه لقومه و ياخذ ميثاقهم ان يبينه لمن بعدم و قوله ثم جاءكم الخطاب لاهل الكتاب المعاصرين لمحمد صلى الله عليه و سلم

قال على بن ابي طالب رضى الله عنه لم يبعث الله نبيا من آدم فمن بعده الا اخذ عليه العهد فى محمد عليه الصلوة و السلام لئن بعث و هو حى ليؤمنن به و لينصرته و ياخذ العهد بذلك على قومه و نحوه عن السدى و قتاده فى اى تضمنت فضله من غير وجه واحد قال الله تعالى و اذ اخذنا من النبيين ميثاقهم و منك و من نوح الايه و قال انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح الى قوله و كيا

و روى عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال فى كلام بكى به النبي صلى الله عليه و سلم فقال بابى انت و امى يا رسول الله لقد بلغ من فضيلتك عند الله ان بعثك آخر الانبياء و ذكرك فى اولهم فقال و اذ اخذنا من النبيين ميثاقهم و منك و من نوح الايه بابى انت و امى يا رسول الله لقد بلغ من فضيلتك عنده ان اهل النار يودون ان يكونوا اطاعوك و هم بين اطباقها يعدبون يقولون يليتنا اطعن الله و اطعن الرسول

قال قتاده ان النبي صلى الله عليه و سلم قال كنت اول الانبياء فى الخلق و آخرهم فى البعث فلذلك وقع ذكره مقدما هنا قبل نوح و غيره قال السمرقندى فى هذا تفضيل نبينا عليه السلام لتخصيصه بالذكر قبلهم و هو آخرهم المعنى اخذ الله عليهم الميثاق اذ اخرجهم من ظهر آدم

كالذّر و قال تعالى تلك الرّسل فضّلنا بعضهم على بعض الآيه قال اهل التفسير أراد بقوله و رفع بعضهم درجات محمّدا صلّى الله عليه و سلم لأنّه بعث الى الاحمر و الاسود و احلت له الغنائم و ظهرت على يديه المعجزات فليس احد من الانبياء اعطى فضيله و كرامه الا و قد اعطى محمّدا صلّى الله عليه و سلم مثلها قال بعضهم و من فضله انّ الله تعالى خاطب الانبياء باسمائهم و خاطبهم بالنبوّه و الرساله فى كتابه فقال يا أَيُّهَا النَّبِيُّ و يا أَيُّهَا الرَّسُولُ و حكى السمرقندى عن الكلبي فى قوله تعالى و ان من شيعته لابراهيم ان الهاء عائده على محمّد أى انّ من شيعه محمّد لابراهيم أى على دينه و منهاجه و اختاره القراء و حكاه عنه مكّى و قيل المراد نوح عليه الصّيه و السّلام و قسطلانى در مقصد سادس مواهب لدينه كفته النوع الثانى فى اخذ الله تعالى له الميثاق على النّبیین فضلا و منه ليؤمننّ به ان ادركوه و لينصرنّه قال الله تعالى وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ الْآيه اخبر تعالى أنّه اخذ ميثاق كل نبىّ بعثه من لدن آدم عليه السّلام الى محمّد صلى الله عليه و سلم ان يصدّق بعضهم بعضا قاله الحسن و طاؤس و قتاده و قيل معناه أنّه تعالى اخذ الميثاق من النّبیین و اممهم و استغنى بذكرهم عن ذكر الامم و

عن على بن أبى طالب و ابن عبّاس ما بعث الله نبيا من الانبياء لا اخذ عليه الميثاق لئن بعث محمّد صلّى الله عليه و سلم و هو حيّ ليؤمننّ به و لينصرنّه و ما قاله قتاده و الحسن و طاؤس لا يصادّ و ما قاله

على و ابن عباس و لا ينفيه بل يستلزمه و يقتضيه و قيل معناه ان الانبياء عليهم السّلام كانوا ياخذون الميثاق من اممهم بانّه إذا بعث محمّد صلى الله عليه و سلّم ان يؤمنوا به و ان ينصروه و احتج له بانّ الذين اخذ الله الميثاق منهم يجب عليهم الايمان بمحمد صلى الله عليه و سلّم عند مبعثه و كان الانبياء عند مبعث محمّد صلى الله عليه و سلّم من جمله الاموات و الميت لا يكون مكلفا فتعين ان يكون الميثاق مأخوذا على الامم قالوا و يؤيد هذا أنّه تعالى حكم على الذين اخذ عليهم الميثاق أنّهم لو تولّوا لكانوا فاسقين و هذا الوصف لا يلىق بالانبياء و انما يلىق بالامم و اجيب بان يكون المراد من الآيه ان الانبياء لو كانوا فى الحيوة لوجب عليهم الايمان محمّد صلى الله عليه و سلم و نظيره قوله تعالى لئن أشركت ليحبطنّ عملك و قد حكم الله تعالى انه لا يشرك و لكن خرج هذا الكلام على سبيل التقدير و الفرض و قال تعالى و لو تقول علينا بعض الأقاويل لأخذنا منه باليمين ثمّ لقطعنا منه الوتين و قال فى الملائكة و من يفعل منهم إنى إله من دونه فذلك نجزيه جهنّم كذلك نجزي الظالمين مع أنّه تعالى اخبر عنهم بانهم لا يشيؤونه بالقول و بانهم يخافون ربّهم من فوقهم فكل ذلك خرج على سبيل الفرض و التقدير و إذا نزلت هذه الآيه على أنّ الله تعالى اوجب على جميع الانبياء ان يؤمنوا بمحمد صلى الله عليه و سلم لو كانوا فى الاحياء و أنّهم لو تركوا ذلك لصاروا فى زمرة الفاسقين فلان يكون الايمان بمحمّد صلى الله عليه و سلم واجبا على اممهم من باب اولى فكان

صرف

ص: ٥٤٥

هذا الميثاق الى الانبياء اقوى فى تحصيل المقصود قال السبكي فى هذه الآيه أنه عليه السلام على تقدير مجيئهم فى زمانه يكون مرسلا إليهم فتكون نبوته و رسالته عامه لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمه و تكون الانبياء و اممهم كلهم من امته و يكون

قوله و بعثت الى الناس كافة لا- يختص به الناس فى زمانه الى يوم القيمه بل يتناول من قبلهم ايضا و أما اخذ الموائيق على الانبياء ليعلموا أنه المقدم عليهم و أنه نبيهم و رسولهم و فى اخذ الموائيق و هى فى معنى الاستخلاف و لذلك دخلت لام القسم فى ليؤمنن به و لينصرنّه لطيفه و هى كأنها ايمان البيعه التى توخذ للخلفاء او لعل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانظر هذا التعظيم العظيم للنبي صلى الله عليه و سلم من ربه تعالى فاذا عرفت هذا فالنبي محمّد صلى الله عليه و سلم نبي الانبياء و لهذا ظهر ذلك فى الآخرة ان جميع الانبياء تحت لوائه و فى الدنيا كذلك ليله الاسراء صلى بهم و لو اتفق مجيئه فى زمن آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و جب عليهم و على اممهم اتباعه و الايمان به و نصرته و بذلك اخذ الله الميثاق عليهم فنوته و رسالته إليهم معنى حاصل له و أما امره يتوقف على اجتماعهم معه فتأخر ذلك الامر راجع الى وجودهم لا الى عدم اتصافهم بما يقتضيه و فرق بين توقف الفعل على قبول المحل و توقّفه على اهليه الفاعل فهيهنا لا توقف من جهه الفاعل و لا من جهه ذات النبي صلى الله عليه و سلم الشريفه و أنا هو من جهه وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد فى عصرهم

لزمهم اتباعه بلا شك و لهذا ياتى عيسى فى آخر الزمان على شريعته و هو نبى كريم على حاله لا كما يظن بعض الناس انه ياتى واحدا من هذه الائمة نعم هو واحد من هذه الائمة لما قلنا من اتباعه للنبي صلى الله عليه و سلم و انما يحكم بشريعه نبينا محمدا صلى الله عليه و سلم بالقرآن و السنة و كل ما فيها من امر و نهى فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الائمة و هو نبى كريم على حاله لم ينقص منه شىء و كذلك لو بعث النبي صلى الله عليه و سلم فى زمانه او فى زمان موسى و ابراهيم و نوح و آدم كانوا مستمرين على نبوتهم و رسالتهم الى اممهم و النبي صلى الله عليه و سلم نبى عليهم و رسول الى جميعهم فنوته و رسالته اعم و اشمل و اعظم و متفق مع شرائعهم فى الاصول لانها لا تختلف و تقدم شريعته صلى الله عليه و سلم فيما عساه يقع الاختلاف فيه من الفروع اما على سبيل التخصيص و اما على سبيل النسخ او لا نسخ و لا تخصيص بل تكون شريعه النبي صلى الله عليه و سلم فى تلك الاوقات بالنسبة الى اولئك الامم ما جاءت به انبياءهم و فى هذا الوقت بالنسبة الى هذه الائمة هذه الشريعة و الاحكام تختلف باختلاف الاشخاص و الاوقات و بهذا بان لنا معنى حديثين كانا خفيين عنا احدهما

قوله صلى الله عليه و سلم بعثت الى الناس كافة كئنا نظن انه من زمانه الى يوم القيمة فبان انه جميع الناس اولهم و آخرهم و الثانى

قوله صلى الله عليه و سلم كنت نبيا و آدم بين الروح و الجسد كنا نظن انه بالعلم فبان انه زائد

على ذلك و انما يفترق الحال بين ما بعد وجود جسده صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بلوغه الاربعين و ما قبل ذلك بالنسبه الى المبعوث إليهم و تاهلهم لسماع كلامه لا- بالنسبه إليه و لا- إليهم لو تاهلوا قبل ذلك و تعليق الاحكام على الشّروط قد تكون بحسب المحل القابل و قد تكون بحسب الفاعل المتصرّف فهنا التعليق أنّما هو بحسب المحل القابل و هو المبعوث إليهم و قبولهم سماع الخطاب و الجسد الشريف الذى يخاطبهم بلسانه و هذا كما يوكل الاب رجلا فى تزويج ابنته إذا وجدت كفوا فالتوكيل صحيح و ذلك الرّجل اهل للوكاله و وكالته ثابتة و قد يحصل توقف التصرف على وجود الكفو و لا يوجد الا بعد مده و ذلك لا يقدح فى صحه الوكاله و اهليه الوكيل انتهى و الله تعالى اعلم و آنفا شنيدى كه قسطلانى در مواهب لديّته گفته

روى عن على بن أبى طالب أنّه قال لم يبعث الله تعالى نبيا من آدم فمن بعده الا اخذ عليه العهد فى محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لئن بعث و هو حيّ ليؤمننّ به و لينصرنه و ياخذ العهد بذلك على قومه و هو مروى عن ابن عباس ايضا ذكرهما العماد بن كثير فى تفسيره و قيل أنّ الله تعالى لما خلق نبيا محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امره ان ينظر الى انوار الانبياء عليهم السّلام فغشيه من نوره ما انطقهم الله به و قالوا يا ربّنا من غشينا نوره فقال الله تعالى هذا نور محمّد بن عبد الله ان آمنتم به جعلناكم انبياء قالوا آمنا به و بنبوته فقال الله تعالى اشهد عليكم قالوا نعم فذلك قوله تعالى وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ الى قوله وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدِينَ قال الشيخ تقي الدين السبكي فى هذه الآيه الشريفه من التنويه بالنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تعظيم قدره العلى ما لا يخفى و فيه مع ذلك أنّه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ على تقدير مجيئهم فى زمانهم يكون مرسلا إليهم فتكون نبوته و رسالته عامّه لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمه و تكون الانبياء و اممهم كلّهم من امته و يكون

روی عن علی بن ابی طالب أنه قال لم یبعث الله تعالی نبیا من آدم فمن بعده الا اخذ علیه العهد فی محمد صلی الله علیه و سلم لئن بعث و هو حی لیؤمننّ به و لینصرنه و یاخذ العهد بذلك علی قومه و هو مروی عن ابن عباس ایضا ذکرهما العماد بن کثیر فی تفسیره و قیل انّ الله تعالی لما خلق نبیا محمّد صلی الله علیه و سلم امره ان ینظر الی انوار الانبیاء علیهم السلام فغشیهم من نوره ما انطقهم الله به و قالوا یا ربنا من غشینا نوره فقال الله تعالی هذا نور محمّد بن عبد الله ان آمنتم به جعلناکم انبیاء قالوا آمنا به و بنوّته فقال الله تعالی اشهد علیکم قالوا نعم فذلك قوله تعالی وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمِهِ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ الی قوله وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ قال الشيخ تقی الدین السبکی فی هذه الآیه الشریفه من التنویه بالنبی صلی الله علیه و سلم و تعظیم قدره العلی ما لا یخفی و فیہ مع ذلك أنه صلی الله علیه و سلم علی تقدیر مجیئهم فی زمانهم یكون مرسلًا إليهم فتكون نبوّته و رسالته عامّه لجميع الخلق من زمن آدم الی يوم القیمه و تكون الانبیاء و اممهم کلّهم من امته و یكون

قوله و بعثت الی الناس كافة لا یختص به الناس من زمانه الی يوم القیمه بل یتناول من قبلهم ایضا و تبین بذلك معنی

قوله صلی الله علیه و سلم كنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد ثم قال فاذا عرف هذا فالنبی صلی الله علیه و سلم نبی الانبیاء و بهذا ظهر فی الآخره ان جمیع الانبیاء تحت لوائه و فی الدنيا كذلك لیله الاسراء صلی بهم و لو اتفق مجیئهم فی زمن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم و جب علیهم و علی اممهم الايمان به و نصرته و بذلك اخذ الله الميثاق علیهم انتهى و سیاتی انشاء الله مزید لذلك فی المقصد السادس و شیخ عبد الحق در مدارج النبوه گفته وصل و از آنچه دلالت می کند بر غایت فضل و کرامت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر بودن وی نبی الانبیاء و بودن انبیا سلام الله علیهم اجمعین در حکم امتیان وی این آیه کریمه است وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمِهِ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلٰی ذٰلِكُمْ اِصْرِيْ قَالُوا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ می فرماید ذکر کن ای محمّد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس عهد و پیمان پیغمبر آن را که هر آینه چیزیکه دادم من شما را از کتاب و حکمت پستر بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده است چیزیا که با شماست و این صفت تمامه انبیاست که تصدیق یکدیگر می کنند و متوافق اند در اصول دین هر آینه ایمان می آرید شما بان رسول و نصرت می دهید او را خبر داده ست وی تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده است او را ز زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و سلم جمهور مفسران برانند که مراد باین رسول محمدست صلی الله علیه و سلم و نه فرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه ذکر کرده با وی محمّد را و گفت با وی اوصاف او را و گرفت بر وی ميثاق که اگر دریابد ایمان آرد بوی و لابد چون از انبیا ميثاق گرفت از امتیان ایشان که تابعان ایشانند نیز گرفته باشد و چون انبیا اصل و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان و گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه گرفت بر وی ميثاقی که اگر باشد و دریابد محمّد را صلی الله علیه و سلم ایمان آرد بوی و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدای تعالی ميثاقی را که انبیا بر امم خود گرفتند که چون محمّد صلی الله علیه و سلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی و بیان کنید این را بکسانی که بعد از شما بیایند همچین تا رسید باهل کتاب که معاصر آن حضرت بودند چون آن حضرت بمدینه قدوم آورده تکذیب کردند او را یهود یاد داد آن حضرت این ميثاق را بایشان و نازل شد این آیه و احتجاج کرده است این بعض بآنکه آن کسانی که اخذ کرد خدای تعالی





قوله صلى الله عليه و سلم كنت نبيا و آدم بين الروح و الجسد ثم قال فاذا عرف هذا فالتبى صلى الله عليه و سلم نبى الانبياء و بهذا ظهر فى الآخرة ان جميع الانبياء تحت لوائه و فى الدنيا كذلك ليله الاسراء صلى بهم و لو اتفق مجيئه فى زمن آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى صلوات الله و سلامه عليهم و جب عليهم و على اممهم الايمان به و نصرته و بذلك اخذ الله الميثاق عليهم انتهى و سياتى انشاء الله مزيد لذلك فى المقصد السادس و شيخ عبد الحق در مدارج النبوه گفته وصل و از آنچه دلالت مى کند بر غایت فضل و کرامت آن حضرت صلى الله عليه و سلم بر بودن وی نبی الانبیا و بودن انبیا سلام الله عليهم اجمعين در حکم امتیان وی این آیه کریمه است و إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ مى فرماید ذکر کن ای محمّد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس عهد و پیمان پیغمبر آن را که هر آینه چیزیکه دادم من شما را از کتاب و حکمت پستر بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده است چیزیا که با شماست و این صفت تمامه انبیاست که تصدیق یکدیگر مى کنند و متوافق اند در اصول دین هر آینه ایمان مى آرید شما بان رسول و نصرت مى دهید او را خبر داده ست وی تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده است او را ز زمان آدم علیه السلام تا محمد صلى الله عليه و سلم جمهور مفسران برانند که مراد باین رسول محمدست صلى الله عليه و سلم و نه فرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبریا مگر آنکه ذکر کرده با وی محمّد را و گفت با وی اوصاف او را و گرفت بر وی ميثاق که اگر دریابد ایمان آرد بوی و لابد چون از انبیا ميثاق گرفت از امتیان ایشان که تابعان ایشانند نیز گرفته باشد و چون انبیا اصل و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان و گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبریا مگر آنکه گرفت بر وی ميثاقی که اگر باشد و دریابد محمّد را صلى الله عليه و سلم ایمان آرد بوی و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدای تعالی ميثاقی را که انبیا بر امم خود گرفتند که چون محمّد صلى الله عليه و سلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی و بیان کنید این را بکسانی که بعد از شما بیایند همچنین تا رسید باهل کتاب که معاصر آن حضرت بودند چون آن حضرت بمدینه قدوم آورده تکذیب کردند او را یهود یاد داد آن حضرت این ميثاق را بایشان و نازل شد این آیه و احتجاج کرده است این بعض بآنکه آن کسانی که اخذ کرد خدای تعالی

میثاق را از ایشان باید که واجب شود بر ایشان ایمان بر آن حضرت نزد مبعث و انبیا در وقت بعثت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق ماخوذ بر امم باشد و مؤیدست این قول را که حق تعالی فرمود **فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** و این وصف لائق نیست بانبیا بلکه لائقست بامت و جواب داده شده است که مراد از آیه بطریق فرض و تقدیرست که انبیا اگر زنده باشند واجبست بر ایشان ایمان به محمد صلی الله علیه و سلم نه آنکه اخبارست بوقوع آن در وجود بسا احکام که بفرض و تقدیر آید چنانکه **لَنْ أَسْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ وَ مَنْ يُقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ إِلَّا آيَاتٌ وَ این مقدار کافیت در اظهار فضل و شرف و کرامت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و چون بنای کلام بر فرض و تقدیرست قول وی تعالی **فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** نیز درست آید و نیز چون بر انبیا حکم کرد و میثاق گرفت بر تقدیر حیات و واجبست بر ایشان ایمان بر امتیان نیز واجب خواهد بود بطریق اولی **فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** نسبت باممست پس اخذ میثاق بر انبیا و تاکید و تقریر و تشدید بر ایشان اقوی و ادخل باشد در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمه الله علیه درین آیه اشارتست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر تقدیر حیات انبیا در زمان وی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد با نبوت و رسالت وی عام و شامل مر جمیع خلق را از زمن آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشد و قول وی صلی الله علیه و سلم که فرستاده شدم من بکافه ناس و قول حق تعالی **وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ** مخصوص نباشد بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه**

متناولست آن کسان را نیز که پیش از وی بودند و اخذ میثاق برای وی بر انبیا برای آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله علیه و سلم مقدم و معظمست بر ایشان و وی نبی و رسول ایشانست پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم عظیم مر این نبی کریم را از پروردگار وی و چون شناختی این را دانستی که نبی محمدست و وی نبی انبیاست صلی الله علیه و سلم و ازینجا ظاهر شود که در آخرت آدم و جز او تحت لواء او باشند چنانکه فرمود

آدم و من دونه تحت لوائی و اگر فرضا انبیا علیهم السلام در زمان وی می بودند یا وی صلی الله علیه و سلم در زمان ایشان می بود هر آئینه همه ایمان می آوردند بوی و نصرت می دادند او را و لهذا فرمود

و لو کان موسی حیّاً ما وسعه الا اتباعی از جهت میثاق بر وی و لهذا عیسی علیه السلام در آخر زمان بر شریعت وی بیاید و حال آنکه وی نبی کریمست و باقیست بر نبوت خود نقصان نشده است از وی چیزی و همچنین تمامه انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت و رسالت خود بر امم خود و آن حضرت نبی است بر ایشان و رسولست و بسوی ایشان پس نبوت وی اعم و اعظم و اشملست تامل کن در این معنی تا گمان نبری که در این جا نفی نبوت و رسالتست از انبیا این چنین گفته است صاحب مواهب لدنیّه و تحقیق و تفصیل کرده است این را زیاده از آنچه کرده شد و گفت بنده مسکین خضّه الله بمزید الایمان و الیقین پوشیده نماند که ظاهر آیه اخذ میثاقست از انبیا بقرینه ظاهر قول وی لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حَكْمَةٍ وَ تصریح امیر المؤمنین علی و ابن عباس و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان بآنحضرت و نصرت هم که مراد بان همین موافقت توثیق عهد یا قصد نصرت باشد بوجود آمده و بسا کس

که بآنحضرت پیش از وجود عنصری وی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ایمان آوردند مثل حبیب نَجَّار و غیره بلکه تمامه خلق سالف که بسماع خیر نبوت و فضائل و کمالات و صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ در زمان سابق مشرف شده بودند و این قدر کافیت در بودن انبیا و امم ایشان در حکم امت وی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و بودن وی رسول نسبت بایشان و انبیا علیهم السلام و خود در شب اسراء در مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد و همه اقتدا نمودند بوی پس در آن وقت ایمان آوردند و خود اتفاق امتست بر حیات انبیا و بقای ایشان بحیات حقیقی دنیاوی اگر چه در میثاق گرفتن انبیا بر امم خود بایمان و نصرت وی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ نیز فضل و شرف آن حضرتست که دیگر آن را نبود لیکن در میثاق گرفتن حق سبحانه از انبیا بر ان اعز و اعظمست و بالله التوفیق انتهى و ابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر ما مضت فتره من الرّسل الا بشرت قومها بک الانبیاء گفته ما مضت فتره و هی ما بین موت الرسول و بعثه الرسول الذی یلیه کما بین عیسی و نبینا علیهما الصّیلموه و السّیلام و اختلفوا فی قدرها و المشهور أنّه نحو ستمائه لسنه ای زمن خال من الرّسل جمع رسول و مرّ تعریفه اول الكتاب ای ما مضی زمن خال من الرّسل نسی فیہ ذکرک الا جددته و بشرت من البشاره و هی الخبر السارّ قومها لیس فیہ الاضمار قبل الذکر لأنّ مرجع الضمیر الفاعل و هو متقدّم الرتبه و ان تاخر لفظه علی أنّه یحتمل علی بعد ان الضمیر للفترة ای الا بشرت الا قوام الکائنین فی تلك الفترة بک ای بقرب بعثتک و ماهر رسالتک و عظمتک الانبیاء

أى الرسل الذين اتوا بعد الفتره و فى هذا استدلال واضح على كمال شرفه صلى الله عليه و سلم و رفعتة على السنه الرسل فأنه نبي الانبياء المقدم عليهم التابعون له هم و امهم و شاهد ذلك قوله تعالى عن عيسى عليه السلام وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدُ و من ثم

قال صلى الله عليه و سلم انا دعوه أبى ابراهيم أى فى آيه ربنا و ابعث فيهم رسولا منهم و بشاره عيسى و قوله تعالى إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ أَي و امهم و حذف استغناء بذكر المتبوعين عن ذكر الاتباع لما مفتوحه توطيه للقسم الذى تضمّنه اخذ الميثاق و لتومنن سدّ مسدّ جوابه و جواب ما الشرطيّه و مكسوره أى لاجل لما آتيتكم من كتابٍ و حكمه ثم جاءكم رسولٌ مضمّدٌ لما معكم أى و هو محمّد صلى الله عليه و سلم لتؤمننّ به و لتنصرنه الآية و قد اختلف المفسرون فيها و الذى قاله على و ابن عباس رضى الله عنهم و تبعهم الحسن و طاؤس و قتاده رحمهم الله أنه تعالى اخذ على كل نبيّ بعثه من لدن آدم الى محمّد صلى الله عليه و سلم لئن بعث محمّد صلى الله عليه و سلم و هو حيّ ليؤمنن به و لينصرته و يلزم من هذا ان الانبياء كانوا ياخذون الميثاق من امهم بانهم ان ادركوا محمدا صلى الله عليه و سلم امنوا به و نصروه و دعوى ان هذا هو معنى الآية دون الاول مردوده و لا ينافى الاول العلم بان الانبياء لا يدركون حياته صلى الله عليه و سلم و لا الحكم فى آخر الآية بالفسق على من تولى عن ذلك لأنّ التعليق فى مثل ذلك لا يستلزم الوقوع الا ترى

الى قوله تعالى لئن أشركت ليحبطن عملك و لو تقول علينا بعض الأقاويل لأخذنا منه باليمين فالمقصود انه لو فرض انه بعث و هم احياء لزمهم ذلك كما ان القصد من هاتين الآيتين الفرض و التقدير و التقرير ايضا و من ثم قال الامام التقى السبكي دلت الآيه على انهم لو ادركوا زمنه صلى الله عليه و سلم كان مرسلا إليهم فتكون نبوته و رسالته عامه لجميع الخلق الانبياء و اممهم من لدن آدم الى قيام الساعة و حينئذ يدخلون في

قوله و ارسلت الى الناس كافة و حكمه اخذ هذا الميثاق على الانبياء اعلامهم و اممهم من لدن آدم بانه المتقدم عليهم و انه صلى الله عليه و سلم نبيهم و رسولهم و قد اظهر الله ذلك في الدنيا بكونه امهم ليله الاسراء و يظهر في الآخرة بانهم كلهم تحت لوائه بل و في آخر الزمان يكون عيسى عليه السلام ينزل حاكما بشريعه محمد صلى الله عليه و سلم دون شريعه نفسه و شيخ سليمان جمل در فتوحات احمديه گفته قوله ما مضت فتره بفتح الفاء و هي ما بين موت الرسول و بعثه الرسول الذي يليه كما بين عيسى و نبينا صلى الله عليه و سلم و اختلفوا في قدر ما بينهما و المشهور انه ستمائه سنه و هذه فتره في حق العرب و غيرهم إذ لم يكن في هذا لزم من رسول اصلا و تزيد العرب على غيرهم بان الفتره في حقهم ما بين اسماعيل و محمد و هو الوفاء من السنين إذ لم يرسل للعرب بعد اسماعيل الا محمد أي ما مضى زمن خال من الرسل نسي فيه ذكر ك الآجددته الانبياء و قوله بشرت من البشاره

و هي الخبر السارّ بخلاف النذاره فانّها الخبر الضارّ المسىء و قوله قومها الضمير عائد على الانبياء و ان تاخر لفظا لتقدمه رتبه لكونه فاعلا- و يصحّ ان يعود على الفتره اى الأ- بشرت قوم الفتره اى الاقوام الكائنين فيها بيعثتك و باهر رسالتك و عظمتك الانبياء اى الرسل الذين اتوا بعد تلك الفتره و فى هذا استدلال واضح على كمال شرفه صلى الله عليه و سلم و رفعته على السنه الرّسل و أنّه نبىّ الانبياء المتقدّم عليهم التابعون له هم و اممهم و شاهد ذلك قوله تعالى وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ الْآيَهُ وَ قد اختلف المفسّرون فيها و الذى قاله على و ابن عيّاس و طاؤس و الحسن أنّه تعالى اخذ على كل نبىّ بعثه من لدن آدم ان من ادرك محمّدا صلى الله عليه و سلم و هو حى ليؤمننّ به و لينصرنّه و يلزم من هذا ان الانبياء كانوا ياخذون الميثاق على اممهم بانهم ان ادركوا محمدا صلى الله عليه و سلم امنوا به و نصره فان قلت قد علم الله أنّه لا يظهر فى زمنهم فما فائده اخذ ذلك الميثاق اجيب بانه تشرىف و تعظيم له و أنّه لو قدر انه وجد فى زمنهم لوجب عليهم الايمان به قال السبكي دلّت الآيه على انهم لو ادركوا زمنه كان مرسلا إليهم فتكون نبوته و رسالته عامه لجميع الخلق الانبياء و اممهم من لدن آدم الى قيام الساعة و ح يدخلون فى

قوله و ارسلت الى الناس كافه و حكمه اخذ الميثاق على الانبياء اعلامهم و اممهم بانّه المتقدم عليهم و أنّه نبىّهم و رسولهم و قد ظهر ذلك فى الدنيا بكونه امهم ليله الاسراء و يظهر فى الآخره بانهم كلهم تحت لوائه

بل و فی آخر الزمان یكون عیسیٰ یُنزل حاکما بشریعه محمد صلی الله علیه و سلم دون شریعه نفسه بعد ملاحظه این عبارات و تصریحات اکابر ائمه و اساطین محققین سنیه یقین واثق و قطع جازم حاصل می شود بآنکه اخذ میثاق نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از انبیا علیهم السلام دلیل ساطع و برهان قاطع بر افضلیت سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و مطاع و متبوع بودن آن حضرت و عدم جواز تقدم احدی بر آن حضرتست و هر گاه اخذ میثاق فرع تقدم خلق آن حضرتست و ان در باب مدینه العلم هم متحققست پس آن حضرت هم افضل خلق بعد سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و مطاع و متبوع خلق بعد سرور انام صلی الله علیه و آله الکرام باشد و تقدم احدی و ریاست کسی بر ان حضرت جائز و روا نخواهد بود و علاوه برین بحمد الله و حسن توفیقه حسب روایات اعظم سنیه عالی درجات وقوع اخذ میثاق ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم صراحه ثابت و متحققست پس این همه تقریرات رشیکه و افادات انیقه که در باب اخذ میثاق نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم مذکورست بادنی تغییر در اخذ میثاق ولایت آن حضرت جاری خواهد شد و تضییق مجال قیل و قال و قطع السنه ارباب تخدیع و ازالال بابلغ وجوه حاصل خواهد شد وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ پس از آنجمله است حدیث بعث انبیا علیهم السلام بر ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آن را ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم و احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی و ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی و عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی و سید علی



بن شهاب الدین الهمدانی و سید شهاب الدین احمد و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی و عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی روایت کرده اند ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم در کتاب معرفه علم الحدیث بعد ذکر انواع عدیده حدیث گفته

حدّثنی محمد بن المظفر الحافظ نا عبد الله بن محمد بن غزوان نا علی بن جابر نا محمد بن خالد بن عبد الله نا محمد بن فضیل نا محمد بن سوقه عن ابراهیم عن الاسود عن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه و سلم اتانی ملک فقال یا محمد و اسأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی و لایتك و لایه علی بن أبی طالب قال الحاكم تفرد به علی بن جابر عن محمد بن خالد عن محمد بن فضیل و لم نکتب الا عن ابن مظفر و هو عندنا حافظ ثقہ مامون فهذه الانواع التي ذکرناها مثل الالوف من الحدیث تجری علی مثالها و سننها و ثعلبی در تفسیر خود گفته

اخبرنا ابو عبد الله الحسین بن محمد بن الحسین الدینوری حدّثنا ابو الفتح محمد بن الحسین الازدی الموصلی حدّثنا عبد الله بن محمد بن غزوان البغدادی حدّثنا علی بن جابر حدّثنا محمد بن خالد بن عبد الله و محمد بن اسماعیل قال حدّثنا محمد بن فضیل عن محمد بن سوقه عن ابراهیم عن علقمه عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتانی ملک فقال یا محمد سل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی و لایتك و لایه علی بن أبی طالب و اخطب خوارزم در مناقب گفته

قال اخبرنا احمد بن خلف إجازة قال حدّثنا الحاكم قال حدّثنا محمّد بن المظفر الحافظ قال حدّثنا عبد الله بن محمّد بن غزوان قال حدّثنا عليّ بن جابر قال حدّثنا محمّد بن خالد بن عبد الله قال حدّثنا محمّد بن فضيل قال حدّثنا محمد بن سوجه عن ابراهيم عن الاسود عن عبد الله بن مسعود قال قال النبي صلّى الله عليه و سلّم اتاني ملك فقال يا محمّد و سل من ارسلنا من قبلك من رسلنا على ما بعثوا قال علي ما بعثوا قال علي ولايتك و ولايه علي بن أبي طالب و شهاب الدّين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل كفته

عن أبي هريره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و بارك و سلم لما اسرى بي ليله المعراج فاجتمع عليّ الانبياء في السماء فاوحى الله اليّ سلهم يا محمّد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهاده ان لا اله الا الله و على الاقرار بنبوّتك و الولايه لعلي بن أبي طالب آورده الشيخ المرتضى العارف الربّانيّ السيّد شرف الدّين علي الهمداني في بعض تصانيفه و قال رواه الحافظ ابو نعيم و شيخ عبد الوهاب در تفسير خود كفته

عن أبي هريره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و سلّم لما اسرى بي ليله المعراج فاجتمع عليّ الانبياء في السماء فاوحى الله تعالى اليّ سلهم يا محمّد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهاده ان لا اله الا الله و على الاقرار بنبوّتك و الولايه لعلي بن أبي طالب رواه الحافظ ابو نعيم و شمس الدّين محمد بن يحيى بن علي الجيلاني اللاهجي النوربخشي

در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی ذکر آن در ذکر شروح گلشن راز باین نهج نموده و شرحه مظفر الدین علی الشیرازی و الشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنه شرحا فارسیا ممزوجا سماء مفاتیح الاعجاز بیضه فی ذی الحجّه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه در شرح این بیت ز هر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل می فرماید یعنی چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در نقاط درجات ارتفاع از مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعیین کامل ظهور یافته بود تا بزمان آن حضرت که وقت استوا بود رسیده سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و رو بجانب انحطاط کرد در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی و تشخیصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و علی آله السلام در جانب نبوت که بمثابه مشرق تصویر نموده شد هیچ نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نبود که

أنتی اولی الناس بعیسی بن مریم فأنه لیس بینی و بینة نبیّ و از جانب مغرب که طرف ولایتست ظهور سر ولایت حضرت مرتضی گشت که

ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن و ایضا

لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیّی و وارثی و ایضا

انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علیّ یقاتل علی تاویل القرآن و ایضا

یا ابا بکر کفی و کفّ علیّ فی العدل سواء و ایضا

انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب و ایضا

انا و علی من شجره

ص: ۵۶۰

قسمت الحکمہ عشرہ اجزاء فاعطی علی تسعہ و الناس جزءا واحدا و ایضا

اوصی من امن بی و صدقنی بولایہ علی بن اُبی طالب فمن تولّاه فقد تولّانی فقد تولی اللّٰه و ایضا

لما اسرى بی لیلہ المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاحی اللّٰه تعالی الّٰی سلّمهم یا محمّد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادہ ان لا اله الا اللّٰه و علی الاقرار بنبوّتک و الولایہ لعلی بن اُبی طالب و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا گفته

اخرج عبد الرزّاق الرسعنی عن عبد اللّٰه بن مسعود رضی اللّٰه عنه قال قال لی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و سلّم اتانی ملک فقال یا محمّد و اسأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتک و ولایہ علی بن اُبی طالب مخفی نماند کہ از روایت ابو نعیم کہ علی همدانی و سید شهاب الدین احمد و حاجی عبد الوهاب نقلا عنه ذکر کرده اند و شمس الدین جیلانی بحتم و جزم آن را بجناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم در مقام احتجاج و استدلال نسبت کرده ظاهرست کہ انبیا علیہم السلام مبعوث شده اند بر اقرار نبوّت جناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم و اقرار ولایت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام و پس ظاهرست کہ بقرینه ذکر نبوت قبل ولایت مراد از ولایت امامت و ریاست و امارتست پس در روایات دیگر هم مراد از ولایت امارت و امامت باشد پس قطعاً و حتماً ثابت شد کہ چنانچه حق تعالی از انبیا علیہم السلام اخذ میثاق نبوت را نموده همچنان ازین حضرات اخذ میثاق امامت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام نموده پس امامت



هم رسید و همینست تفسیر آیه وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ پس ازین روایت علاوه بر عرض ولایت آن جناب که مستلزم افضلیت و اکرمیت آن جنابست بوجه دیگر هم افضلیت و اکرمیت و اشرفیت آن جناب بظهور رسید چه از ان ظاهر شد که حضرت ابراهیم علیه السلام از حق سبحانه و تعالی طلب فرمود که آن جناب را در ذریت آن حضرت گرداند و ظاهرست که این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نیست مگر بوجه افضلیت و اکرمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و پر ظاهرست که برای ثلاثه این مرتبه عظیمه که عرض ولایت شان بر حضرت ابراهیم علیه السلام شود و آن حضرت سؤال جعل شان از ذریت خود کند حاصل نیست فثبت انّ هذه مزیه عظیمه و موهبه سنیه من الله القدير خصت بامير كل امير عليه و آله الصّيموه و السلام ما فاح المسك و العبير فاين للثله الذين هم بمراحل قاصيه ان يدعو ابراهيم الخليل من الربّ الجليل جعلهم من ذرّيته و تصيرهم في عترته التّقدم و التّراوس على من حاز هذه المرتبه الباهره السناء و احرز خصل تلك المنقبه العظیمه المدح و الثناء از آنجمله است حدیثی که دلالت صریحه دارد بر اخذ میثاق امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ملائکه در کتاب الفردوس که بعنایت ربّ حمید بعد جهد جهید و کدّ شدید نقل آن بدست این اقل العبید آمده در فصل لو ارباب اللام می گوید حدیثه

لو علم الناس متى سمى على امير المؤمنين ما انكر و افضله سمى امير المؤمنين و آدم بين الروح و الجسد قال الله تعالى و اذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَلَى فَقَالَ انا

ربکم و محمّد نبیکم و علی امیرکم این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه حق تعالی بعد آنکه از ملائکه اخذ میثاق بر بویّت خود فرموده بیان نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم فرموده پس متحقق گردید که چنانچه میثاق ربوبیت و نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از ملائکه گرفته شد همچنین اخذ میثاق امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ملائکه واقع شده پس چنانچه کمال شرف و فضل و علو و سمو جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بسبب اخذ میثاق نبوت آن حضرت ظاهرست و اکابر اساطین سنّیه تقریر آن کرده اند همچنان نهایت شرف و فضل و علا و سناء جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب اخذ امارت آن حضرت ثابت و متحقق گردید و هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام امیر ملائکه معصومین باشد افضلیت آن حضرت از ملائکه قطعا و حتما ثابت شد پس افضلیت آن حضرت از انبیا بعد جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم باجماع مرگب ثابت خواهد شد پس در ثبوت افضلیت آن حضرت از ثلاثه کدام مقام اشتباه است و نیز هر گاه آن حضرت امیر ملائکه معصومین باشد چگونه عقل عاقل باور توانکرد که آن حضرت امیر ثلاثه نباشد بلکه العیاذ بالله اینها امیر باشند و آن حضرت مامور هل هذا الا من وساوس الخدوع الغرور الذی یلقى الی اولیائه زخرف القول و صریح الزور و مخفی نماند که دیلمی از اکابر محدثین ثقات و اجلّه حفاظ اثبات سنّیه است از افاده ذهبی در تذکره الحفاظ و سیر النبلاء واضحست که یحیی بن منده گفت که دیلمی جوانی بود زیرک خوش خلق و خلق روشن دل و سخت در سنت و خود ذهبی می گوید که او حسن المعرفه بود و نیز مناقب جلیه و محامد علیه او

از کتاب الله دین رافعی و عبر فی خبر من غیر ذہبی و طبقات شافعیہ سبکی و اسنوی و اسدی و روضہ الفردوس علی ہمدانی و طبقات الحفاظ سیوطی و فیض القدیر منادی و مقالید الاسانید ابو مہدی ثعالبی مغربی نمایانست و خود مخاطب و الاشان ہم در باب المطاعن از ہمین کتاب بسبب کمال حمایت حمای عثمان ببعض مفتریات مرویہ دیلمی بمقابلہ اہل حق دست زدہ کمال حسن و فہم و صحت استدلال خود بر ارباب عقل و دانش ظاہر فرمودہ و مستتر نماند کہ چنانچہ از افادات علمای کبار و ائمہ عالی تبار مناقب زاہرہ و مفاخر باہرہ دیلمی جلیل الفخار واضح و آشکارست ہمچنین مدائح باذخہ و محامد شامخہ کتاب فردوس الاخبار تصنیف آن علامہ روزگار کالشمس فی رابعہ النہار در اقصای انتشار و اشتہار می باشد خود دیلمی در اول فردوس الاخبار گفتہ ان احسن ما نطق بہ الناطقون و تفوہ بہ الصادقون و و لہ بہ الوامقون حمد اللہ عزّ و جلّ الی ان قال اما بعد فانی رایت اہل زماننا هذا خاصہ اہل بلدنا اعرضوا عن الحدیث و اسانیدہ و جہلوا معرفہ الصحیح و السقیم و ترکوا الکتب الّتی صنّفها ائمہ الدّین قدیما و حدیثا و المسانید الّتی جمعوها فی الفرائض و السّین و الحلال و الحرام و الآداب و الوصایا و الامثال و المواعظ و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص و الاحادیث المحذوفہ عنها اسانیدہا الّتی لم یعرفها نقلہ الحدیث و لم تقرأ علی احد من اصحاب الحدیث و طلبوا الموضوعات الّتی وضعها القصاص لینالوا بها القطیعات فی المجالس علی الطرقات اثبت فی کتابی هذا اثنی عشر الف حدیثا و نیفا من الاحادیث الصّغار علی سبیل الاختصار من الصحاح و الغرائب



و الافراد و الصّیحف المروّیّه عن النّبی لعلی بن موسی الرضا و عمر بن شعیب الخ و شهردار پسر شیرویه دیلمی در اوائل مسند الفردوس که نسخه عتیقه آن که در حیات مصنّف نوشته شده بنظر قاصر عاثر در کتبخانه مدینه منوره علی مشرفها و آله الف الف صلاه و تحیه رسیده از ان عبارات عدیده منتخب کردم و قبل از خطبه در ان نسخه این چند سطور مرقوم بود قال الامام الاجل السید الکیا الحافظ زین الدین شمس الاسلام سیّد الحفظ تاج الأئمه ناصر السیّدنه ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی طوّل الله عمره و اعلى فى الدارين ذكره گفته امّیا بعد حمد الله عز و جلّ الهادی الی اقوم الطرق و السبیل و الصیلموه و السیلام علی نبیّه محمّد خاتم الانبیاء و الرسل فانّ والدى الامام السعید ابا شجاع شیرویه قدس الله روحه و نور ضریحه حین جمع الاحادیث التی سماها کتاب الفردوس انما حذف منها اسانیدها تعمّدا منه و قصدا لاسباب عده اولها اقتداء و اتساء بمن تقدّمه من اهل العلم و الزهد و العباده و ثانیها تخفیفا علی الطالبین و تسهیلا للناظرین فیه و الحافظین له و ثالثها قله رغبه جیل هذا الزّمن فی المسندات و عدم تعویلمهم علی اسامی الرّجال من الرواه و اقتصارهم علی اللبّ دون القشر لا ائی ارید بقولی هذا انکار فضیله الاسناد و موضعه من الدین إذ هو من اهم الامور و لو لا الاسناد لما عرف الصحیح من السقیم و لا الصّدق من الکذب بل یشبه الاسناد بالقشر من حیث ان القشر صوان اللبّ و به یحفظ و یؤمن

عليه من ان يلحقه الآفات فكذلك الاسناد للحديث صوان له فاذا فارقه تطرق إليه الخلل و الفساد رحم الله ابن المبارك حيث قال الاسناد من الدين لو لا الاسناد لقال من شاء ما شاء و القول في فضيله الاسناد اكثر من ان يتضمّنه اوراق و ليس هذا موضعه و رابعها أنه خرج من مسموعاته و كان رحمه الله متحققا متيقّنا ان اكثرها بل عامتها مسنده و في مصنّفات الحفاظ الثقات و مجموعات الأئمّه الاثبات فعراها عن الاسناد اختصارا كما بين عذره في خطبه الكتاب و هو كتاب نفيس عزيز الوجود مفتون به جامع للغرر و الدرر النبويه و الفوائد الجمه و المحاسن الكثيره قد طنت به الآفاق و تنافست في تحفظه الرفاق لم تصنف في الاسلام مثله تفصيلا و تبويبا و لم يسبق إليه من سلافه الايام ترصيفا و ترتيبا كان كلّ فصل من فصوله حقّه لآلى ملئت من الدرر المنظومه و اللآلى المكنونه أو جونه عطّار فتقت بفارات المسك مشحونه و كم ضمّنه رحمه الله من عجائب الاخبار و غرائب الاحاديث مما لا يوجد في كثير من الكتب فهو في الحقيقه كالفردوس التي وصفها الله سبحانه و تعالى فقال و فيها ما تشتهيهِ الْأَنْفُسُ و تلذ الاعين فاما اليوم فقد كثرت نسخه في البلاد و اشتهرت فيما بين العباد بحيث لم يبق بلده من بلاد العراق و لا كوره من اقطار الآفاق الا- و علماءؤها مشابرون على تحصيله و أئمّتها مكبّون على اشترائه و نسخه و فضلائؤها مواظبون على قراءته و حفظه

يرتعون في رياض محاسنه و يجتنون من ثمار فوائده فسار مسير الشمس في كل بلده و هب هبوب الريح في البر و البحر يستحسنه الأئمه و الحفاظ و يستفيد منه العلماء و الوعاظ و تستطيه نحارير الفضلاء و ترتضيه اكياس البلغاء لنفاستها و تبذل الملوكة الرغائب في استكتابه لخزانتها و لم اسمع احدا من اهل هذا الزمان عاب هذا الكتاب او طعن فيه بسبب حذف الاسناد بل عدوا ذلك من احسن فوائده و اعظم منافعه لأن تنقيه القشر من اللباب من شان العلماء ذوى الالباب و سيد على همدانى در روضه الفردوس گفته اما بعد فيقول اضعف عباد الله و احقرهم الفقير الى رحمة الله العلى الكبير على بن شهاب الهمدانى عفى الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشيخ الامام العلامة قدوه المحققين حجه المحدثين شجاع المله و الدين ناصر السينه ابو المحامد شيرويه بن شهردار الديلمى الهمدانى افاض الله على روحه سجال الرحمة الربانى وجدته بحرا من بحور الفوائد و كنزا من كنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبويه مخزونا فى حدائق فصوله دقائق الاثار المصطفويه و مع كثره فوائده و شمول موائده كاد ان ينطفى انواره و ينطمس آثاره لما فيه من التطويل و الزيادات و قصور الرغبات و انخفاض و اعراض اكثر اهل العصر عن معرفه الكتاب و السينه و اشتغالهم بالعلوم المزخره التى يتعلق بالخصومات و شغفهم بالقصص و الحكايات

و لو لا- رجال من اهل هذا العلم في كل عصر و زمان بمشيه رب العزه يحومون حول حمى السينه و يذبون عن جناب قدسه شوائب زيغ اهل البدعه لقال من شاء ما شاء فجزا الله ائمه هذا العلم عنا و عن المسلمين خيرا دعتنى بواعث خاطرى الى استخراج لبابه و استحضر ابوابه تسهيلا لضبط الالفاظ و تيسيرا لدرك الحفاظ فاستخرجت من قعر هذا البحر اشرف جواهرها و جنيت من اغصان رياضها انفس زواهرها و سميت كتابى هذا روضه الفردوس و بوبته على عشرين بابا كل باب منها بروايه صحابى لا غير الا- الباب الآخر فانه يحتوى على روايات شتى و نسأل الله تعالى ان يوفقنى فى اتمامه لما يحب و يرضى انه خير موفق و معين و روايت حذيفه متضمن اخذ ميثاق امارت جناب امير المؤمنين عليه السلام از ملائكه ديگر ائمه سنیه هم ذكر کرده اند سيد على همدانى در كتاب روضه الفردوس كه آنفا از صدر ان دانستى كه از قعر بحر كتاب فردوس استخراج اشرف جواهر و از اغصان رياض آن اجتناء انفس زواهر نموده درين كتاب جمع کرده در باب رابع عشر كه در مرويات حذيفه است مى گويد و عنه يعنى

عن حذيفه رضى الله عنه قال قال عليه السلام لو علم الناس متى سمى على امير المؤمنين ما انكروا فضله سمى امير المؤمنين و آدم بين الروح و الجسد قال الله تعالى و اذ اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و اشهدهم على انفسهم ا لست بربكم قالت الملائكه بلى فقال الله تبارك و تعالى انا ربكم و محمد نبيكم و على اميركم و نيز سيد على

عن حذیفه رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لو علم الناس متی سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمی امیر المؤمنین و آدم بین الروح و الجسد و کمال عظمت و جلال و رفعت مرتبت و نبالت و نہایت علو ایقان و سمو عرفان سید علی ہمدانی بر ہر قاصی و دانی واضح و مستنیرست از خلاصہ المناقب نور الدین جعفر بدخشانی ظاہرست کہ او مطلع بودہ بر حقائق احادیث و تفاسیر و ممعن بودہ در سرائر بصیرت و تبصیر و مرشد طالبین بودہ در طریق سبحانی و موصل بودہ متوجہین را بسوی جمال رحمانی الی غیر ذلک من الفضائل الجلیلہ و المحاسن الاثیلہ و از نفحات الانس جامی پیدااست کہ او جامع بودہ است در میان علوم ظاہری و باطنی و نیز از ان واضحست کہ او در سیاحت خود بخدمت ہزار و چہار صد ولی رسیدہ و چہار صد ولی را در یک صحبت دریافتہ و از افادات کفوی در کتاب اعلام الاخیار واضحست کہ او لسان عصر و سید وقت و منسلخ از ہیاکل ناسوتیہ و متوسل بسوی سبحات لاهوتیہ و شیخ عارف ربانی و عالم صمدانی و جامع در علوم ظاہری و باطنی بودہ و نیز از کتاب کفوی پیدااست کہ او اوراد را جمع نمودہ است و آن را از مشایخی اختیار فرمودہ است کہ در عصر او بودند و او بصحبتشان مشرف گردیدہ و بدست بوسشان رسیدہ و اقتباس انوار ازیشان نمودہ و آن را از جوامع کلمات انسیہ شان منتخب نمودہ و نیز از ان ظاہرست کہ ہر گاہ سید علی ہمدانی اوراد را جمع نمود در منام خود چنان دید کہ ملائکہ آن را در شعبہ چارگاہ می خوانند و گرد عرش طواف می کنند و در دستہای شان طبقہای نور کہ از لآلی و جواہر پرست می باشد و ایشان نثار می کنند و از رسالہ انتباہ واضحست کہ ہر گاہ سید علی ہمدانی دوازدم بار بزیارت کعبہ

رفته بود بمسجد اقصی رسید جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را در واقعه دید که بجانب او تشریف می آرند او برخاست و پیش رفت و سلام کرد از آستین مبارک خود جزوی برون آورده باو فرمودند

خذ هذه الفتحیه چون از دست مبارک آن جناب گرفت و نظر کرد همان اوراد بود و بهمین سبب سید علی همدانی آن را باوراد فتحیه مسمی کرده و فی کل ذلك من عظیم الفخر و سناء القدر و جمیل الثناء و فخیم المدح و الاطراء ما لا یخفی علی اولی الفهم و الذکاء و الله الموفق للتبصیر و الاهتداء و حاجی عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد در تفسیر خود در تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته

عن حذیفه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو یعلم الناس متی سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمی بذلك و آدم بین الروح و الجسد حين قال أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم رواه صاحب الفردوس و محتجب نماند که عبد الوهاب بن محمد از اعظام علمای واصلین حقائق و افاحم عرفای کاشفین دقائق بوده از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی ظاهرست که او موصوف بعلم و عمل و حال بوده و عظمت و جلالتش بپایه رسیده بود که سلطان وقت را باو اعتقاد عظیم پیدا شد و هر گاه او را طلبید کمال تجلیل و تعظیم را بعمل آورد و نیز ظاهرست که عبد الوهاب را با شیخ خود عبد الله نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود که آنچه می گویند فنا فی الشیخ می باشد این چنین خواهد بود و هر گاه مکرراً بسعادت عظمی زیارت حرمین فائز گردید بشارت ها از جناب خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و از آن حضرت اشارت یافته باز بحدو دهند



مفقوت و ترك سكوت و صموت گمارند بحمد الله المنعم در وجوه آتیه دلالت حدیث نور بر مطلوب و مرام اهل حق کرام که افضلیت و اکرمتیت و ارجحیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و قبح تقدم اغیار أعثم بر وصی سرور انام علیه و اله آلاف التحیه و السلامست مخصوص بروایاتی که متعلق بخلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نورست یا روایاتی که مؤید و مصدق و مثبت نورست ثابت نمایم و حظ اوفی از اسکات و افحام و تبکیت و ارغام الد الخصام ربایم

### **وجه شانزدهم: خیر و افضل بودن علی علیه السلام به سبب خلقت از نور رسول الله**

وجه شانزدهم آنکه محمد بن یوسف کنجی در کفایه الطالب گفته الباب السابع فی مولده علیه السلام

اخبرنا الشيخ المقرئ ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکه الکتبی فی مسجده بمدينه الموصل و مولده فی سنه اربع و خمسين و خمسمائه قال اخبرنا ابو العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطار الهمدانی إجازة عامه ان لم تكن خاصه اخبرنا احمد بن محمد بن اسماعيل الفارسی حدّثنا فاروق الخطابی حدّثنا الحجاج بن المنهال عن الحسن بن مروان بن عمران الغنوی عن شاذان بن العلاء حدّثنا عبد العزيز بن عبد الصمد عن مسلم بن خالد المکی المعروف بالزنجی عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله قال سألت رسول الله صلى الله عليه و سلم عن ميلاد علي بن أبي طالب فقال لقد سألتني عن خير مولود ولد في شبه المسيح انّ الله خلق عليًا من نوري و خلقني من نوره و كلانا في نور واحد ثم انّ الله عزّ و جلّ نقلنا من صلب آدم الى اصلاب طاهره في ارحام زكيه فما نقلت من صلب الأ و نقل عليّ معي فلم نزل كذلك حتى استودعني خیر رحم و هي امنه



و استودع عليًا خير رحم و هي فاطمه بنت اسد و كان في زماننا رجل عابد زاهد يقال له المبرم بن دعيب بن الشَّقْباز قد عبد الله تعالى مائتين و سبعين سنه لم يسأل الله حاجه فبعث الله إليه ابا طالب فلما ابصره المبرم قام إليه و قبّل رأسه و اجلسه بين يديه ثم قال من انت قال رجل من تهامه فقال من أى تهامه فقال من بنى هاشم فوثب العابد فقَبِل رأسه ثانيه ثم قال له يا هذا ان العلي الاعلى الهمنى الهاما قال ابو طالب و ما هو قال ولد يولد من ظهر ك و هو وليّ الله عز و جلّ فلما كان الليله الّتى ولد فيها عليّ اشرفت الارض فخرج و هو يقول ايها الناس ولد في الكعبه وليّ الله عز و جلّ فلما اصبح دخل الكعبه و هو يقول يا رب هذا الغسق الدّجى و القمر المبلّج المضىء بين لنا من أمر ك الخفىّ ما ذا ترى فى اسم ذا الصّبى قال فسمع صوت هاتف يقول يا اهل بيت المصطفىّ النّبيّ خصّصتم بالولد الزكى ان اسمه من شامخ على عليّ اشتقّ من على هذا حديث اختصرته ما كتبناه الا من هذا الوجه تفرد به مسلم بن خالد الزنجى و هو شيخ الشافعى تفرد به عن الزنجى عبد العزيز بن عبد الصمد و هو معروف و الزنجى لقب لمسلم و سمى بذلك لحسنه و حمرة وجهه و جماله ازين حديث شريف بنصّ صريح ظاهر شد كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله بعد بيان اين معنى كه جناب امير المؤمنين عليه السلام خير مولودست و ولادت آن حضرت در مشابّهت حضرت عيساست بيان فرمود كه الله تعالى خلق فرموده عليّ

عليه السلام را از نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و خلق فرموده آن جناب را از نور خود و آن هر دو جناب از نور واحداند پس این بیان وحی ترجمان دلالت واضحه دارد بر آنکه حدیث نور دلالت بر خیریت و افضلیت و اکرمیت و اشرفیت و ارجحیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام دارد و ما بعد بیان سید الانس و الجان صلی الله علیه و آله ما مختلف الملوان مجال بیان لانسان و هو کاف شاف للحب لقم الحق و الصواب بابلغ الوضوح و العیان و مستاصل شافه المرء و اللجاج و البهت و العدوان هادم بنیان المکابره و الاعوجاج و العناد و الطغیان و الله الموفق و هو المستعان و نیز قصه مبرم که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام دلالت صریحه دارد

### **وجه هفدهم: محبوبتر بودن امیر المؤمنین بسبب متحد بودن نور او بانور رسول الله**

وجه هفدهم آنکه نیز محمد بن یوسف کنجی در کفایه الطالب گفته

اخبرنا علی بن أبی عبد الله المعروف بابن المقیر البغدادی بدمشق عن أبی الفضل محمد الحافظ اخبرنا ابو نصر بن علی حدّثنا ابو الحسن علی بن محمّد المودّب حدّثنا ابو الحسن الفارسی حدّثنا احمد بن سلمه النمری حدّثنا ابو الفرج غلام فرح الواسطی حدّثنا الحسن بن علی عن مالک بن انس عن أبی سلمه عن أبی شعیب قال سألت ابو عقاب النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله من سید المسلمین ألیس آدم قد خلقه بیده و نفخ فیہ من روحه و زوجه حواء امته و اسکنه جنته فمن یکن فقال النبی من فضله الله عزّ و جلّ فقال شیث فقال افضل من شیث فقال ادريس فقال افضل من ادريس

فقال فهود قال افضل من هود و صالح و لوط قال فموسى قال افضل من موسى و هارون قال فابراهيم قال افضل من ابراهيم و اسماعيل و اسحاق قال فيعقوب قال افضل من يعقوب و يوسف قال فداود قال افضل من داود و سليمان قال فايوب قال افضل من ايوب و يونس قال فزكريا قال افضل من زكريا و يحيى قال فاليسع قال افضل من اليسع و ذى الكفل قال فعيسى قال افضل من عيسى قال ابو عقال ما علمت من هو يا رسول الله ملك مقرب فقال النبي مكلّمك يعنى نفسه فقال ابو عقال سررتنى و الله يا رسول الله فقال النبي ازيدك على ذلك قال نعم قال اعلم يا ابا عقال ان الانبياء المرسلين ثلث مائه و ثلثه عشر نبيا لو جعلوا فى كفه و صاحبك فى كفه ارجح عليهم فقلت ما لآتتى سرورا يا رسول الله فمن افضل الناس بعدك فذكر له نفرا من قريش ثم قال على صاحبك فى كفه لرجح عليهم فقلت ملائتى سرورا يا رسول الله فقلت و لم ذلك قال فقال لآتتى خلقت انا و على بن ابي طالب من بن ابي طالب فقلت يا رسول الله فايهم احب إليك قال على فقلت و لم ذلك قال فقال لآتتى خلقت انا و على بن ابي طالب من نور واحد قال فقلت فلم جعلته آخر القوم قال ويحك يا ابا عقال أليس قد اخبرتك انى خير النبيين و قد سبقونى بالرّساله و بشروا بى من قبلى فهل ضررتى شىء إذ كنت آخر القوم انا محمّد رسول الله و كذلك لا يضر عليا إذا كان آخر القوم و لكن يا ابا عقال فضل على سائر الناس كفضل جبرئيل على سائر الملائكه قلت هذا حديث حسن عال و فيه طول انا اختصرته

ما کتباہ الا من هذا الوجه این روایت دلالت صریحہ دارد بر آنکہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام احب ناس بود بسوی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ بسبب آنکہ مخلوق شدہ جناب رسالت و آن حضرت از نور واحد و احییت دلیل افضلیتست صراحہ و بداہہ و قد سبق بیانہ باوضح تفصیل فی مجلد حدیث الطیر و نیز از ان ظاہرست کہ فضل جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بر جمیع مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکہ است پس افضلیت آن حضرت از جمیع ناس کہ در ان جمیع انبیا و مرسلین داخل اند بدلالت مطابقی ہم ظاہر شد و لله الحمد علی ذلک اما آنچه درین روایت مذکورست کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اولاً در بیان افضل ناس بعد آن حضرت ذکر چند کس از مردم قریش فرمودہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام را در آخر ذکر نمود پس ان از متفردات خصمست و بر اهل حق حجت نمی تواند شد با آنکہ روان از نفس این حدیث ظاہرست چه ہر گاہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام احب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باشد و خلق آن حضرت و جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از نور واحد باشد و فضل آن حضرت بر جمیع مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکہ باشد باز افضلیت کسی دیگر چگونه متصور و معقول شود

### **وجه ہجدهم: انبیاء از اشجار شتی و رسول اللہ و علی از شجرہ واحدہ**

وجه ہیجدهم آنکہ در کفایہ الطالب کما سمعت سابقا گفته

اخبرنا الحافظ یوسف بن خلیل بن عبد اللہ الدمشقی بحلب اخبرنا محمّد بن اسماعیل الطرسوسی اخبرنا ابو منصور محمد بن اسماعیل الصیرفی اخبرنا ابو الحسین بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنا الحسین بن ادريس

ص: ۵۷۷

التستری حدّثنا ابو عثمان طالوت بن عبّاد الصیرفی البصری حدّثنا فضال بن جبیر حدّثنا ابو امامه الباهلی قال قال رسول الله أنّ الله خلق الانبياء من اشجار شتى و خلقنى و عليا من شجره واحده فانا اصلها و على فرعها و فاطمه لقاحها و الحسن و الحسين ثمرها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجا و من زاغ عنها هوى و لو أنّ عبدا عبد الله بين الصفا و المروه الف عام ثم الف عام و لم يدرك محبتنا اكتبه الله على منخریه فى النار ثم تلا- قل لا اسألكم عليه اجرا الا الموده فى القربى قلت هذا حديث حسن عال رواه الطبرانى فى معجمه كما اخرجناه و رواه محدّث الشام فى كتابه بطرق شتى اين روايت دلالت واضحه دارد بر آنکه خلق انبياء عليهم السلام از اشجار شتى ست و خلق جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم و خلق جناب امير المؤمنين عليه السلام از شجره واحده است و آن دلالت صريحه دارد بر آنکه جناب امير المؤمنين عليه السلام مثل جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم افضلست از جميع انبياء سابقين عليهم السلام و ظاهرست که مراد از شجره نوريست که جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم و جناب امير المؤمنين عليه السلام ازو مخلوق شدند لوجوب التوفيق بين الاحاديث پس در دلالت حديث نور بر افضليت آن حضرت از جميع انبيا سواى خاتم الانبياء صلى الله عليه و آله و سلم خار هيچ ريبى بخاطر اهل ايمان نخلد و عناد هيچ تشكيكى بدامن مطلوب اهل حق و ايقان نرسد و نیز از اين روايت شريفه ظاهرست که هر كسى که متعلق بغصنى از اغصان اين شجره مبارکه باشد نجات مى يابد و كسى که زيغ از ان مى ورزد بر مى افتد پس دلالت حديث شجره بر وجوب اتباع و تمسك

جناب امير المؤمنين عليه السلام هم ظاهر و واضح شد پس حضرات ثلاثه تابع آن جناب باشند و بر ايشان اتباع و تمسك بآنجناب لازم و واجب باشد پس امامت ثلاثه و تقدم و تحکم شان بر آن حضرت صراحه بى اصل و باطل و از حليه صحت و اعتبار عاطل باشد

### وجه نوزدهم: خلقت حضرت رسول الله و على از شجره واحده

وجه نوزدهم آنکه کنجی در كفایه الطالب كما سمعت سابقا بعد ذکر طرق حدیث شجره گفته فمّن ذلك ما

اخبرنا الشيخان محمد بن سعيد بن الموفق الخازن النيسابوري ببغداد و ابراهيم بن عثمان الكاشغري بنهر معلى قالا اخبرنا الحافظ ابو القاسم على بن الحسن الشافعي اخبرنا ابو يعلى حمزه بن احمد فارس بن كردس اخبرنا ابو البركات احمد بن عبد الله بن على المقرئ اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم بن سعيد الزهري الفقيه اخبرنا ابو بكر محمد بن غريب البزاز حدّثنا ابو العباس احمد بن موسى بن زنجويه القطان حدّثنا عثمان بن عبد الله يقول كان رسول الله بعرفات و على تجاهه فاوماً الی و أبى على فاتینا النبى و هو يقول ادن منى يا على فدنى منه على فقال ضع خمسك فى خمسى يعنى كفك فى كفى يا على خلقت انا و انت من شجره انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمّن تعلق بغصن منها دخل الجنّه يا على لو ان امّتى قاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلوا حتى يكونوا كالاولاد ثم أبغضوك لا كبهم الله فى النار قلت هكذا رواه فى ترجمه على من كتابه این روایت قریب روایت سابقه است و از ان صحت حدیث نور و دلالت آن بر وجوب اتباع و تمسك جناب امير المؤمنين عليه السلام که مثبت امامت آن حضرتست واضح و لائحست

وجه بیستم آنکه در کفایه الطالب کما مر سابقاً مسطورست الباب الثامن و الخمسون فی تخصیص علی

بقوله انا مدینه العلم و علی بابها اخبرنا العلامه قاضی القضاة صدر الشام ابو المفضل محمد بن قاضی القضاة شیخ المذاهب أبی المعالی محمد بن علی القرشی اخبرنا حجه العرب زید بن الحسن الکندی اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا زین الحفاظ شیخ اهل الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی بن ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدّثنا محمد بن المظفر حدّثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدّثنا عباد بن یعقوب حدّثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسماعیل بن ابراهیم الهمدانی عن أبی اسحاق عن الحرث عن علی و عن عاصم بن ضمیر عن علی قال قال رسول الله شجره انا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین ثمرتها و الشیعه ورقها فهل یرج من الطیب الا الطیب و انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیأتها بابها قلت هكذا روى الخطیب فی تاریخه این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بعد ذکر بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرع شجره که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اصل آنست و بیان ثمره و ورق این شجره مبارکه حدیث مدینه العلم بیان فرموده و آن اشعار تمام دارد بر آنکه بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب علم و لزوم اتیان آن حضرت بر قاصد مدینه علم فرع بودن آن حضرت فرع شجره مبارکه است پس دلالت حدیث شجره که مثل حدیث نورست بر اعلمیت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حاکم و رئیس بودن آن حضرت و تابع و مرءوس

بودن سائر خلق که اراده علم دین داشته باشد بنهایت وضوح و ظهور ثابت شد و لله الحمد علی ذلك

### وجه بیست و یکم: وجوب اقتداء بائمه علیهم السلام که از طینت رسول الله اند

وجه بست و یکم آنکه در کفایه الطالب گفته الباب السادس و الخمسون فی تخصیص علی بگونه امام الاولیاء

اخبرنا ابو طالب عبد اللطیف بن محمد الجوهری و غیره ببغداد اخبرنا ابو الفتح محمد بن عبد الباقي اخبرنا ابو الفضل بن احمد حدّثنا احمد بن عبد الله حدّثنا محمد بن المظفر حدّثنا محمد بن جعفر بن عبد الرحیم حدّثنا احمد بن محمد بن زید بن سلیم حدّثنا عبد الرحمن ابن عمران بن ابي لیلی اخو محمد بن عمران حدّثنا یعقوب بن موسی الهاشمی عن ابي رواد عن اسماعیل بن أمیه عن عكرمه عن ابن عزیاس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّه عدن التي غرسها ربّي عزّ و جلّ فلیوال علیا من بعدی و لیوال ولیه و لیقتد بالائمه بعدی فانهم عترتی خلّقوا من طینتی رزقوا فهما و علما ویل للمکذبین بفضله من امتی القاطعین فیهم صلتی لا أنالهم الله شفاعتی این روایت دلالت واضحه دارد بر آنکه ائمه علیهم السلام که بعد سرور کائنات علیه آلاف التحیات و التسلیمات بودند از طینت آن حضرت مخلوق شدند و فهم و علم کامل را مرزوق و برای مکذبین فضل ایشان و قاطعین صله شان ویل و نکال و حرمان از شفاعت حبیب ربّ متعال صلی الله علیه و اله و سلم ما تتابع النهر و اللیال ثابت و متحققست و پر ظاهرست که اول ائمه علیهم السلام جناب امیر المؤمنین علیه السلامست چنانچه تقدیم ذکر آن حضرت درین روایت دلالت بر آن دارد و در روایات دیگر مثل روایات حلیه که می آید و غیر آن



تصریح بامامت آن حضرت واقع پس صحت حدیث نور و هم صحت استدلال بان بر امامت آن جناب قطعاً و حتماً ثابت و واضح گردید و انکار سراسر خسار کابلی و مخاطب عمده الاحبار نهایت واضح البطلان و لائح الصغار و بغایت مرتبه مستبشع مستشع نزد ارباب بصائر و ابصارست و اعجاب که ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی و پانی پتی و مخاطب از تهدید شدید این حدیث شریف نترسیدند و بانکار فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بجواب حدیث نور و انکار دیگر فضائل آن حضرت و سائر اهل بیت علیهم السلام استیجاب ویل و نکال و استحقاق تام عذاب و وبال و حرمان ذوات عالیات خود از شفاعت سرور کائنات صلی الله علیه و آله اصحاب الآیات الزاهرات ما اختلف الغدوات و العشیات محقق و روشن و ظاهر و مبرهن نمودند

### **وجه بیست و دوم: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چراغ هدایت و منار ایمان است**

وجه بست و دوم آنکه در کفایه الطالب بعد روایت سابقه مسطورست

اخبرنا العدل الثقة ابو تمام بن أبی الفخار بن أبی منصور بن الواثق بالله بكرخ بغداد و عبد اللطيف بن محمد قالا اخبرنا محمد بن عبد الباقي اخبرنا حمد بن احمد اخبرنا ابو نعيم احمد بن عبد الله حدثنا محمد بن حميد حدثنا علي بن سراج المصري حدثنا محمد بن فيروز حدثنا ابو عمر و زاهر بن عبد الله حدثنا معتمر بن سليمان عن ابيه عن هشام بن عروه عن ابيه حدثنا انس بن مالك قال بعثنى النبي الى أبى برزه الاسلمى فقال له و انا اسمع انّ ربّ العالمين عهد الى عهدا فى علي بن أبى طالب فقال أنّه رايه الهدى و منار الايمان و امام اوليائى و نور جميع من اطاعنى يا ابا برزه علي بن أبى طالب امينى غلا فى القيمه و صاحب رايتى و امينى على مفاتيح خزائن رحمه ربي عزّ و جلّ قلت هذا حدیث حسن

اخرجه صاحب حليه الاولياء كما اخرجناه و هو الّذی ترجمنا علیه الباب و ما تقدّمه حاله الاملاء کان سهوا و ان کان فی معناه این روایت صریحست در آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام رایت هدی و منار ایمان و امام اولیاء خداوند عالم و نور جمیع مطیعین او تعالی و امین جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در قیامت و صاحب رایت آن حضرت و امین آن حضرت بر مفاتیح خزائن پروردگارست و هر یکی از این صفات فاضله و مدائح فاخره برای اثبات افضلیت و وجوب تقدم آن حضرت کافی و وافیست و امامت آن حضرت بنص صریح لفظ امام اولیای واضح و ظاهر و سعی منکرین و مدغلین باطل و خاسر و ایدی ایشان از تاویل علیل و تسویل غیر جمیل قاصر و چون بودن آن حضرت نور جمیع مطیعین بالتصریح با امامت آن حضرت ثابت گردید مطلوب اهل حق که دلالت حدیث نور بر امامت آن حضرتست بی کلفت و بی ریب و بی شبهت محقق و میرهن گردید پس قدح و جرح کابلی و مخاطب عمده الأعیان در هر دو مقدمه نهایت رکیک و صریح البطلان و این جسارت سراسر جلاعت مورث انواع خسران و اقسام نقصان و اصناف زیانست و لله الحمد و هو المستعان علی بوار مکابرات اهل الاحقاد و الاضغان و ضیاع مجادلات اصحاب الوغر و الشثنان

**وجه بیست و سوم: سر و علانیه و سریر صدر امیر المؤمنین علیه السلام مثل رسول الله است**

وجه بست و سوم آنکه در کفایه الطالب مسطورست

اخبرنی ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکه الکتبی اخبرنا الحافظ ابو العلاء الهمدانی اخبرنا ابو الفتح عبدوس الهمدانی حدّثنا ابو طاهر الحسین بن علی بن سلمه عن مسند زید بن علی حدّثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدّثنا ابو عبد الله

ص: ۵۸۳

محمّد بن سهل حدّثنا محمّد بن عبد الله البلوى حدّثني ابراهيم بن عبيد الله بن العلاء قال حدّثني أبي عن زيد بن علي عن ابيه عن جدّه عن علي بن أبي طالب قال قال رسول الله يوم فتح خيبر لو لا ان تقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصرارى في عيسى ابن مريم لقلت اليوم فيك مقالا لا تمر على مالا من المسلمين الا اخذوا من تراب رجلك و فضل طهورك ليستشفعوا به و لكن حسبك ان تكون مني و انا منك ترثني و ارثك و انت مني بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى انت تؤدى ديني و تقاتل على سنتي و انت في الآخرة اقرب الناس مني و انك عدا على الحوض و انك اول داخل الجنه من امتي و ان شعرك على مناير من نور مسرورون مبيضه و جوههم خولى اشفع لهم فيكونون غدا في الجنه جيرانى و ان عدوك غدا ظماء مظميين مسوده و جوههم مقمحين حربك حربى و سلمك سلمى و سرك سرى و علانيتك علانيتى و سريره صدرك كسريره صدرى و انت باب علمى و ان ولدك ولدى و لحمك لحمى و دمك دمي و ان الحق معك الحق و على لسانك و فى قلبك و بين عينيك و الايمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمى و دمي و ان الله عزّ و جل امرنى ان ابشرك انك و عترتك فى الجنه و ان عدوك فى النار لا- يرد على الحوض مبغض لك و لا- يغيب عنه محبّ لك قال على فخرت الله سبحانه و تعالى ساجدا و حمدته على ما انعم علىّ من الاسلام و القرآن و حبّينى الى خاتم النبیین و سيّد المرسلين اين حديث شريف كه علاوه بر كنجى ديگر ائمه سنیه هم مثل خر كوشى و ابن المغازلى و اخطب خوارزم

و عمر ملا و ابن سبع اندلسی و ابراهیم و صابی و شهاب الدین احمد و محمد بن اسماعیل یمانی هم روایت آن کرده اند کما سبق فی مجلد حدیث المنزله بر آنکه سر جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل سر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و علانیه آن حضرت مثل علانیه آن جناب و سریره صدر آن حضرت مثل سریره صدر آن جنابست و این دلیل واضحست بر آنکه خلق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مثل خلق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست و از ان تصدیق حدیث نور و ابطال خرافات و جزافات متعصبین بکمال وضوح و ظهور روشن و مبرهنست و قطعاً و حتماً واضح و ظاهرست که هر گاه سر و علانیه و سریره صدر جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل سر و علانیه و سریره صدر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باشد افضلیت آن حضرت و عصمت آن جناب بابلغ وجوه متحقق گردید زیرا که سر و علانیه و سریره صدر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم معصوم از خطا و زلل و مصون از زیغ و خطل و افضل از جمیع خلق حتی الانبیاء و المرسلین و الملائکه المقربین بوده پس سر و علانیه و سریره صدر جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم معصوم از زلل و خطا و مصون از ریب و استراب افضل از جمیع خلق حتی الملائکه و الانبیاء و سایر الاولیاء و الاوصیا باشند پس خلافت بلا فصل آن حضرت و کمال قبح تقدم متغلبین متقشفین و نهایت شناعة تراوس متهجمین متعسفین متصلفین بر آن حضرت بمرتبہ بدیهی اولی رسید و علاوه بر آنچه معروض شد حدیث شریف بوجه دیگر دلالت بر افضلیت آن حضرت دارد کما لا یخفی

#### **وجه بیست و چهارم: استدلال بروایت ملکی از نور بصورت امیر المؤمنین جهت زیارت ملائکه**

وجه بست و چهارم آنکه در کفایه الطالب در باب السادس و العشرون فی شوق الملائکه و الجنه الی علی و استغفارهم المحبیه مذکورست

اخبرنا منصور بن السکن اخبرنا ابن خضیر اخبرنا علی

ص: ۵۸۵

بن احمد اخبرنا ابو جعفر محمد بن احمد اخبرنا القاضي ابو محمّد عبد الله بن معروف حدّثنا ابو محمد يحيى بن محمّد بن صاعد حدّثنا حسن بن عرفه حدّثنا زيد بن هارون حدّثنا حميد عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم مررت ليله اسرى بي الى السماء فاذا انا بملك جالس على منبر من نور و الملائكة تحديق به فقلت يا جبرئيل من هذا الملك قال ادن منه و سلم عليه فدنوت منه و سلمت عليه فاذا انا باخي و ابن عمي على بن أبي طالب فقلت يا جبرئيل سبقني على الى السماء الرابعه فقال لي يا محمّد لا و لكن الملائكة شكّت حبّها لعلي فخلق الله تعالى هذا الملك من نور على صورته عليّ فالملائكة تزوره في كل ليله جمعه و يوم جمعه سبعين الف مرّه يسبحون الله و يقصدونه و يهدون ثوابه لمحبي عليّ قلت هذا حديث حسن عال لم نكتبه الا- من هذا الوجه تفرد به زيد بن هارون عن حميد الطويل عن انس و هو ثقّه اين روايت دلالت واضحه دارد بر آنكه چون ملائكه مقربين مشتاق زيارت سراپا افاضت جناب امير المؤمنين عليه السلام گرديدند و از عدم تشرف بآن شاكي و مزيد شوق و غرام خود را حاكي گرديدند حق تعالى براي انجام مسئول و اسعاف مامول شان ملكي بر صورت جناب امير المؤمنين عليه السلام از نور خلق فرمود كه ملائكه شرف زيارت او را در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار حاصل مي سازند و تسبيح و تقديس الهي بجا مي آرند و اهداي ثواب آن براي محبين جناب امير المؤمنين عليه السلام مي نمايند و اين دلالت ظاهرست بر آنكه ملكي كه بر صورت جناب امير المؤمنين عليه السلام از نور مخلوق شده افضل

ملائکه است پس در خلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نور و افضلیت آن حضرت کدام مقام اشتباه و ارتیابست و قدح ذوی الاذنان درین هر دو باب محض تعصب و عناد و لداد ناصواب و تلمیعات ایشان سراسر نقش بر آب و خدع سرابست و الحمد لله الوهّاب فی المبداء و المآب و اگر متعصبین و متعنتین از اشیاع و اتباع مخاطب رئیس الهمج الزعاع که در حقیقت و اصابت جمیع اقوال جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بجواب حدیث قرطاس قال و قیل می نماید و ابواب فضائح ازلال و تضلیل می گشاید بلکه معاذ الله صراحه بتقلید فظ غلیظ تجویز بلکه اثبات هجر و هذیان بر اعدای سرور انس و جان صلی الله علیه و آله و سلم می نماید ارشادات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را که از ان دلالت حدیث نور بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نهایت ظاهر و واضحست بسمع اصغا جا ندهند بلکه پناه بخدا رد و ابطال و مقابله ان بقیل و قال آغاز نهند در وجه آتی دلالت حدیث نور بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از حدیث قدسی ثابت نمایم که تجویز بیان خلاف واقع بر حکیم مطلق احدی از اهل اسلام نکرده و گو سته تجویز جمیع قبائح عقلیه بر او تعالی شانه می کنند لکن از تجویز کذب بر او تعالی تحاشی لسانی می زنند

### **وجه بیست و پنجم: استدلال بحدیث قدسی در رابطه با خلقت علی از نور و دوستی رسول الله**

وجه بست و پنجم آنکه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته

انبانی مهذب الأئمه هذا قال اخبرنا ابو القاسم نصر بن محمّد بن علی بن زبیر ك المقری قال اخبرنا والدی ابو بكر محمد قال حدّثنا ابو علی عبد الرحمن بن محمّد بن احمد النیسابوری قال حدّثنا احمد بن محمد بن عبد الله الناینجی البغدادی من حفظه بدینور قال حدّثنا

محمد بن جریر الطبری قال حدثنی محمد بن حمید الرازی قال حدّثنا العلاء بن الحسین الهمدانی قال حدّثنا ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سئل بائی لغه خاطبک ربّک لیلہ المعراج فقال خاطبنی بلغه علی بن ابي طالب فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی أم علیّ فقال یا احمد انا شیء لا کالاشیاء لا أقاس بالناس و لا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیّاً من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد احدا فی قلبک احبّ إلیک من علی بن ابي طالب فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک ازین حدیث قدسی و اوضحست که احبیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی قلب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باین سبب بوده که حق تعالی آن حضرت را از نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم خلق فرموده و بهمین سبب حق تعالی در لیلہ المعراج مخاطبۀ حبیب خود بلغت و لسان جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده و بلغت و لسان احدی از انبیا و اوصیا هم مخاطبۀ آن حضرت فرموده تا بلغت و لسان فلاذن و بهمان که در معرفت کلامه و اب و امثال آن حیران و پریشان و سرگردان بودند چه رسد پس دلالت حدیث نور بر احبیت و اکرمیت و افضلیت و اشرفیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و قبح تغلب و تقدم اغیار بر آن حضرت از حدیث قدسی ثابت شد و لله الحمد علی ذلك و مستتر نماند که این حدیث شریف که اخطب آن را روایت کرده سید علی همدانی شیخ اجازه والد مخاطب لا ثانی بقطع و جزم و یقین و حتم ثابت کرده چنانچه نور الدین جعفر بدخشانی در خلاصه المناقب گفته حضرت

سیادت فرمودند قدس سرّه و زاد لنا بزه که از جانب والده بهفده پشت بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم می رسند خیر الله من الخلق ابي ثم اُمّی فاننا ابن الخیرین فضّه قد صفت من ذهب فاننا الفضّه ابن الذهیین من له جدّ کجدی فی الوری او کأُمّی فاننا ابن القمرین و مرا خالو بود ملقب بسید علاء الدین و او از اولیاء الله بود و بحسن تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت و در امور والد التفات نمی کردم بدان سبب که او حاکم بود و در همدان و ملتفت بسلاطین و اعوان نظم من کلامه سری کز سرّ معنی با خیر شد درو گنجایش شادی و غم نیست جهان از عکس رویش گشته روشن اگر آنکه نبیند هیچ غم نیست چو بازار چشم همت بستی از کل مقرّ عز تو جزوست جم نیست بجز همت نیابد راه مقصود همائی همت آنجا متهم نیست علی چون همت عالی نداری ترا کامی ز کویش لا-جرم نیست الحمد لله الهادی السلام که مرا از خواص و عوام اهل اسلام توفیق محبت و متابعت آل طه و یس کرامت نمود و سعادت جز در موافقت ایشان محمود نفرمود قال الله تعالی فَاَتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ

و قال صلی الله علیه و سلم انّ الله و له الحمد عرض حبّ علی و فاطمه و ذرّيتها علی البریه فمن بادر منهم بالاجابه جعل منهم الشيعه و ان الله جمعهم فی الجنّه

و قال صلی الله علیه و سلم من احبّ ان یحیی حیاتی و یموت موتی و یدخل الجنه التي و عدنی ربی فلیتولّ علی بن ابي طالب و ذرّيته الطّاهرين ائمه الهدی و مصابیح الدجی من بعده فانّهم لن یخرجوكم من باب الهدی الی باب الضلاله

و قال صلی الله علیه و سلم اول من اتخذ علی بن ابي طالب



اخا من اهل السّماء اسرافيل ثم ميكائيل ثم جبرئيل و اوّل من احبّه حملة العرش ثم رضوان خازن الجنّه ثم ملك الموت يترحم على محبى على بن أبى طالب كما يترحم على الانبياء الى سدره المنتهى وقفت بين يدى ربّى فقال يا محمّد قلت لبيك و سعديك قال قد بكوت خلقى فايهم رأيت اطوع لك قلت ربّى عليّ قال صدقت يا محمّد قال فهلا اتخذت لنفسك خليفه يؤدى عنك و يعلم عبادى من كتابك ما لا يعلمون قلت اختر لى قال اخترت لك عليّ فاتخذه لنفسك خليفه و وصيا و نحلته علمى و حلمى و هو امير المؤمنين حقا لم ينلها احد قبله و ليست لاحد بعده يا محمد هو رايه الهدى و امام من اطاعنى و نور اوليائى و هو الكلمه الّتى الزمناها للمتّقين من احبّه فقد احببني و من ابغضه فقد ابغضني فبشره بذلك يا محمّد قلت ربّى بشرته قال على انا عبد الله و فى قبضته ان يعاقبنى فبذنوبى و ان تتم لى و عدى فان الله مولاي قال فقلت اللهم اجل قلبه و اجعل ربيعه الايمان قال الله قد فعلت ذلك يا محمّد غير أنّى اخصّه بشىء من البلاء لم اخصّ به احدا من اوليائى قلت ربى اخى و صاحبى قال قد سبق علمى انه مبتلى لو لا على لم يعرف حزبى و اوليائى و لا اولياء رسلى

و قال صلّى الله عليه و سلم ان الله خاطبنى ليله المعراج بلغه على قلت يا ربّ خاطبتنى أم على قال انا شىء لست كالايشاء لا أقاس بالناس و لا اوصف بالشّبهات خلقتك من نورى و خلقت عليّ من نورك فاطلعت

علی سرائر قلبه فلم اجد فی قلبک احدا احبّ إلیک من علی بن أبی طالب فخطبتک بلغته و لسانه کیما یطمئن قلبک

### وجه بیست و ششم: استدلال بعبارات «امیر المؤمنین اقرب برسول الله در عالم هبء»

وجه بست و ششم آنکه از غرائب الطاف نامتناهیة الهیه آنست که شیخ محیی الدین بن عربی که از اکابر اولیاء اهل سنت و اعظم عرفای ایشانست و جناب شاهصاحب هم رسوخ عقیدت بخدمت او دارند که او را بشیخ اکبر ملقب می سازند و بنقل کلمات او در رساله رویا می نازند بامر حق تصریح کرده یعنی قائل شده به اینکه در عالم هبا که عبارت از عالم نورست کسی قریب تر بسوی حق تعالی از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نبوده و اقرب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود و آن جناب امام عالم و جامع اسرار جمیع انبیاست پس حیرانم که شاهصاحب چسان تکذیب و تضلیل چنین امام عارف و ولی کامل و صوفی فاضل که صاحب عظام برکات و عرفان و حائز جلائل کرامات بوده خواهد کرد و چسان او را از کذابین و مفترین و مقدوحین و مخروجین بر خلاف اعتقاد خود و خواهند نمود و بتعنّت و تنقید واژگون کاربند شده بر خلاف افادات خود و اسلاف خود و مشایخ والد ماجد خود او را بی اعتبار خواهند گفت پس باید دانست که ابن عربی در فتوحات مکیه در باب سادس در بدأ الخلق گفته فصل

كان الله و لا شیء معه و هو الان علی ما علیه کان لم یرجع إلیه من ایجاده العالم صفه لم یکن علیها بل کان موصوفا بنفسه و سمی قبل خلقه بالاسماء التي یدعونه بها خلقه فلما أراد وجود العالم و بدأه علی حدّ ما علمه بعلمه بنفسه الفعل عن تلك الاراده المقدسه بضرب تجلّ من

تجليات التنزيه الى الحقيقه الكليه حقيقه تسمى الهباء هي بمنزله طرح البناء الجص ليفتح فيها ما شاء من الاشكال و الصور و هذا هو اول موجود فى العالم و قد ذكره على بن ابي طالب رضى الله عنه و سهل بن عبد الله رحمه الله و غيرهما من اهل التحقيق اهل الكشف و الوقوف ثم انه سبحانه تجلى بنوره الى ذلك الهباء و يسمونه اصحاب الافكار الهيولى الكلى و العالم كله فيه بالقوه و الصلاحيه فقبل منه كل شىء فى ذلك الهباء على حسب قوته و استعداده كما يقبل زوايا البيت نور السراج و على من ذلك النور يشتد ضوءه و قبوله قال الله تعالى مثل نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِضْبَاحٌ فَشَبَّهَ نوره بالمصباح فلم يكن اقرب إليه قبولاً فى ذلك الهباء الا حقيقه محمد صلى الله عليه و سلم المسماه بالعقل الاوّل فكان سيّد العالم باسره و اوّل ظاهر فى الوجود فكان ظهوره من ذلك النور الالهى و من الهباء و من الحقيقه الكليه و فى الهباء وجد عينه و عين العالم من تجليه و اقرب الناس إليه على بن ابي طالب امام العالم باسره و الجامع لاسرار الانبياء اجمعين و صدر عالم هم عبارات فتوحات مكيه را نقل فرموده چنانچه در ما بعد انشاء الله تعالى مى دانى كه بعد كلامى لطيف و متين در معارج العلى كفته و قد صرح الشيخ الاكبر محيى الدين بن العربى قدس سرّه ببعض هذا التحقيق فرأيت ان اذكر كلامه استشهادا قال الشيخ فى الباب السادس من الفتوحات المكيه ان الله تبارك و تعالى لما أراد بدء ظهور العالم

على حدّ ما سبق في علمه انفصل العالم من تلك الاراده المقدسه بضرب من تجليات التنزيه الى الحقيقه الكليه فحدث الهباء و هو بمنزله طرح البناء الجصّ ليفتح فيه من الاشكال و الصور ما شاء و هذا اوّل موجود في العالم ثم أنّه تعالى تحلّى بنوره الى ذلك الهباء و العالم كله فيه بالقوه فقبل منه كل شيء في ذلك الهباء على حسب قربه من النور كقبول زوايا البيت نور السراج فعلى حسب قربه من ذلك النور يشتد ضوءه و قبوله و لم يكن احد اقرب قبولاً إليه من حقيقه محمّد صلّى الله عليه و سلم فكان اقرب قبولاً من جميع ما في ذلك الهباء فكان صلّى الله عليه و سلم مبدأ ظهور العالم و اول موجود قال الشيخ محيي الدّين و كان اقرب النّاس إليه في ذلك الهباء على بن أبي طالب امام العالم باسره و الجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى ما في اليواقيت و الجواهر نقلاً- عن الفتوحات فاحفظ ذلك التحقيق تجده نافعا معينا في كشف كل فضيله و منقبه ماضيه و آتية ان شاء الله فأنّه اجل منقبه و الله اعلم و دلالت اين بيان انيق و تنميق رشيق بر اثبات و تحقيق مطلوب حقيق بالاذعان و التصديق بچند وجه ظاهرست اوّل آنکه از ان ظاهرست که چون جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلم اقرب خلق از روى قبول در حقيقت هبا که مراد از ان عالم نور الهيست بوده سيد تمام عالم و اول ظاهر في الوجود گرديد و تمام عالم بطفيل آن حضرت و از تجلی نور آن جناب موجود گرديد پس چون خلقت جناب امير المؤمنين عليه السلام

هم حسب مدلول قطعی حدیث نور با خلقت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مقارن بوده و نور علوی با نور نبوی اتحاد تمام داشته باشد جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم سید تمام عالم بعد سرور عالم باشد و تمام عالم طفیلی جناب رسالت مآب و آن حضرت خواهد بود پس تقدم احدی از اکابر انبیا و مرسلین سوای حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین و تقدم کسی از ملائکه و اوصیاء مقریین و اولیاء و صلحای معظمین هم هیچ متدینی فطین و صاحب عقل رزین و فهم متین تجویز نخواهد کرد تا بتقدم ثلاثه معلوله بر آن حضرت چه رسد و هرگز کسی که عقلش بالس و اختلاط مؤف و قلبش بحب باطل مشغوف نباشد تجویز نخواهد کرد که کسی که سید عالم بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باشد بر آن نفس نفیس کسی از اجله و اعظام و اکابر و افاخم هم حاکم گردد و رئیس چه جا زمره خسیس و ارباب اضلال و تلیس و اصحاب ازلال و تدلیس فالحمد لله علی خمود زعازع المدغلین فلا یسمع لها حسیس و لا یصغی إليها الا من حب اقتفاء ابلیس فی قلبه رسیس و عشق الجبر و الغدر له سمیر و انیس دوم آنکه محیی الدین عربی عمده الحذاق که محامد عالیه او شهره آفاقت بالجابی قادر علی الاطلاق افاده صریح فرموده که اقرب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم یعنی در عالم هبا و نور جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده پس بحمد الله و حسن توفیقه صحت و قطعیت و حتمیت و جزمیت حدیث نور از کلام این مقتدای ارباب کشف و عرفان و شعور بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید و پر ظاهرست که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام اقرب ناس در عالم هبا و نور بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باشد سیادت تمام عالم برای آن حضرت نیز بعد

جناب سرور مرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین ثابت و متحقق باشد که حسب افاده خود این عربی سیادت عالم برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بسبب اقریبیت در عالم هبا ثابت شده و چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام اقرب ناس بسوی آن جناب درین عالم باشد بالبداهه سیادت عالم برای آن حضرت نیز بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت باشد بلا ارتباب و احتجاب و هذا ظاهر واضح عند ارباب الفهم و اصحاب توخی الصواب و لا یجحدہ الا من هو اوضح الاوشاب و اجلع الاقشاب سوم آنکه ابن العربی رئیس اهل العرفان و الشهود و الکشف بسبب مزید انصاف و اذعان و برائت و انحیاز از عسف اکتفا و اقتصار بر اثبات اقریبیت سرور اهل بیت اختیار با رسول مختار صلی الله علیه و اله الاطهار نکرده تصریح صریح بآنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام امام عالم بالتمامست پس این نص صریحست بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام امام جمیع عالم بوده و هر گاه آن حضرت امام تمام عالم بعد سرور انام علیه و اله آلف التحیه و السلام باشد در ثبوت امامت بلا- فصل و قطع و فصل خرافات اهل هزل کدام مقام ارتباب و اشتباه است و بنا بر این افاده سراسر اجاده جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم امام جمیع انبیا و مرسلین و رئیس کل اولیاء صالحین بوده و اگر ثلاثه داخل عالم بودند امامت آن حضرت برای ایشان هم حتما و قطعا بمنطوق کلام ابن عربی عمده الاعلام ثابت شد و اگر ایشان را از عالم خارج سازند باین نظر که اعمال عجیبه و افعال غریبه که از ایشان صادر شده از هیچکس در عالم واقع نشده پس باز هم در ثبوت خلافت بلا فصل برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام

و بطلان تقدم این حضرات عالی درجات ربیبی باقی نمی ماند چهارم آنکه ابن عربی اکتفا بر تصریح بامامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نکرده این هم افاده نموده که آن حضرت جامع اسرار جمیع انبیاست یعنی آن حضرت جامع جمیع اسرار و علوم و حکم جمیع انبیا و مرسلین و حاوی کل کمالات این زمره مقربین بوده و این افاده متینه و مقاله رزینہ برای اثبات افضلیت آن حضرت و نفی تقدم کسانی که افکارشان از ادراک معنای ابّ و کلاله هم حسیر و کلیل و اذهان عالیہ شان در معرفت مسائل سهلہ مریض و علیل بوده کافی و وافی و مرض عناد و لجاج و داء مرا و اعوجاج را شافی و عافی و العجب کلّ العجب که مخاطب نبیہ بجواب حدیث تشبیہ بعد رد و نفی آن بادعاء تخصیص محققین صوفیہ کمالات ابن عربی امام الصوفیہ المحققین و رئیس العرفاء المنقذین جامع اسرار جمیع انبیا علیہم السلامست می خواهد و اصلا حیا و شرم و مبالات و آزرَم را بدرگاہ عالی خود راه نمی دهد و نمی داند که هر گاہ جناب امیر المؤمنین علیه السلام جامع اسرار جمیع انبیا علیہم السلام باشد صحت حدیث تشبیہ هم بکمال وضوح ظاهر شد و تمویہات و تلمیعات رکیکہ خدام او در منع دلالت حدیث تشبیہ بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام صراحہ باطل و هباء منثورا گردید پس ازین افاده متینه ابن عربی صحت حدیث نور و صحت حدیث تشبیہ بلکه صحت جمیع احادیث افضلیت مطلقہ جناب امیر المؤمنین علیه السلام و صحت جمیع احادیث دالّہ بر افضلیت آن حضرت از انبیا علیہم السلام بنہایت ظهور متحقق گردید و نیز جمیع تاویلات و مکابرات مخاطب رفیع الدرجات و اسلاف عالی صفات او در منع دلالت این احادیث شریفہ بر مدلولات صریحہ آن محض نقش بر آب و خدع سراب گردید و لله الحمد علی ذلك

و ابن العربى را اكابر علمای ثقات و اجلّه نحاریر اثبات بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه ستوده اند كه عقل بملاحظه آن حائر و فهم از ادراك كنه آن قاصر می شود عبد الوهاب شعرانی در لواقح الانوار فی طبقات الاخیار می فرماید و منهم الشیخ محیی الدین بن العربی بالتعریف كما رایته بخطّه فی كتاب نسب الخرقه رضی الله عنه اجمع المحققون من اهل الله عزّ و جلّ علی جلالته فی سائر العلوم كما یشهد به كتبه و ما انكر علیه من انكر الاّ لدقه فهم كلامه لا غیر فانكروا علی من يطالع كتبه من غیر سلوك طریق الرياضه خوفا من حصول شبهه فی معتقده یموت علیها لا یهدی لتاویلها علی مراد الشیخ و قد ترجمه الشیخ صفی الدین بن أبی المنصور و غیره بالولایه الكبرى و الصلاح و العرفان فقال هو الشیخ الامام المحقق راس العلماء العارفين و المقرّبین صاحب الاشارات الملكوتیه و النفحات القدسیه و الانفاس الروحانیه و الفتح المونق و الكشف المشرق و البصائر الخارقه و السیراثر الصادقه و المعارف الباهره و الحقائق الزاهره له المحل الارفع من مراتب القرب فی منازل الانس و المورد العذب من مناهل الوصل و الطول الاعلی من معارج الدین و القدم الراسخ فی التمکین من احوال النهایه و الباع الطویل فی التصرف فی احکام الولایه و هو احد ارکان هذه الطائفه رضی الله عنه و كذلك ترجمه الشیخ العارف بالله تعالی محمّد بن اسعد الیافعی رضی الله عنه بالعرفان و الولایه و لقبه الشیخ ابو مدین بسلطان العارفين و كلام الرّجل



دليل على مقامه الباطن والظاهر و مناقبه مشهوره بين الناس لا سيما بارض الروم فانه ذكر في بعض كتبه صفه السلطان جد السلطان سليمان بن عثمان الاول و فتحه القسطنطينيه في الوقت الفلاني ف جاء الامر كما قال و بينه و بين المذكور نحو مائتي سنه و قد بنى عليه قبه عظيمه و تكيه شريفه بالشام فيها طعام و خيرات و احتاج الى الحضور عنده لاجل ذلك من كان ينكر عليه من القاصرين بعد ان كانوا يبولون على قبره رضى الله عنه و قد اخبرني اخي الشيخ الصالح الحاج احمد الحلبي انه كان له بيت يشرف على ضريح الشيخ محيي الدين ف جاء شخص من المنكرين بعد صلاه العشاء بنار يريد ان يحرق تابوت الشيخ فخسف به دون القبر تسعه اذرع فغاب في الارض و انا انظر و فقده اهله من تلك الليله فاخبرتهم بالقصه ف جاءوا و حفروا فوجدوا راسه و كلما حفروا نزل و غار في الارض الى ان عجزوا فدموا عليه التراب و كان رضى الله عنه اولاً يكتب الانشاء لبعض ملوك المغرب ثم تزهد و تعبد و ساح و دخل مصر و الشام و الحجاز و الروم له في كل بلد دخلها مؤلفات و كان الشيخ عز الدين بن عبد السلام شيخ الاسلام بمصر المحروسه يحط عليه كثيرا فلما صحب الشيخ ابا الحسن الشاذلي رضى الله عنه و عرف احوال القوم صار يترجمه بالولايه و العرفان و القطييه مات رضى الله عنه سنه ثمان و ثلاثين و ستمائه و قد سطرنا الكلام على علومه و احواله في كتابنا المسمى بتنبية الاغبياء على قطره من بحر علوم

الاولياء فراجعه و الله اعلم و علامه محب الدين بن النجار در ذيل تاريخ بغداد على ما نقل عنه گفته محمد بن علي بن محمد بن عربي ابو عبد الله الطاي من اهل الاندلس ذكر لي انه ولد بمرسيه ليله الاثنين سابع عشر رمضان سنه ستين و خمسمائه و نشأ بها و انتقل الى اشبيلية في سنه ثمان و سبعين فاقام الى سنه ثمان و تسعين ثم دخل بلاد الشرق و طوف بلاد الشام و دخل بلاد الروم و كان قد صحب الصوفييه و ارباب القلوب و سلك طريق الفقر و حج و جاور و صنف كتبا في علوم القوم و في اخبار مشايخ المغرب و زهادها و له اشعار حسنه و كلام مليح اجتمعت به بدمشق و كتبت عنه من شعره و نعم الشيخ هو دخل بغداد و حدث بها بشيء من مصنفاته و كتب عنه حافظ العصر الشيخ عبد الله الديبى و من شعره ما انشديه لنفسه ايا جاهدا ما بين علم و شهره ليتصلا ما بين هذين من وصل و من لم يزل يستنشق السير لم يكن يرى الفضل للمسك العبيق على الرمل كتب الى الحافظ ضياء الدين المقدسى ان ابن عربي توفى ليله الجمعة الثانى و العشرين من ربيع الآخر سنه ثمان و ثلاثين و ستمائه و احمد بن عطاء الله اسكندرى در لطائف المنن گفته و اعلم ان بقاء الخضر قد اجمع عليه هذه الطائفه و تواتر عن اولياء كل عصر لقاءه و الاخذ عنه و اشتهر ذلك الى ان بلغ حد التواتر الذى لا يمكن جحده و الحكايات فى ذلك كثيره الى ان قال بعد نقل حكائيتين قال ابن عربى مخبرا عن نفسه كنت انا و صاحب لى بالمغرب الاقصى بساحل

البحر المحيط و هناك مسجد ياوى إليه الابدال فرأيت انا و صاحبي رجلا قد وضع حصيرا فى الهواء على مقدار اربعه اذرع من الارض و صلّى عليها فجنت انا و صاحبي و وقفت تحته و قلت شعرا شغل المحبّ عن الحبيب بسرّه فى حب من خلق الهواء و سخره العارفون عقولهم مغفوله عن كل كون ترتضيه مطّهره فهموا لديه مكرمون و عنده اسرارهم محفوظه و محرّره قال فاوزج فى صلاته و قال انما فعلت هذا لهذا المنكر الذى معك و انا ابو العباس الخضر و لم اكن اعلم أنّ صاحبي ينكر كرامات الاولياء فالتفت الى صاحبي و قلت يا فلان أ كنت تنكر كرامات الاولياء قال نعم قلت فما تقول الان فقال ما بعد العيان ما يقال و نيز در لطائف المنن كفته قال الشيخ محيى الدّين بن عربى دعانا بعض الفقراء الى دعوه برقاق القناديل بمصر فاجتمع بها جماعه من المشايخ فقدم الطعام و عمر الاوعيه و هناك وعاء زجاج جديد قد اتخذ البول و لم يستعمل بعد فغرف فيه ربّ المنزل الطعام فالجماعه ياكلون و إذا الوعاء يقول اكرمنى الله باكل هؤلاء الساده منى لا ارضى لنفسى ان اكون بعد ذلك محلا للاذى ثم انكسر نصفين قال ابن عربى فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم فاعدوا القول الذى تقدم قال فقلت قال قولاً غير ذلك قالوا و ما هو قلت قال كذلك قلوبكم قد اكرمها الله بالايمان فلا ترضوا بعد ذلك ان تكون محلا لنجاسه المعصيه و حبّ الدنيا جعلنا الله

و اياك من اولى الفهم عنه و التلقى منه و علامه يافعى در كتاب ارشاد على ما نقل عنه كفته قال شيخ الطريقه و بحر الحقيقه محيى الدين بن عربى رضى الله عنه كنت انا و صاحب لى فى المغرب الاقصى بساحل البحر المحيط و هناك مسجد ياوى إليه الابدال فرأيت انا و صاحبي رجلا قد وضع حصيرا فى الهواء على مقدار اربعه من الارض و صلى عليه فجئت انا و صاحبي حتى وقفت تحته و قلت شعرى شغل المحبّ عن الحبيب بسرّه فى حب من خلق الهواء و سخّره العارفون عقولهم مغفوله عن كل كون ترتضيه مطهره فهم لديه مكرمون و عنده اسرارهم محفوظه و محرّره قال فاوز فى صلاته و قال أنّما فعلت هذا لاجل المنكر الذى معك و انا ابو العباس الخضر و لم اكن اعلم ان صاحبي ينكر كرامات الاولياء فالتفت و قلت يا فلان أ كنت تنكر كرامات الاولياء قال نعم قلت فما تقول الآن قال ما بعد العيان ما يقال و قال ايضا دعانا بعض الفقراء الى دعوه بزقاق القناديل بمصر فاجتمع لها جماعه من المشايخ فقدم الطعام و عمرت الاوعيه و هناك وعاء زجاج جديد قد اتخذ للبول فلم يستعمل فغرف فيه ربّ المنزل الطعام و الجماعه ياكلون و إذ الوعاء يقول منذ اكرمنى الله باكل هولاء الساده منى لا ارضى لنفسى ان اكون بعد ذلك محلاً للادى ثم انكسر نصفين قال فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم

فاعادوا القول الذى تقدّم قال فقلت قال قولاً غير ذلك قالوا و ما هو قلت قال كذلك قلوبكم قد اكرمها الله تعالى بالايمن فلا ترضوا بعد ذلك ان تكون بعد ذلك محلاً لنجاسه المعصيه و حبّ الدنيا و شيخ كمال الدين ابن الزملىكانى در تصنيف خود در باب ملك دينى و شهيد و صديق در فصل ثانى در فضل صديقيت على ما نقل عنه گفته قال الشيخ محيى الدين ابن العربى البحر الزاخر فى المعارف الالهيه و ذكر من كلامه جمله ثم قال فى آخر الفصل انما نقلت كلامه و كلام من يجرى مجراه من اهل الطريق لانهم اعرف الحقائق هذه المقامات و ابصر بها لدخولهم فيها و تحققهم بها ذوقاً و المخبر عن الشىء ذوقاً مخبر عن اليقين فاسال به خبيراً و كفوى در كتاب اعلام الاخير مى فرمايد محمّد بن على بن محمّد بن محمد العربى الحاتمى الطائى الاندلسى قدس سرّه ولد بقرية مرسية من نواحي اندلس من بلاد المغرب ليله الاثنين السابع عشر من رمضان من شهر سنة ستين و خمسمائه و هو قدوه القائلين بوحده الوجود و الناس فى حقه فرقتان فانّ بعض الفقهاء و علماء الظاهر قد طعنوا فيه و اكفروه و بعض الفقهاء و علماء الآخرة و كبراء الصوفيه عظموه و فخموه تفخيماً عظيماً و مدحوا كلامه مدحاً كريماً و وصفوه بعلو المقامات و اخبروا عنه بما يطول ذكره من الكرامات و صنّفوا فى مناقبه و الفوا فى احواله و مراتبه ذكر الامام اليافعى فى تاريخه انّ الشيخ شهاب الدين السهروردى و الشيخ محيى الدين

العربي اجتماعا في مجلس واحد فسأل كل منهما عن صاحبه فقال العربي للسهروردي هو رجل مملو من قرنه الى قدمه من السنه و قال السهروردي هو بحر الحقائق و ازنيقي در مدينه العلوم گفته و من لطائف كتب المحاضرات محاضره الابرار و مسامره الاخيار للشيخ الامام العالم الرباني و البحر الصمداني و سند السالكين و منقذ الهالكين الشيخ أبي عبد الله محيي الدين محمد بن علي بن محمد العربي الحاتم الطائي الاندلسي قدس الله سره العزيز كان جليل الشأن و له المصنفات الواقره و المؤلفات الزاخره و تصانيف لا- تحصى و ابراهيم بن حسن الكردي الكوراني در كتاب الامم لايقاظ الهمم گفته تصانيف محمد بن علي العربي الحاتمي الطائي الاندلسي ثم المكي ثم الدمشقي نفعنا الله تعالى به قرأت علي شيخنا الامام صفى الدين احمد قدس سره طرفا صالحا من اول الفتوحات و اطرافا من اوسطه و باب شرح الاسماء الحسنی بتمامه و سمعت عليه باب الوصايا بتمامه و هو آخر الكتاب و الشيخ قدس سره ماسك الاصل بخط الشيخ محيي الدين قدس سره و قرأت عليه اطرافا من مواقع النجوم و من كتاب النصائح على نهج الشرع المصطفوي الفاتح و من كتاب انشاء الدوائر و من كتاب عقله المستوفر و غيرها باسانيدها منها المسلسل بالصوفيه إليه السابق و ملا نظام الدين سهالي والد مولوى عبد العلى كه ستيه اين ديار او را بحر العلوم ملقب مى سازند در كتاب صبح صادق شرح منار بعد نقل بعض مكاشفات از شيخ عبد الرزاق گفته و قال ابن عبد الرزاق ذلك

كما وقع لخليل الله ابراهيم عليه و على نبينا و آله السّلام فقلت ما وقع له عليه السلام فقال بعض الحاضرين خفيه ما وجه السؤال و انت تعلم فقلت ليظهر نصيّا ما قصده خفيّه ثم قلت ما تلك الوقاعه فقال ظهور الكبش فى صوره الولد ثم قال تفصيله فى الفصوص ثم قال الفصوص كتاب فقلت كتاب عظيم الشأن للشيخ العربى و له سلمه الله تعالى وقائع الكشف الديقته و غيرها لا تعدّ و لا- تحصى بل من تبرك بصحبته فى كل حين يجد تلك الوقائع بحيث يضيق عليه نطاق التقرير و التحرير ثم وجدنا اصحابه كثرهم الله تعالى مقامات كشفهم لا تحصى بل وجدنا بعضنا استسعد بصحبته ساعه قليله و توجه هو إليه فصار فى عين تلك الساعه صاحب كشف و سمع ملكوتى و قال الشيخ وارث النبى العربى صلى الله عليه و سلم الشيخ محبى الدين بن العربى صاحب الفتوحات هم اخذوا العلم عن مّيت عن ميت و نحن اخذنا العلم من حى لا- يموت فربّ حديث يحكمون بسقوطه لقصور فى الراوى من جهه الضبط او الفسق و هو فى الحقيقه ثابت و ربّ حديث يحكمون بصحته لاجتماع الشرائط فى الرواه و هو فى الحقيقه ساقط و لا يتطرق مثله الى ما حصّيناه لانا اخذنا من حى لا يموت و من طالع كتب الاولياء كثرهم الله تعالى ايقرن ان الالهام من الله لا- من الشيطان و عبد الرسول برزنجى در كتاب اشاعه لاشراط الساعه كفته تكمله فى فوائد تتضمنها الاحاديث و دل عليها الكشف الصحيح

لخصتها من كلام امام المحققين محيي المله و الدّين محمّد بن العربي الطائى الحاتمى الاندلسى قال رحمه الله و رضى عنه فى الباب السادس و الستين و ثلاثمائه من الفتوحات المكيه ما ملخصه انّ لله خليفه يخرج و قد امتلأت الارض جورا و ظلما فيملاً قسطا و عدلا يقفو اثر رسول الله صلّى الله عليه و سلّم لا يخطى له ملك سدّده الخ و عبد الرحمن جامى در نفعات الانس گفته شيخ محيى الدين محمد بن على العربى قدس سره وى قدوه قائلان بوحدت وجودست و بسيارى از فقها و علمای ظاهر در وى طعن کرده اند و اندكى از فقها و جماعتى از صوفيه ويرا بزرگ داشته اند فخموه تفخيما عظيما و مدحوا كلامه مدحا كريما و وصفوه بعلو المقامات و اخبروا عنه بما يطول ذكره من الكرامات هكذا ذكره الامام اليافعى رحمه الله فى تاريخه ويرا اشعار لطيف و غريبست و اخبارنا در عجيب و مصنفات بسيار دارد يكي از كبار مشايخ بغداد در مناقب وى كتابى جمع کرده است و در آنجا آورده كه مصنفات حضرت شيخ قدس سره از پانصد زياده است و حضرت شيخ بالتماس بعضى از اصحاب رساله در فهرست مصنفات خود نوشته است و در آنجا زيادت از دويست و پنجاه كتاب را نام برده بيشتى در تصوف و بعضى در غير آن و در خطبه ان رساله فرموده كه قصد من از تصنيف اين كتب نه چون سائر مصنفات تصنيف و تاليف بود بلكه سبب بعضى تصنيفات آن بود كه بر من از حق سبحانه و تعالى امرى وارد مى شد كه نزديك بود كه مرا بسوزد



خود را به بیان بعضی از آن مشغول می‌ساختم و سبب بعضی دیگر آنکه در خواب یا در مکاشفه از جانب حق سبحانه و تعالی بآن مامور می‌شدم و در تاریخ امام یافعی رحمه الله تعالی مذکورست که گفته اند که ویرا با شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره اتفاق ملاقات و اجتماع افتاده است و هر یک از ایشان در دیگری نظر کرده است و آنگاه از یکدیگر مفارقت کرده اند بی آنکه در میان ایشان کلامی واقع شود بعد از آن ویرا از حال شیخ شهاب الدین پرسیدند گفته است هو رجل مملو من فرقه الی قدمه من السنه و شیخ شهاب الدین را از حال وی پرسیدند گفته هو بحر الحقائق و نسبت خرقة وی در تصوّف بیک واسطه بشیخ محی الدین عبد القادر گیلانی قدس سره می‌رسد و نسبت دیگر وی در خرقة بخضر علیه السلام می‌رسد بیک واسطه قال رضی الله عنه لیست هذه الخرقة المعروفة من ید أبی الحسن علی بن عبد الله بن جامع بیستانه بالمعلی خارج الموصل سنه احدی و ستمائه و لبسها ابن جامع من ید الخضر علیه السلام و فی الموضع الذی البسه اياها ألبسنيها ابن جامع علی تلك الصورة من غیر زیاده و نقصان و نسبت دیگر وی بخضر علیه السلام می‌رسد بیواسطه قال رضی الله عنه صحبت انا الخضر علیه السلام و تادبت به و اخذت عنه فی وصیّه اوصانیها شفاها التسليم لمقامات الشيوخ و غیر ذلك و رأیت منه ثلاثه اشياء من خرق العوائد رأیته یمشی علی البحر و طی الارض و رأیته یصلی فی الهواء و اعظم اسباب طعن طاعنان در وی کتاب فصوص الحکمست و همانا که منشأ

طعن طاعنان یا تقلید و تعصّب بست یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض معانی و حقایقی که در مصنفات خود درج کرده است و آن مقدار حقائق و معارف که در مصنفات وی بتخصیص در فصوص و فتوحات اندراج یافته است در هیچ کتابی یافت نمی شود و از هیچ کس از این طائفه ظاهر نشده است و این فقیر از خدمت خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا قدس سرّه استماع دارد که می گفت که والد ما می فرمود که فصوص جانست و فتوحات دل و هر کجا که والد بزرگوار ایشان در کتاب فصل الخطاب قال بعض کبراء العارفين گفته است مراد بآن حضرت شیخست قدس سرّه روی الشيخ مؤید الدین الجندی فی شرحه لفصوص الحکم عن شیخه الشيخ صدر الدین القوینوی قدس سره انه روی عن الشيخ رضی الله عنه انه قال لما وصلت الى بحر الزّوم من بلاد اندلس عزمت على نفسى ان لا اركب البحر الا بعد ان اشهد تفاصيل احوالى الظاهره و الباطنه الوجوديه مما قدره الله سبحانه و تعالى علىّ ولى و منى الى آخر عمرى فتوجهت الى الله سبحانه و تعالى بحضور تامّ و شهود عامّ و مراقبه كامله فاشهدنى الله سبحانه جميع احوالى مما يجرى ظاهرا و باطنا الى آخر عمرى حتى صحبه ابيك اسحاق بن محمّد و صحبتك و احوالك و علومك و اذواقك و مقاماتك و تجلياتك و مكاشفاتك و جميع حظوظك من الله سبحانه و تعالى ثم ركبت البحر على بصيره و يقين و كان ما كان و يكون من غير اخلال و اختلال الى آخر ما فى النفحات و مخاطب كثير المراء

گویا در رساله خود در تحقیق رؤیا می فرماید ثم انّ الاشراقیین ذهبوا الى ان من مواطن النفس عالم هو برزخ بين عالم الاجسام و عالم المجرّدات و سمّوه الاقليم الثامن و المثل المعلقه و عالم الاشباح الى ان قال و الصّوفيه قاطبه مجمعون على اثبات هذا العالم قال الشيخ الا-كبر في الباب الثامن من الفتوحات في كلام له و خلق الله في جملة عوالمها عالما على صورنا إذا ابصرها العارف يشاهد فيها نفسه و قد اشار الى ذلك عبد الله بن عباس رضى الله عنه فيما روى عنه من حديث الكعبه و انها بيت واحد من اربعة عشر بيتا و ان في كل ارض من الارضين السبع خلقا مثلنا حتى ان فيهم ابن عبّاس مثلى و صدقت هذه الروايه عند اصحاب الكشف و كل ما فيها حى ناطق و هى باقيه لا- تفنى و لا- تتبدّل و إذا دخلها العارفون فانما يدخلون بارواحهم لا باجسامهم فيتركون كلهم في هذه الارض الدنيا يتجدون عنها ثم قال المخاطب بعد فاصله يسيره قال الكاشى فى شرح الفصوص عالم المثل باصطلاح الحكماء عالم النفوس المنطبقه و هو فى الحقيقه خيال العلم انتهى فالصّوفيه وافقوا الشرعيه فى اثبات هذا العالم بل عالم آخر خلافا للاشراقية و غيرهم ممن ذكره قال الشيخ الا-كبر فى الباب الحادى و العشرين بعد ثلاثمائه باب من كتاب الفتوحات ما حاصله انّ البرزخ الذى ينتقل إليه الارواح بعد المفارقه عن ابدانها غير البرزخ الذى من الاجسام و الارواح فالاول يسمّى غيبيا محالا و الثانى امكانيا و الذين

يشاهدون الغيب الامكاني و يخبرون عن حوادثه كثيرون بخلاف الغيب المحال فان مكاشفته اقل قليل ازین عبارت ظاهرست که مخاطب افخر بشیخ اکبر ملقب می نماید و استناد و احتجاج بافادات و تحقیقات او می فرماید و مولوی سلامه الله در معرکه الآراء گفته قال قطب الموحّدين محیی الحق و المله و الدّین مولانا الشیخ الاکبر محمد بن العربی قدس الله سرّه و افاض علینا فتوحه انّ ابراهیم علیه السلام قال لابنه انّی اری فی المنام انّی اذبحک و المنام حفره الخیال فلم یعبرها الخ و مولوی صدیق حسن خان در کتاب الجنّه فی الاسوه الحسنه بالسّنّه در ذکر مجتهدین گفته و منهم الشیخ الاکبر ابن العربی فانّه لم یقلد احدا الاّ النّبی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و قد ذکر فی الفتوحات المذاهب الاربعه و غیرها و اختار منها ما افضی الیه اجتهاده من غیر مبالاه بزید و عمر و اکابر العلماء اعتقدوا ولايته و الولی الکامل لا یكون مقلدا

### **وجه بیست و هفتم: استدلال بذكر شعرانی عبارت «امیر المؤمنین اقرب برسول الله در عالم هباء»**

وجه بست و هفتم آنکه علامه لا ثانی عبد الوهاب شعرانی که از مشایخ اجازه مخاطب حقانی و والد ماجد آن سالک مسالک عرفانیست عبارت فتوحات در کتاب یواقیت و جواهر وارد فرموده چنانچه از تصریح صدر عالم دانستی و این عبد قاصر عبارت یواقیت و جواهر را مع عبارت سابق و لاحق که از ان سیاق نقل او و تصدیق و تحقیق او این عبارت را و ایقان و اذعان و اعتقاد و ایمان بان بوضوح تمام ظاهر شود وارد می نمایم پس بدانکه در یواقیت و جواهر گفته فان قلت فما معنی قولهم انه صلی الله علیه و سلم اول خلق الله

هل المراد به خلق مخصوص او المراد به الخلق على الاطلاق فالجواب كما قاله الشيخ في الباب السادس ان المراد به خلق مخصوص و ذلك ان اول ما خلق الله الهباء و اول ما ظهر فيه حقيقه محمد صلى الله عليه و سلم قبل سائر الحقائق و ايضاح ذلك ان الله تبارك و تعالى لما اراد بدأ ظهور العالم على حد ما سبق في علمه انفعل العالم من تلك الاراده المقدسه بضرب من تجليات التنزيه الى الحقيقه الكليه فحدث الهباء و هو بمنزله طرح البناء الجص ليفتح فيه من الاشكال و الصور ما شاء و هذا هو اول موجود في العالم ثم انه تعالى تجلى بنوره الى ذلك الهباء و العالم كله فيه بالقوه فقبل منه كل شىء في ذلك الهباء على حسب قربه من النور كقبول زوايا البيت نور السراج فعلى حسب قربه من ذلك النور يشتد ضوءه و قبوله و لم يكن احد اقرب إليه من حقيقه محمد صلى الله عليه و سلم فكان اقرب قبولاً من جميع ما في ذلك الهباء فكان صلى الله عليه و سلم مبدأ ظهور العالم و اول موجود و قال الشيخ محيي الدين و كان اقرب الناس إليه في ذلك الهباء علي بن أبي طالب الجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى و بعد چند سطر گفته فعلم كما قاله الشيخ محيي الدين في الفتوحات ان مستمد جميع الانبياء و المرسلين من روح محمد صلى الله عليه و سلم إذ هو قطب الاقطاب كما سيأتي بسطه في مبحث كونه خاتم النبيين فهو ممد لجميع الناس اولاً و آخراً فهو ممد كل نبي و ولى سابق على ظهوره حال كونه في الغيب

و ممد ایضا لكل ولیّ لاحق به فیوصله بذلک الامداد الی مرتبه کماله فی حال کونه موجودا فی عالم الشهاده و فی حال کونه منتقلا الی الغیب الّذی هو البرزخ و الدار الآخره فان انوار رسالته صلّی الله علیه و سلم غیر منقطعه عن العالم من المتقدمین و المتأخرین و هر چند در نسخ حاضره یواقیت لفظ امام العالم قبل لفظ الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین یافت نشده لکن دانستی که صدر عالم آن را حواله بیواقیت فرموده پس اسقاط آن از نسخ حاضره از جور ارباب زیغ و عصیبت خاسره است و قطع نظر از ان قدری که در نسخ حاضره یافت شد برای تبکیت و افحام الد الخصام بعنایت مفضل منعام کافیت چه از ان ظاهرست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام اقرب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در عالم نور بوده و نیز آن حضرت جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلامست و این هر دو امر برای اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابطال تقدم و تحکم اغیار بر آن حضرت وافی و ظاهرست که شعرانی این عبارت در جواب سؤال مقدر فرموده و ان دلالت صریحه دارد بر آنکه شعرانی این عبارت را تصدیق می کند و اذعان و ایقان بان بسبب مزید انصاف و عرفان دارد و هرگز کلامی و بحثی در ان بمیان نمی آرد و شعرانی بر محض ایراد آن بجواب سؤال مقدر اکتفا نکرده برای اظهار نهایت تسلیم و تصدیق و اقصای اثبات و تحقیق ارشاد کرده فعلم کما قاله الشیخ الخ و ازین تفریح منیع صراحه ظاهرست که مدلول افاده ابن العربی آنست که استمداد جمیع انبیاء و مرسلین از روح

جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست که آن حضرت قطب الاقطابست پس آن حضرت ممد جمیع ناست اولاً و آخراً پس آن حضرت ممد هر نبی و ولی سابق و لاحقست و انوار رسالت آن حضرت از متقدمین و متاخرین عالم منقطع نیست و چون حسب دلالت قطعیه حدیث نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متحد بود و انفضال و انحیاز و انقسام و انفراد تا زمان اُبی طالب نداشته قطعاً و حتماً ثابت شد که استمداد جمیع انبیا و مرسلین از روح مبارک آن حضرت هم بوده و آن جناب هم مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ممد جمیع اولین و آخرین و ممد هر نبی و ولی سابق و لاحق بوده و انوار وصایت و ولایت آن حضرت از متقدمین و متاخرین عالم منقطع نیست و قطع نظر از حدیث نور هر گاه اقریبیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور از عبارت ابن العربی که شعرانی اهتمام بلیغ در اثبات و تحقیق و تصدیق آن دارد ثابت و محقق شد همین قدر کفایت می کند برای ثبوت این مراتب رفیعه و مناصب منیعه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام چه هر گاه اقریبیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در عالم نور مثبت این فضائل جلیله برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم گردید لا بد اقریبیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مثبت این فضائل جمیله برای آن حضرت هم بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و نیز ظاهرست که جامع بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام اسرار جمیع انبیا را که شعرانی درین عبارت مصدقه خود نقل کرده برای اثبات و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابطال تقدم متغلبین عالی مقام کافیت

که عقل هیچ عاقلی قبول نمی کند که با وجود کسی که جامع اسرار جمیع انبیا و مرسلین و حاوی تمام علوم و حکم و مخدوم جبرئیل امین باشد با آن نفس نفیس متین و جوهر فرو ثمین تابع و محکوم و مطیع کسانی باشد که در مسائل سهله عاجز و حیران و در ادراک احکام واضحه پریشان و سرگردان بودند و در یوزه گری و استمداد از فلان و بهمان شیوه و دیدن ایشان بوده و خود رجوع بآنحضرت در مشکلات و تمسک بذیل لطف و عنایت آن جناب در معضلات می کردند و باید دانست که شعرانی بعد نقل عبارت فتوحات و قبل قول خود فعلم کما قاله الشیخ یک حرکت مذبوحی آغاز نهاده یعنی معاذ الله برای تنقیص فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اظهار عدم اختصاص آن حضرت بفضیلت جامعیت اسرار جمیع انبیا علیهم السلام این خرافت بر زبان آورده و قول الشیخ فی علی رضی الله عنه جامع لاسرار الانبیاء قد نقل ایضا عن الخضر علیه السلام فی حق الشیخ اَبی مدین التلمسانی فقال فیهِ حین سئل عنه جامع اسرار المرسلین لا اعلم احدا فی عصری هذا اجمع لاسرار المرسلین منه و نیز ظاهرست که اگر صدور این قول از حضرت خضر علیه السلام در حق تلمسانی مقبول هم شود قدحی در ثبوت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمی کند زیرا که غرض اثبات افضلیت آن حضرت از ثلاثه ست و چون عدم جامعیت ثلاثه اسرار جمیع انبیا را از احکام باطله معتله و فتاوی فاسده مختله و درماندگی و تحیر و ترید و تعیر ایشان قطعاً و حتماً ظاهرست لهذا جناب امیر المؤمنین علیه السلام که جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلامست حسب افاده ابن العربی که شعرانی تصدیق ان بوجه عدیده



ظاهر می کند افضل از ثلاثه باشد قطعا و حتما و اگر تلمسانی هم بفرض غیر واقع جامع اسرار مرسلین باشد غایتش این است که از ثلاثه افضل خواهد بود و آن ضروری با فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ثلاثه نمی رساند بلکه انحطاط رتبه ثلاثه باقصای مراتب می رساند که ثلاثه جانی بمرتبه تلمسانی نرسیده اند که تلمسانی جامع اسرار مرسلین ربّانی بوده و ایشان مبتلای عجز و سرگردانی و حاکم و مفتی بهواجس نفسانی و وساوس ظلمانی و نیز ظاهرست که تصدیق این نقل غرابت نشان در حق شیخ تلمسان بر اهل حق و ایقان لازم نیست و شعرانی آن را بلا سند نقل کرده و نقل بی سند حسب افاده خود مخاطب شتر بیمهارست پس هرگز معارضه افاده ابن العربی در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمی کند و هرگز اثبات مساوات تلمسانی با وصی رسول یزدانی درین صفت محکمه المبانی فخیمه المعانی نمی نماید با آنکه فقره لا اعلم احدا فی عصری هذا اجمع لاسرار المرسلین منه دلالت دارد بر آنکه مراد اثبات جامعیت بنسبت اهل عصر تلمسانیست نه اثبات جامعیت مطلقه و در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام جامعیت جمیع اسرار انبیا علی الاطلاق بلا قید عصر مخصوص ثابتست بلکه بقرینه اقربیت آن حضرت در عالم هبیا ظاهرست حتما و جزما که جامعیت اسرار جمیع انبیا برای آن حضرت قبل خلق انبیا علیهم السلام حاصل بود فاین هذا من ذاک و این السمک من السمک و ابن التلمسانی من وصی النبی المخصوص بخطاب لولاک فالله الموفق للتمیز و الادراک و هو المنقذ من موجبات الزدی و الهلاک بالجمله قطعا و حتما علامه شعرانی اقربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نموده تکذیب و تخجیل متعصبین

در ابطال حدیث نور بابلغ وجوه فرموده و هم جامعیت آن حضرت برای اسرار جمیع انبیا علیهم السلام محقق نموده افضلیت آن حضرت را کالشمس فی رابعه النهار هویدا و آشکار ساخته و این هر دو امر برای قمع و قلع و دفع و رفع مجازفات مخاطب و کابلی و من مائلهما من المعزولین عن السمع کافی و وافیست و لله الحمد علی ذلك و فضائل زاهره معجبه و محاسن فاخره مطربه و محامد باهره رائقه و مناقب جمه شارقه علامه شعرانی بر متتبعین ظاهر و واضحست عبد الله بن حجازی الشهیر بالشرقای در کتاب تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه که آن را در سنه ۱۲۲۱ احدی و عشرين بعد المائتین و الالف تصنیف کرده و نسخه آن در حرم مدینه منوره فقیر دیدم و تراجم عدیده از ان برچیدم گفته الشیخ الامام العالم العامل الفقیه العارف بالله تعالی و الدالّ علیه عبد الوهاب الشعرانی بن احمد بن علی بن احمد بن محمد المنتهی نسبه الی محمّد بن الحنفیّه رضی الله عنه کان اماما فی العلوم الشرعیّه و غیرها اخذ العلوم عن مشایخ عصره کالشیخ السیوطی و شیخ الاسلام زکریّا الانصاری و غیرهما من علماء الظاهر و اخذ عن الشیخ محمد الشناوی و الشیخ علی الخواص و غیرهما من علماء الباطن و سلك طریق التصوف بعد تزلّعه من العلوم الشرعیه و الانتهاء ولد ببلده ساقیه ابي شعره من اعمال المنوفیه و دخل مصر سنه احدی عشره و تسعمائه و له من العمر اثنتا عشره سنه و اقام بجامع ابي العباس الغمری و شرع فی تحصیل العلم و الاجتماع بالعلماء و الصلحاء فاجتمع علی نيف و مائه شیخ من اکابر العلماء و العارفين

بمصر و قراءها و له مصنفات كثيره نحو سبعين تصنيفا و مناقبه شهيره و كراماته ظاهره توفي رضى الله عنه يوم الاثنين من شهر جمادى الاولى سنة ثلث و سبعين و تسعمائه و محمد بن عبد الباقي در صدر شرح مواهب بعد كلامى گفته هذا و جامعه الحقيق الفانى محيد بن عبد الباقي الزرقانى قد اخذ الكتاب روايه و درايه عن علامه الدنيا الاخذ من بحار التحقيق بالغايتين القضى و الدنيا الاصولى النحوى النظار الفقيه التحرير الجهد الفهامه النيه الشيخ على الشمر يسمى شيخ الاسلام فسح الله له و ادام به نفع الانام و كم بحمد الله اصغى لى و سمع ما اقول و كتب انقالى و حثنى على احضار ما اراه من النقول إذا راى ملالى و لم ازل عنده من نعم الله بالمحل الرفع العالى و الله يعلم انى لم اقل ذلك للفخر و اى فخر لمن لا- يعلم ما حاله فى القبر بل امثالا للامر بالتحدث بالنعمة كشف الله عنا كل غمه بحق روايته له عن شيخ الاسلام احمد بن خليل السبكي إجازة عن السيد يوسف الارميونى عن المؤلف و عن البرهان ابراهيم اللقانى عن العارفين المحمد بن البنوفرى و ابن الترجمان عن العارف الشعرانى عن مؤلفها و ابو مهدى عيسى بن محمد الثعالبي المالكي در مقاليد الاسانيد گفته و صحبت المذكور اول الترجمة و هو الشيخ على بن محمد بن عبد الرحمن ال-جهورى و عادت على بركة صحبتة و هو صحب القاضى بدر الدين محمد بن يحيى بن عمر القرافى آخر قضاه العدل بمصر و الشيخ العارف بالله تعالى الواعظ المتكلم على القلوب ابا عبد الله

محمد بن ترجمان الحنفى و هما صحب الولى العارف بالله صاحب التصانيف السّائره ابا محمد عبد الوهاب الشعراوى و هو صحب شيخ الاسلام ابا يحيى بدر الدين زكريا بن محمد الانصارى و هو صحب الشيخ الامام الحافظ المقرئ ابا نعيم زين الدين رضوان بن محمد العقبى و هو شيخ الاسلام و استاد القراء شمس الدين ابا الخير محمد بن محمد بن محمد بن الجزرى و هو صحب الشيخ الامام الورع صلاح الدين ابا عبد الله محمد بن احمد بن ابراهيم بن أبى عمر بن قدامه المقدسى الحنبلى الخ و نور الدين حلبى در انسان العيون گفته قال الشيخ عبد الوهاب الشعرانى رضى الله تعالى عنه و من فوائد الرهبان أنّهم لا يدخرون قوت الغد و لا يكتزون فضّه و لا ذهباً قال و رايت شخصا قال لراهب انظر الى هذا الدينار هو من ضرب أى الملوک فلم يرض و قال النظر الى الدنيا منهى عنه عندنا قال و رايت الرهبان مره و هم يسحبون شخصا و يخرجونه من الكنيسه و يقولون له اتلفت علينا الرهبان فسالت عن ذلك فقالوا رأوا على عاتقه نصفاً مربوطاً فقلت لهم ربط الدرهم مذموم فقالوا عندنا و عند نييكم هذا كلامه و تاج الدين دهان در كفايه المتطلع گفته طبقات الصوفيه للعالم الربانى سيدى الشيخ عبد الوهاب بن على الشعرانى اخبر بها يعنى الشيخ حسن العجيمى عن جماعه منهم الشيخ محمد بن علاء الدين البابل عن الشيخ احمد بن جميل الكلبي عن مؤلفها العارف بالله تعالى

و الدالّ عليه سيّدى الشيخ عبد الوهّاب بن على الشعرانى فذكرها و شيخ احمد قشاشى در سمط مجيد گفته اخبرنى شيخنا ابو المواهب احمد بن على قدس سرّه عن والده سيّدى على عن الامام عبد الوهّاب الشعرانى عن الحافظ جلال الدين السيوطى رحمه الله انه قال فى جزيه النادريات بعد تمهيد الخ و شيخ احمد كمشخانوى الخالدى در جامع الاصول گفته قال العارف عبد الوهّاب الشعرانى فى المدارج اعلم ايّها الطالب المرید من لم يعلم اباه و اجداده فى الطريق فهو اعمى و ربما انتسب الى غير ابيه فيدخل

فى قوله صلّى الله عليه و سلم لعن الله من انتسب الى غير ابيه و قال سيّدى عمر بن الفارض نسب اقرب فى شرع الهوى بيننا من نسب من ابوى و ذلك لان الرّوح الصّق بك من حقيقتك فابو الروح يليك و ابو الجسم بعده فكان بذلك احق ان تنسب إليه دون أبى الجسم و قد درج السلف الصّالح كلهم على تعليم المریدين آداب آبائهم و معرفه انسابهم و اجمعوا كلهم على أنّ من لم يصح له نسب القوم فهو لقيط فى الطريق لا- اب له و لا- يجوز له التصدّر و الجلوس لارشاد المریدين الا بعد اخذه آداب الطريق من شيخ كامل مجمع على جلالته و خبرته بالطريق ثم يؤذن له صريحا بان يرشد و يلحقن و يلبس الخرقه على شروط ما كان عليه السلف رضى الله عنهم اجمعين و محمد عابد بن احمد على السندى در حصر الشارد گفته و اما كتاب اليواقيت و الجواهر فى عقيدة الاكابر للشيخ عبد الوهّاب الشعرانى فارويه عن

عمى الشيخ محمد حسين بن محمد مراد الانصارى عن ابيه عن الشيخ محمد الهاشم بن عبد الغفور السندى عن الشيخ عبد القادر الصديقى عن الشيخ حسن العجيمى عن الشيخ احمد القشاشى عن الشيخ احمد الشناوى عن مؤلفه و نیز در حصر الشارد گفته و اما تنبيه المغثرين للشيخ عبد الوهاب الشعرانى فارويه عن عمى الشيخ محمد حسين الانصارى عن الشيخ أبى الحسن بن محمد صادق السندى عن الشيخ محمد حیات السندى عن الشيخ عبد الله بن سالم البصرى عن الشيخ محمد بن علاء الدين البابلى انا محمد حجازى الواعظ عن مؤلفه الشيخ عبد الوهاب الشعرانى و ارويه عن امام المحققين السيد عبد الرحمن بن سليمان ابقاه الله تعالى عن الشيخ امر الله المزجاجى عن محمد بن احمد عقيله عن الشيخ ابراهيم بن حسن الكردى عن الشيخ احمد القشاشى عن احمد الشناوى عن ابيه الشيخ على الشناوى عن الشيخ عبد الوهاب الشعرانى و نیز در حصر الشارد گفته مسلسل آخر كذلك ارويه عن الشيخ محمد حسين بن محمد مراد الانصارى السندى الصوفى قال اخبرنى والدى الشيخ محمد مراد بن يعقوب الصوفى قال انا الشيخ محمد هاشم السندى الصوفى انا الشيخ عبد القادر مفتى مكه الصديقى الصوفى انا الشيخ محمد القشاشى الصوفى عن أبى المواهب احمد بن على الشناوى الصوفى عن والده نور الدين على بن عبد القدوس الصوفى عن الشيخ عبد الوهاب الشعرانى و نیز

در حصر الشارد گفته و الشيخ احمد القشاشى قال و البسنى ايضا العارف بالله تعالى ابو المواهب احمد بن على الشناوى قال البسنى الشيخ عبد القدوس قال البسنى الشيخ عبد الوهاب الشعرانى قال البسنى جلال الدين ابو عبد الرحمن السيوطى قال البسنى الشيخ كمال الدين محمد بن محمد المعروف بابن الامام بالكامليه قال البسنى الشمس محمد بن محمد الجزرى قال البسنى الزين عمر بن الحسين المراغى قال البسنى الفراء احمد بن ابراهيم الفاروقى قال البسنى الامام محيى الدين محمد بن على بن العربى قال البسنى جمال الدين يونس بن يحيى بن ابي البركات الهاشمى العباس قال البسنى شيخ الوقت القطب عبد القادر الجيلانى بسنده المتقدم و محمد معين بن محمد امين در دراسات اللبيب گفته قال امام الحنفية بل قطب الصوفيه الواصل الى عين الشريعة التى يعترف منها الأئمة المجتهدون الامام الشعراوى فى الميزان فان قلت فما اصنع بالاحاديث التى صحت بعد موت امامى و لم ياخذ بها قلت فالجواب ينبغى لك ان تعمل بها فان امامك لو ظفر بها و صحت عنده لربما كان أمرک بها فان الأئمة اسرى كلهم فى يد الشريعة و من فعل ذلك فقد حاز الخير بکلتى يديه الخ و شاه ولى الله در رساله انتباه فى سلاسل اولياء الله در بيان ارتباط خود بسلسله قادريه گفته و اين فقير را ارتباط از جهت خرقه با شيخ ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردى واقع ست و قد

و قد لبسها من ابيه و قد لبسها ابوه من يد شيخه الامام احمد القشاشى و له فى الخرقه القادريه طرق منها أنه لبسها من يد شيخه الشيخ حمد الشناوى بلباسه لها من يد ابيه عبد القدوس بلباسه لها من يد الشيخ عبد الوهاب الشعراوى بلباسه لها من يد الحافظ جلال الدين السيوطى فى روضه مصر بلباسه لها من يد الشيخ كمال الدين محمد المعروف بابن الكامليه تجاه الكعبه المشرفه بلباسه لها من شمس الدين محمد بن محمد الجزرى الخ و نیز ولى الله در رساله مسلسلات گفته حديث المصافحه من مسند الجن روينا من طريقين صافحت ابا ظاهر صافح الشيخ احمد القشاشى صافح احمد الشناوى صافح اياه على بن عبد القدوس صافح الشيخ عبد الوهاب الشعراوى قال فى كتاب لطائف المنن صافحت الشيخ ابراهيم القيروانى صافح الشريف المناوى بمكه و هو صافح بعض الجن الذين صافحهم رسول الله صلى الله عليه و سلم قال الشعراوى فيبنى و بين رسول الله صلى الله عليه و سلم ثلثه رجال و خود مخاطب در رساله اصول حديث گفته آخر حضرت والد ماجد در مدينه منوره و در مكه معظمه از اجله مشايخ حرمين اين علم باستيعاب و استقصا فرا گرفته اند و بيشر استفاده ايشان از جناب شيخ ابو طاهر مدنى قدس سره بود كه يگانه عصر خود بودند درين باب رحمه الله عليه و على اسلافه و مشايخه و از حسن اتفاقات آنكه شيخ ابو طاهر قدس سره سند مسلسل دارند



بصوفیان و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو أنه اخذ عن ابيه الشيخ ابراهيم الكردي و هو عن الشيخ احمد القشاشی و هو عن الشيخ احمد الشناوی و هو عن والده الشيخ عبد القدوس الشناوی و ایضا عن الشيخ محمد بن الحسن البکری و ایضا عن الشيخ محمد بن احمد الرملى و ایضا عن الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هؤلاء کلهم من اجله المشايخ العارفين بالله و الشيخ عبد القدوس عن الشيخ ابن حجر المکی و عن الشيخ عبد الوهاب الشعرای و هما عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا الانصاری و الشيخ محمد بن البکری عن والده العارف بالله أبی الحسن البکری فهو عن الشيخ زین الدین زکریا و كذلك الشيخ محمد الرملى عن والده و عن الزین زکریا و اما الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن عمه جار الله بن فهد عن الشيخ جلال الدین السیوطی و اکابر علمای اهل سنت از حنفیه و شافعیه و حنبلیه که از معاصرین شعرانی بودند نهایت مدح و اطرا و کمال ستایش و ثنا کتاب یواقیت و جواهر را یاد نموده اند شهاب الدین حنفی تصریح نموده که من خلقی کثیر را از اهل طریق دیدم لیکن هیچکس کرد معانی این مولف نگردیده و بر هر مسلم حسن اعتقاد و ترک تعصب واجبست و شهاب الدین رملى الشافعی گفته که این کتابیست که فضیلت آن را انکار نتوان کرد و هیچکس اختلاف نمی کند در این که مثل آن تصنیف نشده و شهاب الدین عمیره شافعی بعد مدح این کتاب گفته که من گمان نداشتم که درین زمانه مثل این تالیف عظیم الشأن ظهور و بروز خواهد گرفت

خدای تعالی مصنّفش را جزای خیر از ملّت حضرت خیر الانام دهد و ما را بیرکات او منتفع گرداند و در زمره او محشور سازد و شیخ الاسلام فتوحی حنبلی گفته که در معانی این کتاب قدح نمی کند مگر دشمن مرتاب یا جاحد کذاب و شیخ محمّد برهمتوشی حنفی هم مبالغه و اغراق در مدح این کتاب بعبارت بلیغه نموده و شیخ محمد کوفی اشعار لطیف در نهایت مدح آن گفته و جواهر زواهر بمتقّب بیان سفته حالا- عبارات این علما که جلالت قدرشان بر ناظر لواحق الانوار مخفی نیست باید شنید در آخر کتاب یواقیت در نسخه عتیقه مذکورست بقول مؤلّفه عفا الله عنه قد کتب علی مسوده هذا الكتاب جماعه من مشایخ الاسلام بمصر و اجازوه و مدحوه و من جمله ما کتبه الشیخ شهاب الدّین بن الشلبی و الحنفی فی مدح مؤلّفه قد اجتمعنا علی خلق کثیر من اهل الطریق فلم یر احدا منهم حام حول معانی هذا المؤلّف و انه یجب علی کلّ مسلم حسن الاعتقاد و ترک التعصّب و الانتقاد و نعوذ بالله من حصول حسد یسد باب الانصاف و یمنع من الاعتراف بجمیل الاوصاف و ما احسن ما قال بعضهم و من البلیّه عدل من لا- یرعوی من جهله و خطاب من لا یفهم و مما کتبه شیخ الاسلام الفتوحی الحنبلی لا یقدح فی معانی هذا الكتاب الا معاند مرتاب او جاحد کذاب کما لا یسعی فی نخطئه مؤلّفه الا کل حائر عن علم الكتاب حائد عن طریق الصواب کما لا ینکر فضل مؤلّفه إلا کل غبی حسود او جاحد معاند جحود او زائغ عن السنّه مارق و لاجماع ائمتها خارق انتهى و من جمله

ما قاله شيخنا شهاب الدين الزملى الشافعى بعد كلام طويل و بالجمله فهو كتاب لا ينكر فضله و لا يختلف اثنان بأنه ما صنف مثله انتهى و من جمله ما قاله الشيخ شهاب الدين عميره الشافعى بعد مدح الكتاب و ما كنا نظن ان الله تعالى يبرز فى هذا الزمان مثل هذا التاليف العظيم الشأن فجزاه الله عن المله المحمديه خيرا و نفعنا ببركاته و حشرنا فى زمرة و نيز در آخر نسخه ديگر مرقومست و من جمله ما قاله الشيخ محمد البرهمتوشى و نقلته من خطه على نسخه المؤلف بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين و على اله و اصحابه اجمعين الحمد لله الذى بذكره تتم الصالحات و بتوفيقه تنال الدرجات و الصلوه و السلام على سيد السادات و معدن الكرامات و على آله و اصحابه و التابعين لهم باحسان الى انقراض الساعات و بعد فقد وقف العبد الفقير الى الله تعالى محمد بن محمد البرهمتوشى الحنفى على اليواقيت و الجواهر فى عقائد الاكابر لسيدنا مولانا الامام العالم العلامة المحقق المدقق الفهامة خاتمه المحققين وارث علوم الانبياء و المرسلين شيخ الحقيقه و الشريعه معدن السلوك و الطريقه من توجه الله تاج العرفان و رفعه على اهل هذه الازمان مولانا الشيخ عبد الوهاب ادام الله النفع به للانام و ابقاه الله تعالى لنفع العباد مدى الايام و حرسه بعينه التى لا تنام فاذا هو كتاب

جلّ مقداره و لمعت اسراره و سمحت من سحب الفضل امطاره و فاحت في رياض التحقيق ازهاره و لاحت في سماء التدقيق شموسه و اقماره و شادت في غياض الارشاد بلغات الحق اطياره فاشرقت على صفحات القلوب باليقين انواره فاسال الله الكريم ان يمنّ على العباد بطول حياته و المستؤل من فضله و احسانه و صدقاته ان لا يخلي العبد من نظره و دعواته و ان يمتعنا بطول بقائه و حياته قال ذلك و كتبه العبد الفقير الضعيف محمّد بن محمّد البرهمتوشى الحنفى حامد الله و مصلياً بتاريخ سابع عشر محرّم الحرام سنه ستين و تسعمائه احسن الله عاقبتهم و در آخر نسخه على اكبر مودودى مذكورست و قد انشد الشيخ العلامة الشيخ محمد الكومى يمدح هذا الكتاب يواقيت علم فى عقود عقائد كذا صاغ معناها ففيها جواهر و ما هي الا و هبه الله الذى حباه قديما فهى عنه ماثر هو العبد للوهاب و تر زمانه بعلم له فى الغرب و الشرق سائر يحق لمحيى الدين احيا علومه و ناصره نعم الولي و ناصر فيا ربنا اوفر جزاء لسعيه فممنه بدا علم عظيم و وافر و من حاز شيئا من نفاس كتبه له الله معط ما يروم و جابر و ناظمه الكومى يدعى محمّدا عليه من الله الكريم ستائر و در آخر نسخه يواقيت كه در مصر در سنه ١٢٧٧ مطبوع شده اين تقريظات باين ترتيب مذكورست و قد انشد العالم العلامة الشيخ محمد الكومى يمدح هذا الكتاب

يوافقت علم في عقود عقائد كذا صاغ معناها ففيها جواهر و ما هي الآ و هبه الله الذي جباه قديما فهي عنه ماثر هو العبد للوهاب و تر زمانه بعلم له في الشرق و الغرب سائر يحق لمحيي الدين احيا علومه و ناصره نعم الولي و ناصر فيا ربنا اوفر جزاء لسعيه فمنه بدا علم عظيم و وافر و من حاز شيئا من نفائس كتبه له الله يعطي ما يروم و جابر و ناظمه الكومي يدعى محمدا عليه من الله الكريم ستائر و انشد الشيخ احمد البوصيري لقد رحم الرحمن عبد الوهاب من الخير و الاحسان هديا مفصلا طلا و جلا كل التفاصيل اجملت فما احسن التفصيل إذ جاء مجملا بعيني رايت البدر في وسط هاله فقل رحم الرحمن عبدا تفضلا وجد بخط مؤلفه يقول مؤلفه عفا الله عنه قد كتب على مسوده هذا الكتاب جماعه من مشايخ الاسلام بمصر و اجازوه و مدحوه و من جمله ما كتبه الشيخ شهاب الدين بن الشلبي الحنفي في مدح مؤلفه قد اجتمعنا على خلق كثير من اهل الطريق فلم نر احدا منهم حام حول معاني هذا المؤلف و انه يجب على كل مسلم حسن الاعتقاد و ترك التعصب و الانتقاد و نعوذ بالله من حصول حسد يسد باب الانصاف و يمنع من الاعتراف بجميل الاوصاف و ما احسن ما قال بعضهم و من البليه عدل من لا يرعوى عن جهله و خطاب من لا يفهم انتهى و من جمله ما كتبه شيخ الاسلام الفتوحى الحنبلى رضى الله عنه لا يقدر في معاني هذا الكتاب الا معاند مرتاب او جاحد كذاب كما لا يسعى في تخطئه مؤلفه الاكل عار عن علم الكتاب حائد عن طريق الصواب و كما لا تنكر فضل مؤلفه إلا كل غبيّ حسود أو جاهل معاند جحود او زائع عن السنه مارق و لاجماع ائمتنا خارق انتهى

و من جمله ما قاله شيخنا الشيخ شهاب الدين الرّملى الشافعى رضى الله عنه بعد كلام طويل و بالجمله فهو كتاب لا ينكر فضله و لا يختلف اثنان بانه ما ضبط مثله انتهى و من جمله ما قاله الشيخ شهاب الدين عميره الشافعى رضى الله عنه بعد مدح الكتاب و ما كنا نظن ان الله تعالى يبرز فى هذا الزمان مثل هذا المؤلف العظيم الشأن فجزاه الله عن المله المحمديه خيرا و نفعنا ببركاته و حشرنا فى زمرة انتهى و كان من جمله ما قاله الشيخ ناصر الدين اللقايبى المالكى بعد مدح الكتاب و مؤلفه و اعلم ان المعتزله و غيرهم من الفرق الاسلاميه و ان ذمهم علماءنا فلا يقدر فى حقنا نقل شىء من مذاهبهم فى كتبنا فانهم على كل حال معدودون من اهل القبله غير محكوم بكفرهم و ان أخطئوا طريق الاستقامه التى عليها أئمة الشريعة الا ترى الى الامام الزمخشري و ان جنح الى مذهب المعتزله كيف و هو معدود من الأئمة و علماء الامه و غالب الكتب مشحونه باقواله من غير نكير فكما لا يخرج المقلد فى الفروع لامام من الأئمة خطاه فى فهمه من الانتساب الى مذهبه كذلك علماء الامه من المعتزله و غيرهم لا يخرجهم خطؤهم عن كونهم من العلماء و قد تبع جماعه من الأئمة مذاهب اهل الاعتزال كالحليمى و غيره و لم يقدر ذلك فى امامته لدقه منازع الفرق و خفائها على غالب الافهام و كذا طريق الصوفيه لا يقدر فيها

عدم فهم من ليس من اهلها انتهى و من جمله ما قاله الشيخ محمد البرهمتوشى و نقلته من خطّه على نسخه المؤلف بسم الله الرحمن الرحيم و صلّى الله على سيّدنا محمّد خاتم النبيين و على آله و صحبه اجمعين الحمد لله الذى بذكره تتم الصّالحات و بتوفيقه تنال الدّرجات و الصّيلوه و التسليم على سيّد السّادات و معدن الكرامات و على آله و صحابته و التابعين لهم باحسان الى انقراض السّاعات و بعد فقد وقف العبد الفقير الى الله تعالى محمّد بن محمّد البرهمتوشى الحنفى على اليواقيت و الجواهر فى عقائد الاكابر لسّيّدنا و مولانا الامام العالم العامل العلامة المحقّق المدقّق الفهامه خاتمه المحققين وارث علوم الانبياء و المرسلين شيخ الحقيقه و الشريعه معدن السلوك و الطريقه من توجه الله تاج العرفان و رفعه على اهل هذه الازمان مولانا الشيخ عبد الوهّاب ادام الله النفع به للانام و ابقاه تعالى لنفع العباد مدى الايام و حرمة بعينه التى لا تنام فاذا هو كتاب جلّ مقداره و لمعت اسراره و سمحت من سحب الفضل امطاره و فاحت فى رياض التحقيق ازهاره و لاحت فى سماء التدقيق شموسه و اقماره و تناغت فى غياض الارشاد بلغات الحق اطياره فاشرقت على صفحات القلوب باليقين انواره فأسأل الله الكريم ان يمنّ على العباد بطول حياته و المسئول من فضله و احسانه و صدقاته ان لا يخلى العبد من نظره و دعواته و ان يمتعنا بطول بقائه و حياته آمين

و نیز در آخر نسخه یواقیت که در مصر مطبوع شده این عبارت مرقومست بسم الله الرحمن الرحيم يقول كثير الالحاح على ربّه في جبر كسره و انجازا ربّه الفقير الى فضل الله البين المتين احمد المرصفي الملقبا بشرف الدين حمد المن طبع يواقيت نفائس الجواهر في صفحات اخصّ عباده و شكرا لمن اينعت ثمار فضله فجعل في كل قرن ورثه لتاهيل لفائح عباده و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له تنزه عن الامثال و اشهد ان سيدنا محمدا عبده و رسوله الواسطه في جزاء الاعمال صلى الله عليه و على آله و اصحابه ما انبعث اشواق الاكابر الى نشر الشريعه و ما يتعلق بصلاح رعاياه و دامت احبار هذه الامه ساعيه باخلاص التيه في بذل همتهم لاجلاله و تحقيق رضاه امين اما بعد فلما كان كتاب يواقيت الجواهر من اجل المؤلفات مقدار لو ارفعها لدى الحذاق من العلماء تبينا و اسرارا كيف لا و قد راقت موارد و رقت معانيه و قد انجزت معاهده كما هي العاده لمولفه في جميع مؤلفاته فانها خصت بالقبول لتهذيب الضبط و كثره افاداته حيث ان فضائله لا تحصى و اسرار علومه لا تستقصى و هو لذي القلب الرباني مولانا العارف بالله الشيخ عبد الوهاب الشعراني و كان من العالمين بمكانته من كان جلابه لباس التوفيق و شعاره بين اقرانه من العلماء التزامه بسواء الطريق



ذخيره المحتاجين و كهف المساكين السيّد و الملاذ و القدوه الاستاذ العلامه الذى طابق اسمه معناه فطاب بذلك ذكره و مسعاه و لا زال برياً عما يشين من سائر المساوى مولانا الشيخ حسن العدوى الحمرأوى التزم بطبعه لعموم نفعه و قد قلدنى بعد ان مضى من تصحيح بعض الافاضل ما ينوف عن ثلث كل جزء من اجزاء هذا الكتاب متميم التصحيح فالترمت و حسب الطاقه بذلت الهّمه و احتطت فى المقابله مع التحزى لهذا التنقيح و الا- فما اجدر الانسان بالسهو و النسيان إذا لم يعصمه و يحفظه الملك المنان و ما أبرئ نفسى اننى بشر اسهو و اخطى ما لم يحمنى قدر و مذ تمت محاسن طبعه و ان عموم نفعه قال مورّخا الحاذق الاديب و الفاضل اللبيب الشيخ محمّد السمالوطى طبع اليواقيت ازهته جواهره و ازهرت فى ذرى الدنيا ازاهره و اينعت فى الرّيا جناته و دنت منها القطوف و حبى الدّين ناصره و طاب فى المله السمحاء مشربها و قد جرت للملاّ تجلو كواثره و ارجت جمله الارجاء نافحه كانما عودها مسك عناصره الى آخر الايات

### **وجه بيست و هشتم: استدلال بنقل فنارى عبارت «امير المؤمنين اقرب برسول الله در عالم هباء»**

وجه بست و هشتم آنكه علامه شمس الدّين محمد بن حمزه فنارى مقتداى اهل كشف و شهود در كتاب مصباح الانس من المعقول و المشهود شرح مفتاح غيب الجمع و الوجود كه نسخه عتيقه ان بعنايت مفيض الخير و الجود پيش اين قاصر موجود در وصل خامس فى ذكر ما يشتمل عليه اللوح من الارواح من الاصل العاشر من الفصل الاول فى كيفيه المرتبه الجامع لجميع التعينات

ص: ۶۳۰

من الباب المسمى بباب كشف السر الكلى و ايضاح الامر الاصلى بعد بحثى طويل كفته اقول كأنه هو المراد بالهباء الذى قال فى الفتوحات بدء الخلق الهباء و اؤل موجود فيه الحقيقه المحمديه و قال فيه ايضا لما أراد الله بدء العالم على حد ما علمه انفعل عن تلك الابراده المقدسه بضرب تجل من تجليات التنزيه الى الحقيقه الكليه التى انفعل عنها حقيقه تسمى الهباء و هو اؤل موجود فى العالم و قد ذكره على بن أبى طالب و سهل بن عبد الله و غيرهما من اهل التحقيق ثم تجلى سبحانه بنوره الى ذلك الهباء فقبل منه كل شىء على حسب استعداده فلم يكن اقرب إليه قبولا الا الحقيقه المحمديه المسماه بالعقل الاؤل و كان سيد العالم باسره و اؤل ظاهر فى الوجود و اقرب الناس إليه على بن أبى طالب و سائر الانبياء ثم كلامه و اقول و هذا غير الهباء الذى قال فى الفتوحات بعد وريقات لما خلق القلم و اللوح و سماهما العقل و الروح و اعطى الروح صفتين علمه و عمله و جعل العقل لهما معلما خلق جوهرها دون النفس العدى هو الروح المذكور سماه الهباء قال الله تعالى فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا سَمَاهُ بِهِ عَلَى بِنِ أَبِي طَالِبٍ مَخْفِي نَمَانِدْ كِهْ دَرِ نَسْخِهْ حَاضِرِهْ مَصْبَاحِ الْاِنْسِ بَعْدَ فِقْرِهْ و اقرب الناس إليه على بن أبى طالب لفظ و سائر الانبياء مذکورست و فقره امام العالم باسره الجامع لاسرار الانبياء اجمعين ساقطست پس فنارى را تاب و يارای نقل كلام فتوحات موافق اصل

دست نداد ناچار باب تبدیل و تغییر و حذف و تحریف گشاده و بزعم خود داد حمایت اسلاف نا انصاف داده یعنی لفظ امام العالم باسره حذف نموده و بجای لفظ الجامع لاسرار الانبياء اجمعین لفظ و سائر الانبياء تراشیده و آن را معطوف بر لفظ علی بن ابی طالب گردانیده و مع ذلك کله اقریبیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بلا شبهه فناری از فتوحات نقل کرده و تسلیم و تصدیق آن از کلامش ظاهر و واضحست و آن برای تکذیب و توهین و تهجین و تحجیل ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی و پانی پتی و مخاطب نبیل و اثبات افضلیت و احقیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و بطلان تقدم و تحکم ارباب تهور و تهجم کافی و وافیست و بالفرض اگر لفظ و سائر الانبياء بعد لفظ علی بن ابی طالب در فتوحات باشد باز هم بسبب تقدیم ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت می شود که اقریبیت آن حضرت زیاده از اقریبیت سائر انبیا علیهم السلام بوده و فیه من مزید التعظیم و التبجیل ما یشفی العلیل و یروی الغلیل و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل و هو الصائن من وساوس اهل الازلال و التضلیل و از ابتدای خلقت حضرت آدم تا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علی جمیع الانبياء الصلوه و السلام چندین هزار انبیای کرام گذشتند در هیچ شریعتی تحکیم مفضول بر فاضل واقع نشده در شریعت مطهره خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم که بهترین شرائع است با وصف افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام چگونه تحکیم ثلاثه بر آن حضرت روا باشد برای خدا

اندک انصاف و حیا و شرم را بخود راه باید داد و سخن سنجیده و فهمیده باید گفت و مجنومانه و مدهوشانه و متحیطانه کلمات خرافات سمات نباید گفت و اعجاب که مخاطب ما این افادات رؤسای متصوفین اعنی ابن العربی و فناری و شعرانی که مثبت حدیث نور و کاسر فقرات ظهور ارباب شر و شورست که اقریبیت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ان بوجهی که مثبت جمیع کمالات و فضائل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم سوای نبوت برای آن حضرت و تقدّم آن حضرت بر جمیع انبیا و مرسلین سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم می باشد ظاهر و باهرست نظری نمی اندازد و بجواب حدیث تشبیه از صوفیه بی نام و نشان تخصیص کمالات نبوت بشیخین نقل کرده معاذ الله نفی کمالات نبوت از نفس رسول می خواهد و نمی داند که اگر جمعی از اهل تصوف و ارباب تصلف بکمال مکابره و تعسف و نهایت مجازفه و تحریف و غایت معانده و تحنف و اقصای مباهته و تحرف و منتهای غلظت و تقشف و بعد از تدبر و تامل و امعان و انهماک در تهجم تبخس مورث تاسف و تلهف اقدام برین کذب و بهت سراسر تکلف کرده باشند یعنی العیاذ بالله نفی کمالات نبوت از نفس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند کی لایق استناد و احتجاج و کی مقام استشار و افتخار اهل مرآء و لجاجست که صوفیه خرافتها می سرایند و وافتها بر پا می نمایند که هیچ مسلمی را تاب سماع آن نیست و باید دانست که کتاب مصباح الانس از مرویات شیخ حسن عجمی و ابراهیم بن حسن کردی کورانیست و این هر دو بزرگ از جمله آن مشایخ سنیه اند که والد مخاطب در رساله ارشاد باتصال سند خود بایشان بر خود بالیده حمد الهی بجا آورده

پس این کتاب داخل کتب اجازة شاه ولی الله و مشایخ اوست و فی ذلک من مزید القبول و الاعتماد و الاعتبار ما لا یخفی شرفه علی اولی الابصار ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی در کتاب الامم لایقظ الهمم گفته مصباح الانس بین المعقول و المشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع و الوجود للشمس محمد بن حمزه الفناری و سائر تصانیفه و مرویاته قرأت منه اطرافاً علی شیخنا الامام احمد قدس سره بسنده الی الحافظ ابن حجر عنه و تاج الدین در کفایه المتطلع که در ان مرویات حسن عجمی وارد کرده گفته شرح مفتاح الغیب المسمى مصباح الانس بین المعقول و المشهود للامام المحقق الشمس محمد بن حمزه الفنری رحمه الله اخبر بها و بسائر مصنفاته و مروياته عن الشيخ احمد العجل عن البدر محمد بن الرضى الغزى عن الحافظ جلال الدین عبد الرحمن السیوطی عن الحافظ احمد بن حجر العسقلانی و العلامة محمد بن سلیمان الکافیاجی کلاهما عن مؤلفهما العلامة شمس الدین محمد بن حمزه الفنری فذكرهما و علامه فناری مشعل فنر تحقیق و تنقید و مقتنی ذخائر تدقیق و تسدید و ممدوح بانواع تبجیل و تمجیدست علامه محمود بن سلیمان کفوی در کتائب اعلام الاخیار گفته المولی الفاضل الاستاذ علی الاطلاق و العامل الكامل المشار الیه بلا شقاق شمس الائمة الاعلام و بدر الاجله و الباع الواسع و اللسان الجاری مولانا شمس الدین محمد بن حمزه بن محمد الفناری علیه رحمه الله الغفار الباری امام کبیر علامه نحریر عظیم القدر جلیل المحل جامع

بين العلم والعمل اوحدا و انه فى العلوم النقليه اصولا و فروعا و اغلب اقرانه فى الفنون العقلية و كان يجمعها جموعا شيخ دهره فى العلم و الادب و مجتهد عصره فى الخلاف و المذهب و كان كثير المشاركه فى الفنون الادبيه و العربيه و له اطلاع على كل العلوم الغريبه من الالهى و الرياضى و انواع الحكمه و هو افضل الروساء الدين انفرد كل منهم بفضل ففاق فيه اقرانه على راس القرن الثامن و هم الشيخ سراج الدين ابن اللعل فى كثره التصانيف فى فن الفقه و الحديث و الشيخ مجد الدين الشيرازى صاحب القاموس فى اللغه و الشيخ زين الدين العراقي فى علوم الحديث و الشيخ شمس الدين الفنارى فى الاطلاع على كل العلوم العقلية و النقلية و العربيه جمع على الشريعة و الحقيقه و شرح احسن الشروح اصول الطريقه و اخذ علم التصوف من والده المولى العارف بالله مولانا حمزه ابو محمد و كان من تلامذه الشيخ صدر الدين القونوى و قرأ عليه من تصانيفه مفتاح الغيب و اقرأه على ولده المولى الفنارى ثم ان المولى المذكور شرحه شرحا وافيا و ضمّنه من معارف الصوفيه ما لم تسمعه الاذان و يقصر عن فهمه الاذهان ولد رحمه الله فى صفر سنه ٧٥١ احدى و خمسين و سبعمائه و اخذ عن العلامة علاء الدين الاسود شارح المغنى و الوقايه و اخذ عن المولى جمال الدين محمد بن محمد بن محمد الاقسرائى ثم رحل الى مصر و كان الشريف رفيقه فاشتغلا فى مصر و اخذا عن الشيخ كمال الدين

عن قوام الدين الكاكي عن حسام الدين الشغناني عن حافظ الدين الكبير البخاري عن عبد الستار شمس الأئمة الكردي عن صاحب الهدايه عن الصدر الشهيد حسام الدين عن الصدر الكبير برهان الدين بن مازه عن شمس الأئمة السرخسي عن شمس الأئمة الحلواني عن أبي علي النسفي عن أبي بكر محمد بن الفضل عن الاستاذ السندموني عن أبي عبد الله بن أبي حفص الكبير عن ابيه أبي حفص الكبير عن محمد عن أبي حنيفه رحمهم الله تعالى ثم رجع الى الروم فولى قضاء بروسا و ارتفع قدره عند السلطان بايزيدخان بن السلطان مراد خان بن اورخان بن عثمان الغازي و حلّ المحلّ الاعلى حتى صار في معنى الوزير فاشتهر ذكره و شاع فضله و كان حسن السميت كثير الفضل و الافضال و كان ذا مروءة و ثروه و مال و له الاسم المشهور و الذكر الموفور في بطون الاوراق و ظهور الآفاق قرعت به اسماع اهل البدو و الحضرة و صكت به آذان سكان الوبر و المدر و له التصانيف التي سارت في الخافقين فهو شمس الزمان و قد اضاء بنوره المشرقين صنّف فصول البدائع في اصول الشرائع و جمع فيه الكتب الاربعه من الاصول مختصر بن الحاجب و المنار و البزدوى و المحصول و غير ذلك من الكتب المستحسنه و اقام في عمله ثلاثين سنه و شرح رساله الاشيريّه المشتهره بين الطلبة بايساغوجي و اتمه مع آذان المغرب اليوم الذي افتتح الشرح المذكور غدوه هذا اليوم و كان من اقصر الايام و هو شرح لطيف مقبول لدى العلماء الفخام و قال في خطبته شرعت فيه غدوه يوم من اقصر الايام

و ختمته مع آذان المغرب بعون الملك العلام و له تفسير الفاتحه جمع فيها غرائب التفسير و كلمات القوم و لطائف الصوفيه و حقائق علم الحقيقه و دقائق الطريقه

### وجه بيست و نهم: استدلال بعبارات «نبايت انبياء از رسول الله بعلت تقدم خلقت روح

وجه بست و نهم آنکه محیی الدین بن عربی در فتوحات مکیه در باب عاشر فی معرفه دوره الملك گفته اعلم ایدک الله انه

قد ورد فی الخبر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انا سید ولد آدم و لا فخر بالزء و فی روايه بالزء و هو التبیح بالباطل و

فی صحیح مسلم انا سید الناس یوم القیمه و یثبت له السیاده و الشرف علی ابناء جنسه من البشر و

قال علیه السلام كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین یرید علی علم بذلك فاخبره الله بمرتبه و هو روح قبل ایجاده الاجسام الانسانیه كما اخذ الميثاق علی بنی آدم قبل ایجاده اجسامهم و الحقنا الله تعالی بانبيائه بان جعلنا شهداء علی اممهم معهم حين یبعث من کل أمه شهيدا عليهم من انفسهم و هم الرسل فكانت الانبياء عليهم السلام فی العالم نوابه صلی الله علیه و سلم من آدم الی آخر الرسل عليهم السلام و قد ابان صلی الله علیه و سلم عن هذا المقام بامور منها

قوله صلی الله علیه و سلم و الله لو كان موسى حیًا ما وسعه الا ان یتبعنی

و قوله فی نزول عیسی بن مریم فی آخر الزمان انه یؤمننا منا و هو یحکم فینا سنه نبینا صلی الله علیه و سلم یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و لو كان محمد صلی الله علیه و سلم قد بعث فی زمان آدم الی زمان وجوده الآن



لكانت الانبياء و جميع الناس تحت حكم شريعته الى يوم القيمة و لهذا لم يبعث عامه الا هو خاصه فهو الملك و السيد و كل رسول سواه فبعث الى قوم مخصوصين فلم يعم رساله احد من الرسل سوى رسالته صلى الله عليه و سلم فمن زمان آدم عليه السلام الى زمان بعث محمد صلى الله عليه و سلم الى يوم القيمة ملكه و تقدمه في الآخره على جميع الرسل و سيادته فمنصوص على ذلك في الصحيح عنه فروحانيته صلى الله عليه و سلم موجوده و روحانيه كل نبى و رسول موجوده فكان الامداد ياتى إليهم من تلك الروح الطاهره فيما يظهرون به من الشرائع و العلوم فى زمان وجودهم رسلا و تشريعهم الشرائع كعلى و معاذ و غيرهما فى زمان وجودهم و وجوده صلى الله عليه و سلم و كإلياس و الخضر عليهما السلام و عيسى عليه السلام فى زمان ظهوره فى آخر الزمان حاكما بشرع محمد صلى الله عليه و سلم فى امته لتقرر شرعه فى الظاهر لكن لما لم يتقدم فى عالم الحس وجود عينه صلى الله عليه و سلم اولا نسب كل شرع الى من بعث به و هو فى الحقيقه شرع محمد صلى الله عليه و سلم و اما ان كان مفقود العين من حيث لا يعلم ذلك كما هو مفقود العين الآن و فى زمان نزول عيسى عليه السلام فالحكم بشرعه و اما نسخ الله بشرعه جميع الشرائع فلا يخرج هذا النسخ ما تقدم من الشرائع ان يكون من شرعه فان الله قد اشهدنا فى شرعه الطاهر المنزل به صلى الله عليه و سلم

فى القرآن و فى السّنة النسخ مع اجماعنا و اتفاقنا على ان ذلك المنسوخ شرعه الذى بعث به إلينا فنسخ المتأخر المتقدّم فكان تنبيها لنا هذا النسخ الموجود فى القرآن و السّنة على ان نسخه لجميع الشرائع المتقدّمة لا يخرجها عن كونها شرعا و كان نزول عيسى عليه السلام فى آخر الزمان حاكما بغير شرعه او بعضه الذى كان عليه فى زمان رسالته و حكمه بالشرع المحمّدى المتقرّر اليوم دليلا على أنّه لا حكم لاحد من الانبياء عليهم السّلام مع وجود ما قرّره صلى الله عليه و سلم فى شرعه و يدخل فى ذلك ما عليه اهل الذمّه من اهل الكتاب ماداموا يعطون الجزية عن يد و هم صاغرون فانّ حكم الشرع على احوال فخرج من هذا المجموع كله أنّه ملك و سيّد على جميع بنى آدم و انّ جميع من تقدّمه كان ملكا و له تبعاً و الحاكمون فيه نواب عنه فان قيل

فقوله صلى الله عليه و سلم لا تفضّلونى فالجواب نحن ما فضلنا بل الله فضله فان ذلك ليس لنا و ان كان قد ورد أولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده لما ذكر الانبياء عليهم السّلام فهو صحيح فانه قال فبهداهم اقتده و هديهم من الله هو شرعه صلى الله عليه و سلم أى الزم شرعك الذى ظهر به نوابك من اقامه الدّين و عدم التفرّق فيه و قوله أتبع مله إبراهيم و هو الدين فهو مأمور باتباع الدين فانّ اصل الدين أنّما هو من الله لا من غيره و انظروا فى

قوله عليه السلام لو كان موسى حيا ما وسعه الا ان يتبعنى فاضاف

الاتباع إليه و امر هو صَلَّى اللهُ عليه و سلم باتباع الدين و هدى الانبياء لا بهم فإن الامام الاعظم إذا حضر لا يبقى لنائب من نوابه حكم الا له فاذا غاب حكم التّواب بمراسمه فهو الحاكم غيبا و شهاده و ما اوردنا هذه الاخبار و التنيهات الا تانيسا لمن لا يعرف هذه المرتبه من كشفه و لا اطلعه الله على ذلك من نفسه و اما اهل الله فهم على ما نحن عليه فيه قد قامت لهم شواهد التحقيق على ذلك من عند ربهم فى نفوسهم و ان كان يتصور على جميع ما اوردناه فى ذلك احتمالات كثيره فذلك راجع الى ما تعطيه الالفاظ فى اصل وضعها لا ما هو الامر عليه فى نفسه عند اهل الاذواق الذين ياخذون العلم عن الله تعالى كالخضر و امثاله فان الانسان ينطق بالكلام يريد به معنى واحدا مثلا من المعانى التى يتضمّنها ذلك الكلام فاذا فسر بغير مقصود المتكلم من تلك المعانى فإن ما فسّر المفسّر بعض ما يعطيه قوّه اللفظ و ان كان لم يصب مقصود المتكلم الا ترى الصحابه كيف شقّ عليهم قوله تعالى الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ فَاتَوْه بَكَرِهٍ فَقَالُوا وَايُنَا لَمْ نَلْبِسْ إِيمَانَهُ بِظُلْمٍ فَهَوْلَاءِ الصَّيْحَابِ وَ هُم الْعَرَبُ الَّذِينَ نَزَلَ الْقُرْآنَ بِلِسَانِهِمْ مَا عَرَفُوا مَقْصُودَ الْحَقِّ مِنَ الْآيَةِ وَ الَّذِي نَظَرُوهُ شَائِعٌ فِي الْكَلِمَةِ غَيْرَ مَسْكُورٍ فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا ظَنَنْتُمْ وَ أَمَّا أَرَادَ اللهُ بِالظُّلْمِ هُنَا مَا قَالَ لَقَمْنُ لَابْنَهُ وَ هُوَ يَعْظُهُ بِئِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ فَقَوَّهَ الْكَلِمَةَ تَعَمُّ كُلِّ ظُلْمٍ وَ قَصَدَ الْمُتَكَلِّمَ

انما هو ظلم معين مخصوص فكذلك ما اوردناه من الاخبار في انّ بني آدم سوقه و ملك لهذا السيّد محمّد صلّى الله عليه و سلّم هو المقصود من جهه الكشف كما كان الظلم هناك المقصود من المتكلم به الشرك خاصّه و لذا يتقوى التفاسير في الكلام بقرائن الاحوال فانّها المميّزه للمعاني المقصوده للمتكلّم فكيف من عنده الكشف الالهى و العلم اللمدنى الربانى فينبغى للعاقل المنصف ان يسلم لهؤلاء القوم ما يخبرون به فان صدقوا في ذلك الظن بهم و انتفعوا بالتسليم حيث لم يرد المسلم ما هو حق في نفس الامر و ان لم يصدّقوا لم يضر المسلم بل انتفعوا حيث تركوا الخوض فيما ليس لهم به قطع و ردّ و اعلم ذلك الى الله تعالى فوفّوا لربوبيه حقها و إذا كان ما قاله اولياء الله ممكنا فالتسليم اولى بكلّ وجه و هذا الذى نزعنا إليه من دوره الملك قال به غيرنا كالامام أبى القاسم بن قسيّ في خلعه و هو روايتنا عن ابيه عنه هو من سادات القوم و كان شيخه الذى كشف له على يديه من اكبر شيوخ المغرب يقال له ابن خليل من اهل ليله فنحن ما نعتمد في كلّ ما نذكره الا على ما يلقي الله عندنا من ذلك لا على ما يحقّله الالفاظ من الوجوه و قد يكون جميع الاحتمالات في بعض الكلام مقصوده للمتكلّم في بعض المواضع فنقول بها كلّها قدوره الملك عباره عمّا مهّد الله من آدم الى زمان محمّد صلّى الله عليه و سلم

من الترتيبات في هذه النشاه الانسانيه بما ظهر من الاحكام الالهيه فيها و كانوا خلفاء الخليفه السيد فاؤل موجود ظهر من الاجسام الانسانيه كان آدم عليه السلام و هو الاب الأؤل من هذا الجنس و سائر الابهاء من الاجناس ياتي بعد هذا الباب ان شاء الله تعالى  
ازين عبارت ظاهر است كه بحسب دلالت حديث شريف

كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين روح اقدس جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم قبل خلق حضرت آدم موجود بوده و جميع انبيا و مرسلين امجاد انجاد و امداد در اظهار شرائع و علوم و نشر احكام حى قيوم از آن حضرت مى رسيد و آن حضرت ملك و سيد جميع انبيا و مرسلين بوده و همه آنها محكوم و تابع و نائب آن حضرت بودند و چون حسب دلالت حديث نور نور جناب امير المؤمنين عليه السلام با نور جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم متحد بوده ثابت گرديد كه جميع انبياي سابقين عليهم السلام از آن حضرت هم مستمد و مستعين و در اظهار شرائع دين مابين مستفيض از فيوض غير متناهيه جناب امير المؤمنين عليه السلام الله رب العالمين بودند پس افضليت آن جناب از انبياي سابقين و قبح تقدم متغلبين و متراسين بر آن حضرت كالشمس فى رابعه النهار او الصبح عند الاسفار هويدا و آشكار گرديد

### **وجه سى ام: استدلال بقول شعرانى: روح رسول الله كامل عالم خير**

وجه سى ام آنكه شعرانى در يواقيت در مبحث ثانى و ثلثون گفته فان قلت

قد ورد فى الحديث اؤل ما خلق الله نوري و فى روايه اؤل ما خلق الله العقل فما الجمع بينهما فالجواب ان معناهما واحد لان حقيقه محمد صلى الله تعالى عليه و سلم تاره يعبر عنها بالعقل الاول و تاره بالنور فان قلت فما الدليل على كونه

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَمْدًا لِلأَنْبِيَاءِ السَّابِقِينَ فِي الظُّهُورِ عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ فَالْجَوَابُ مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى أَوْلَيْكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ أَى ان هِدَاهُمْ هُوَ هِدَاكَ الَّذِي سَرَى إِلَيْهِمْ مِنْكَ فِي الْبَاطِنِ فَإِذَا اهْتَدَيْتَ بِهِدَاهُمْ فَانَمَا ذَلِكَ اهْتِدَاءٌ بِهِدْيِكَ إِذِ الْاَوْلِيَّةُ لَكَ بَاطِنًا وَالْآخِرِيَّةُ لَكَ ظَاهِرًا وَ لَوْ ان الْمِرَادُ بِهِدْيِهِمْ غَيْرَ مَا قَرَّرْنَاهُ لَقَالَ لَهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِمْ اقْتَدِهْ وَ تَقَدَّمْ

حديث كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين فكل نبى تقدم على زمن ظهوره فهو نائب عنه فى بعثته بتلك الشريعة و يؤيد ذلك

قوله صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثٍ وَضَعَ اللَّهُ تَعَالَى يَدَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْ أَى كَمَا يَلِيقُ بِخَلَالِهِ فَعَلِمْتَ عِلْمَ الْاَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِذِ الْمِرَادُ بِالْاَوَّلِينَ هُمُ الْاَنْبِيَاءُ الْعَظِيمِينَ تَقَدَّمُوا فِي الظُّهُورِ عِنْدَ غَيْبِهِ جِسْمَهُ الشَّرِيفِ وَ اِيضاح ذَلِكَ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعطى العلم مرتين مره قبل خلق آدم و مره بعد ظهور رسالته صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا انزل عَلَيْهِ الْقُرْآنَ اَوَّلًا مِنْ غَيْرِ عِلْمِ جِبْرِئِيلِ ثُمَّ عِلْمَهُ بِهِ جِبْرِئِيلُ مَرَّةً أُخْرَى وَ لِذَلِكَ قَالَ تَعَالَى وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ أَى لَا تَعْجَلْ بِتَلَاوِهِ مَا عِنْدَكَ مِنْهُ قَبْلَ ان تَسْمَعَهُ مِنْ جِبْرِئِيلِ وَ انْتِ مَنْصَتٌ إِلَيْهِ كَانَتْكَ مَا سَمِعْتَهُ قَطْ وَ قَدْ عَلِمْتَ التَّلَامُذَةَ الْمَوْفِقُونَ بِذَلِكَ مَعَ أَسَاتِذَتِهِمْ ذَكَرَ ذَلِكَ الشَّيْخُ فِي بَابِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْفَتْوحَاتِ وَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْاَبْوَابِ قَلْتُ وَ فِي تَصْرِيحِ الشَّيْخِ بَانَ الْقُرْآنَ انزل على رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ جِبْرَائِيلَ نَظَرَ وَ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَى ذَلِكَ فِي حَدِيثٍ فَلْيَتَأَمَّلْ فَإِنَّ رُوحَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هِيَ رُوحُ عَالَمِ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَ هِيَ النَّفْسُ النَّاطِقَةُ فِيهِ كُلِّهِ فَالْجَوَابُ نَعَمْ وَ الْأَمْرُ كَمَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ فِي الْبَابِ السَّادِسِ وَ الْارْبَعِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ فَحَالُ الْعَالَمِ الْمَذْكُورِ قَبْلَ ظُهُورِهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنْزِلِهِ الْجَسَدِ الْمَسْتَوِيِّ وَ حَالِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنْزِلِهِ النَّائِمِ وَ حَالِ الْعَالَمِ حَيْثُ يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَنْزِلِهِ الْإِنْتِبَاهِ مِنَ النَّوْمِ فَالْعَالَمُ كُلُّهُ نَائِمٌ مِنْ حِينَ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَنْ يَبْعَثُ أَنْتَهَى أَزِينَ عِبَارَتٌ ظَاهِرَةٌ أَنَّ جَنَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِسَبَبِ تَقَدُّمِ خَلْقِ نُورِ أَنْ حَضَرَتْ مَمْدَّ أَنْبِيَائِ سَابِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بُوْدَةٌ وَ دَلِيلٌ أَيْنَ أَمْدَادِ مِنْ رَبِّ الْعِبَادِ ظَاهِرَةٌ وَ أَنْ حَضَرَتْ رَا عِلْمَ أَوْ لَيْنَ وَ آخِرِينَ حَاصِلٌ بُوْدَةٌ وَ أَنْ حَضَرَتْ قَبْلَ خَلْقِ حَضَرَتْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمٌ دَادَهُ شَدُّ وَ رُوحِ أَنْ حَضَرَتْ رُوحِ كُلِّ عَالَمٍ خَيْرٌ وَ چُونِ اتِّحَادِ نُورِ جَنَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَا نُورِ جَنَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَسَبِ دَلَالَتِ صَرِيحِهِ حَدِيثِ نُورِ دَرِ كَمَالِ وَضُوحِ وَ ظُهُورِ سَتِ چُونِ جَنَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِيْزِ مَمْدَّ أَنْبِيَائِ سَابِقِينَ وَ عَالَمِ عِلْمِ أَوْ لَيْنَ وَ آخِرِينَ وَ صَاحِبِ عِلْمِ لَدُنِي قَبْلَ خَلْقِ حَضَرَتْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رُوحِ أَنْ حَضَرَتْ رُوحِ تَمَامِ عَالَمِ خَيْرٌ بَاشَدُ وَ بَا وَصَفِ ثُبُوتِ أَيْنِ أَوْصَافِ زَاهِرَةِ عَظِيمَةِ جَلِيلَةِ وَ مَنَاقِبِ بَاهِرَةِ فَخِيمَةِ أَحَدِي مِنْ أَهْلِ إِيْمَانِ وَ إِسْلَامِ وَ أَرْبَابِ حَيَا وَ أَنْصَافِ تَقْدِيمِ وَ تَرَاؤُسِ كَسِي مِنْ مَخْلُوقِينَ سِوَايَ

جناب خاتم النبیین صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آن جناب نمی تواند کرد

### وجه سی و یکم: استدلال فتوحات: رسول اللہ قبل از خلقت آدم سیادت بر خلق داشت

وجه سی و یکم آنکه محیی الدین بن عربی در فتوحات در باب سابع و ثلثون و ثلاثمائه گفته اعلم انّ اللّٰه لما جعل منزل محمّد صلی اللّٰه علیہ و سلم السیاده فکان سیّدا و من سواه سوقه علمنا أنّه لا یقاوم فانّ السّوقه لا یقاوم ملوکها فله منزل خاصّ و للسّوقه منزل و لما اعطی هذه المنزله و آدم بین الماء و الطین علمنا أنّه الممدّ لكل انسان مبعوث بناموس الهیّ او حکمیّ و اول ما ظهر من ذلك فی آدم حیث جعله اللّٰه خلیفه عن محمّد صلی اللّٰه علیہ و سلم فامدّه بالاسماء کلها من مقام جامع الکلم التی لمحمّد صلی اللّٰه علیہ و سلم الخ این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم قبل خلق حضرت آدم علیه السلام رتبه سیادت جمیع خلق حاصل بود و جمیع خلق سوقه و رعیت آن حضرت بودند و آن حضرت ممد هر انسانیت که مبعوث شده بناموس الهی یا حکمی پس برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم سیادت جمیع خلق بعد جناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم ثابت و متحقق باشد و جمیع خلق رعیت و تابع و محکوم آن حضرت باشند و آن حضرت ممد هر انسانی باشد که مبعوث شده بناموس الهی یا حکمی پس قطعا و حکما ثابت شد له ثلاثه از جمله سوقه و رعایا و محکومین و مرءوسین جناب امیر المؤمنین علیه السلام بودند و تقدم و تحکم شان مبنی بر محض تغلب و عدوان و تهجم و خسران و تطاول و خذلان و تحامل و طغیان و تعسف و شتآن و تحیر و کفران بوده

### وجه سی و دوم: استدلال محمد گیسو دراز: ابوت رسول اللہ نسبت به آدم مبنی بر حدیث نور

وجه سی و دوم آنکه

ص: ۶۴۵



سید محمد گیسودراز در تفسیر در ملتقط بتفسیر آیه ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ الْآيَةَ بعد نقل حدیث نور باین الفاظ

خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعه آلاف سنه فرکب الله ذلك الثور فی صلب آدم فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فیہ الخلافه گفته و علیه قول الشاعر ائی و ان كنت ابن آدم صوره فلی فیہ معنی شاهد بابوتی و إلیه اشار قول الله تقدس ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا كنت تتقلب فی اصلااب آباءک الانبیاء و تشکل بها تستفیض من فیضهم کل من الانبیاء اختص بما لا یفهم غیره بالعقل و الحس اجتمع عندک خصائص مائه الف نبی و اربعین الف و نیف حتی امتلاً جناب قلبک باللطائف و الانوار و المشاهده و الاسرار و لم یبق مساع الازدیاد و مکان الاستکثار جلیناک عن تتق الاستار و اظهرناک عن کتم الاسرار لتتم مکارم الاخلاق ان النبوه تاج الانبیاء الاخیار و انک درّه التاج یا سید الاحرار انتهى نقلنا عن نسخه من الدرّ الملتقط ظفر بها العبد القاصر صانه الله عن الشطط ازین عبارت بنهایت وضوح ظاهرست که صاحب در ملتقط قول شاعر را که دلالت می کند بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه این آدمست از روی صورت لکن در آنجناب معنیست شاهد بابوت آن حضرت مبنی و مؤسس بر حدیث نور می داند و قول حق تعالی ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا را مشیر بحدیث نور می گرداند و در تبیین این مضمون لطائف مشحون می فرماید که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متقلب می شد در اصلااب آباء کرام خود که انبیاء علیهم السلام بودند و مستفیض می شد بفیض این حضرات و مجتمع شد نزد آن جناب خصائص یک لک و چهل هزار و چند نبی و هر گاه قلب اطهر آن حضرت بلطائف و انوار ممتلی و مشاهده حکم و اسرار منجلی گردید و مساع ازدیاد و مجال استکثار نماند آن حضرت را از حجب و استار و کتم اسرار بمنصه اظهار تشریف و او تا مکارم اخلاق تمام گردد و نبوت تاج انبیای اخیارست و آن حضرت درّه این تاج عالی مقدار پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز بحکم حدیث نور اگر چه این آدمست از روی صورت لکن در آن جناب معنای شاهد بابوت آن حضرت می باشد پس افضلیت آنجناب از حضرت آدم و دیگر انبیا علی نبینا و علیهم السلام قطعاً و حتماً ثابت گردید و نیز ثابت گردید که در آن حضرت هم خصائص انبیای سابقین علیهم السلام مجتمع بود و قلب انور آن حضرت بلطائف و انوار و مشاهدات و اسرار مشحون و مساع ازدیاد و مقام استکثار مناقب و فضائل جلیله الفخار در آن حضرت غیر موهوم و غیر مظنون و آن حضرت علیه السلام هم مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درّه تاج انبیای اخیار و سید احرار بعد سرور مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بوده پس دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و عدم جواز تقدم احدی و قبح ریاست و حکومت کسی کائنا من کان بر آن حضرت ثابت و متحقق گردید

خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعه آلاف سنه فربك الله ذلك النور فی صلب آدم فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فیہ الخلافه گفته و علیه قول الشاعر ائی و ان كنت ابن آدم صورہ فلی فیہ معنی شاهد بابوتی و إلیه اشار قول الله تقدس ثم أوحینا إلیک أن اتبع مله إبراهيم حنیفاً كنت تتقلب فی اصلاب آبائك الانبیاء و تشکل بها تستفیض من فیضهم کل من الانبیاء اختص بما لا یفهم غیره بالعقل و الحس اجتمع عندک خصائص مائه الف نبی و اربعین الف و نیف حتی امتلاً جناب قلبک باللطائف و الانوار و المشاهده و الاسرار و لم یبق مساغ الازدیاد و مکان الاستکثار جلیناک عن تنق الاستار و اظهرناک عن کتم الاسرار لتتم مکارم الاخلاق ان النبوه تاج الانبیاء الاخیار و انک درّه التاج یا سید الاحرار انتهى نقلا عن نسخه من الدر الملتقط ظفر بها العبد القاصر صانه الله عن الشطط ازیں عبارت بنهایت وضوح ظاهرست که صاحب در ملتقط قول شاعر را که دلالت می کند بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه این آدمست از روی صورت لکن در آنجناب معنایست شاهد بابوت آن حضرت مبنی و مؤسس بر حدیث نور می داند و قول حق تعالی ثم أوحینا إلیک أن اتبع مله إبراهيم حنیفاً را مشیر بحدیث نور می گرداند و در تبیین این مضمون لطائف مشحون می فرماید که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متقلب می شد در اصلاب آباء کرام خود که انبیاء علیهم السلام بودند و مستفیض می شد بفیض این حضرات و مجتمع شد نزد آن جناب خصائص یک لک و چهل هزار و چند نبی و هر گاه قلب اطهر آن حضرت بلطائف و انوار ممتلی و مشاهده حکم و اسرار منجلی گردید و مساغ ازدیاد و مجال استکثار نماند آن حضرت را از حجب و استار و کتم اسرار بمنصه اظهار تشریف او تا مکارم اخلاق تمام گردد و نبوت تاج انبیای اخیارست و آن حضرت درّه این تاج عالی مقدار پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز بحکم حدیث نور اگر چه این آدمست از روی صورت لکن در آن جناب معنای شاهد بابوت آن حضرت می باشد پس افضلیت آنجناب از حضرت آدم و دیگر انبیا علی نبینا و علیهم السلام قطعاً و حتماً ثابت گردید و نیز ثابت گردید که در آن حضرت هم خصائص انبیای سابقین علیهم السلام مجتمع بود و قلب انور آن حضرت بلطائف و انوار و مشاهدات و اسرار مشحون و مساغ ازدیاد و مقام استکثار مناقب و فضائل جلیله الفخار در آن حضرت غیر موهوم و غیر مظنون و آن حضرت علیه السلام هم مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درّه تاج انبیای اخیار و سید احرار بعد سرور مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بوده پس دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و عدم جواز تقدم احدی و قبج ریاست و حکومت کسی کائنا من کان بر آن حضرت ثابت و متحقق گردید

**وجه سی و سوم: استدلال به حدیث نور بر تحقق کمالات انبیاء قبل از رسول الله**

وجه سی و سوم آنکه سید محمد گیسودراز

ص:

حدیث خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعه آلاف سنه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب دلیل برین کرد کمالی که در آدم بود در محمّد دست کذلک کمال نوح و موسی کلیم الله و خلیل الله و روح الله در محمّد بنقده موجود بود و خلقت عالم و آدم جز برای محمد نشد ازین عبارت ظاهرست که سید گیسودراز بحدیث نور که از ان مخلوق شدن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نور واحد قبل خلق آدم بچهار هزار سال استدلال می نماید بر آنکه هر کمالی که در حضرت آدم موجود بود برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حاصل بوده و نیز جمیع کمالات حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام در جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متحقق بوده و خلق حضرت آدم و جمیع عالم محض برای آن حضرتست و همه طفیلی آن حضرت اند پس ثابت شد بلا-ارتیاب و تشکیک و بلا فصل و تفکیک که جمیع کمالات حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام متحقق و حاصل بود و شبهات اهل خرافات در افضلیت آن حضرت باطل و تلمیحات ارباب تلفیقات لا طائل مندفع و زائل و لله الحمد الشامل الکامل

**وجه سی و چهارم: استدلال بعبارت مواهب دینیّه «رسول الله اب، اکبر تمام موجودات است**

وجه سی و چهارم آنکه قسطلانی در مواهب لدنیّه کما سمعت سابقا گفته لما تعلقت إرادة الحق تعالی بایجاد خلقه و تقدیر

رزقه ابرز الحقيقه المحمديه من الانوار الصمديه فى الحضرة الاحديه ثم سلخ منها العوالم كلها علوها و سفلها على صوره حكمه كما سبق فى سابق ارادته و علمه ثم اعلمه تعالى بنبوته و بشره برسالته هذا و آدم لم يكن الا كما قال بين الروح و الجسد ثم انبجست منه صلى الله عليه و سلم عيون الارواح فظهر للملا الاعلى و هو بالمنظر الاجلى و كان هم المورد الاحلى فهو صلى الله عليه و سلم الجنس العالى على جميع الاجناس و الايب الاكبر لجميع الموجودات و الناس ازين عبارت ظاهرست كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم جنس عالى جميع اجناس و اب اكبر جميع موجودات و ناست باين سبب كه نور منور آن حضرت قبل خلق جميع عوالم علوى و سفلى خلق شده پس چون نور جناب امير المؤمنين عليه السلام نيز همراه نور مبارك آن حضرت خلق شده آن حضرت نيز جنس عالى جميع كائنات و اب اكبر تمامى موجودات و مخلوقات باشد و تقدم احدى از مخلوقات بر ان حضرت جائز نگرده زيرا كه جميع موجودات از اتباع و اشيع آن حضرت هستند و از همين جاست كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم بخطاب جناب امير المؤمنين عليه السلام فرموده كه

انا و انت يا على ابوا هذه الامه ملا رومى در تاج الدرّه شرح قصيده برده در شرح شعر احل امته فى حرز ملته كاللّيث حلّ مع الاشبال فى الاجم گفته يقول و كيف لا و قد احلّ و اقّرّ رسول الله صلى الله عليه امه اجابته فى حرزه الحرير و حصنه الحصين من شريعته الحنيفيه الباقيه الى يوم القيمة و هو ضرغام

غايه الكمال من الرجال و اتباعه كالاولاد لقوله تعالى إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ

و لقوله صلى الله عليه و سلم انا من الله و المؤمنون منى و انا و انت يا على ابو هذه الامه و ناهيك لقوه دين الله دليلا و لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا اين عبارت دلالت صريحه دارد بر آنكه حسب دلالت حديث شريف

انا و انت يا على ابوا هذه الامه اتباع جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم مثل اولاد آن حضرت بودند پس بدلالات صريحه اين حديث شريف و هم حسب استدلال رومى ظريف جناب امير المؤمنين عليه السلام متبوع اين امت و تمام امت اتباع باشند پس حضرات ثلاثه هم مروسين و محكومين و اتباع باشند و جناب امير المؤمنين عليه السلام متبوع و مطاع و حاكم و رئيس آن نور باهر الضياء و الشعاع خواهد بود نه كسى از اتباع و اشيع و ان كانوا من ارباب الصلاح و النباهه و الارتفاع فضلا عن الهمج الرعاع المورث اتباعهم لانواع المضض و الالتياح و القائد اطاعتهم الى اقسام العلز و الارتباع

### **وجه سى و پنجم: استدلال بعبارت بدايه: استفاده فضائل عديده از حديث نور**

وجه سى و پنجم آنكه ملك العلماء شهاب الدين دولت آبادى در هدايه السعده بعد ذكر حديث نور گفته حاصله خداوند تعالى مرا و على را از يك نور آفريد و آن نور را دو منشور بود و ما ميانه عرش تسبيح مى گفتيم خدا را پيش از آنكه آدم آفريده شود بدو هزار سال چون آدم آفريده شد ساكن شديم در صلب آدم و از صلب پاك و شكم پاك بيرون آمديم نبود در ميان با حجابى پوشيده تا آمديم در صلب عبد المطلب و آنجا دو پر كاله شد از يكي من در صلب

عبد الله آمدم و علی در صلب ابو طالب آمد و آن هر دو نور باز در شکم فاطمه جمع شدند حسن و حسین نور خداوند اگر چه حضرت مصطفی را غیر از علی ولی نبی اعمام و غیر از فاطمه دختران و مر علی و فاطمه را فرزندان غیر از حسن و حسین بسیار بودند از جمله ایشان حسن و حسین را نور خدا گفت یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا

ان تمسیکتکم به لن تضلوا من بعدی هر که تمسک نور الله کند هرگز بی راه نگردد و این عنایت پروردگارست هر کرا توفیق دهد او برهد یهدی الله لئوره من یشاء و یضرب الله الأمثال للناس هر که را از در رانده و خوار و زار و ملعون و نابکار در زمره حرام خوار در آورده هر آئینه در کشتن و میرانیدن این نور الله سعی می نماید و بفق دهن گنده خود اعتراضات پراکنده بر فضائل ایشان می کند یزیدون لیطفوا نور الله بأفواههم و الله میم نوره و لو کره الکافر و ن چراغی را که ایزد بر فروزد هر انکو فف زند خود را بسوزد

اگر چه در گیتی همه عالم اغیار ایشان باشند و بخواهند که این نور خدا بکشند نتوانند اگر گیتی سراسر باد گیرد چراغ مقبلان هرگز نمیرد نسل ایشان تا قیامت قائم و مریدست ایشان را جز مردم نورانی که در وی نور ایمانست دیگر نشناسد و دیو مردم هرگز تعظیم ایشان نکنند نور باید که نور را بیند دیده دیو حور کی بیند جنس باید که جنس را داند غیر کاتب نبشته کی خواند بدانکه ذات ایشان از نورست و لهذا نور روی فاطمه گاهی ظاهر می نمود فی آخر الظهیریه

و لها أى لفاطمه كان نورا يضىء من وجهها حتى روى عن عائشه رضى الله عنها قالت اسلك فى سمّ الخياط فى الليله المظلمه من نور وجه فاطمه ترجمه عائشه گفت رضى الله عنها بارها در شب تاریک از روشنائی روى فاطمه رشته در سوزن کرده ام و در در می گوید حسن و حسین شبی از مصطفی برگشتند نور ایشان را گرد گرفت و قد ذکرناه فى الجلوه الاولى من الهدایه الشامنه تا بدانی که ایشان نور الله اند انتهى ازین عبارت ظاهرست که خلق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و خلق جناب امیر المؤمنین علیه السّلام از یک نورست و آن نور تسیح حق تعالی قبل خلق حضرت آدم علیه السلام می کرد و خلق جناب امیر المؤمنین علیه السّلام از نور و اتحاد نور آن حضرت با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم صفت جلیله خاصّه است بجناب امیر المؤمنین علیه السلام که برای دیگر بنی اعمام نبوی حاصل نبوده پس این اختصاص فضیلت عالیّه جلیله الاخطار بذات قدسی صفات حیدر کرار علیه و آله الاطهار آلاف سلام ما تتابع اللیل و النهار دلیل صریحست بر افضلیت آن حضرت و نیز اختصاص نور خدا بودن بحضرت فاطمه و حسین علیهم السلام و عدم مشارکت دیگر اولاد جناب امیر المؤمنین علیه السّلام از این عبارت ظاهرست و آن هم دلیل صریحست بر آنکه این فضیلت فضیلتیست بس عمده و فخریمه الشّان که انشعاب فضائل عظیمه از ان متحقق گشته و نیز از ان ظاهرست که چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام نور خدا بود پس آن حضرت مصداق آیه کریمه یا أیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ كُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ اِعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا بوده پس آن جناب برهان پروردگار و نور الهی بوده که مؤمنین را اعتصام بآنحضرت لازم و واجب و اعتصام بآنحضرت سبب دخول در رحمت الهی و هدایت بصراط مستقیمست پس بعد ثبوت این خصائص عظیمه زاهره و ماثر فخریمه باهره برای آن حضرت در ثبوت افضلیت و وجوب اطاعت و ظهور قبح تقدم کسی از امت بر آن حضرت شکی و ریبی نماند و نیز ازین افاده ملک العلماء ظاهر می شود که آن حضرت مصداق جمیع آیات کریمه است که در آن ذکر نور واقع شده و چون از ان آیات افضلیت مصداق نور ظاهرست آن همه آیات دلیل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و نیز از افاده ملک العلماء ظاهرست که حدیث ثقلین که آمرست بتمسک اهل بیت علیهم السّلام مبنی و مؤسسست بر حدیث نور که چون جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و حضرت فاطمه و حسین علیهم السلام نور خدا بودند تمسک باین حضرات لازم شد پس حدیث نور بنا بر کریمه وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا الْآیَه و حدیث ثقلین مفید وجوب اطاعت جناب امیر المؤمنین باشد و تقدم و ریاست احدی فضلا عن الثلاثه بر آن حضرت روا نباشد بلکه محض ضلال و خطا و نیز از قول ملک العلماء هر که تمسک بنور الله کند هرگز بی راه نگردد واضحست که تمسک بجناب امیر المؤمنین علیه السلام که نور الهیست سبب وصول بشاهراه هدایت و نجات از سراسیمگی و ضلالتست و نیز از عبارت او ظاهرست که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام مصداق آیه يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ بوده پس هر که اطاعت آن حضرت کرد

ان تمسکتکم به لن تضلوا من بعدی هر که تمسک نور الله کند هرگز بی راه نگردد و این عنایت پروردگارسر هر کرا توفیق دهد او برهد یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الأمثال للناس هر که را از در رانده و خوار و زار و ملعون و نابکار در زمره حرام خوار در آورده هر آئینه در کشتن و میرانیدن این نور الله سعی می نماید و بفف دهن گنده خود اعتراضات پراکنده بر فضائل ایشان می کند یریدون لیطفوا نور الله بأفواههم و الله میثم نوره و لو کره الکافرؤن چراغی را که ایزد برفروزد هر انکو فف زند خود را بسوزد

اگر چه در گیتی همه عالم اغیار ایشان باشند و بخواهند که این نور خدا بکشند نتوانند اگر گیتی سراسر باد گیرد چراغ مقبلان هرگز نمیرد نسل ایشان تا قیامت قائم و مریدست ایشان را جز مردم نورانی که در وی نور ایمانست دیگر نشناسد و دیو مردم هرگز تعظیم ایشان نکنند نور باید که نور را بیند دیده دیو حور کی بیند جنس باید که جنس را داند غیر کاتب نبشته کی خواند بدانکه ذات ایشان از نورست و لهذا نور روی فاطمه گاهی ظاهر می نمود فی آخر الظهیریه

ص:



و مهتدیست و ناجی و هر که تخلف از طریقه آن حضرت ورزید هالکست و رانس و غیر راجی و نیز قول بلیغ ملک العلماء هر که از در رانده الی قوله اعتراضات پراکنده بر فضائل ایشان می کند یُریدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ الْآيَةَ صراحه واضحست که کسی که رد بر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و سائر اهل بیت طاهرین می کند خصوصا کسی که حدیث نور را بالخصوص تکذیب می کند و ابطال آن می نماید و اعتراضات پراکنده و ایرادات آکنده بر آن می کند آن کس از در رحمت الهی رانده و تباه و خوار و پریشان زار و مرحوم بدکردار و ملعون نابکار و داخل زمره حرام خوار و محشور در شرذمه اشرار و قطعاً و بتاً در کشتن و میرانیدن نور الهی سعی می نماید و بفف دهن گنده اعتراضات پراکنده می کند و آیه یُریدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ در حق او صادق و بحال پر اختلال او مطابقست که از ان کفرا و صراحه و چهارا هویدا و اشکارست پس چون ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی و مخاطب جلیل در پی ردّ و ابطال و انکار بسیاری از فضائل جناب امیر المؤمنین علیهم السلام و دیگر اهلبیت علیهم السلام افتاده و بیم داد سعی در ابطال و تکذیب حدیث نور بالخصوص داده اند این صفات عالیّه که ملک العلماء جزاه الله خیرا بعد اثبات نور در حق منکرین فضائل آن حضرت مطلقاً و منکرین حدیث نور خصوصاً ثابت کرده بر ذوات این حضرات عالی درجات بی تکلف و بی تجشم مؤنت تبیین و تقریب صادق می آید و نیز می باید که در حق این حضرات اشعار بلاغت شعار که ملک العلماء عالی مقدار خوانده خوانده شود و هر چند در توفیق و تطبیق این بیان انیق و تبیان رشیق

ملک اهل التحقیق بر ذات عالی مخاطب افیق نهایت طعن و تشنیع آن رئیس ارباب تدقیق و غایت تعییر و ازراء آن عمده اصحاب تعمیق لازم می آید لکن چون حضرت او ضلیع العذار و گسسته مهار در تکذیب حدیث نور و دیگر فضائل وصی سرور مختار صلی الله علیه و آله الاطهار رفته به مفاد و ما أصابکم من مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ آنچه بر سر ملازمانش رسیده از دست خود اوست یداک اوکتا و فوک نفخ و حقیر حسب ارشاد باسداد ملک العلماء النقاد که ممدوح والد ماجد مخاطب والا نزادست در اظهار امر حق معذورم و برائت ساحت فقیر از انشاء امری خلاف شان مخاطب رفیع المکان در کمال ظهور که آنچه گفته است ملک العلماء گفته و آنچه نوشته ممدوح والد حضرتش نوشته حقیر ناقلم و حاکی نه موجد و مخترع اساءت ادب و بی باکی

### **وجه سی و ششم: علی همدانی: حدیث نور دال بر اتحاد نور نبوی و علوی**

وجه سی و ششم آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده میمیه فارضیه که موسومست بمشارب الاذواق در شرح شعر لها البدر کاس و هی شمس یدیرها هلال و کم بیدو إذا مزجت نجم فرمود و شاید مراد ناظم ازین معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین عبارت حقائق نفسی خواهد و بر تقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب احدیت و دعای حقیقت محبتست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال و وصال اوست که

انا مدینه العلم و علی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی ازوست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکمست که

خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از امتزاج احکام شرائع مصطفوی

و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرمود که

انا و انت ابوا هذه الامه اشاره بدین معناست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که

انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون و چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکاه ولایت علیست و با وجود امام هادی متابعت غیری از احولیست انتهی ازین عبارت سراسر بلاغت مشحون بانواع رشاق و حاوی اقسام هدایت و حائز صنوف رزانت و متانت واضح و لائحت که حسب دلالت حدیث نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام اتحاد تمام با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم داشته و چنانچه هلال غیر بدر نیست همچنین آن حضرت غیر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نیست و چون آن حضرت اتحاد با سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد داشته لهذا بامتزاج احکام شرائع نبویه و اعلام حقائق علویه نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا و بدور طوابع اتواق اکابر اصفیا ظاهر شده یعنی جمیع اولیا و اصفیا مستمد و مستعین از فیوض جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشند پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام

افضل خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم باشد و تجویز تقدم و ریاست احدی بر آن حضرت نهایت شنیع و قبیح و فظیح و فزیحست مثل تجویز تقدم و ریاست احدی بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و علاوه برین بوجوه عدیده دیگر ثبوت کمال افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عدم جواز تقدم و تراوس احدی بر آن حضرت ازین عبارت عالیہ المبانی علی همدانی بر هر قاصی و دانی ظاهرست چه از ان واضح است که جناب امیر المؤمنین حسب دلالت حدیث مدینه العلم ساقی کؤوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمور و زلال وصال ایزد متعالست پس اگر ثلاثه را داخل زمره متعطشان فیافی امال و طالبان وصال گردانند ایشان نیز تابع و محکوم باب مدینه العلوم باشند و آن حضرت حاکم و رئیس و امام ایشان باشد و اگر ایشان را از زمره طالبان و متعطشان وصال و کمال خارج سازند پس در بطلان خلافت و ریاست ایشان چه جای ارتیاب و اشتباه است و نیز از آن ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم قطعا و حتما

حدیث انا و انت ابوا هذه الامه بخطاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ارشاد فرموده و آن حضرت بدلالت این حدیث شریف که مؤید و مصدق حدیث نور و کاسر ظهور ارباب کذب و زورست افضل امت و حاکم ان مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده و تقدم و ریاست احدی بر آن حضرت جائز نیست و آن حضرت منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیقست پس کسانی که از فهم کلاله و ابا هم عاجز و قاصر

و اذهان ثاقبه شان در ادراک مسائل سهله پریشان و حائر بوده چگونه بر آن حضرت حاکم و امیر و رئیس با توقیر کردند و نیز از ان ظاهرست که حسب دلالت

حدیث شریف انا المنذر و علی الهادی که مخاطب عادی قدم مبارک در وادی قدح و جرح آن هم نهاده حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت حضرت ولایت بوده و هست و خواهد بود پس اگر حضرات ثلاثه از اهل کشف و شهود و مهتدی و محمود بودند می باید که تابع و مروس و مامور و محکوم جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشند و اگر ایشان را خارج از اهل کشف و شهود و حائزین کمال درجات اسرار ربّ معبود گردانند پس باز هم تقدم و ریاست اینها بر نفس رسول و هادی هر ظلوم و جهول و موصل جمیع خلق بکمال درجات اسرار و مطلع حکم مشرقه الانوار چگونه روا خواهد شد و علاوه برین همه علی همدانی در آخر کلام بلاغت نظام تصریح فرموده بآنکه طالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکاه ولایت علیست و با وجود امام هادی متابعت گیری از احولیست پس معلوم شد بنهایت صراحت و وضوح که کسی که با وجود جناب امیر المؤمنین علیه السلام متابعت شیوخ ثلاثه کرد آنکس ضال احول و واصل درک اسفل بوده که با وجود امام هادی اعراض و استنکاف از اقتباس انوار مشکاه ولایت و اغماض و انحراف از سلوک شاهره هدایت نموده خود را در بوادی ضلال و هلاک دردی و فیافی خسران و خذلان و عمی انداخته و تابعان و متبوعین همه از حق و صواب روگردان و آبی و معامله ریاست و تسلط ظاهری شان آبی و مرکب

تزویر و تعزیر و تلمیع و تخدیعیشان کابی و نار اثارت وساوس شبهات و تعلیلات خابی و محامد علیه و مناقب سنیه و مفاخر باهره و مائر زاهره سید علی همدانی در مجلد حدیث تشبیه و غیر ان بر زبان اساطین قوم شنیدی پاره از ان در این جا باید شنید مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل بترجمه او گفته آورده اند که اجازت ارشاد از سی و سه مشایخ کامل مکمل داشته اند و بعد ذکر اسماءشان گفته و نوشته اند که از ان سی و سه تن اولیاء الکاملین العارفین یکی شیخ سعید چستی بوده که ایشان از اصحاب رسول اند صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه که علی ثانی از صحبت ایشان بشرف تابعین رضوان الله علیهم اجمعین رسیدند و فروغ دل یافتند و خرقة خلافت در بر گرفتند امیر سید محمد طالقانی قدس سره در لقب امیر که بدان سبب علی ثانی لقب افتاده چند و جا نوشته اند که موافق افتاده است به امیر مردان رضی الله عنه اول احیاء اموات دوم در حین سیاحت که بزیارت حضرت آدم صفی علیه صلوات و سلام می رفتند در زمین سرانندیب اژدهای راه بر ایشان گرفت بی آلت جارحه او را بهلاک رسانیدند و طی ارض داشتند چنانچه سه مرتبه ربع مسکون را طی کردند و طی لسانی داشتند و در علم از فحول علما بودند بدین جمله ایشان را علی ثانی لقب افتاد و جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و ایشان را در بیان علوم ظاهر و باطن مصنفات مشهورست چون کتاب اسرار النقط و شرح اسماء الله الحسنی و شرح فصوص الحکم و شرح تائیه فارضیه و ذخیره الملوک و دیوان اشعار و غیر آن رسائل بسیارست در یکی از مصنفات خود که مسمی باسراریه است

بتقریبی لختی از احوالات خود نگاشته اند که چون کسب طریقت در صحبت سیدی و سندی قدوه الواصلین حجه العارفین شرف الحق و الدین محمود بن عبد الله المزدقانی افاض الله علی روحه الکریم و بخرقه خلافت مشرف گشتم بحکم اشارت غیبی و نیز بحکم شیخ خود در اقصای بلاد عالم گشتم و عمر عزیز را در تردد و ملاقات مشایخ کبار صرف نموده بر شدتهای بحار و جبال و برار و هر کجا که شخصی در اقصای اماکن و بلاد وصف کردند عزیمت بسته قطع مراحل و منازل کرده سه نوبت ربع مسکون را سیر کردم و هم در مصنّفات خود آورده اند که یک هزار و چهارصد اولیای کامل را دریافتم و از هر یک نصیبی برگرفتم و از آنجمله چهارصد اولیا را در یک مجلس یافتم و هر یک نوازش کردند و هر یک اسمی از اسماء الله که گشایش و فتح کار طریقت ایشان از ان حاصل شده بود باین ضعیف عطا فرمودند و بمداومت آن کثیر البرکات و عظیم الخاصیات و آیات بیّنات حضرت صمدیت و احادیث مصطفویه صلی الله علیه و سلم فراوان بهره برگرفتم و فتح کار خود از ان یافتم اما چون از ان فتح الباب دیدم مجموع آن را اوراد فتحیه نام نهادم و در اسراریه که از مصنّفات ایشانست نوشته اند که چون بمدینه رسیدم و بمواجهه روضه رسول سلام کردم جواب سلام باز یافتم درین ضمن مرا غیبی شد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم دیدم نشسته اند و جمعی کثیر از صحابه رضی الله عنهم در ان مجمع حاضرند سلام کردم مرا پیش خواندند و طومار کاغذی بدستم دادند برگشادم اوراد فتحیه بود با ترتیب در ان اثنا دیدم که جمعی مدور حلقه برکشیده بزمزمه و الحان همان اوراد می خوانند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم روی مبارک بسوی من کرده

فرمودند که بدین ترتیب باید خواند اگر چه ابتداء زان یک هزار چهارصد شیخ کامل مکمل این اوراد عطا بود اما دوباره تصحیح ترتیب آن را از ان سرور کائنات صلی الله علیه و سلم یافتم خفیه بود بجهر خواندن مامور شدم و از ان حضرت صلی الله علیه و سلم فراوان بهره مندی و فتح کار خود یافتم امیر سید محمد طالقانی قدس اسراره که از اعظم خلفاء علی ثانیست در آخر رساله قیافه نامه خود بعد از بیان حسن و قبح قیافت تصحیح مراتب نموده تعیین مرتبه مشایخ می نمایند و بحسب تمثیل ضمنا نقلی نیز از علی ثانی می آرند تبرّکا از تصحیح مراتب اولیا نگاشته آمد من کلامه القدسی طائفه که ارباب قلوب اند ایشان را درین زمانه اولیاء الله می گویند و ایشان اطوار متفاوت دارند طائفه از طوائف اولیا مشهور باسمى باشند چون اقطاب و افراد و ابدال و اوتاد و ابرار و غیرهم بعضی بظاهر و بعضی بیاطن معمور و در شریعت و طریقت و حقیقت مشهوراند و ایشان که اکمل اقطاب و افراد و اوتاد و غیرهم که مقربانند در صورت و سیرت مشابه پیغمبرانند علی نبینا و علیهم الصلوه و السلام مرشدی و مقتدایی چنین کاملی را می سزد که در شریعت شرعیات متبحر و در جمیع فنون علوم از فحول علما باشد و در طریقت صحبت اکمل اولیا یافته ریاضت و مجاهدات در مرتبه او قصوری نباشد و در حقیقت صاحب مشرب عمیق گشته بمشاهدات و تجلیات در توحید عالی وارث ثَمَّ دَنَا فَتَدَلَّى باشد نه بظاهر خراب و بیاطن معمور باشد که از طائفه ابدالان مرشدی و مقتدایی نیاید و انکار ایشان نکنند از بهر آنکه تکالیف شرعی بر ارباب عقولست کسی که مسلوب العقل بود من

حيث الشرع



برو تکلیفی نیست و مسلوب العقل بر دو قسم اند بعضی که نور عقل ایشان بانوار شمس تجلیات الهی مسلوب و محجوب گردد و دیگر مجنون باتفاق جمیع علماء مذاهب این هر دو طائفه از تکلیفات شرعی آزادند و اکابر درویشان طائفه ابدال را لا یقتدی بهم و لا ینکر علیهم فرموده اند یعنی اقتدا بایشان نکنند که از ایشان تربیت متعذرست بلکه مضرت ایشان بمردم مناهی و ملحد بی نماز می رسد و منفعت نمی رسد و تفاوت طبقات اولیاء هر زمان بحسب مراتب و مقامات ایشان بر سیل اجمال از مقامات و احوال قدری معلوم باید نمود بعد از ان بقدر مقامات تعیین مراتب اولیا باید فرمود ولی زنده صحیح بیداردلست از مؤمنان دیندار و صلحا و علما چون بر صفت حیات و صفت بیداری و صفات دیگر مثل بینائی و گویائی و دانائی بیفزاید نشان ولایت باشد صاحب آن از مقام ایمان بمقام ولایت ترقی نموده باشد اول اهل الله بینا شوند و آن بینائی مراتبی دارد چون مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی بعد بینائی شنوائی شود و آن شنوائی مراتب دارد چون علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین هر که ازین مراتب و احوال مذکوره نصیبی دارد ولیست ولی که بینا و گویا نیست طفل طریقتست چون گویا شود از طفولیت عبور نماید و چون بحقائق دانا شود بالغ گردد و بلوغ مردان عبارت ازین مرتبه است اکمل مردان مرد در سرها بمظهر جامعیت که مراتب مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات و اطوار سبعة قلبی و نفسی و سری و روحی و خفی و غیب الغیوبی و حقائق توحید علم الیقین و حق الیقین و عین الیقین کمال یافته باشد که تا وارث

مصطفی و امام الاولیاء و غوث اعظم و قطب عالم و مظهر کل و هادی سبیل خوانند چند کلمه در صفت بواطن کامل گفته شد که تفصیل آن در کتب مطول نگنجد از آثار و غلامات ظاهر جز وی ازین طائفه تقریر نموده شد که قریب الفهم باشد اما آثار ولایت همه در قدمست و آثار و علامات ولایت کرامتست یعنی از وی چیزی صادر شود که مقدر عوام اهل اسلام نباشد چون اخبار از غیب بموجب الهام چنانکه بایزید بسطامی قدس الله سره می خواست که احرام نماز بندد و در جماعت مسافری بود موافقت خواست که احرام نماز بندد حضرت شیخ نزد وی رفت و آهسته گفت که چون بآب و آبادانی رسیدی تیمم باطل گشت آن عزیز متیمم بود متذکر گشت و طهارت ساخت و اگر چه ازین قبل کرامات از اولیا این زمان و در هر زمان صادر شده و می شود و لیکن این تمثیل چون در طبقات الاولیاء شیخ عبد الرحمن سلمی قدس الله سره آورده است جهت تیمن و تبرک همین تمثیل آورده شد و یا همچون علی ثانی که چون علماء نصاری را در ولایت روم با علماء اهل اسلام برینحدیث نبوی مذاکره افتاد که

علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی پیغمبر شما علیه الصلوه و السلام گفته است که علماء امت من مثل انبیای بنی اسرائیل اند و عیسی علیه السلام احیاء اموات می کرد و اگر پیغمبر شما برین قول که می گوئید راسخست مرده را زنده کنید علما اهل اسلام عاجز گشته چهل روز مهلت خواستند که بعد از چهل روز جواب گویند چون مدت رسید بموجب الهام الهی امیر سید علی همدانی بطی ارض در آن مجمع حاضر شد بعلماء نصاری گفت که آنچه پیغمبر ما گفته حق و صدقست پس فرمود تا مردم را

حاضر آوردند و بعلماء نصاری کرد و فرمود که چون پیغمبران شما احوال اموات می کردند چه می گفتند جواب گفتند پیغمبر ما قم باذن الله گفتی امیرکبیر فرمود اگر من بفرمان الله تعالی قم باذنی بگویم و این مرده را زنده گردانم بر دین پیغمبر ما ایمان می آرید گفتند ایمان آریم پس امیر فرمود من یکی از فروترین امت پیغمبرم که چون من هزاران هزار امت درین زمان یافت می شود پس گفت قم باذنی دست ان مرده گرفت و برداشت چون علماء نصاری آن چنان معاینه دیدند بلا توقف ایمان آوردند از ان روز باز امیرکبیر را علی ثانی خواندند نزد علمای اهل سنت کرامات الأولیاء حق مقررست و لیکن لازم نیست که اولیا در جمیع اوقات بر احوال اطلاع نمایند چون اکمل کامل اولیا و انبیا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلمست

انه قال لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مره فرمود یعنی حجاب بشری بر دل حضرت پیغمبر می شود و آن حضرت هر روز هفتاد بار طلب مغفرت می نمایند یعقوب نبی را صلوات الله علیه پرسیدند که یوسف را در چاه کنعان با وجود قرب مکان ندیدی و از مصر بوی پیراهن شمیدی نزد عاقل بغایت بدیع می نماید جواب داد که احوال این طائفه متفاوتست یکی پرسید زان گم کرده فرزند که ای روشن گهر پیر خردمند ز مصرش بوی پیراهن شمیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی بگفت احوال ما برق جهانست دمی پیدا و دیگر دم نهانست گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای خود نبینم اگر درویش بر حالی بماندی سر دست از دو عالم بر فشانندی یعنی اگر درویش صاحب کمال که مظهر تجلیات جلال و جمال باشد در حال استغراق لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل بماند و از مقام فنا فی الله

و لاهوت بمقام بقاء الله و جبروت تنزل نکند و از عالم ملک و ملکوت فارغ البال در استغراق زلال وصال باشد هیچ احدی از وی استفاضه نتوان کرد و ان مظهر تربیت سالکان نتواند فرمود اما کامل مکمل مظهریست که برداشت مقام انبیا کند و در صحو و بقا وطن سازد و به تربیت طالبان لقاء الله پردازد تا از دامن دولت آن مرشدان کامل و واصلان موصل تا دامن قیامت باقی مانند چنانکه مرشد باستحقاق و قطب افاق مخدوم علی الاطلاق حضرت خواجه اسحاق قدس سره از حضرت ولایتآب قطب الاقطاب علی ثانی امیر سید علی همدانی کمال یافت و آن حضرت بعد ممارست فنون علم و ملازمت حضرت مرشد حقانی شیخ محمود مزدقانی بمقام ولایت و ارشاد وصول یافت بعد از اجازت از حضرت شیخ بموجب اشاره غیبی بسفر سه بار بآن مقدار که مقدور بشر نباشد عالم را دید و بصحبت شریف هزار و چهار صد ولی سید بظاهر و باطن مظهر جامع عبارت از چنین کاملست اما جمعیت معنوی که ذکر کرده شد و مکاشفات و اطوار دل و حقائق مظهر در غیر سلسله علی ثانی سید علی همدانی یافت نشد امّا جمعیت صوری آنکه بحبل الله تعالی کبریا ده و اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا امر فرمود یعنی همه چنگ بحبل الله زنید اصح اقاویل معتبر چهارست بعضی فرموده اند که حبل الله علماء شریعت اند که بیان معانی قرآن فرمایند و عالمیان را بسبب قرآن راه نمایند و بعضی فرموده اند که حبل الله مشایخ طریقت اند چون بحقیقت علماء ربّانی طائفه توانند بود که علم با عمل دارند و

الشیخ فی قومه کالتبی فی امته در احادیث نبی واردست و بعضی فرموده اند که حبل الله عترت حضرت رسول الله ست کما

قال علیه السلام انّی تارک فیکم الثقلین کلام الله و عترتی الا فتمسکوا بهم

فانهما جبلان لا ينقطعان الى يوم القيمة يعنى در میان شما دو چیز بزرگ می گذاریم یکی کتاب خدا و یکی فرزندان خویش و آگاه باشید و چنگ زنید در آن هر دو بدرستی که ان دو ریسمانیست که منقطع نشوند تا روز قیامت چون اصحّ اقاویل اهل تفسیر و تاویل در جبل الله چهارست و آن چهار معنی در ذات شریف حضرت علی ثانی امیر سید علی همدانی موجود بود بی اشتباه آن حضرت جبل الله باشد مر سلسله ویرا و فرق از سلسله اولیا چون مقصود ازین رساله شناختن انسانست در بیان صورت و سیرت انسان نوشته شد زیاده موجب املاست و نیز در اسراریه علی ثانی فرموده که درین مدت چهل و پنجسال که همیشه در سیاحت بودم هر سال بحج می رسیدم نوبتی در راه کعبه عورتی مرا پیش رسید پرسید که چه نام داری گفتم سید علی مرا تعظیم بسیار کرد پس همیان زری در پیش من بنهاد و گفت این نذر پیغمبرست صلی الله علیه و سلم گفتم تو چون دانستی که من مستحق این نذرم گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا خبر دادند داعیه آن داشتم که این مبلغ را بمدینه در خواب پیغمبر صلی الله علیه و سلم دیدم که فرمودند که باسم سید علی از فرزندان ماست اینجا خواهد رسید این فتوح را باو رسان بعلاماتی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده بودند ترا شناختم پس آن مبلغ را ستدم و در راه کعبه صرف زاد مسکینان و مستحقان نمودم و نیز در اسراریه فرموده که چون بمدینه رسیدم بروضه منوره مبارک آن سرور صلی الله علیه و سلم سلام کردم جواب سلام باز شنیدم و چون مستقبل روضه منوره در مراقبه رفتم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم دیدم در پیش گاه روضه نشسته و جمع کثیر از صحابه رضی الله عنهم در آنجا حاضر بودند رفتم و بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم سلام کردم باز جواب دادند و تلفت بی اندازه فرمودند

و طومار کاغذی نوشته بدستم دادند برگشادم همان کلمات بود که در سیاحت از هزار و چهار صد ولی بمن رسیده بود و ترتیب آن را نمی دانستم چون ترتیب قراءت آن را معلوم کردم بخاطر رسید که آیا این اوراد را جهریه باید کرد یا خفیه باید خواند درین ضمن دیده شد که جمعی مدور حلقه برکشیده واقف بمقام دو گاه همان اوراد را می خوانند ناگاه حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ و سلم روی مبارک سوی این ضعیف کرده فرموده که باین ترتیب باید خواند از ان روز باز او را در ابر علانیه خواندن آغاز کردم و نیز در جامع السلاسل بعد ذکر اشعار عدیده متضمن بعض امتحانات امیر تیمور علی ہمدانی را و ظهور کرامت او گفته نقلست که چون امیر کبیر یعنی علی ثانی از مجلس میر تیمور بمکان خود تشریف آورد متعاقب کس میر تیمور رسید گفت میر تیمور می گوید که از حد ملک ما بیرون آید امیر فرمود که اگر از قلمرو تو بیرون نامده آب آشامم بر من حرام باد همان ساعت از سمرقند برآمده اند وقت نماز ظهر کاروانیان بر عقبه کوه هندوکش دیده اند و آنجا وقت نماز ظهر شده بود و از آنجا بطی ارض بشمیر آمده نماز عصر آنجا خوانده اند و نیز در اسرار یہ فرموده اند که چون بکشمیر رسیدم در مسجدی جای گرفتم چون پاسی از شب گذشت نگاهبان مسجد آمد گفت از مسجد بیرون آی که قفل کنم گفتم مسجد وقف فقرا و خانه غرباست ازینجا بیرون بروم گفت هر که شب درین مسجد مقام گرفته صباح هرگز زنده بیرون نامده هر چند الحاح نمودند صورت نیست پس مسجد را از بیرون مقفل ساخت و برفت چون نصف شب گذشت دروازه مسجد گشاده شد مشعلی ظاهر شد و متعقب ان مشعل عورتی برقع پوشی بیامد چون قریب رسید بصفای باطن دریافتم که این جنست چون بنظر

خشم سوی وی دیدم در ساعت مثل ارزن دانه پاش پاش شده ناپدید گشت چون آن صباح مردم رو بمسجد آوردند و مرا زنده یافتند بسیار تعجب نمودند و ایشان را فی الجمله اعتقادی بهمرسید بعضی از اهل اسلام که آنجا بودند ارادت نمودند اما اکثر مردم کشمیر کافر بودند و اسلام را چندان رواج نبود چون کافران را باسلام خواندم گفتند ما را شخصیت که عالم و فاضل صاحب کراماتست اگر بروی و در مناظره علمی و امور شیخی فائق آیی اسلام آریم نزد وی رفتم و ان گیری بود سر و پا برهنه و خاک بر تمام اعضا مالیده و بنگک بی نهایت خورده بغایت سیاه و چشمها مانند دو طاس پر خون چون پاره در علم مباحثه واقع شد و عاجز آمد خواست که بطریق استدراج کرامات نماید گاوی ایستاده بود گفت توانی بگوئی که در رحم این گاو گوساله بچه رنگست و ماده است یا نه گفتم تو بگوئی گفت گوساله نرست چون تامل کردم نر بود گفت سیاه فامست و قدری پیشانی او سپیدست گفتم پیشانی وی سپید نیست بلکه سر دم وی سپیدست دم را حلقه کرده بر پیشانی آورده است فرمود تا گاو را شکافتند همان دم بود که بر پیشانی حلقه کرده بود خواست که حيله دیگر انگیزد آن حالت و استدراج را ازو گرفتم از ان خود ستائی فرو نشست منفعل از جای خود برخاست سر پیاى من انداخت و اسلام آورد و یکی از واصلان شد چون کافران چنین دیدند اکثر مسلمان شدند از ان روز باز اسلام در ان ولایت در تزايد شد او را این چنین خوارق و کرامات بسیارست اگر تمام آورده شود دفتری علیحده باید بنا کردن اختصار زاد وفات وی در سادس ذی حجه سنه ست و ثمانین و سبعمائه نزدیک بولایت سواد بجور بود از آنجا بختلان نقل کردند تاریخ وفات آن حضرت که مولانا نور الدین جعفر

جعفر بنظم آورده مرشد سالکان شه همدان کر دمش باغ معرفت بشکفت

مظهر نور حق که رویش بود عاقبت از جهانیان بنهفت عقل تاریخ سال رحلت او

سید ما علی ثانی گفت ایضا چو شد از گاه احمد خاتم دین ز هجرت هفصد و ست و ثمانین

برفت از عالم فانی بباقی امیر هر دو عالم آل یاسین

### وجه سی و هفتم: نبی اصل در تکوین و ذره او عجیب بعلم و هدایت

وجه سی و هفتم آنکه شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبد الله السهروردی در عوارف المعارف بعد ذکر بعض احادیث داله بر فضیلت فقه در دین گفته و الله سبحانه و تعالی جعل الفقه صفه القلب فقال لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا فَلَمَّا فَقَهُوا علموا و لما علموا عملوا و لما عملوا عرفوا و لما عرفوا اهتدوا فكل من كان افقه كانت نفسه اسرع اجابه و اكثر انقياد العالم الدین و اوفر حظًا من نور اليقين فالعلم جمله موهوبه من الله تعالى للقلوب و المعرفه تميز تلك الجملة و الهدى وجدان القلوب ذلك فالمعنى مثل ما بعثنى الله به من الهدى و العلم اخبر انه وجد القلب النبوى الهدى و العلم فكان هاديا مهديًا و علمه صلوات الله عليه ورائه معجونه فيه من آدم أبى البشر صلوات الله عليه حيث علم الاسماء سمه الاشياء فكرمه الله تعالى بالعلم فقال عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ فَأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بما ركب فيه من العلم و الحكمة صار ذا الفهم و الفطنه و المعرفه و الرفاه و اللطف و الحبّ و البغض و الفرح و الغم و الرضا و الرّخاء و الغضب و الكياسه ثم اقتضاء استعمال كل ذلك و جعل لقلبه بصيره و اهتدى الى الله بالنور الذى وهب له فالتبى عليه السلام بعث الى الامه بالنور الموروث



والموهوب له خاصه و قيل لَمَّا خَظَبَ اللهُ سَبْحَانَهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَقُولُ لِهَمَا اِثْتِيَا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا قَالَتَا اَتَيْنَا طَائِعِينَ نَطَقَ مِنَ  
الْأَرْضِ وَاجَابَ مَوْضِعَ الْكَعْبَةِ وَ مِنَ السَّمَاءِ مَا يَحَازِيهَا وَقَدْ قَالَ عَبْدُ اللهِ بِنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا اَصْلَ طِينِهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى  
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ سَرَّةِ الْاَرْضِ بِمَكَّةَ فَقَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ هَذَا يَشْعُرُ بِأَنَّمَا اجَابَ مِنَ الْاَرْضِ ذَرَّةَ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ  
سَلَّمَ وَ مِنَ مَوْضِعِ الْكَعْبَةِ دَحِيثَ الْاَرْضِ فَصَارَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ الْاَصْلُ فِي التَّكْوِينِ وَ الْكَائِنَاتِ تَبِعَ لَهُ وَ اِلَى  
هَذَا الْاِشَارَةُ

بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ وَ فِي رِوَايَةٍ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ وَ قِيلَ لِذَلِكَ سَمِيَ أُمِّيًّا لِأَنَّ مَكَّةَ أُمَّ  
الْقُرَى وَ ذَرَّتَهُ أُمَّ الْخَلِيقَةِ وَ تَرَبُّهُ الشَّخْصَ مَدْفَنُهُ فَكَانَ يَقْتَضِي أَنْ يَكُونَ مَدْفَنُهُ بِمَكَّةَ حَيْثُ كَانَتْ تَرَبُّتُهُ مِنْهَا وَ لَكِنْ قِيلَ الْمَاءُ لَمَّا  
تَمَوَّجَ وَ رَمَى الزَّبَدُ إِلَى النُّوَاحِي وَ قَدْ جَوَّهَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَا يَحَازِي تَرَبُّتَهُ بِالْمَدِينَةِ وَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكِّيًّا مَدِينَتًا حَنِينًا إِلَى مَكَّةَ وَ تَرَبُّتَهُ بِالْمَدِينَةِ فَالْاِشَارَةُ فِيمَا ذَكَرْنَا مِنْ ذَرَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ مَا قَالَ اللهُ  
تَعَالَى وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى

وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ اللهُ مَسَحَ ظَهْرَ آدَمَ وَ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْهُ كَهَيْئَةِ الذَّرَّةِ وَ اسْتَخْرَجَ الذَّرَّ مِنْ مَسَامِ شَعْرِ آدَمَ فَخَرَجَ الذَّرُّ كَخُرُوجِ  
الْعَرَقِ وَ قِيلَ كَانَ الْمَسْحُ مِنْ بَعْضِ الْمَلَائِكَةِ فَاضَافَ الْفِعْلُ إِلَى الْمَسْبُوبِ وَ قِيلَ مَعْنَى الْقَوْلِ

بانه مسح أى احصى كما يحصى الارض بالمساحه و كان ذلك ببطن نعمان و هو واد بجنب عرفه بين مكه و الطائف فلما خاطب الله الذره و اجابوا ببلى كتب العهد فى رق ابيض و اشهد عليه الملائكه و القمه الحجر الاسود و كانت ذره رسول الله صلى الله عليه و سلم هى المصيبه من الارض و العلم و الهدى فيه معجونان فبعث بالعلم و الهدى مورثا له و موهوبا و قيل لما بعث الله تعالى جبرئيل و ميكائيل ليقبضا قبضه من الارض فابت حتى بعث الله عزرائيل فقبض قبضه من الارض و كان ابليس قد وطى الارض بقدميه فصار بعض الارض بين قدميه و بعض الارض موضع اقدامه فخلقت النفس مما مس قدم ابليس فصارت مأوى الشر و بعضها لم يصل إليه قدم ابليس فمن تلك الارض تربه اصل الانبياء و الاولياء فكانت ذره رسول الله صلى الله عليه و سلم موضع نظر الله سبحانه و تعالى من قبضه عزرائيل لم يمسها قدم ابليس فلم يصبه حظ الجهل بل صار منزوع الجهل موفرا حظّه من العلم و الهدى فبعثه الله تعالى بالهدى و العلم و انتقل من قلبه الى القلوب و من نفسه الى النفوس فوقعت المناسبه فى اصل طهاره الطينه و وقع التاليف بالتعارف الاول فكل من كان اقرب منه مناسبه بنسبه طهاره الطينه كان اوفر حظا من قبول ما جاء به رسول الله صلى الله عليه و سلم فكانت قلوب الصوفيه اقرب منها مناسبه فاخذت من العلم حظا وافرا و صارت بواطنهم اخاذات فعلموا و عملوا كالاخذ التي

يسقى منه و يزرع منه و جمعوا بين فائده علم الدّراسه و علم الوراثه فائده باحكام اساس التقوى فلما تركت النفوس انجلت مرآئى قلوبهم بما صقلها من التقوى و انجلى فيها صور الاشياء على هيئاتها و ماهيتها فبانت لهم الدنيا بقبحها فرفضوها و ظهرت الآخره بحسنها فطلبوها فلما زهدوا فى الدنيا انصبّت الى بواطنهم اقسام العلوم انصباها و انضاف الى علم الدّرايه علم الوراثه ازین عبارت ظاهرست که جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم اصل در تکوین موجوداتست و جميع کائنات تابع آن حضرت اند و قول آن حضرت

كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين اشاره بان مى کند و نیز از ان ظاهرست که ذره جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در وقت اجابت خطاب الهى معجون بود بعلم و هدايت و نیز ذره آن حضرت موضع نظر حق تعالى بوده که قدم ابليس آن را مس نکرده و حظ جهل بآن نرسیده بلکه جهل از ان منزوع گردیده و موفّر شده حظ آن از علم و هدايت و چون ظاهرست که جناب امير المؤمنين عليه السلام را حسب دلالت حديث نور اتحاد با جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در عالم ذرّ هم حاصل بوده طينت شريفه آن حضرت معجون بعلم و هدايت و موضع نظر حق تعالى باشد و جهل را راهى بآنجناب نباشد و حظ آن حضرت از علم مثل جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم موفر باشد و اعلميت آن حضرت از جميع خلق و افضليت آن حضرت در هدايت و اجابت عهد الهى مثل جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم ثابت و متحقق باشد و نیز ازین عبارت ظاهرست که هر کسى که اقربست بجناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم از روى مناسبت بنسبت طهارت طينت حظّ او اوفرست در قبول شريعت

آن جناب و زیاده تر از دیگران حظّ وافر از علم بر میدارد و نیز او از دیگران افضل و اعلی و ابهی و اسناست و چون ظاهرست که حسب دلالت حدیث نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اقرب بوده حظ آن حضرت در قبول شریعت مطهره او فر و اخذ آن حضرت حظوظ وافر را از علم و هدایت اکثر و اعزز باشد پس افضلیت آن جناب از ثلاثه عالی شأن باین وجوه منیعہ البیان ظاهر و عیان گردید

### وجه سی و هشتم: اشرفیت خلقت سبب رسالت انبیاء

وجه سی و هشتم آنکه ابو نعیم اصفهانی در دلائل النبوه گفته اما بعد فقد سألت عمر الله بالبصائر اطویاتکم و نور فی المسیر الی وفاقه او عیتکم و نیاتکم جمع المنتشر من الروایات فی النبوه و دلائلها و المعجزه و حقائقها و خصائص المبعوث محمد صلی الله علیه و سلم بالسیناء الساطع و الشفاء النافع الذي استضاء به السعداء و استشفى به الشهداء و استوصل دونه البعداء فاستعنت بالله و استوفقته و به الحول و القوه و هو القوی العزیز و اعلموا و فقمکم الله ان الخالق الحکیم انشأ الخلق مختلفی الصیور و الجواهر متفاوتی الامزجه و البصائر اجزاؤهم فی الطبعه و القوه متفاوته و احلامهم فی النظر و الاعتبار متفاوته فمن معتدل مزاجه مستغن بصحته عن الاطباء و العقاقیر و متوسط فی الاعتدال یطیبه القلیل من الابازیر و ساقط رذیل لا یقیمه العزیز من العناصر كذلك الارواح منها صاف زکی بالحکمه مشغوف و الی التعرف و التبصر ملهوف حریص علی ما استبق إلیه السعداء و منها روح کدر بطی عن المعارف و البصائر معطوف و عن الایات

و العبر مصروف خميص الى ما استلذَّه البعداء و منها روح متوسَّط حطَّ به عن كمال الصِّفاء و الزكاء و نَجَّى به من هلاك الكدر و العماء فلتفاوت الاشباح و الارواح اختلفت الاقوال و الاحوال فالمحبول صافى الارواح يحن جوهره دائما الى صفوه الروحانيه الذين هم سكان العلى من السموات و الممنو بكدر الارواح يميل جوهره دائما الى مماثله المسخره و البهائم من الانعام المركبه من الكدر و الظلمات فاذا اختلفت الابنيه و الامزجه فالمحبول على اعدل الترتيب و اصفى التركيب من لباب البشر و صباب النثر من ارتاح للتأله و الصِّلاح و اهتز للتشمر و الفلاح مخصوص بالبشاره و النذاره مقصود بالنفث و الايحاء من الكرام البرره ممدّ بالموهبه الالهيه و الاثره العلويه و يسعد بالقبول منه المتوسط من المقبلين و يحجب بالنفور عنه و التكبر منه العماء من المدبرين فاولئك المقصودون هم الدّعاء من الاولياء و الساده من الرسل و الانبياء اين عبارت بليغه نفيسه ناصعه و مقالت فصيححه مليحه بارعه دلالت صريحه دارد بر آنكه چنانچه حق تعالى خلق را باختلاف صور و جواهر و تفاوت امرجه و بصائر آفريده همچنان ارواح مختلفست و چون انبيا عليهم السلام محبول شده اند بر اعدل ترتيب و اصفای تركيب ارتياح نمودند براى تأله و صلاح و اهتزاز كردند براى تشمّر و فلاح و مخصوص شدند به بشارت و نذارت و مقصود شدند بنفث و ايحاء و امداد كرده شدند بموهبت الهيه و اثره علويه و هر گاه اشرفيت خلقت انبيا سبب افضليت ايشان و اختصاص ايشان بمزايا و فضائل عاليه و سبب حصول شرف

نبوت برایشان گردیده اتحاد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و تقدم آن در خلق بر حضرت آدم علیه السلام بلا شبهه دلیل کمال افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حصول جمیع فضائل و مزایا که بالاتر از فضائل و مزایای جمیع انبیا علیهم السلام سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم باشد خواهد گردید و هر گاه افضلیت آن حضرت از جمیع خلق حتی الانبیاء السابقین و المرسلین الماضین قبل خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و محقق شد در قبح تقدم ثلاثه بر آن حضرت و صرف خلافت از ان حضرت بسوی آنها و معاذ الله آن حضرت را محکوم و تابع اینها گردانیدن کدام عاقل دیندار شک و ریب خواهد ورزید و نیز ابو نعیم در دلائل النبوه بعد عبارتی که انفا شنیدی گفته فالنبوه هی سفاره العبد بین الله و بین ذوی الالباب من خلیقته و لهذا یوصف ابدا بالرساله و البعثه و قیل ان النبوه ازاحه علل ذوی الالباب فیما تقصر عقولهم عنه من مصالح الدارین و لهذا یوصف دائما بالحجه و الهدایه لیزیح بها عللهم علی سبیل الهدایه و الثقیف و معنی النبیه هو ذو النبیا و الخبر بان یکون مخبرا عن الله بما خصه به من الوحی و قیل انها مشتقه من النبوه التي هی المكان المرتفع عن الارض و هو ان یخص یضرب من الرفعه فجعل سفیرا بین الله و بین خلقه یعنی بذلك وصفه بالشرف و الرفعه و من جعل النبوه من الانباء التي هی الاخبار لم یفرق بین النبوه و الرساله و اما معنی الرسول فهو المرسل فعول علی لفظ

مفعل و ارساله امره اياه بابلاغ الرساله و الوحي و معنى الوحي ماخوذ من الوحي و هو العجله فلما كان الرسول متعجلا لما يفهم قيل لذلك التفهم وحي و له مراتب و وجوه فى القرآن وحي الى الرسول و هو ان يخاطبه الملك شفاهها او يلقي ذلك فى روعه و ذلك قوله و ما كان ليشير ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحى باذنه ما يشاء يريد بذلك خطابا يلقي فهمه فى قلبه حتى يعيه و يحفظه و ما عداه من غير خطاب فانما هو ابتداء اعلام و الهام و توقيف من غير كلام و لا خطاب كقوله تعالى و اوحى ربك الى النحل و اوحينا الى ام موسى و ما فى معناه ثم ان هذه النبوه التى هى السيفاره لا تتم الا بخصائص اربعة يهبها الله لهم كما ان ازاحه علل العقول لا تتم الا بالسيلامه من افات اربع يعصم منها فالسفير السعيد بالمواهب الاربع سليم عن الآفات الاربع و العاقل السليم من الآفات الاربع ليس بسعيد بالمواهب الاربع فالمواهب الاربع اولها الفضيله النوعيه و ثانيها الفضيله الاكراميه و ثالثها الامداد بالهدايه و رابعها التثقيف عند الزله و الآفات الاربع التى يعصم منها السليم من الالباء اولها الكفر بالله و ثانيها التقول على الله و ثالثها الفسق فى اوامر الله و رابعها الجهل باحكام الله فمعنى الفضيله النوعيه ان الاحسن فى سير الملوك و الاحمد من حكمهم انهم لا يرسلون مبلغا عنهم

الا الافضل المستقل باثقال الرساله قد ثقفته خدمته و خرجته ايامه و العقول تشهد ان مثله يكون مقيضا مرتادا عند المرسل فى الابلاغ و التياديه عنه فالله الحكيم العزيز لا يختار للرساله الا المتقدم على المبعوث اليهم المزين بكل المناقب و لهذا لم يوجد نبى قط به عاهه فى بدنه او اختلاط فى عقله او دناءه فى نسبه او رداءه فى خلقه و اليه يرجع قوله تعالى **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** و معنى الفضيله الا-كراميه ان الملوك متى ارسلوا رسولا- اختاروه للوفاده ايدوه فى حال الارسال بلطائف و كرامات و زوائد معاونات يسيرون الخطب عليه فوق ما كان مكنه منه و خوله فى ماضى خدمته فالله الرءوف الرحيم اذا اثر للابلاغ عنه الافضل امده بزوائد تقوى قلبه و تشحذ قريحته و تمكنه من الاخلاق الحميده و العزائم القويه و الحكم المديده كما ايد موسى بحل العقده من لسانه و اشراكه لهرون اياه فى الارسال و هو قوله **فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءاً يُصَدِّقُنِي** و اليه يرجع قوله **قَدْ أُوتِيَْتَ سُوْلَكَ** يا موسى و معنى الامداد بالهدايه ان الملوك متى ما اختاروا للابلاغ عنهم من علموا منه الكفايه و الاستقلال بما ولوه فلا يخلونه من كتب منهم اليه تتضمن الرشد و الهدايه علما منهم بانه مجبول على صيغه الادميين فالله العلي العظيم متى قلد عبدا قلائد الرساله فحكمته تقتضى ان لا يخليه من مواد الارشاد لعلمه ان العلوم المكتسبه لا تنال الا تعريفا و لا تصاب المصالح الكليه الا توقيفا و اليه



يرجع قوله كذلك لثبته به فوادك و لو لا ان ثبتناك لقد كدت و معنى الثقيف عند الزلّه ما بعث ملك و افدا يجتلب به الرعيه الى طاعته فيرى طبعه مائلا- فى حال الابلاغ- زجره عند ادنى هفوه بابلغ مزجره يتفقّه بها صيانه لمحلّه و حفظا لحراسته و استقامته علما منه بان من لم يتبه على فلتاته او شك ان تالفه و تعتاده فالله اللطيف بعباده الوافى لأوليائه بالنصر و التأييد لا يعدم و افده و صفيه المرشح لحمل ائقال النبوه التنبيه و الثقيف و إليه يرجع قوله تعالى النوح فلا- تَسْتَأْنِنُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ و قوله لداود فَاخُكُم يَبِينَا بِالْحَقِّ وَ لَا تَشْطِطْ و قوله لسليمان وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ و قوله لمحمد صلى الله عليه و سلم وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ لَوْ لَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ وَ قَوْلُهُ وَ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ الْآيَةَ فَهَذِهِ الْخِصَائِصُ الْآرِبِعَةُ لَا تَنَالُ إِلَّا بِالْاِكْتِسَابِ وَ الْاِحْتِهَادِ لِأَنَّهَا مُوَهَبَةٌ لِلْهَيْبَةِ وَ أَثَرُهُ عَلَيْهِ حُكْمٌ مَعْلُومٌ بِتَدْيِيرِ مَنْ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ لَا- يَظْهَرُهَا إِلَّا- فِي اخْصَ الْأَزْمَنَةِ وَ اِحْتِقِ الْاِمْكَنَةِ عِنْدَ اِمْتِنَاسِ الْحَاجَةِ الْكَلْبِيَّةِ وَ اِطْبَاقِ الدِّهْمَاءِ عَلَى الضَّلَالِ مِنَ الْبَرِيَّةِ وَ مَحَلِّهَا اَعْلَى مِنْ اَنْ يَفُوزَ بِهِ الْعُقُولُ الْجَزْوِيَّةُ اَوْ تَحْصُلُهَا الْمَسَاعِي الْكَسْبِيَّةُ وَ اِلَيْهِ يَرْجِعُ قَوْلُهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ قَوْلُهُ اِنْ نَحْنُ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ قَوْلُهُ



### وجه سی و نهم: خلقت نفوس انبیاء در غایت صفا و باعث تفویض ریاست

وجه سی و نهم آنکه ولی الله والد ماجد مخاطب را شد در ازاله الخفا گفته نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت الهی بهمان صفا و علو فطرت مستوجب وحی گشته اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله تعالی اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت خلفای انبیاء در امت بمثال آنکه از آفتاب آئینه آهنی اثری قبول می کند که رخای و چوب و سنگ را میسر نیست این فریق که خلاصه امت اند از نفس قدسیه پیغمبر بوجهی متاثر می شوند که دیگر آن را میسر نمی آید و آنچه از آن حضرت فرا گرفته اند بشهادت دل فرا گرفته اند گویا دل ایشان ان چیزها اجمالا ادراک کرده و کلام آن حضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل ان معنی اجمالی نمود و بعد از ایشان جماعت دیگرانند پایه پایه فرودتر تا آنکه نوبت عوام مسلمین رسد پس خلافت خاصه آنست که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب وضع طبیعی که مراتب استعدادات افراد بنی آدمست در صفا و علو فطرت الامثل فالامثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر همدوش ریاست باطن باشد الخ ازین عبارت سراسر متانت بنهایت وضوح و ظهور دلالت حدیث نور بر مطلوب سراسر حبور بچند وجه ظاهرست اول آنکه از ان واضحست که خلق نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت مستوجب وحی الهی گشته و بهمین سبب ریاست عالم بایشان

مفوض شده و آیه کریمه **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** باین معنی ناظر و مشیر و صحت این مقدمه متینه از ان واضح و مستتیر پس هر گاه خلق قلوب انبیا علیهم السلام در نهایت صفا و علو فطرت موجب تفویض ریاست عالم بایشان باشد خلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام در نهایت صفا و علو فطرت که از حدیث نور ظاهرست قطعاً و حتماً موجب تفویض ریاست عالم که آن امامت عامه و خلافت تامة و ریاست عباد و حکومت بلا دست بآنحضرت باشد و ظاهرست که مدلول حدیث نور انست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام اعلی و افضل از حضرت آدم و سائر انبیا سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین در صفا و علو فطرت بوده که نور آن حضرت متحد بود با نور نبوی پس چنانچه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اعلی و اسنی و ابهی و امثل و افضل بود در صفا و علو فطرت از جمیع انبیا همچنین جناب امیر المؤمنین علیه السلام اعلی و افضل و اجل و امثل در صفا و علو فطرت از جمیع انبیا سوای خاتم النبیین علیهم السلام من رب العالمین خواهد بود پس باولویت قطعیه یقینیه تفویض ریاست عالم بجناب امیر المؤمنین علیه السلام واجب و لازم باشد و اعجاب که مخاطب ناقد بر افادات والد ماجد خود که مدح آن بابلیغ وجوه در همین باب امامت و لو باخفاء علاقه الابوه و البنوه نموده نیز اطلاعی بهم نرسانیده بنهایت تعصب و تعسف و غایت تصلب و تصلف منع دلالت حدیث نور بر امامت فرموده و اظهار غایت صفا و علو فطرت و نهایت زکا و طیب سریرت و انهماک ذات عالی صفات در رعایت حقوق و مهاجرت عقوق والد ماجد خود که او را آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی ظاهر نموده می کند و دلالت اول کلام بلاغت نظام شاه ولی الله اگر چه بر مقصود و مرام اهل کرام نهایت ظاهر و باهرست لکن لله الحمد و المنه که دلالت برین مقصود محمود از بقیه کلام منضود آن محقق مجدد و بدلالات اصرح از سابق ظاهرست بچند وجه چنانچه در وجوه آتیه مبین

می شود دوم آنکه قول او و از میان امت جمعی هستند الخ صریحست در آنکه خلفای انبیا در امت کسانی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و چون ظاهرست که بمدلول قطعی و فحوای حتمی حدیث نور جوهر نفس نفس رسول قریب بجوهر نفس رسول مقبول صلی الله علیه و آله ما هبّ القبول بوده و تعبیر بقرب برای تقریب و تنظیمست و الا- پر ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور جوهر جناب امیر المؤمنین علیه السلام با جوهر نفس نفیس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متحد بوده پس خلیفه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت باشد نه کسانی که ازین قرب و مدانات و مماثلت و مضاهات بمراحل قاصیه دور و از شرف خلق نور حتما و جزما مهجور سوم آنکه قول او بمثال آنکه از آفتاب آئینه آهنی اثری قبول می کند که خاک و چوب و سنگ را میسر نیست ظاهرست که کسانی که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و خلفای انبیانند مثال ایشان مثال آئینه آهنیست که از آفتاب اثر تمام قبول می کند و مثال دیگران که باین قرب فائز نیستند مثال خاک و چوب و سنگست و چون پر ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور کمال قرب و مدانات و نهایت اتصال و مواخات بلکه اقصای اتحاد و عدم انفصال و انفراد از نور سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله شفعاء یوم التناد برای جناب امیر المؤمنین علیه آلا ف سلام ربّ العباد حاصلست و این قرب برای کسی از انبیا و اوصیا و اصفیا و اولیا هم غیر متحقق چه جا ثلاثه غسله مغسوله و جماعت نقاله معلوله و زمره قواله مدخوله و شردمه حماله غیر منخوله پس مثال ثلاثه شوخ و سنگ مثال خاک و چوب و سنگ باشد و قطعی و حتمیست که تقدیم خاک و چوب و سنگ بر آئینه با صفا و مجلی از زنگ احدی از ارباب هوش و فرهنگ تجویز نمی کند الا من طبع علی قلبه بالاسداد فهو یهیم فی کلّ واد و یظهر بدائع الزیغ و العصبیه و العناد و الله ولی التوفیق و الارشاد چهارم آنکه قول او این فریق که خلاصه امت اند الخ صریحست در آنکه خلفای انبیا خلاصه امت اند و مآثر ایشان از نفس قدسیه پیغمبر افضل و اعلی از مآثر دیگرانست

و آنچه از آن حضرت فرا گرفته اند بشهادت دل گرفته و ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور این مرتبه رفیعہ جلیله و منزلت منیعہ جمیلہ ہم باقصی الوجوه و ابلغ الطرق برای جناب امیر المؤمنین علیہ السلام حاصل بوده نہ برای اغیار اغمار و متغلبین عالی نچار؟؟؟ پس کسی کہ ادنی تمیز و ادراک داشته باشد بعد تصدیق حدیث نور و ملاحظہ کلام این صدر الصدور ربیبی نمی ورزد در ثبوت خلافت بلا فصل برای جناب امیر المؤمنین علیہ آلاف سلام رب العالمین و بطلان خلافت متغلبین متقدمین و متعنتین متہجمین و الحمد لله رب العالمین پنجم آنکہ قول او پس خلافت خاصہ انست الخ کہ خاتمہ کلام و مح مرامست نہایت صریحست در ان کہ در خلافت خاصہ واجب و لازم و ضروری و متحتمست کہ خلیفہ بحسب وضع طبعی در صفا و علو فطرت رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر ہمدوش ریاست باطن باشد و ظاهرست کہ حسب مدلول حدیث نور جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بحسب وضع طبعی در صفا و علو فطرت رئیس جمیع امت بلکہ رئیس جمیع خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیہ و آلہ و سلم بوده پس ریاست ظاہری جمیع امت ہم مخصوص ذات با برکات قدسی صفات آن خلاصہ موجودات بعد مفخر کائنات علیہ و آلہ آلاف التحیات و التسلیمات ما اتصل العشیات بالغدوات باشد و برای فلان و بہمان و حامی حکم و مروان فضلا عن غیرہم من ایمة الجور و العدوان و المنہمکین فی العسف و الطغیان و المبالغین فی الزیغ و الشنن ان در خلافت خاصہ با وجود آن حضرت بہرہ و حظی و نصیبی و خلافی نباشد و تقدیم احدی از مخلوقات اگر چہ در غایت مرتبہ عظمت و جلالت و نہایت صفا و علو فطرت و نبالت باشد بر ان حضرت نہایت قبیح و شنیع و محظور و غایت سماجت و فظاعت آن بر ارباب ادراک و شعور در اقصای ظهور فما ظنک بتقدیم الثلثہ الذین صرفوا فی الکفر و الانکار مدہ مدیدہ من الدهور و قرنا طویلا من العصور و اگر بعد این ہمہ دلائل زاہرہ و براہین باہرہ و حجج قاہرہ و شواہد

فاخره هم متعصبین و متعنتین و متهو کین و متنطعین دست از تشکیک رکیک و تمریض مریض و تضعیف سخیف و توهین مهین و تهجین هجین نبردارند و همم قاصره و مساعی خاسره بانکار حق و اصلح گمارند ناچار در وجه آتی دلالت حدیث نور بر خلافت و امامت صریح تر از سابق ثابت سازم و آتش کَلّی در خرمن شبهات و تشکیکات ارباب مکابرات و مجادلات اندازم

### وجه چهلم: اقربیت روح امیر المؤمنین با رسول الله

وجه چهلم آنکه فاضل جلیل و عارف نبیل حاوی محاسن و مکارم عمدۀ الاجله و الاعاظم حضرت صدر عالم در کتاب معارج العلی فی مناقب المرتضی که بجد و جهد تمام نسخه آن بوساطت بعض فضلاء اعلام بدست این مستهام آمده می فرماید

اخرج ابن اسحاق و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم و السیہقی معا فی الدلائل عن علی قال لما نزلت هذه الآیه علی رسول الله صلی الله علیه و سلم وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ دعانی فضقت بذلك ذرعا و عرفت انی مهما أبادتهم بهذا الأمر أرى منهم ما اكره فصمت علیها حتی جاءنی جبرئیل فقال یا محمد انك ان لم تفعل ما تومر به یعدّ بک ربك فاصنع لی صاعا من طعام و اجعل علیہ رجل شاه و اجعل لنا عسا من لبن ثم اجمع لی بنی عبد المطلب حتی اكلهم و ابلغ ما امرت به ففعلت ما أمر لی به ثم دعوتهم له و هم یومئذ اربعون رجلا یزیدون او ینقصونه فیهم اعمامهم ابو طالب و حمزه و العباس و ابو لهب فلما اجتمعوا إلیه دعانی بالطعام الذی صنعته لهم فجئت به فلما وضعته تناول النبی صلی الله علیه و سلم جذبه من اللحم فشققها باسنانه ثم القاها فی نواحی الصحف ثم قال کلوا بسم الله فاكل القوم حتی نهلوا عنه حتی ما نری الا آثار اصابعهم و الله ان كان الرّجل الواحد منهم لیاكل مثل ما قدمت لجمعهم ثم قال اسق القوم یا علی فجئتهم بذلك العسّ فشرّبوا منه حتی رووا جمیعا و ایم الله ان كان الرّجل منهم لیشرّب مثله فلما أراد النبی صلی الله علیه و سلم ان یكلهم بدره ابو لهب الی الکلام فقال لقد سحرکم صاحبکم و الله فتفرق القوم و لم یكلهم النبی

صلى الله عليه وسلم فلما كان الغد قال يا علي ان هذا الرجل قد سبقني الى ما سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان اكلهم فعد لنا بمثل الذي صنعت بالامس من الطعام والشراب ثم اجمعهم لى ففعلت ثم جمعهم ثم دعاني بالطعام فقربته ففعل كما فعل بالامس فاكلوا وشربوا حتى نهلوا ثم تكلم النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا بني عبد المطلب ائتني و الله ما اعلم شابا في العرب جاء قومه بافضل مما جئتكم به ائتني جئتكم بخير الدنيا والآخرة وقد امرني الله ان ادعوكم اليه فايكم يوازرني على امرى هذا فقلت و انا احدثهم سنا و ارمصهم عينا و اعظمهم بطنا و احمشهم ساقا انا يا نبي الله اكون وزيرك عليه فاخذ برقبتي فقال ان هذا اخي و وصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطيعوا فقام القوم يضحكون لابي طالب قد امرك ان تسمع و تطيع لعلي

و اخرج ابن جرير عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بني عبد المطلب ائتني قد جئتكم بخير الدنيا والآخرة و قد امرني الله ان ادعو اليه فايكم يوازرني على هذا الامر على ان يكون اخي و وصيي و خليفتي فيكم قال فاحجم القوم عنها جميعا و قلت انا يا نبي الله اكون وزيرك عليه فاخذ برقبتي ثم قال هذا اخي و وصيي و خليفتي فاسمعوا له و اطيعوا

و اخرج احمد و ابن جرير و الضياء عن علي انه قيل له كيف ورثت ابن عمك دون عمك فقال جمع رسول الله صلى الله عليه و سلم بنى عبد المطلب و هم رهط كلهم ياكل الجذعه و يشرب القربه فصنع لهم مدا من طعام و اكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس او لم يشرب فقال يا بني عبد المطلب ائتني بعثت اليكم خاصه و الى الناس عامه و قد رايتم من هذه الآيه ما رايتم فايكم يبايعني على ان يكون اخي و صاحبي و وارثي فلم يقم اليه احد فقمت اليه و كنت من اصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلث مرات كل ذلك اقوم اليه فيقول لى اجلس



حتى كان في الثالثه ضرب بيده على يدي قال فلذلك ورثت ابن عمي تفسير خطير ادى إليه الذوق الصحيح اعلم ان الاخوه هي المقارنه الوجوديه اولا- و المشهوديه ثانيا و الوصايه هي التحقق بما تحقق به الموصى علما و حالا و مقاما و معرفه و الوزاره تحمل ما تحمله الموزر من الاحمال و الاثقال و الوراثة تحصيل ما حصله المورث لا على سبيل الكسب بل بالمناسبه الاستعداديه و الاقتضائيه و الخلافه هي القيام مقام المستخلف على سبيل البدليه تحقيق انيق اعلم ان للوصايه و الاخوه و غيرهما من الفضائل المذكوره حكمه غامضه و سر عميق في الاصل الوجودى اتضح بالوجدان الصريح و الذوق الصحيح و هو ان حضره الوجوب و الالوهيه لما افاضت بفيضها الاقدس صورا معلومه في حضره علمه فاؤل مفاض في تلك الحضره هو العين المحمدى صلى الله عليه و سلم و حقيقته الجامعه لجميع حقائق الممكنات و اعيانها و لها البرزخيّه الكبرى بين حضره الوجوب و الامكان ثم استفاض بالثبوت العلمى بوساطته صلى الله عليه و سلم مقترنا به العين العلوى الجامع لحقائق الانبياء و المرسلين و غيرها ثم استفاضت الأعيان الأخر و كذلك لما افاضت هذه الحضره بفيضها المقدس افاضه وجوديه خارجيه في الحضره العيائيه كان السابق بالوجود في تلك الحضره الروح المحمدى و تاليه الروح العلوى ثم لما اوجد الله الهباء فاؤل ما ظهرت به حقيقه محمّد صلى الله عليه و سلم و روحه قبل سائر الحقائق و الارواح و كان الروح العلوى اقرب الارواح إليه صلى الله عليه و سلم فظهرت مقارنا بظهوره ثم استعدت و توجهت تلك الحقيقه المحمديه و الصوره الهبائيه لانطباق التدلى الاعظم للحقّ الذى به يهتدى الخلق و إليه يلجأ و ذلك التدلى عباره عن تجل الهى بحسب جمعته اسماء فى الاسم الرحيم الهادى فتجلى الرحيم الهادى باحدىه جميع الاسماء فى صوره النور الاعظم و انطبق على

تلك الصورة الهبائية فتحقق و تجوهر بها ثم انبسط ذلك النور على من هو اقرب به صَلَّى الله عليه و سلم فى ذلك الهباء ثم و كان اقرب الناس إليه فى ذلك الهباء على بن أبى طالب رضى الله عنه و لذا صار جامعا لحقائق الانبياء و المرسلين و اسرار الاولياء المتقدمين و المتأخرين و كان اخا له صلى الله عليه و سلم و وصيًا و خليفه و وارثا و وزيراً و ولياً للمؤمنين و مولى لهم و ممدّ الجميع الانبياء و المرسلين و الاولياء الاولين و الآخرين بمدده صَلَّى الله عليه و سلم الناشى من ذلك النور الاعظم و يؤيد ما قلنا ما

اخرجه الامام احمد فى المناقب عن سلمان الفارسى قال سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول كنت انا و على نورا بين يدى الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله قسم ذلك جزئين فجزء انا و جزء على بن أبى طالب و يؤيد ما

قوله صَلَّى الله عليه و سلم يا على كنت مع الانبياء سرًا و معى جهرا و قال سيدى و سندى و جدّى المتفرد بالله الصمد الشيخ ابو الرضا محمّد قدّس الله سرّه الامجد فى شرح هذا الحديث نعم هو من الاولياء السابقين و هم الذين يتصرف تمثّل روحهم فى العالم قبل ان يتعلّق الروح بالبدن العنصرى تعلق التصرف و التدبير فقال و يؤيد ما قصّه دشت ارزن و تلك قصّه طويله لم اذكرها مخافه الاطاله فمن أراد الاطلاع عليها فليطالع الملفوظات القدسيه الرضائيه التى الفتها و ربّتها و ايضا مؤيد للمذكور ما

روى فى كلماته الماثوره رضى الله عنه انا على و هو على انا بكل شىء عليم انا العزى مفاتيح الغيب عندى لا يعلمها بعد محمد غيرى انا قلب الله انا يد الله انا جنب الله انا اللوح المحفوظ انا ذو القرنين انا النوح الاول انا الابراهيم الخليل انا موسى الكليم انا الاول و الآخر و الظاهر و الباطن انا روح الارواح انا روح الاشباح انا خازن النبوه انا وجه الله انا ترجمان وحى الله انتهى ثم اعلم أنّه كان

منشأ ذلك التحقيق انى رأيت فى مبشره كأن رسول الله صلى الله عليه و سلم قدم فى بلدى و توجه الى الحصن السلطاني فدخل فيه و اصحابه رضى الله عنهم كل واحد منهم نزل فى دار من له معرفه به و موده حتى جاء امير المؤمنين على بن أبى طالب رضى الله عنه الى دارى و جلس على سقف بيتى فصعدت السقف و قمت وراء ظهره لخدمته فلبث رضى الله عنه قليلا ثم قام و قال لى انظر الى السماء فرأيت فى كبد سماء الحقيقه بدرًا كاملاً تنور به العالم كمال التنور فقال رضى الله عنه هذا البدر تمثال الحقيقه المحمديه فاذا البدر انشق بنصفين نصف بقى على السماء و كمل بدرًا فى آن واحد كأنه ما انشق و انتقل النصف الثانى فدخل فى صدره رضى الله عنه و كنت انظر إذ كمل بدرًا بتدريج قليل فقال رضى الله عنه هذا نسبتي مع رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم قال بالتلطف التام و هكذا نسبتك معى فانظر الى بدرى فرأيت فاذا بدره انشق بشقين قام الشق الواحد فى رضى الله عنه و كمل بدرًا كأنه ما انشق و انتقل الشق الثانى فدخل فى صدرى و قال رضى الله عنه بالعطوفه التامه سيكمل شقك ايضا بدرًا و لكن بالتدريج مره بعد اخرى ثم جاء رضى الله عنه و قعد فى حجرى فعانقته و شرعت اقول انت سيدى و امامى انت حجتى و برهانى انت اسلامى و ايمانى انت عرفانى و وجدانى انت ذاتى و صفاتى انت حقيقتى و رسمى انت اخلاقى و اسرارى ثم انكشف على السر الذى حررت فالحمد لله حمدا كثيرا خالدا مع خلوده و الحمد لله حمدا لا ينتهى له دون علمه و الحمد لله حمدا لا ينتهى له دون مشيئته و الحمد لله حمدا لا اجر يقابله إلا رضاه و قد صرح الشيخ الاكبر محيى الدين ابن العربى قدس سره ببعض هذا التحقيق فرأيت ان اذكر كلامه استشهادا قال الشيخ فى الباب السادس من الفتوحات المكيه ان الله تبارك و تعالى لما أراد بداء

ظهور العالم على حدّ ما سبق في علمه انفصل العالم من تلك الاراده المقدسه بضرب من تجليات التنزيه الى الحقيقه الكليه فحدث الهباء و هو بمنزله طرح البناء الجصّ ليفتح فيه من الاشكال و الصّور ما شاء و هذا هو اوّل موجود في العالم ثم أنّه تعالى تجلّى بنوره الى ذلك الهباء و العالم كله فيه بالقوه فقبل منه كل شيء في ذلك الهباء على حسب قربيه من النور كقبول زوايا البيت نور السراج فعلى حسب قربيه من ذلك النور يشتدّ ضوءه و قبوله و لم يكن احد اقرب إليه قبولاً من حقيقه محمّد صلى الله عليه و سلم فكان اقرب قبولاً من جميع ما في ذلك الهباء فكان صلى الله عليه و سلم مبدأ ظهور العالم و اوّل موجود قال الشيخ محيي الدّين و كان اقرب النّاس إليه في ذلك الهباء عليّ بن أبي طالب امام العالم باسره و الجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى ما في اليواقيت و الجواهر نقلاً من الفتوحات فاحفظ ذلك التحقيق تجده نافعا معينا في كشف كل فضيله و منقبه ماضيه و آتیه انشاء الله تعالى فانّه اصل كل منقبه و الله اعلم ازين عبارت سراسر رشاقت واضح و لائحست كه صدر عالم در اثبات خلافت و امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام سعى جميل نموده حيازت اجر جزيل فرموده كه اوّلا از اكابر و ائمه و اساطين و صدور و بدور محدثين قصّه نزول آيه أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نقل نموده كه در ان تصريحست باخوت و وصايت و خلافت و وزارت جناب امير المؤمنين عليه السلام و امرست جميع حاضرین را بسمع و اطاعت آن حضرت كه دليل قاطع و برهان ساطع بر امامت آن حضرتست و باز حديث ديگر متضمن نص بر اخوت و وصايت و امامت آن حضرت از ابن جرير نقل نموده و باز حديث دال بر اختصاص آن حضرت بوراثت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم و حرمان عباس از ان نقل کرده و بعد نقل اين احاديث شريفه تفسير

و تبیین حقائق اخوت و وصایت و وزارت و خلافت نموده و بعد آن سر اختصاص این فضائل و مراتب و مزایا و مناقب و منافع و مواهب و محامد و رغائب بذات با برکات اسد الله الغالب علیه آلاف سلام الملك الوهاب بتقریر متین و توضیح زرین بیان کرده که از ان ظاهرست که سبب اختصاص این فضائل بآنحضرت اقتران ذات مبارک جناب امیر المؤمنین علیه السلام با ذات اقدس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در عالم ارواح قبل خلق اشباحست و ذات جناب امیر المؤمنین علیه السلام جامع حقائق انبیا و مرسلین علیهم السلام و غیر ایشان بوده و در حضرت علمیه بعد استفاضه ذات جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مقترن استفاضه ذات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده استفاضه اعیان آخر متحقق شده و در افاضه وجودیه که در حضرت عیانیه واقع شده نیز سابق بالوجود و زین حضرت روح اقدس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده و تالی آن حضرت بلا فصل فاصل روح اطهر جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در عالم هبا نیز اول اشیاء ظاهره حقیقت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و روح آن حضرت بوده که قبل سائر حقائق و ارواح ظاهر شده و روح جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم هبا هم اقرب ارواح بسوی روح جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده که روح علوی مقارن روح نبوی ظاهر شده و هر گاه حقیقت مقدسه محمدیه و صورت هبائیه متوجه عالم نور اعظم شد انبساط این نور بحسب مراتب قرب واقع شد و اقرب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در هبا جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و بهمین سبب آن حضرت جامع حقائق انبیا و مرسلین و عاوی اسرار اولیاء متقدمین و متاخرین گردیده و بهمین سبب اخ جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و وصی و خلیفه آن حضرت و وارث و وزیر آن حضرت و ولی مؤمنین و مولای ایشان و ممدّ جمیع انبیا و مرسلین و اولیای و آخرین بوده و این امداد ناشی ازین نور اعظم بوده و این بیان شریف را حدیث امام احمد که در مناقب از سلمان روایت کرده مؤیدست

و ثبوت آن را محقق و مسدّد و نیز حدیث جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که از آن ظاهرست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام با جمیع انبیا علیهم السلام باسرار بوده و با آن جناب جهرا تائید و تصدیق این بیان انیق و اثبات و تحقیق این تقریر رشیق می کند و شیخ ابو الرضا محمد که سید و سند و جد صدر عالمست و متفرد بالله الصمدست تصدیق این حدیث شریف نموده و در شرح آن افاده کرده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام از اولیای سابقینست که تصرف می کند تمثیل روح ایشان در عالم قبل تعلق روح ببدن عنصری و نیز ابو الرضا افاده فرموده که این حدیث شریف را قصه دشت ارزن تائید می کند و آن قصه طویله است که صدر عالم در ملفوظات قدسیه رضائیه ذکر کرده و نیز صدر عالم تائید این تحقیق شریف که در آن ثابت کرده که جناب امیر المؤمنین ممد و معین جمیع انبیاء سابقین علیهم السلام بوده بکلمات ماثوره از آن حضرت استدلال کرده که از آن کمال افضلیت آن حضرت بوجه عدیده ظاهرست و نیز صدر عالم افاده کرده که منشأ این تحقیق رویای مبشره بوده که در آن بزیارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شده و آن حضرت بر بیان کمال قرب و اتصال خود بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از هرگز کسی از خلق در میان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت حائل و فاضل نمی تواند شد بیان فرموده و نیز صدر عالم کلام ابن العربی که مشتمل است بر بعض این تحقیق انیق از فتوحات بواسطه یواقیت شعرانی نقل کرده که از آن کمال افضلیت جناب امیر المؤمنین از جمیع خلق و بودن آن حضرت امام تمام عالم ظاهرست و صدر عالم بعد نقل فتوحات امر بحفظ این تحقیق شریف نموده و افاده فرموده که آن نافع و معینست در کشف هر فضیلت و منقبت که قبل این تحقیق گذشته و بعد آن می آید پس باین افاده انشعاب جمیع فضائل و مناقب ازین فضیلت عالیه ظاهر ساخته و نیز کمال ثبوت و تحقق جمیع فضائل و مناقب مذکوره در کتاب خود مبین نموده و خاتمه کلام بلاغت نظام برین فقره بلیغه فانه اصل کل منقبه

نموده که از ان ظاهرست که اقریبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در نور با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اصل جمیع فضائل و سبب کل مناقبست پس بعد این همه وجوه زاهره کثیره و براهین باهره غزیره که از افادات فاخره صدر عالم ظاهرست در افضلیت آن حضرت و عدم جواز تقدم و ریاست احدی از خلق سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بر نفس رسول کسی که استحقاق اطلاق انسانیت داشته ارتیاب می کند فانه قد اشرق نور الیقین و فُقِطِعَ دَائِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

### **وجه چهل و یکم: بعضی شرکت بانور نبوی را دلیل بر امامت نمی دانند یا نفی اخوت امیر المؤمنی با رسول الله نموده**

قوله زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم و جوب امامت او بلا فصل نمی شود اقول این تعلیل علیل فرقی ندارد با معلل دخیل سوای اجمال و اختصار اول و قدری اسهاب و تطویل درین تفصیل غیر جمیل و ظاهرست که این نفی محض تلمیح و تسویل و بحث تخدیع و تضلیل و عناد صریح البوار غیر قابل التعمیل و لداد واضح التبار جالب عذاب و بیل و مکابره فضیح العوار معوج السبیلست زیرا که هر گاه شرکت در نور نبوی و تقدیم نور علوی بر خلقت حضرت آدم و جمیع انبیاء سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین ثابت گردید افضلیت آن حضرت از حضرت آدم و جمیع انبیاء علیهم السلام حسب افادات و تحقیقات اکابر احبار ثقات و جهابذۀ محققین عالی درجات ظاهر و واضح شد پس افضلیت آن حضرت از ثلاثه خوش صفات خود از اجلائی بدیهیاتست و آن برای اثبات امامت حقّه بلا فصل فاصل و ابطال تقدم شیوخ امثال حسب تنصیصات والد ماجد مخاطب ناقد و تصریحات ابن تیمیّه جامع المحامد و دیگر افادات شیوخ و اساطین ذوی المفاخر المحکمہ المعاهد کافی و وافی و باید دانست که مخاطب نحریر مبدی هر و هم رکیک بقصد تخفیف و تفکیک مساوات نور وصی بر حق را با نور نبوی صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر بشرکت نموده حال آنکه مدلول روایات کثیره آنست نوری که حق تعالی قبل جمیع اشیاء خلق فرموده نصف ان نور نبویست و نصف دیگر نور علوی و ظاهرست که لفظ نصف صریحست

در آنکه نور علوی مساوی نور نبوی بوده پس حمل روایاتی که در آن لفظ نصف وارد نیست بر نصف واجب و لازم باشد و روایاتی که در آن لفظ جزء واردست آبی از حمل بر نصف نیست بلکه متبادر از تقسیم یک چیز بدو جزء تساوی می باشد مثلا هر گاه بگویند که یک ذراع جامه را بدو جزء یا دو حصه منقسم بکنید متبادر از آن همینست که از جامه دو جزء مساوی باشد و عدم تساوی از آن فهمیده نمی شود و قطع نظر ازین مجرد شرکت و لو فرضنا که نور علوی که از نور نبوی بوده مثبت افضلیت آن حضرتست از کسانی که ازین شرکت محروم بلکه بسمت ظلمت کفر تا زمان دراز موسوم و بوصمت انکار سراسر خسار توحید خداوند قهار و نبوت رسول مختار موصوم بودند قوله و ملازمت درین هر دو امر بیان باید کرد بوجهی که غبار منع بر آن ننشیند اقول قد اثبتنا اثباتا لا بطور به ریب و مذل بتوفیق الله ولی الطول و الفضل فی الفصل السابق البین الفصل ان کون نور الوصی مساویا فی التقدم لنور النبی دلیل زاهر علی الخلافه بلا فصل و انّ الانکار و الرد لا یصدر الا من ارباب الهدر و الهزل و اصحاب السیفه و العناد الرذل و الصارمین لشجره الحیاء من الایس و الاصل و المتناولین لاغصان الانصاف بالخرم و الفصل الذین لا خلاق لهم فلا یلصق غبار بهذا المطلوب المشرق المنار العلی الاخطار الساطع الانوار العزیز المثار المقبول لدی اولی الایدی و الابصار المجتنبین من التحقیق و الامعان نافحه الانهار المقتنین من التدبر و التأمل ذخائر الاستبصار الفائزین بشرف النقد و الاعتبار و لا ینکره و یجحد و یلطفه الا الاوغاد الاغمار الذین هم ما جاسوا خلال دیار الاثار و ما تشرفوا قط بملاحظه تصریحات الاساطین الکبار و افادات السابریین لحقائق الاخبار و ما خاضوا فی غمار بحار تفحص الاسفار الشائعه فی شاسعه الاقطار الذائعه فی نایه الامصار المحظوه بکمال الاشتهار المقرونه



بالمباهاه و الافتخار الموصوفه بالاعتماد و الاعتبار الموضوعه على اعين القبول و الاحتفال من الحدّاق الذين لهم جلاله الفخار قوله و دونه خرط القتاد اقول اثبات خرط القتاد دون هذا المرام الصريح السداد و المراد الواضح الرشاد لا يصدر الا ممن خبّ و اوضع فى مهامه العمه و العناد و اوغل و اهطع فى سباسب التعتّه و اللداد و نكص و جار و زاغ عن الحقّ الابلج و حاد و اضطرب فى مجاهل التعصّب و التعسّف و فى برارى التصلب و التصلّف ماد و ساق اتباعه و الخافقين للنعال خلفه الى الرّدى و قاد و انما خرط القتاد من خبط خبط العشواء و ركب متن البعاد عن الانتقاد قوله و در قرب نسب حضرت امير به آن جناب بحثى نيست اقول مخاطب جليل الحسب جميل الادب محترز از جلب موجبات ردى و عطب و مجتوى از جذب مورثات شقى و شجب بمزيد حقد و غل و غضب بر فضل امير عرب چنين فضل عظيم الرتب اعنى اتحاد نور علوى با نور نبوى و تقدم بر خلق حضرت آدم على نبينا و آله و عليه السلام بر محض قرب نسب حمل کرده جميع ارباب حيف و زيغ و مكابره و تسويل و عسف و مجادله را غرق عرق خجل و تشوير و معترف بنهايت عجز و تقصير ساخته و گمان نمى برم كه احدى از مكابرين متعتّين و مجادلين منتطّعين تا حال اقدام بر چنين مباحته و مدافعه و مصاومه بدهت و ردّ و دفع صراحت کرده باشد و معذلك از اين كلام غرايت نظام مخاطب قمقام بصراحت تمام بر ارباب افهام ظاهرست كه مدلول حديث نور محض قرب نسب جناب امير المؤمنين عليه السلام با جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلمست و خار هيچ بحث و حساب و شك و امترا و ارتياب درين باب بدل مخاطب والا نصاب نمى خلد بلكه آن را قطعاً و حتماً و يقيناً و جزماً ثابت و محقق مى دانند پس بحمد الله صحت حديث نور و بطلان تكذيب و ابطال آن از افاده مخاطب مختال فخور بكمال وضوح و ظهور ثابت گرديد و شناعه و فظايع تعصب

ابن جوزی و ابن روزبهان و کابلی و پانی پتی و خود مخاطب عمده الأعیان بمرتبه هدایت و عیان رسیده و لا یحیی الممکر السئی إلا بأهله و هر چند مخاطب بحاث بسبب مزید عجز و انمیث اقرار و اعتراف بنفی بحث در قرب نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم می نماید لکن خلیفه ثانی با آن همه دانی که تو دانی و اتصاف بنهایت حق پرستی و خوف ربانی و رعایت ادب ایمانی و رسوخ در درجات ایقانی بنابر مزعوم جانب ثانی العیاذ بالله جسارت بر نفی قرب نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم نموده یعنی راه انکار بودن آن حضرت اخ جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم پیموده چنانچه عبد الله بن مسلم ابن قتیبه ابو محمد الکاتب الدینوری در کتاب امامت و سیاست در بیان بیعت ابو بکر گفته

ان ابا بکر اخبر بقوم تخلفوا عن بیعته عند علی فبعث إلیهم عمر بن الخطاب فجاء فناداهم و هم فی دار علی علیه السلام و ایوان یخرجوا فدعا عمر بالحطب فقال و الذی نفس عمر بیده لنخرجن او لأحرقنها علیکم علی ما فیها فقیل له یا ابا حفص ان فیها فاطمه فقال و ان فخرجوا و بايعوا الا علیاً فزعم انه قال حلفت الا اخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن فوقفت فاطمه علی بابها فقال لا عهد لی بقوم حضروا اسوأ محضر منکم ترکتم جنازه رسول الله صلی الله علیه و سلم بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستامرونا و لم تروا لنا حقاً فاتی عمر أبا بکر فقال له الا تاخذ هذا المتخلف عنک بالبیعه فقال ابو بکر یا قنفذ و هو مولی له اذهب فادع علیاً قال فذهب قنفذ الی علی فقال ما حاجتک قال یدعوک خلیفه رسول الله قال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله فرجع قنفذ فابلق الرساله قال فبکی عمر طویلاً فقال عمر الثانیه الا تضم هذا المتخلف عنک بالبیعه فقال ابو بکر لقنفذ عد إلیه فقل امیر المؤمنین یدعوک لتبايع فجاءه

قنفذ فادی ما امر به فرقع علی صوته فقال سبحان الله لقد ادعى ما ليس له فرجع قنفذ فابلق الرساله قال فبکی ابو بکر طویلا ثم قام عمر فمشی و معه جماعه حتى اتوا باب فاطمه فدقوا الباب فلما سمعت اصواتهم نادى باعلى صوتها باکیه یا رسول الله ما ذا لقینا بعد أبی من ابن الخطاب و ابن أبی قحافه فلما سمع القوم صوتها و بکاءها انصرفوا باکین فکادت قلوبهم تتصدع و اکبادهم تنفطر و بقى عمر معه قوم فاخرجوا علیا و مضوا به الی أبی بکر فقالوا له بایع فقال ان لم افعل فمه قالوا إذا و الله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک قال إذا تقتلون عبد الله و اخا رسوله قال عمر اما عبد الله فنعم و اما اخا رسوله فلا و ابو بکر ساکت لا یتکلم فقال له عمر الا- تامر فيه بامرک فقال لا اکرهه على شیء ما کانت فاطمه الی جنبه فلحق علی بقبر رسول الله صلی الله علیه و سلم یصیح و یبکی و ینادی یا ابن أمّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی الخ پس عجب نبود بنظر تعصّبات فاحشه و مجازفات داهشه مخاطب رئیس الجماعه الناهشه که بتقلید خلیفه ثانی در قرب نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام کلام آغاز می نهاد و داد اظهار کمال صدق و تورع خود می داد مگر چون ابواب انکار و احتیال و طرق قیل و قال مسدود یافت ناچار اعتراف بقرب نسب آن حضرت ساخت فالحمد لله علی ظهور کذب الثانی الشانی علی لسان المخاطب الحائر للمناقب المنیعہ المبنی المبتدع لغرائب المقاصد و عجائب المعانی المخترع لمنکرات المکابرات المحیره للقاصی و الدانی قوله اما کلام درینست که قرب نسب موجب امامت بلا فصلست یا نی

#### چند دلیل بر امامت بلا فصل امیر المؤمنین (علیه السلام)

#### اشاره

اقول لله الحمد و المنه که استدلال بقرب نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر خلافت آن حضرت نهایت قوی و رزین و باقصای مرتبه موجه و متینست اصلا تشکیک و تمریض ارباب تلمیع و تخدیع پیرامون آن نمی گردد و کلام مخاطب قمقام درین مرام ناشی از فقد تدبر و استیلائی اوهام و عدم عثور بر روایات

و افادات اکابر اعلام و محققین فخامست و بطلان آن ظاهرست بر ارباب افهام بیچند

### وجه اول: نسب و افضلیت بنی هاشم در رابطه با امیر المؤمنین

وجه اول آنکه احادیث کثیره و اخبار وفیره دلالت دارد بر آنکه بنی هاشم افضل بودند از غیر ایشان و حق تعالی بنی هاشم را از جمیع خلق اصطفای کرده و برگزیده و چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم از بنی هاشم بودند بلکه یقیناً و جزماً حسب ادله مسلمه طرفین بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از جمیع بنی هاشم افضل بوده پس آن حضرت بیقین جازم از ثلاثه غواشم که خارج از بنی هاشم بودند بلا-ریب افضل باشد و با وجود افضل بنی هاشم چگونه ثلاثه متقدم و حاکم می توانند شد و احادیث افضلیت بنی هاشم نهایت معروف و مشهورست و در مقام اثبات فضل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در اسفار دینیه اکابر صدور مذکور و مسطور مسلم در صحیح خود گفته

حدَّثنا محمد بن مهران الرازی و محمد بن عبد الرحمن بن سهم جميعاً عن الوليد قال ابن مهران نا الوليد بن مسلم قال نا الاوزاعي عن أبي عمار شداد انه سمع واثله بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ان الله عز و جل اصطفى كنانه من ولد اسماعيل عليه الصلوه و السلام و اصطفى قريشا من قريش بنی هاشم و اصطفاني من بنی هاشم و نووی در شرح این حدیث گفته

قوله صلى الله عليه و سلم ان الله اصطفى كنانه الى آخره استدل به اصحابنا على ان غير قريش من العرب ليس بكفو لهم و لا غير بنی هاشم كفو لهم الا بنی المطلب فانهم هم و بنو هاشم شيء واحد كما صرح به في الحديث الصحيح و الله اعلم و محمد بن عيسى ترمذی در صحیح خود گفته باب ما جاء في فضل النبي صلى الله عليه و سلم

حدَّثنا خلاد بن اسلم البغدادي نا محمد بن مصعب نا الاوزاعي عن أبي عمار عن واثله بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بنی كنانه و اصطفى من بنی كنانه قريشا و اصطفى

من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم هذا حديث صحيح

حدّثنا يوسف بن موسى القطان البغدادي نا عبید الله بن موسى عن اسماعيل بن أبي خالد عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحارث عن العباس بن عبد المطلب قال قلت يا رسول الله انّ قريشا جلسوا فتذاكروا حسابهم بينهم فجعلوا مثلك مثل نخله في كبوه من الارض فقال النبي صلى الله عليه و سلم انّ الله خلق الخلق فجعلني من خير فرقهم و خير الفريقين ثم خير القبائل فجعلني من خير القبيله ثم خير البيوت فجعلني من خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا و خيرهم بيتا هذا حديث حسن و عبد الله بن الحارث هو ابن نوفل

حدّثنا محمود بن غيلان نا ابو احمد نا سفيان عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحارث عن المطلب بن أبي وداعة قال جاء العباس الى رسول الله صلى الله عليه و سلم و كانه سمع شيئا فقام النبي صلى الله عليه و سلم على المنبر فقال من انا فقالوا انت رسول الله عليك السلام قال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب انّ الله خلق الخلق فجعلني في خيرهم ثم جعلهم فرقتين فجعلني في خيرهم فرقه ثم جعلهم قبائل فجعلني في خيرهم قبيله ثم جعلهم بيوتا فجعلني في خيرهم بيتا و خيرهم نفسا هذا حديث حسن و قد

روى عن سفيان الثوري عن يزيد بن أبي زياد نحو حديث اسماعيل بن أبي خالد عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحارث عن العباس بن عبد المطلب حدّثنا محمد بن اسماعيل نا سليمان بن عبد الرحمن الدمشقي نا الوليد بن مسلم نا الازاعي نا شداد ابو عمار ثنى واثله بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انّ الله اصطفى كنانه من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانه و اصطفى هاشما من قريش و اصطفانى من بنى هاشم هذا حديث حسن غريب صحيح و مبارك بن محمد المعروف بابن الاثير

ص: ٦٩٨

الجزرى در جامع الاصول در باب ثالث فى فضائل النبى صلى الله عليه وآله وسلم و مناقبه من كتاب الفضائل و المناقب الذى هو الكتاب الاول من حرف الفاء كفته نوع ثالث

قال ابو هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذى كنت منه اخرج البخارى واثله بن الاسقع قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله اصطفى كنانه من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانه و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم اخرج مسلم و الترمذى و للترمذى فى اخرى ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بنى كنانه و ذكر الباقي قال قلت يا رسول الله ان قريشا جلسوا فتذاكروا احسابهم بينهم فجعلوا مثلك كمثله نخله فى كبوه من الارض فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق فجعلنى من خير فرقهم و خير الفريقين ثم خير القبائل فجعلنى فى خير قبيله ثم خير البيوت فجعلنى فى خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا و خيرهم بيتا اخرج الترمذى مطلب بن وداعه قال جاء العباس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم و كانه سمع شيئا فقام النبى صلى الله عليه وسلم على المنبر فقال من انا فقالوا انت رسول الله قال انا محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنى فى خيرهم فرقه ثم جعلهم قبائل فجعلنى فى خيرهم قبيله ثم جعلهم بيوتا فجعلنى فى خيرهم بيتا و خيرهم نفسا اخرج الترمذى و واقدى در فتوح الشام در بيان مكالمه عمرو عاص با قسطنطين كفته قال عمرو فوجدت الى وعظهم السبيل و قلت اعلموا يا معاشر الزّوم ان الله عزّ و جلّ قد قرب عليكم ما تطلبون فان كنتم تريدون بلادكم فادخلوا فى ديننا و صدّقوا قولنا بمقاله نبينا فان الدين عند الله الاسلام فقولوا لا اله الا الله

وحده لا شريك له و انّ محمّدا عبده و رسوله قال قسطنطين يا عمرو انا لا نفارق ديننا و عليه مات آباؤنا و اجدادنا قال عمرو فان كرهت الاسلام فاعطنا الجزية منك و من قومك و انتم صاغرون قال قسطنطين ما اجيبك الى ذلك لان الرّوم ما تطاوعنى على اداء الجزية و لقد قال لهم على الجزية أبى من قبل فارادوا قتله فقال عمرو هذا ما عندى من الاعتذار و الانذار و قد حدّرتكم ما استطعت و لم يبق الا السيف بيننا حكما و الله يعلم أنّى قد دعوتكم الى امر فيه نجاتكم فعصيتم عنه كما عصى ابوكم عيص على أمة فخرج من الرحم قبل اخيه يعقوب و انتم تزعمون انكم اقرب فى النسب و انا لبراء الى الله عزّ و جلّ منكم و من قرابتكم إذ انتم تكفرون بالرحمن و انتم من ولد العيص بن اسحاق و نحن من ولد اسماعيل عليه السّلام و ان الله عزّ و جلّ اختار لنبيّنا الانساب من صلب آدم الى ان خرج من صلب ابيه عبد الله فجعل خير الناس ولد اسماعيل و الهم اسماعيل ان يتكلم بالعربية و ترك اسحاق على لسان ابيه فولد اسماعيل العرب ثم جعل خير العرب كنانة ثم جعل خير كنانة قريشا ثم جعل خير قريش بنى هاشم ثم جعل خير بنى هاشم بنى عبد المطلب ثم جعل خير بنى عبد المطلب نبيّنا صلوات الله و سلامه عليه فبعثه رسولا و اتخذه نبيّا و هبط عليه جبرئيل بالوحى و قال طفت المشرق و المغرب فلم ار افضل منك يا محمد قال فاقشعرت جلود القوم و خضعت جوارحهم حين ذكرت رسول الله صلّى الله عليه و سلم و رجفت قلوبهم و دخلت الهيبة قلب قسطنطين حين سمع كلام عمرو و قال له صدقت فى قولك كذلك الانبياء تبعث من كبار بيوت قومها و محمد بن سعد بن منيع الزهرى در طبقات كه نسخه مستكتبه آن نزد اين كثير العثرات بعنايت خالق بريات حاضرست گفته

محمد بن مصعب الاوزاعى عن شداد

أبي عمار عن وائله بن الاسقع قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انّ الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بنى كنانه و اصطفى من بنى كنانه قريشا و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفاني من بنى هاشم اخبرنا ابو ضميره المديني نا انس بن عياض الليثي نا جعفر بن محمّد بن علي عن ابيه محمد بن علي بن حسين بن علي بن أبي طالب انّ النّبي صَلَّى الله عليه و سلم قال قسم الله الارض نصفين فجعلني في خيرهما ثم قسم النّصف علي ثلثه فكنت في خير ثلث منها ثم اختار العرب من النّاس ثم اختار قريشا من العرب ثم اختار بنى هاشم من قريش ثم اختار بنى عبد المطلب من بنى هاشم ثم اختارني من بنى عبد المطلب

اخبرنا عارم بن الفضل السدوسي و يونس بن محمّد المؤدّب نا حمّاد بن زيد عن عمر يعنى ابن دينار عن محمّد بن عليّ قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انّ الله اختار العرب فاختر منهم كنانه او النضر بن كنانه ثم اختار منهم قريشا ثم اختار منهم بنى هاشم ثم اختارني من بنى هاشم

اخبرنا يعقوب بن اسحاق الحضرمي نا العلاء بن خالد نا عبد الله بن عبيد بن عمير قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انّ الله اختار العرب فاختر كنانه من العرب و اختار قريشا من كنانه و اختار بنى هاشم من قريش و اختارني من بنى هاشم و ابو نعيم در كتاب دلائل النبوه كه نسخه عتيقه آن بخط عرب در حديده وقت رجوع از حج خريد كردم گفته الفصل الثاني في ذكر فضيلته صَلَّى الله عليه و سلم بطيب مولده و حسبه و نسبه و غير ذلك حدّثنا ابو بكر محمد بن حميد ثنا هارون بن يوسف بن زيادتنا محمّد بن أبي عمر ثنا محمّد بن جعفر بن محمّد بن عليّ قال اشهد عليّ أبي لحدّثني عن ابيه عن جدّه شعن عليّ انّ النّبي قال اخرجت من نكاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم الى ان ولدني أبي و امي لم يصبني



رواه ابو ضميره عن جعفر عن ابيه مرسلًا حدثنا ابو عبد الله جعفر نا اسماعيل بن عيينه نا سعيد بن منصور و حدثنا ابراهيم بن عبد الله بن اسحاق نا محمد بن اسحاق الثقفي نا قتيبه نا سعيدا قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو بن ابي عمرو عن سعيد المقبري عن ابي هريره رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال بعثت في خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذى كنت فيه رواه ابن وهب عن يحيى بن عبد الله بن سالم عن عمرو عن جعفر بن عاصم عن ابي هريره ثنا ابو بكر بن خلاد نا الحارث بن ابي اسامه نا محمد بن بكر نا اسماعيل بن جعفر اخبرنى عمرو بن ابي عمرو عن سعيد المقبري عن ابي هريره ان النبى صلى الله عليه و سلم قال بعثت من خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا حتى بعثت من القرن الذى كنت منه ثنا سليمان نا هارون بن موسى الاخفش الدمشقى نا سلام بن سليمان المدائنى نا ورقاء بن عمر عن ابن ابي نجيح عن عطاء و مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لم يلتق ابواى قط على سفاح لم يزل الله ينقلنى من الاصلاب الطيبه الى الارحام الطاهره مصفى مهذبًا و لا تنشعب شعبتان الا كنت فى خيرهما

حدثنا محمد بن سليمان الهاشمى نا احمد بن محمد بن سعيد المروذى نا محمد بن عبد الله حدثنى انس بن محمد نا موسى بن عيسى نا يزيد بن ابي حكيم عن عكرمه عن ابن عباس رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لم يلتق ابواى فى سفاح لم يزل الله تعالى ينقلنى من اصلاب طيبه الى ارحام طاهره صافيا مهذبًا لا تنشعب شعبتان الا كنت فى خيرهما

حدثنا محمد بن احمد بن على بن مخلد نا ابراهيم بن الهيثم البلدى نا محمد بن كثير نا الاوزاعى عن شداد ابي عمار عن واثله بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله اصطفى كنانه من ولد اسماعيل

و اصطفى قريشا من كنانه و اصطفى هاشما من قريش و اصطفانى من بنى هاشم رواه يحيى بن أبى كثير عن الاوزاعى مثله حدّثنا ابو بكر بن خلّاد نا محمّد بن يونس بن موسى نا بهلول بن مورك نا موسى بن عبيده عن عمرو بن عبد الله حدّثنى عدى بن كعب عن الزهرى عن أبى سلمه عن عائشه قالت قال لى رسول الله صلّى الله عليه و سلم قال لى جبرائيل قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد بنى اب خيرا من بنى هاشم و قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد عبدا خيرا من محمّد رواه عمرو بن علىّ عن بهلول و رواه بكّار بن عبد الله بن عبيده الربدي عن عمّه موسى بن عبيده حدّثناه نا البغوى نا الحسن بن اسرائيل النهري نا بكّاء هو ابن عبد الله بن عبيده عن موسى بن عمرو بن عبد الله العدوى عن عائشه قالت قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم مثله حدّثنا ابو بحر محمد بن الحسن بن كوثر ثنا محمّد بن سليمان بن الحرث ثنا عبيد الله بن موسى ثنا اسماعيل بن أبى خالد عن يزيد بن أبى زياد عن عبد الله بن الحرث بن نوفل عن العباس بن عبد المطلب قال قلت يا رسول الله انّ قريشا جلسوا فتذاكروا احسانهم و انسابهم فجعلوا مثلك مثل نخله نبتت فى كبوه من الارض قال فغضب النبى صلى الله عليه و سلم قال انّ الله تعالى حين خلق الخلق جعلنى من خير خلقه ثم حين خلق القبائل جعلنى من خير قبيلتهم و حين خلق الانفس جعلنى من خير انفسهم ثم حين خلق البيوت جعلنى من خير بيوتهم فانا خيرهم و خيرهم نفسا

ثنا محمّد بن احمد بن الحسن نا محمد بن عثمان بن أبى شيبه نا عمى ابو بكر بن أبى شيبه ح و نا سليمان نا عبيد بن غنام ح و نا ابو بكر عبد الله بن محمّد ثنا ابو بكر بن أبى عاصم قالانا نا ابو بكر بن أبى شيبه نا محمد بن فضيل عن يزيد بن زياد عن عبد الله بن الحرث عن عبد المطلب بن ربيعه انّ

أناسا من الانصار قالوا للنبي انا نسمع من قومك حتى يقول القائل منهم انما مثل محمّد مثل نخله نبتت في كباء قال فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلم يا ايها الناس من انا قالوا انت رسول الله عليك السلام قال انا محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب قال فما سمعته انتمى قبلها و بعد قطّ ثم قال الا انّ الله تعالى خلق خلقه ثم فرقهم فريقين فجعلني من خيرهم قبيله فانا خيركم بيتا و خيركم نفسا و حدّثنا ابو بكر ثنا ابن ابي عاصم ثنا الحسن بن علي ثنا يعقوب بن ابراهيم نا ابي نا صالح عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن الحرث بن عبد المطلب عن عبد المطلب بن ربيعه بن الحرث و العباس بن عبد المطلب فذكر نحوه حدّثنا سليمان بن احمد نا عبد الله بن الحسين المصيصي نا يحيى بن اسحاق السيلحيني نا العلاء بن خالد عن عبد الله بن عبيد بن عمير عن ابن عمر قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم ان الله اختار العرب ثم اختار من العرب كنانه و اختار من كنانه قريشا و اختار من قريش بني هاشم و اختارني من بني هاشم

ثنا ابو جعفر محمّد بن محمد بن احمد قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم خير العرب مضر و خير مضر بنو عبد مناف و خير بني عبد مناف بنو هاشم و خير بني هاشم بنو عبد المطلب و الله ما افترق فرقان مذ خلق الله آدم الا كنت في خيرهما

ثنا ابو بكر بن خلاّد ثنا الحرث بن ابي أسامه نا محمّد بن كناسه نا الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس في قوله تعالى لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قال ليس من العرب قبيله الا ولدت النبي صلّى الله عليه و سلم مضر بها و ربيعها و يمانها

ثنا ابو العم جعفر بن محمّد بن عمرو الاحمسي نا ابو حصين محمد بن الحسين القاضي الوادعي ح و نا محمّد بن احمد بن الحسن نا محمّد بن عثمان بن ابي شبيه قال نا يحيى بن عبد الحميد نا قيس بن ربيع

عن الاعمش عن عبايه بن ربيعى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله تعالى قسم الخلق قسمين فجعلنى فى خيرهما قسما ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلنى فى خيرها ثلثا ثم جعل الا ثلاث قبائل فجعلنى فى خيرها قبيله ثم جعل القبائل بيوتا فجعلنى فى خيرها بيتا فذلك قوله إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ الْآيَةَ هَذَا لَفْظُ أَبِي حَصِينٍ وَ لَفْظُ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ أَيْ وَ ابْلِغْ

ثنا حبيب بن الحسن نا ابو مسلم الكشى نا ابو عاصم عن شبيب عن عكرمه عن ابن عباس رضى الله عنهما و تقلبك فى الساجدين قال من نبى الى نبى حتى اخرجت نبيا حدثنا ابو بحر محمد بن الحسين نا محمد بن غالب نا الحسن بن بشر نا سعدان بن الوليد عن عطا عن ابن عباس و تقلبك فى الساجدين قال ما زال النبى صلى الله عليه و سلم يتقلب فى اصلاب الانبياء حتى ولدته أمه ثنا عبد الله بن جعفر حدثنا اسماعيل بن عبد الله ثنا ابو على عبد الوهاب ثنا عبد الله بن بكر السهلبى ح و نا على بن هارون نا عبد الله بن محمد بن عبد العزيز نا احمد بن المقدم نا حماد بن واقد الصيفار قالانا ثنا محمد بن ذكوان عن عمرو بن دينار عن ابن عمر قال قال رسول الله ان الله خلق السموات سبعا فاختر العلياء منها فسكنها و اسكن سائر سماواته من شاء من خلقه و خلق الارضين سبعا فاختر العلياء منها فاسكنها من شاء ممن خلقه ثم خلق الخلق فاختر من الخلق بنى آدم و اختار من بنى آدم العرب و اختار من العرب مضر و اختار من مضر قريشا و اختار من قريش بنى هاشم ثم اختارنى من بنى هاشم فانا من خيار الى خيار فمن احب العرب فحببني احبهم و من ابغض العرب فبغضني ابغضهم و قاضى عياض بن موسى اليحصبى در شفا بتعريف حقوق المصطفى كفته و اما

شرف نسبه و كرم بلده و منشأه فما لا- يحتاج الى اقامه دليل عليه و لا بيان مشكل و لا خفى منه فانه نخبه بنى هاشم و افضل سلاله قريش و صميمها و اشرف و افضل العرب و اعزهم نفرا من قبل ابيه و من اهل مكه من اكرم بلاد الله على الله و عباده

حدثنا قاضى القضاة حسين بن محمد الصدقى حدثنا القاضى ابو الوليد سليمان بن خلف حدثنا أبو ذرّ عبد بن احمد حدثنا ابو محمد السرخسى و ابو اسحاق و ابو الهيثم قالوا حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا محمد بن اسماعيل حدثنا قتيبه بن سعيد حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو عن أبي سعيد المقبرى عن أبي هريره رضى الله عنه أنّ رسول الله صلى الله عليه و سلم قال بعثت من خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذى كنت منه

و عن العباس رضى الله عنه قال قال قال النبى صلى الله عليه و سلم أنّ الله خلق الخلق فجعلنى من خيرهم من خير قريش ثم تخير القبائل فجعلنى من خير قبيله ثم خير البيوت فجعلنى من خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا و خيرهم بيتا

و عن واثله بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم أنّ الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بنى كنانه و اصطفى من بنى كنانه قريشا و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم قال الترمذى هذا حديث صحيح و

فى حديث عن ابن عمر رضى الله عنهما رواه الطبرى أنّه صلى الله عليه و سلم قال أنّ الله اختار خلقه فاختر منهم بنى آدم ثم اختار بنى آدم فاختر منهم العرب ثم اختار العرب فاختر منهم قريشا ثم اختار قريشا فاختر منهم بنى هاشم ثم اختار بنى هاشم فاخترانى من بنى هاشم فلم ازل خيارا من خيار الا- من احبّ العرب فحببى احبهم و من ابغض العرب فببغضى ابغضهم و نيز قاضى عياض در شفا گفته الفصل الاول فى ما ورد من ذكر مكانته

عند ربّه و الاصطفاء و رفعه الذكر و التفضيل و سياده ولد آدم و ما خصّه به في الدنيا من مزايا الرّتب و بركه اسمه الطيّب

اخبرنا الشيخ ابو محمّد عبد الله بن احمد العدل اذنا بلفظه قال نا ابو الحسين الفرغانى حدّثنا أمّ القسم بنت أبى بكر بن يعقوب عن ابيها نا حاتم و هو ابن عقيل عن يحيى و هو ابن اسماعيل عن يحيى الحماني نا قيس عن الاعمش عن عبايه بن ربعى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم انّ الله قسم الخلق قسمين فجعلنى من خيرهم قسما فذلك قوله اصحاب اليمين و اصحاب الشمال فانا من اصحاب اليمين و انا خير اصحاب اليمين ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلنى من خيرها ثلثا و ذلك قوله اصحاب الميمنه و اصحاب المشأمه و السّابِقُونَ السّابِقُونَ فانا من السّابِقين و انا خير السّابِقين ثم جعل الا ثلاث قبائل فجعلنى من خيرها قبيله و ذلك قوله تعالى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ الْآيَةِ فانا اتقى ولد آدم و اكرمهم على الله و لا فخر ثم جعل القبائل بيوتا فجعلنى فى خيرها بيتا و لا فخر و ذلك قوله تعالى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ الْآيَةِ و نيز قاضى عياض در شفا گفته

عن واثله بن الاسقع قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم انّ الله اصطفى من ولد آدم ابراهيم و اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بنى كنانه و اصطفى من بنى كنانه قريشا و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم و محمد بن يوسف كنجى در كفايه الطالب بعد نقل روايت اصطفاء بنى هاشم از ابن عساكر گفته

اخبرنا بذلك الحفّاظ محمد بن محمود ببغداد و عثمان بن عبد الرحمن و غيره بدمشق و محمد بن أبى جعفر ببصرى و محمد بن طلحه بحلب قال ابن أبى جعفر اخبرنا محمّد بن على بن صدقه الحرانى بدمشق

و قال الباقون أخبرنا المؤيد بن محمد الطوسي بنيسابور قال أخبرنا محمد بن الفضل الفراوي أخبرنا ابو الحسين عبد الغافر بن ابراهيم بن سفيان الفقيه قال حدثنا الامام ابو الحسين مسلم بن الحجاج حدثنا محمد بن مهران الرازي حدثنا الوليد بن مسلم الاوزاعي عن أبي عمار شداد انه سمع واثله بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ان الله اصطفى كنانه من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانه و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفاني من بنى هاشم قلت هذا لفظه في صحيحه و اخرجه الامام الحافظ الترمذي في جامعه خبرنا بذلك السيد الامام العلامة شافعي الزمان ابو محمد عبد الله بن أبي الوفا البارزي عن الحافظ عبد العزيز بن الاخضر خبرنا ابو الفتح الكروخي و خبرنا الخطيب المفتي عبد الكريم بن قاضي القضاة عبد الصمد و ابو غالب المظفر بن أبي بكر محمد و ابو الفتح نصر الله بن محمد الانصاريون قالوا خبرنا عبد الجبار المروزي خبرنا محمد بن احمد خبرنا الحافظ ابو عيسى محمد حدثنا خلاد بن اسلم البغدادي حدثنا محمد بن مصعب حدثنا الاوزاعي عن أبي عمار عن واثله بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من بنى اسماعيل كنانه و اصطفى من بنى قريشا و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفاني من بنى هاشم قال الترمذي هذا حديث صحيح قلت و معنى قوله اصطفى اختار ذكره جماعه من المفسرين في قوله عز و جل إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ فثبت ان رسول الله صلى الله عليه و سلم اخبر و هو الصادق الصدوق عن الله تبارك و تعالى انه اصطفى بنى هاشم على غيرهم من قبائل

خرجه عبد الله بن احمد بن حنبل زياده على ما جمعه والده من مناقب عليّ حدّثنا عبد الله بن سليمان السخيتاني حدّثنا عباد بن يعقوب حدّثنا موسى بن عمير عن جعفر بن محمّد عن ابيه عن جدّه عن علي بن أبي طالب قال النبي صلّى الله عليه و سلم يا معشر بني هاشم و الذي بعثني بالحق لو اخذت بحلقه باب الجنه ما بدأت الاّ بكم و لو لم يكن كالشمس ما ادخله في مصنف والده و محب الدين طبرى در ذخائر العقبى كفته ذكر اصطفائهم أى قريش

عن واثله بن الاسقع قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم انّ الله اصطفى من ولد آدم ابراهيم و اتخذه خليلا و اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل ثم اصطفى من ولد اسماعيل نزار ثم اصطفى من ولد نزار مضر ثم اصطفى من ولد مضر كنانه ثم اصطفى من ولد كنانه قريشا ثم اصطفى من قريش بني هاشم ثم اصطفى من بني هاشم بني عبد المطلب ثم اصطفاني من بني عبد المطلب اخرجه بهذا السّياق الحافظ ابو القاسم حمزه بن يوسف السهمي في فضائل العباس و اخرجه مسلم و الترمذى و ابو حاتم مختصرا و لفظه ان الله اصطفى كنانه من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانه ثم اصطفى هاشما من قريش ثم اصطفاني من هاشم ذكر أنّهم خير الخلق

عن العباس بن عبد المطلب قال بلغ النبي صلّى الله عليه و سلّم ما يقول النَّاس فصعد المنبر فقال من انا فقالوا انت رسول الله فقال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب انّ الله خلق الخلق فجعلني في خير خلقه و جعلهم فرقتين فجعلني في خير فرقه و خلق القبائل فجعلني في خير قبيله و جعلهم بيوتا فجعلني في خيرهم بيتا فانا خير كم بيتا و انا خير كم نفسا اخرجه احمد و البغوى في الفضائل و سيد على همدانى در موده القربى كفته الموده الاولى في فضائل



سیدنا و صفینا و مولانا محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم

عن مطلب بن وداعه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب انّ الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم فانا خیرکم بیتا و خیرکم قبیلا و خیرکم نفسا و نیز سید علی همدانی در موده القربی گفته

عن واثله بن الاسقع رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفی کنانه من ولد اسماعیل و اصطفی قریشا من کنانه و اصطفی من بنی قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم

و یروی ان الله تعالی اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل و اصطفی من ولد اسماعیل الی آخر الحدیث و محمد بن یوسف زرنندی در نظم درر السمطین گفته

روی واثله بن الاسقع رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انّ الله اصطفی کنانه من بنی اسماعیل و اصطفی من بنی کنانه قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم اخرجہ مسلم رحمه الله اخرج ابو نعیم من طرق عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لم يلتق ابواى قط على سفاح لم يزل الله ينقلني من الاصلاب الطيبه الى الارحام الطاهره مصفى مهذباً لا تشعب شعبتان الا كنت في خيرهما

و اخرج ابن سعد من طريق الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر العرب مضر و خیر مضر بنو عبد مناف و خیر بنی عبد مناف بنو هاشم و خیر بنی هاشم بنو عبد المطلب و الله ما افترت فرقتان منذ خلق الله آدم الا كنت في خيرهما

و اخرج البزار و الطبرانی و ابو نعیم من طريق عكرمه عن ابن عباس في قوله وَ تَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ قال ما زال النبي صلی الله علیه و سلم يتقلب في اصلاب الانبياء حتى ولدته أمه

و اخرج البخاری عن أبي هريره

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بني آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذي كنت فيه

و اخرج مسلم و الترمذى عن واثله بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بني كنانه و اصطفى من بني كنانه قريشا و اصطفى من قريش بني هاشم

و اخرج الترمذى و حسيه و البيهقى و ابو نعيم عن العباس بن عبد المطلب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله حين خلقنى جعلنى من خير خلقه ثم حين خلق القبائل جعلنى من خيرهم قبيله و حين خلق الانفس جعلنى من خير انفسهم ثم حين خلق البيوت جعلنى من خير بيوتهم فانا خيرهم بيتا و خيرهم نفسا

و اخرج البيهقى و الطبرانى و ابو نعيم عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق فاختر من الخلق بني آدم و اختار من بني آدم العرب و اختار من العرب مضر و اختار من مضر قريشا و اختار من قريش بني هاشم و اختارنى من بني هاشم فانا خيار الى خيار

و اخرج البيهقى و الطبرانى و ابو نعيم عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق قسمين فجعلنى فى خيرهما قسما ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلنى فى خيرها ثلثا ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنى فى خيرها قبيله ثم جعل القبائل بيوتا فجعلنى فى خيرها بيتا فذلك قوله تعالى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ الْآيَةَ

و اخرج البيهقى و ابن عساكر من طريق مالك عن الزهرى عن انس ان النبى صلى الله عليه وسلم قال ما افترق الناس فرقتين الا جعلنى الله فى خيرهما فاخرجت من بين ابوى فلم يصبنى شىء من عهد الجاهليه و خرجت من نكاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتى انتهيت الى أبى و امى فانا خيركم نفسا و خيركم ابا

و اخرج البيهقى

عن محمد بن علي أنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ فَاخْتَارَ الْعَرَبَ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ كِنَانَةَ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ قَرِيشًا  
ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ بَنِي هَاشِمٍ ثُمَّ اخْتَارَنِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ

و اخرج البيهقي و الطبراني في الاوسط و ابن عساكر عن عائشه قالت قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال لي جبرئيل قلبت  
الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد و لم اجد بني اب افضل من بني هاشم

و اخرج ابن عساكر عن أبي هريره قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما ولدتنى بغى قط مذ خرجت من صلب آدم و لم  
تزل تنازعنى الامم كابرا عن كابر حتى خرجت من افضل حيين من العرب هاشم و زهره

و اخرج ابن مردويه عن انس قال قرأ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِفَتْحِ الْفَاءِ وَقَالَ أَنَا أَنفُسُكُمْ  
نَسَبًا وَصَهْرًا وَحَسْبًا لَيْسَ فِي آبَائِي مِنْ لَدُنِ آدَمَ سَفَاحٌ كَلْنَا نِكَاحًا وَمَلَاعِي مَتَقَى دَرِ كَنْزِ الْعَمَالِ كَفْتَهُ

انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرّه بن كعب بن لوى بن غالب بن فهر بن  
مالك بن نضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن نضر بن نزار و ما افترق الناس فرقتين الا- جعلنى الله فى خيرهما  
فاخرجت من بنى لوى فلم يصبنى شىء من عهد الجاهليه و خرجت من نكاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتى انتهيت  
الى أبى و امى فاننا خيركم نسبا و خيركم ابا البيهقي فى الدلائل عن انس و نيز در كنز العمال گفته قلبت مشارق الارض و  
مغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد و قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد بني اب افضل من بني هاشم الحاكم فى الكنى  
عن عائشه و نيز در كنز العمال گفته

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ فَجَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ الْفَرِيقَيْنِ ثُمَّ جَعَلَهُمْ قِبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ قَبِيلِهِ ثُمَّ جَعَلَهُمْ بِيوتًا

فجعلنى فى خيرهم بيتا فانا خيركم قبيله و خيركم بيتا ك

عن ربيعه بن الحارث انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنى فى خيرهم ثم جعلهم فرقتين فجعلنى فى خيرهم فرقه ثم جعلهم قبائل فجعلنى فى خيرهم قبيله ثم جعلهم بيوتا فجعلنى فى خيرهم بيتا فانا خيركم بيتا و خيركم نفسا حم ت عن المطلب بن أبى وداعه و نیز در كنز العمال گفته

انّ الله تعالى اصطفى كنانه من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانه و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم ت عن واثله ان الله عزّ و جلّ اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بنى كنانه و اصطفى من كنانه قريشا بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم ت عن واثله ان الله بعثنى رحمه مهدها و بعثنى برقع پوشى قوم و خفض آخرين ابن عساكر و نیز در كنز العمال گفته

انّ الله تعالى خلق الخلق فجعلنى فى خير فرقهم و خير الفرقتين ثم خير القبائل فجعلنى فى خير القبيله ثم خير البيوت فجعلنى فى خير بيوتهم فانا خيرهم نسبا و خيرهم بيتات عن العباس بن عبد المطلب و نیز در كنز العمال گفته

كنت و آدم فى الجنه فى صلبه و ركب بى السفينه فى صلب أبى نوح و قذف بى فى النار فى صلب ابراهيم لم يلتق ابواى قط على سفاح و لم يزل الله ينقلنى من الاصلاب الحسنه الى الارحام الطاهره مصفى مهذبلا لا يتشعب شعبتان الا كنت فى خيرهما و قد اخذ الله بالنبوّه ميثاقى و بالاسلام عهدى و نشر فى التوريه و الانجيل ذكرى و بين كل نبى صفتى تشرق الارض بنورى و الغمام لوجهى و علمنى كتابه و رقانى فى سمائه و شق لى اسما من اسمائه فذو العرش محمود و انا محمد و وعدنى ان يحبونى بالحوض و الكوثر و ان يجعلنى اول شافع و أمل مشفع ثم اخرجنى من خير قرن لامتى و هم الحمادون يامرون بالمعروف ينهون عن المنكر ابن عساكر عن

ابن عباس و قال غريب جدًا لما بلغ ولد معد بن عدنان اربعين رجلا وقعوا على عسكر موسى فانتهبوه فدعا عليهم موسى قال يا رب هؤلاء ولد معد قد اغار و اعلى عسكرى فاوحى الله تعالى إليه يا موسى لا تدع عليهم فانّ منهم النبى الامى النذير البشير نخبتي و منهم الامّه المرحومه امّه محمّد الذين يرضون من الله باليسير من الرزق و يرضى منهم بالقليل من العمل فيدخلهم الجنّه بقول لا اله الا الله لان فيهم محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب المتواضع فى هيبته المجتمع له اللبّ فى سكوته ينطق بالحكمه و يستعمل الحكم اخرجته من خير جيل من امته قريش ثم اخرجته من هاشم صفوه قريش فهو خير الى خير يصير و امته الى خير يصيرون طب عن أبى امامه و نیز در كنز العمال گفته

ما ولدتنى بغى قط منذ خرجت من صلب آدم و لم تزل تنازعنى الامم كابرا عن كابر حتى خرجت من افضل حين من العرب هاشم و زهره ابن عساكر عن أبى هريره و نیز در كنز العمال گفته

انّ الله عز و جل اختار العرب فاختر كنانه من العرب و اختار قريشا من كنانه و اختار بنى هاشم من قريش و اختارنى من بنى هاشم ابن سعد عن عبد الله بن عمير مرسلان الله تعالى اختار العرب فاختر منهم كنانه او النضر بن كنانه و ثم اختار منهم قريشا و اختار من قريش بنى هاشم و اختار من بنى هاشم ابن سعد و حسّنه عن محمّد بن على معضلا قال لى جبرئيل قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد و قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد بنى اب افضل من بنى هاشم الحاكم فى الكنى و ابن عساكر عن عائشه و صحح قسّم الله عزّ و جلّ الارض نصفين فجعلنى فى خيرهما ثم قسّم النصف على ثلثه فكنت فى خير ثلث ثم اختار العرب من النّياس ثم اختار قريشا من العرب ثم اختار بنى هاشم من قريش ثم اختار بنى عبد المطلب

من بنى هاشم ثم اختارنى من بنى عبد المطلب ابن سعد عن جعفر بن محمد بن على بن الحسين عن ابيه معضلا و قسطلانى در مواهب لدنيه گفته

روى ابو نعيم عن ابن عباس مرفوعا لم يلتق ابواى قط على سفاح لم يزل الله ينقلنى من الاصلاب الطيبه الى الارحام الطاهره لطيفا مهذبا لا تتشعب شعبتان الا كنت فى خيرهما و نیز در مواهب گفته

فى الدلائل لابي نعيم عن عائشه رضى الله عنها عنه صلى الله عليه و سلم عن جبرئيل قال قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم أر رجلا افضل من محمد و لا بنى اب افضل من بنى هاشم و كذا اخرجه الطبرانى فى الاوسط قال الحافظ شيخ الاسلام ابن حجر لوائح الصحه ظاهره على صفحات هذا المتن و

فى البخارى عن أبى هريره عنه صلى الله عليه و سلم قال بعثت من خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذى كنت منه

و فى مسلم عن واثله بن الاسقع قال صلى الله عليه و سلم ان الله اصطفى كنانه من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانه و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم و رواه الترمذى و عن العباس قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله خلق الخلق فجعلنى فى خير فرقتهم و خير الفريقين ثم تخير القبائل فجعلنى فى خير القبيله ثم تخير البيوت فجعلنى فى خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا و خيرهم بيتا رواه الترمذى هكذا منفردا به و قال حديث حسن أى خيرهم روحا و ذاتا و خيرهم بيتا أى اصلا و ابن حجر در منح مكيه در شرح شعر لم تزل فى ضمائر الكون تختار لك الامهات و الآباء گفته أى كما طابت ذاتك بما اوتيته من الكمال الاعلى كذلك طاب نسبك فلم يكن فى امهاتك من لدن حوا الى أمك آمنه و لا فى آبائك من لدن آدم الى ابيك عبد الله الأ من هو مصطفى مختار و شاهد ذلك

حديث

ص: ٧١٥

البخارى بعثت من خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذى كنت منه

و حديث مسلم ان الله اصطفى كنانه من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانه و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم

و حديث الترمذى بسند حسن ان الله خلق الخلق فجعلنى فى خير فرقهم ثم تخير القبائل فجعلنى فى خير قبيله ثم تخير البيوت فجعلنى فى خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا أى روحا و ذاتا و خيرهم بيتا أى اصلا

و حديث الطبرانى ان الله اختار الخلق فاختر منهم بنى آدم ثم اختار من بنى آدم فاختر منهم العرب ثم اختارنى من العرب فلم ازل خيارا من خيار الا- من احب العرب فيحبنى احبهم و من ابغض العرب فيبغضى ابغضهم و اعلم ان ولد آدم ولدوا من حوا أربعين ولدا فى عشرين بطنا الا شيث وصيه فانه ولد منفردا كرامه لكون نبينا محمدا صلى الله عليه و سلم من نسله ثم لما توفى وصى بنيه بوصيه ابيه له ان لا يضع هذا النور أى الذى بجبهه آدم ثم انتقل الى شيث الا فى المطهرات من النساء و لم تنزل هذه الوصيه معمولا بها فى القرون الى ان وصل ذلك النور الى جهه عبد المطلب ثم ولده عبد الله فطهر الله هذا البيت الشريف من سفاح الجاهليه كما ورد فى الاحاديث كحديث

فى سنن البيهقى ما ولدنى من سفاح الجاهليه شىء ما ولدنى الا نكاح الاسلام

و روى ابن سعد و ابن عساكر عن محمد بن السائب الكلبى عن ابيه قال كتبت للنبي صلى الله عليه و سلم مائه أم فما وجدت فيهن سفاحا و لا- شيئا مما كان فى امر الجاهليه و الطبرانى و ابو نعيم و ابن عساكر خرجت من نكاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم الى ان ولدنى أبى و أمى و لم يصبنى من سفاح اهل الجاهليه شىء

و ابو نعيم لم يلتق ابواى قط على سفاح و لم يزل الله ينقلنى من الاصلاب الطيبه الى الارحام الطاهره مصفى مهذباً لا ينشعب

و ابن مردويه قرأ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَى بفتح الفاء و قال انا انفسكم نسبا و صهرا و حسبنا ليس في آبائي من لدن آدم سفاح كلنا نكاح و حسين دياربكري در خميس گفته

و في الصيغوه عن وائله بن الاسقع ان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال ان الله عز و جل اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من بني اسماعيل كنانه و اصطفى من كنانه قريشا و اصطفى من قريش بني هاشم و اصطفاني من بني هاشم انفراد باخراجه مسلم و علي بن ابراهيم الحلبي در انسان العيون گفته و مما يدل على شرف هذا النسب ايضا ما جاء

عن عمرو بن العاصي رضي الله تعالى عنه ان الله اختار العرب على الناس و اختارني على من انا منه من اولئك العرب و ما جاء

عن وائله بن الاسقع رضي الله تعالى عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ان الله اصطفى قريشا من كنانه و اصطفى من قريش بني هاشم و اصطفاني من بني هاشم اقول و

جاء بلفظ آخر عن وائله بن الاسقع و هو ان الله اصطفى من ولد آدم ابراهيم عليهما السلام و اتخذه خليلا و اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل نزار ثم اصطفى من ولد نزار مضر ثم اصطفى من ولد مضر كنانه ثم اصطفى من كنانه قريشا ثم اصطفى من قريش بني هاشم ثم اصطفى من بني هاشم عبد المطلب ثم اصطفاني من بني عبد المطلب و الله اعلم قال و

في روايه ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل كنانه و اصطفى من بني كنانه قريشا و اصطفى من قريش بني هاشم و اصطفاني من بني هاشم و ما

جاء عن جعفر بن محمد عن ابيه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتاني جبرئيل فقال يا محمد ان الله بعثني فطفت شرق الارض و مغربها و سهلها و جبلها فلم اجد حيا خيرا من مضر ثم امرني



فطفت في كنانه فلم اجد حيا خيرا من قريش ثم امرني فطفت في قريش فلم اجد حيا خيرا من بني هاشم ثم امرني ان اختار في انفسهم أي اختار نفسا من انفسهم فلم اجد نفسا خيرا من نفسك انتهى أي وفي الوفاء عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما في قوله تعالى لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالَ لَيْسَ مِنَ الْعَرَبِ قَبِيلَهُ إِلَّا وَلَدَتِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَضْرَهَا وَرَبِيعَتَهَا يَمَانِيهَا وَ

عن ابن عمر رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق فاختر من الخلق بني آدم و اختار من بني آدم العرب و اختار من العرب مضر و اختار من مضر قريشا و اختار من قريش بني هاشم و اختارني من بني هاشم فانا خيار من خيار الى خيار انتهى

و قوله و اختار من مضر قريشا يدل على ان مضر ليس جماع قريش و الا كانت اولاده كلها قريشا و

عن أبي هريره يرفعه بسند حسنه الحافظ العراقي ان الله حين خلق الخلق بعث جبريل فقسّم الناس قسمين قسم العرب قسما و قسم العجم قسما و كانت خيره الله في العرب ثم قسم العرب قسمين فقسم اليمن قسما و قسم مضر قسما و كانت خيره الله في مضر و قسم مضر قسمين فكانت قريش قسما و كانت خيره الله في قريش ثم اخرجني من خيار من انا منه قال بعضهم و ما جاء في فضل قريش فهو ثابت لبني هاشم و المطلب لأنهم اخصّ و ما ثبت للاعم يثبت للاخصّ و لا عكس و

في الشفاء عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله سبحانه و تعالى قسم الخلق قسمين فجعلني من خيرهم قسما فذلك قوله تعالى أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَ أَصْحَابُ الشُّمَالِ فانا من اصحاب اليمين و انا خير اصحاب اليمين ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلني في خيرها ثلثا فذلك قوله تعالى أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ فانا خير السابقين

ثم جعل الـ ثلاث قبائل فجعلني من خيرها قبيله و ذلك قوله تعالى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ الْآيَةِ فانا اتقى ولد آدم و اكرمهم على الله تعالى و لا- فخر و جعل القبائل بيوتا فجعلني في خيرها بيتا و لا فخر فذلك قوله تعالى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ الْآيَةِ هذا كلام الشفاء فليتأمل و نیز در انسان العيون گفته

عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما خیر العرب مضر و خیر مضر عبد مناف و خیر بنی عبد مناف بنو هاشم و خیر بنی هاشم بنو عبد المطلب و الله ما افترق فرقان منذ خلق الله تعالی آدم الا كنت في خيرهما اقول و

في لفظ آخر عن ابن عباس رضی الله تعالی عنها قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله حين خلقني جعلني من خير خلقه ثم حين خلق القبائل جعلني من خيرهم قبيله و حين خلق الانفس جعلني من خير انفسهم ثم حين خلق البيوت جعلني من خير بيوتهم فانا خيرهم بيتا و انا خيرهم نسبا

و في لفظ آخر عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله قسم الخلق قسمين فجعلني في خيرهم قسما ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلني في خيرها ثلثا ثم جعل الثلث قبائل فجعلني في خيرها قبيله ثم جعل القبائل بيوتا فجعلني في خيرها بيتا و تقدم عن الشفاء مثل ذلك مع زياده الاستدلال بالآيات و تقدم الامر بالتأمل في ذلك و الله اعلم و شيخ عبد الحق در مدارج النبوه گفته از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه آمده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم بیرون آدم از نکاح و بیرون نیامده ام از سفاح از گاه آدم علیه السلام تا آنکه بزائید مرا پدر و مادر من نرسید مرا از سفاح جاهلیت چیزی و در حدیث دیگر آمده که فرمود همیشه بود خدای تعالی که نقل می کرد مرا از اصلاط طیبه بارحام طاهره مصفا و مهذب و منشعب نمی شد دو شعبه مگر آنکه بودم من در بهتر ازین دو شعبه و نیز در مدارج گفته و ابو نعیم در دلائل ذکر کرده از عائشه

از رسول خدا از جبرئیل که گفت گشتم مشارق ارض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی را فاضل تر از محمد و ندیدم پسران هیچ مردی را فاضل تر از بنی هاشم و در صحیح بخاری از اَبی هریره آمده که گفت فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم برانگیخته شده ام من از خیر قرون بنی آدم قرن بعد از قرن تا پیدا شدم از قرن که درو هستم و در صحیح مسلم آمده که فرمود آن حضرت بدرستی که برگزید خدای تعالی کنانه را از اولاد اسماعیل علیه السلام و برگزید قریش را از کنانه و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید مرا از بنی هاشم انتهی و قطع نظر ازین احادیث و روایات کثیره حسب افادات علمای عالی درجات نسب شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم افضل انساب لو اشرف احسابست و افضلیت نسب آن حضرت مثبت نهایت افضلیت آن صفوه انبیای انجابه صلی الله علیه و آله الاطیاب ما نفع مسک و طاب ملاب پس اشرفیت نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم مثبت کمال افضلیت آن حضرت باشد و چون اغیار ازین فضیلت جلیله الفخار مشرقه المنار بمراحل قاصیه دوراند و حرمان شان از مدانات این بکرمت فخمیه و منقبت عظیمه در کمال ظهور پس در افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ریبه نماند و بعد لحاظ انضمام دیگر فضائل و مآثر عالیه و محامد و مناقب سامیه یقین افضلیت آن حضرت باقصای مدارج و اعلائی مراتب فائز می گردد و قسطلانی در مواهب لدنیه گفته ثم اعلم انه علیه الصلوه و السیلام لم یشرکه فی ولادته عن ابویه اخ او اخت لانتها صفوتهما الیه و قصور نسبتها علیه لتکون مختصیه بنسب جعله الله تعالی للنبوه غایه و لتمام الشرف نهاییه و انت إذا اختبرت حال نسبه الشریف و علمت طهاره مولده تیقت انه هو سلاله آباء کرام فهو صلی الله علیه و سلم النبی العربی الابطحی الحرمی الهاشمی القریشی نخبه بنی هاشم المختار المنتخب من خیر بطون العرب و اعرفها فی النسب و اشرفها فی الحسب و انصرها عودا و اطولها

عمودا و اطيها ارومه و اعزها جرثومه و افصحها لسانا و اوضحها بيانا و ارجحها ميزانا و اصحها ايمانا و اعزها نفرا و اكرمها معشرا من قبل ابيه و أمه و من اكرم بلاد الله عليه و على عباده و سيوطى در مقامات خود گفته المقامه السندسيه لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رءوف رحيم بنى سزى قدره على و برهانه جلى خير الخليقه انا و ابا و ازكاهم حسبا و نسبا خلق الله لاجله الكونين و اقربه من كل مؤمن العينين و جعله بنى الانبياء و آدم منجدل فى طينته و كتب اسمه على العرش اعلاما بمزيتته عنده و فضيلته و توسل به آدم فتاب عليه و اخبره انه لولاه ما خلقه و ناهيك بها مزيه لديه بنى خص بالتقديم قدما و آدم بعد فى طين و ماء كريم بالحبا من راحتيه وجود و فى المحييا بالحياء و من خصائصه فيما ذكر الغزالي و غيره ان الله ملكه الجنه و اذن له ان يقطع منها من يشاء ما يشاء و اعظم بذلك منه و خصه بطهاره النسب تعظيما لشانه و حفظ آباءه من الدنس تميما لبرهانه و جعل كل اصل من اصوله خير اهل زمانه كما

قال فى حديث البخارى الذى تقطع بصدوره من فيه بعثت من خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذى كنت فيه

و قال عليه السلام انا انفسكم نسبا و صهرا و حسبا لم يزل الله ينقلنى من الاصلاب الطيبه الى الارحام الطاهره مصفى مهذبا لا تنشعب شعبتان الا كنت فى خيرهما فانا خيركم نفسا و خيركم ابا و اجدر بقول صاحب البرده ان يكون له فى عرصات القيمه عدّه و بدا للوجود منك كريم من كريم آباؤه كرماء نسب تحسب العلاء بحلاه قلّدتها نجومها الجوزاء حنّدا عقد سودد و فخار انت فيه اليتيمه العصماء

و ينظم فى سلك هذه الدرر قول حافظ العصر أبى الفضل ابن حجر نبى الهدى المختار من آل هاشم فعن فخرهم فليقصر المتناول تنقل فى اصلاب قوم تشرفوا به مثل ما للبدر تلك المنازل و حلبى در انسان العيون كفته و الى شرف هذا النسب يشير صاحب الهمزیه رحمه الله تعالى بقوله و بدا للوجود منك كريم من كريم آباؤه كرماء نسب تحسب العلى بحلاه قلّدتها نجومها الجوزاء حبّذا عقد سودد و فخار انت فيه اليتيمه العصماء أى ظهر لهذا العالم منك كريم أى جامع لكل صفه كمال و هذا على حدّ قولهم لى من فلان صديق حميم و ذلك الكريم المذى ظهر وجد من اب كريم سالم من نقص الجاهليّه آباؤه الشامل للامهات جميعهم كرماء أى سالمون من نقائص الجاهليّه أى ما يعدّ فى الاسلام نقصا من اوصاف الجاهليه و هذا نسب لا اجلّ منه و لجلالته إذا تاملته تظنّ بسبب ما تحلى به من الكمالات أى معاليها جعلت الجوزاء نجومها التى يقال لها نطاق الجوزاء قلاده لتلك المعالى و هذه القلاده هى قلاده سياده و تمدح موصوفه بأنك فى تلك القلاده الدرّه اليتيمه التى لا مشابه لها المحفوظه عن الابعين لجلالته لا- يقال شمول الابعاء للامهات لا يناسب قوله نسب لان النسب الشرعى فى الابعاء خاصّه لانا نقول المراد بالنسب ما يعمّ اللغوى و يقال سلامه آباؤه من النقائص انما هو من حيث ابوته أى كونه متفرعا عنهم و ذلك يستلزم ان تكون امهاته كذلك و سيأتى لم ازل انقل من اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات و سيأتى الكلام على ذلك مستوفى و قد قال الماوردى فى كتاب اعلام النبوه و إذا اختبرت حال نسبه صلى الله عليه و سلم و عرفت طهاره مولده صلى الله عليه و سلم علمت أنّه سلاله آباء كرام ليس فيهم مسترذل بل كلهم ساده قاده و شرف النسب

و طهاره المولد من شروط النبوه هذا كلامه و من كلام عمه أبي طالب إذا اجتمعت يوما قريش لمفخر فعبد مناف سرها و صميمها و ان حصلت انساب عبد منافها ففي هاشم اشرافها و قديمها و ان فخرت يوما فإن محمدا هو المصطفى من سرها و كريمها بالرفع عطفًا على المصطفى و سر القوم و سطهم فاشرف القوم قومه و اشرف القبائل قبيلته و اشرف الافخاذ فخذة و ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد الاصفهاني بعد ذكر احاديث فضيلت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم بطيب ولادت و حسب و نسب در دلائل النبوه گفته و وجه الدلاله في هذه الفضيله ان النبوه ملك و سياسه عامه و ذلك قوله تعالى أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا وَ الْمَلِكُ فِي ذَوِي الْاِحْسَابِ وَ الْاِخْطَارِ مِنَ النَّاسِ وَ كُلِّ مَا كَانَ خِصَالِ فَضْلِهِ اَوْفَرَ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ بِالْاِنْقِيَادِ اِلَيْهِ اَسْمَعُ وَ اِلَى طَاعِهِ مَطِيعُهُ اَسْرَعُ وَ اِذَا كَانَ فِي الْمَلِكِ وَ فِي تَوَابِعِهِ نَقِيسُهُ نَقْصُ عَدَدِ اِتْبَاعِهِ وَ رَعِيَّتِهِ فِي اِخْتِيَارِ اللَّهِ لَهُ اِنْ اَمَدَّهُ بِكُلِّ مَا بِالْمُلُوكِ اِلَيْهِ الْحَاجَةُ لِيَدْعُو النَّاسَ اِلَى اِتْبَاعِهِ وَ لِذَلِكَ قَالَ قَوْمٌ يَا شَعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَ اَنَا لِنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ الْاَيُّهُ وَ قَالَ فَرَعُونَ لِمُوسَى اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبَيِّنُ فَاذَرِي فَرَعُونَ بِهِ لِيُثَبِّتَ بِذَلِكَ الْقَوْمِ عَنْ اِتْبَاعِهِ حَتَّىٰ شَكَا مُوسَى اِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ وَ سَأَلَهُ اِنْ يَحِلُّ الْعَقْدَةُ مِنْ لِسَانِهِ لِيَفْقَهُوا قَوْلَهُ فَقَالَ وَ اَخِي هَارُونَ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسَلَهُ مَعِيَ رُدًّا يُصَدِّقُنِي فَدَلَّ ذَلِكَ عَلَىٰ اِنْ الْمَلِكِ لَا يَجْعَلُ الْاِ فِي اَهْلِ الْكِمَالِ وَ الْمَهَابَةِ وَ هَاتَانِ الْخِصْلَتَانِ لَا تَوْجِدَانِ فِي غَيْرِ ذَوِي الْاِحْسَابِ فَجَعَلَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مِنَ الْحِظْوِظِ اَوْفَرَهَا

و من السّهام اوفاهها و اكثرها فلذلك قال فانا من خيار الى خيار و جعله ايضا من افضل البقاع مولدا و مسكنا و مخرجا البقعه التي افترض الله على كل الموحدين من المستطيعين حجّه فكان لهذا ايضا افضلهم نفسا و حسبا و دارا و لذلك سال هرقل ابا سفين بن حرب عن حسبه فقال كيف حسبه فيكم فقالوا هو من اوسطنا حسبا فقال له هرقل كذلك الانبياء و سيوطى در خصائص بعد ذكر احاديث سابقه كفته قال ابو نعيم وجه الدلاله على نبوته من هذه الفضيله انّ النبوه ملك و سياسه عامه و الملك فى ذوى الاحساب و الاخطار من الناس لأنّ ذلك ادعى الى انقياد الرعيه له و اسرع الى طاعته و لذلك سال هرقل ابا سفينان كيف نسبه فيكم قالوا هو فينا ذو نسب قال هرقل و كذلك الرسل تبعث فى نسب قومها قاضى عياض در شفا كفته الباب الثانى فى تكميل الله تعالى له المحاسن خلقا و خلقا و قرانه جميع الفضائل الدينيه و الدنيويه فيه نسقا اعلم ايها المحبّ لهذا النبى الكريم الباحث عن تفاصيل جمل قدره العظيم انّ خصال الجلال و الكمال فى البشر نوعان ضرورى دنيوى اقتضته الجبله و ضروره الحياه الدنيا و مكتسب دينى و هو ما يحمد فاعله و يقرب الى الله زلفى ثم هى على فئين ايضا منها ما يتخلص لاحد الوصفين و منها ما يتمازج و يتداخل فاما الضرورى المحض فما ليس للمرء فيه اختيار و لا اكتساب مثل ما كان فى جبلته من كمال خلقته و جمال صورته و قوه عقله و صحه فهمه و فصاحه لسانه و قوه حواسه و اعضائه و اعتدال حركاته و شرف نسبه و عزه قومه و كرم ارضه و يلحق به ما تدعوه ضروره حياته إليه من غذائه و نومه و ملبسه و مسكنه و منكحه و ماله و جاهه و قد تلحق

هذه الخصال الآخرة بالآخرويه إذا قصد به التقوى و معونه البدن على سلوك طريقها و كانت على حدود الضروره و قوانين الشريعة فاما المكتسب الآخرويه الاخلاق العليه و الآداب الشرعيه من الدين و العلم و الحلم و الصبر و الشكر و العدل و الزهد و التواضع و العفه و العفو و الجود و الشجاعه و الحياء و المرؤه و الصيمت و التؤده و الوقار و الرحمه و حسن الادب و المعاشره و اخواتها و هى التى جماعها حسن الخلق و قد يكون من هذه الاخلاق ما هو فى الغريزه و اصل الجبله لبعض الناس و بعضهم لا تكون فيه فيكتسبها و لكنّه لا بدّ ان يكون من اصولها فى اصل الجبله شعبه كما سنيته ان شاء الله تعالى و تكون هذه الاخلاق دنيويه إذا لم يرد بها وجه الله تعالى و الدار الآخرة و لكنها كلها محاسن و فضائل باتفاق اصحاب العقول السليمه و ان اختلفوا فى موجب حسنها و تفضيلها فصل إذا كانت خصال الكمال و الجلال ما ذكرناه و وجدنا الواحد منا يشرف بواحد منها او اثنتين ان اتفقت له فى كل عصر اما من نسب او جمال او قوه او علم او حلم او شجاعه او سماحه حتى يعظم قدره و تضرب باسمه الامثال و يتقرر له بالوصف بذلك فى القلوب اثره و عظمه و هو منذ عصور خوال رمم بوال فما ظنك بعظيم قدر من اجتمعت فيه كل هذه الخصال الى ما لا ياخذه عدو لا يعبر عنه مقال و لا ينال بكسب و لا حيله الا بتخصيص الكبير المتعال من فضيله النبوه و الرساله و الخلمه و المحبته و الاصطفاء و الاسراء و الرويه و القرب و الدنوّ و الوحى و الشفاعه و الوسيله و الفضيله و الدرجه الرفيعه و المقام المحمود و البراق و المعراج و البعث الى الاحمر و الاسود و الصلوه بالانبياء و الشهاده بين الانبياء



و الامه و سياده ولد آدم و لواء الحمد و البشاره و النذاره و المكانه عند ذى العرش و الطاعه ثم و الامانه و الهدايه و رحمه للعالمين و اعطاء الرضى و السؤل و الكوثر و سماع القول و اتمام النعمه و العفو عما تقدم و ما تاخر و شرح الصدر و وضع الوزر و رفع الذكر و عزه النصر و نزول السكينه و التاييد بالملائكه و ايتاء الكتاب و الحكمه و السبع المثاني و القرآن العظيم و تزكيه الامه و الدعاء الى الله و الملائكه و الحكم بين الناس بما اراه الله تعالى و وضع الاضر و الاغلال عنهم و القسم باسمه و اجابه دعوته و تكليم الجمادات و العجم و احياء الموتى و اسماع الصم و نبع الماء من بين اصابعه و تكثير القليل و انشقاق القمر و رد الشمس و قلب الأعيان و النصر بالرعب و الاطلاع على الغيب و ظل الغمام و تسييح الحصى و ابراء الآلام و العصمه من الناس الى ما لا تحويه محتفل و لا يحيط بعلمه الا مانحه ذلك و مفضله لا اله غيره الى ما اعد له فى الدار الآخره من منازل الكرامه و درجات القدس و مراتب السعاده و الحسنى و الزياده التى تقف دونها العقول و يحار دون أدانيها الوهم

### **وجه دوم: بگفته زيد بن ثابت خليفه رسول بنى هاشمى، بنى هاشمى است**

دوم آنکه شاه ولی الله در ازاله الخفا بعد ذکر واقعه وفات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم گفته بعد از ان در ان حالت هوش ربا اعظم اختلافی که پیش آمد اجتماع انصار بود در سقیفه بنی ساعده بقصد بیعت سعد بن عباده و این همان اختلافست که اگر بتدبر حضرت صدیق و فاروق دفع ان نمی شد سل سیف بمیان می آمد و دین از هم می پاشید و حضرت صدیق و فاروق در سقیفه حاضر شدند و بسیف بیان قطع آن اختلاف نمودند و رواه علم در نقل این بیان قاطع مختلف اند هر یکی چیزی حفظ کرد و چیزی ترک نمود و درین محل روایتی چند برنگارم تا قصه منقح گردد الی ان قال اما روايه أبی سعید الخدری قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم

قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول الله صلى الله عليه و سلم كان إذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا- منّا فترى ان يلي هذا الامر رجلا من احدهما منكم و الآخر منّا قال فتتبع خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله صلى الله عليه و سلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين و نحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلى الله عليه و سلم فقام ابو بكر فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار و ثبت قائلكم ثم قال و الله لو فعلتم غير ذلك لما صالحتكم اخرج ابن ابي شيبه ازین روایت ظاهرست که زید بن ثابت استدلال کرده بر انحصار خلافت در مهاجرین باین امر که جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم از مهاجرین بوده پس باید که خلیفه نیز از مهاجرین باشد پس بمفاد همین تقریر می گویم که چون جناب رسالت مآب صلى الله عليه و سلم از بنی هاشم بود باید که خلیفه نیز از بنی هاشم باشد و چون بعد جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم افضل بنی هاشم جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده خلافت در انحضرت منحصر باشد پس قرب نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثبت امامت بی فاصله آن حضرت باشد

### **وجه سوم: احتجاج باستدلال ابی بکر بقرشی بودن خلیفه و قریش اوسط العرب اعتراف به اقریبیت امیر المؤمنین**

سوم آنکه حضرت عتیق در معرض بیان انحصار امر امارت و خلافت در قریش اشرفیت ایشان را از روی نسب و دار ذکر کرده باین حجت انصار را عاجز و ساکت و خامد و صامت گردانیده و جمیع حاضرین از مهاجرین و انصار برد و انکار آن لب نگشودند بلکه بمفاد آن طریق انقیاد و تسلیم و بیعت عتیق پیمودند و ظاهرست که اشرفیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از روی نسب و دار بنسبت جمیع مهاجرین و انصار ثابت و متحققست پس حسب افاده حضرت عتیق انحصار خلافت در ذات سراپا برکات جناب امیر المؤمنین علیه السلام بکمال اولویت ظاهر و باهر گردید تمّ انه بلغنی ان قائلنا منکم يقول و الله لو مات عمر بایعت فلانا

فلا يغترن امرأ ان يقول انما كانت بيعه أبي بكر فلتته و تمت الاوانها قد كانت كذلك و لكنّ الله وقى شرّها و ليس فيكم من تقطع الاعناق إليه مثل أبي بكر من بايع رجلا من غير مشوره من المسلمين فلا يبايع هو و لا الذى تابعه تغرّه ان يقتلا و أنّه قد كان من خيرنا حين توفى الله نبيّه انّ الانصار خالفونا و اجتمعوا باسرههم فى سقيفه بنى ساعده و خالف عنا على و الزبير و من معهما و اجتمع المهاجرون الى أبي بكر رضى الله عنه فقلت لابي بكر يا ابا بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا نريدهم فلما دنونا منهم لقينا منهم رجلا ن صالحان فذكرنا ما تمالأ عليه القوم فقالا اين تريدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار فقالا عليكم ان لا تقربوهم اقضوا امركم فقلت و الله لنا تينهم فانطلقنا حتى اتيناهم فى سقيفه بنى ساعده فاذا رجل مزمل بين ظهراينهم فقلت من هذا قالوا هذا سعد بن عباده فقلت ما له قالوا يوعك فلما جلسنا قليلا تشهد خطيبهم فاثنى على الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فنحن انصار الله و كتبيه الاسلام و انتم معاشر المهاجرين رهط و قد دفت دافه من قومكم فاذا هم يريدون ان يختزلونا من اصلنا و ان يحضنونا من الامر فلما سكت اردت ان اتكلم و كنت زورت مقاله اعجبتنى اريد ان اقدمها بين يدي أبي بكر و كنت أدارى منه بعض الحدّ فلما اردت ان اتكلم قال ابو بكر على رسلك فكرهت ان اغضبه فتكلم ابو بكر فكان هو احلم منى و اوقر و الله ما ترك من كلمه اعجبتنى فى تزويرى الا قال فى بديهته مثلها او افضل منها حتى سكت فقال ما ذكرتم فيكم من خير فانتم له اهل و لن يعرف هذا الامر الا لهذا الحى من قريش هم اوسط العرب نسبا و دارا و قد رضيت لكم احد هذين الرجلين

فبايعوا ايّهما شئتم فاخذ بيدي و بيد أبي عبيده بن الجرّاح و هو جالس بيننا فلم اكره مما قال غيرها كان و الله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من اثم احب الي من ان تأمر على قوم فيهم ابو بكر اللهم الا ان تسول لي نفسى عند الموت شيئا لا اجده الان فقال قائل من الانصار انا جدي لها المحكك و عذيقها المرّجّب منّا امير يا معشر قريش فكثرت اللغظ و ارتفعت الاصوات حتى فرقت من الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته و بايعه المهاجرون ثم بايعته الانصار و نزونا على سعد بن عباده فقلت قتل الله سعد بن عباده قال عمرو و انا و الله ما وجدنا في ما حضرنا من امر اقوى من مبايعه أبي بكر خشينا ان فارقنا القوم و لم تكن بيعه ان يبايعوا رجلا منهم بعدنا فامّا بايعناهم على ما لا نرضى و اما نخالفهم فيكون فساد فمن بايع رجلا على غير مشوره من المسلمين فلا يبايع هو و لا الذى تابعه تغرّه ان يقتلا و ابن هشام در سيرت خود از عمر نقل نموده كه او گفته ثم انه قد بلغنى ان فلانا قال و الله لو قد مات عمر بن الخطاب لقد بايعت فلانا فلا يغزّرك امرأ ان يقول ان بيعه أبي بكر كانت فلتته فتمت و انها قد كانت كذلك الا ان الله قد وقى شرّها و ليس فيكم من تنقطع الاعناق إليه مثل أبي بكر فمن بايع رجلا عن غير مشوره من المسلمين فانه لا بيعه له هو و لا الذى بايعه تغرّه ان يفتلا انه كان من خيرنا حين توفى الله نبيّه صلى الله عليه و سلّم ان الانصار خالفوا فاجتمعوا باشرافهم فى سقيفه بنى ساعده و تخلف عنا على بن أبى طالب و الزبير بن العوام و من معهما و اجتمع المهاجرون الى أبي بكر فقلت لا يبي بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا نؤمّمهم حتى لقينا منهم رجلا صالحا فذكرنا لنا ما تمالأ عليه القوم و قالوا اين تريدون يا معشر المهاجرين

قلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار قالوا فلا عليكم ان لا تقربوهم يا معشر المهاجرين اقضوا امركم قال قلت و الله لنا بينهم فانطلقنا حتى اتيناهم في سقيفه بنى ساعده فاذا بين ظهراهم رجل مزمل فقلت من هذا قالوا سعد بن عباده فقلت ما له قالوا وجع فلما جلسنا تشهد خطيبهم فاثني على الله بما هو له اهل ثم قال اما بعد فنحن انصار الله و كتبه الاسلام و انتم يا معشر المهاجرين رهط منا و قد دفت دافه من قومكم قال و اذا هم يريدون ان يجتازونا من اصلنا و يغضبونا الامر فلما سكت اردت ان اتكلم و قد زورت في نفسى مقاله قد اعجبني اريد ان اقدمها بين يدي ابي بكر و كنت ادرى منه بعض الحد فقال ابو بكر على رسلك يا عمر فكرهت ان اغضبه فتكلم و هو كان اعلم منى و اوقر فوالله ما ترك من كلمه اعجبني من تزويري الا- قال في بديته او مثلها او افضل حتى سكت قال اما ما ذكرتكم فيكم من خير فانتم له اهل و لن تعرف العرب هذا الامر الا لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا و دارا و قد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايها شئتم و اخذ بيدي و بيد ابي عبيده بن الجراح و هو جالس بيننا و لم اكره شيئا مما قال غيرها كان و الله ان اقدم فتضرب عنقى لا يقربني ذلك الى اثم احب الي من ان اتأمر على قوم فيهم ابو بكر قال فقال قائل من الانصار انا جديها المحكك و عذيقها المرجب منا امير و منكم امير يا معشر قريش قال فكثرت اللغط و ارتفعت الاصوات حتى تخوفت الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته ثم بايعه المهاجرون ثم بايعه الانصار و نزونا على سعد بن عباده فقال قائل منهم قتلتم سعد بن عباده قال فقلت قتل الله سعد بن عباده قال ابن اسحاق قال الزهري اخبرني عروه بن الزبير ان

احد الرجلين الذين لقوا من الانصار حين ذهبوا الى السقيفه عويم بن ساعده و الآخر معن بن عدى اخو بنى العجلان فاما عويم بن ساعده فهو الذى بلغنا انه

قيل لرسول الله صلى الله عليه و سلم من الذين قال الله عز و جل لهم فيه رجالٌ يُجْبُونَ أَنْ يَنْظَهُرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم نعم المرء منهم عويم بن ساعده و اما معن بن عدى فبلغنا ان الناس بكوا على رسول الله صلى الله عليه و سلم حين توفاه الله عز و جل و قالوا و الله لوددنا انا متنا قبله انا نخشى ان نفتن بعده قال معن بن عدى لكنتى و الله ما احب ائى مت قبله حتى اصدقته ميتا كما صدقته حيا فقتل معن يوم اليمامة شهيدا فى خلافه أبى بكر يوم مسيلمه الكذاب و محمد بن جرير طبرى در تاريخ كبير از عمر نقل کرده كه او در خطبه خود گفته ثم انه بلغنى ان قائلًا- منكم يقول لو قد مات امير المؤمنين بايعت فلانا فلا يغرنك امرأ ان يقول ان بيعه أبى بكر كانت فلتة فقد كانت كذلك غير ان الله وقى شرها و ليس منكم من تقطع إليه الاعتاق مثل أبى بكر و انه كان خيرنا حين توفى الله نبيه و ان عليا و الزبير و من معهما تخلف عنه فى بيت فاطمه و تخلفت عنا الانصار باسرها و اجتمع المهاجرون الى أبى بكر فقلت لابي بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا نؤمهم فلقينا رجلا صالحا قد شهدا بدرا قالوا ابن تريدون يا معشر المهاجرين قلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار قال فارجعوا فاقضوا امركم بينكم فقلنا و الله لنايتيهم قال فاتيناهم و هم مجتمعون فى سقيفه بنى ساعده قال و إذا بين اظهرهم رجل مزمل قال قلت من هذا قالوا سعد بن عبادة قال قلت ما شانہ قالوا وجع فقام رجل

منهم و قال الحمد لله اّما بعد فنحن الانصار و كتبه الاسلام و انتم يا معشر قريش رهط نبينا و قد دفت إلينا من قومكم دافه فلّما رايتهم يريدون يختزلوننا من اصلنا و يغصبونا الامر و قد كنت زوّرت في نفسي مقاله اقدمها بين يدي أبي بكر و كنت أدارئ منه بعض الحد و كان اوقر مني و احلم فلّما اردت ان اتكلم قال على رسلك و كرهت ان اغضبه فقام فحمد الله و اثني عليه فما ترك شيئا كنت زوّرت في نفسي ان اتكلّم به لو قد تكلمت الا- جاء به او باحسن منه و قال اّما بعد يا معشر الانصار فانكم لا تذكرون منكم فضلا الاّ و انتم له اهل و ان العرب لن تعرف هذا الامر الا لهذا الحيّ من قريش هم اوسط دارا و نسبا و اني قد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايّهما شئتم و اخذ بيدي و يد أبي عبيده بن الجراح و اني و الله ما كرهت من كلامه شيئا غير هذه الكلمه ان كنت اقدم فتضرب عنقي فيما لا يقربني الي اثم احبّ الي من ان او مرّ على قوم فيهم ابو بكر فلّما قضى ابو بكر كلامه قام منهم رجل فقال انا جدي لها المحكك و عذيقها المرجب منا امير و منكم امير يا معشر قريش قال فارتفعت الاصوات و كبر اللغظ فلّما اشفقت الاختلاف قلت لابي بكر ابسط يدك فبايعك فبسط يده فبايعته و بايعه المهاجرون و بايعه الانصار ثم نزونا على سعد حتى قال قائلهم قتلتم سعدا فقلت قتل الله سعدا و انا و الله ما وجدنا امرا هو اقوى من مبايعه أبي بكر خشينا ان فارقنا القوم و لم يكن بيعه ان يحدثوا بعدنا بيعه فامّا نتابعهم على ما لا نرضى او نخالفهم فيكون فساد و على متقى در كنز العمال گفته عن ابن عبّاس قال قال عمر بن الخطاب أنّه كان من خبرنا حين توفي الله نبيّه صلى الله عليه و سلم انّ الانصار خالفوا و اجتمعوا في سقيفه

بنى ساعده و خالف عَنَّا على و الزبير و من معهما و اجتمع المهاجرون الى أبى بكر فقلت لابی بكر يا ابا بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا نريدهم فلَمَّا دنونا منهم لقينا منهم رجلا ن صالحان فذكرنا ما تمألاً عليه القوم فقالا اين تريدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار فقالا- لا عليكم ان لا تقربوهم اقضوا امركم فقلت و الله لنا تينهم فانطلقنا حتى اتيناهم فى سقيفه بنى ساعده فاذا رجل مزْمَل بين ظهرا نيهم فقلت من هذا قالوا سعد بن عباده فقلت و ماله قالوا يوغك فلَمَّا جلسنا قليلا تشهَد خطيبهم فاثنى على الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فنحن انصار الله و كتبه الاسلام و انتم المهاجرون رهط منَّا و قد دفت دافه من قومكم فاذا انتم تريدون ان تختزلونا من اصلنا و ان تحضنونا من هذا الامر فاسكت و اردت ان اتكلم و زورت مقاله اعجبتنى اريد ان اقدمها بين يدي أبى بكر و كنت أدارئ منه بعض الحدِّ فلَمَّا اردت ان اتكلم قال ابو بكر على رسلك فكرهت ان اغضبه فتكلم ابو بكر و كان هو اعلم منى و اوقروا الله ما ترك من كلمه اعجبتنى فى تزويرى الا- قال فى بديهته مثلها او افضل منها حتى سكت قال ما ذكرتم من خير فانتم له اهل و لن يعرف هذا الامر الا لهذا الحى من قريش هم اوسط العرب نسبا و دارا و قد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم و اخذ بيدي و بيد أبى عبيده الجراح و هو جالس بيننا فلم اكره مما قال غيرها كان و الله ان اقدم فتضرب عنقى لا يقربنى ذلك من اثم احب الى من ان أتأمر على قوم فيهم ابو بكر اللهم الا ان تسؤل نفسى عند الموت شيئا لا اجده الآن فقال قائل الانصار انا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب منَّا امير و منكم امير يا معشر قريش و كثر اللغظ و ارتفعت الاصوات



حتى فرقت من ان يقع اختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته و بايعه المهاجرون ثم بايعه الانصار و نزونا على سعد بن عباده فقال قائل منهم قتلتم سعدا فقلت قتل الله سعدا اما و الله ما وجدنا فيما حضرنا امرا هو اوفق من مبايعه ابي بكر خشينا ان فارقنا القوم و لم يكن بيعه ان يحدثوا بعدنا بيعه فاما ان نتابعهم على ما لا ترضى و اما ان نخالفهم فيكون فيه فساد فمن بايع اميرا من غير مشوره المسلمين فلا بيعه له و لا بيعه للذى بايعه تغره ان يقتلا حم خ و ابو عبيد فى الغريب هق

### **وجه چهارم: احتجاج به رفع اقربيت انصار با اقرار به اقربيت على عليه السلام احتجاج جهت انحصار خلافت ب «اولياء الرسول و عشيرته»**

چهارم آنکه ابو بکر انصار را دفع کرده بدعوى اقربيت خود با جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم و احتجاج بآن نموده براه حقيت خود بر خلافت پس حسب احتجاج و استدلال ابي بکر جناب امير المؤمنين عليه السلام كه بلا شبهه اقرب از ابي بكرست اولى و احق بخلافت باشد محب الدين طبرى در رياض نضره گفته و ذكر موسى بن عقبه عن ابن شهاب ان ابا بكر يوم السقيفه تشهد و انصت القوم فقال بعث الله نبيه بالهدى و دين الحق فدعا رسول الله صلى الله عليه و سلم الى الاسلام فاخذ الله بقلوبنا و نواصينا الى ما دعا اليه فكنا معشر المهاجرين اول الناس اسلاما و نحن عشيرته و اقاربه و ذوو رحمه و نحن اهل الخلافه و اوسط الناس انسابا فى العرب ولدتنا الغرب كلها فليس منهم قبيله الا لقريش فيها ولاده و لن تصلح الا لرجل من قریش هم اصبح الناس وجوها و اسلطهم السنه و افضلهم قولا- فالتاس لقریش تبع فنحن الامراء و انتم الوزراء و انتم يا معشر الانصار اخواننا فى كتاب الله و شركاؤنا فى دين الله تعالى و التسليم لفضيله اخوانكم من المهاجرين و احق الناس ان لا تحسدوهم على خير اتاهم الله اياه و انا ادعوكم الى احد رجلين ثم ذكر معنى ما قبله فى حديث

ابن عيّاس ثم قال فقالت الانصار و الله ما نحسدكم على خير ساقه الله إليكم و ما احد من خلق الله تعالى احب إلينا و لا اعز علينا و لا ارضى عندنا منكم و نحن نشفق من بعد اليوم فلو جعلتم اليوم رجلا منكم فاذا هلك اخترنا رجلا من الانصار فجعلناه مكانه فاذا هلك اخترنا رجلا من المهاجرين فجعلناه مكانه كذلك ابدا كان ذلك اجدر ان يشفق القرشى ان زاغ ان ينقض عليه الانصارى و ان يشفق الانصارى ان زاغ ان ينقض عليه القرشى قال عمر لا ينبغي هذا الامر و لا يصلح الا لرجل من قريش و لن ترضى العرب الا به و لن تعرف الاماره الا له و الله ما يخالفنا احد الا قتلناه فقام حباب بن المنذر السلمى فقال منا امير و منكم امير انا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب و قد دفت علينا دافه أرادوا ان يختزلونا من اصلنا و يحضنونا من الامر و ان شئتم اعدناها جذعه قال فكررا القول حتى كاد ان يكون بينهم فى السقيفه حرب و توعد بعضهم بعضا ثم تراذ المسلمون و عصم الله لهم دينهم فرجعوا بقول حسن فسلموا الامر و اغضبوا الشيطان فوثب عمر و اخذ بيد أبى بكر و قام اسيد بن الخضير اخو بنى عبد الاشهل و بشير بن سعد يستبقون ليبايعوا فسبقهما عمر و بايعاه معا و وثب اهل السقيفه يبتدرون البيعه و سعد بن عباده مضطجع يوعك فازدحم الناس على بيعه أبى بكر فقال قائل من الانصار اتقوا سعد بن عباده و لا تطئوه فقال عمر اقتلوه قتله الله و قال عمر ذلك بغضب فلما فرغ ابو بكر من البيعه رجع الى المسجد فقعده على المنبر فبايعه الناس حتى امسى و شغلوا عن دفن رسول الله صلى الله عليه و سلم حتى كان آخر الليل من ليله الثلاثاء ثم ذكر حديث دفنه و الصلوه عليه صلى الله عليه و سلم حضرت عتيق

درین تقریر سراسر تحیر شک افزای زعفران زار کشمیر که بسبب آن ثانی نحریر سراپا تزویر اظهار عجز و تقصیر و مفضولیت و تشویر خود فرموده کما یظهر من روایه البخاری و ابن هشام و غیرا؟؟؟ هر چند داد کمال بلاغت و سلاطت و ذلاقت و رشاقبت بیان دادند و حسب ظاهر ابواب افحام و الزام انصار عالی مقام گشادند و ادله زاهره و براهین باهره و حجج قاهره و شواهد فاخره بر اولویت خود و انحصار خلافت در مهاجرین فراروی مجمع سقیفه نهادند لیکن بعد اندک تامل ظاهر می شود که همه آن برای خدام عالی مقام او زهر قاتل و سم هلاهل بود که بسبب هر فقره از ان بنیان غیر مرصوص خلافت او و اخوین جنابش آب رسید و محض نقش بر آب و نمایش سراب گردید که اگر بعد ان مدت عمر اتباع ثلاثه دماغهای خود سوزند و زمین و آسمان دوزند و نالهای زار زار آغازند و صداهای استغاثه بهر طرف بلند سازند و عرقها ریزند و فتنها انگیزند و اشکها ریزند و حبال انواع تزویر و تلمیح در میان آویزند اصلا نفعی نرساند و هرگز ایشان را از بلاء ضلال دواء عضال اشکال نرساند زیرا که ابو بکر بیودن مهاجرین عشیره جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و اقارب آن حضرت و صاحبان رحم آن حضرت بر انحصار خلافت در ایشان احتجاج و استدلال نموده و رد انصار باین حجت کرده و نیز با شرفیت نسب خود و مزید قرب و اتصال قریش بجمع قبائل عرب و بودن قریش اصبح ناس از روی وجوه واسطیت السنه و افضلیت قول شان در عرب تمسک نموده و ظاهرست که جمیع وجوه باولویت تمام در ذات با برکات وصی بر حق علیه آلائف التحیات و التسلیمات متحقق بوده و ابو بکر در همه آن کمتر و مفضول از وصی رسول بود پس تعین خلافت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام و بطلان خلافت اُبی بکر از افاده خودش بکمال ظهور ثابت و متحقق شد و لله الحمد علی ذلک و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود گفته و اتی عمر الخیر و اقبل الی منزل النبی صلی الله علیه فارسل الی اُبی بکر و ابو بکر



من بعده و لا ینازعهم فی ذلك الا ظالم و انتم یا معشر الانصار من لا ینکر فضلهم فی الدین و لا سابقتهم العظیمه فی الاسلام رضیکم الله انصارا لدینه و جعل إلیکم هجرته و فیکم جله ازواجه و اصحابه فلیس بعد المهاجرین الاوّلین عندنا بمنزلتکم فنحن الامراء و انتم الوزراء لا- تفاتون بمشوره و لا- تقضی دونکم الامور ازین عبارت ظاهرست که عتیق افیق در مقام دفع انصار از خلافت و امامت و اولویت مهاجرین بریاست اختصاص مهاجرین بتصدیق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان بآنجناب و مواسات برای آن عالی قباب و صبر بر شدت اذی کفار اقشاب و عدم استیحاش از قلت عدد و بغض ارباب حسد و اجماع کفار اشرار بر مخالفت اخیار ذکر کرده و بعد ان افاده نموده که مهاجرین اول کسانی که عبادت کردند حق تعالی را در ارض و ایمان آوردند باو تعالی شانه و برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مهاجرین اولیا و عشیره آن حضرت اند و بعد ذکر این وجوه که خاتمه آن احتجاج بقرابتست احقیّت مهاجرین بخلافت صراحه بیان کرده تا معلوم شود که بوجوه مذکوره مهاجرین احق اند بخلافت و امامت و حکومت و ریاست و برین هم اکتفا ننموده بصراحت تمام افاده کرده که کسی که منازعت مهاجرین در خلافت کند او ظالم یعنی ستمکار و ناهنجار و بد کردار و جفاکارست و چون بدیهی اولاست که وجوهی که حضرت عتیق برای مهاجرین عموما ثابت کرده باولویت تمام در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام متحقق بوده زیرا که آن حضرت بلا شبهه از جمیع مهاجرین اقربست بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و هم افضلست و اسبق از جمیع مهاجرین در اختصاص بتصدیق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان بآنحضرت و مواسات آن جناب و صبر با آنجناب بر شدت

اذاى كفار و عدم استیحاش از قلت عدد ارباب دیانت و بغض و عداوت ارباب كفر و ضلالت و اجماع معاندین و اضغان حائدین از دین و آنجناب اول کسیست که عبادت کرده حق تعالی را با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم پس حسب ارشاد باسداد عتیق والا نژاد کسی که با وجود آن حضرت متقمص قمیص خلافت و امامت گردید و مسمی شد برئیس و حاکم بلا شبهه معاند ظالم و جائر غاشم بوده و یُحَقُّ اللهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و اُولیت اسلام و ایمان جناب امیر المؤمنین علیه السلام از احادیث و اخبار بسیار هویدا و شکارست از آنجمله است حدیثی که آن را ابو یعلی احمد بن علی الموصلی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و موقق بن احمد المعروف باخطب خوارزم و علی بن الحسن بن هبه الله المعروف بابن عساکر و ابو الخیر الحاکمی و محمد بن یوسف کنجی و سید شهاب الدین احمد و ابراهیم بن عبد الله احمد بن عبد الله ابو نعیم الاصبهانی در حلیه الأولیاء فرموده

حدّثنا ابراهیم بن احمد بن محمد بن أبی حصین ثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا خلف بن خالد العبدي البصری ثنا بشر بن ابراهیم الانصاری عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن معاذ بن جبل قال قال النبی صلی الله علیه و سلم یا علی اخصمک بالنبوه و لا نبوه بعدی و تخصم الناس بسبع لا یحاجک فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله و اقسّمهم بالسویه و اعدلهم فی الرعیه و ابصرهم بالقضیه و اعظمهم عند الله مزیه و احتجاج أبی بکر بدعوی اقریبیت بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بر احقیت خود بخلافت و دفع انصار بآن از دیگر روایات هم ظاهر و واضحست محمد بن جریر طبری در تاریخ خود در قصّه سقیفه نقل کرده فقال عمر هیهات لا یجتمع اثنان فی قرن و الله لا ترضی العرب ان

يؤمروكم و نبيها غيركم و لكنّ العرب لا تمنع ان تولّى امرها من كانت النبوه فيهم و ولى امورهم منهم و لنا بذلك على من أبى من العرب الحجه الظاهره و السيّلطان المبين من ذا ينازعنا سلطان محمّد و امارته و نحن اولياؤه و عشيرته الآ- مدل باطل او مجانف لا-ثم او متورط فى هلكه فقام المنذر بن الحباب فقال يا معشر الانصار املكوا على ايديكم و لا تسمعوا مقاله هذا و اصحابه فيذهبوا بنصبيكم من هذا الامر فان ابوا عليكم ما سالتموهم فاجلوهم من هذه البلاد و تولوا عليهم هذه الامور فانتم و الله احق بدينه انا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب أم و الله لئن شئتم لنعيدها جذعه فقال عمر إذا يقتلك الله قال بل اياك يقتل فقال ابو عبيده يا معشر الانصار انكم اول من نصر و آزر فلا تكونوا اول من بدّل و غير فقام بشير بن سعد بن النعمان بن بشير فقال يا معشر الانصار انا و الله لئن كنّا اولى فضيله فى جهاد المشركين و سابقه فى هذا الدين ما اردنا إلا رضى ربنا و طاعه نبينا و الكدح فما ينبغى لنا ان نستطيل على الناس بذلك و لا نبتغى به من الدنيا عرضا فان الله ولىّ المنّه علينا بذلك الا ان محمّدا صلّى الله عليه من قريش و هم قومه و هم احق به و اولى و ايم الله لا- يرانى الله أنازعهم فى هذا الامر ابدا فاتقوا الله و لا تخالفوهم و لا تنازعوهم و ابن خلدون در تاريخ خود گفته لما قبض رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ارتاع الحاضرون لفقده حتّى ظنّ أنّه لم يمت و اجتمعت الانصار فى سقيفه بنى ساعده يبائعون سعد بن عباده و هم يرون ان الامر لهم بما اووا و نصرّوا و بلغ الخبر الى أبى بكر و عمر فجاءوا إليهم و معهم ابو عبيده و لقيهم عدى بن عاصم و عويم بن ساعده فارادوهم على الرجوع و خفضوا عليهم الشان فابوا الا ان ياتوهم فاتوهم فى مكانهم ذلك فاعجلوهم

عن شانهم و غلبوهم جماحا و موعظه و قال ابو بكر نحن اولياء النبي و عشيرته و احق الناس بامرہ و لا ننازع في ذلك و انتم لكم حق السابقه و النصره فنحن الامراء و انتم الوزراء و قال الحباب بن المنذر بن الجموح منا امير و منكم امير و ان ابوا فاجلوهم يا معشر الانصار عن البلاد فباسيافكم دان الناس لهذا الدين و ان شئتم اعدناها جذعه انا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب و قال عمر ان رسول الله صلى الله عليه و سلم اوصانا بكم كما تعلمون و لو كنتم امراء لاوصاكم بنا ثم وقعت ملاحاه بين عمر و ابن المنذر و ابو عبيده يخفضها و يقول اتقوا الله يا معشر الانصار انتم اول من نصر و آزر فلا تكونوا اول من بدّل و غير فقام بشير بن سعد بن النعمان بن كعب بن الخزرج فقال ان محمدا من قريش و قومه احق و اولي و نحن و ان كنا اول فضل في الجهاد و سابقه في الدين فما اردنا بذلك الا رضى الله و طاعه نبيّه فلا نبتغي به من الدنيا عوضا و لا نستطيل به على الناس فقال الحباب بن المنذر نفست و الله عن ابن عمك يا بشير فقال لا و الله و لكن كرهت ان انازع قوما حقهم فاشار ابو بكر الى عمر و ابي عبيده فامتنعا و بايعا ابا بكر و سبقهما إليه بشير بن سعد ثم تناجى الاوس فيما بينهم و كان فيهم اسيد بن خضير احد النقباء و كرهوا اصاره الخزرج عليهم و ذهبوا الى بيعه ابي بكر فبايعوه و اقبل الناس من كل جانب يبايعون ابا بكر و كادوا يطئون سعد بن عباده فقال ناس من اصحابه اتقوا سعدا لا تقتلوه فقال عمر اقتلوه قتله الله و تماسكا فقال ابو بكر مهلا يا عمر الرّفق هنا ابلغ فاعرض عمر ثم طلب سعدا في البيعه فابى و اشار بشير بن سعد بتركه و قال انما هو رجل



واحد فاقام سعد لا يجتمع معهم في الصلوه و لا يفيض معهم في الحديث حتى هلك ابو بكر

### وجه پنجم: احتجاج امير المؤمنين باولويت خود

پنجم آنکه جناب امير المؤمنين عليه السلام ابو بكر و اتباع و اشيع او را که اخذ خلافت از انصار فرمودند و طريق احتجاج بقرابت جناب سرور مختار صلى الله عليه و آله الاطهار پيمودند و اعراض و اغماض از اقربيت جناب امير المؤمنين باين حجت قاهره و دلالت زاهره محجوج و مبهوت و مبتلاى عجز و سکوت و صموت فرمود که ايشان احتجاج بقرابت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم نمودند و اخذ خلافت و امارت بغضب و عدوان و عسف و طغيان کردند زیرا که گفتند بانصار که ما اولی هستیم از شما بخلافت بسبب قرب جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم و انصار انقياد ايشان نمودند و تسليم امارت بسوی ايشان کردند پس بمثل همين احتجاج و استدلال حضرت امير المؤمنين عليه السلام اولی بجناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در حالت حیات و وفات باشد پس اگر ابو بكر و اتباع او حظی از ايمان بحق تعالى و خوف آخرت می داشتند طريق انصاف و تسليم امارت بآنحضرت مسلوک می داشتند و الا می بایست که اقرار بظلم و جور و عدول خود بسوی زيغ و حور می نمودند لکن با اين همه الزام و افحام و سطوع حجت قمر بازع متينه النظام رجوع بانصاف نیاوردند و نه درين وقت اعتراف بظلم و عدوان خود نمودند بلکه فظ غليظ براه استبداد و اصرار بر اکراه و اجبار شتافت و درجات عاليه برای خود و اتباع و متبوع خود که ردّ و انکار بر اصرار و اضرار او نکردند مهيا ساخت و لله الحمد و المنه که کمال متانت و رزانت احتجاج و الزام جناب امير المؤمنين عليه السلام بحدی واضح و لائح بود که ابو بكر و فظ غليظ و ديگر اتباع و اشيعاشان بجواب آن حرفی نتوانستند آراست و هيچ خللی در بنیان مرصوص آن نتوانستند انداخت علامه عبد الله بن مسلم بن قتيبه الدينوري که نبذی از فضائل فاخره و محامد

باهره او از تاریخ بغداد احمد بن علی الخطیب البغدادی و مختار مختصر تاریخ بغداد از ابو علی یحیی بن عیسی بن جزله و کتاب الانساب ابو سعد عبد الکریم بن محمد السمعانی و جامع الاصول و نهایه اللغه اُبی السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و وفيات الأعیان ابن خلکان و سیر النبلاء و میزان الاعتدال و کتاب المغنی ذهبی و مرآه الجنان یافعی و حسن المحاضره و بغیه الوعاه و مزهر سیوطی و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست در کتاب الامامه و السیاسه که نسخه عتیقه آن پیش قاصر حاضرست گفته إباءه علی بن اُبی طالب بیعه اُبی بکر ثم

أَنَّ عَلِيًّا أتى به ابو بکر و يقول انا عبد الله و اخو رسوله فقليل له بايع ابا بکر فقال انا احق بهذا الامر منكم لا ابايعكم و انتم اولی بالبيعه بی اخذتم هذا الامر من الانصار و احتججتهم عليهم بالقرايه من النبي صلى الله عليه و سلم و تاخذوه منا اهل البيت غصبا أ لستم زعمتم للانصار انكم اولی بهذا الامر منهم لمكان محمد منكم و اعطوكم المقاده و سلموا إليكم الاماره فانا احتج بمثل ما احتججتهم على الانصار نحن اولی برسول الله صلى الله عليه و سلم حيا و ميتا فانصفونا ان كنتم تومنون بالله و تخافون الله و الا فبوءوا بالظلم و انتم تعلمون قال له عمر أنك لست متروكا حتى تباع فقال له علی بن اُبی طالب احلب احلبا لك شطره اشده له اليوم يردہ عليك غد اثم قال و الله يا عمر لا اقبل قولك و لا ابايعه فقال له ابو بکر فان لم تباعني فلا اكرهك فقال ابو عبيده بن الجراح لعلی يا ابن عم أنك حديث السن و هؤلاء مشيخه قومك ليس لك تجربتهم و معرفتهم بالامور و لا اری ابا بکر الا اقوى على هذا الامر منك و اشد احتمالا و استطلاعا فسلم هذا الامر لابی بکر فانك ان تعش و يطل بك بقاء فانك لهذا الامر

خلیق و حقیق فی فضلک و دینک و علمک و فهمک و سابقتک و نسبک و صهرک فقال علی یا معشر المهاجرین اللّٰه اللّٰه لا تخرجوا سلطان محمّد فی العرب من داره و قعر بیته الی دورکم و قعور بیوتکم و تدفعون اهله عن مقامه فی الناس و حقه فو اللّٰه یا معشر المهاجرین لنحن احقّ النّاس به لانا اهل البیت و نحن احقّ بهذا الامر منکم ما کان فینا القاری لکتاب اللّٰه الفقیه فی دین اللّٰه العالم بسنه رسول اللّٰه المتضلع بامر الرعیّه المدافع عنهم الامور السیئه القاسم بینهم بالسّویه و اللّٰه أنّه لفینا و لا تتبعوا الهوی فتضلّوا عن سبیل اللّٰه و تزدادوا من الحقّ بعدا فقال قیس بن سعد لو کان هذا الکلام سمعته الانصار منک یا علی قبل بیعتها ابا بکر ما اختلف علیک اثنان قال و خرج علی یحمل فاطمه بنت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلّم علی دابه لیلا علی مجالس الانصار یسألهم النصره فکانوا یقولون یا بنت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلّم قد مضت بیعتنا لهذا الرّجل و لو ان زوجک و ابن عمک سبق إلینا ابا بکر ما عدلناه به فیقول علی أ فکنت ادع رسول اللّٰه فی بیته لم ادفنه و اخرج أنازع الناس سلطانه فقالت فاطمه ما صنع ابو الحسن الا ما کان ینبغی له قد صنعوا ما اللّٰه حسیبهم و طالبهم و جمال الدّین محدّث شیخ اجازة مخاطب و الا نصاب در روضه الاحباب گفته جمعی از اهل تواریخ آورده اند که چون از مهم بیعت فارغ شدند ابو بکر صدیق از وجوه مهاجرین و اعیان انصار مجمعی ساخته فرستاده و علی مرتضی را کرم اللّٰه وجهه بان مجلس طلبیده وی اجابت نموده در ان مجلس حاضر شد و در محل لائق خود بنشست و از موجب طلب خویش پرسید عمر فاروق گفت موجب آنست که می خواهم که چنانچه سائر اصحاب با ابو بکر بیعت کردند تو هم بیعت کنی علی گفت من همان سخن که شما بر انصار حجّت ساخته این منصب را گرفتید بر شما حجّت می گردانم راست گوئید که بحضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و سلم اقرب کیست عمر گفت ترا نگذاریم تا بیعت کنی گفت اول این سخن مرا جوابی بصواب بگوئید بعد از آن از من بیعت جوئید ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قرابت قریبه با سید انام علیه السلام سزاوار حکومت و خلافتی و لیکن چون صحابه بر ابو بکر اتفاق و اجماع نمودند مناسب آنست که تو نیز قدم در دایره وفاق داری علی گفت ای ابو عبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار و مقتضای امانت راستیست در گفتار و کردار و موهبتی که حق سبحانه و تعالی بخاندان نبوت کرامت فرموده در بند آن ماباشید که بجای دیگر نقل کنید مهبط قرآن و وحی و مورد و نهی و منبع فضل و علم و معدن عقل و علم مائیم و بواسطه این امور خلافت را شایسته و امارت را سزاویم بشیر ابن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن اگر این داعیه که تو امروز ظاهر می کنی پیش ازین معلوم مردم می شد هر آئینه با تو مضایقه و منازعت نمی کردند و با تو بیعت می نمودند و لیکن چون خانه خود نشستی و در اختلاط با مردم بستی ایشان را این گمان شد که تو از خلافت کناره می کنی و دفع و ابای این امر را از خود چاره می کنی اکنون که جماعت مسلمانان کس دیگر را قبول کرده اند به پیشوائی از پی درمی آئی و خود در طرز دیگر می نمائی علی مرتضی فرمود ای بشیر تو روا می داری که من جسد اطهر و قالب انور سید عالم را صلی الله علیه و سلم غسل ناداده و تجهیز و تکفین ننموده از دفن او فراغت حاصل ناکرده دم از طلب خلافت و حکومت زدمی و با مردم در منازعت و مخاصمت شدی و ابو بکر صدیق چون دید که کلمات علی جمله محکم و استوار و هر یکی از آنها مقابل صد کلمه بل هزارست از راه رفق و مدارا درآمد فرمود ای ابو الحسن مرا گمان این بود که ترا با من درین امر مضایقه نباشد و اگر می دانستیم که بعد از بیعت با من تخلف خواهی کرد هرگز قبول نمی کردم اکنون که بر من مردم اتفاق نمودند اگر تو نیز با ایشان موافقت نمای ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر

حالا- توقف کنی و خواهی که درین امر تامل نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس علی از مجلس برخاست و متوجه خانه شد  
انتهی

### وجه ششم: احتجاج «یوم شورا» به اقربیت رسول الله

ششم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام یوم شوری باقربیت خود بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم احتجاج بر خلافت خود نموده و کسی از اهل شوری تاب انکار آن نیاورده بلکه همه ایشان تصدیق این مقال و تسلیم این استدلال ساختند و علم افتخار باعتراف و اقرار افراختند ابن حجر مکی در صواعق گفته

اخرج الدارقطنی انّ علیاً یوم الشوری احتج علی اهلها فقال لهم انشدکم باللّٰه هل فیکم احد اقرب الی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلّم فی الرّحم منی و من جعله صلی اللّٰه علیه و سلّم نقشه و ابناءه ابناءه و نساءه نساءه قالوا اللّٰهم لا الحدیث و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در براهین قاطعه ترجمه صواعق گفته دارقطنی روایت کرد که علی رضی الله عنه در روز شوری حجّت باهل شوری گرفته گفت شما را سوگند می دهم بخدای تعالی و سؤال می کنم که هیچ کدام از شما بر رسول صلی الله علیه و سلم در نسب نزدیکتر از منست و غیر از من کسی دیگر در میان شما هست که اولاد او اولاد رسول الله و نساء او نساء رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد گفتند نه هیچ کدام از ما این منزلت ندارد انتهى و ملا مبارک هروی در احسن الاخبار گفته دارقطنی از علی رضی الله عنه روایت کرده گفت که علی رضی الله عنه روز شوری حجّت آورد بر اهل شوری و فرمود بایشان که کدام یکی از من قریب تر در رحم بسوی رسول علیه السلامست و رسول علیه السلام ذات کدام یکی را از جمله ذات خود شمرده غیر از من و پسران کدام کس را گفت که اینها پسران من اند و زنان کدام یکی را گفت که اینها زنان من اند غیر از پسران مرا و زنان مرا همه گفتند که غیر از شما هیچ یکی را این قرب و نسبت نیست انتهى ازین روایت ظاهرست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمقابله اهل شوری بر اثبات حقیقت خلافت خود احتجاج فرموده باقربیت خود بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم و اهل شوری همه تسلیم آن کردند و گردن باعتراف آن نهادند و السنه خود را بتشکیک

و اړتيا به دور از كار يا ردّ و ابطال و انكار نكشادند و ظاهرست كه اقربيت جناب امير المؤمنين عليه السلام بجناب رسالت مآب صلى الله عليه و سلم محض بنسبت اهل شوري نيست بلكه اقربيت انحضرت از اول و ثاني هم قطعا و حتما مسلم هر موالف و مخالف شاني هست كسي از مكابرين و مجادلين در ان كلامي و بحثي نتوان كرد پس بحسب استدلال جناب امير المؤمنين عليه السلام استدلال آن حضرت بر خلافت بي فاصله آن جناب عين حق و صواب و مسئله لا جواب و متانت و رزانت آن روشن مثل آفتاب و ردّ و انكار آن مورث تبار و تباب و الله الموفق للصواب في كل باب

### وجه هفتم: اعتراف طلحه و زبير و... به اولويت قرابت و سبقت در اسلام

هفتم آنكه لا على متقى در كنز العمال گفته

عن محمد بن الحنفية قال لما قتل عثمان استخفى علي في دار لابي عمرو بن حصين الانصاري فاجتمع الناس فدخلوا عليه الدار فتداكوا حلي يده ليباعوه تداك الا بل الهيم على حياضها و قالوا نبايعك قال لا حاجه لي في ذلك عليكم بطلحه و الزبير قالوا فانطلق معنا فخرج علي و انا معه في جماعه من الناس حتى اتينا طلحه بن عبيد الله فقال له ان الناس قد اجتمعوا ليباعوني و لا حاجه لي في بيعتهم فابسط يديك ابايعك على كتاب الله و سنه رسوله فقال له طلحه انت اولي بذلك مني و احق لسابقتك و قرابتك و قد اجتمع لك من هؤلاء الناس من قد تفرق عنى فقال له على اخاف ان تنكث بيعتى و تغدر بي قال لا تخافن ذلك فوالله لا؟؟؟ من قبل ابا شيئا تكرهه قال الله عليك بذلك كفيلا ثم اتى الزبير بن العوام و نحن معه فقال له مثل ما قال لطلحه و ردّ عليه مثل الذى ردّ عليه طلحه و كان طلحه قد اخذ لقاحا لعثمان و مفاتيح و كان الناس اجتمعوا عليه ليباعوه و لم يفعلوا فضرب الركبان بخبره الى عايشه و هى بسرف فقالت كاني انظر الى اصبعه تباع

ص: ٧٤٧

قال ابن الحنفية لما اجتمع الناس على عليّ قالوا له انّ هذا الرجل قد قتل و لا بدّ للناس من امام و لا نجد لهذا الامر احقّ منك و لا اقدم سابقه و لا اقرب من رسول الله صلّى الله عليه و سلّم رحماً منك قال لا تفعلوا فاني وزيراً خير مني لكم اميراً قالوا و الله ما نحن بفاعلين ابداً حتى نبايعك و تداكوا على يده فلمّا رأى ذلك قال ان بيعتي لا تكون في خلوه الا في المسجد ظاهراً و امر منا يا فنادى المسجد المسجد فخرج و خرج الناس معه فصعد المنبر فحمد الله و اثنى عليه ثم قال حقّ و باطل و لكل اهل فلئن كثر الباطل لقد يما فعل و لئن قل الحق فلربّما و لعلّ ما ادبر شيء فاقبل و لئن ردّ إليكم امركم لسعدتم فاني اخشى ان تكونوا في فتره و ما على الا الجهد سبق الرجال و قام الثالث ثلاثه و اثنان ليس معهما سادس ملك مقربّ و من اخذ الله ميثاقه و صديق نجا و ساع مجتهد و طالب يرجو هلك من ادعى و خاب من افترى اليمين و الشمال مضلّه و الطريق المنهج عليه باقى الكتاب و آثار النبوة و انّ الله ادب هذه الامّة بالسوط و السيف ليس لاحد فيما عندنا هواده فاستووا ببوتكم و اصلحوا ذات بينكم و تعاطوا الحق فيما بينكم فمن ابرز صفحته معاندا للحق هلك و التوبه من ورائكم و اقول قولى هذا و استغفر الله لى و لكم فهو اول خطبه خطبها بعد ما استخلف الالكائى بملاحظه اين خبر كه لالكائى امام سنیه روایت کرده زبان قیل و قال اهل جدال لال و الزام و افحام الدّ خصام بالغ ست بمرتبه كمال و از ان ظاهرست كه طلحه اولويّت جناب امير المؤمنين عليه السلام را به بيعت خلافت معلل ساخته بسابقه و قرابت آن حضرت پس حسب افاده

طلحه استدلال بقرب نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر خلافت بی فصل آن حضرت عین حق و صواب و بعید از شک و ارتیاب باشد و نیز از ان ظاهرست که زبیر هم مثل طلحه با جناب امیر المؤمنین علیه السلام کلام کرده یعنی او هم اولویت آن حضرت را بخلافت بسبب سابقه و قرابت آن حضرت بیان کرده پس حسب ارشاد زبیر بن العوام هم احتجاج و استدلال بقرب نسب جناب خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم محل بحث و کلام نباشد و نیز از ان ظاهرست که کسانی که بعد قتل عثمان در خدمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مجتمع شدند بعد ذکر این معنی که کسی احق از ان حضرت بخلافت نیست نفی کسی که اقدام از آن حضرت از روی سابقه و اقرب بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله از روی رحم باشد کردند و ظاهرست که این مجتمعی از صحابه کبار از مهاجرین و انصار بودند پس معلوم شد که نزدیک صحابه اعیان هم قرب نسب جناب سرور انس و جان صلی الله علیه و آله ما اختلف الملوان موجب خلافت

### وجه هشتم: احتجاج بذکر رسول قرابت علی را در وجوه اولویت

هشتم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در تفسیر در مشور گفت

اخرج الطبرانی عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم من غزوه حنين انزل عليه إذا جاء نصر الله والفتح و رأيت الناس يدخلون في دين الله أفواجا فسبحان ربّي و بحمده و استغفره إنه كان تواباً و يا على انه يكون بعدى في المؤمنين الجهاد قال على ما نجاهد المؤمنين الذين يقولون آمنا قال على الاحداث في الدين إذا عملوا بالراي و لا راى في الدين أنما الدين من الرب امره و نهيه قال على يا رسول الله أ رأيت ان عرض لنا امر لم ينزل فيه القرآن و لم يمض فيه سنه منك قال تجعلونه شورى بين



العابدين من المؤمنين و لا تقضونه برای خاصه فلو كنت مستخلفا احدا لم يكن احدا حقّ منك لقدمك في الاسلام و قرابتك من رسول الله و صهرك و عندك سيده نساء العالمين و قيل ذلك ما كان من بلاء أبي طالب و نزل القرآن و انا حريص ان اراعى في ذلك ازين روايت ظاهرست كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم قرابت جناب امير المؤمنين عليه السلام را با آن حضرت در وجوه اولويت آن حضرت كه از نفى احقيت ديگرى بآن ظاهرست ذكر فرموده پس احتجاج بقرب نسب جناب امير المؤمنين عليه السلام بر خلافت بى فصل آن حضرت عين اتباع ارشاد جناب سرور كائنات عليه و آله آلاف التحيات و التسليمات و ازكى التحف و الصلوات و قدح و جرح و ردّ و ابطال آن از اسمح شبهات و اقبح خرافات و افضع خزعبلات و اشنع توهمات و افحش تخيلات و انكر تعصبات و اشنع تهورات و ابشع تهجسات

### وجه نهم: احتجاج بگفته شاه ولي در شرح «رب اشرح لي»

نهم آنكه شاه ولي الله در ازاله الخفا گفته قال الله تعالى قال رب اشرح لي صدري و يسر لي امري و اخلل عقده من لساني يفقهوا قولي و اجعل لي وزيرا من اهلي هارون اخي اشد به ازرى و اشره في امري كى نسبحك كثيرا و نذكرك كثيرا انك كنت بنا بصيرا فقير گوید رب العزت تبارك و تعالى حضرت موسى را بجانب فرعون فرستاد و آن حضرت بعض سؤالات ضروريه كه بغير آن تحمل اعباء رسالت متعذر باشد طلب نمودند الحال تفصيل آن بايد شنيد از جمله سؤالات سؤاليست كه بنفس حضرت موسى تعلق دارد رب اشرح لي صدري و اين از جمله ضروريات تحمل اعباء رسالتست تا شرح صدر نباشد هر سؤال را جواب با صواب ميسر نيابد و تا تيسير امور از جهت غيب نباشد مكافحه اعدا كه بادشاهان زمين باشند بوجود نيابد و تا فصاحت لسان نباشد تبليغ رسالت رب العزت بابلغ وجوه صورت نگیرد و از جمله آنها

سؤالی هست که باعانت دیگری در امر رسالت تعلق دارد و این را به وزارت تعبیر رفته و در جای دیگر به رداء یصدقنی تقریر کرده شد باز اینجا سه صفت در باب وزارت طلب کردند یکی مِنْ أَهْلِ اِخِي و این صفت از جهت خصوص حال بود که حضرت موسی را غیر حضرت هارون در آن وقت کسی باین نصرت قیام نمی توانست نمود و شرط وزارت مطلقه بقرینه آنکه حضرت موسی حضرت یوشع را که نه از سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و خلافت ابلغست از وزارت و آنچه در وزارت مطلوب می شود مرد صاحب قوت و مروست که قوم از حل و عقد وی حساب می گرفته باشند و در خلافت زیادت از آن اشتراک با پیغامبر در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست تا مردمان در خلیفه بچشم حقارت ننگرند لهذا خدای تعالی در بنی اسرائیل پیغامبری نفرستاد مگر از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی باشد یا غیر آن و همین معنی را آن حضرت در خلفای خود جاری ساختند که الائمة من قریش تا موافقت سنه الله فی انبیاء بنی اسرائیل واقع شود انتهی ازین عبارت ظاهرست که اشتراک خلیفه با رسول در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست باین جهت که مردم در خلیفه بچشم حقارت ننگرند پس می گوئیم که بعین همین دلیل لازمست که خلیفه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از بنی هاشم باشد تا مردم در وی بچشم تحقیر ننگرند و لزوم تحقیر بهر وجهی که برای غیر قریش ثابت خواهند کرد بمثل همان وجه یا اولی از آن تحقیر غیر بنی هاشم ثابت خواهد شد و هر گاه باین دلیل مبین لازم شد که خلیفه از بنی هاشم باشد تعین خلافت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام که افضل بنی هاشم بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بود کالشمس فی رابعه النهار هویدا و آشکار گردید و تار و پود خلافت ثلاثه که از بنی هاشم نبودند از هم پاشید و تحقیر و تعبیر ایشان در صورت تصدی خلافت حضرت بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب التطهیر بمنصه ظهور

بزه‌ر ناقد بصیر رسید و لا- ینبئک مثل خبیر و نیز ازین عبارت ظاهرست که مطلوب آنست که مشیت الهی که در انبیای بنی اسرائیل جاری بود در خلفای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جاری شود پس لازمست که خلفای آن حضرت معصوم باشند و منصوص علیهم و افضل خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و فقدان عصمت از ثلاثه ظاهرست و بفقدان نص خود مخاطب معترفست و دیگر اسلاف هم بآن مصرح می باشند و بطلان افضلیت از حدیث طبر و مدینه العلم و امثال آن واضح و لائح است و خود مخاطب با انصاف اعتراف کرده به آنکه گنجایش بحث در ان بسیارست حیث قال فی باب الامامه من هذا الكتاب بعد ذکر العقیده الخامسة باید دانست که این هر سه شرط را عصمت امام و منوصیت و افضلیت او امامیه برای آن افزوده اند که نفی امامت خلفاء ثلاثه بزعم خود در عین دعوی سرانجام نمایند و محتاج بجواب اهل سنت نشوند زیرا که خلفاء ثلاثه نزد اهل سنت نه معصوم اند و نه منصوص علیه و در افضلیت هم گنجایش بحث بسیارست انتهى

### **وجه دهم: احتجاج بگفته فخر رازی در منقبت شافعی: «مطلبی الاب، هاشمی الام» فخر رازی او را از آل محمد و افضل مجتهدین میداند**

دهم آنکه فخر رازی در رساله مناقب شافعی در قسم اول گفته الباب الاول فی شرح نسبه و ذکر ما يتعلق به اعلم ان الشافعی کان مطلبیاً من جهة الاب و هاشمیاً من امهات الاجداد و از دنیا من جهة امه خاصه المقام الاول فی بیان کونه مطلبیاً من جهة الاب فنقول ان الشافعی کان یفخر بهذا النسب و ثبت بالتواتر فنقول انه ابو عبد الله محمّد بن ادريس بن العباس بن العثمان بن الشافع بن السائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف و نسبه يتصل بنسب رسول الله صلی الله علیه و سلم عند الانتهاء الى عبد مناف و اعلم ان السائب بن عبید اسر يوم بدر و اسلم و کان يشبه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الصوره و الخلقه

وروی ان النبی صلی الله علیه و سلم لما اتی بالسائب و بعمه العباس

قال للسائب هذا اخي و انا اخوه فالسائب صحابي و عبد الله بن السائب اخو الشافع بن السائب ايضا صحابي و حكي الخطيب في تاريخ بغداد عن القاضي أبي الطيب الطبري أنه قال شافع بن السائب الذي ينسب إليه الشافعي لقي النبي صَلَّى الله عليه و سلم و هو مترعر و أما السائب فكان صاحب رايه الهاشميين و لما أسر فدى نفسه ثم اسلم فقبل له لم لم تسلم قبل اعطاء الفداء فقال ما كنت احرم المؤمنين ما طمعوه في و طعن الجرجاني و هو فقيه من فقهاء الحنفية في هذا النسب و قال ان اصحاب مالك لا يسلمون ان نسب الشافعي من قريش بل يزعمون ان شافعا كان مولى لابي لهب فطلب من عمران يجعله من موالى قريش فامتنع و طلب من عثمان ذلك ففعل فعلى هذا التقدير يكون الشافعي من الموالى لا من قريش و الجواب ان الذي ذكره هذا الجاهل المتعصب باطل و يدل عليه وجوه الامول أنه قد ثبت بالتواتر ان الشافعي كان يفتخر بهذا النسب و ثبت بالتواتر أنه كان رجلا معتبرا رفيع القدر عالى الدرجه و ثبت بالتواتر ان اكثر علماء زمانه كانوا يحسدونه لا سيما اصحاب مالك و اصحاب أبي حنيفة بسبب انه طعن في مذهبهما و بين ضعف اقوالهما فلو كان ما ذكره هذا الجاهل المتعصب صحيحا لامتنع في مجارى العاده سكوتهم عند ذكر ذلك الطعن و لو ذكروا ذلك الطعن لاشتهر و لوصل الى الكل و حيث لم ينقل عن احد من الذين كانوا معاصرين للشافعي أنهم قالوا فيه ذلك علمنا ان هذا الطعن باطل و بهذا الدليل بعينه علمنا ان القرآن لم يعارض و ان شريعته محمّدا عليه السلام ما نسخت و العجب ان مذهب أبي حنيفة ان خير الواحد فيما يعم به البلوى مردود قال لأنه لو كان صحيحا لوجب ان يصير متواترا

لاجل أنّ الدّواعى متوفّره على نقله و هذا الطاعن كان على مذهب أبى حنيفه فكان من حقه ان لا ينسى هذا الاصل فانا بيّنا ان هذا الطّعن لو كان له اصل لكانت الدّواعى فى غايه التوفّر على افشائه فحيث لم يذكر احد هذا الطعن الاّ هذا الجاهل علمنا أنّه كذب و زور و بهتان الوجه الثانى أنّ الموافق و المخالف نقلوا فى حكاياه محنه الشافعى أنّه لما حضر عند الرّشيد قد اتّهمه بموافقه العلويه و الخروج عليه ذكر ان الرّجل العذى له طائفه من ابناء الاعمام و طائفه اخرى لكن الطائفه الاولى يستعدونه و يستخدمونه و طائفه اخرى يكرمونه و لا- يخاطبونه الا بخطاب التعظيم فانه يحبّ الطائفه الثانيه اكثر مما يحبّ الطائفه الاولى ثم قال هذا مثلى معك يا امير المؤمنين و مع العلويه فان الشافعى لما ادعى هذا النّسب بحضره الرّشيد حال كونه فى غايه الخوف و العجز دلّ ذلك على أنّ ذلك النّسب كان فى غايه الظهور كالشمس الطالعه الوجه الثالث ان اكابر العلماء شهدوا على صحه هذا النّسب قال محمّد بن اسماعيل البخارى فى التاريخ الكبير عند ذكر الشافعى محمد بن ادريس بن العباس بن السائب الشافعى القرشى و قال مسلم بن الحجاج عبد الله بن السائب و الى مكه و هو اخو الشافع بن السائب جدّ محمد بن ادريس قلت و لا نزاع أنّ عبد الله بن السائب كان من بنى المطلب و كان داود بن عليّ الاصفهانيّ إذا روى قولاً للشافعى قال هذا قول مطليينا الذى علا الناس بنكته و قهرهم بادلته و باينهم بشهامته و ظهر عليهم بديانته التقى فى دينه التقى فى حسب الفاضل فى نفسه المتمسك بكتاب ريه المقتدى بسنّه رسوله الماحى لآثار اهل البدع الذاهب بخبرهم الطامس لسيرهم حتى اصبحوا كما قال الله تعالى فَأَصْبَحَ هَبِئَماً تَذْرُوهُ الرِّياحُ و حكى الاستاذ ابو منصور البغدادى عن أبى الفرج المالكى و اسماعيل بن اسحاق القاضى و كانا من اكابر المالكيه

انهما صنّفا في الرّد على الشافعي كتابين و ذكرنا في كتابيهما نسب الشافعي من بني المطلب فافتخرا و أنّه مع كونه كذلك من اصحاب مالك و حكي عن محمّد بن الحكم و كان من اجل اصحاب مالك أنّه صنّف كتابا في فضائل الشافعي و ذكر فيه نسبه و افتخار مالك به و اعلم ان الجرجانيّ أنّما قدم على هذا البهتان لان الناس اتفقوا على أنّ ابا حنيفة كان من الموالى الا أنّهم اختلفوا في أنّه كان من موالى العتاقة او كان من الموالى بالحلف و النصره و طال كلامهم في هذا الباب فاراد ان يقابل ذلك بمثل هذا البهتان و ما مثله فيه الا- كما قال الله تعالى يريدون ليطفوا نور الله بافواههم و يابى الله الا- ان يتمّ نوره و لو كره الكافرون المقام الثاني و هو في بيان أنّ الشافعي كان هاشميّا من جهة امّهات اجداده فقد قال الحاكم ابو عبد الله و الحافظ ابو بكر احمد بن الحسين البيهقي و الخطيب صاحب تاريخ بغداد أنّ الشافعي ولده هاشم بن عبد مناف جدّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ثلاث مرات و ذلك لأنّ أمّ السائب هي الشفاء بنت الارقم بن هاشم بن عبد مناف و أمّ الشفاء هي خليده بنت اسد بن هشام بن عبد مناف و أم عبد يزيد الشفاء بنت هاشم بن عبد مناف و ذلك ان المطلب زوج ابنه هاشما للشفاء بنت هاشم بن عبد مناف فولدت له عبد يزيد فالشافعي ابن عم رسول الله و ابن عمته لان المطلب عم رسول الله صلّى الله عليه و سلم و الشفاء بنت هاشم بن عبد مناف اخت عبد المطلب عمّه رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و ايضا نقل عن الشافعي رضى الله عنه انه كان يقول على بن ابي طالب ابن عمى و ابن خالتي اما كونه ابن عم له فظاهر و اما أنّه ابن خالته فذلك لانا ذكرنا أنّ أمّ السائب بن عبيد جدّ الشافعي هي الشفاء بنت الارقم بن هاشم بن عبد مناف و أم هذه

المرأه هى خليده بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف و أم على فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف فعلى هذا أم على بن أبى طالب خاله أم السائب بن عبد يزيد جد الشافعى فيكون على بن أبى طالب ابن خاله الشافعى يعنى ابن خاله أم جدّه انتهى و أمّ المقام الثالث و هو بيان نسب الشافعى من جهه الامّ فيه قولان الاول و هو قول شاذّ رواه الحاكم ابو عبد الله الحافظ و هو انّ أمّ الشافعى هى فاطمه بنت عبد الله بن الحسين بن الحسن بن على بن أبى طالب و الثانى و هو المشهور انها كانت امرأه من الازد و

روى انس انّ النبى صلّى الله عليه و سلم قال الازد ازد الله قلت و هذا يدل على مزيد الشرف بسبب هذا الاختصاص كقولنا بيت الله و ناقه الله الفصل الثانى فى شرح المناقب الحاصله بسبب هذا النسب منها ان هذا التّسبب الذى شرحناه يقيد الشرف و المنقبه من وجوه الاول ان عبد مناف جد رسول الله صلّى الله عليه و سلّم كان له ابناء اربعة هاشم و هو جد رسول الله صلّى الله عليه و سلم و المطلب و هو جدّ الشافعى و عبد شمس و هو جدّ عثمان و نوفل و هو جد جبير بن مطعم و كان هاشم و المطلب متناصرين و عبد شمس و نوفل متناصرين و كان بين هاشم و المطلب و بين عبد شمس و نوفل خصومه شديده و من المشهور قول التّياس صداقه الاباء قرابه الابناء فلما حصل بين هاشم و المطلب الاخوه من جهه النسب و الاخوه ايضا من جهه المحبه و التّصره بقى ذلك بين الاولاد فلا جرم كان الشافعى مخصوصا بمزيد الاهتمام بنصره دين محمّد صلّى الله عليه و سلّم الوجه الثانى فى تقرير ما ذكرناه روى ان هاشم بن عبد مناف تزوّج امرأه من بنى النجار بالمدينه فولدت له شيبه جدّ رسول الله صلّى الله عليه و سلم ثم توفى هاشم و بقى شيبه مع أمّه فلما ترعرع خرج إليه

مطلب بن عبد مناف فاخذه من أمه و جاء به الى مكه و هو مردفه على راحلته فظنوا أنه عبد ملكه المطلب فلقبوه به فغلت عليه هذا الاسم ثم ان المطلب عرفهم انه ابن اخيه ثم انه ربه و قام بامرہ فثبت ان المطلب جد الشافعي كان ناصرا لهاشم و مربيا لعبد المطلب فبلغت تلك التريه الى حيث اشتهر بكونه عبد المطلب و لا شك انه حق عظيم و درجه عاليه فى التريه ثم ان الله تعالى قدر ان صير الشافعي كالناصر لدين محمد صلى الله عليه و سلم و الذاب عنه و لذلك لقبوا الشافعي رضى الله عنه فى بغداد بناصر الحديث حتى يكون نسبه الاولاد الى الاولاد كنسبه الاجداد الى الاجداد الوجه الثالث

روى جبير بن مطعم أنه لما قسم رسول الله صلى الله عليه و سلم سهم ذوى القربى من خبير على بنى هاشم و بنى المطلب مشيت انا و عثمان بن عفان فقلت يا رسول الله هؤلاء اخوتك بنو هاشم لا ينكر فضلهم لأن الله تعالى جعلك منهم الا أنك اعطيت بنى المطلب و تركتنا و انما نحن و هم بمنزل واحد منك فقال عليه السلام انهم لم يفارقونا فى جاهليه و لا اسلام و انما بنو هاشم و بنو المطلب شىء واحد هكذا ثم شبك عليه السلام بين اصابع يديه إحداهما فى الاخرى و اعلم

أنه صلى الله عليه و سلم انما قال نحن و بنو المطلب شىء واحد لوجهين احدهما ما روينا ان المطلب كان ناصرا لهاشم و اما عبد شمس و نوفل فكانا يعاديان هاشما و كان هذا النوع من المواصله حاصلًا فى زمان الجاهليه بين هاشم و المطلب و الثانى ان الله تعالى لما بعث محمدا عليه السلام بالرساله آذاه بنو عبد شمس و بنو نوفل و اما بنو هاشم و بنو المطلب فقاموا بنصرته و بالذب عنه فلهذين الوجهين

قال عليه السلام نحن و بنو المطلب شىء واحد إذا عرفت



هذا فنقول أنه يفرع على هذا الاصل وجوه من الشرف و المنقبه الاوّل انّ سهم ذوى القربى مصروف الى بنى هاشم و بنى المطلب و اما بنو عبد شمس و بنو نوفل فهم محرومون عنه و الشافعى لما كان مطلبيًا كان له حق فى سهم ذوى القربى الثانى انّ الصّدقات كانت محرّمه على بنى المطلب كما كانت محرّمه على بنى هاشم و هذا التحريم انما كان بسبب الاعزاز فكان الشافعى داخلا فى هذا الاعزاز الثالث انّ اخذ سهم ذوى القربى و حرمة اخذ الصّدقات لما كان مخصوصا بآل محمّد صلّى الله عليه و سلم ثم ان هذين الحكمين حصلا فى بنى المطلب فوجب القطع بانهم من آل محمد و الناس اختلفوا فى تفسير آل محمّد فمنهم من فسره بالنسب و منهم من فسره بكلّ من كان على دينه و شرعه و على كلا التقديرين فالشافعى من آل محمّد فكان داخلا فى قولنا اللهم صلّ على محمد و على آل محمّد و لما كان هو من آل محمّد و وجب الصّيلوه على الآل فوجب عليه و لا شك ان مالكا و ابا حنيفة ليسا كذلك فكان هذا النوع من الشرف حاصلًا له و غير حاصل لسائر المجتهدين و ذلك يوجب كمال الفضيله ازين عبارت ظاهرست كه فخر رازى بكمال بلاغت بيانى و نهايت امعان در تلخيص معانى و تشييد مبانى فضل شافعى و حيدر و زانى نسب او با آنكه مقدوح و مجروحست بطعن فقيه جرجانى درازى در دفع و رفع آن محتاج شده بتجشم مؤنت ايجاد وجوه عدیده كه اولين ان مشتمل ست بر ذكر طعن شافعى بر مذهب مالك و ابو حنيفة و در آخر ضبط درد جگر نتوانسته تصريح مكرّر بيتهان فقيه جرجان نموده و آيه قرآنى كه در حق كفار و ابل استدلال کرده است بر حصول مناقب متعدده و فضائل متنوعه براى شافعى و در آخر عبارت بنفى اين فضيلت شريفه از مالك و ابو حنيفة مفضوليت شان و افضليت شافعى ظاهر کرده و چون ظاهرست كه نسب جناب امير المؤمنين عليه السلام بمدارج بى حد و احصا افضل و اعلى و ابهى و اسنى از نسب

شافعیست و جمیع وجوهی که برای فضل شافعی رازی بیان ساخته بصد اولویت در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام متحقق بوده و حضرات ثلاثه از آن حظی نداشتند پس در ثبوت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و خسران ثلاثه عالی شأن حسب افاده رازی عمده الأعیان هیچ مقام ریب و تشکیک و مساع توهم رکیک نماند

### وجه جواب (اولویت عباس به امامت امیر المؤمنین)

#### اشاره

قوله و اگر مجرد قرب نسب موجب تقدم را امامت می شد حضرت عباس اولی می بود بامامت و خلافت لکونه عمّه و صنو ابیه و العم اقرب من ابن العم عرفا و شرعا اقول کمال حیرتست که مخاطب عمده الاحبار با آنکه دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت و اکرمیت و اشرفیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و قبح تقدم احدی از خلق سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بر آن حضرت نهایت ظاهر و واضح و متین و لائحت ادراک آن نتوانسته یا دیده و دانسته پرده تغافل بر چشم بصیرت تنیده بوجه شتی بر سر انهماک و مبالغه در منع دلالت رسیده پا بر مصحف کشیده و ماروار بر خود پیچیده نهایت مرتبه درهم و برهم گردیده و بر عاقل خبیر مخفی نیست که معارضه بذکر اقریبت عباس مبنی بر محض اختلاط و التباس و ایقاع اشباه ناس در اشتباه و وسواس و مکابره واهی الالاساس و مجادله بعید از صواب و قیاسست و وهن آن ظاهرست بچند وجه

### وجه اول: عباس عموی پدری و امیر المؤمنین ابن عم ابوی

اول آنکه عباس متقرب بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از جانب آب تنهاست و مادرش غیر والده ماجده حضرت عبد الله والد ماجد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست و حضرت ابو طالب و حضرت عبد الله از یک بطن اند که والده هر دو فاطمه بنت عمر و مخزومیه است پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام ابن عم پدری و مادرست و عباس عم پدری تنها و اولویت عم پدری تنها از ابن عم پدری و مادری مسلم نیست نه عرفا نه شرعا اما اینکه والده حضرت ابي طالب و حضرت عبد الله فاطمه مخزومیه است

و والده عباس غير والده حضرت عبد الله پس مقام ارباب نیست ابن حجر عسقلانی در اصابه گفته ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی القرشی الهاشمی عم رسول الله صلی الله علیه و سلم شقیق ایه امهما فاطمه بنت عمرو بن عائذ المخزومیه الخ و نیز در اصابه گفته العباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی عم رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو الفضل أمه نفیله بنت حباب بن كلب الخ و یوسف اعور در رساله خود در وجوه جواب احتجاج بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب قرب نسب گفته الثالث ان الحكم لو كان للاقرب لزم للرافضه ان يقولوا ليس لعلي بعد النبي صلی الله علیه و سلم حكم إذ العباس اقرب منه لكونه عما و علی ابن عمه و كل من أبي بكر و عمر و عثمان افضل من العباس و نجم الدین خضر بن محمد بن علی الرازی در توضیح؟؟؟ بجواب آن فرموده و اما الوجه الثالث فلان الحكم انما هو للاقرب لما ذكرنا و لا يلزم منه ما الزمه بجهله و عناده و خروجه عن طريق الحق و انفراده لأن امیر المؤمنین علیا علیه السلام ابن عم الرسول صلی الله علیه و آله و سلم من الايوين و العباس عمه من الاب و ابن العم من الابوين مقدم فی الارث علی العم من الاب عند الامامیه مطلقا فكيف يلزمهم ان يقولوا ليس لعلي عليه السلام بعد النبي صلى الله عليه و سلم حكم يا ابا جهل عوام الناس و تفضیل الجماعه المذكورین علی العباس مجرد دعوی بلا نص و لا اساس و تحکم من الناصبی الاعور ذی التلبیس و الوسواس

### وجه دوم: احتجاج بگفته «ولی الله» در ازاله الخباء

دوم آنکه ولی الله در ازاله الخفا گفته اخرج الطبرانی فی الصغیر من حدیث أبی هند یحیی بن عبد الله بن حجر بن عبد الجبار بن وائل بن حجر الحضرمی الکوفی بالکوفه قال حدثنا عمی محمد بن حجر بن عبد الجبار قال حدثنی سعید بن

عبد الجبار عن ابيه عبد الجبار عن أمّه أم يحيى عن وائل بن حجر حديثا طويلا فى قصّه وفوده على النّبي صلى الله عليه و سلم ثم رجوعه الى وطنه ثم اعتزاله النّاس فى فتنه عثمان ثم قدومه على معاويه فقال له معاويه فما منعك من نصرنا و قد اتخذك عثمان ثقه و صهرا قلت أنّك قاتلت رجلا- هو احق بعثمان منك قال و كيف يكون احق بعثمان منى و انا اقرب الى عثمان فى النسب قلت ان النّبي صلى الله عليه و سلم كان آخى بين على و عثمان فالأخ اولى من ابن العمّ و لست اقاتل المهاجرين قال او لسنا مهاجرين قلت او لسنا قد اعتزلنا كما جميعا و حجّه اخرى حضرت رسول الله صلى الله عليه و سلم و

قد رفع راسه نحو المشرق و قد حضره جمع كثير ثم ردّ إليه بصره فقال اتكلم الفتن كقطع الليل المظلم فشددوا امرها و عجله و قبّحه فقلت له من بين القوم يا رسول الله و ما الفتن فقال يا وائل إذا اختلف سيفان فى الاسلام فاعتزلهما فقال اصبحت شيعة فقلت لا و لكنى اصبحت ناصحا للمسلمين فقال معاويه و لو سمعت ذا و علمته ما اقدمتك قلت او ليس قد رايت ما صنع محمّد بن مسلمه عند مقتل عثمان انتهى بسيفه الى الصخره فضره حتى انكسر فقال اولئك قوم يحملون علينا قلت فكيف نصنع بقول رسول الله صلى الله عليه و سلم من احبّ الانصار فبحبى و من ابغض الانصار فببغضى انتهى ازين روايت ظاهرست كه اخوتى كه بسبب عقد مواخات حاصل باشد در حكم اخوت نسيه است كه وائل بن حجر بزعم ثبوت عقد مواخات در ميان جناب امير المؤمنين عليه السلام و عثمان اقربيت آن حضرت بعثمان از معاويه كه ابن عم نسبي بوده ثابت کرده و چون بروايات كثيره ظاهرست كه در وقت عقد مواخات جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله جناب امير المؤمنين عليه السلام را اخ خود گردانیده پس

بدلالت روایات مواخات جناب امیر المؤمنین علیه السلام اقرب باشد از عباس زیرا که اخ اقریست از عم بلا شبهه

### وجه سوم: احتجاج بگفته محمد بن المثنی در استدلال بآیه «اولوا الارحام» بر خلافت بلافضل علی علیه السلام

سوم آنکه محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بان اولو الارحام بعضهم اولی ببعض استدلال بر خلافت بی فاصله جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده چنانچه فخر رازی در تفسیر گفته تمسک محمّد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم فی کتابه الی ابی جعفر المنصور بهذه الآیه فی انّ الامام بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم هو علی بن ابی طالب فقال قوله تعالى و اولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض يدل علی ثبوت الاولویة و لیس فی الآیه شیء معین فی ثبوت هذه الاولویة فوجب حملة علی الكل الا ما خصه الدلیل و ح یندرج فیہ الامامه و لا یجوز ان یقال انّ ابا بکر کان من اولی الارحام لما

نقل انه صلی الله علیه و سلم اعطاه سوره براءه لیبلغها الی القوم ثم بعث علیا خلفه و امر بان یكون المبلّغ هو علی و قال لا یؤدیها الا رجل منی و ذلك یدل علی انّ ابا بکر ما کان منه فهذا هو وجه الاستدلال بهذه الآیه و الجواب ان صحّت هذه الدلاله کان العباس اولی بالامامه لانه کان اقرب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم من علی و بهذا الوجه اجاب ابو جعفر المنصور عنه هر گاه محمد بن عبد الله بن الحسن استدلال بآیه اولی الارحام بر خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده قبول و تسلیم دلیل و مدلول هر دو سنّیه را واجب و لازمست و جوابی که رازی داده و حواله آن بمنصور مدحور نموده و مخاطب هم کاسه لیسسی آن نموده واجب الرّد و القدح و لائق التفات و اصغا نیست زیرا که حضرات سنیه دم افتخار و مباهات بر تمسک و اتباع اهل بیت می زنند و اهل بیت را در حدیث ثقلین و مثل آن عام از ائمه معصومین علیهم السلام می گردانند و جمیع اولاد این حضرات را

داخل اهلیت می نمایند کما يظهر صریحا من کلام الکابلی فی الصّوابع و کلام المخاطب فی الباب الرابع و جواب حدیث الثقلین و غیرهما من المقامات پس بعد این نازش و افتخار و تعمیم اهل بیت از معصومین اظهار صلوات الله و سلامه علیهم ما تعاقب اللیل و النهار هرگز امکانی ندارد که سر از قبول احتجاج و استدلال محمد بن عبد الله بتابند و الا هلاک و ضلال شان بتخلف از اتباع اهلیت درین مقام هم حسب اعترافشان ثابت خواهد شد چنانچه از دیگر اعترافات و تصریحات اسلاف و اخلاف ظاهر و باهرست پس فکر جواب معارضه واهیه رازی ذمه اهل سنتست و اهل حق را توجه بآن لازم نیست و سابقا در مجلد حدیث غدیر بیان کردم که ابو العباس محمد بن یزید الازدی البصری المعروف بالمبرّد در کتاب کامل که بعنایت رب الارباب یک نسخه عتیقه آن بخط عرب و دیگر نسخه جدیده الاستکتاب بنظر خادم الطّلاب رسیده و نسخه مطبوعه آن درین زمان پیش قاصر حاضر می گوید و نحن ذاکرون الرّسائل بین امیر المؤمنین المنصور و بین محمّد بن عبد الله بن الحسن العلوی کما وعدنا فی اوّل الكتاب و نختصر ما يجوز ذکره منه و نمسک الباقي فقد قیل الرّوايه احد الشّاطمین قال لما خرج محمد بن عبد الله علی المنصور کتب إليه المنصور و بعد ذکر کتاب منصور گفته فکتب إليه محمّد بن عبد الله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله محمّد المهدی امیر المؤمنین الی عبد الله بن محمد امّیا بعد طسم تلمک آیات الکتاب المبین نثّلوا علیک من نبیّ موسى و فرعون بالحقّ لقوم یؤمنون إنّ فرعون علا فی الارض و جعل أهلها شیعا یتضعف طائفه منهم یدبّح أبناءهم و یشتحیی نساءهم إنّهُ کان من المُفسّیدین و نرید أن نمنّ علی الدّین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یخذرون و انا اعرض علیک من الامان مثل الّذی اعطیتنی فقد تعلم ان الحق حقنا و انکم طلبتموه بنا و نهضتم فیہ بشیعتنا و خطبتموه بفضلنا و ان ابانا علیا کان الوصی و الامام فکیف ورثتموه دوننا و نحن احیاء و لقد علمتم انه لیس احد من بنی هاشم یمتّ بمثل فضلنا و لا یفتخر بمثل قدیمنا و حدیثنا و نسبنا و سببنا و انا بنو أمّ الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه بنت عمر و فی الجاهلیه دونکم و بنو فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الاسلام من بینکم فانا اوسط بنی هاشم نسبا و خیرهم امّا و ابا لم تلدنی العجم و لم تعرق فی امهات الاولاد و انّ الله تبارک و تعالی الم یزل یختار لنا فولدنی من النبیین افضلهم محمّد صلی الله و من الاصحاب اقدمهم اسلما و اوسعهم علما و اکثرهم جهادا علی بن ابی طالب و من نساتنا افضلهن سیّده نساء الجاهلیّه خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها اوّل من آمن بالله من النساء و صلی الی القبله و من بناته افضلهن و سیّده نساء اهل الجنّه ازین عبارت ظاهرست که محمد بن عبد الله بن الحسن تصریح کرده به آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام وصی و امام بود و آن حضرت اقدم اصحاب از روی اسلام و اوسع شان از روی علم و اکثر ایشان از روی جهاد بود و فی کلّ ذلك اثبات امامته و خلافته بلا فصل و ابطال لدعاوی ارباب الزّور و الهزل و کتابی که منصور بجواب این کتاب محمد بن عبد الله نوشته دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام طلب خلافت بحضرت فاطمه علیها السلام بهر وجه نمود و حضرت فاطمه علیها السلام

نقل أنه صلى الله عليه وسلم اعطاه سورة براءه ليبلغها الى القوم ثم بعث عليًا خلفه و امر بان يكون المبلّغ هو عليّ و قال لا يؤدّيها  
الآ رجل منّي و ذلك يدلّ على أنّ ابا بكر ما كان منه فهذا هو وجه الاستدلال بهذه الآيه و الجواب ان صحّت هذه الدلاله كان  
العبّاس اولي بالامامه لأنه كان اقرب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من عليّ و بهذا الوجه اجاب ابو جعفر المنصور عنه هر  
گاه محمد بن عبد الله بن الحسن استدلال بآيه اولي الارحام بر خلافت جناب امير المؤمنين عليه السلام نموده قبول و تسليم  
دليل و مدلول هر دو سنّيه را واجب و لازمست و جوابي که رازی داده و حواله آن بمنصور مدحور نموده و مخاطب هم کاسه  
ليسی آن نموده واجب الرّد و القدح و لائق التفات و اصغا نیست زیرا که حضرات سنیه دم افتخار و مباهات بر تمسک و اتباع  
اهل بيت می زنند و اهل بيت را در حديث ثقلين و مثل آن عام از ائمه معصومين عليهم السلام می گردانند و جميع اولاد اين  
حضرات را

ص:

طلب خلافت بحضرت فاطمه عليها السّلام بهر وجه نمود و حضرت فاطمه عليها السلام را برای مخاصمه بیرون آورده قال المبرد فی الکامل بعد ذکر کتاب محمّد بن عبد الله فکتب إليه المنصور بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله امير المؤمنين الى محمد بن عبد الله اما بعد فقد اتاني كتابك و بلغني كلامك الى ان ذکر فی هذا الكتاب و اما ما ذكرت من انك ابن رسول الله جل و عزّ ابي ذلك فقال ما كان مُحَمَّدُ اَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ لَكِنَّكُمْ بَنُو بَنْتِهِ وَ اَنَّهَا لِقَرَابِهِ قَرِيبَةٌ غَيْرِ اَنَّهَا مَرَاةٌ لَا تَحُوزُ الْمِيرَاثَ وَ لَا تُؤَمُّ فَكَيْفَ تُوْرَثُ الْاِمَامَةَ مِنْ قَبْلِهَا وَ لَقَدْ طَلَبَ بِهَا اَبُوكَ بِكُلِّ وَجْهٍ فَاخْرَجَهَا تَخَاصُمًا وَ مَرَضًا سَرًّا وَ دَفَنَهَا لَيْلًا فَاَبَى النَّاسُ اِلَّا تَقْدِيمَ الشَّيْخَيْنِ هَرِ گَاهِ جَنَابِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَالِبِ خِلَافَتِ وَ اِمَامَتِ بَاشِدِ وَ جَدِّ وَ جِهْدِ اَنْ جَنَابِ دَرِينِ بَابِ بَمَثَابِهِ رَسِيدِهِ كِهْ بَاعْتِرَافِ مَنْصُورِ طَلِبِ خِلَافَتِ بِحَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِهَرِ وَجْهِ فَرَمَايِدِ وَ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ رَا بَرَايِ مَخَاصِمِهِ بِيْرُونَ اَرْدِ بَعْدِ اَزِينِ چِگونَهْ مَوْمِنِي نَفِي خِلَافَتِ وَ اِمَامَتِ اَزِ اَنْ جَنَابِ نَمَايِدِ وَ مَخْفِي نَمَانِدِ كِهْ خَطُوطِ مَنْصُورِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَا كِهْ مَبْرِدِ دَرِ كَامِلِ وَ اَرْدِ كَرْدِهْ اِبْنِ الْاَثِيرِ دَرِ تَارِيخِ كَامِلِ وَ اِبْنِ خَلْدُونَ دَرِ كِتَابِ الْعَبْرِ هَمْ ذَكَرْ كَرْدِهْ اَنْدِ

#### وجه چهارم: عباس لیاقت خلافت و امامت ندارد

چهارم آنکه خود عباس اولویت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بخلافت از سائر ناس و تعیین خلافت برای انحضرت حتما و جزما ثابت کرده زیرا که بعد وفات جناب سرور کائنات صلی الله علیه و اله آلف التّحیّات بخطاب جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته امدد یدک ابایعک پس معلوم شد که عباس خود را مستحق خلافت نمی دانست و خلافت را متعیّن برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام می دانست و آن حضرت اولای ناس بخلافت و امامت بوده پس توهم



اولويت عباس بخلافت حسب تصريح خود عباس باطل و از حليه صحت عاطل باشد و قول عباس بخطاب جناب امير المؤمنين عليه السلام نهايت شائع و مشهور بلکه در مقام احتجاج و استدلال اکابر سنیه مذکور فضل بن روزبهان در کتاب الباطل گفته مذهب اهل السنه و الجماعه ان الامام بالحق بعد رسول الله صلى الله عليه ابو بكر الصديق و عند الشيعة على المرتضى كرم الله وجهه و رضى الله عنه و دليل اهل السنه و جهان الاول ان طريق ثبوت الامامه اما النص او الاجماع بالبيعه اما النص فلم يوجد لما ذكرنا و لما سنذكر و نفضل بعد هذا ان شاء الله تعالى اما الاجماع فلم يوجد في غير ابي بكر اتفاقا من الامة الوجه الثاني ان الاجماع منعقد على حقيقه امامه احد الثلثه ابي بكر و عباس و على ثم انهما لم ينازعا ابا بكر و لو لم تكن على الحق لنازعا كما نازع على معاويه لان العاده تقضى بالمنازعه في مثل ذلك و لان ترك المنازعه مع الامكان مخل بالعصمه إذ هو معصيه كبيره يوجب انتلام العصمه و انتم توجبونها في الامام و تجعلونها لصحة امامته فان قيل لا نسلم الامكان اى امكان منازعهما ابا بكر قلنا قد ذهبتم و سلمتم ان علينا كان اشجع الناس من ابي بكر و اصلب منه في الدين و اكثر منه قبيله و اعوانا و اشرف منه نسبا و اتم منه حسبا و النص الذي تدعونه لا شك انه كان بمرأى من الناس و بمسمع منه و الانصار لم يكونوا يرححون ابا بكر على على و النبي صلى الله عليه و سلم ذكر في آخر عمره على المنبر و

قال ان الانصار كرشى و عيبى و هم كانوا الجند الغالب و العسكر و كان ينبغي ان النبي صلى الله عليه و سلم اوصى الانصار بامداد على في

امر الخلافه و ان يحاربوا من يخالف نصّه في خلافه على ثم ان فاطمه عليها السّلام مع علوّ منصبها زوجته و الحسن و الحسين عليهما السلام مع كونهما سبطى رسول الله صلى الله عليه و سلم ولداه و العباس مع علوّ منصبه عمّه و معه فأنّه روى أنّه قال لعلى امدد يدك ابايعك حتى يقول الناس بايع عم رسول الله ابن عمه فلا يختلف فيك اثنان و الزبير مع شجاعته كان معه حتى قيل انه سلّ السيف و قال لا ارضى بخلافه أبى بكر و قال ابو سفيان أ رضيتم يا بنى عبد مناف ان يلى عليكم تيمى و الله لا ملأنّ الوادى خيلا- و رجالا و كرهت الانصار خلافه أبى بكر فقالوا منّا امير و منكم امير كما ذكرنا و لو كان على امامه على نصّ جلى لا يظهره هو قطعاً و لا يمكنهم المنازعه جزماً كيف لا و ابو بكر عندهم شيخ جبان لا مال له و لا رجال و لا شوكة فانى يتصوّر امتناع المنازعه معه و كلّ هذه الامور يدلّ على أنّ الاجماع وقع على خلافه أبى بكر و لم يكن نصّ على خلافه غيره و بايعه على رضى الله عنه حيث رآه اهلاً للخلافه عاقلاً صبوراً مدارياً شيخاً للاسلام و لم يكن غرض بين الصحابه لاجل السلطنه و الرّعامه بل غرضهم كان اقامه الحق و تقويم الشريعه ليدخل الناس كافه فى دين الاسلام و قد كان يحصل هذا من خلافه أبى بكر فسلموا إليه الامر و كانوا اعوانا له فى اقامه الحق هذا هو المذهب الصحيح و الحق الصريح الذى عليه السواد الاعظم من الامّه و

قد قال رسول الله صلى الله عليه و سلم عليكم بالسّواد الاعظم و ناصر الدّين بيضاوى در طوابع الانوار گفته قيل الحقّ كان لعلى رضى الله عنه الاّ أنّه اعرض عنه تقيّه قلنا كيف و كان هو فى غايه الشجاعه و الشهامه و كانت فاطمه الزهراء رضى الله عنها

مع علو شأنها زوجه له و أكثر صناديد القريش و ساداتهم معه كالحسن و الحسين و العباس مع منصبه فانه قال امدد يدك لا بايعك حتى يقول الناس بايع عم رسول الله ابن عمه فلا يختلف عليك اثنان و الزبير مع شجاعته سل السيف و قال لا ارضى بخلافه أبي بكر و سفيان رئيس مکه و راس بني أمية قال أ رضيتم يا بني عبد مناف ان يلي عليكم تيم و الانصار نازعهم ابو بكر و منعهم الخلفه و كان ابو بكر شيخا ضعيفا خاشعا سليما عديم المال قليل الاعوان و شمس الدين اصفهاني در مطالع الانظار شرح طوالع الانوار گفته قيل الامامه كان حقا لعلی الآ- انّ عليا اعرض عن حقّه تقيّه على نفسه قلنا كيف يتصور التقيّه في حقّ على و كان على في غايه الشجاعه و الشهامه و كانت فاطمه الزهراء مع علو شأنها و جلاله قدرها و فضل نسبها زوجه على و اكثر صناديد قريش و ساداتهم كالحسن و الحسين و العباس مع على و العباس مع علو منصبه قال لعلی امدد يدك لا بايعك حتى يقول الناس بايع عم النبي ابن عمه فلا يختلف عليك اثنان و الزبير بن العوام مع غايه شجاعته سل السيف و قال لا ارضى بخلافه أبي بكر و ابو سفيان رئيس مکه و رأس بني أمية قال يا بني عبد مناف أ رضيتم ان يلي عليكم تيم يعنى ابا بكر من قبيله تيم بن مره ثم قال ابو سفيان و الله لاملانّ الوادى خيلا و رجلا و الانصار نازعهم ابو بكر و منعهم الخلفه فانهم طلبوا لامامه و قالوا امير منا و امير منكم و كان ابو بكر رضى الله عنه شيخا كبيرا ضعيفا خاشعا سليما عديم المال قليل الاعوان فعلم ان بيعه على لابي بكر انما كانت عن رضى لانه كان مقدما على الصحابه فى العلوم و الفضائل و اقرب الناس

الى النبي عليه السلام و ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه دينورى در كتاب الامامه و السياسه گفته و كان العباس بن عبد المطلب لقي على بن ابي طالب فقال له ان النبي صلى الله عليه و سلم يقبض فاسأله فان كان الامر لنا بينه و ان كان بغيرنا اوصى بنا خيرا فلما قبض رسول الله صلى الله عليه و سلم قال العباس لعلى بن ابي طالب ابسط يدك اباعك فيقال عم رسول الله بايع ابن عم رسول الله و يباعك اهل بيتك و ان هذا الامر اذا كان لم يؤخر فقال له على و من يطلب هذا الامر غيرنا و قد كان العباس لقي ابا بكر فقال هل اوصاك رسول الله صلى الله عليه و سلم بشيء فقال لا فلقى العباس عمر فقال له مثله فقال عمر لا فعند ذلك قال العباس لعلى ابسط يدك اباعك و يباعك اهل بيتك

### وجه پنجم: عباس از قول خلافت ابا عبد الله و بامير المؤمنين راى داد

پنجم آنکه سيد على همدانى در موده القربى گفته

عن ابي حمزه الثمالى رضى الله عنه عن ابي جعفر الباقر عن آباءه عليهم السلام قال لما مرض رسول الله صلى الله عليه و سلم مرضه الذى قبض فيه كان راسه فى حجر على و العباس يذب عنه و البيت غاص بالمهاجرين و الانصار فقال عليه السلام يا عم اقبل وصيتى و تنجز عداتى فقال انا رجل كبير السن و كثير العيال فقال يا على اقبل وصيتى و تنجز عداتى فخفق عليا العبره و ما استطاع ان تجيبه فاعادها عليه فقال على بابى انت و أمى نعم فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم انت اخى و وصيى و وزيرى و خليفتى ثم قال يا بلال هلم سيف رسول الله ذا الفقار ف جاء به بلال فوضع بين يدى رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم قال يا بلال هلم مغفر رسول الله ذا النجدين ف جاء به فوضعه ثم قال يا بلال هلم درع رسول الله ذات الفصول ف جاء بها ثم قال يا بلال هلم فرس رسول الله المرتجز فاتى به فاوثقه ثم قال

هَلَمْ نَاقَهُ رَسُولَ اللَّهِ الْعَضْبَاءَ فَجَاءَ بِهَا فَاوْتَقَهَا ثُمَّ قَالَ يَا بِلَالُ هَلَمْ بَرَدَهُ رَسُولَ اللَّهِ السَّحَابَ فَجَاءَ بِهَا فَوَضَعَهَا ثُمَّ قَالَ يَا بِلَالُ هَلَمْ قَضَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ الْمَمشُوقَ فَجَاءَ بِهِ فَوَضَعَهُ فَلَمْ يَزَلْ يَدْعُو بِشَيْءٍ بَعْدَ شَيْءٍ حَتَّىٰ بِالْعَصَابَةِ الَّتِي كَانَ يَعْتَصِمُ بِهَا بَطْنُهُ فِي الْحَرْبِ ثُمَّ نَزَعَ الْخَاتِمَ فَدَفَعَهُ إِلَىٰ عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ اذْهَبْ بِهَا اجْمَعْ فَاسْتَوْدِعْهَا بَيْتَكَ بِشَهَادَةِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَنْزِعَكَ فِيهَا بَعْدِي فَانْطَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّىٰ وَضَعَهَا فِي مَنْزِلِهِ ثُمَّ رَجَعَ أَزِينَ رَوَايَتٌ ظَاهِرَةٌ شَدَّكَ جَنَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَقْتُ قَرْبِ وَفَاتِ خُودِ بَعْثِ إِسْرَائِيلَ ارشاد فرمود که ای عم آیا وصیت مرا قبول می کنی و وعده های مرا انجام خواهی کرد عباس بجواب آن حضرت گفت که من مردی هستم کبیر السن و کثیر العیال یعنی از من انجام این امر جلیل الشأن نمی آید پس خطاب بجناب امیر المؤمنین علیه السلام کرده ارشاد فرمود که یا علی آیا وصیت مرا قبول می کنی و وعده های مرا وفا خواهی کرد اول وهله آن حضرت بسبب گلو گرفتگی گریه قادر بر جواب نشد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر کلام هدایت التیام خود را اعاده فرمودند آن وقت جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که

بابی انت و امی نعم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم فرمود که تو برادر من هستی و وصی من هستی و وزیر من هستی و خلیفه من هستی بعد از ان ببلال حکم فرمود تا که سیف ذو الفقار و مغفر ذو النجدین و درع ذات الفضول و فرس مرتجز و ناقه عضب او برده سحاب و قضیب ممشوق و غیر ذلک بیارد بلال یکی یکی را بحکم آن جناب می آورد و می گذاشت تا اینکه عصابه که آن جناب شکم خود را بآن می بستند نیز طلب فرمود و بلال آن را حاضر آورد پس آنجناب خاتم خود را از انگشت مبارک برآورده بجناب امیر المؤمنین علیه السلام عنایت فرمودند و بعد ان ارشاد نمودند که

یا علی این همه را ببر و در خانه خود بگذار بشهادت مهاجرین و انصار نمی رسد کسی را که بعد از من با تو درین باب منازعه کند پس بحمد الله بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بغرض اظهار عدم استحقاق عباس برای وصایت و خلافت اولاد ازو سؤال قبول وصایت فرمود لکن چون عباس خود را قابل آن ندانست استعفا خواست و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را علی روس الاشهاد من المهاجرین و الانصار وصی و وزیر و خلیفه فرمود و بعد این بیان جلی البرهان شکی و ارتیابی در عدم استحقاق عباس امامت را بخاطر کسی از اهل ایمان و ایقان جا نمی گیرد

### وجه ششم: امیر المؤمنین علیه السلام وارث حضرت رسول است

ششم آنکه ولی الله در ازاله الخفا در مآثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته از آنجمله پیش از هجرت صلی الله علیه و سلم با او معامله منتظر الخلافه که یکی از لوازم خاصه است بجا آورد

فی کتاب الخصائص عن ربیعہ بن ناخذ ان رجلا قال لعلی بن أبی طالب رضی الله عنه لم ورثت ابن عمک دون عمک قال جمع رسول الله صلی الله علیه و سلم او قال دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم بنی عبد المطلب فصنع لهم مدًا من طعام فاكلوا حتی شبعوا و بقى الطعام كما هو كان لم یمسّ ثم دعا بغمره فشربوا حتی رووا و بقى الشراب كان لم یمسّ و لم یشرّب فقال یا بنی عبد المطلب انی بعثت إلیکم خاصّه و الی الناس عامّه و قد رایتم من هذه الآیه ما رایتم و ایکم یبایعنی علی ان یکون اخی و صاحبی و وارثی فلم یقم إلیه احد فقامت إلیه و کنت اصغر القوم قال اجلس ثم قال ثلث مرّات کل ذلك اقوم إلیه فیقول اجلس حتی کان فی الثالثه ضرب بیده علی یدئی ثم قال فبذلک ورثت ابن عمی دون عمی ازین عبارت ظاهرست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارث جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

بوده و عباس حظی از وراثت آن حضرت نداشت پس تجویز خلافت برای او بزعم اقریبیت او در کمال وهن و بطلان باشد

### وجه هفتم: اجماع طرفین بر عدم امامت و خلافت عباس

هفتم آنکه اجماع شیعه و سنی متحقق است بر عدم امامت و خلافت عباس پس احتمال اولویت عباس بخلافت و امامت قطعی البطلانست و خروج آن از اولویت اقرب بامامت و خلافت قادح دلالت اقریبیت نسب بر اولویت سید العرب بخلافت و امامت نمی تواند شد چنانچه خروج بعض مستحیلات مثل خلق شریک و اتخاذ ولد و غیر ذلک قادح در دلالت آیه **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بر عموم قدرت او تعالی شانه بر جمیع ممکنات نیست

### وجه هشتم: عباس اولی بخلافت نبود

هشتم آنکه از لوازم خلافت آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد و ظاهرست که عباس از مهاجرین اولین نبوده زیرا که او مهاجرت قبل فتح بفاصله یسیره نموده اما اینکه مهاجرت عباس بفاصله یسیره قبل از فتح بوده پس بر متتبعین کتب سیر صحابه مخفی نیست ابن حجر عسقلانی در اصابه فی تمییز الصّیحه بترجمه عبّاس گفته و **كان إليه في الجاهلية السقايه و العماره و حضر بيعة العقبة مع الانصار قبل ان يسلم و شهد بدرا مع المشركين** کرها فاسر فافتدی نفسه و افتدی ابن اخیه عقیل بن اُبی طالب فرجع الی مکّه فیقال انه اسلم و کتم من قومه ذلک و صار یکتب الی النّبی صلی الله علیه و سلّم بالاخبار ثم هاجر قبل الفتح بقلیل و شهد الفتح و ثبت یوم حنین و اما اینکه بودن خلیفه از مهاجرین او لّین از لوازم خلافتست پس شاه ولی الله در **ازاله الخفا** گفته از جمله لوازم خلافت خاصّه آنست که خلیفه از مهاجرین او لّین باشد و از حاضرین حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضرین دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و تبوک که در شرع تنویه شان آن مشاهد و وعده جنّت برای حاضران آنها مستفیض شده اما آنکه از مهاجرین او لّین باشد از ان جهت مطلوبست که خدای تعالی در شان مهاجرین او لّین می فرماید

ص: ۷۷۲





نهم آنکه از عبارت ازاله الخفا واضحست که بودن خلیفه از حاضران حدیثیه و حاضران نزول سوره نور و حاضران دیگر مشاهده عظیمه مثل بدر و غیر آن از لوازم خلافتست و نیز در ازاله الخفا در مقام تفصیل این لازم بعد عبارت سابقه گفته و اما آنکه از حاضران حدیثیه باشد از آنجهت مطلوب شد که خدای تعالی می فرماید مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ اَشْدَاءُ عَلٰى الْكُفْرٰى رُحْمًاۙ بَيْنَهُمْ و بر اثر وی می فرماید ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى التَّوْرٰى وَ مَثَلُهُمْ فِى الْاِنْجِيْلِ كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطَاۗءُهٗ فَازَرَهُ حٰصِلِ مَعْنٰى اِنْ اَيَاتِ اَنْتَ كِه بَر دَسْت جَمَاعَتِيْ كِه هَمْرَاه اَنْ حَضْرَت صَلٰى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَم دَرِيْن وَاَقَعَه مَبَارَك حَاضِر بُوْدَنَد اِظْهَار دِيْن و اَعْلَاء كَلِمَه اللّٰهُ وَاَقَع خَوَاهِد شَد پَس چُون اِيْن وَصَف دَر خَلِيْفَه ثَابِت بَاشَد اِعْتِمَاد مَتَحَقِّق شُوْد كِه مَقَاَصِد خَلَاْفَت اَز وِي سِرَانَجَام خَوَاهِد كَرَفَت وَ دَر قُرْآن عَظِيْم اِثْبَات رِضَا بَرَاى اِيْن فَرِيْق مَقْرَر شَد قَال اللّٰهُ تَعَالٰى لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ وَ دَر حَدِيْث اَمَدَه

عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن يلج النار احد ممن بايع تحت الشجرة و الحدیثیه

و عنه قال رسول الله عليه وسلم لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة و اما آنکه از حاضران نزول سوره نور باشد از آنجهت مطلوب شد که خدای تعالی می فرماید وَعِدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ لَيَسِّرَنَّ لَيْسَ يَتَخَلَّفُوْنَهُمْ فِى الْاَرْضِ كَمَا اِسْتَخَلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنََهُمُ الَّذِيْ اِرْتَضٰى لَهُمْ لَفْظِ مِنْكُمْ رَاجِعِ سِت بِحَاضِرِيْنَ نِه بِمُسْلِمِيْنَ قَاطِبِه زِيْرَا كِه اِكْرَجَمِيْعِ مَسْلَمِيْنَ مَرَاد مِي بُوْدَنَد بَذَكْر لَفْظِ مِنْكُمْ بَا كَلِمَه الَّذِيْنَ اَمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ تَكَرَّر لَازِم مِي اَمَدِ پَس حَاصِلِ مَعْنٰى اَنْتَ كِه وَعَدَه بَرَاى جَمْعِيْسْت اَز شَاهِدَانِ نَزُوْلِ اَيِه كِه تَمَكِّيْنِ دِيْنِ بَر وَفَقِ سَعٰى اِيْشَانِ وَ اِجْتِهَادِ وَ كُوْشَشِ اِيْشَانِ بَظُهْوَرِ خَوَاهِدِ رَسِيْدِ وَ اَمَّا اَنْكِه اَز حَاضِرَانِ مَشَاهِدِ بَدْرِ بَاشَد اَز اَنْجِهْتِ اَسْت كِه اَهْلِ بَدْرِ اَفْضَلِ صَحَابِه اَنْد

اخرج البخارى عن معاذ بن رفاعه بن رافع الزرقى عن ابيه و كان ابوه من اهل بدر قال جاء جبرئيل الى النبی صلی الله عليه و سلم فقال ما تعدون اهل بدر فيكم فقال من افضل المسلمين او كلمة نحوها قال و كذلك من شهد بدرا من الملائكة و درشان ایشان صحیح شده

ص:



در مشرکین بوده و در زمره ایشان اسیر هم شده چنانچه از عبارت ابن حجر ظاهر شد اما اینکه عباس از حاضران غزوه حدیبیه نبوده پس بیانش آنست که غزوه حدیبیه در سنه سادسه واقع شده حسین دیاربکری در خمیس گفته الموطن السادس فیما وقع فی السنه السادسه من الهجره من سریه محمد بن مسلمه الی القرطبا بالضریه و قصه ثمامه و کسوف الشمس الی ان قال و غزوه الحدیبیه الخ ازین عبارت ظاهرست که غزوه حدیبیه در سنه سادسه واقع شده پس عباس درین مشهد عظیم هم شریک نباشد که اسلام او متاخر ست از ان اما اینکه عباس از حاضران نزول سوره نور نبوده پس آن هم در کمال ظهورست زیرا که سوره نور نزد حضرات سنیه در قصه افک عائشه واقع شده و این قصه در سنه خامسه واقع شده حسین دیاربکری در خمیس گفته الموطن الخامس فی وقائع السنه الخامسه من الهجره من فک سلمان عن الرق و غزوه دومه الجندل و وفاه أم سعد و خسوف القمر و شدّه قریش و وفد بلال بن الحارث المزنی و قدوم ضمام بن ثعلبه و غزوه المرسیع و تنازع جهجاه و قدوم مقیس بن حبابه و نزول آیه التیمم و تزوج جویریّه و افک عائشه رضی الله عنها الخ ازین عبارت واضح شد که قصه افک از حوادث سنه خامسه است اما اینکه نزول سوره نور در قصه افکست پس آن هم از عبارت خمیس ظاهرست حیث قال فیہ و

فی روایه ابشری یا حمیراء فقد انزل الله براءتك قلت بحمد الله لا بحمدك قالت فقالت لی امی قومی الی رسول الله فقلت لا و الله لا اقوم علیه و لا احمد الا الله فانزل الله عزّ و جلّ إِنَّ الَّذِیْنَ جَاؤْا بِالْاِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ الْعَشْر الْاِیَات كَذَا فِی الصّٰحِیْحِیْنَ

#### وجه دهم: ابطال توهم اولویت حسنین بر حضرت امیر المؤمنین در امامت

دهم آنکه خلافت برای طلقا سمتی از جواز ندارد و عباس طلیق بوده بیان امر اوّل آنکه در ازاله الخفا بعد عبارتی که متضمنست لزوم بودن خلیفه

از حاضران مشاهد خیر و آنفا گذشته می گوید و مبتنی بر همین اصلست کلامی که ابن عمر مهتیا کرده بود که با معاویه بن ابی سفیان بگوید احقّ بهذا الامر منك من قاتلك و قاتل اباك علی الاسلام اخرجہ البخاری و کلام عبد الرحمن بن عنم اشعری فقیه شام چون ابو هریره و ابو الدرداء از نزدیک حضرت مرتضی برگشتند و ایشان میانجی بودند میان معاویه و حضرت مرتضی و معاویه طلب می کرد خلافت را که بگذارد و شوری گرداند در میان مسلمین فکان مما قال لهما عجبا منكما کیف جاز علیكما ما جئتما به تدعوان علینا ان يجعلها شوری و قد علمتما انه قد بايعه المهاجرون و الانصار و اهل الحجاز و العراق و ان من رضیه خیر ممن کرهه و من بايعه خیر ممن لم یبايعه و اى مدخل لمعاویه فی الشوری و هو من الطلقاء الذین لا یجوز لهم الخلافه و هو و ابوه روس الاحزاب فندما علی مسیرهما و تابا بین یدیه اخرجہ ابو عمرو فی الاستیعاب انتهى ازین کلام بلاغت نظام عبد الرحمن اشعری فقیه شام که در مقام توییح و تعییر ابو هریره و ابو الدرداء فرموده ظاهرست که خلافت برای طلقا سمتی از جواز ندارد اما اینکه عباس طلیق بوده پس از عبارت اصابه عسقلانی که در وجه هشتم گذشته و دیاربکری در خمیس در ذکر غزوه بدر بعد نقل اسماء اسارای بدر از ابن اسحاق گفته اقول و من جمله اساری بدر عباس بن عبد المطلب و لم یدکر فیما ذکره قوله و اگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از نور لیاقت امامت حاصل نشد زیرا که نور عبد المطلب منقسم شد در عبد الله و ابو طالب و دیگر پسران او را نصیبی نرسید اقول این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه قرب نسب امریست و رای شرکت در نور نبوی پس حیرانم که با وصف علم این معنی چرا دیده و دانسته و سنجیده و فهمیده اعراض از امر واضح

ورزیده قبل این بحث را بسوی محض قرب نسب کشیده قوله گوئیم اگر مدار تقدم در امامت بر قوت و کثرت نورست پس حسنین اولی و احق باشند بامامت از حضرت امیر بهر دو جهت قوت و کثرت اما قوت پس از آنجهت که چون انقسام نور واقع شده و حصه پیغمبر به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید از همان حصّه انشعاب حسنین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند نه در حصه پیغمبر و پر روشنست که حصه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نور اقواست از حصه غیر او و امیر کثرت پس از آنجهت که حسنین جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی و الاثنان اکثر من الواحد قطعا اقول مخاطب عظیم الجور و العسف بغرض ابراز و کشف نصب و حیف صریح الکسف و اعلان بغض و شان مورت استحقاق غرق و خسف و اجهار حقد و عدوان معقب صلح و رجف و ابداء تعصب و تصلب واضح الخسف و اظهار مکابره و مجادله بعید از تدبیر و نصف و رشف اخلاف خلاف حق متین الرّصف بعد آن همه کاوکاو و کلکل قابل ازراء و اذراء و نسف و تزویر و تقریر لائق اسقاط و حذف و تلفیق و تزویق مستوجب القاء و قذف خاتمه خرافات و مقطع جزافات و پسین مهملات و آخرین مزخرفات این الزام بدیع النظام قرار داده و در تبیین ان انواع غفلات و عثرات و مخالفت اولیات و بدیهیات آغاز نهاده و نهایت بطلان و هوان آن واضح و عیانست بوجه عدیده اول آنکه مدار امامت بر افضلیتست و چون افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از حدیث نور بوجه بسیار ثابت کردیم حالا این تشکیک رکیک ناصواب لائق التفات و قابل جواب نیست دوم آنکه هر گاه انشعاب حسنین علیهما السلام از حصه نور نبوی واقع شده پس پر ظاهرست که بحسین علیهما السلام جمیع نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده زیرا که اگر جمیع نور جناب رسالت مآب

صلی الله علیه و آله و سلم منتقل می شد لازم می آمد خلّو ذات عالی صفات جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات از نور و بطلانه من القطعیات و البدیّهات الاولیات پس هر گاه جمیع نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بحسین علیهما السلام نرسیده باشد اقوی بودن نور حسنین علیهما السلام از نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام لازم نیاید و هو ظاهر جدّاً و الملتزم لخلافه و المقتحم فی انکاره یجیء شیئا اذا سوم آنکه اگر بفرض غیر واقع جمیع نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بحسین علیهما السلام رسیده و تمام آن نور منقسم و منشعب گردیده پس پر ظاهرست که جمیع آن نور در حسنین علیهما السلام منقسم شد و نه آنکه جمیع آن نور مَرّه بامام حسن و مَرّه اخری بامام حسین علیهما السلام واصل شده پس نصف نور نبوی یا چیزی زائد بامام حسن علیه السلام و نصف یا چیزی کم بامام حسین علیه السلام رسیده و ظاهرست که در ذات با برکات جناب امیر المؤمنین علیه السلام نصف اصل نور که مساوی حصّه نور نبوی بوده متحقق بود و حصه هر یک از حسنین علیهما السلام ربع اصل نور باشد یا حصّه امام حسین علیه السلام قدری زائد از ربع بقدر نقص از حصّه امام حسین علیه السلام خواهد بود و الربع وحده او مع شیء زائد علیه و الناقص من الربع اقلّ قطعاً من النصف بهر حال حصّه حسنین علیهما السلام کم از حصه جناب امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود پس مساوات نور هر یک از حسنین علیهما السلام با نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت نشود تا باقوی بودن چه رسد چهارم آنکه از قول او پر روشنست که حصه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نور اقواست از حصّه غیر او انتهی پر روشنست که کسی که افضل باشد نور او اقواست و اقوی بودن نور لازم افضلیتست پس اگر نور حسنین علیهما السلام اقوی باشد افضلیت حسنین علیهما السلام از جناب

امیر المؤمنین علیه السّلام لازم آید و آن باطلست باجماع اهل اسلام و احادیث صحیحه صریحه جناب سرور انام صلی الله علیه و آله ما تلالاً- النور و انقشع الظلام پس این شبهه واهیه از مزید وهن علی طرف الثمام و بغایت نامربوط و نهایت ناتمام و الله هو الحافظ الصّائن من خلل الافهام و زلل الاقدام پنجم آنکه هر گاه بزعم مخاطب وحید نور حسنین علیهما السّلام اقواست از نور جناب امیر المؤمنین علیه السّلام پس بنا بر این تو هم نور حضرت فاطمه علیها السّلام که بواسطه آن حضرت نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بحسین رسیده بالاولی اقوی خواهد بود پس می بایست که قبل این الزام الزام اولویت حضرت فاطمه علیها السلام بامامت ذکر می کرد و اگر بگوید که فقد ذکوریت مانع امامتست لهذا آن را ذکر نمودم پس چرا مفضولیت حسنین علیهما السّلام که باجماع شیعه و سنی ثابتست مانع از ذکر اولویت حسنین علیهما السلام بامامت نگردانید ششم آنکه از دلائل سابقه ظاهرست که تقدم نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم سبب افضلیت آن حضرت بر جمیع انبیا و مرسلین و جمیع خلقت و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السّلام با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متحد بود این اتحاد و ارتباط و کمال اقتراب و اتصال موجب افضلیت آن حضرت از جمیع خلق که حسنین علیهما السلام هم در آن داخل اند خواهد بود پس اقوی بودن نور حسنین علیهما السلام هم در آن داخل اند خواهد بود پس اقوی بودن نور حسنی از نور جناب امیر المؤمنین علیهم السلام امکانی ندارد هفتم آنکه قول او اما قوت پس از آنجهت که چون انقسام نور واقع شد و حصّه پیغمبر به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید از همان حصّه انشعاب حسنین هم شد دلالت صریحه دارد بر آنکه انشعاب حسنین علیهما السلام از حصه نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده پس هر گاه حسنین علیهما السلام از نور نبوی باشد چرا مخاطب حتما و جزما کمال ولا و صفا و نهایت ایمان و اسلام خود

بتکذیب خلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نور ظاهر می فرماید و عالم را بظلمت جور و حیف مملو می نماید چه قول به آنکه حسنین علیهما السلام از نور نبوی بودند و جناب امیر المؤمنین علیه السلام معاذ الله مخلوق از نور نبود خلاف اجماع شیعه و سنیست پس خلق حسنین علیهما السلام از نور نبوی برهان باهر و دلیل زاهر خواهد بود بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم از نور الهی مخلوق شده و الا لازم آید تفصیل حسنین علیهما السلام بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بطلان آن از قطعیات و خلاف اجماع اهل اسلامست و اگر بسر آید که ذکر انشعاب حسنین علیهما السلام از حصّه نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر الزام اهل حقست پس قطع نظر از آنکه حسب افاده او در باب قول جناب امیر المؤمنین علیه السلام

بایعنی القوم الذین بایعوا ابا بکر و عمر حمل کلام بر الزام باطل و ناجائزست مدفوعست بآنکه بنا بر این می بایست که روایتی از روایات اهل حق متضمن انشعاب حسنین علیهما السلام از حصّه رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که بر آن توهم قوت نور حسنین علیهما السلام متفرع می شد و لو بحسب بادی الرای نقل می کرد حال آنکه روایات اهل حق که درین باب واردست و بعض آن سابقا منقول شد صراحه دلالت دارد بر آنکه حسنین علیهما السلام از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مفضول و هرگز نور حسنین علیهما السلام از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مفضول و هرگز نور حسنین علیهما السلام از جناب امیر المؤمنین علیه السلام نبوده هشتم آنکه مراد از اکثریت نور اگر زیادت ان در کمیت و کیفیتست پس آن عین قوتست تفریق درین هر دو امر وجهی ندارد حال آنکه کلام مخاطب عالی مقام دلالت واضحه دارد بر آنکه قوت و کثرت نور دو امر متغایرست و پر ظاهرست که کثرت نور عین قوتست و معنون واحدست گو عنوان مختلف باشد زیرا که هر گاه اکثر خواهد بود اقوی هم خواهد بود و همچنین هر گاه اقوی باشد اکثر خواهد بود و انفکاک درین هر دو امر معقول نمی شود و اگر غرض از کثرت



محض این معناست که در جناب امیر المؤمنین علیه السلام محض یک نور بود که آن نور علوی بود و در حسنین دو نور یکی نور مصطفوی و یکی نور علوی گو این هر دو نور در کمیت و کیفیت کم باشند از اصل نور علوی پس این کثرت در حقیقت کثرت نیست و چنین کثرت را هیچ عاقلی مدار احقیّت و افضلیت نمی گرداند و این کثرت اعتباریست مثل کثرت اجزا به نسبت کل مثلاً اگر یک کل مرکب از بست جز باشد پس ظاهرست که عدد ده یا پانزده جز اکثرست از عدد کل که یکست لکن این کثرت را کسی از عقلا- موجب احقیّت و اولویت از کل نمی گرداند نهم آنکه اگر این توهم واهی مخاطب نبیل واهی سمتی از صحت داشته باشد لازم آید که نور حسنین علیهما السلام معاذ الله اکثر باشد از نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چه حسب تقریر مخاطب نحیریر توان گفت که حسنین علیهما السلام جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی پس نور ایشان اکثر باشد از نور مصطفوی زیرا که هر گاه انقسام نور واقع شد حصّه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بآنجناب رسید و حصّه حضرت امیر المؤمنین بآنحضرت رسید و چون حصّه جناب امیر المؤمنین علیه السلام مختص بآنحضرت بوده و چیزی از ان در ذات قدسی صفات جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله آلف التّحیات نبوده و حسنین علیهما السلام نور علوی هم حاصل بوده پس معاذ الله نور حسنین علیهما السلام اکثر باشد از نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم و لا یقول بذلك احد من اهل الاسلام و ان کان یلتزم به المخاطب القمقام لابطال دلیل اهل الحق الکرام دهم آنکه جامع بودن حسنین علیهما السلام در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی از کجا ثابت کرده اگر اثبات آن بدلیل تحقیقی ست باز همان بلای تکذیب او و اسلاف او در تکذیب حدیث نور بصراحت تمام بر سر او و مقتدایانش می رسد و اگر بدلیل الزامی محضست پس بر ظاهرست

که روایات اهل حق صریحست در آنکه نور حسنین علیهما السلام کم از نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده پس نور هر واحد از حسنین علیهما السلام مساوی نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم نباشد چه جای آنکه اکثر از ان باشد و روایات اهل سنت همه دلالت صریحه دارد بر مفضولیت حسنین علیهما السلام از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور سابقا شنیدی که ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی شیخ سمعانی در کتاب خصائص علویه گفته

اخبرنی علی بن ابراهیم القاضی بفرات قال اخبرنی والدی قال اخبرنی جدی قال حدّثنا حجاج بن رویه عن ابن نجیح عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما خلق الله عزّ وجل آدم و نفخ فيه من روحه عطس فآلهم الله الحمد لله رب العالمین فقال له ربّه یرحمک ربّک فلما سجد له الملائکة تداخله العجب فقال یا ربّ خلقت خلقا هو احبّ إلیک منی فلم یجب ثم قال الثانی فلم یجب ثم قال الثالثه فلم یجب ثم قال الرابعه فقال الله عزّ وجلّ له نعم و لولا هم ما خلقتک فقال یا ربّ ارنیهم فوحي الله عزّ وجلّ الی ملائکة الحجب ان ارفعوا الحجب فلما رفعت إذا آدم بخمسه اشباح قدام العرش فقال یا ربّ من هؤلاء قال یا آدم هذا نبیّ و هذا علی امیر المؤمنین ابن عمّ النبیّ و هذه فاطمه بنت نبیّ و هذان الحسن و الحسین ابنا علی و ولدا نبیّ ثم قال یا آدم هم الاول ففرح بذلك فلما اقترف الخطیئه قال یا ربّ اسألک بمحمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین لما غفرت لی فغفر الله له فهذا الّذی قال الله عزّ وجلّ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ فَلَمَّا اهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ صَاغَ خَاتَمَا فَنَقَشَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ وَ یُکْنَىٰ آدَمَ بَابِی مُحَمَّدٍ اِزِینِ رِوَايَتِ ظَاهِرِسْتِ کِه حَسَنِینِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ دَرِ عَالَمِ نُورِ مَفْضُولِ اِزِ جَنَابِ امِیرِ الْمُؤْمِنِینِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بُوْدُنْدِ وَ اَنْجَنَابِ اَفْضَلِ بُوْدِ کِه حَقِّ تَعَالَى

ذکر حسنین علیهما السّلام بعد ذکر حضرت فاطمه علیها السلام و ذکر آن حضرت بعد ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
نموده و ملا- معین در معارج النبوه در بیان بشاراتی که تعلق دارد بملائکه و انبیا از فصل دوم باب اول از رکن دوم گفته واقعه  
ششم نیز بشارت آدم صفیست علیه السلام امام جعفر صادق رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ مِی  
فرماید که آدم و حوا در حینی که بر سریر جنت متکی بودند و از زندگانی بر وفق کامرانی غیر مشتکی حق تعالی جبرئیل امین  
را علیه السّلام فرستاد تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصور درجات جنت سیر دهد و جبرئیل دست آدم گرفته بمنزلی آورد  
که بنای خشتی از زرد خشتی از نقره بود و کنگرها از زمرد اخضر و درین قصر تختی بود از یاقوت احمر بنگاشته بر بالای آن  
تخت قبه از نور برافراشته و در آن قبه بر بالای تخت صورتی در غایت حسن و جمال ترتیب داده تاجی از نور بر سر وی نهاده  
و دو گوشواره از لؤلؤ در گوش وی در آورده و قلاده نور در گردن او کرده آدم از غایت صباحت و ملاحظتس انگشت حسرت  
در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حوا را در جنب آن فراموش ساخته پرسید بادب ما هذه الصّوره خطاب آمد که این  
صورت فاطمه زهراست دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آن تاج نور که بر سر او نمودارست پدر اوست علیه  
الصلوه و السلام و آن قلاده نور در گردن او شوهر عالی مقدار اوست یعنی علی کرم الله وجهه و آن دو گوشواره چون لآلی  
زاهره کنایت از دو فرزندان ارجمند فرمانبرداران او رضوان الله علیهم اجمعین بعد از آن بر بالای سر نظر کرد پنج در دید  
گشاده و بر کتابت هر یک کلمه از نور مثبت ساخته بر بالای یک در نوشته بود که

انا المحمود و هذا محمّد و بر فرق در دیگر رقمزده بود که

انا العلی الاعلی و هذا علی و بر کتابه منظر سوم این کتابت کرده بود که

انا الفاطر و هذه فاطمه و بر عصابه روزن دیگر این کلمه مرقوم ساخته بود که

انا المحسن و هذا الحسن و بر ایوان

مَنِّي الاحسان و هذا الحسين جبرئيل عليه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسامی گرامی را بخاطر می دار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج گردی بعد از آنکه سیصد سال بجهت ارتکاب زلت گریسته بود بمقتضای ندای هاتف غیبی باز بآن کلمات مستسعد گشت تا گفت

یا محمود یا علی الاعلی و یا فاطر و یا محسن و یا منک الاحسان بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين ان تغفر لی و تقبل توبتی بالفور از جانب قدس خداوندی جل و علا وحی آمد که ای آدم اگر مجرمان تمامی ذریت خود را درخواست می کردی ببرکت این پنج نفر همه را مغفور می ساختم فذلک قوله تعالی فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ این روایت هم مثل روایت اولی دلالت صریحه دارد بر مفضولیت حسنین علیهما السّلام از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور ثُمَّ اِرْجِعِ الْبَصِيرَةَ كَرَّتَيْنِ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ پس قوّت و کثرت نور حسنین علیهما السّلام به نسبت نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مخاطب المعی بقوت فکر و کثرت علم خود ایجاد و اختراع آن نموده محض توهم بی اصل و واهی و تهجس و تهجم مورث انواع تباهیست فالحمد لله علی ما مَزَقْنَا شَمْلَ الْبَاطِلِ كُلِّ مَمَزَقٍ وَ فَرَقْنَا جَمَاعَ الْاِثْمِ كُلِّ مَفْرَقٍ وَ قَصَمْنَا ظُهُورَ الْمَبْطِلِينَ وَ فَصَمْنَا عُرَى تَشْكِكَاتِ الْمَدْغَلِينَ وَ اَوْهَنَّا تَمْوِيَهَاتِ الْمَسْؤَلِينَ وَ دَمَرْنَا عَلَى تَرْوِيقَاتِ الْمَتَوَعَّلِينَ فِي كِتْمَانِ الْحَقِّ وَ الْيَقِينِ وَ ابْتَرْنَا مَجَادِلَاتِ الْمَعَانِدِينَ وَ عَفَوْنَا آثَارَ الْخَائِنِينَ عَنِ الدِّينِ وَ اَطْفَأْنَا نَارَهُمْ فَاطْلَمْنَا نَهَارَهُمْ وَ كَوَّرْنَا شَمُوسَهُمْ وَ عَنَيْنَا نَفُوسَهُمْ وَ هَشَمْنَا اسْوَاقَهُمْ وَ كَسَدْنَا اِعْلَاقَهُمْ وَ شَدَدْنَا اِرْهَاقَهُمْ وَ جَزَمْنَا اَوْهَاقَهُمْ وَ هَتَكْنَا جَنَنَهُمْ وَ عَلَّلْنَا عَلْلَهُمْ

و ضیقنا مساریهم و سددنا مهاربهم و جینا سنامهم و بددنا نظامهم و ارغما آنافهم و شوہنا سفسافہم و عجلنا حتوفہم و کللنا سیوفہم و قطعنا اسبابہم و اغلقنا ابوابہم و اخبرنا دورہم و ہدمنا قصورہم و اظہرنا حصورہم و عوّضنا بالمذل سرورہم و بدلنا بالملل حبورہم و زعزعنا حصونہم و غیرنا شوونہم و ابدینا بحونہم و کشفنا السہم و جنونہم و ہصرنا اغصانہم و فنونہم و کسرنا نبالہم و ابطلنا جدالہم و لیدنا زعازعہم و سکنا قعاقعہم و ہزمننا اعوانہم و انصارہم و احضرنا ہلاکہم و بوارہم و استاصلنا شافتہم و بددنا زرافتہم و زیننا نافقہم و قبحنا رائقہم فانمحت مراسم ممواتہم و تسویلاتہم بنقوشہا و اصیحت بیوت تلفیقاتہم و ہی خاویہ علی عروشہا

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

